بلکه گمراه شدی

ترجمه‌ی فارسی کتاب:

بل ضللت

نقدی بر کتاب آنگاه... هدایت شدم

نوشته:

خالد عسقلانی

ترجمه:

اسد الله موسوی

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | بلکه گمراه شدی | | | |
| **عنوان اصلی:** | بل ضللت | | | |
| **نوشته:** | خالد عسقلانی | | | |
| **ترجمه:** | اسد الله موسوی | | | |
| **موضوع:** | پاسخ به شبهات و نقد کتاب‌ها | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
|  |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www. aqeedeh. com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh. com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www. mowahedin. com  www. videofarsi. com  www. zekr. tv  www. mowahed. com | |  | www. aqeedeh. com  www. islamtxt. com  [www. shabnam. cc](http://www.shabnam.cc)  www. sadaislam. com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin. com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

[اهداء 1](#_Toc440298533)

[مقدمه مترجم 3](#_Toc440298534)

[پیدایش روافض 6](#_Toc440298535)

[خطر روافض بر امت اسلامی 9](#_Toc440298536)

[وحدت یا تقریب بین مذاهب 11](#_Toc440298537)

[انگیزه ترجمه 17](#_Toc440298538)

[پیشگفتار 21](#_Toc440298539)

[تمهید 25](#_Toc440298540)

[باب اول: معنی و مفهوم یا تقسیم صحابه نزد اهل سنت و روافض دوازده‌امامی 27](#_Toc440298541)

[تعریف لغوی و اصطلاحی صحابی 29](#_Toc440298542)

[تعریف لغوی و اصطلاحی منافق 29](#_Toc440298543)

[تقسیم واقعی صحابه از دیدگاه روافض دوازده امامی 30](#_Toc440298544)

[نفی طبقه‌بندی امامیه 33](#_Toc440298545)

[باب دوم 47](#_Toc440298546)

[رد دیدگاه تیجانی پیرامون «صحابه در صلح حدیبیه» 48](#_Toc440298547)

[نقدی بر دیدگاه تیجانی 50](#_Toc440298548)

[رد دیدگاه تیجانی نسبت به صحابه در مورد مصیبت روز پنج شنبه 62](#_Toc440298549)

[نقدی بر دیدگاه تیجانی 64](#_Toc440298550)

[دیدگاه تیجانی و رد آن درباره صحابه در جریان سپاه حضرت اسامه س 88](#_Toc440298551)

[باب سوم: نقدی بر گفته تیجانی دایر بر اینکه قرآن صحابه را مورد مذمت قرار داده است 107](#_Toc440298552)

[نقدی پیرامون استدلال آقای تیجانی 109](#_Toc440298553)

[نقدی بر استدلال تیجانی از آیه «خشوع» دایر بر ذم صحابه ش 147](#_Toc440298554)

[باب چهارم: نقدی بر آقای تیجانی درباره اینکه رسول اکرم ج اصحابش را مورد نکوهش قرار داده است 153](#_Toc440298555)

[«رد استدلال تیجانی از حدیث تنافس صحابه برای دنیا» 168](#_Toc440298556)

[باب پنجم: نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه بعضی از صحابه بعضی دیگر را نکوهش کرده‌اند 177](#_Toc440298557)

[«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه صحابه در نماز تغییر ایجاد کردند» 181](#_Toc440298558)

[«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه اصحاب علیه خود گواهی می‌دهند» 188](#_Toc440298559)

[باب ششم: نقدی بر مطاعن تیجانی بر خلیفه اول حضرت صدیق اکبرس 193](#_Toc440298560)

[نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه ابوبکر علیه خود گواهی می‌دهد 194](#_Toc440298561)

[نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره‌ی حضرت ابوبکر و فاطمه زهراب در جریان فدک 203](#_Toc440298562)

[آیه، به دلایل متعددی دلالت بر عصمت فاطمه یا کسانی دیگر ندارد 237](#_Toc440298563)

[نقدی بر گفتگوی تیجانی با یک دانشمند درباره حضرت ابوبکرس 257](#_Toc440298564)

[نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره حضرت ابوبکر تحت عنوان «علل و اسباب هدایت و استبصار» 277](#_Toc440298565)

[نص پیرامون خلافت 277](#_Toc440298566)

[«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اولی بودن علی از ابوبکرس» 304](#_Toc440298567)

[«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه ابوبکرس در قتال با مانعین زکات مرتکب خلافت سنت شده است» 332](#_Toc440298568)

[نقدی بر ديدگاه تیجانی درباره خالد بن ولیدس 345](#_Toc440298569)

[باب هفتم: ایرادهای تیجانی بر خلیفه دوم عمر بن خطابس و پاسخ آن 367](#_Toc440298570)

[نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه عمرس با پیامبر ج مخالفت کرده است 369](#_Toc440298571)

[نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر جاهل بودن عمر بن خطابس 378](#_Toc440298572)

[«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه عمر علیه خود گواهی داده است» 405](#_Toc440298573)

[نقدی بر دیدگاه آقای تیجانی درباره عمر بن خطاب، تحت عنوان «گفتگو با یک عالم» 407](#_Toc440298574)

[«نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره‌ی حضرت عمر در امر خلافت» 413](#_Toc440298575)

[باب هشتم: نقدی بر اتهامات آقای تیجانی بر خلیفه‌ی سوم عثمان بن عفانس 417](#_Toc440298576)

[باب نهم: نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره‌ی ام المؤمنین حضرت عایشه**ل** 437](#_Toc440298577)

[«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه عایشه آتش فتنه را بر افروخته است» 437](#_Toc440298578)

[باب دهم: نقدی بر دیدگاه تیجانی در باره طلحه و زبیر 467](#_Toc440298579)

[باب یازدهم: نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره معاویه بن ابی سفیان 471](#_Toc440298580)

[نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه معاویه از کاتبان وحی نبوده و به مردم دستور داده تا علی را بد و بیراه بگویند: 477](#_Toc440298581)

[«نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه، معاویه بخاطر انکار از ناسزا گفتن به علی دستور قتل حجر بن عدی را صادر کرده است» 482](#_Toc440298582)

[«نقدی پیرامون برداشت نادرست تیجانی درباره مشاجره میان علی و معاویه» 486](#_Toc440298583)

[«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه او خلافت را به ملوکیت تبدیل نموده است» 496](#_Toc440298584)

[باب دوازدهم: نقدی بر مطاعن تیجانی پیرامون ابو هریرهس 501](#_Toc440298585)

[اولاً: ادعای تیجانی علیه ابو هریره دایر بر اینکه او روایات ساختگی از رسول الله ج نقل می‌کند: 501](#_Toc440298586)

[باب سیزدهم: مباحث متفرقه 513](#_Toc440298587)

[«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر وجود نص برای وجوب پیروی از علیس» 513](#_Toc440298588)

[«نقدی بر ادعای آقای تیجانی دایر بر وجود نصوص دال بر وجوب پیروی از اهل بیت» 532](#_Toc440298589)

[«نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه بخاری سلام و درود را مختص علی می‌داند» 548](#_Toc440298590)

[«نقدی بر دیدگاه شیعه دایر بر اینکه ائمه اربعه علم را از جعفر صادق آموخته‌اند» 551](#_Toc440298591)

[«نقدی بر دیدگاه شیعه دایر بر اینکه نزد گروهی از شیعه رسالت از آن علی بوده است. نه محمد و مبنی بر اینکه گروهی از آنان مدعی الوهیت علی است» 554](#_Toc440298592)

[«نقدی بر ادعای تیجانی و خویی دایر بر اینکه قرآن آنان عیناً همان قرآنی است که نزد اهل سنت است» 560](#_Toc440298593)

[نقدی بر دیدگاه شیعه مبنی بر اضافه کردن «علی ولی الله» در الفاظ اذان: 568](#_Toc440298594)

[نقدی بر دیدگاه رافضه پیرامون زدن بر سر و صورت در ذکر مصیبت حسینس: 571](#_Toc440298595)

[«نقدی بر ادعای شیعه دایر بر اینکه توسل به قبور شرک نیست» 575](#_Toc440298596)

[معنی حدیث «ستفترق أمَّتي إلى ثلاث وسبعين فرقة» 578](#_Toc440298597)

[«نقدی بر تحریف حدیث رسول الله از جانب آقای تیجانی» 580](#_Toc440298598)

[«نقدی بر دیدگاه آقای تیجانی درباره عبدالله بن عمرب» 582](#_Toc440298599)

[«نقدی بر دیدگاه تیجانی پیرامون جایگزین کردن صحابه سپاسگزار به جای صحابه منقلبین» 585](#_Toc440298600)

[«نقدی بر دیدگاه تیجانی پیرامون واژه «اهل سنت و جماعت» 586](#_Toc440298601)

[«نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه رسول الله ج درباره دوازده امام و اسامی آنان تصریح فرموده است» 587](#_Toc440298602)

[«نقدی بر ادعای آقای تیجانی دایر بر اینکه صحابه قاتل علی هستند» 590](#_Toc440298603)

[«آقای تیجانی حدیث رسول الله ج را تحریف می‌کند» 591](#_Toc440298604)

[«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه اختلاف میان ائمه اربعه دال بر مخالفت آنان با قرآن و سنت است» 592](#_Toc440298605)

[نقدی بر سخنان تیجانی پیرامون مبحث (راهنمایی حق) 593](#_Toc440298606)

[مآخذ ومنابع 599](#_Toc440298607)

[کتب اهل سنت: 599](#_Toc440298608)

اهداء

ترجمه‌ی این کتاب را اولاَ: به شهداء اهل سنت ایران اهداء می‌کنم. همان کسانی که در قرن بیستم به جرم اهل سنت بودن حلق آویز شدند، آنانیکه ربوده شدند و وحشیانه قطعه قطعه شدند و آنانیکه گلوله‌های غدر وخیانت در خارج از ایران جسد آن‌ها را پاره پاره کرد.

ثانیاً: به زندانیان و شکنجه شدگان اهل سنت اهداء می‌کنم. دلاور مردانیکه سال‌های مدیدی از عمرشان ‌را در زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها گذراندند.

ثالثاً: به مهاجرین اهل سنت، کسانی که سال‌هاست در دیار هجرت، بدور از کانون گرم خانواده ودوستان با کم‌ترین امکانات و بدترین شرائط زندگی می‌کنند.

و در پایان به همه پویندگان حقیقت، آنانی که سخنان و حرف‌ها را می‌شنوند و بهترین را انتخاب می‌کنند، این کتاب را اهداء می‌کنم.

مقدمه مترجم

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ١٠٢﴾ [آل عمران: 102].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آن‌چنان که شایسته است از خدا بترسید و جز در مسلمانی نمیرید».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا١﴾ [النساء: 1].

«ای مردم، از پروردگارتان بترسید، همان پروردگاری که شما را از یک انسان آفرید و همسرش را از او خلق کرد و از آن دو، مردان وزنان زیادی منتشر ساخت. و از خدایی بترسید که همدیگر را به او سوگند می‌دهید و درباره خویشاوندان بترسید، همانا خداوند مراقب شماست و شما را زیر نظر دارد».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدٗا٧٠ يُصۡلِحۡ لَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ فَازَ فَوۡزًا عَظِيمًا٧١﴾ [الأحزاب: 70-71].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و سخن حق و درست بگویید، در نتیجه، خداوند اعمال شما را اصلاح می‌کند و گناهانتان ‌را می‌بخشد و هر کس از خدا و رسولش پیروی نماید بطور قطع به پیروزی بزرگی دست یافته است».

اما بعد:

وحدت و یکپارچگی مسلمانان یکی از بزرگ‌ترین اهدافی است که اسلام برای تحقق آن بسیار تلاش نموده است. خداوند در اینباره می‌فرماید: ﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْۚ وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءٗ فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم بِنِعۡمَتِهِۦٓ إِخۡوَٰنٗا وَكُنتُمۡ عَلَىٰ شَفَا حُفۡرَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنۡهَاۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ١٠٣﴾ [آل عمران: 103]. «همگی به ریسمان خدا (قرآن) چنگ بزنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود بیاد آورید آن هنگام که دشمن یکدیگر بودید پس خداوند میان دل‌هایتان الفت و دوستی بر قرار کرد در نتیجه شما به سبب نعمت خداوند با یکدیگر برادر شدید و ـ همچنین ـ شما بر کناره‌ی گودال آتش بودید و خداوند شما را از آن نجات داد. خداوند این چنین برای شما آیات خویش را بیان می‌کند تا اینکه شما هدایت و راهنمایی شوید».

در آیه‌ی بالا همانطوریکه مشاهده می‌کنید خداوند به وحدت و یکپارچگی دعوت می‌نماید و از هر گونه شقاق و نفاق و اختلاف منع می‌کند و اخوت اسلامی را به عنوان یک نعمت یاد آوری می‌کند و جامعه‌ی آن روز را مقداری به عقب بر می‌گرداند و می‌گوید: گذشته‌ی خویش را به خاطر بیاورید که چگونه با یکدیگر دشمن بودید و مشغول جنگ‌های طولانی بودید بویژه‌ اوس و خزرج که سال‌ها در جنگ و خونریزی به سر می‌‌بردند اما خداوند با نعمت اسلام و قرآن میان دل‌هایشان الفت و دوستی بر قرار و آن‌ها را از شرک و کفر وبت پرستی نجات داد.

رسول اکرم ج هم از همان روزهای نخستین دعوت اسلامی بر اخوت و برادری تاکید کرده و همه‌ تلاش آن‌حضرت ج این بود تا عوامل تفرقه و اختلاف را از میان بردارد، در مدینه‌ منوره بعد از تشکیل اولین حکومت اسلامی، میان مسلمانان بویژه مهاجرین و انصار اخوت برقرار کرد و با وحدت و یکپارچگی توانست بر مشکلات فائق آید و هنگامی که در یکی از غزوات میان یک مهاجر و یک انصاری اختلافی بروز کرد و بدنبال آن مرد انصاری صدا کرد: ای انصار، به داد من برسید و مهاجر فریاد زد: ای مهاجرین، به فریاد من برسید و رسول اکرم ج این سخنان‌ را شنید، فرمود: این دعوت به جاهلیت چیست؟ گفتند: مردی از مهاجرین یک انصاری را زده است. رسول الله ج فرمود: «این سخنان‌ را بگذارید زیرا بدبو هستند».

اینگونه در زمان رسول الله ج بر وحدت امت اسلامی تاکید گردید و در این راستا آیات و احادیث زیادی وجود دارد اما بخاطر اینکه مطلب طولانی نشود از ذکر آن‌ها خود داری می‌کنم خلاصه اینکه رسول اکرم ج و یاران با وفایش با وحدت و یکپارچگی بردشمنان فائق آمدند، قدرت بزرگ قریش شکست خورد، مکه فتح گردید و مردم گروه گروه مشرف به اسلام شدند و در این زمان چون شخص رسول اکرم ج حضور داشت هیچگونه اختلافی بروز نکرد و اگر هم می‌خواست بروز کند در نطفه خفه می‌شد چنان‌چه یک مورد را متذکر شدیم. بعد از اینکه رسول الله ج دار فانی را وداع گفت، عده‌ی بسیار زیادی مرتد شدند و تعدادی هم منکر زکات شدند اما حضرت ابوبکرس در برابر این جریان ایستاد و با آن‌ها جهاد و مبارزه کرد و فرمود: «أينقص الدين وأنا حي» آیا من زنده‌ام و دین ناقص می‌شود؟ و بدینگونه نه تنها اینکه نگذاشت اختلافی در دین ایجاد شود بلکه به دامنه‌ی فتوحات اسلامی افزود و به مرزهای ایران و روم، دو ابر قدرت آنزمان لشکرکشی کرد و هنگامیکه در جنگ یمامه تعداد زیادی از حافظان قرآن به شهادت رسیدند به پیشنهاد عمر بن خطابس قرآن ‌را جمع آوری نمود تا مبادا نقصی در قرآن ایجاد شود. بعد از اینکه این خلیفه راشد رسول الله ج بعد از دو سال واندی خلافت به دیدار پروردگار شتافت، حضرت عمر بن خطابس به خلافت بر گزیده شد، وی طبق وصیت رسول اکرم ج یهود و نصاری را از شبه جزیره عربستان بیرون راند، دو ابر قدرت بزرگ آنروز یعنی روم و ایران ‌را شکست داد، در قلب ایران پیشروی کرد، مصر، شام، عراق، و فلسطین را به قلمرو اسلامی افزود، بیت المقدس را آزاد کرد. همه و همه این فتوحات بزرگ پیشرفت‌های برق آسا، انتشار دعوت اسلامی و گسترش قلمرو اسلام در سایه ایمان ‌راسخ آنان و وحدت و یکپارچگی تحقق پیدا کرد. دشمنان اسلام اعم از مشرکین، یهود، مجوس، نصاری و منافقین که از زمان رسول اکرم ج تاکنون در همه‌ی نبردهای نظامی‌شکست خورده بودند و دیگر امیدی به پیروزی نداشتند. اینباره راه مکر و حیله و ترور را در پیش گرفتند و در یک توطئه مثلث یهودی، مجوس و نصاری خلیفه دوم رسول خدا، حضرت عمر بن خطابس را به شهادت رساندند. بعد از وی حضرت عثمان بن عفانس روی کار آمد، دوران نخستین خلافت حضرت عثمان بن عفانس در واقع دوران امتداد فتح و پیروزی‌های خلیفه دوم بود اما در اواخر دوران خلافت ذوالنورین اختلافاتی بروز کرد که زمینه اختلاف و پراکندگی امت اسلامی را فراهم کرد.

این اختلافات هم توسط عبدالله بن سبأ یهودی که به ظاهر مسلمان شده بود در میان بعضی از مسلمانان بویژه تازه مسلمان‌ها که هنوز اسلام را خوب نفهمیده بودند رواج پیدا کرد. عبدالله بن سبأ ابتدا به شام و عراق رفت و مردم را علیه خلافت شوراند اما چون موفقیتی کسب نکرد به مصر رفت و آنجا توانست مردم را اطراف خود جمع کند و آن‌ها را علیه خلیفه بشوراند و سرانجام شورشی که عبدالله بن سبأ آن‌ را آغاز کرده بود باعث شهادت حضرت عثمان بن عفان گردید برای تفصیل این مطلب می‌توانید به کتب تاریخ مراجعه کنید بعد از آن، اختلاف بطور رسمی میان مسلمانان ظاهر شد و این اختلافات باعث ظهور فرقه‌ها و بدعت‌های مختلفی گردید که از آن جمله می‌توان به روافض، خوارج معتزله، مرجئه، قدریه و غیره اشاره کرد. دشمنان اسلام بویژه یهود در واقع توانستند بعد از اینکه این امت، امت واحده بود آن ‌را تقسیم کنند وجنگ‌های داخلی جمل، صفین و نهروان‌ را ایجاد کنند و زمینه اختلاف را فراهم کنند که تا امروز هنوز امت طعم تلخ این اختلافات را احساس می‌کند.

یکی از این فرقه‌های گمراه که توانست بیشترین ضربه را به اسلام و مسلمین بزند و با عواطف و احساسات جوامع اسلامی بازی کند و به نام محبت اهل بیت توانست طرفدارانی بدست بیاورد، فرقه‌ی روافض یا همان شیعه اثنا عشری است. چون کتاب حاضر پاسخی به یاوه‌های این فرقه بشمار می‌رود، قبل از اینکه خواننده‌ محترم وارد مطالب اصلی کتاب شود مختصری از تاریخچه‌ این گروه، چگونگی و شرایط پیدایش آن‌ها را تقدیم خواننده گرامی می‌کنم.

پیدایش روافض

برای اولین بار این اندیشه توسط فردی یهودی بنام عبدالله بن سبأ یهودی از اهل یمن مطرح گردید. وی در زمان خلافت حضرت عثمان بن عفانس بظاهر مسلمان شد، و به قصد منحرف ساختن مردم به حجاز، بصره، کوفه و شام سفر کرد اما هیچگونه موفقیتی کسب نکرد. سرانجام از شام اخراج شد. بعد از آن، به مصر رفت و آنجا محیط مناسبی برای نشر افکار خود مهیا دید از جمله مسایلی که برای اولین بار مطرح کرد یکی مسئله رجعت بود و دیگری وصیت محمد ج برای حضرت علیس بود. او می‌گفت: چگونه عیسی بر می‌گردد ولی محمد بر نمی‌گردد؟ بلکه محمد ج به طریق اولی بر می‌گردد. و هزار پیامبر در تاریخ گذشته است که همگی وصی داشته‌اند و وصی محمد ج حضرت علیس است.

بعد از آن مدعی شد که وصیت رسول الله ج اجرا نشده است خلافت غضب شده است وعثمان یکی از آن غاصبان است. باید امر به معروف و نهی از منکر کرد و اینگونه طعن در صحابه و حضرت عثمانس اجمعین را آغاز کرد([[1]](#footnote-1)).

با این سخنان برای اولین بار اندیشه رافضه اظهار وجود کرد تا اینکه زمان خلافت حضرت علیس فرا رسید آن‌ها ابوبکر و عمر را بد و بیراه می‌گفتند و برای حضرت علی ادعای الوهیت کردند. حضرت علیس بسیاری از آن‌ها از آنجمله ابن سبأ را سوزاند البته بعضی از مورخین می‌گویند: ابن سبأ را به مدائن تبعید کرد([[2]](#footnote-2)).

علامه ابن تیمیه/ می‌گوید: بدعت‌های شیعی که در زمان حضرت علیس ایجاد گردید، حضرت علیس با آن‌ها مبارزه کرد، آن‌ها در واقع سه گروهی بودند:

1. گروهی افراطی بودند که حضرت علی آن‌ها را با آتش سوزاند و فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لما رأیت الأمر أمراً منكراً |  | أججت ناري ودعوت قنبراً |

(هنگامیکه امری منکر دیدم، آتشم را بر افروختم و قنبر را صدا کردم).

1. گروهی حضرت ابوبکر و عمر را سب و شتم می‌کردند وقتیکه خبر به حضرت علیس رسید آن‌ها را تعقیب کرد ولی آن‌ها به قرقیزستان فرار کردند.
2. گروه سوم مفضله بودند یعنی حضرت علیس را از ابوبکر و عمر بهتر می‌دانستند. حضرت علیس فرمود: هر کس چنین سخنی بگوید افترا بسته است و باید شلاق زده شود. چنان‌چه از بیشتر از هشتاد طریق روایت شده است که حضرت علیس می‌گفت: «خير هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر وعمر... » (بهترین این امت بعد از پیامبر ابوبکر و عمر هستند... »([[3]](#footnote-3)).

بهر حال هر چند فکر روافض در زمان حضرت علیس به نحوی آشکار گردید اما در چند نفری محدود ماند ولی به شکل گروه و جماعت و فرقه‌ای آشکار نشد تا زمانیکه حضرت حسینس به شهادت رسید و بطور مشخص اسم رافضه مطرح نشد مگر زمانیکه زید بن علی علیه هشام ابن عبدالملک قیام کرد. وی روزی در میان سخنانش ذکر خیر ابوبکر و عمر را به میان آورد، گروهی این مطلب را نپذیرفتند وزید بن علی را رها کردند از آنجا این گروه بنام رافضه معروف گردید([[4]](#footnote-4)).

بطور کلی میتوان گفت پیدایش روافض چهار مرحله‌ اساسی را طی کرد تا بصورت یک فرقه میان امت آشکار گردید.

مرحله اول: دعوت عبدالله بن سبأ به عقیده رجعت، وصیت پیامبر به علی و سب و شتم خلفا قبل از حضرت علیس.

دو عامل در واقع ابن سبأ را در پخش افکارش کمک کرد: یکی اینکه وی افکارش را در جوامع نوپای اسلامی که هنوز اسلام بخوبی در آن‌ها رسوخ پیدا نکرده بود، مطرح کرد مثل شام و مصر و عراق. دوم اینکه دعوت او سری و بطور پوشیده انجام می‌گرفت. وی هر کس را به افکارش دعوت نمی‌کرد بلکه کسانی را دعوت می‌کرد که از اسلام ضربه خورده بودند و ریاست و پادشاهی آن‌ها گرفته شده بود فقط به ظاهر مسلمان شده بودند.

مرحله دوم: اظهار این اعتقاد. بعد از اینکه حضرت عثمانس به شهادت رسید. وی از شرایط وضعیت پیش آمده استفاده کرد وسموم خود را میان مسلمانان پخش کرد.

مرحله سوم: آن‌ها بعد از شهادت حضرت حسینس تحت یک قیادت و رهبری اجتماع نمودند تا انتقام خود حسین را بگیرند. هر چند خودشان حسین را دعوت کردند و بعد پیمان شکنی کردند و حسین را تنها گذاشتند تا اینکه به شهادت رسید.

مرحله چهارم: جدا شدن روافض از سایر گروه‌های طرفدار اهل بیت و نامگذاری آن‌ها. این مرحله چنان‌چه متذکر شدیم در زمان قیام زید بن علی علیه هشام بن عبدالملک عملی شد آن‌ها زید را بخاطر اینکه از ابوبکر و عمرب دفاع می‌کرد، رها کردند([[5]](#footnote-5)).

آنچه خواندید مختصری از تاریخ پیدایش شیعه بود. هم اکنون به بعضی از اعتقادات بسیار خطرناک آن‌ها که مخالف با قرآن و سنت است بطور مجمل اشاره می‌کنیم:

1. تحریف قرآن کریم: این مطلب در صدها روایت از روایات شیعه آمده است و چندین نفر از علمای شیعه به این مطلب تصریح کرده‌اند که شرح آن در همین کتاب خواهد آمد.
2. دو ازده امام بعد از رسول الله ج معصوم هستند و حتی به بعضی وحی می‌شود و آن‌ها هم حق تشریع و قانونگذاری دارند همانطور که پیامبر اکرم ج این حق را دارد.
3. ائمه از علم غیب برخوردار و ماکان و مایکون را می‌دانند.
4. صحابه بجز سه یا هفت تن همگی کافر هستند، حق علی بن ابی طالب را غصب کردند و به اهل بیت ظلم کردند.
5. تقیه یکی از اعتقادات اساسی آن‌ها ست یعنی دروغ گفتن و فریب دادن جزو اصول آن‌ها است.
6. عقیده رجعت یعنی اینکه بسیاری از ائمه ومجرمان در آخر زمان بعد از اینکه مرده‌اند به دنیا بر می‌گردند وائمه هم زنده می‌شوند و مجرمان ‌را مجازات می‌کنند.
7. بدعت و شرک بر قبور و مزارهای بزرگان و ده‌ها اعتقاد فاسد دیگر که بسیاری از این اعتقادات انسان‌ را به کفر می‌کشاند. شما در این کتاب با بسیاری از این مطالب آشنا خواهید شد.

خطر روافض بر امت اسلامی

روافض از همان آغاز نشات، مشکلات زیادی برای مسلمانان ایجاد کرد، ما متذکر شدیم که عبدالله بن سبأ یهودی بنیانگذار این اندیشه چگونه مردم را علیه خلیفه سوم شوراند و بدنبال آن خلیفه سوم به شهادت رسید و بعد از آنچه جنگ‌های داخلی که میان مسلمانان ایجاد نشد. آن‌ها در صفوف حضرت علی بن ابی طالب خود را جای داند و جنگ جمل و صفین را به راه انداختند و نسبت به حضرت علیس هم وفا دار نماندند بطوریکه حضرت علیس همیشه از آن‌ها شکایت داشت و می‌گفت: من حاضرم ده نفر از شما را به معاویه بدهم و یک نفر از طرفداران معاویه را بگیرم. این طرفداران دروغین اهل بیت به حضرت حسن بن علیب نیز خیانت کردند هنگامیکه حضرت حسنس خود را برای جنگ با معاویه آماده کرد در وسط راه به وی حمله کردند بطوریکه گلیم زیر پایش را هم ربودند و پای حضرت حسنس را مجروح کردند و بعد از آن، به حضرت حسین نامه نوشتند و وی را به کوفه دعوت کردند اما قبل از اینکه حضرت حسین به کوفه برسد نماینده‌اش را کشتند و پیمان شکنی کردند که سرانجام جریان، به شهادت حضرت حسینس در میدان کربلا انجامید. این تاریخ مختصر آن‌ها با اهل بیت است البته قابل یاد آوری است که همه اهل بیت از دست این گروه می‌نالیدند و این مطلب با دلایل و وثائق تاریخی در همین کتاب خواهد آمد.

علاوه بر این، آن‌ها هرگاه در تاریخ فرصتی پیدا کرده‌اند برای نابود کردن مسلمانان از هیچ تلاش و کوششی فرو گذار نکردند. بعنوان نمونه به فاجعه سقوط بغداد بدست هولاکوخان و لشکریانش و نقش شیعه در آن اشاره می‌کنم: در سال 656 هجری قمری خلیفه وقت مستعصم بالله بود و فردی شیعه مذهب بنام ابن العلقمی‌توانسته بود در دارالخلافه نفوذ کند و به وزارت برسد و اعتماد خلیفه را جلب نماید. بعد از اینکه مشکلی میان شیعه و اهل سنت پیش آمده حقد و کینه ابن علقمی نسبت به اهل سنت افزایش یافت و اینجا بود که تصمیم گرفت زمینه را برای ورود هولاکو به بغداد فراهم کند. بعد از اینکه در بغداد صد هزار نظامی وجود داشت، ابن علقمی هر روز تعداد آن‌ها را کم می‌کرد تا اینکه تعداد آن‌ها را به ده هزار نفر کاهش داد سپس نامه‌ای به تاتار نوشت و به آن‌ها چراغ سبز داد و اینگونه هولاکوخان با همکاری ابن علقمی شیعه مذهب به بغداد حمله کرد در حالی که خواجه نصیرالدین طوسی شیعی هم وزیر ومستشار او بود. سپاه هولاکو وارد بغداد شد، آن‌ها به زنان، کودکان، پیر مردان و ضعفا بر هیچ کس رحم نکردند بلکه به هرکه دست یافتند همگی را از دم تیغ گذراندند، مردم داخل خانه‌ها می‌رفتند و درها را می‌بستند اما آن‌ها درها را می‌شکستند و یا به آتش می‌کشیدند و همه را قتل عام می‌کردند. بسیاری از مردم به چاه‌ها و قبرها پناه آوردند اما هیچ کس نتوانست جان سالم بدر برد مگر یهود و نصارایی که اهل ذمه بودند و یا کسانی که به خانه‌ی همکار آنان، ابن علقمی شیعی و تعدادی از تجار پناه برده بودند، بغداد بعد از اینکه عروس شهرها بود تبدیل به خرابه‌ای شد، آن‌ها چهل روز بغداد را مباح شمردند و در این چهل روز هرچه دلشان خواست انجام دادند و در عین حال که خلیفه، مستعصم بالله به قتل رسید طبق بعضی از روایات تاریخی حدود دو میلیون مسلمان کشته شد. «إنا لله وإنا إليه راجعون».

بعد از چهل روز هنگامی که عفو عمومی اعلام کردند مردمی که داخل قبور و چاهها پنهان شده بودند، بیرون آمدند در حالی که چهره‌هایشان تغییر کرده بود ویکدیگر را نمی‌شناختند. می‌گویند تعداد کشته شدگان به حدی زیاد بود که بیماری‌های واگیر مختلفی میان باقیمانده مردم رواج پیدا کرد بطوری که بسیاری بر اثر این بیماری‌ها فوت کردند و همچنین بر اثر بادهایی که بر این اجساد می‌ورزید در شام بسیاری از مردم دچار و با بیماری شدند([[6]](#footnote-6)).

و در ایران هنگامی که شاهان صفوی روی کار آمدند از سرهای علمای اهل سنت مناره ساختند و بعد از اینکه اهل سنت اکثریت بودند و در بسیاری از شهرهای مرکزی مثل طهران، ری، شیراز، اصفهان، کرمان و غیره ساکن بودند تحت فشار حکومت صفوی یا شیعه شدند و یا به مناطق مرزی گریختند وهم اکنون اگر نگاهی به جغرافیای ایران بیاندازیم چهار طرف نوارهای مرزی ایران اهل سنت هستند.

وحدت یا تقریب بین مذاهب

از مدتها است که شعار تقریب بین مذاهب که به ظاهر شعاری بسیار با زرق و برق است، مطرح می‌شود: اختلافات را کنار بگذاریم، در برابر دشمنان خارجی یکی باشیم، باید در برابر امریکا و امپریالیسم جهانی ایستاد ووو.. .. خواننده گرامی همانطوریک مشاهده می‌کنید در نگاه اولیه این شعارها، شعارهایی بسیار خوب است اما آیا در عمل، شیعه این چیز را می‌خواهد یا صرفاً می‌خواهد از انزوای دینی در میان انبوه اهل سنت و سواد اعظم بیرون بیاید و در عین حال هر کجا فرصت یافت، ضربه‌اش را بزند و این شعارها همگی نفاق وتقیه است. بلکه آن‌ها به کمتر از شیعه شدن راضی نمی‌شوند.

بیاییم با هم سری به ایران بزنیم و نگاهی به برادران اهل سنت مان در ایران بیاندازیم و ببینیم که بعد از پیروزی انقلاب در ایران بر آن‌ها چه گذشت وچه می‌گذرد؟ البته ناگفته نماند که ایران این روزها پرچمدار وحدت!! میان شیعه و سنی است.

اگر خواسته باشم همه مشکلات و آلام اهل سنت ایران ‌را شرح دهم مثنوی هفتاد من کاغذ می‌خواهد و این مختصر گنجایش آن‌ را ندارد. اما بطور مختصر می‌گویم:

اولاً: اهل سنت در ایران، محروم‌ترین طبقات اقتصادی ملت ایران ‌را تشکیل می‌دهند بدلیل اینکه فرصت‌های مساوی برای فعالیت‌های اقتصادی میان شیعه و اهل سنت وجود ندارد. از سر و صورت شهرها و روستاهای اهل سنت نشین فقر و بدبختی می‌بارد این تبعیض را شما در مناطقی که روستاهای سنی و شیعه نشین کنار یکدیگر و نزدیک به هم قرار دارند مثل استان خراسان، کردستان و بسیاری از مناطق دیگر بخوبی لمس می‌کنید.

از نظر تحصیلات دانشگاهی هم اهل سنت وضعیت بهتری ندارند بلکه طی سال‌های گذشته صدها نفر از جوانان اهل سنت گزینش شده و از ادامه تحصیل محروم شده‌اند و اگر کسانی هم توانسته‌اند از سوراخهای صعب العبور گزینش بگذرند و نگهبانان متوجه سنی بودن آن‌ها نشده‌اند بعد از فارغ التحصیل شدن باید در کوچه و خیابان‌ها پرسه بزنند زیرا بجرم وهابیت از رفتن به کارهای حکومتی محروم می‌شوند در نتیجه بسیاری از جوانان اهل سنت از همان اول ترجیح می‌دهند دنبال علم و تحصیل نروند.

از نظر سیاسی مسئله خیلی واضح و آشکار تر است. اهل سنت در ایران از هیچ پست و منصب کلیدی در کشوری که بیست و پنج تا سی درصد جمعیت آن‌ را تشکیل می‌دهند، برخوردار نیستند.

و بالاتر از همه این‌ها، ظلم و ستمی که از نظر دینی به اهل سنت می‌شود همه ظلم‌ها را تحت پوشش قرار می‌دهد زیرا در ایران همه امکانات چاپ و نشر، وسایل دعوت و تبلیغ و رسانه‌های گروهی اعم از رادیو، تلویزیون، سینما، مجله و روزنامه در اختیار آنان است و از همه این تریبون‌ها برای نشر اعتقادات و اندیشه‌های خویش استفاده می‌کنند این در حالی است که اهل سنت هیچیک از این فرصت‌ها را ندارند. تشیع نه تنها اینکه به نشر اندیشه‌های خود می‌‌پردازد بلکه سب و شتم، فحاشی و اهانت به مقدسات اهل سنت در راس برنامه‌های آن‌ها قرار دارد بزرگ‌ترین گواه این مطلب، کتابی است که هم اکنون پاسخ آن‌ را به خوانندگان گرامی تقدیم می‌کنیم.

اما اگر یکی از اهل سنت خواسته باشد بگوید به اهل سنت فحش ندهید به مقدسات آن‌ها اهانت نکنید آن زبان باید بریده شود و آن شخص باید به زندان انفرادی برود و با تهمت‌هایی که از زبان آوردن آن‌ها انسان خجالت می‌کشد، اعدام شود و یا اینکه جسد قطعه قطعه شده‌اش در خیابانی دیده شود. بله، سربازان گمنام امام زمان به حسابش رسیده‌اند و اگر کسی توانست بعد از تهدید شدن، جان سالم بدر برد و به یکی از کشورهای همسایه مثل پاکستان و افغانستان هجرت نماید، وی هم از دست سربازان گمنام امام زمان نجات پیدا نخواهد کرد بلکه طرفداران وحدت!!! و تقریب!!! او را گلوله باران خواهند کرد.

بله، خواننده گرامی! شاید شما باور نکنید اما این‌ها واقعیت‌هایی است که در کشوری که طرفدار وحدت و تقریب است اتفاق می‌افتد و اینک چند نفری از شهدای اهل سنت را بعنوان نمونه ذکر می‌کنیم تا سخنان ما با دلیل و برهان باشد:

علامه احمد مفتی زاده در اوایل انقلاب هنگامی که صحبت از حقوق دینی و سیاسی اهل سنت نمود به زندان افتاد و بعد از چند سال جنازه نیمه جانش را تحویل وارثان وی دادند که آن هم بعد از مدت کو تاهی در گذشت.

دکتر احمد میرین معروف به دکتر سیاد، فارغ التحصیل دانشگاه اسلامی مدینه منوره که در یکی از مناطق بسیار محروم بلوچستان یک باب مدرسه دینی کوچک و متواضع برای آموزش فرزندان منطقه باز کرده بود، بعد از بازگشت از امارات متحده عربی در فرودگاه بندرعباس دستگیر شد و بعد از چند روزی جنازه‌اش در فلکه میناب با آثار خفگی و تزریق آمپول مشاهده گردید، شخص مظلومی که به جز از قرآن و سنت به چیزی دیگر نمی‌اندیشید. البته ناگفته نماند که وی قبل از این، پنج سال را به جرم وهابیت در زندان به سر برده بود و سرانجام اینچنین مظلومانه به شهادت رسید.

دکتر مظفریان که به اهل سنت گرایش پیدا کرده بود و امام جمعه اهل سنت شیراز به حساب می‌آمد دستگیر شده و مدتی را در زندان می‌گذراند و بعد از آن با اعلان جرم‌هایی که بنده از به قلم آوردن آن‌ها شرم دارم، اعدام گردید.

ملا محمد ربیعی از علمای بنام و صاحب چندین تالیف و ترجمه به زبان‌های فارسی و کردی بعد از اینکه از قسمت‌هایی از فیلم امام علی که در آن به اهل سنت اهانت شده بود، انتقاد می‌کند، ربوده شده و بعد از چند روز جنازه‌اش در یکی از خیابان‌ها دیده می‌شود.

مولوی عبدالملک ملا زاده فرزند مرحوم مولوی عبدالعزیز رهبر دینی بلوچستان در وقت خودش هنگامیکه از حقوق دینی و سیاسی اهل سنت دفاع می‌کند و تحت فشار حکومت قرار می‌گیرد به پاکستان هجرت می‌کند اما بعد از مدتی در پاکستان توسط مزدوران اطلاعات ایران در خیابان‌های کراچی بارگبار گلوله همراه یکی دیگر از دوستانش، مولوی عبدالناصر جمشید زهی فارغ التحصیل دانشگاه دمشق به شهادت می‌رسد.

شیخ محمد صالح ضیائی از اولین فارغ التحصیلان دانشگاه اسلامی مدینه منوره، مدیر مدرسه دینی و امام جمعه بندرعباس بعد از اینکه چندین بار بطور پی در پی برای باز جویی برده می‌شود از آخرین بازجویی بر نمی‌گردد، خانواده وی چند روز در انتظار می‌مانند اما بعد از چند روز با جنازه قطعه قطعه شده او در یکی از جاده‌ها مواجه می‌شوند. بله، شیخ بعد از اینکه بشدت شکنجه شده بود، با چاقو قطعه قطعه شده و در پایان هم مقداری اسید بر جسدش پاشیده شده بود تا آثار جنایت محو گردد.

علامه ناصر سبحانی از علمای بر جسته کردستان، بعد از اینکه حدود یک سال را در زندان به سر می‌برد، در همان زندان اعدام می‌شود و خانواده‌اش حتی از جنازه‌اش هم محروم می‌شوند و تا امروز کسی نمی‌داند که با جنازه‌اش چه کرده‌اند.

مولوی قدرت الله جعفری از علمای خراسان بعد از برگشتن از پاکستان و اتمام دوران تحصیل به محض اینکه به ایران می‌آید دستگیر می‌شود و حدود یکسال در زندان به سر می‌برد و هنگامیکه برای آخرین بار پدر پیرمردش به ملاقاتش می‌رود جنازه‌اش را به او تحویل می‌دهند.

و چندین نفر دیگر، این دیوان تمام شدنی نیست اما تو خودت حدیث مفصل بخوان.

علاوه بر این، ده‌ها تن از علمای اهل سنت برای نجات جان، دین و عقیده شان به کشورهای پاکستان، افغانستان و بعضی از دول خلیج هجرت کرده‌اند و در بدترین شرایط، زندگی می‌کنند. إنا لله وإنا إليه راجعون.

و از زندان، شکنجه و اذیت و ازار هرچه می‌خواهی بگو. بله، مساجد تنها جایی است که اهل سنت در چهارچوبی بسیار محدود می‌توانند مردم را راهنمایی کنند اما مساجد هم از تعدی و تجاوز سالم نمانده‌اند. بلکه اولاً برای ساختن مسجد، مشکلات زیادی ایجاد می‌کنند و براحتی پروانه کار برای بنای مساجد نمی‌دهند به طوریکه در شهرهای بزرگ و مرکزی اصلاً اجازه نمی‌دهند تا مسجدی ساخته شود به عنوان نمونه همه تلاش‌های اهل سنت برای ساختن یک مسجد در تهران از اول انقلاب تا کنون ناکام مانده است و بالاتر از این، مسجد تاریخی شیخ فیض در شهر مشهد تخریب شد و تبدیل به پارک گردید و هنگامیکه مردم اهل سنت در زاهدان در مسجد مکی تجمع نمودند تا اعتراض خودشان ‌را به گوش حکومت و مسئولین نظام برسانند، داخل مسجد گلوله باران شدند به طوریکه چندین نفر به شهادت رسید و صدها نفر مجروح گردید و تعداد زیادی هم روانه زندان‌ها شدند. آیا باز هم آن‌ها خواهان وحدت و تقریب!!! بین مذاهب هستند یا واقعاً به مذهبشان که تقیه است عمل می‌کنند؟!

مدارس دینی اهل سنت که با کمک‌های مردمی اداره می‌شود و مراکزی برای آموزش اولیه احکام اسلامی به مردم اهل سنت است هم بدون گلایه نمانده است، در طول سال‌های انقلاب به شکل‌های مختلف تحت فشار بوده‌اند و هستند و آن‌ها چندین مدرسه را در خراسان و بلوچستان تعطیل کرده‌اند. بله، باید وحدت!!! رعایت شود.

و در پایان باید بگویم خطرناک ترین کاری که انجام می‌شود خیانت در گزارش تاریخ است، آن‌ها با تمام امکاناتی که در دست دارند تاریخ را وارونه جلوه می‌دهند، حق را باطل، و باطل را حق جلوه می‌دهند، همه اعتقادات اهل سنت را زیر سوال می‌برند، پیرامون آن‌ها شک وشبهه ایجاد می‌کنند، صحابه رسول الله ج را که به اتفاق امت اسلامی بهترین انسان‌ها بعد از پیامبران هستند، عده‌ای خائن، غاصب و مرتد معرفی می‌کنند و اینگونه ریشه دین را به تیشه می‌زنند، از فیلم‌های سینمایی گرفته تا سریال‌های تلویزیونی، صفحات روزنامه‌ها و مجلات، برنامه‌های درسی دانش آموزان و دانشجویان، شعارهای در ودیوار، چاپ و نشر، همه وهمه در خدمت همین اهداف حرکت می‌کنند. اما بیچارهء اهل سنت نه تنها اینکه از همه این امکانات محروم است اگر از یکی از اهل سنت درباره اعتقادات اهل سنت پرسیده شود و او پاسخ ‌دهد و یا خواسته باشد در برابر این موج تبلیغات اهانت آمیز، مردم اهل سنت را راهنمایی کند، خلاف وحدت!!! گام برداشته است و باید با زندان، مرگ، اعدام و ترور مواجه گردد.

در همین راستای وحدت و تقریب!!! کتاب‌های زیادی نوشته شده است که در آن‌ها به مقدسات اهل سنت بویژه صحابه و یاران آن‌حضرت ج اهانت شده است، همان کسانی که رسول اکرم ج بیست وسه سال تمام زحمت کشید، آن‌ها را تربیت کرد و در حالی از دنیا رفت که از آن‌ها راضی بود.

یکی از این کتاب‌ها که مولفش در آن بسیار بی‌ادبی و زبان درازی کرده است و اندیشه‌های اهل سنت را به باد انتقاد گرفته است کتاب «ثم اهتدیت» محمد تیجانی سماوی است. مولف این کتاب، آقای تیجانی می‌گوید: وی اهل سنت بوده و با تحقیق و بررسی عمیق، هدایت!! شده است وخاطراتش را در این کتاب برشته تحریر در آورده است تا دیگران از این هدایت!! وی بهره‌مند گردند. بنده هم پیشاپیش هدایت!!! را به او تبریک می‌گویم.

و این کتاب با نام «آنگاه هدایت شدم» و چندین کتاب دیگر از همین مولف توسط شخصی بنام سید محمد جواد مهری به زبان فارسی ترجمه شده است تا با بد و بیراه گفتن صحابه رسول الله ج، بویژه خلفای سه گانه وعشره مبشره البته به استثناء علی بن ابی طالبس و همچنین اهانت و زبان درازی نسبت به ام المومنین حضرت عایشهل دین خود را نسبت به میلیون‌‌‌‌ها اهل سنت فارسی زبان ایران وجهان ادا کند و پایه‌های وحدت و تقریب بین مذاهب!!! را بیش از پیش استحکام بخشد. بنیاد معارف اسلامی قم برای این کتاب وکتاب‌های دیگر مولف، سرمایه گذاری زیادی کرده است. البته اگر چه چنین به نظر می‌رسد که این سری کتاب‌ها در بنیاد فوق الذکر نوشته شده است وبنام این هدایت یافته!!! منتشر شده است. چنان‌چه آقای مهری در مقدمه‌ی کتاب مذکور می‌گوید: «اکنون بنیاد معارف اسلامی با تعداد زیادی از محققین و علما، مشغول خدمت در زمینه‌های مختلف و آماده ‌سازی برای طرح مهم تاریخ نگاری می‌باشد. تاکنون کارهای ارزشمند و شایان تقدیری به اتمام رسیده.. . » شاید این کار، یکی از آن کارهای ارزشمند باشد. بهر حال این مطلب بسیار مهم نیست، مهم مطالب و محتویات کتاب است.

قابل یادآوری است که آن‌ها برای پخش و نشر این کتاب از همه امکانات خویش استفاده کردند زیرا این کتاب به گفته آقای تیجانی: داستان یک کشف نوین، نه اکتشاف در جهان اختراع‌ها و ابتکارات تکنیکی وفیزیولوژی، بلکه در جهان عقائد و در میان سیلی از مکتب‌های مذهبی و فلسفه‌های دینی.. . »([[7]](#footnote-7)) به شمار می‌رود.

و به همین خاطر اقشار مختلف ملت ومسئولین را بسیج کردند تا این اختراع و کشف نوین را به بشریت عرضه کنند و اقای مهری با این کلمات در مقدمه چاپ هشتم کتاب از آن‌ها تشکر و قدردانی می‌کند: «بهر حال در این زمینه دوستان زیادی چه از مسئولین محترم و چه از ائمه جمعه و چه از روحانیون، فرهنگیان، کسبه، کارمندان و عامه مردم که احساس مسئولیت نموده.. . و بیشترین فعالیت را انجام داده‌اند و با نامه‌ها و پیغام‌ها و تلفن‌های مشوقانه زیادی به اینجانب و به بنیاد معارف اسلامی ما را سرافراز نموده‌اند... ».

به طور کلی با نقل این جملات خواستم به اهمیت این کتاب نزد تشیع اشاره کنم و فکر می‌کنم با نقل جملات فوق به اهمیت آن پی برده‌اید البته کسانی که داخل ایران زندگی می‌کنند خودشان اهمیت این کتاب را به خوبی می‌دانند.

انگیزه ترجمه

سر و صدا و غوغایی که این کتاب میان عموم مردم ایجاد کرد و اهمیتی که آن‌ها به این کتاب می‌دادند، بنده را به این فکر واداشت که‌ای کاش می‌توانستم به سخنان عوام فریبانه این کتاب در یک کتاب مفصل پاسخ دهم اما به دو دلیل نتوانستم این آرزویم را عملی کنم: یکی اینکه چنین کاری نیاز به این داشت که بنده کتب مراجع شیعه و سنی را در اختیار داشته باشم که متاسفانه این کتاب‌ها در دسترس نبودند.

دوم اینکه چنین عملی وقت زیادی می‌خواست که باز هم بدلیل مشغولیت‌های زیاد ومشکلات جنبی زندگی، وقتم به من چنین اجازه‌ای نمی‌داد. تا اینکه روزی یکی از دوستان کتاب حاضر را به من اهدا نمود، بعد از اینکه کتاب به دستم رسید و بسرعت آن‌ را از نظر گذراندم، متوجه شدم که تقریباً بطور مفصل به یاوه‌های تیجانی در کتاب «ثم اهتدیت» پاسخ داده است آرزوی خود را بر آورده وراه را بسیار کوتاه یافتم خدا را سپاس گفتم و همان لحظه تصمیم گرفتم کتاب را ترجمه نمایم. دیری نگذشت که ترجمه کتاب را بطور کامل پیش رویم حاضر دیدم البته هر چند کتاب نیاز به بعضی از تعلیقات توضیحی داشت اما متاسفانه از مراجع و منابع به اندازه کافی برخوردار نبودم تا تعلیقات لازم را بر کتاب بیفزایم. اما بهر حال فکر می‌کنم این کتاب، نیاز خواننده را براورده می‌کند.

اسم کتاب را که به عربی «بل ضللت» بود به فارسی ترجمه کردم و همین نام «بلکه گمراه شدی» را برای کتاب، مناسب دیدم.

هدفم هم از ترجمه‌ی این کتاب دفاع از صحابه و یاران رسول خدا ج است همان کسانی که حب آن‌ها را ایمان و بغض آن‌ها را کفر و نفاق می‌دانم، همان کسانی که دفاع از آن‌ها در واقع دفاع از رسول الله ج و دین رسول الله ج است زیرا قرآن و سنت از طریق و به واسطه صحابه به مسلمانان رسیده است اگر آن‌ها (العیاذ بالله) تعدادی مرتد و فاسق و فاجر بودند چنان‌چه کتاب تیجانی می‌گوید، دیگر دینی باقی نمی‌ماند، همچنین هدفم از ترجمه این کتاب دفاع از مادرم، حضرت عائشه صدیقهل است که در کتاب تیجانی نسبت به وی بی‌ادبی و زبان ‌درازی زیادی شده است زیرا قرآن همسران پیامبر ج را مادران مومنان معرفی کرده است چنان‌چه می‌فرماید: ﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡ﴾ [الأحزاب: 6]. «پیغمبر خدا ج از خود مومنان نسبت به آنان اولی تر است و همسران آن‌حضرت ج مادران مومنان به حساب می‌آیند». و دفاع از مادری که توسط فردی از خدا بی‌خبر و غیر مومن مورد هجوم وبی ادبی قرار گرفته است، فرض و واجب است.

امیدوارم همانطوریکه آقای مهری در پایان مقدمه چاپ هشتم کتابش با اشاره به اهل سنت می‌گوید: «پس بهتر است این آقایان مردم را در انتخاب راه آزاد بگذارند که خداوند آن‌ها را آزاد گذارده است ﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ قَد تَّبَيَّنَ ٱلرُّشۡدُ مِنَ ٱلۡغَيِّۚ فَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلطَّٰغُوتِ وَيُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ لَا ٱنفِصَامَ لَهَاۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ٢٥٦﴾ [البقرة: 256]. «در (قبول) دین هیچ اجباری نیست، به راستی که راه راست (و هدایت) از راه انحراف (و گمراهی) روشن شده است. پس هر کس به طاغوت (شیطان و بت و انسان‌های گمراه و طغیانگر) کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، پس به راستی که به دستگیره محکمی چنگ زده است، که آن را گسستن نیست، و خدا شنوای داناست».

من هم امیدوارم که آقای مهری و سایر مسئولینی که کتاب‌های تیجانی را ترجمه و چاپ و نشر کردند مردم را در انتخاب راه آزاد بگذارند، مساجد اهل سنت را تخریب نکنند، علمای اهل سنت را نکشند و به زندان نفرستند وبگذارند که چنین کتاب‌هایی را مردم بخوانند زیرا اگر مهری تنها به قاضی رود مطمئناً خوشحال بر می‌گردد. پس بگذارید مردم این کتاب‌ها را هم بخوانند، امیدوارم به این کتاب اجازه چاپ و نشر بدهند و بگذارند مردم خودشان، راهشان ‌را آزادانه انتخاب نمایند.

نکته‌ای که در پایان قابل یاد آوری است، اینست که در وهله اول از همه خوانندگان گرامی و فارسی زبانان عزیز به خاطر ترجمه شکسته و نه چندان خوب و روان کتاب و شاید هم فارسی بسیار قدیمی معذرت خواهی می‌کنم. زیرا بیشتر از پانزده سال است که با محیط فارسی فاصله دارم و امیدوارم که از خطاها و اشتباهاتم به بزرگواری خویش عفو و گذشت نمایید. در ثانی قابل یاد آوری است که هنگام ترجمه کتاب «بل ضللت» ترجمه فارسی کتاب تیجانی در دسترس نبود تا عبارات فارسی را از کتاب فارسی تیجانی نقل کنم به همین خاطر بنده همان متن عربی را ترجمه کردم اما هنگامی که کتاب «بلکه گمراه شدی» حروف چینی شد و تقریباً آماده‌ی چاپ گردید: کتاب «آنگاه هدایت شدم» به دستم رسید. و تغییر همه این عبارت‌های ترجمه شده و نقل آن‌ها از ترجمه آقای مهری کاری وقت‌گیر و هزینه ‌آور بود به همین خاطر ترجیح دادم که عبارت‌های کتاب عربی تیجانی را با همان ترجمه خودم بگذارم ولی حواله و صفحات ترجمه مهری را ذکر کنم تا خواننده فارسی زبان بتواند هنگام ضرورت بدان مراجعه کند به همین خاطر شما در پاورقی، صفحات چاپ کتاب عربی و فارسی را در کنار هم می‌بینید. باید گفت که هر چند الفاظ و تعبیر ترجمه بنده با ترجمه آقای مهری متفاوت است ولی در صورت مراجعه، شما ملاحظه خواهید کرد که مطالب، تفاوت چندانی با یکدیگر ندارد.

در پایان هم یک چیز مهم و اساسی مانده است و آن اینکه از خداوند مسئلت نمایم که این خدمت ناچیز را از من بپذیرد و روز قیامت مرا با کسانی که دوست دارم یعنی صحابه واهل بیت رسول الله ج حشر نماید و از شما خوانندگان گرامی هم تقاضای دعای خیر دارم زیرا نیازمند دعای شما هستم.

اسد الله موسوی

پاکستان ـ پشاور

پیشگفتار

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسوله الأمين محمد بن عبد الله وعلى آله وصحبه أجمعين، وبعد...

از دیر زمانی که عبدالله بن سبأ یهودی عقیده واجب بودن امامت حضرت علیس را ترویج داد، حضرت ابوبکر، حضرت عمر و حضرت عثمانش اجمعین را موارد طعن و نکوهش قرار داده است. سپس پیروان او از مجوس، همان مجوس که با سرمایه اندک و ناچیز، خود سرمایه که گذشت زمان آن‌ را از درجه اعتبار ساقط گردانده است، سعی دارند که امت اسلامی را دچار تفرقه و فساد کنند. پیروان عبدالله بن سبأ یهودی با ادعای خلافت بلا فصل برای حضرت علیس و شایسته‌تر بودن وی از سایر صحابهش اجمعین و با تکرار جریان شهادت حضرت امام حسین بن علیس در مراسم سوگواری در عاشورا، می‌خواهند وحدت و یکپارچگی امت اسلامی را از بین ببرند. شگفت ‌آور اینکه این گونه رویدادهای تاریخی با گذشت زمان و تاریخ، خود به پایان رسیده‌اند اما رافضی‌ها همواره به این قضایا دامن می‌زنند تا بار دیگر آن‌ها را زنده کنند. اما آنان (رافضی‌ها) وقتی دیدند که اهل خرد واندیشمندان با چنین دلایلی تسلیم عقاید پوچ آنان نمی‌شوند، ناچار شدند به تدریج، ماهیت پنهان خود را آشکار کنند اینجا بود که آن‌ها اعلان نمودند که: تمام صحابه سوی سه 3 یا 7 کافراند و دو ازده امام معصوم‌اند و بر آنان وحی نازل می‌شود، فرشتگان خیر مانند جبرئیل ومیکائیل نزد آنان رفت و آمد دارند، ائمه از پیامبران خدا بهتر و برتراند و آنان از گذشته حال و اینده خبر دارند و هر کس که معتقد به امامت آنان نباشد کافر است. آری، مشکل و آفت بزرگ این است که آنان همواره گروهی از مسلمانان‌ را به الحاد سوق داده زهرها و سمهای کشنده و خفقان آور خود را میان آنان پخش می‌کنند و بذر عداوت و کینه را در دل فرزندان امت می‌کارند و بدین ترتیب تک تک و پیروان آنان با وجودی اینکه از باطل تبعیت می‌کنند خود را حق به جانب می‌دانند. آنان از صداقت بسیار دور با کفر نزدیک‌اند. کاش این ضلالت و گمراهی در همین حد متوقف می‌شد، متاسفانه آنان در دل و پیروان خود تخم بغض و عناد می‌کارند، نسبت به چه کسی؟ یهودی‌ها و نصرانی‌ها؟ خیر... نسبت به زبدگان و فرزانه‌های امت اسلامی، نسبت به یاران بهترین انسان روی زمین، یعنی محمد بن عبدالله ج.

از جمله عقاید باطله آنان این است که کتاب خداوند دستخوش تحریف شده است. کدام کتاب؟ تورات و انجیل؟ خیر. بلکه قرآن، همان کتاب خداوند که حفاظتش را خود او بر عهده گرفته است. آری کتابی که درباره آن چنین آمده است ﴿لَّا يَأۡتِيهِ ٱلۡبَٰطِلُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَلَا مِنۡ خَلۡفِهِۦ﴾ [فصلت: 42]. «باطل از هیچ گوشه‌ای در آن ‌راه پیدا نمی‌کند» ـ همان کتابی که خداوند درباره آن فرموده است: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ٩﴾ [الحجر: 9]. یعنی: قرآن ‌را ما نازل کردیم و حفاظت آن نیز بر عهده ما است. آری، گروه روافض همواره در عقاید باطل خود سرگردان بوده است بالاخره کتاب «ثم اهتدیت» به عنوان یک تابلو تمام نمائی که حکایت از گمراهی و کینه توزی آنان دارد، چاپ شده در دسترس مسلمانان قرار گرفت. آری، این کتاب کلیه کسانی را که باور داشتند که این آدمان پست نابکار زمانی معتقد به وحدت میان شیعه و سنی بودند، مات ومبهوت کرد. آری، تاریخ ثابت کرد که اینان دعوتگر تخریب‌اند نه تقریب. چرا چنین نباشد. زیرا، آن‌ها هیچ کتابی نمی‌نویسند مگر اینکه آن‌ را به وسیله عقاید باطل خود مزین ساخته و با باورهای دروغین آراسته می‌کنند وکتاب «ثم اهتدیت» نوشته محمد تیجانی که بر دو اصل و پایه یعنی، دروغ و تضاد استوار است و نویسنده تمام قضاوت‌های خود را در این کتاب بر این دو اصل مذکور پایه ریزی نموده است و هر خواننده در جریان مطالبی که ارائه می‌گردد نشانه‌های روشنی از دروغ و تضاد را در کتاب «ثم اهتدیت» خواهد دید و هر انسان خردمند و عاقل می‌داند که دروغ و تضاد دلیل بطلان است نه حق ـ من سوگند یاد می‌کنم و مطمئنم که حانث هم نمی‌شوم، درباره‌ اینکه نویسنده «ثم اهتدیت» یعنی محمد تیجانی در مورد مذهب «امامیه» که او بدان هدایت شده و حق تملق را ادا نموده است، کوچک‌ترین اطلاعی ندارد وهمچنین او اندک آگاهی درباره کتب مرجع فرقه امامیه نیز ندارد. علاوه بر این او هرگز پیرو مذهب اهل سنت نبوده است بلکه او از مذهب «صوفی‌های افراطی» پیروی کرده است و تفاوت میان مذهب اهل سنت وغلاة صوفیه مانند روز روشن است و هر انسان عاقلی فرق آن‌ها را می‌داند. نویسنده اعتراف می‌کند که وی پیرو روش ومنش تیجانیه بوده است و تیجانیه نسبتی است که به طرف بنیانگذارش (احمد تیجانی) منسوب است. آری اندکی آگاهی پیرامون عقیده این طایفه و مراجعه به آن، نهایت گمراهی و زندقه آن‌ را برای هر فرد عامل و منصفی آشکار می‌کند. لذا این باور که جناب تیجانی منتسب به اهل سنت بوده و اکنون به مذهب امامیه اثنا عشری هدایت شده است، دجل‌بازی و فریب‌کاری است. آری، او از گمراهی و ضلالت به سوی آنچه که وی آن‌ را حق می‌داند منتقل شده است. البته کسی که لباس تعصب را از تنش زدوده، بدون هیچگونه گرایشی به خود اجازه دهد تا به بحث پیرامون حقیقت بپردازد، چنین کسی به حق خواهد رسید. این کتاب کلیه کسانی را که طالب حق هستند و در صدداند که به حق و حقیقت برسند، به سوی حق هدایت می‌کند بویژه که این کتاب از دلایل کتب اهل سنت و امامیه اثنا عشری هر دو، استناد نموده است. قبل از اینکه این پیش گفتار را به پایان برسانم، لازم می‌دانم از کلیه کسانی که در تهیه و تدارک این مطالب تشریک مساعی نموده، نقشی را ایفاء کرده‌اند، کمال تشکر و سپاسگذاری کنم و از خداوند حی وقیوم مسئلت می‌نمایم که این مشارکت را برای آنان موجب اجر در دنیا وسبب ورود بهشت در آخرت بگرداند و این سعی اندک مرا موجب خشنودی خود قرار داده و مرا همراه یاران پیامبر بزرگوار خودش محشور بگرداند و در کنار حوران بهشتی، بهشت جاودان ‌را، ماوا وپناهگاه من قرار بدهد بار خدایا چنین کن، چنین کن.

تمهید

نویسنده «ثم اهتدیت» کتابش را به دو بخش تقسیم نموده است. در بخش اول صحبتی از مسافرت‌های موفقیت‌آمیز خود در بعضی کشورهای عربی و اسلامی به میان آورده است. مولف در این بخش به بحث پیرامون دیدار خود با بعضی از شخصیت‌های شیعی مذهب که در هدایت او به سوی نور و روشنی (مذهب امامیه) نقش موثری داشته وموجب شدند که او بتواند حق را از باطل و قوی را از ضعیف تشخیص بدهد پرداخته است.

در بخش دوم پیرامون مسافرت بسیار آموزنده خود که او را به حق و حقانیت رسانیده است، سخن گفته است. این بخش از کتابش عمدتاً در مورد اصحاب رسول اکرم ج و حوادثی که میان آنان بوقوع پیوسته و در نهایت مجموعه این مطالب موجب شده تا نویسنده به گمراه بودن اهل سنت و جماعت پی ببرد، نگاشته شده است. او می‌گوید: این حوادث عامل انحراف پیروان مذهب اهل سنت از حق شده وراه راست همان است که مذهب امامیه اثنا عشری از آن تبعیت می‌کند. از آن‌جهت که بخش دوم کتاب پیرامون زندگی صحابهش نگاشته شده و قسمت اعظم کتاب را در بر گرفته است و از تمام مطالب موجود در آن، خطرناک‌تر می‌باشد، حتی می‌توان گفت که این بخش به منزله سنگ بنیادین در ساختار این کتاب به حساب می‌آید، لذا بر خود لازم می‌دانم که نخست به نقد و تفسیر این بخش پرداخته و سپس سایر اغلاط و اشتباهات تیجانی هدایت یافته!!! را مورد نقد و بررسی قرار بدهم.

باب اول:   
معنی و مفهوم یا تقسیم صحابه نزد اهل سنت و روافض دوازده‌امامی

تیجانی (هدایت‌یافته)! سخن خود برای رسیدن به حق را حول وحوش موضوع بسیار مهمی که همانا هسته اصلی اختلاف میان اهل سنت و روافض می‌باشد و خط امتیاز میان این دو گروه به حساب می‌آید، آغاز نموده است و آن گفتگو پیرامون زندگی اصحاب رسول اکرم ج است. تیجانی، دیدگاه اهل سنت و شیعه امامیه را درباره تقسیم صحابه، مفهوم و معنی آن سر فصل سخن خود قرار داده می‌گوید: «وقد استنتجت من خلال الحديث مع علماء الشيعة أنّ الصحابة في نظرهم ينقسمون إلى ثلاثة أقسام» یعنی از گفتگو با علمای شیعه به این نتیجه رسیدم که صحابه از دیدگاه شیعه به سه دسته تقسیم می‌شوند.

دسته اول: بهترین آنان، یعنی کسانی که خدا و رسولش را بمعنی واقعی کلمه شناختند و با پیامبر اکرم ج برای جان دادن در راه اسلام بیعت کردند و با صدق و اخلاص در قول و عمل او را همراهی کردند و بعد از پیامبر اکرم ج تغییر نکردند بلکه بر قول و قرار خود ثابت قدم ماندند، خداوند در جاهای متعدد در قرآن آنان را مورد ستایش قرار داده است و همچنین رسول اکرم ج در موارد متعددی از آنان تمجید کرده است. شیعه نیز مانند اهل سنت از آنان به پاکی و نیکی یاد کرده، با دیده احترام به آنان می‌نگرد.

دسته دوم: آن عده از صحابه هستند که بدلیل تطمیع یا تخویف دین اسلام را پذیرفتند و از رسول الله ج تبعیت کردند. این گروه بخاطر مسلمان شدن شان بر پیامبرج منت می‌گذاشتند و در برخی موارد به او اذیت و ازار رسانده و به امر و نهی او عمل نمی‌کردند رای خود را در برابر نص صریح قرآن دخالت می‌دادند تا آنجا که قرآن گاهی آنان را مورد سرزنش قرار داده وگاهی آنان را تهدید کرده است. همچنین قرآن در آیات متعددی از رسوایی آنان سخن گفته و رسول اکرم ج بارها آنان را هشدار داده است. شیعه این گروه را با ذکر اعمال و رفتار و بدون هیچ گونه تجلیل و تقدیر یاد می‌کند.

دسته سوم: از صحابه آنان‌اند که منافق بودند. بخاطر مکر و دسیسه علیه پیامبر ج، او را همراهی می‌کردند، با اسلام و مومنین نزدیک شدند تا علیه آنان به مکر و حیله بپردازند. خداوند یک سوره کامل را به شرح حال آنان اختصاص داده است و در جاهای متعددی از آنان یاد کرده است. و به وسیله پایین‌ترین طبقه دوزخ آنان را تهدید کرده است. پیامبر ج نیز درباره آنان سخن گفته و مسلمین را از آنان بر حذر داشته است. هویت و مشخصات آنان را برای بعضی از یاران معرفی نموده است. اهل سنت و شیعه بر لعن و نفرین و تبری از آنان اتفاق نظر دارند([[8]](#footnote-8)).

این بود دیدگاه شیعه پیرامون تقسیم صحابه بر اساس آنچه که تیجانی (هدایت شده) در کتاب خود ذکر کرده است. علاوه بر این تیجانی گروه خاصی از صحابه را که به خاطر قرابت با رسول اکرم ج و خصوصیات اخلاقی و روحی روانی از دیگران ممتاز هستند نیز یاد آور شده است و آنان همان اهل بیت رسول الله ج هستند([[9]](#footnote-9)).

تیجانی (هدایت شده) در ادامه این بحث به بیان عقیده اهل سنت پیرامون صحابه پرداخته می‌گوید: اما اهل سنت با وجود احترام و اکرام نسبت به اهل بیت([[10]](#footnote-10)) و اعتراف به فضیلت آنان، تقسیم مذکور را باور نداشته منافقین را جز صحابه نمی‌دانند. آنان بر این باورند که صحابه بعد از رسول الله ج بهترین خلق خدا هستند ـ اگر تفاوتی میان آنان هست این تفاوت مبتنی بر سابقیت مسلمان شدن آنان و حسن امتحان و ازمایشی است که در راه اسلام از آنان گرفته شده است. بدین ترتیب در درجه اول برتری از آن خلفای راشدین سپس از آن شش نفری است که در زمره عشره مبشره (یعنی دهه نفری که رسول اکرم ج در دنیا وعده و نوید بهشت را به آنان داده است) قرار دارند([[11]](#footnote-11)). این است عقیده اهل سنت پیرامون صحابه بر اساس اظهارات جناب تیجانی.

اینک قبل از اینکه دیدگاه شیعه را در مورد تقسیم صحابه رد نموده بطلان آن‌ را آشکار سازم. لازم می‌دانم به این بحث بپردازم که صحابی و منافق در لغت و اصطلاح به چه کسی گفته می‌شود؟ سپس باید روشن شود که مقصود از تقسیمات شیعه امامیه آن چنان‌که در کتب مرجع آنان ذکر شده چه کسانی از صحابه هستند ـ تا حقیقت برای خواننده خواه شیعه باشد یا سنی روشن گردد. و در پایان هم به نقد و بررسی تقسیمی که شیعه امامیه از صحابه کرده‌اند، می‌پردازم.

تعریف لغوی و اصطلاحی صحابی

صحابه در لغت ماخوذ است از «صحبه» مانند «سمعه». «صحبه صحابه وصحبه» به معنی عاشره، یعنی با وی معاشرت و زندگی کرد و چند نفر که با هم باشند به آنان اصحاب، اصاحیب، صحبان و صحاب و صحابه و صحب گفته می‌شود. «استصحبه یعنی او را به همراهی و با هم بودن دعوت کرد»([[12]](#footnote-12)) دو چیز که با هم ملایمت و مناسبت داشته باشند مصاحبت یکدیگر به حساب می‌آیند([[13]](#footnote-13)). و صاحب در لغت به معنی معاشر می‌باشد و از مصاحبت گرفته شده است که در لغت به معنی معاشرت و با هم زیستن می‌آید.

صحابی در اصطلاح: هو من اجتمع بالنبی ج مومناً به ومات علی ذلک.

یعنی: صحابی کسی است که در زندگی به پیامبر ایمان آورده و او را دیده و در حالت ایمان در گذشته است. از این تعریف کاملا روشن است کسی که پیامبر ج را در حالت غیر ایمان دیده و در حالت غیر ایمان در گذشته است در ردیف صحابه نیست و واژه صحابی در حق او تحقیق پیدا نمی‌کند.

تعریف لغوی و اصطلاحی منافق

منافق در لغت ماخوذ است از نافق ینافق منافقهً و نفاقاً و این برگرفته از نفقاء است و نفقاء یعنی سوراخ هایی که موش‌های جنگلی در آن زندگی می‌کنند. هرگاه موش جنگلی از یک سوراخ تعقیب شود به سوراخی دیگر پناه می‌برد ـ بعضی‌ها براین باورند که منافق از ماده نفق به معنی سرداب، گرفته شده است. نفق که به معنی سرب است و سرب جایی که چیزی در آن پنهان کرده می‌شود([[14]](#footnote-14)). خلاصه سخن اینکه نفاق به معنی دگرگون شدن، رنگ عوض کردن و پنهان کردن یا پنهان شده است.

منافق در اصطلاح: کسی است که «يظهر الإسلام ومتابعة الرسول ويبطن الكفر ومعادات الله ورسوله». یعنی در ظاهر خود را مسلمان و پیرو رسول الله ج جلوه می‌دهد و در باطن کفر و دشمنی با الله و رسولش را در دل دارد.

بعد از روشن شدن مفهوم وتعریف لغوی و اصطلاحی این دو واژه یعنی «صحابی و منافق» به این نتیجه می‌رسیم که این دو، هیچگونه همسانیت و تشابهی با هم ندارند، نه از ناحیه لغت ونه از ناحیه اصطلاح ـ صحابی یعنی کسی که بر پیامبر ج ایمان آورده و در حالت ایمان از دنیا رفته است و منافق کسی است که در ظاهر خود را مومن معرفی می‌کند اما در باطن بر کفر عقیده دارد. لذا صحابی هرگز منافق نمی‌شود و منافق هرگز صحابی نمی‌شود. اکنون ممکن است این سوال برای بعضی مطرح شود که چگونه می‌توان صحابی را از منافق تشخیص داد؟ پاسخ این سوال این است که منافق طبق اظهارات کتاب و سنت خصوصیات بارزی دارد که به وسیله آن‌ها به خوبی می‌توان او را از صحابی جدا کرد. ما در صفحات آینده به ذکر بعضی از ویژگی‌های بارز منافقین خواهیم پرداخت.

تقسیم واقعی صحابه از دیدگاه روافض دوازده امامی

نویسنده کتاب «ثم اهتدیت»، جناب تیجانی در کتاب خود صحابه رضوان الله تعالی علیهم أجمعین را به سه دسته تقسیم نموده بود([[15]](#footnote-15)). لکن واقعیت گواه این مطلب است که صحابه نزد روافض به دو دسته تقسیم می‌شوند. گروه سومی وجود ندارد. این سخنی است که علما و کتب شیعه بدان تصریح نموده‌اند.

دسته اول:

دسته اول از صحابه نزد روافض کسانی هستند که روافض از آنان رضایت دارند وتیجانی آنان را جز گروه اول قرار داده است. تعداد این گروه از سه تن کمتر و از هفت تن بیشتر نیست. کسی که نزد روافض از راویان ثقه است به سند صحیح از امام محمد باقر چنین روایت می‌کند: مردم (بعد از پیامبر ج) همه مرتد شدند بجز سه نفر، سلمان، ابوذر و مقدادش روای از امام محمد باقر سوال کرد:

درباره عمار، چه می‌فرمایی؟ گفت: حاص حیصه ثم رجع([[16]](#footnote-16)).

در روایتی دیگر در این باره چنین آمده است: ثم أناب الناس بعد، یعنی مردم بعد از مرتد شدن دو باره به سوی اسلام برگشتند و نخستین کسانی که به اسلام برگشتند عبارت بودند از: ابو ساسان انصاری، عمار، ابو عمیره و شتیره ـ و تعداد این آقایان هفت تن بود. حتی امیرالمومنین جز این هفت تن، دیگری را نمی‌شناخت([[17]](#footnote-17)). کلینی در کتاب خود «اصول کافی» که از کتب معتبر و مرجع اثنا عشری است([[18]](#footnote-18))، چنین روایت می‌کند: عن حمران بن اعین قال: «قلت لأبي جعفر الصادق: جعلت فداك ما أقلنا لو اجتمعنا على شاة ما أفنيناها؟» تعداد ما چنان اندک است حتی یک گوسفند را نیز نمی‌توانیم بخوریم. «فقال: ألا أحدثك بأعجب من ذلك، الـمهاجرون والأنصار ذهبوا إلا ـ وأشار بيده ـ ثلاثة([[19]](#footnote-19))... الخ». یعنی امام جعفر صادق فرمودند: شگفت‌ آورتر از این را برایت بیان نکنم و آن اینکه انصار و مهاجرین همه مرتد شدند. و با اشاره دست فرمود بجز سه تن:

از عبدالرحیم قصیر در روضه چنین روایت شده است: «قلت لأبي جعفر: إن الناس عادوا بعد ما قبض رسول الله ج أهل جاهلية» ـ یعنی مردم بعد از رسول اکرم ج به جاهلیت و کفر برگشتند ـ و انصار کناره‌گیری کردند و یک سو شدند ولی این کناره گیری هیچ سودی برای آنان ندارد. آنان بدست سعد بیعت کردند و زمزمه دوران جاهلیت را سر دادند و چنین سرودند: «يا سعد! أنت الـمرجاء وشعرك الـمرجل وفحلك الـمرجم»([[20]](#footnote-20)).

این قسم اول از صحابه مورد اعتماد نزد روافض هستند.

دسته دوم: از دیدگاه روافض سایر صحابه به جز این هفت تن که در دسته اول بدان اشاره شد، می‌باشند. روافض بر این عقیده هستند که همه آنان منافق، مرتد و از دین برگشتند و در راس آنان خلیفه اول و دوم و سوم، عشره مبشره و بعد هم سائر صحابه قرار دارندـ این سنت عقیده روافض دو ازده امامی درباره صحابه و یاران رسول اکرمج.

آری، این تقسیم بندی و عقیده روافض درباره اصحاب رسول الله ج گرفته شده از کتب مرجع اهل تشیع است.

... . اکنون این سوال مطرح می‌شود که چرا جناب تیجانی (هدایت شده) در کتاب خود صحابه رسول الله ج را به سه دسته تقسیم نموده است. پاسخ این سوال این است که آقای تیجانی قصد اغفال و گمراه نمودن خوانندگان ‌را دارد به ویژه خوانندگانی را که اهل سنت هستند. او می‌خواهد در ذهن خواننده ایجاد وهم کند که صحابه مرتد نبودند اما آنان می‌خواستند مال دنیا را بدست بیاورند. لذا به خاطر میل و گرایش به مال و ثروت و یا به خاطر ترس از دست دادن دنیا، از سر نفاق از رسول اکرم ج پیروی کردند ـ این رفتار و شیوه تقسیم آقای تیجانی به خاطر این بود تا زمینه را برای پذیرفتن دیدگاهش در ذهن خواننده فراهم ساخته و به آسانی بتواند، هر کدام از صحابه را که او (تیجانی) مایل باشد در ردیف مرتدان و برگشتگان از دین قرار بدهد. آری اینجا است که آقای تیجانی گروه دومی را تراشیده و در پی آن گروه سومی را یاد آور شده است. این گروه سومی از دیدگاه تیجانی (هدایت شده)! منافق‌اند و او به جعل و تزویر گروه سوم را در عداد و شمار صحابه به شمار می‌آورد. بعد آقای تیجانی (هدایت شده) میان دسته دوم و سوم خلط مبحث نموده هر دو گروه را در یک ردیف داخل می‌کند که در نتیجه صحابه به دو دسته، (دسته‌ای که مرضی عنه، و پسندیده هستند و دسته‌ای برگشته و مرتد هستند، ) تقسیم می‌شوند ـ بدین ترتیب خواننده به آسانی دچار استدراج و اغفال شده تقسیم واقعی از دیدگاه شیعه را می‌پذیرد.

شاید کسانی گمان کنند که منظور جناب تیجانی (هدایت شده) از منافقین، عبدالله بن ابی بن سلول و پیروانش هستند. اما شما خواهید دید که آقای تیجانی در جریان اقامه نماز میت بر ابن ابی و دیدگاه بعضی صحابه در این باره، از عبدالله بن ابی بن سلول دفاع می‌کند([[21]](#footnote-21)).

نفی طبقه‌بندی امامیه

1. اگر گروه منافقین از صحابه باشند (آنطوریکه امامیه می‌پندارند) حاصل این پندار آنان چنین است که: هر کس که پیامبر ج را دیده باشد، صحابی محسوب می‌شود زیرا که برای صحابی بودن از دیدگاه امامیه، ایمان نه در موقع رویت شرط است ونه در موقع مردن و به دلیل اینکه منافقین از جمله کفار هستند ولی روافض ایمان‌ را برای صحابی بودن شرط لازم نمی‌دانند ولذا منافق را در ردیف صحابی می‌پندارند. مسلماً این پندار به این معنی است که کلیه یهودیان، مسیحیان و مشرکانی که پیامبر ج را روایت کردند باید جز صحابه باشند زیرا که ایمان شرط نیست. و هیچ نادانی چنین تعریفی را از صحابه نمی‌پذیرد چه برسد به انسان‌های عاقل و خردمند! و اگر روافض بپذیرند که صحابی کسی است که پیامبر ج را در حالت ایمان رویت کرده و در حالت ایمان در گذشته است، معنی این سخن این است که آنان این ادعا را که «منافق صحابی است»، باطل قرار داده‌اند زیرا که منافق باتفاق امت از اهل ایمان نیست.
2. بدون تردید حضرت علیس و سایر صحابه که مورد رضایت وپسند روافض هستند، در ردیف منافقین قرار خواهند گرفت زیرا آنان در را از دو طرف باز کردند یعنی هیچ حد و مرزی در تعریف صحابه با منافق تعیین نکردند و در نتیجه هر کس هر کدام از اصحاب پیامبر ج را منافق بداند، مانعی برایش وجود ندارد زیرا که منافقان از میان صحابه بودند([[22]](#footnote-22)) همچنین، ملحدان، زندیقان و مستشرقان نیز جز منافقان خواهند بود. به دلیل اینکه آنان اسلام واهل اسلام را مورد طعن قرار داده‌اند.
3. خواننده کتاب تیجانی (هدایت شده) به این نتیجه می‌رسد که منافقان از لحاظ آمار و ارقام به مراتب از صحابه بیشتر بودند، آنان به عنوان نمایندگی از یک اقلیت، دور پیامبر ج را گرفته و مراکز حساس رهبری را در اختیار داشتند (عیناً اعتقاد روافض همین است) آری همین تیجانی (هدایت شده) در جریان بحث پیرامون دسته سوم از صحابه می‌گوید: همانا منافقان در ظاهر خود را مسلمان معرفی می‌کردند و در باطن بر کفر اصرار می‌ورزیدند و با پیامبر و اسلام نزدیک شدند تا علیه اسلام و مسلمانان توطئه کنند. اکنون سوال این است. آنان که چنین اهدافی را دنبال می‌کردند. در عین حال که تعدادشان از صحابه بیشتر بود باید بر پیامبر ج و اصحابش چیره می‌شدند و آنان را به نابودی کشانده، اسلام نوپا را از پا در می‌آوردند؟ ولی عکس می‌بینیم که تاریخ گویای این واقعیت است که اسلام به پیروزی نهایی رسید و در پهنای گیتی گسترش پیدا کرد، پرچمش در دورترین نقاط گیتی به اهتزاز درآمد و پرچم کفر در برابر آن سپرانداخت. آری خوانندگان محترم دقت بفرمایید، گفته‌ها و باورهای گروهک روافض با حقیقت‌های عقلی و واقعیت‌های تاریخی چقدر در تضاد است.
4. منافقان برای مردم مدینه منوره مجهول و ناشناخته نبودند. آنان گروهک بسیار بد نامی بودند. بعضی‌ها شخصاً شناخته شده بودند و برخی دیگر بوسیله علایم، و نشانی‌ها و خصوصیاتی که در قرآن ذکر شده است، معرفی گردیدند و این واقعیت از حدیث کعب بن مالک هویدا است. کعب ابن مالک یکی از میان سه نفری بود که در جریان غزوه تبوک شرکت نکرده بودند. او عدم شرکت خود را چنین تعریف می‌کند. وقتی بعد از تشریف بردن رسول اکرم ج از خانه بیرون رفتم و در میان مردم مدینه به بررسی اوضاع پرداختم، آنچه موجب نگرانی من شد و بیش از حد مرا مضطرب می‌کرد این بود که من جز کسی که نفاق بر وی غلبه کرده باشد یا اینکه خداوند به دلیل ضعف و ناتوانی جسمی او را معذور قرار داده باشد، در مدینه ندیدم. (یعنی همگی مردان واجد شرایط همراه با رسول اکرم ج به جهاد رفته بودند) و بقیه علایم و ویژگی‌های بارز آنان عبارتند از:

)فساد في الأرض(، مورد استهزا قرار دادن دین وبندگان الله، ترجیح دادن گمراهی در برابر هدایت، کری، کوری، لال بودن و سرگردانی سستی در عبادت، شک و تردید درباره اینکه به مسلمانان به پیوندند یا با کفار، سوگند دروغین، نداشتن بینش دین، بزدلی، مومن نبودن به الله، روز قیامت و به ربوبیت پروردگار، ناراحت شدن موقعی که مسلمانان اموال غنیمت یا فتح و پیروزی بدست می‌‌آوردند. خوشحال شدن هنگامی که مسلمان با ضرر جانی یا مالی مواجه می‌شدند. منتظر بودن مصایب بر مسلمانان. عدم انفاق در راه الله، خوشحال شدن هنگام تخلف از حکم پیامبر ج، کراهیت و نفرت از رفتن به جهاد. سوگند خوردن بنام الله تا این سوگند را وسیله نجات خود قرار دهند ـ ایجاد تفرقه میان مسلمانان، عدم رعایت عفت کلام و شئون اخلاقی در برابر بدهکاران ـ تاخیر نماز و ترک جماعت و اینکه نماز صبح و عشا برای آنان بسیار سنگین بود. این بود بعضی از صفات و ویژگی‌های بارز آنان که در قرآن و سنت پیامبر ج ذکر گردیده ـ خوانندگان محترم شما را به خدا سوگند، کسانی که به سعادت صحبت پیامبر ج نایل آمدند، چنین صفاتی در آنان دیده می‌شود؟ (کلا وحاشا) آیا کسانی که متصف به این خصلت‌های نامطلوب هستند این شایستگی را دارند که گروهی از صحابه باشند؟! مطمئناً اصحاب و یاران رسول اکرم ج فرسخ‌ها از این گونه صفات فاصله دارند زیرا آنان مورد رضایت الله هستند. خداوند درباره آنان چنین فرموده است: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾ [آل عمران: 110]. «ای گروه صحابه) شما از بهترین افراد امت مسلمان هستید. (زیرا) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید». و قال تعالی: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَسۡبُكَ ٱللَّهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ٦٤﴾ [الأنفال: 64]. «ای: پیامبر، خداوند و آن عده‌ از مسلمانان که از تو تبعیت می‌کنند، «برای یاری رساندن تو» کافی هستند». قال تعالی: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا﴾ [الفتح: 29]. «محمد رسول خدا است. آنان که وی را همراهی می‌کنند، در برابر کفار بسیار خشن و با هم فوق العاده مهربان هستند ـ همواره آنان را در عبادت می‌بینی ـ آنان درصدد به دست اوردن فضل و خشنودی الله هستند»، وقال سبحانه: ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗاۚ لَّهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ٧٤﴾ [الأنفال: 74]. «و کسانی‌که ایمان آوردند، و هجرت نمودند، و در راه الله جهاد کردند، و کسانی‌که (ایشان را) پناه دادند و یاری نمودند، اینان مؤمنان حقیقی هستند، برای آن‌ها آمرزش و روزی شایسته‌ای خواهد بود».

آری، آنان که ایمان آوردند، هجرت کردند و جهاد کردند، مهاجرین صحابه هستند و آنان که پناه دادند و یاری کردند انصار از صحابه هستند. خداوند و با صیغه جمع آنان را مورد ستایش قرار داده و فرمودند: «آنان‌اند که مومنان بحق هستند»، این حکم با کلمه تاکید و حصر از جانب خداوند صادر شده است ولی این نابخردان (روافض) می‌گویند که صحابه و منافقین مسافر یک کشتی هستند.

1. بر این امر همه اتفاق دارند که رسول اکرم ج اسامی منافقین را برای بعضی از صحابه بیان کردند حتی خود مولف (هدایت شده) این را پذیرفته است. این مطلب نیز به اثبات رسیده است که رسول اکرم ج از یاران خود رضایت داشته، محبت با آنان و ستایش آنان را واجب گردانده است. و از حریم عزت و کرامت آنان حمایت کرده، فرمود:

«لا تسبوا أصحابي([[23]](#footnote-23))، لا تسبوا أصحابي، فوالذي نفسي بيده لو أن أحدكم أنفق مثل أحد ذهبا، ما أدرك مد أحدهم، ولا نصيفه». ای، مردم! یاران واصحاب مرا بدگویی نکنید. سوگند به آن ذاتی که جان من در قبضه قدرت او است شما اگر به اندازه کوه احد طلا صدقه کنید نمی‌توانید با اندک ترین مقدار صدقه آنان برابری کنید([[24]](#footnote-24)). در جایی دیگر فرمودند: هرکه صحابه و یاران مرا لعن و نفرین کند، مورد لعن و نفرین من خداوند، فرشتگان و تمام مردم قرار خواهد گرفت([[25]](#footnote-25)). همچنین در روایتی دیگر فرمودند: «احْفَظُونِي فِي أَصْحَابِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ... .. »([[26]](#footnote-26)) الخ. یعنی درباره اصحاب و یاران من، از حرمت من پاسداری کنید. این آیات و روایات نشانگر عدالت تمام صحابه است واصلاً ممکن نیست که منافقین مشمول این احادیث و روایات باشند و حال آنکه خداوند درباره منافقین می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ فِي ٱلدَّرۡكِ ٱلۡأَسۡفَلِ مِنَ ٱلنَّارِ﴾ [النساء: 145]. «همانا منافقان در پایین‌ترین طبقه (= درکات) آتش (جهنم) هستند، و هرگز یاوری برای آن‌ها نخواهی یافت». «الف و لام» در اول منافقین برای استغراق است. یعنی تمام منافقین را شامل است.

1. اکنون از این (هدایت شده) پرسیده می‌شود. اگر دسته دوم و دسته سوم از صحابه از جمله کسانی هستند که از نظر دینی بسیار سست و ضعیف‌اند و به خاطر تطمیع یا تخویف از رسول الله ج تبعیت کردند و با توجه به نفاقی که میان آنان ‌راه پیدا کرده بود همه آنان از دین برگشته، مرتد شدند و اکثریت اصحاب از این دو دسته بودند فقط تعداد بسیار اندکی از صحابه یعنی 3 الی 7 نفر مرضی عنهم و عادل بودند (همانگونه که قبلاً بیان گردید) آنگاه منظور این مولف (هدایت شده) از این تجزیه و تقسیم صحابه چیست؟! اگر اکثریت صحابه مرتد و منافق باشند، آیا غیر از این است که بگوییم که: رسول اکرم ج نتوانستند یاران و شاگردان خود را صحیح تربیت نموده آنان را عادل وپیرو حق بار بیاورند؟! و او یک مربی و مرشد نابکار بود؟! (معاذ الله از چنین پنداری) آیا در تمام زمان بعثت (23 سال) رسول اکرم ج فقط 3 الی هفت نفر را توانست درست تربیت نماید؟! هرگز، هرگز رسول اکرم ج از چنین ناشایستگی بسیار دور بودند ـ جویندگان و پیویندگان حق و حقیقت خود قضاوت کنند آیا این یک نقص و طعن آشکار در حق پیامبر ج نیست؟ شما را به خدا سوگند، رسول اکرم ج در طول این مدت چه کار کرد؟ آیا حاضرین در محضر او نفاق و ارتداد را از وی آموختند؟! سبحان الله! این پیامبر با عظمت ج که یک نسل منحصر به فرد را از میان انسان‌ها تربیت کرد ـ نسلی که خداوند به وسیله آن دنیا را فتح کرد و به وسیله آن بندگان ‌را از عبادت کردن بندگان به عبادت کردن رب بندگان رهایی بخشید از جور و ستم ادیان به سوی عدالت اسلام و از تاریکی جهالت به سوی روشنی حریت و ازادگی سوق داد. تا جایکه انسان‌های زیادی در قالب جمعیت‌های بسیار بزرگ و از دورترین گوشه‌های دنیا به آغوش اسلام آمدند. این پیروزی برومندانه به حدی شگفت‌ آور بود که عالمان یهودی و مسیحی به عظمت این نسل تربیت شده توسط رسول اکرم ج اعتراف کردند. آری بسیار رنج آور است که با وجود این همه عظمت و اعجاز، فرزندان نابخرد عبدالله بن سبا یهودی بعد از گذشت 15 قرن چنین بگویند که اصحاب و یاران رسول اکرم ج منافق بودند و با برگشتن از دین، خود را مستحق دوزخ قرار دادند؟!.
2. این نکته برای خوانندگان سیرت رسول اکرم ج کاملا روشن و آشکار است که در آغاز دعوت اسلامی در مکه مکرمه با توجه به مصیبت هایی که مسلمانان دچار آن بودند کوچک‌ترین اثر و نشانی از نفاق وجود نداشت. البته در مدینه منوره بعد از اینکه خداوند پیامبر ج را به قدرت رسانید و اسلام به عنوان یک واقعیت انکار ناپذیر روی کار آمد، نفاق ظاهر شد. و همه بر این اتفاق دارند که حضرت ابوبکر، حضرت عمر، حضرت عثمان وعده‌ای دیگر از شاگردان مکتب رسول الله ج در مکه مکرمه در روزهای آغازین دعوت اسلامی، در دورانی که اسلام دچار مشکل بود، به آغوش اسلام درآمدند و این خود نشانگر این واقعیت است که این بزرگواران از نفاق بسیار به دور بودند.
3. خداوند رسوایی منافقان و سو نیت پنهان آنان را در دو سوره (منافقون و توبه) در جریان تبیین وضعیت و دسایس آنان آشکارا ذکر کرده است. اینجا است که سوره توبه بنام سوره فاضحه (رسواکننده) موسوم گردیده است. چون این سوره خصوصیات ومنویات منافقان ‌را ظاهر نموده سپس به ذکر احوال مومنین از صحابه پرداخته است. بر اساس اظهارات سوره منافقین، عبدالله بن ابی و همراهانش در راس منافقین قرار داشتند. امام بخاری/ در تفسیر سوره منافقین از حضرت زید بن ارقم روایتی را چنین نقل کرده است: زید بن ارقم می‌گوید: در یکی از جنگ‌های زمان رسول اکرم ج شرکت کردم. از عبدالله بن ابی شنیدم که گفت: بر آنان که نزد رسول اکرم ج هستند. انفاق نکنید تا از کنار او فرار کنند. اگر به مدینه بر گردیم، بی‌نوایان مدینه را از مدینه بیرون خواهیم راند. زید بن ارقم می‌گوید: این جریان ‌را به عمویم یا به عمرس گفتم و او آن‌ را به اطلاع پیامبر ج رسانید. پیامبر ج مرا به محضر خود طلبید. من اصل ماجرا را برای او باز گو نمودم. پیامبر ج عبدالله بن ابی و همراهانش را احضار کرد. آنان سوگند یاد کردند که چنین چیزی نگفته‌اند. زید بن ارقم می‌گوید: رسول اکرم ج سوگند ابن ابی را پذیرفته و مرا تکذیب کرد. من چنان ناراحت شدم که هرگز دچار چنین ناراحتی نشده بودم. در اثر این ناراحتی منزوی شده بیشتر اوقاتم را در خانه سپری می‌کردم. عمویم خطاب به من گفت: تو کاری کردی که سودی نداشت جز اینکه رسول اکرم ج تو را تکذیب نموده و مورد خشم خود قرار داد. آنگاه این آیه نازل شد ﴿إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ﴾ [المنافقون: 1]. پیامبر ج مرا نزد خود طلبیده آیه مذکور را برای من قرائت کرد فرمود: خداوند حرف تو را تایید کرد، ای زید([[27]](#footnote-27)). ممکن است این مولف (هدایت شده) در این مورد تردید داشته باشد. اگر چنین است به تفسیر امام طبرسی که از بزرگان شیعه است، یعنی به مجمع البیان مراجعه کند. جناب طبرسی در تفسیر مجمع البیان در خصوص سوره منافقین می‌گوید: این آیات درباره عبدالله بن ابی و همراهانش نازل شدند([[28]](#footnote-28)). سپس طبرسی به ذکر روایاتی در این خصوص پرداخته است که امام بخاری آن‌ها را در صحیح خود آورده و موید مطلب فوق هستند. مشاهده می‌کنید که یاران عبدالله بن ابی نزد صحابه شناخته شده و مشخص بودند که چنان‌چه این مطلب از سیاق حدیث فوق نیز کاملا روشن است. اما سوره «توبه» در جاهای متعددی به منافقان اشاره نموده و به ذکر صفات آن‌ها پرداخته است.

﴿إِنَّمَا يَسۡتَ‍ٔۡذِنُكَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَٱرۡتَابَتۡ قُلُوبُهُمۡ فَهُمۡ فِي رَيۡبِهِمۡ يَتَرَدَّدُونَ٤٥... الى... . أَلَا فِي ٱلۡفِتۡنَةِ سَقَطُواْۗ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةُۢ بِٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ [التوبة: 45 و 49].

بی تردید تمام صحابه به قصد جنگ و جهاد از خانه‌ها بیرون رفته بودند. در ابتدا ابوذر و ابوخیثمه شرکت نداشتند ولی بعد به رسول اکرم ج ملحق شدند ـ همچنین سه 3 تن از صحابه در غزوه تبوک شرکت نکرده بودند و آنان عبارت بودند از کعب بن مالک، هلال بن امیه و مراره بن ربیع، این هر سه 3 تن از انصار بود. خداوند توبه آنان را پذیرفته و آنان را مورد مغفرت قرار دادند. در مدینه فقط کسانی که منافق بودند یا از رفتن به جهاد عذر شرعی داشتند، باقی مانده بودند. قول کعب بن مالک را در این خصوص قبلاً یاد آور شدم ـ او گفته بود: در مدینه کسی نمانده بود مگر آنانی که عذر شرعی داشتند یا اینکه نفاق بر آنان غلبه کرده بود. همه این مطالب حکایت از آن دارند که منافقان علایم بارزی داشتند که یاران رسول اکرم ج بوسیله آن علایم آنان را می‌شناختند و منافقین برای آنان ناشناخته نبودند.

ابن کثیر در تفسیر این آیه ﴿يَحۡذَرُ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ أَن تُنَزَّلَ عَلَيۡهِمۡ سُورَةٞ تُنَبِّئُهُم بِمَا فِي قُلُوبِهِمۡۚ قُلِ ٱسۡتَهۡزِءُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ مُخۡرِجٞ مَّا تَحۡذَرُونَ٦٤﴾ [التوبة: 64]. می‌گوید: مجاهد گفته است: منافقین این آیه را خوانده سپس با خود می‌گویند: ممکن است خداوند این سرّ‍‍ مارا آشکار نکند آری، آیه مذکور مشابه این است. ﴿وَإِذَا جَآءُوكَ حَيَّوۡكَ بِمَا لَمۡ يُحَيِّكَ بِهِ ٱللَّهُ وَيَقُولُونَ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ لَوۡلَا يُعَذِّبُنَا ٱللَّهُ بِمَا نَقُولُ﴾ [المجادلة: 8]. یعنی: ممکن است خداوند نازل کند بر پیامبرش آنچه را که موجب رسوایی شما است و ماهیت شما را برشما روشن کند. هم چنان‌که خداوند در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿أَمۡ حَسِبَ ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَن لَّن يُخۡرِجَ ٱللَّهُ أَضۡغَٰنَهُمۡ٢٩﴾ [محمد: 29]. آری اینجا بود که قتاده می‌فرمود. این سوره به همین دلیل فاضحه (رسوا کننده) نام دارد. یعنی خداوند در این سوره منافقین را در انظار عمومی رسوا نموده و ماهیت آنان را برای مردم روشن کرده است. این رسوایی آشکار بعد از این صورت گرفته است که مکر ودسیسه آنان پنهان شده بود. آری، بعد از این همه دلایل هیچ کس صحابه و منافقین را یک طیف و یک گروه نمی‌داند مگر کسانی که از خرد بی‌بهره باشند.

قوله تعالی: ﴿سَيَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ لَكُمۡ إِذَا ٱنقَلَبۡتُمۡ إِلَيۡهِمۡ لِتُعۡرِضُواْ عَنۡهُمۡۖ... .. . عَنِ ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡفَٰسِقِينَ﴾ [التوبة: 95-96]. «هنگامیکه شما بر گشتید، سوگند می‌خورند تا آن‌ها را توبیخ نکنید... .. .. »

این آیه درباره منافقینی که در غزوه تبوک شرکت نکرده بودند، نازل شده است. این منافقان که در این آیه به آنان اشاره شده است، نزد رسول اکرم ج آمده عذر گناه خود را بیان کردند. تعدادشان هشتاد و اندی بود. یک نفر از یاران رسول اکرم ج جز آنان نبود. به صحیح بخاری روایت عبدالله بن کعب، درباره سبب نزول آیه مذکور، مراجعه شود.

قوله تعالی: ﴿وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مَسۡجِدٗا ضِرَارٗا وَكُفۡرٗا وَتَفۡرِيقَۢا بَيۡنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَإِرۡصَادٗا لِّمَنۡ حَارَبَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ مِن قَبۡلُۚ وَلَيَحۡلِفُنَّ إِنۡ أَرَدۡنَآ إِلَّا ٱلۡحُسۡنَىٰۖ وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ١٠٧ لَا تَقُمۡ فِيهِ أَبَدٗاۚ لَّمَسۡجِدٌ أُسِّسَ عَلَى ٱلتَّقۡوَىٰ مِنۡ أَوَّلِ يَوۡمٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِۚ فِيهِ رِجَالٞ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُواْۚ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُطَّهِّرِينَ١٠٨﴾ [التوبة: 107-108]. «آنانی ـ منافقانی ـ که مسجدی برای ضرر و زیان رساندن، کفر و رزیدن و ایجاد اختلاف میان مومنان ساختند و آن‌ را سنگری برای کسی که قبلاً با خدا و رسولش جنگیده بود، قرار دادند و سوگند می‌خوردند که ما هیچ هدفی به جز خیر و نیکی نداشته‌ایم و خداوند گواهی می‌‌دهد که آن‌ها دروغ می‌گویند. هرگز در مسجد ضرار نماز نخوان، مسجدی که از روز اول بر تقوی پایه گذاری شده است سزاوارتر است که در آن نماز بگذاری در آنجا کسانی هستند که دوست دارند خود را پاک کنند و خداوند پاگیزگان ‌را دوست دارد». این آیه نیز رسوایی منافقان ‌را آشکار ساخته است. این رسوایی منافقین زمانی صورت گرفته که آنان مسجدی را به قصد ضرر رساندن، ایجاد تفریق وجنگ با مومنان، برای پناه دادن شخصی بنام ابی عامر که مردی فاسق و راهب بود، پایه گذاری می‌کردند و از رسول اکرم ج خواستند تا در آن مسجد تشریف برده نماز گذارند.

اما جبرئیل، رسول اکرم ج را از اصل جریان آگاه کرد. رسول اکرم ج دستور داد تا مسجد منهدم شود. جبرئیل پیامبرج را امر کرد تا در مسجدی که بر تقوی پایه ریزی شده بود، نماز گذارد. مطمئناً آنان که مسجد ضرار را ساختند برای صحابه ناشناخته نبودند اما نزد مولف (هدایت شده!) عقل گرا اکثر صحابه منافق بودند ـ بدیهی است مسجدی که رسول اکرم ج در آن نماز خواندند، مسجد صحابه بود و مسجدی که به هدم و از بین بردن آن دستور دادند، مسجد منافقین بود. اگر اکثر صحابه منافق بودند و رسول اکرم ج در مسجد یارانی (صحابه) که منافق بودند نماز می‌خواند، آیا معنی‌اش جز این است که رسول اکرم ج به انهدام مسجد مومنان امر کرد تا در مسجد منافقین نماز خواند، ؟! آیا چنین چیزی از رسول اکرم ج می‌تواند صحت داشته باشد؟! در همین سوره خداوند رضایت و خشنودی خود را در باره مهاجرین و انصار صحابه اعلام نموده است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ١٠٠﴾ [التوبة: 100]. «پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که بخوبی از آن‌ها پیروی کردند خداوند از آن‌ها خشنود است و آن‌ها از خدا خشنودند و خداوند بهشت را برای آنان آماده ساخته است که در زیر ـ درختان ـ آن رود خانه‌ها جاری است آن‌ها جاودانه در آنجا می‌‌‌مانند و این رستگاری بس بزرگی است».

خوانندگان محترم دقت بفرمائید، خداوند در این آیه چگونه رضایت و خشنودی خودش را از مهاجرین و انصار صحابه اعلام کرده است! وای وای و حسرت بر کسی که تمام صحابه یا بعضی از آنان را مبغوض پنداشته و آنان را بدگویی کند. بویژه از کسی که بعد از رسول الله ج به عنوان سید الصحابه، بهترین صحابه و افضل ترین پذیرفته شده بود. یعنی صدیق اکبر، خلیفه اعظم، حضرت ابوبکرس.

همانا گروه ناموفق و رسوا شده روافض، با بهترین یاران رسول اکرم ج سر دشمنی داشته، آنان را مبغوض می‌دانند و بد و بیراه می‌گویند ـ خداوند از چنین چیزی همه ما را نجات دهد. این شیوه برخورد و رفتار آنان با اصحاب رسول اکرم ج دال بر وارونه بودن عقل و واژگون بودن دل‌های آن‌ها است. شما بفرمائید، آنان چقدر از ایمان بدور هستند. زیرا آنان به کسانی سب و شتم و بد و بیراه می‌گویند که خداوند از آنان اعلام رضایت و خشنودی کرده است. اما اهل سنت خشنودند از کسانی که خداوند از آنان اعلام رضایت کرده است. و بد می‌دانند کسانی را که نزد خدا و رسولش بد هستند. دوستی و محبت دارند با کسانی که دوست خداوند هستند و سر ستیز دارند با کسانی که با خدا سر ستیز داشته باشند. آری اهل سنت متبع هستند نه مبتدع، به همین دلیل اهل سنت حزب الله المفلحون، (یعنی خدا جو یان موفق) وعبادات گذاران مومن هستند.

در آیه 117 سوره توبه چنین آمده است ﴿لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلۡعُسۡرَةِ مِنۢ بَعۡدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٖ مِّنۡهُمۡ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّهُۥ بِهِمۡ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ١١٧﴾ [التوبة: 117]. «خداوند توبه پیغمبر و توبه مهاجرین و انصار را پذیرفت، مهاجرین و انصار که در زمان سختی از پیغمبر پیروی کردند بعد از آنکه نزدیک بود دل‌هایشان منحرف شود، باز هم خداوند توبه آن‌ها را پذیرفته چرا که او بسیار رؤوف و مهربان است».

این آیه نیز در مدح صحابه وصفاء باطن آنان به صراحت سخن می‌گوید. لذا می‌توان گفت که دو آیه مذکور به شهادت و گواهی حضرت حق ناطق به عدالت صحابه هستند. بعد خداوند متعال اعلام رضایت فرمود از سه نفری که صحابه بودند و در این غزوه شرکت نکرده بودند. ولی در حق بقیه بازماندگان ومتخلفان که از منافقین بودند و رسول اکرم ج به ظاهر عذر آنان را پذیرفته بود، چنین اعلام رضایتی نشده بود. آری این بزرگ‌ترین و بارزترین دلیل است بر وجود فرق میان صحابه که عادل بودند و با وجود خطا و اشتباه مورد مغفرت حضرت حق قرار گرفتند و میان منافقینی که خداوند در کتاب خود درباره رسوایی آنان سخن گفته است.

1. ضروری می‌دانم که دیدگاه علمای بزرگ روافض امامیه اثنا عشری را که خداوند آنان را به سخن در آورده است تقدیم خوانندگان گرامی‌نمایم. خداوند به بعضی از علمای امامیه توفیق داده که به حق، همان حقی که در آن هیچگونه شک و تردیدی وجود ندارد، سخن گویند. ابوالنصر، محمد بن مسعود، معروف به عیاشی در تفسیرش پیرامون این آیه ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلۡمُتَطَهِّرِينَ﴾ [البقرة: 222]. چنین آورده است. یعنی روایتی را ذکر کرده است که هر گونه نفاق را از اصحاب نفی می‌کند. این روایت از امام محمد باقر، پنجمین امام اثنا عشریه نقل شده است. «سلام می‌گوید نزد ابوجعفر بودم. حمران بن اعین نزد وی آمد و چند سوال را در محضر او مطرح کرد. وقتی حمران می‌خواست از آنجا بلند شود، خطاب به ابوجعفر گفت: خداوند طول عمر به تو بدهد و ما را از وجود تو بهره‌مند سازد. بفرما چرا چنین است. ما به محضر شما می‌آییم و تا اینکه دل‌های ما نرم نشده و روح و روان ما از دنیا دوری نجسته و اهمیت مال و ثروتی که در دست مردم است از دل ما نرفته، بر نمی‌گردیم. اما وقتی از محضر شما مرخص می‌شویم و میان مردم و تجار و کسبه قرار می‌گیریم دنیا برای ما بسیار محبوب می‌شود؟ سلام می‌گوید: ابوجعفر در پاسخ حمران بن اعین گفت: همانا این دل‌ها گاهاً کارها و امور برایشان سخت و دشوار می‌شود و گاهاً آسان و راحت. بعد ابوجعفر÷ فرمود: متوجه باشید اصحاب رسول اکرم ج از حضرت رسول ج سوال کردند: آیا شما نگران هستید که ما منافق می‌شویم؟ رسول اکرم ج خطاب به آنان فرمود: چرا شما در این باره احساس خطر می‌کنید؟ صحابه عرض کردند: «زمانی که در محضر و محفل شما هستیم در اثر صحبت و اندرز شما، دنیا را فراموش نموده و از آن بی‌رغبت می‌شویم و در این بی‌رغبتی از دنیا و گرایش به آخرت چنان احساس می‌کنیم که آخرت، بهشت و دوزخ را داریم می‌بینم. این احساس محدود به لحظاتی است که در محضر شما هستم. هرگاه از محضر شما بیرون رفته و وارد خانه‌های خودمان می‌شویم و با اهل و عیال و زن و فرزندان خود می‌نشینیم و از مال و زندگی خود صحبت می‌کنیم، زمان آن فرا می‌رسد که به حالت اول یعنی قبل از آن حالتی که در محضر شما داشتیم، برگردیم و چنان کیفیتی بر ما حاکم می‌شود که گویی هرگز در فکر آخرت نبودیم. آیا شما فکر می‌کنید این تحول از علائم و آثار نفاق ما است؟ رسول اکرم ج فرمود: هرگز! این از اقدامات شیطان است تا شما را به سوی دنیا راغب کند. سوگند به خدا اگر آن کیفیتی که شما در محضر و محفل من داشتید برای همیشه بماند فرشتگان با شما مصافحه خواهند کرد. اگر شما مرتکب گناه نشده و از خداوند امرزش طلب نکنید، خداوند کسانی را می‌آفریند که مرتکب گناه شده، استغفار کنند([[29]](#footnote-29)) و خداوند آنان را مورد مغفرت قرار خواهد داد. همانا مومن، خطا کار و توبه کننده است. آیا به این آیه قرآن توجه ندارید ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ﴾ [البقرة: 222]. وقال ﴿وَٱسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّكُمۡ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيۡهِ﴾ [هود: 90] (تفسیر العیاشی سوره بقره آیه 222 ج 1 ص 128).

امام یازدهم فرقه اثنا عشریه، امام حسن عسکری در تفسیر خود در مقام توضیح منزلت و جایگاه صحابه در جریان سوالاتی که موسی÷ از خداوند داشت، ویکی از آن‌ها دین بود، می‌گوید: موسی از خداوند پرسید: «آیا از اصحاب و یاران پیامبران کسی محبوب‌تر از یاران من نزد توهست؟ خداوند فرمود: ای موسی، مگر نمی‌دانی که فضیلت اصحاب محمد ج بر اصحاب تمام پیامبران مانند فضیلت اولاد محمد ج است بر اولاد تمام انبیا و مانند فضیلت خود محمد ج بر تمام مرسلین([[30]](#footnote-30)). امام حسن عسکری سخنش را با سخنان و دیدگاه حضرت علیس درباره اصحاب رسول الله ج به پایان رسانده است. حضرت علیس در مقام تعریف از یاران پیامبر ج برای و پیروان خود و در جریان کمک و یاری رساندن به اصحاب پیامبر ج و اظهار همدردی با آنان می‌گوید: یاران پیامبر ج را دیدم و هیچکدام از شما با آنان نمی‌تواند برابری کند. آنان در اثر کار و زحمت همواره غبار آلود و پراکنده مو بودند شب‌ها را در حال عبادت سپری کردند. از خوف قیامت کارهایی را که مانند گرفتن آتش در دست بود انجام می‌دادند. پیشانی آنان به خاطر کثرت سجده مانند زانوی بزها سخت و سفت و خشن بود. هرگاه به یاد خدا می‌افتادند، اشک‌هایشان به حدی سرازیر بود که سینه شان خیس می‌شد و به خاطر ترس از عذاب و توقع ثواب مانند درختی که در تند باد طوفان‌ها خم و راست می‌شود، خم و راست می‌شدند. همچنین ابراهیم ثقفی، مرجع اهل تشیع در کتابش «الغارات» که از کتب معتبر امامیه است قول حضرت علیس را وقتی که یارانش از وی سوال کردند، چنین نقل کرده است: «ای امیرالمومنین درباره اصحاب خود برای ما تعریف کن. حضرت فرمود: از کدام اصحابم برای شما سخن بگویم؟ گفتند: از اصحاب حضرت محمد ج. حضرت علیس فرمود: تمام اصحاب حضرت محمد ج اصحاب من هستند([[31]](#footnote-31)).

آری این است قول حضرتس که به زعم آنان بزرگ‌ترین امام آنان است. درباره اصحاب حضرت محمد ج همان اصحابی که بنابر عقیده تیجانی (هدایت شده) اکثریت آنان منافق بودند. آیا این گروه این عقیده پوچ خود را ابطال می‌کند و در مورد توهین و تنقیص صحابه، لجام بر زبان‌های خود می‌گذارند یا دیدگاه ائمه خود را تخطئه کرده وغلط می‌دانند؟!

در خاتمه انتظار می‌رود که خوانندگان محترم این ادله را مورد دقت و ارزیابی قرار بدهند و آنان چنین دلایلی را در لابه لای مباحث این کتاب مشاهده خواهند کرد. توجه و مراجعه به این دلایل از جهت اینکه خوانندگان صحت آنچه را که در خصوص عقیده روافض نسبت به منافق بودن اکثریت صحابهش که اولین آنان خلفای ثلاثه هستند نقل گردید، خوب بشناسند، واجب است.

باب دوم

جناب تیجانی (هدایت شده)! بعد از طبقه بندی صحابه به سه طبقه، مدعی است که مباحث کتابش را بدور از هر گونه عواطف و گرایش و مبتنی بر اساس عقل و منطق آغاز می‌کند. او در این خصوص می‌گوید: «این عامل مرا واداشت تا مطلبم را با این درک و فهم عمیق پیرامون صحابه آغاز کنم و با پروردگارم تعهد کردم (إن هدانی) که از هر گونه عواطف و گرایش بدور باشم و به گفته‌های فریقین توجه نموده از بهترین آن‌ها تبعیت کنم و در نگارش این کتاب «ثم اهتدیت» از دو مرجع معتبر (عقل و منطق) استفاده کنم».

1. قواعد منطقی، منظور از قواعد منطقی این است که در خصوص تفسیر و سنت نبوی تنها به تفاسیر و روایاتی تکیه شود که نزد فریقین متفق علیه هستند.
2. العقل([[32]](#footnote-32)) عقل بزرگ‌ترین نعمت‌های حضرت حق بر انسان است. زیرا خداوند به وسیله آن انسان‌ را در برابر سایر مخلوقاتش عزت و کرامت بخشیده است([[33]](#footnote-33)). جناب تیجانی می‌گوید: به دلایل یاد شده در جریان مباحث و مطالب کتابم به قرآن، سنت صحیح و عقل اصالت داده و آن‌ها را مستمسک خود قرار می‌دهم.

آری این واقعیت نه تنها نزد علمای بزرگ بلکه از دیدگاه هر طالب العلم مبتدی نیز پذیرفته شده است که علم و فهم قرآن علاوه بر آشنایی از اصول علم تفسیر، باید از مصادر اصلی‌اش که همانا اقوال و دیدگاه‌های علمای مفسرین است گرفته شود. همچنین در استفاده صحیح و بهره گرفتن علمی از سنت رسول الله ج نیاز به این دارد که به آراء علمای حدیث و کارشناسان جرح و تعدیل که صحت و سقم احادیث را به اعتبار متن و سند تشخیص می‌دهند، مراجعت شود. آری ضروری است که انسان عقلش را استخدام نموده آن‌ را به تفکر وادارد تا بتواند صحیح را از ناصحیح تشخیص دهد. اما استفاده صحیح از عقل مشروط است به اینکه انسان در تفکر خود از مواضع غیر عقلانی و از آنچه که برای عقلا و صاحبان خرد پسندیده نیست تجاوز نکند. اما سوال این است که آیا جناب تیجانی در ادعای خودش این واقعیت‌ها را می‌پذیرد؟ پاسخ این سوال در اثنا مباحث آینده روش خواهد شد.

نخستین نقص و معایبی را که تیجانی (هدایت شده) نسبت به صحابه ابراز می‌کند مربوط به جریان صلح حدیبیه است.

رد دیدگاه تیجانی پیرامون «صحابه در صلح حدیبیه»

تیجانی می‌گوید: خلاصه سخن این است که رسول اکرم ج در سال ششم هجری به اتفاق هزار و چهار صد تن از اصحاب و یارانش مدینه را به قصد مکه و بمنظور انجام عمره ترک کرد و امر کرد تا شمشیرها در غلاف‌ها گذاشته شوند. در محله ذو الحلیفه پیامبر ج و یارانش احرام بستند و جانوران ‌را قلاده در گردن انداختند تا به قبایل قریش اعلام کنند که آنان به قصد زیارت و عمره آمدند نه به قصد جنگ. اما مردم قریش از سر غرور و تکبر فکر می‌کردند ممکن است چنین تصور شود که محمد ج قهراً وارد مکه شده و شوکت آنان را از بین برده است. لذا هیئتی را به ریاست سهیل بن عمرو بن عبد ود عامری نزد محمد ج فرستاده و از وی خواستند که این دفعه به همان جایی که آمده بر گردد و در سال آینده به مدت سه 3 روز به او اجازت داده می‌شود تا عمره را انجام دهد و علاوه بر این، شرایط بسیار سختی را در میان گذاشتند و رسول اکرم ج به خاطر رعایت جوانب خیر و نفعی که خداوند به او وحی کرده بود شرایط آن‌ها را پذیرفت. اما بعضی از صحابه از این اقدام پیامبر ج مطمئن نشدند و در این زمینه با وی به بحث و گفتگو پرداختند.

حضرت عمرس آمد و گفت: «ألستَ نبي الله حقاً» آیا تو نبی بر حق خداوند نیستی؟ قال: «بلى» پیامبر ج گفت: چرا. حضرت عمر گفت: آیا ما حق به جانب نیستیم؟ و دشمن ما بر باطل نیست؟ رسول اکرم ج گفت: چرا؟ آنگاه حضرت عمرس گفت: ما درباره دین خود هرگز ذلت را نمی‌پذیریم. پیامبرج فرمود: من پیامبر خدا هستم و او را نافرمانی نمی‌کنم و او مرا یاری می‌کند. حضرت عمر گفت: مگر خود شما نفرمودی: «ما به بیت الله رفته و آن‌ را طواف می‌کنیم»؟ رسول اکرم ج فرمود: آیا من گفتم که امسال بیت را طواف می‌کنیم؟ حضرت عمرس گفت: خیر. رسول الله ج فرمود: مطمئناً تو وارد بیت الله شده و آن‌ را طواف خواهی کرد. سپس حضرت عمرس نزد حضرت ابوبکرس آمد و گفت: ای ابوبکر! آیا محمد ج پیامبر بر حق خداوند نیست؟ بعد حضرت عمر عیناً همان سوالاتی را که از رسول الله ج پرسیده بود، از حضرت ابوبکرس پرسید و او همان پاسخ‌هایی را که رسول اکرم ج داده بود تکرار کرده، گفت: ای مرد (خوب) او رسول خدا است و یک سر مو از پروردگارش نافرمانی نمی‌کند و پروردگار یاری دهنده او است. رسول اکرم ج بعد از نوشتن قرار داد صلح به اصحابش امر کرد بلند شده ذبح کنند، موهای سر را بتراشند و از احرام بیرون بیایند. اما هیچ کدام از اصحاب بلند نشد تا اینکه رسول اکرم ج سه بار فرمان خود را تکرار کرد. وقتی پیامبر ج حس کرد که هیچ کس از فرمانش اطاعت نمی‌کند، وارد خیمه شده سپس بیرون آمد و بدون اینکه با کسی حرف بزند، شترش را ذبح نموده و سلمانی را طلبیده موی سرش را اصلاح کرد. وقتی صحابه پیامبر ج را دیدند که از احرام بیرون آمده حلال شد، بلند شده هدایا (حیواناتی را که همراه داشته و قرار بود در حرم ذبح شوند) ذبح کردند. و موهای یکدیگر را اصلاح کردند حتی نزدیک بود، بعضی بعضی را به قتل برسانند.

این بود شرح کوتاهی از داستان صلح حدیبیه. صلح حدیبیه و جزئیات آن مورد اتفاق شیعه و سنی است مورخان وسیره نگاران، مانند طبری، ابن اثیر و ابن سعد و دیگران مانند بخاری و مسلم آن‌ را در کتب خود نقل کرده‌اند. تیجانی (هدایت شده) پس از نقل داستان صلح می‌گوید: «برای من جای تامل است. زیرا برایم ممکن نیست که چنین داستانی را قرائت کرده از عکس العمل و معارضه آقایان صحابه در برابر پیامبر ج شگفت زده و متاثر نشوم. تیجانی (هدایت شده)! ادامه می‌دهد و می‌گوید: آیا سخن کسانی که می‌گویند: «صحابه از امر و نهی پیامبر ج اطاعت نموده فرمان وی را نافذ کردند، پذیرفته می‌شود؟ داستان صلح سخن آنان را تکذیب نموده منظور آنان را نفی می‌کند. آیا هیچ انسان عاقل و خردمندی می‌تواند تصور کند که این عکس العمل در برابر دیدگاه پیامبر ج، جریان کوچکی است؟ یا امر پسندیده‌ای است و یا اینکه چنین کسانی نزد خداوند بی‌گناه‌اند؟ مگر خداوند نفرموده: ([[34]](#footnote-34)). ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا٦٥﴾ [النساء: 65]. «نه، سوگند به پروردگارت که آن‌ها ایمان نمی‌آورند، مگر اینکه در اختلافات خویش تو را داور قرار دهند، و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند».

نقدی بر دیدگاه تیجانی

1- روشن است که این آقای تیجانی حدیث صلح حدیبیه را به صورت بسیار مجمل و گنگ ذکر نموده بخش عمده و مهم آن‌ را که دلالت بر سو نیت پنهان و جنایت او علیه اصحاب پیامبر ج دارد، حذف نموده است. در قسمتی در داستان صلح حدیبیه که مستمسک آقای تیجانی است سخنان عروه بن مسعود خطاب به قومش چنین آمده است:

«همانا او (پیامبر ج) برنامه‌ی درستی را به شما ارائه داده است. آن‌ را بپذیرید و به من اجازت دهید تا پیش او بروم. آنان به عروه گفتند: بروید اجازه دارید. عروه نزد رسول اکرم ج آمد و باوی به صحبت پرداخت. پیامبر ج همان پاسخی را که به بدیل گفته بود برای عروه تکرار کرد. عروه خطاب به رسول الله ج گفت: اگر معامله‌ی قوم تورا یک سره کنم، شخص لایقی را نمی‌‌بینم که در برابر من بایستد. همه این‌ها آدم‌های نالایقی هستند. فکر می‌‌کنم همگی این‌ها فرار کنند و تورا تنها بگذارند. حضرت ابوبکرس خطاب به عروه گفت: (امصص بظر اللات)، یعنی تو لات را خایه مالی کن. آیا ما فرار کرده، او را تنها می‌گذاریم؟! عروه گفت: این شخص کیست؟ گفتند: ابوبکر، عروه گفت: به خدا سوگند اگر احسان تو بر گردن من سنگینی نمی‌کرد، پاسخت را می‌دادم. سپس عروه سخنانش را برای پیامبر ج ادامه داد. هرگاه سخنی برای پیامبر می‌گفت، ریش مبارک رسول الله ج را می‌گرفت. مغیره بن شعبه در کنار رسول الله ج در حالی که شمشیر در دست داشت وزره پوش بود، ایستاده بود. هرگاه عروه قصد سخن نموده دستش را به سوی ریش مبارک رسول اکرم ج دراز می‌کرد، مغیره با قبضه شمشیر دستش را می‌زد و به او می‌گفت: دستت را از روی ریش مبارک رسول اکرم ج بردار. عروه سرش را بلند کرده پرسید: این شخص کیست؟ گفت: مغیره بن شعبه، عروه گفت: ای مکار و حیله گر، در مکر و حیله تو را یاری نکردم؟ مغیره در زمان جاهلیت یعنی قبل از مسلمان شدن در میان قومی زندگی می‌کرد و تعدادی از آنان را کشته اموال آنان را به غارت برد و بعد نزد پیامبر ج آمد و مسلمان شد. رسول اکرم ج فرمود: اسلام تو را می‌پذیرم اما اموالی را که به غارت بردی درباره آن‌ها هیچ گونه مسئولیتی ندارم. بعد عروه با گوشه چشم (رفتار اصحاب پیامبر ج) را به دقت نگاه می‌کرد و چنین اظهار نظر کرد: «سوگند به خدا اگر آب دهان رسول الله ج در دست یکی از آنان می‌افتاد، آن‌ را روی چهره و بر تمام بدن می‌مالید، هرگاه پیامبر ج حکم می‌کرد، به پیروی از حکم او مبادرت می‌کردند (!!) هرگاه رسول الله ج وضو می‌گرفت، برای گرفتن آب وضو وی با یکدیگر جدال و دعوی می‌کردند. هرگاه اصحاب او در محضر او حرف می‌زدند، آهسته و آرام حرف می‌زدند، و بخاطر تجلیل و تکریم از وی با چشم پر به سوی او نگاه نمی‌کردند. بعد عروه نزد قومش برگشته و گفت: ای مردم! آگاه باشید و بدانید، من نزد پادشاهان رفتم. در محضر قیصر، کسری و نجاشی حضور پیدا کردم. سوگند به خدا هیچ پادشاهی را ندیدم که رعیتش او را چنان تعظیم کند که اصحاب محمد، محمد را تعظیم می‌کند([[35]](#footnote-35)) آری، اینان بودند یاران رسول الله ج که به شهادت و گواهی فردی از مشرکان، پیامبر ج را چنین تعظیم می‌کردند.. .. . ای برادر محترم و خواننده‌ی گرامی مشاهده کردی، این تیجانی با انصاف و امین را که چگونه بخش عمده و بسیار مهم این داستان را پنهان کرده است. البته من در این خیانت او را معذور می‌دانم. زیرا او اگر این بخش از داستان صلح را ذکر می‌کرد، تمام سخنان و دیدگاهش از اول تا آخر باطل شده و از بین می‌رفت. چون آنچه که در حدیث آمده هرگز با یاوه‌گوئی‌های او توافق ندارد.

2- صحابه هرگز با رسول اکرم ج معارضه و مناظره تند و نامناسب آن طور که تیجانی گفته، نداشتند. از حدیث صلح هرگز چنین استنباط نمی‌شود که صحابه قصد مخالفت با رسول اکرم ج را داشتند. البته آنچه که از جانب صحابه در جریان حدیبیه صورت گرفت مطمئناً منشا آن محبت با دین و عقیده و عداوت با کفار بود و مانند تمام انسان‌هایی که دچار عوارض بشری می‌شوند. آنان نیز گمان بردند شرایطی که در قطعنامه صلح گنجانده شده است منجر به اجحاف در حق مسلمانان خواهد شد. این یک امر روشن و آشکار بود. آنان مانند پیامبر ج معصوم نبودند. چگونه ممکن است که صحابه با رسول الله ج مخالفت کرده و به دستور او عمل نکنند و در عین حال در تعریف و تمجید آنان خداوند چنین آیه نازل کند ﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا١٨﴾ [الفتح: 18]. ترجمه: «آنگاه که مومنان زیر درخت بدست تو بیعت می‌کردند. خداوند خشنودی خود را از آنان اعلام کرد. زیرا می‌دانست آنچه که در دل‌هایشان بود. لذا سکون و آرامش خاطر را به سوی آنان فرستاد و پیروزی را نصیب آنان کرد».

آیه مذکور درباره صلح حدیبیه نازل شده است. خداوند دانای پیدا و پنهان چگونه رضایتش را از اصحاب رسول الله ج اعلام می‌کند. زیرا او از صدق، اخلاص و وفا داری‌ای که در قلوب صحابه بود، خبر داشت و از سمع و طاعت آنان آگاه بود و آنان را به پیروزی نزدیک بشارت داد. سپس این شیعه نمای (هدایت شده) می‌آید، قصد و نیت صحابه را در برابر رسول الله ج مشکوک و مشتبه جلوه می‌دهد؟!

لذا تنها همان پاسخ را برایش مناسب می‌دانم که صدیق اکبر به عروه بن مسعود گفته و آن، این است: (امصص بظر اللات).

3- جهت روشن‌تر شدن قضیه برای خوانندگان محترم، روایت دیگری درباره صلح حدیبیه که امام مسلم در صحیح خود آن‌ را نقل کرده و خود تیجانی در حاشیه کتابش بدان اشاره نموده است، تقدیم می‌گردد. این حدیث غیر از حدیث بخاری است و به وضوح نشان می‌دهد که چه کسی از صحابه با حکم رسول اکرم ج مخالفت کرده فاقد اعتقاد و اذعان نسبت به دستور پیامبر ج بوده است. امام مسلم از حضرت براء بن عازب چنین نقل کرده است: بعد از ممنوع الورود شدن رسول اکرم ج به مکه مکرمه، سران مکه با وی به صلح نشستند و آماده‌ی آشتی شدند مشروط بر اینکه مسلمانان فقط سه روز می‌توانند در مکه بمانند و هیچ گونه سلاحی جز شمشیر در غلاف با خود نیاورند و پیامبر ج به کسی از اهالی مکه اجازه خروج و رفتن از مکه به مدینه را ندهد و از همراهان پیامبر ج هر کدام خواسته باشد در مکه زندگی کند، پیامبر ج حق جلوگیری او را ندارد. بعد رسول اکرم ج خطاب به حضرت علیس فرمود: شرایط قرار داد صلح را به ترتیبی که به تو گفته می‌شود بنویس، و آن چنین بود: «بسم الله الرحمن الرحيم. هذا ما قضى عليه محمد رسول الله» مشرکین بر کلمه رسول الله اعتراض داشتند ـ رسول الله به حضرت علیس امر کرد تا کلمه «رسول الله» را پاک کند. حضرت علیس گفت: سوگند به خدا من آن‌ را پاک نمی‌کنم. آنگاه پیامبر ج از حضرت علیس خواست که کلمه «رسول الله» را به پیامبر ج نشان دهد. حضرت علیس آن‌ را به رسول الله ج نشان داد و آن‌حضرت ج آن‌ را پاک کرد و بجای آن «ابن عبدالله» نوشت. رسول اکرم ج بر اساس این قرار داد سه روز در مکه اقامت کرد([[36]](#footnote-36)).

آری، اگر من خواسته باشم، انصاف، عقل‌گرایی و شیوه تفکر این تیجانی کذابی را بیازمایم. در این روایت نیز جای اشکال و تامل باقی است آیا برای من ممکن نیست که چنین چیزی بخوانم و از عکس العمل این صحابی در مقابل فرمان رسول الله ج متاثر نشده و تعجب نکنم. آیا اگر کسی بگوید که این صحابی دستور پیامبر ج را اطاعت کرده است و آن‌ را اجرا نموده است هیچ شخص عاقلی آن‌ را می‌پذیرد؟ مطمئناً این جریان، گوینده چنین سخنی را تکذیب می‌کند و آنجه را که گوینده اراده کرده است از بین می‌برد. آیا او خودش را حریص‌تر از پیامبر ج گمان می‌کند؟ حتی پیامبر ج را مجبور می‌کند که با دست مبارک خودش کلمه (رسول الله) را پاک کند و بجای آن، محمد بن عبدالله بنویسد. گمان نمی‌کنم هیچ انسان عاقلی بپذیرد که این عکس العمل در برابر فرمان رسول الله ج یک حرکت معمولی، پسندیده و منطقی باشد. آری این است عقل گرایی که آقای تیجانی آن‌ را محور مباحث کتابش قرار داده زمینه را برای هر انسان جاهل و نادان فراهم می‌کند تا هر عمل صحابی را بر نافرمانی پیامبر حمل نموده و آن‌ را به عدم اطاعت از پیامبر ج و سو تصرف تعبیر کند. متاسفانه ما به خود اجازه نمی‌دهیم تا در مورد فهم معنی صحیح حدیث به اقوال علما مراجعه کنیم.

اینک ـ از این تیجانی (هدایت شده) می‌پرسم: آیا تو این تفسیر و تعبیر (مخالف با حکم پیامبر ج و سو تصرف در برابر دستور او) فعل و حرکت حضرت علیس را در برابر فرمان رسول الله ج می‌پذیری؟ اگر می‌پذیری آنگاه بر تو لازم است که درباره حضرت علیس همان حکم و فتوی را که درباره سایر اصحاب پیامبر ج صادر کردی، صادر بکنی و درباره او همان دیدگاه را داشته باشی که درباره دیگران داری. اگر این توجیه مورد پسند تو نیست، معنی‌اش این است که تو خودت بر حکم و فتوی خویش درباره صحابه ش خط بطلان کشیدی. در نتیجه تو خودت فیصله عقل خودت را نفی کردی.

جناب تیجانی در ادامه بحث در کتابش می‌گوید: آیا عمر بن خطاب در جریان قرار داد صلح حدیبیه تسلیم دستور پیامبر شد ٍ«ولم يجد في نفسه حرجاً مما قضى الرسول»؟ یعنی از قضاوت رسول اکرم ج احساس ناراحتی نکرد؟ یا اینکه درباره دستور پیامبر ج دچار شک و تردید بود؟ بویژه در این قول خودش که به رسول اکرم ج گفت: آیا تو نبی بر حق خداوند نیستی؟ آیا تو نگفتی که ما وارد بیت الله شده آن‌ را طواف خواهیم کرد؟ و آیا بعد از اینکه رسول الله ج پاسخ قانع کننده به او داد، او تسلیم شد؟ تیجانی می‌گوید: عمر بن خطاب هرگز تسلیم نشد بلکه عیناً بعد از جواب پیامبر ج همان سوال‌ها را از ابوبکر پرسید. آیا بعد از پاسخ دادن ابوبکر و نصیحتش که قضاوت پیامبر ج را بپذیرد، تسلیم شد؟ اگر بپذیریم که تسلیم شده است. اکنون این سوال مطرح است که آیا او از پاسخ پیامبر ج قانع شده است یا از پاسخ ابوبکرس (!!) اگر خطایی از وی انجام نگرفته بود، چرا می‌گفت: عملت لذلك أعمالاً.. . (کارهایی انجام دادم.. . ) تنها الله و رسول او می‌دانند که عمر مرتکب چه اعمالی شده بود؟ تیجانی می‌گوید: دلیل تخلف دیگر آقایان حاضر از صحابه، وقتی که پیامبر ج به آنان حکم کرد تا بلند شده ذبح کنند و سرها را اصلاح کنند و کسی به حرف پیامبر گوش نکرد تا اینکه پیامبر ناچار شد سه بار حکم را بدون فایده تکرار کند، مشخص نیست. جناب تیجانی پس از نقل داستان صلح حدیبیه به گونه‌ای که بیان گردید اظهار تعجب نموده، می‌گوید: من آنچه را که در این باره می‌خوانم، نمی‌پذیرم چگونه ممکن است که صحابه با رسول الله ج چنین رفتار کنند. اگر این داستان تنها از طرف شیعه مطرح می‌شد، من آن‌ را تهمت و افترا در حق اصحاب گرامی، می‌پنداشتم. اما این داستان صحت دارد و در حد شهرت رسیده است. چون تمام محدثین اهل سنت آن‌ را نقل کرده‌اند. از جهت اینکه من التزام کرده‌ام که روایات مجمع علیه بپذیرم، ناچار که با حیرت و استعجاب تسلیم این جریان شوم. آنچه که برای من ممکن است بگویم، این است: چگونه این طیف از صحابه را معذور بدانم، صحابه‌ا‌ی که نزدیک 20 سال را از زمان بعثت تا زمان صلح حدیبیه همراه پیامبر ج گذراندند و آنان شاهد معجزه و انوار نبوت بودند؟ و قرآن همواره به آنان می‌آموخت که چگونه از پیامبر تجلیل نموده و با رعایت کدام شیوه با وی سخن گویند. حتی خداوند در صورت رعایت نکردن احترام لازم و بلند کردن صدا در محضر او، آنان را به هدر رفتن اعمالشان تهدید کرده است([[37]](#footnote-37)).

من می‌گویم:

1- آنچه که اطاعت و تسلیم حضرت عمرس را در برابر فیصله رسول اکرم ج مورد شک و تردید قرار می‌دهد، این است که حضرت عمرس درباره شرایط قرار داد صلح اعتراض داشت ولی اعتراض او درباره شرایط صلح هرگز به این معنی نبود که او فیصله و قضاوت پیامبر ج را با دیده شک و تردید می‌نگریست. در واقع منشا اعتراض، این بود که فواید شرایط صلح برای حضرت عمرس روشن نبود و به همین خاطر او نخست از پیامبر ج و سپس از حضرت ابوبکرس سوال می‌کرد. این سوال‌ها نیز زمانی مطرح می‌شدند که مشرکین شرایط بسیار سختی را قبولانده بودند. از جمله آن‌ها یکی این بود: هر کس از ما (مشرکان) مسلمان شده با شما (مسلمانان) بپیوندد حتماً بسوی مشرکان برگردانده شود. در حدیث آمده است که سهیل چنین گفت: «وعلى أنه لا يأتيك منا رجل وإن كان على دينك» یعنی شما مسلمانان حق ندارید، کسی را که از ما مسلمان باشد و نزد شما آمده او را پناه دهید و لو اینکه مسلمان شده باشد. مسلمانان گفتند: بسیار شگفت‌ آور و جای تعجب است. چگونه بسوی کفار برگردانده شود حال آنکه او به عنوان مسلمان آمده است؟ در زمانی که مذاکره صلح جاری بود، شخصی به نام ابوجندل فرزند سهیل فرزند عمرو که مسلمان شده بود و در حالی که پاهایش در زنجیر بود و از بخش پایینی شهر مکه بیرون آمده، افتان و خیزان به صفوف مسلمانان پیوست. سهیل به مجرد اینکه نگاهش به ابوجندل افتاد، گفت: محمد! این نخستین کسی است که من می‌خواهم او را به من برگردانی. ابوجندل گفت: برادر مسلمان! من بعد از اینکه مسلمان شدم به سوی مشرکان برگردانده می‌شوم؟ مگر نمی‌‌دانید که من با چه مشکلاتی گرفتار بودم؟- ابوجندل در راه الله شکنجه‌های بسیار سختی را متحمل شده بود-. حضرت عمرس می‌گوید: این حالات و اوضاع سخت مرا واداشت تا نزد پیامبر ج آمده سوال‌ها را مطرح کنم. آری اینجا بود که جریان برای حضرت عمرس بلکه برای اکثر صحابهش فوق العاده دشوار و سخت گذشت علاوه بر این، وقتی خود پیامبر ج خبر داده بود که ما وارد بیت شده و آن‌ را به زودی طواف خواهیم کرد. و دلیل این پیش گویی این بود که رسول اکرم ج در خواب دیده بود که وارد بیت شده وهمراه با یارانش بیت را طواف می‌کنند. اما وقت تحقق خواب و پیش گویی رسول اکرم ج به تاخیر افتاد، این امر برای آنان فوق العاده سخت گذشت. این ناراحتی موجب شد تا حضرت عمرس سوال کند. لذا منشا سوالات حضرت عمرس همانا آرزوی شکست و ذلت مشرکین و یاری و کمک رساندن به دین بوده و همین سوالات مطرح شده از جانب حضرت عمرس خود بارزترین دلیل بر این مدعا است. طبعاً منشا سوالات، شک و تردید درباره قضاوت پیامبر ج نبود. در روایتی از ابن اسحاق چنین آمده است «وقتی حضرت ابوبکرس به او (عمر س) گفت: تصمیم رسول الله ج را بپذیر زیرا او پیامبر خدا است. حضرت عمرس گفت: «أنا أشهد أنه رسول الله» یعنی من گواهی می‌دهم که او رسول الله است. ـ آری، اینجا است که امام ابن حجر عسقلانی می‌گوید: آنچه که حضرت عمرس را به تامل در پذیرفتن شرایط صلح واداشت، این بود تا ایشان حکمت، مصلحت و فوائد شرایط صلح را بهتر درک نموده و شبهه‌اش دفع گردد. این تامل مانند تامل او درباره نماز میت بر عبدالله بن ابی بود. هر چند که اجتهاد او در قضیه اول (صلح حدیبیه) مطابق با حکم وحی نبود و در قضیه دوم (نماز میت بر عبدالله بن ابی) موافق بود. مطمئناً اعمال مذکور([[38]](#footnote-38)) را به خاطر اینکه اجتهادش موافق با حکم وحی نبود انجام داده است. قطعا او در تمام اعمال و رفتارش معذور بلکه مأجور بوده است. چون او در این اعمال به اجتهاد خود عمل کرده است. دلیل روشن‌تر در این باره که علت تامل حضرت عمرس در پذیرفتن شرایط صلح، همانا این بود تا او فوائد و منافع صلح را درک نموده و شک و تردید را از خود برطرف نماید، روایتی است که امام مسلم در خصوص صلح حدیبیه آن‌ را نقل کرده است. در آن سوال عمرس از پیامبر ج آمده است: «... فنزل القرآن على رسول الله ج بالفتح ـ فأرسل إلى عمر فأقرأه إياه ـ». یعنی: بلا ‌‌‌‌فاصله بعد از سوال حضرت عمرس از رسول الله ج، آیه فتح([[39]](#footnote-39)) بر رسول الله ج نازل شده، آنگاه رسول اللهج حضرت عمرس را نزد خود طلبیده و آیه مذکور را برای او قرائت کرد ـ حضرت عمرس گفت: ای رسول خدا، این فتح است؟ رسول الله ج فرمود: آری، آنگاه حضرت عمرس خوشحال شده برگشت([[40]](#footnote-40)) و در سوره فتح قول خداوند چنین آمده است.

﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا١٨﴾ [الفتح: 18].

ترجمه: «خداوند اعلام رضایت فرمود از مومنان، هنگامی که آنان زیر درخت بدست تو بیعت کردند. خداوند خبر داشت از آنچه (از وفاء و اخلاص) که در دل‌هایشان بود. لذا آرامش برای آنان فرستاد و پیروزی زود رسی نصیب آنان نمود».

امام احمد در مسند خود از حضرت جابر ابن عبدالله روایت کرده است که رسول اکرم ج فرمود: «لَنْ يَدْخُلَ النَّارَ رَجُلٌ شَهِدَ بَدْراً وَالْـحُدَيْبِيَةَ». ترجمه: «كسي كه در غزوه بدر و حدیبیه شركت كرده است هرگز به دوزخ نخواهد رفت»([[41]](#footnote-41)).

خداوند رضایت خود را از مومنانی که زیر درخت بدست پیامبر ج بیعت کردند، اعلام نموده است و آنان را وعده بهشت داده است. چرا؟ برای اینکه خداوند از پاکی ظاهر و باطن آنان آگاه بود ـ بدون تردید حضرت عمر بن خطابس از پیش گامان آنان بود ـ آری، از یک طرف خداوند دانای پیدا و پنهان، از صفا و پاکی ظاهر و باطن صحابه گرامی رسول اکرم ج خبر می‌دهد و از طرفی این جوجه‌ی رافضی (هدایت شده) می‌آید دل‌های صحابه گرامی را مطعون و معیوب قرار می‌دهد. آیا این طعن و عیب به دین بر نمی‌گردد؟!

2- این طعن جناب تیجانی که خود حضرت عمرس گفته بود: «فعملت لذلك أعمالاً» (کارهایی بخاطر این انجام دادم) و همچنین قول آقای تیجانی «والله وحده ورسوله يعلم ما هي الأعمال التي عملها عمر» (خدا بهتر می‌داند اعمالی که عمر انجام داد چه بودند) ـ آقای تیجانی ایرادات و اشکالات خود را نسبت به حضرت عمرس بر این نقطه و محور متمرکز نموده است که خود حضرت اعتراف نموده است که خطا از وی انجام گرفته و او برای جبران آن اعمالی را انجام داده است ولی جز الله و رسولش کسی دیگر نمی‌داند که او برای جبران گناه نافرمانی از دستور رسول الله ج چه اعمالی را انجام داده است؟ این گفته جناب تیجانی علاوه بر اینکه صد در صد اشتباه است. بر جهل و نادانی وی دلالت دارد زیرا در روایت ابن اسحاق آمده است «حضرت عمرس می‌گفت: برای جبران گناه احتمالی سخنانی که در محضر رسول اکرم ج در جریان صلح حدیبیه گفتم، همواره صدقه می‌کردم، روزه می‌گرفتم، نماز می‌خواندم و غلام و کنیز آزاد می‌کردم ـ واقدی از حدیث ابن عباس چنین نقل کرده است: قال عمرس: «لقد اعتقت بسبب ذلك رقاباً وصمت دهراً»([[42]](#footnote-42)). یعنی: بخاطر سخنانی که در محضر رسول الله ج گفتم، برده‌های زیادی را آزاد نموده و مدت زمانی روزه گرفتم ـ آری، این نماز، و روزه‌های نفلی و ازاد کردن گردن‌ها برای جبران آنچه از تاخیر و توقف که از وی در ابتدای امر صادر شد، انجام گرفته است. و این امر نیز مسلم و پذیرفته شده است که توقف او از اطاعت دستور رسول الله ج در ابتدا جریان نتیجه اجتهاد او بوده است لذا این همه سعی و تلاش برای جبران خطای اجتهادی، دلیل بسیار روشنی است بر تقوی، خدا ترسی و روجوع او بسوی خداوند و اینکه او (حضرت عمرس) قصدی جز اظهار شوکت و قدرت مسلمانان و ذلت و خواری مشرکان نداشته است. همچنین که از سیاق حدیث بر می‌آید.

3- درباره این سخن تیجانی: «ولا أدري سبب تخلف البقية الباقية من الحاضرين بعد ذلك إذ قال لهم رسول الله، قوموا فانحروا ثم احلقوا». یعنی: دلیل تخلف سایر حاضرین، وقتی که رسول اکرم ج دستور داد که از حالت احرام بیرون بیایند، برایم روشن نیست ـ می‌گویم:

ای تیجانی (هدایت شده) تو خودت در روایت مسلم، بطور واضح و روشن اعتراف کردی که حضرت علیس نیز از جمله کسانی بود که در صلح حدیبیه حاضر بود و درباره شروط مورد توافق از دیدگاه عمرس دفاع می‌کرد. و در همان حدیث آمده است که وقتی رسول الله ج به حاضرین امر کرد تا بلند شده ذبح کنند، موهای سر را حلق نموده از احرام بیرون بیایند، هیچ کدام از حاضرین از سر جایش بلند نشد. صد در صد حضرت علیس نیز در آن جمع حضور داشت وهمراه و همزمان با سایر حاضرین او نیز دستور رسول اکرم ج را اطاعت نکرد ـ تو خودت می‌گویی من بنابر چه دلیل این طیف از صحابه را که با وجود اینکه حدود بیست سال را در صحبت پیامبر گذراندند و چنین از وی نافرمانی کردند، معذور بدانم ـ آری چنین بر می‌آید که تو فراموش کردی که حضرت علیس نیز جز آنان است. اکنون از تو سوال می‌شود ـ اگر تو توانستی حضرت علیس را در جریان این حادثه معذور و بی‌تقصیر قرار دهی پس بدان و باور کن که همان عذر حضرت علی، عذر بی‌گناهی سایر صحابه نیز هست، و اگر دلیل بی‌گناهی حضرت علیس برای تو روشن نیست و نمی‌توانی وی را معذور بدانی. آنگاه همان گناه و نقصی را که به سایر صحابه نسبت می‌دهی قطعاً به حضرت علیس نیز منسوب است، و در چنین حالتی چاره‌ای نیست جز اینکه به تو بگویم: بهتر این است که تو از عقل و خرد خودت عذر خواهی کنی.

4- اما اینکه سایر صحابه چرا در مرحله نخست از دستور رسول اکرم ج دایر بر بیرون آمدن از حالت احرام اطاعت نکردند، دلایل متعددی دارد که ابن حجر آن‌ها را بدین گونه بیان کرده است:

«ممکن است خود داری صحابه بخاطر این بوده است که آنان این امر را امر استحبابی پنداشتند نه ایجابی با اینکه آنان فکر می‌کردند که هم اکنون وحی دایر بر ابطال پیمان صلح نازل می‌شود یا اینکه هر کدام فکر می‌کرده است که او بطور استثنایی وقت رسیدن آنان به مکه مجاز به انجام مناسک عمره می‌شود. همه این احتمالات برای آنان وجود داشت زیرا که امکان نسخ و نزول وحی تا آن هنگام ممکن بود. این نیز از جمله احتمالات است که ممکن است اوضاع، بدلیل اینکه آنان پس از اینکه تا حدی به قدرت رسیده بودند و احساس قدرت می‌کردند، ناگهان دیدند که در باب اعتقاد و انجام مناسک عمره دچار چنین حالتی شده‌اند، این اوضاع به ظاهر نابسامان آنان را چنان مشغول به خود کرده بود که آنان در مرحله نخست متوجه‌ام ر پیامبر ج نشدند یا اینکه آنان اطاعت از دستور رسول اکرم ج را به تاخیر انداختند به فکر اینکه‌ام ر مطلق مقتضی اطاعت مع الفور و بلا فاصله نیست ـ همه صحابه در صلح حدیبیه مجموعه این دلایل را در نظر داشتند. هیچ دلیلی، در این جریان برای آنان که می‌گویند: امر برای وجوب فوری است، یا برای کسانی که وجوب فوری را نفی می‌کنند و همچنین برای کسانی که می‌گویند امر برای وجوب است نه برای ندب و اباحت، وجود ندارد. زیرا که این جریان شامل همه احتمالاتی است که بیان گردید([[43]](#footnote-43)). نظیر این حادثه، حادثه و رویداد غزوه فتح است و آن اینکه ماه رمضان بود. و رسول اکرم ج آنان را امر به افطار می‌کرد اما وقتی که صحابه پیوسته از افطار کردن روزه خود داری می‌کردند آنگاه خود حضرت لیوان ‌را در دست گرفته نوشید وقتی صحابه دیدند که پیامبر ج نوشید و افطار کرد، آنان نیز افطار کردند([[44]](#footnote-44)). آری این‌ها عذرها و دلایل موجهی بودند که علمای کرام جهت موجه جلوه دادن امتناع صحابه و معذور قرار دادن آنان در نظر گرفته‌اند. اما نا آگاهان و بیگانگان از علم و معرفت، نخستین قرائت و برداشت عقلی آنان این است که اقدامات صحابه را به بدترین احتمالات و رکیکترین مفهوم ممکن در هر زمان حمل کنند و دلیلش نیز این است که نا آگاهان و بیگانگان از علم و معرفت، سخت ترین حسد و کینه توزی را در حق صحابه در دل‌هایشان دارند. خداوندا، به پناه تو می‌آییم از شر کسانی که خداوند توان شنیدن را از آنان گرفته و بصیرت آنان را سلب نموده است.

جناب تیجانی (هدایت شده) در ادامه هذیان و یاوه‌ گویی‌های خود می‌گوید: «من این احتمال را بعید و دور از امکان قرار نمی‌دهم که عمر بن خطاب سایر صحابه را به تخلف از امر رسول الله ج واداشته و آنان را به شک و تردید سوق داده باشد ـ این امکان از گفته‌‌های خود وی که گفته بود «عمل لذلك أعمالاً لم يشأ ذكرها» تقویت می‌شود. او در جای دیگر می‌گوید: همواره روزه می‌گرفتم، نماز می‌خواندم و گردن‌ها را آزاد می‌کردم، از ترس اینکه سخنانی گفته بودم.. . الخ او ادامه می‌دهد و می‌گوید: آنچه که در این قصه (صلح حدیبیه) از خود او (عمر بن خطابس) منقول است حکایت از آن دارد که خود عمر بن خطاب درک کرده بود که موضعش در آن روز موضع بسیار حیرت‌ زا و شگفت‌آوری بوده است([[45]](#footnote-45)).

1- آری، این از پوچ ترین و بی ‌ارزش ترین تهمت‌ها و افتراتی است که به صحابی جلیل القدر نسبت داده شده است. زیرا او (تیجانی) از کجا و بنابر چه دلیلی می‌‌داند که حضرت عمرس سایر صحابه را به تخلف از دستور پیامبر ج واداشته است؟ آیا جناب تیجانی می‌داند آنچه را که حضرت عمرس در دل خود داشت؟ آیا این مطلب برای او وحی شده است؟ مسلم است این ادعای او جز بر سو نیت او نسبت به حضرت عمرس بر مطلب دیگری دلالت ندارد. این مدعی دروغگو در این نسبت ناروای خود به چه مستندی استناد کرده است؟ آیا در مجموعه احادیث، دلیلی بر این مدعایش وجود دارد؟ اگر او در مجموعه احادیث، دلیلی بر این مدعای پوچ خودش دارد، بجای گفتن این حرف‌های پوچ و دروغش در حق بهترین انسان‌ها، باید آن‌ را به ما ارائه دهد.

2- آیا این سخن او طعن و نقصی در حق سایر صحابه به حساب نمی‌آید؟ جواب مثبت است. زیرا به گمان او همه صحابه از دستور رسول اکرم ج بنابر رای و نظر حضرت عمرس تخلف کردند! طبعاً حضرت علیس از جمله آن‌ها است. ای برادر خواننده! مشاهده کردی که چگونه این رافضی (هدایت یافته) زمینه را برای خوانندگانش فراهم می‌سازد تا به تدریج و به نحوی که اصلاً گمان نکنند، آنان را آرام آرام به مطعون و معیوب بودن صحابه معتقد کرده تسلیم عقیده باطلش که همانا مرتد شدن تمام صحابه بجز سه یا هفت نفر است، بکند؟! من نمی‌‌دانم که این رافضی (هدایت شده) چگونه متوجه این امر نشده است که با این اقدام و حرکت نازیبایش، امام اول خود، حضرت علی بن ابی طالبس را نیز مطعون و معیوب ساخته است. زیرا او نیز جز آن عده از اصحاب وحاضرین در صلح حدیبیه بود که‌ام ر رسول الله ج را (به قول تیجانی) اطاعت نکردند و در این باره تردید داشتند.

3- این گفته تیجانی: «علاوه بر این خودش (عمر) اعتراف می‌کند که کارهایی انجام داده است که نخواسته است از آن‌ها سخنی به میان آورد» سپس این گفته تیجانی که: (در جاهای دیگر عمر می‌گوید: همچنان روزه می‌گرفتم وصدقه می‌دادم.. . اصلاً پیدا نیست که این شخص در این سخنانش دارد چه می‌گوید؟ چگونه او (حضرت عمرس) اعمالی را انجام می‌دهد که مایل نیست آن‌ها را بیان کند و بعد خود تیجانی در جایی دیگر می‌گوید: «إنه فعل كذا و كذا» ـ یعنی حضرت عمرس فلان وفلان کار را انجام داد. تیجانی با این تضاد گویی خود در صدد است که خواننده را دچار وهم و تزلزل کند دایر بر اینکه غیر از این اعمال که ذکر شدند (روزه، نماز و ازادی گردن‌ها) اعمال دیگری نیز بوده است که عمرس آن‌ها را پنهان کرده است. آری چنین بر می‌آید که آقای تیجانی یک حس هشتمی نیز دارد که به وسیله آن به مطالبی دست یافته است که سایر محققان و شراح حدیث از رسیدن به چنین مطالبی عاجز ماندند. آقای تیجانی منظور تو از این سخنت که «موارد اخری» چیست؟ آیا منظور از «موارد اخری»، روایات دیگری از همین حدیث نیست؟ چه دلیلی موجب شده که تو این روایت بخاری را که عمر بن خطابس در آن می‌گوید: «عملت لذلك أعمالاً» را بپذیری و روایات دیگری را که آن اعمال در آن توضیح داده شده‌اند را رد کنی؟ حال آنکه متکلم و گوینده در همه این روایات خود عمر بن خطاب است! چرا او (عمر بن خطابس) علیه خود اعتراف کند، که اعمالی را انجام داده است که نمی‌خواهد آن‌ها را بیان کند.

رد دیدگاه تیجانی نسبت به صحابه در مورد مصیبت روز پنج شنبه

خلاصه دیدگاه تیجانی این است، او می‌گوید: سه روز قبل از رحلت رسول اکرم ج جمعی از صحابه در خانه آن‌حضرت گردهم آمده بودند پیامبر ج امر کرد تا قلم و کاغذ را برایش آماده کنند تا مطالبی را برای آنان بنویسد و آنان را از گمراهی نجات دهد. ولی صحابه اختلاف کردند و بعضی از آنان از فرمان آن‌حضرت سرپیچی نموده او را متهم به بیهوده گویی کردند. رسول الله ج خشم کرده آنان را از خانه خود بیرون راند بدون اینکه چیزی برای آنان بنویسد. اینک شرح مفصل این داستان را از حضرت ابن عباسس بشنوید. ابن عباس می‌گوید: روز پنج شنبه، چقدر سخت بود روز پنج شنبه. ناراحتی و بیماری پیامبر ج در آن روز شدت گرفت. فرمود: بیاید مکتوبی برای شما بنویسم تا بعد از آن دچار گمراهی نشوید. عمر بن خطابس گفت: ناراحتی رسول اللهج شدت گرفته است، قرآن نزد شما است، کتاب الله برای ما کافی است. اهل بیت خانه اختلاف کردند و خصومت میان آنان بالا گرفت. بعضی‌ها گفتند نزدیک شوید تا پیامبر ج برای شما وصیت نامه‌ای بنویسد تا شما بعد از آن گمراه نشوید. بعضی دیگر دیدگاه عمر بن خطاب را ترجیح دادند. وقتی نزد رسول الله ج زیاد سر صدا کرده و اختلاف نمودند، رسول الله ج فرمود: از نزد من بلند شده بیرون روید. حضرت ابن عباس می‌گفت: همانا این مصیبت، مصیبت بسیار بزرگی بود. و آنجه مانع نوشتن وصیت نامه رسول اکرم ج گردید اختلاف و سر و صدای آنان بود. این داستان قطعاً صحت دارد. علما و محدثین و مورخان شیعه و سنی آن‌ را در کتب و منابع خود ذکر کرده‌اند. و بر اساس شرایطی که بر خودم لازم کردم. مجبورم این داستانرا بپذیرم و در توجیه موضعی که عمر بن خطاب آن‌ را اختیار کرده بود شگفت زده و در حیرتم که چگونه او از حکم پیامبر ج سرپیچی کرد. کدام حکم؟ حکمی که نجات دهنده این امت از گمراهی بود. بی‌تردید آنچه را پیامبر ج می‌خواست بنویسد، مطالب تازه‌ای را برای مسلمانان در بر داشت. آقای تیجانی در ادامه سخنانش می‌گوید: بگذریم از دیدگاه شیعه که می‌گوید: رسول الله ج قصد داشت علیس را به عنوان جانشین و خلیفه برای خود بر گزینید و عمر مطلب را درک نموده و به مخالفت با آن برخاست زیرا ممکن است آنان (اهل سنت) این توجیه را نپذیرند، اما سوال این است که آیا این حرکت درد انگیز که موجب خشم پیامبر ج گردید به حدی که پیامبر ج آنان را از خانه بیرون کرد و ابن عباس چنان گریه کرد که رخسارهایش خیس اشک گردید و آن‌ را مصیبت بزرگ خواند، توجیهی دارد؟ اهل سنت می‌گویند: چون عمر بن خطاب شدت ناراحتی رسول اکرم ج را درک کرده به حال پیامبر ج ترحم نمود و درصدد آرامش و استراحت او بود. تیجانی پس از نقل این توجیه اهل سنت می‌گوید: کسی که از اندک عقل و خرد بهره‌ای برده باشد، این توجیه را نمی‌پذیرد چه برسد به علما و دانشمندان. تیجانی در ادامه سخنانش می‌گوید: بارها درصدد بر آمدم تا دلیلی برای اقدام عمر جستجو نمایم ولی نحوه برخورد عمر با فرمان رسول الله ج جای هیچ دلیل و توجیهی را نگذاشته بود. حتی اگر من قول او «یهجر» (العیاذ بالله) را به غلبه الوجع تبدیل می‌کردم باز هم عذر موجهی که این حرکت عمر را که گفت: «عندكم القرآن حسبنا كتاب الله» توجیه نموده و گوینده‌اش را تبرئه کند دیده نمی‌شود. آیا او قرآن ‌را از رسول اکرم ج بهتر می‌‌دانست؟ یا اینکه رسول الله آنچه را که قرآن می‌گفت خوب حفظ نکرده بود، یا اینکه رسول الله ج با صدور چنین حکمی می‌خواست میان صحابه اختلاف و دودستگی ایجاد کند (استغفرالله)([[46]](#footnote-46)).

نقدی بر دیدگاه تیجانی

1- تیجانی (هدایت شده) این حدیث را با چند حدیث خلط مبحث نموده است. تیجانی می‌گوید: صحابهش پیامبر ج را به «هجر» بیهوده گویی متهم کرده‌اند. ولی حدیثی را که تیجانی در کتابش آورده است، این کلمه «یهجر» در آن وجود ندارد. همچنین تیجانی حدیث ابن عباس را چنین نقل کرده است «يَوْمُ الْـخَمِيسِ وَمَا يَوْمُ الْـخَمِيسِ، اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّـهِ صَلَّى اللَّـهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَعُهُ» این جمله جز حدیث مذکور که او آن‌ را به‌ام ام بخاری نسبت داده است، نیست بلکه این جمله وکلمه «یهجر» جز روایتی دیگر‌اند که تیجانی به قصد خود را از آن روایت غافل و بی‌خبر قرار داده است. زیرا آن روایت مطالب بسیار مهمی را توضیح می‌دهد و از حضرت سعید بن جبیر به این شرح روایت است:

«قال: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: يَوْمُ الْخَمِيسِ وَمَا يَوْمُ الْخَمِيسِ، اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَعُهُ فَقَالَ: ائْتُونِي أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا فَتَنَازَعُوا، وَلَا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيٍّ تَنَازُعٌ، فَقَالُوا: مَا شانهُ؟ أَهَجَر، اسْتَفْهِمُوهُ، فَذَهَبُوا يَرُدُّونَ عَلَيْهِ فَقَالَ: دَعُونِي، فَالَّذِي أَنَا فِيهِ خَيْرٌ مِمَّا تَدْعُونِي إِلَيْهِ، و اوصَاهُمْ بِثَلَاثٍ قَالَ: أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَأَجِيزُوا الْوَفْدَ بِنَحْوِ مَا كُنْتُ أُجِيزُهُمْ وَسَكَتَ عَنْ الثَّالِثَةِ أَوْ قَالَ فَنَسِيتُهَا»[[47]](#footnote-47). ترجمه: «ابن عباس گفت: مصيبت روز پنج شنبه بسيار بزرگ بود. بيماري رسول الله ج شدت گرفت آن‌حضرت ج فرمود: كاغذ و قلم به من بدهيد ـ نامه‌اي برای شما بنويسم تا برای هميشه شما را از بي‌راه رفتن نجات دهد. (حاضرين) در اين باره اختلاف كردند. در حاليكه اختلاف در محضر هيچ پيامبري مناسب نيست. از همديگر پرسيدند: رسول الله ج را چه شده؟ آيا از شدت تب و ناراحتی سخنان بي‌ربط مي‌گويد؟ از وي جویا شويد ـ (حقيقت حال را) حاضرين به پاسخ منفي خود ادامه دادند. پيامبر ج فرمود: مرا به حال خودم بگذاريد! آنچه را كه من درصدد هستم، بهتر است از آنچه كه شما مرا بسوي آن مي‌خوانيد ـ سپس به سه چيزحاضرين را وصيت فرمود».

1. اینکه جزیره العرب را از لوث وجود مشرکین پاک کنید.
2. وفد (دسته نظامی) را که من می‌خواستم اعزام کنم، آن‌ را اعزام کنید. ابن عباس می‌گوید: درباره سومی رسول الله ج چیزی نفرمود یا اینکه او فرمود ولی من آن‌ را فراموش کرده‌ام.

1- هرگاه جناب تیجانی (هدایت شده) می‌خواهد احادیث رسول الله ج را تفسیر کند، آن‌ها را وارونه تفسیر می‌کند. آری، این نویسنده (عاقل) مدعی است که قصد و منظور پیامبر ج از نوشتن این مکتوب این بود که «يعصمهم من الضلالة» یعنی امت را از ضلالت مطلقه نجات دهد. مسلم است که ضلالت، معانی متعددی دارد و رسول اکرم ج با این سخنش «لن یضلوا بعده» ضلالت را در یک معنای خاص آن می‌خواست منحصر و محدود کند. مثلاً اینکه درباره تعیین جانشین تصریح کند یا درباره مساله خاصی می‌خواست اظهار نظر کند تا اختلاف از میان امت در خصوص آن حکم مرتفع شود. وگرنه چگونه ممکن بود که پیامبر ج نوشتن چیزی را که امت را از مطلق ضلالت (یعنی ضلالت به مفهوم گسترده اش) نجات دهد، ترک نماید؟! این امر رسول الله ج اگر موجب و مفهومی داشته تنها این بود که برای وجوب و لذا پیامبر ج آن‌ را ترک کرد.

2- واجب است هر مومن این باور و عقیده را داشته باشد که رسول اکرم ج در حال صحت و در حال بیماری از دروغ، تغییر احکام، بیان نکردن آنچه که مامور به بیان آن است، و از تبلیغ نکردن آنچه که مامور به ابلاغ آن است، معصوم است([[48]](#footnote-48)) آری، با توجه به مطلب فوق برای هر شخص روشن است که پیامبر ج چه در حال صحت یا در حالت بیماری اگر مامور به ابلاغ چیزی شود، صد در صد آن‌ را ابلاغ می‌کند. اگر پیامبر ج می‌خواست مطلب مهمی را که نیاز امت بود بنویسد، هرگز بدلیل اختلاف یا هر دلیلی دیگر آن‌ را ترک نمی‌کرد زیرا خداوند به او دستور داده ﴿بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ﴾ [المائدة: 67]. همان گونه که تبلیغ و ابلاغ سایر مطالب و احکام شرعی را بخاطر مخالفت مخالفان و دشمنی دشمنان ترک نموده است. ترک پیامبر ج دلیل روشنی است بر این مطلب که آنچه را که می‌خواست بنویسد، امر استحبابی بود نه مهم و واجب که مورد نیاز امت باشد. حال آنکه رسول الله ج چهار روز بعد از این جریان در قید حیات بود اما مجدداً آنان را به نوشتن چنین چیزی حکم نکرد. و این قول ابن عباسس «وأوصَاهُمْ بِثَلَاثٍ» که در روایتی دیگر آمده و جناب تیجانی آن‌ را پنهان کرده است به صراحت دلالت دارد، آنچه را که پیامبر ج می‌خواست بنویسد، مطلب مهمی نبود. زیرا اگر از مطالبی که تبلیغ آن بر پیامبر ج واجب است، می‌بود، قطعاً پیامبر ج بخاطر وجود اختلاف آن‌ را ترک نمی‌کرد و همچنین خداوند یقیناً به مجازات می‌رساند کسانی را که از تبلیغ آن مانع شدند، علاوه بر این اگر چنین می‌بود، پیامبر ج شفاهاً آن‌ را ابلاغ می‌کرد، همانطور که اخراج مشرکین را از جزیره العرب شفاهاً توصیه و تبلیغ کرد([[49]](#footnote-49)).

3- این گفته تیجانی که: «جریان قرطاس موجب خشم و ناراحتی رسول اکرم ج گردید و رسول الله ج ناچار شد آنان را از خانه بیرون کند، هیچ توجیهی ندارد».

در جواب باید عرض کنم: «هیچ گونه آثار خشم و ناراحتی نسبت به صحابه از چهره رسول اکرم ج ظاهر نبود و پیامبر ج آنان را از خانه بیرون نکرد (آنطور که تیجانی می‌‌گوید) و این مطلب در هیچ یک از هفت روایاتی که امام بخاری در صحیح خود آن‌ها را درج نموده است، ذکر نشده است. البته رسول الله ج بخاطر شدت بیماری از حاضرین خواست تا اختلاف و سر و صدا نکنند و این مطلب از حدیثی که در آن صحابه را به سه مساله توصیه فرمود، بطور کامل آشکار است. لذا هیچ دلیلی وجود ندارد که رسول الله ج خشم کرده یا آنان ‌را از خانه بیرون کرده باشد. بالفرض اگر رسول اللهج خشم کرده باشد باز نقص و عیبی متوجه صحابه نمی‌شود زیرا آنان معصوم نیستند. و چنین چیزی در حق آنان متحمل است و رسول الله ج خشم می‌کند و خشنود می‌شود بلکه خشم و غضب رسول الله ج بر صحابه موجب خیر و سعادت آنان است. امام بخاری در صحیح خود از حضرت ابو هریره روایت کرده است: «فَأَيُّمَا مؤمن سَبَبْتُهُ فَاجْعَلْ ذَلِكَ لَهُ قُرْبَةً إِلَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»([[50]](#footnote-50)) ترجمه: خدایا! هر مومنی را که من بر او خشم کردم این خشم مرا موجب سعادت و تقریب او بسوی خودت به گردان. طبرانی در «المعجم الکبیر» و احمد در «مسند» بخشی از یک حدیث پیامبر ج را چنین نقل کرده‌اند: «أَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي سَبَبْتُهُ سَبَّةً، لَعَنْتُهُ لَعْنَةً مِنْ غَضَبِي، فَإِنَّمَا أَنَا مِنْ وَلَدِ آدَمَ أَغْضَبُ كَمَا يَغْضَبُونَ، وَإِنَّمَا بَعَثَنِي اللَّـهُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، فَأَجْعَلُهَا عَلَيْهِ صَلاةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ»([[51]](#footnote-51)). ترجمه: هر کس از افراد امتم را که بد بگویم یا او را در حال خشم، لعن و نفرین کنم، همانا من نیز از فرزندان آدم هستم، مانند آنان خشم می‌کنم، اما خدایا تو مرا رحمت برای عالمیان فرستاده‌ای. ای پروردگارا، خشم مرا بر امتم روز قیامت مایه رحمت به گردان ـ آری از این تیجانی (هدایت شده) می‌پرسم: اگر تو توجیه معقولی برای خشم رسول الله ج بر اصحابش را نمی‌بینی، همانطور که مدعی هستی، پس گوش کن آنچه را که بخاری از خود حضرت علیس نقل کرده است: «عن علي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج طَرَقَهُ وَفَاطِمَةَ بِنْتَ النَّبِىِّ ÷ لَيْلَةً فَقَالَ «أَلاَ تُصَلِّيَانِ». فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنْفُسُنَا بِيَدِ اللَّهِ، فَإِذَا شَاءَ أَنْ يَبْعَثَنَا بَعَثَنَا. فَانْصَرَفَ حِينَ قُلْنَا ذَلِكَ وَلَمْ يَرْجِعْ إِلَىَّ شَيْئًا. ثُمَّ سَمِعْتُهُ وَهْوَ مُوَلٍّ يَضْرِبُ فَخِذَهُ وَهْوَ يَقُولُ: ([[52]](#footnote-52)). ﴿وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ أَكۡثَرَ شَيۡءٖ جَدَلٗا﴾ [الکهف: 54]». ترجمه: از حضرت علیس مروی است که شبی رسول اکرم ج بدون اطلاع قبلی وارد منزل من و فاطمه زهرا شد، از ما سوال کرد، آیا نماز نمی‌خوانید؟ من گفتم: ما در اختیار الله هستیم. هرگاه او بخواهد ما را از خواب بیدار کند، بیدار می‌شویم. وقتی این پاسخ را به رسول الله ج گفتم. رسول الله ج بدون اینکه جوابی داده باشد برگشت. و هنگام رفتن، با دستش به رانش می‌‌زد ومی ‌گفت ﴿وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ أَكۡثَرَ شَيۡءٖ جَدَلٗا﴾ [الکهف: 54].

همانا انسان بسیار جنجالی است، این روایت به روشنی نشانگر خشم رسول الله ج بر حضرت علی و همسرش حضرت زهرا است، آیا تیجانی (هدایت شده) تفسیر و توجیه معقولی دارد برای مخالفت حضرت علیس با دستور رسول الله ج و استدلال او از قضا و قدر. آری، پیامبر ج از مخالفت حضرت علیس چنان خشمگین شد که دست‌ها را روی ران مبارک زد و به عنوان اعتراض به مخالفت حضرت علیس با امرش فرمود: «انسان‌ها جنجالی هستند» اگر آقای تیجانی تفسیر و توجیه معقولی برای مجادله حضرت علیس با پیامبر ج می‌بیند، پس عمل خشم پیامبر ج در برابر جدال صحابهش بدون شک و تردید معقول است.

4- اما گریه کردن حضرت بن عباس به حدی که ریگ‌ها از اشک‌هایش خیس شدند و ابن عباس را مصیبت خواند. والله من نمی‌دانم که در گریه کردن ابن عباس چه حجت و دلیلی علیه اهل سنت وجود دارد؟ این جمله را ابن عباس «إن الزريه كل الزريه» یعنی وا مصیبتاه را هنگام روایت کردن و نقل کردن حدیث گفته است نه وقت وقوع حادثه و همه روایات این را تایید می‌کنند. این احتمال نیز وجود دارد که ابن عباس به یاد وفات رسول اکرم ج افتاده بر ناراحتی‌اش افزوده شده است. علاوه بر این، ننوشتن مکتوب و وصیتنامه در حق کسانی مصیبت و رزیه محسوب می‌شد که درباره خلافت حضرت ابوبکرس شک و تردید داشتند. اگر مکتوب نوشته می‌شد شک آنان زائل می‌شد و از جهت اینکه ابن عباس از جمله کسانی بود که کاندیداتوری حضرت ابوبکرس را برای خلافت تایید می‌کرد اما وقتی وصیتنامه نوشته نشد ابن عباس آن‌ را مصیبت خواند.

5- اما این سخن آقای تیجانی که می‌گوید: «اهل سنت بر این باورند که عمرس متوجه شدت بیماری رسول الله ج شده بر حال وی ترحم کرده است و با این اقدام قصد بر طرف ساختن ناراحتی آن‌حضرت ج را داشته است. هیچ عاقلی این توجیه را نمی‌‌پذیرد چه رسد به عالمی».

باید عرض شود: بر عقلانی بودن آقای تیجانی باید اشک خون ریخت. اگر تفسیر و توجیه علما دایر بر اینکه حضرت عمرس قصد آسایش و راحت روحی رسول الله ج را داشت، توجیهی است که نزد عاقلان و عالمان نیست؟ آیا این قول که حضرت عمرس (با اینکه فاروق است و بعد از حضرت ابوبکرس بهترین صحابه است) قصد اذیت و ازار پیامبر ج را نموده است و او را به یاوه گویی متهم کرده است، توجیهی است که خردمندان و صاحبان عقل بزرگ آن‌ را می‌‌پذیرند؟! به خدا سوگند، هیچ کس چنین تصور نمی‌کند مگر آنانی که جهل و نادانی را روش ومنش خود قرار داده باشند. ما هیچ تردیدی نداریم که این (ترحم بر پیامبر ج و قصد بر طرف کردن ناراحتی او) توجیه پذیرفته شده و عقلی و منطقی است، علی الخصوص وقتی ما می‌دانیم که در حدیث آمده: «بیماری رسول الله ج شدت گرفت» البته تنها دلیل برای اقدام حضرت عمرس این نبود بلکه برای او روشن بود که رسول الله ج برای نوشتن مکتوب جدی نیست لذا حضرت عمرس گفت آنچه را که گفت و این گفته او از اجتهاد او نشات می‌گرفت. درست همان گونه که برای حضرت علیس روشن بود وقتی که رسول اکرمج او را به نماز دعوت کرد و او به قضا و قدر الهی استدلال نمود. زیرا برای حضرت علی کاملا روشن بود که رسول الله ج در استفهامش جدی نیست و آن‌ را به حکم وحی نمی‌گوید. نویسنده (تیجانی) مدعی است که اهل سنت اقدام عمر را چنین توجیه و تعلیل می‌کنند که عمرس قصد زدودن ناراحتی پیامبر ج داشته است و از راه ترحم دست به چنین اقدامی ‌زده است و به جهت اینکه نویسنده بخشی از کلام اهل سنت را به صورت ناقص نقل کرده است، لذا ناچارم که اقوال بعضی از علمای اهل سنت را نقل کنم تا نهایت قوت و قدرت دلایل اهل سنت درباره موضع حضرت عمرس و نهایت تفاوت میان توجیه یک جاهل افراطی و یک عالم بلند پایه برای خوانندگان محترم روشن گردد: علامه مازری پیرامون این رویداد چنین می‌گوید: همانا با وجود حکم صریح پیامبر ج اختلاف برای صحابه پیرامون نوشتن وصیتنامه جایز بود. زیرا چه بسا که امر و نهی شارع توام با شواهد و قرائنی می‌شود که معنی وجوب را نفی می‌کنند. گویا در متن این حکم شواهدی وجود داشت دال بر اینکه این امر برای وجوب نیست بلکه موجب و مقتضای آن اختیاری است. لذا اجتهاد آنان متفاوت بود و حضرت عمر بن خطابس دایر بر ننوشتن مکتوب تصمیم گرفت زیرا برای او روشن بود که رسول اکرم ج در حکم خود جدی نیست. عزم پیامبر ج یا بوسیله وحی تحقق می‌یابد یا بوسیله اجتهاد([[53]](#footnote-53)). امام بیهقی در آخر کتاب خود، «دلائل النبوة» می‌گوید: «قطعاً قصد حضرت عمرس زدودن ناراحتی رسول الله ج بود. اگر منظور پیامبر ج نوشتن مطلب بسیار مهمی که مورد نیاز مسلمانان است می‌بود هرگز بخاطر اختلاف یا هر دلیلی دیگر آن‌ را ترک نمی‌کرد. زیرا خداوند او را مکلف به ابلاغ نموده است ﴿بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ﴾ [المائدة: 67] آری، همانطور که تبلیغ سایر مطالب مهم را بخاطر اختلاف یا عداوت ترک نکرده است و همانطور که در حالت نزاع و یا بودن اختلاف اخراج مشرکین از جزیره العرب و سایر مطالبی که در حدیث ذکر شدند را تبلیغ کرد([[54]](#footnote-54)).

امام قرطبی می‌گوید: «إیتونی» صیغه امر است و حق مامور این است که بلا فاصله برای امتثال آن مبادرت کند. اما برای حضرت عمرس وعده‌ای دیگر از حاضرین روشن بود که این امر برای وجوب نیست بلکه از قبیل اصلاح بخاطر هدایت و راهنمائی است. لذا او (عمرس) و همراهانش با توجه به آیه قرآن ([[55]](#footnote-55)) ﴿مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖ﴾ [الأنعام: 38]. «هیچ چیزی را در کتاب ترک نکردیم» ـ دوست نداشتند که پیامبر ج مشغول عملی شود که موجب ناراحتی بیشتر برای او گردد. اینجا بود که حضرت عمرس فرمود: «حسبنا كتاب الله» یعنی کتاب خداوند ضامن تمام نیازهای دینی و شرعی ما است. قطعاً آنچه که رسول الله ج می‌خواست بیان کند، توضیح بیشتر بود نه تبیین آنچه که هنوز بیان نشده بود. و امر پیامبر ج دایر بر رفتن و بلند شدن حاضرین نشانگر این مطلب است که امر اول او (إيتوني) امر اختیاری و برای اباحت بوده است نه برای وجوب. به همین دلیل رسول اکرم ج چند روز بعد از آن حادثه در قید حیات بود، اگر آن امر «إیتونی» ایجابی می‌بود، به خاطر اختلاف هرگز آن‌ را ترک نمی‌کرد. زیرا او تبلیغ دین را بخاطر مخالفت مخالفان هرگز ترک ننموده است حتی صحابهش در مواردی که تصمیم رسول الله ج قطعی نبود بارها مراجعه می‌کردند و هرگاه برای آنان روشن می‌شد که تصمیم او قطعی است، بلا فاصله اطاعت می‌کردند([[56]](#footnote-56)). خطابی می‌گوید: حضرت عمرس تصور اینکه آنچه را که رسول الله ج می‌خواهد بنویسد، اشتباه است، نکرده بود بلکه دلیل خود داری‌اش از اطاعت امر این بود که فکر می‌کرد، آنچه را که رسول اکرم ج در این حالت ناراحتی و احتضار موت بنویسد، باحتمال قوی منافقین آن‌ را با دیده شک و تردید می‌نگرند. لذا در اطاعت فوری آن توقف کرد. نه اینکه او قصد مخالفت با حکم رسول الله ج کرده بود یا اینکه تصمیم و اراده پیامبر ج را غلط و یا نا درست می‌پنداشت([[57]](#footnote-57)). (حاشا وکلا). امام نووی در شرح مسلم می‌گوید: «علما و متکلمان اتفاق نظر دارند که موضع حضرت عمرس در جریان قرطاس نشانگر بینش دینی (فقه) فضیلت و دقت نظر اوست. زیرا او احساس خطر می‌کرد از اینکه مبادا رسول اکرم ج مطالبی را عنوان کند که آنان توان عمل کردن بر آن‌ها را نداشته و بدین ترتیب خود را مستوجب عذاب کنند چون در صورت نوشتن، مسئله‌ قطعی شده برای اجتهاد در آن مجالی باقی نخواهد ماند. به همین خاطر گفت: «حسبنا الله کتاب» خداوند برای تامین نیازهای ما کافی است زیرا خود خداوند فرموده است: ﴿مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖۚ﴾ [الأنعام: 38]. و ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي﴾ [المائدة: 3]. لذا حضرت عمرس بخوبی می‌دانست که خداوند دین را به کمال و تمام رسانیده است و هیچ گونه خطر گمراهی امت را تهدید نمی‌کند و در عین حال آسایش و استراحت رسول الله ج نیز مورد نظر او بود. لذا حضرت عمرس از بینش و تفقه بیشتری برخوردار بود تا ابن عباس([[58]](#footnote-58)). از جمله دلایلی که دال بر تفقه، بینش و کمال علمی حضرت عمر بن خطاب است، روایتی است از عایشه صدیقهل که امام بخاری آن‌ را در صحیح خود نقل کرده است: «عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ س قَالَ: أن النبيج قال: «لَقَدْ كَانَ فِيمَا قَبْلَكُمْ مِنَ الأُمَمِ مُحَدَّثُونَ، فَإِنْ يَكُ فِى أُمَّتِى أَحَدٌ فَإِنَّهُ عُمَرُ» یعنی: در امت‌های گذشته بودند کسانی که از طرف خداوند به آن‌ها الهام می‌شد و در امت من اگر چنین کسی هست آن عمرس است([[59]](#footnote-59)). و از حضرت ابی سعید خدریس روایت است که رسول اکرم ج فرمود: «در عالم خواب و رؤیا تعدادی از افراد به من نشان داده شدند، آنان جامه هایی به تن داشتند. جامه بعضی تا سینه و بعضی دیگر پایینتر از سینه بود. حضرت عمر بن خطاب را دیدم که از کنار من می‌گذشت وجامه‌اش به حدی دراز بود که روی زمین کش می‌خورد. صحابه پرسیدند: یا رسول الله ج جامه را چگونه تاویل و تعبیر کردی؟ فرمود: «الدین» یعنی جامه هر کس عبارت بود از دین او([[60]](#footnote-60)) (یاد آوری می‌شود که خواب پیامبر ج حکم وحی را دارد) بخاری در صحیح خود از عبدالله بن عمرس نقل کرده است «در حالتی که خواب بودم فنجان بزرگی را دیدم که نزد من آورده شد و در آن شیر بود. من از آن تا سیر نوشیدم حتی که آثار سیری را با تمام وجود لمس می‌کردم، سپس پس مانده‌ام را به عمر بن خطابس دادم. صحابه عرض کردند: یا رسول الله این خواب را چگونه تفسیر فرمودی؟ فرمود: منظور و تفسیر آن، علم است([[61]](#footnote-61)). آری مشاهده بفرمائید، علی بن ابی طالب به روایت شریف رضی در کتاب مستند شیعه «نهج البلاغه» چگونه حضرت عمرس را مورد ستایش قرار می‌‌دهد. حضرت علیس در بخشی از خطبه خود می‌فرماید: «ووليهم وال فأقام واستقام حتی ضرب الدين بجرانه»([[62]](#footnote-62)) ابن حدید می‌گوید: منظور حضرت علی از این والی حضرت عمر بن خطابس بود که با عدالت رفتار کرد تا اینکه دین منتشر گردید.

توجه تیجانی (هدایت شده!) را به سخن شاعر جلب می‌کنم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وكم من عاتب قولاً صحيحاً |  | وآفته من الفهم السقيم |

بسیارند کسانی که دیدگاه‌های صحیح را سرزنش می‌کنند. آری این مشکل از کج اندیشی‌ها نشات گرفته است.

6- این گفته تیجانی «حتی اگر کلمه‌‌‌ «یهجر» بیهوده می‌گوید (العیاذ بالله) را به لفظ غلبه الوجع (بیماری او شدت گرفت) تبدیل کنم باز هم نمی‌توانم، عمر را در برابر این سخنش «عندكم القرآن ـ حسبنا كتاب الله» ـ تبرئه کنم».

در این باره باید عرض شود: در هیچ یک از روایات حدیث نیامده است که گوینده این کلمه «یهجر» عمر بن خطابس است. پس این سخن تیجانی که «اگر کلمه «یهجر» او را به «غلبه الوجع» تبدیل کنم»، ناشی از سو تفاهم و برداشت بد آقای تیجانی است تا خوانندگان چنین تصور کنند که کلمه «یهجر» را حضرت عمرس در حق پیامبر ج بکار برده است. همانطور که «غلبه الوجع» (بیماری بر وی غلبه کرده است) را او گفته است. قطعاً این دروغ محض و افترائی است که به حضرت عمرس نسبت داده است. زیرا تفاوت میان این دو کلمه بسیار زیاد است. آری، اگر کسی نویسنده (تیجانی) را ببیند که چنین می‌گوید: «لو أبدلت کلمه یهجر (العیاذ بالله) فکر می‌کند او (تیجانی) از اصحاب رسول اکرم ج متقی تر و خدا ترس تر است. وای بر این حماقت جاهلانه!! اما کلمه «أهجر» به صیغه جمع وارد شده است، یعنی قالوا: «أهجر» همه حاضرین در جلسه گفتند: «أهجر». این در واقع در رد کسانی که مخالف نوشتن بودند و «ولا تکتبوا» گفتند، گفته شده است. منظور گویندگان «أهجر» این بود: چگونه از نوشتن خود داری کنیم. آیا گمان می‌کنید که او (رسول الله ج) مانند دیگران در حالت بیماری سخنان بی‌ربط می‌گوید؟! «استفهموه» (از وی سوال کنید). بالفرض اگر کسی این کلمه «أهجر» را گفته باشد ممکن است بخاطر اینکه قضیه برای او روشن نبوده و در این باره دچار شک و تردید شده باشد زیرا او معصوم نبوده و شک برایش جایز بوده است. اما این احتمال بسیار بعید است زیرا اگر چنین می‌بود، دیگران آن‌ را نفی می‌کردند. ممکن است این کلمه «أهجر» را کسی از حاضرین گفته باشد که به تازگی مسلمان شده است. این احتمال نیز دور از امکان نیست که کسی از حاضرین در اثر مشاهده حالتی که پیامبر ج مواجه با آن شده بود، دچار بهت وحیرت زدگی شده، این کلمه را گفته باشد.

«هجر» در لغت به معنی اختلاط و بهم آمیخته شدن سخن است به نحوی که مفهوم نباشد و آن بر دو قسم است:

قسم اول: آن است که انبیا دچار آن می‌شوند و در این باره کسی اختلاف ندارد. وآن عبارت است از صاف نبودن تن صدا بدلیل وجود لکنت در صوت و یبوست ناشی از حرارت در زبان همانطور که در حالت طبی که درجه حرارت آن زیاد باشد، این کیفیت نمو دار می‌شود. تمام سیرت نگاران اتفاق دارند که رسول اکرم ج در مرض موت دچار چنین حالتی شده بود. نوع دوم: عبارت است از اینکه سخن بدلیل غشی ناشی از درجه حرارت زیاد بی‌ربط باشد یا در جهت خلاف مقصد گفته شود. این نوع هر چند که ناشی از عوارض جسمانی است اما علما درباره اینکه انبیا دچار چنین حالتی می‌شوند، اختلاف نظر دارند ـ بعضی‌ها این حالت را بر خواب قیاس کرده در حق انبیا آن‌ را جایز می‌‌دانند و برخی دیگر آن‌ را در حق انبیا جایز نمی‌دانند ـ ممکن است گوینده «أهجر»، آن‌ را از نوع اول پنداشته است، و معنی و مفهومش این است که این سخن پیامبر ج خلاف عادت او است وما بدلیل ضعف در نطق و حالت لکنت در زبانش، قادر به درک مطلب او نیستم، اگر چنین باشد هیچ گونه مانعی ندارد. خلاصه سخن اینکه آنچه که به وسیله صحابه گفته شده است هرگز نقص و عیبی را متوجه رسول الله ج نکرده، باعث مخدوش شدن عدالت آنان نمی‌شود.

7- تیجانی به قصد طعن بر فاروق اعظم، حضرت عمرس در جریان حادثه قرطاس می‌گوید: «أو كان هو أعلم بالقرآن من رسول الله ج. . . الخ» «آيا او بهتر از رسول الله ج قرآن‌ را مي‌دانست»؟.

آری، این گفته او شاهد زنده‌ای بر حماقت و نادانی وی است و اثبات می‌کند که او جاهلی مرکب است. زیرا این قول فاروق اعظم: «حسبنا كتاب الله» در رد و نفی کسانی گفته شده که با وی (فاروق اعظم) نزاع می‌کردند، نه در رد و نفی رسول الله ج ـ علاوه بر این برای فاروق اعظم روشن شده بود که رسول الله ج مصمم به نوشتن نیست. لذا حضرت فاروق با تکیه و اعتماد به فرموده خداوند ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ [المائدة: 3]. و ﴿مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖ﴾ [الأنعام: 38]. گفت: «حسبنا کتاب الله» و همانطور که قبلاً عرض شد، این گفته او دال بر تعمق فقه و دانش او بود و رسول اکرم ج آنچه را که خودش گفت و آنجه را که عمر بن خطاب می‌گفت می‌شنید و کاملا متوجه آن بود و به همین خاطر دیدگاه حضرت فاروق را رد نکرد چون می‌دانست که او صائب است و می‌دانست که دیدگاه عمر فاروقس دایر بر ننوشتن نامه و کفایت کردن قرآن مایه اختلاف و دودستگی میان صحابه نمی‌شود و عملا نیز چنین شد ـ مسلمانان حضرت ابوبکر صدیقس را کاندید خلافت کرده و به او رای دادند ـ اختلاف بر طرف شد ـ خداوند در دوران خلافت حضرت ابوبکرس حب ائتلاف و بغض اختلاف را میان صحابهش حاکم گردانید.

آقای تیجانی در ادامه سخنان خود می‌گوید: «اگر توجیه اهل سنت (دایر بر ترحم عمر نسبت به رسول الله ج و بر طرف ساختن ناراحتی از وی) صحت دارد، بایستی حسن نیت وی از رسول الله ج پنهان نمی‌شد و رسول الله ج از وی تشکر و او را با خود نزدیک می‌کرد به جای اینکه خشم نموده به او بگوید «اخرجوا عنی» یعنی از نزد من بیرون روید.

چه عرض شود؟ فکر می‌کنم آقای تیجانی هیچ چیزی را نمی‌‌پذیرد جز اینکه سو فهم و حماقت او بصورت مستند و مدلل آشکار شود. چه نیک سروده است شاعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إذا لم يكن لك حسن فهم |  | أسأت إجابة وأسأت فهماً |

یعنی: هرگاه حسن فهم نداشته باشی، زشتی‌ات در تمام کارها ظاهر می‌شود.

آقای تیجانی! اگر دلایل مبتنی بر عقل و منطق تو صحت داشته باشند، پس بپذیر که سکوت رسول اکرم ج در برابر موضع حضرت فاروق اعظم و سپس ترک نوشتن او دال بر موافقت رسول الله ج با حضرت فاروق است. آقای تیجانی در استدلال خود دچار اشتباه بزرگ نحوی شده است. می‌گوید: «بدلاً من أن يغضب عليه ويقول أخرجوا عني» (یعنی بجای اینکه خشم کرده بر عمر و به آنان بگوید از نزد من بیرون روید) جهالت آقای تیجانی بسیار شگفت‌ آور است. ضمیرها در «علیه» به حضرت عمرس بر می‌گردد. و «واو» در «اخرجوا»، واو جمع است. با این تفاوت جمله مذکور چگونه جمله صحیحی است؟ بله اگر. واصل جمله چنین می‌بود. «أن يغضب عليه ويقول أخرج عني». اگر رسول الله ج چنین می‌گفت، یعنی اگر الفاظ حدیث، بجای «اخرجوا»، «اخرج» می‌بود، ممکن است برای تیجانی ایجاد شبهه می‌کرد. آری اعتراف خود تیجانی که پیامبر ج «اخرجوا» بیرون بروید (با صیغه جمع) فرمود نه «اخرج» بیرون برو، بزرگ‌ترین دلیل و بارزترین شاهد است بر این مطلب که رسول الله ج در برابر موضع حضرت عمرس سکوت فرمود و کوچک‌ترین ایرادی در این خصوص نداشت. البته وقتی شور و سر و صدا شدت گرفت، آنگاه رسول الله ج فرمود «دعونی» در کلمه دعونی (مرا به حال خود بگذارید) هیچ گونه معنی راندن و بیرون کردن مستفاد نیست. علی الخصوص که ما می‌‌دانیم که رسول اکرم ج بعد از جریان روز پنجشنبه تا مدت سه روز در قید حیات بود و می‌توانست حرف بزند، توصیه کند و فرمان صادر کند اما فقط به سه مورد که در حدیث قبلی بیان گردید توصیه فرمود و بس.

آقای تیجانی به لغویات خود ادامه داده می‌گوید: «آیا ممکن است من سوال کنم که چرا حاضرین از امر رسول الله ج اطاعت کردند وقتی که رسول اکرم ج آنان را به بیرون رفتن از خانه امر کرد؟ و نگفتند که رسول الله ج هذیان می‌گوید و سخن بی‌ربط می‌گوید؟» آقای تیجانی به سوالش چنین پاسخ می‌دهد: «چون آنان در برنامه خود دایر بر جلوگیری رسول الله ج از نوشتن نامه موفق شده بودند و هیچ گونه انگیزه‌ای برای باقی ماندن در خانه، نمانده بود.

الله اکبر!؟ آیا صحابه علیه حضرت محمد بن عبدالله ج برنامه ریزی می‌کنند تا وی را از نوشتن منع کنند؟

به خدا سوگند، این دیدگاه کسانی است که کم‌ترین محبت و احترامی، نسبت به صحابه رسول الله ج، همان صحابه‌ای که او را یاری کردند، به او کمک رساندند، از برنامه و روشی که بر پیامبر ج نازل شده بود تبعیت کردند و جان و مال خود را برای او فدا کردند، ندارند ـ آری صحابه کسانی بودند که تمام ما یملک خود را فدا کردند و به خاطر نصرت و یاری آنان به رسول الله ج خداوند، دنیا را بدست آنان فتح کرد و جباران روی زمین، مانند قیصر و کسری را تابع و محکوم آنان گردانید ـ و اکنون این مرد نادان و بیخرد (تیجانی) قد علم کرده می‌گوید: صحابه علیه او طراحی و برنامه ریزی کردند! علیه چه کسی؟ علیه رسول الله!!؟ سوگند به الله «فإنها لأحدی الکبر» این یکی از بزرگ‌ترین گناهان است. آیا عقلانی بودن و منطق صحیح همین است؟ همین عقل و منطق است که تیجانی را به جایی رسانیده است که دست به مخالفت با معقول و منقول بزند؟! آری آقای تیجانی مرتکب این تحریف شده است تا نصوص قرآن و حدیث را در خدمت اهداف پلید روافض قرار بدهد او در صدد اثبات تحقیر صحابه رسول الله ج است، اما او کور خوانده است: شاعر چقدر خوب سروده است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ترسم که به کعبه نرسی ای اعرابی |  | که این ره که تو می‌روی به ترکستان است |

تیجانی سپس قول بی‌‌اساس خود را تکرار کرده می‌گوید: عمر به رسول الله ج می‌گوید: «أنه یهجر» یعنی رسول الله ج سخن بیهوده می‌گوید. بدون اطاله کلام به جناب تیجانی می‌گویم: «الحقيقة ظاهرة والحمد لله» خدا را سپاس که واقعیت آشکار است.

سپس (این هدایت یافته) به عوامل هدایت خود استناد کرده، می‌گوید: «جریان چنین ساده نبود که تنها مربوط به شخص عمر باشد. اگر چنین می‌بود، رسول اکرم ج او را قانع کرده به سکوت وامی‌داشت(!) که او (رسول الله ج) سخن بیهوده نمی‌گوید و ممکن نیست که در امر هدایت امت و جلوگیری از گمراهی امت چنان بیماری شدت گیرد که مانع هدایت شود. اما معامله بسیار قوی‌تر از این بود و عمر یاری دهندگانی داشت که طبق برنامه از قبل تعیین شده با هم توافق کرده بودند. اینجا بود که سر و صدا زیاد شد، اختلاف به وجود آمد. این فرمان خدا را که ﴿لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ﴾ و ﴿وَلَا تَجۡهَرُواْ لَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ﴾ [الحجرات: 2]. را فراموش کردند.

فإن تعجب فعجب قولهم! قطعاً سخن آنان شگفت‌آور است. آیا وقتی رسول اکرم ج بر حضرت عمرس خشم می‌کند، به او و به دیگران می‌گوید: «اخرجوا عنی» از نزد من بیرون روید، آیا او نمی‌تواند عمرس را خاموش کند؟ در حدیث بیان گردید که رسول اکرم ج سه چیز را به آنان توصیه کرد. اینکه رسول الله ج حضرت عمرس را خاموش نکرد، بجای خود دلیل روشن و قوی است بر این مطلب که رسول الله ج موافق با دیدگاه ایشان بود و از موضع او رضایت داشت. اما اینکه صحابه زیاد اختلاف و سر و صدا به راه انداختند و به آیه قرآن ﴿لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ... ﴾ توجه ننمودند. به جناب تیجانی باید بگویم: شما جریان ‌را مغرضانه مورد بررسی قرار دادی وگرنه برای شما محرز می‌شد که صحابه «لم يرفعوا أصواتهم فوق صوت النبي» یعنی صحابهش در برابر پیامبر ج رفع صوت نکرده سر و صدا در برابر یکدیگر به دلالت آیه جایز است. بنابراین، این استدلال بیمار و ناصواب تو نشانگر جهالت تو است، و ضررش به خودت بر می‌گردد.

بعد آقای تیجانی بغض، حسد و کینه‌اش را بیرون ریخته، می‌گوید: «آنان در این جریان از حد و مرز رفع صوت و جهر گذشته پیامبر ج را به هجر و هذیان (بیهوده گویی) متهم کردند والعیاذ بالله(!!) سپس شور و غوغا و اختلاف نموده در حضور پیامبر ج نزاع لفظی به راه انداختند. من بر این باورم که اکثریت قاطع آنان موضع عمر را تائید کردند. به همین خاطر رسول اکرم ج به این نتیجه رسید که نوشتن وصیت نامه سودی ندارد. زیرا او می‌دانست که آنان احترام وی را رعایت نکردند و در مورد عدم رفع صوت در حضور وی امر خدا را اطاعت نکردند. و می‌دانست وقتی آنان امر خدا را اطاعت نکردند، امر رسول الله ج را نیز اطاعت نمی‌کنند (!) حکمت نبوت مقتضی بود که این وصیت نامه برای آنان نوشته نشود. چون فکر کرد، من درباره این نامه در زندگی‌ام مطعون شدم پس چگونه بعد از وفاتم بر آن عمل می‌شود و از طرف دیگر عیب جویان خواهند گفت: این از جمله گفته‌های بیهوده است و در مورد بعضی احکام که در حال مرض موت صادر شده باشند، چه بسا مشکوک خواهند شد (!) چون اعتقاد آنان دایر بر هذیان و بیهوده گویی پیامبر ج به قوت خود باقی است، استغفروا الله (!). از این قول (آنان) در محضر رسول الله ج تایب شده معذرت می‌خواهم (!!) چگونه ضمیر و وجدان آزاد خود را قانع کنم درباره اینکه عمر بن خطاب بخشودنی است حال آنکه یاران او و کلیه کسانی که در محضر او حاضر بودند از این جریان ناراحت شده و به حدی گریه کردند که ریگ‌ها از اشک‌های آنان خیس گردید و این حادثه را مصیبتی عظمی برای مسلمانان تلقی کردند. بنابراین باین نتیجه رسیدم که کلیه توجیهاتی را که درباره موجه جلوه دادن این حادثه ارائه شده است، ترک کنم حتی تصمیم گرفتم بطور کلی منکر این حادثه شوم تا از ناراحتی‌های ناشی از آن احساس آرامش کنم. اما کتب صحاح آن‌ را نقل کردند، تائید کردند و صحت آن ‌را به رسمیت شناختند و نتوانستند آن‌ را توجیه خوبی کنند» (!)([[63]](#footnote-63)).

آری، این آقای تیجانی است، دلوش را آویزان کرده تا استفراغ‌های خود را که صفحات کتابش را بدان سیاه نموده است، برای ما بیرون آورد او نمی‌داند که با این سخنانش ریسمان اسلام را از گردنش بیرون آورده است. حالا چگونه او مدعی شده است که رسول اکرم ج نوشتن وصیت نامه را بی‌سود تلقی نموده و حکمت نبوتش نیز چنین اقتضا می‌کرد زیرا که صحابه برای او (پیامبر ج) احترامی قایل نبوده از وی اطاعت نکردند و علاوه بر این او را متهم کردند. بالفرض اگر بپذیریم که نوشتن نامه لازم و ضروری بود، پیامبر ج چگونه از نوشتن آنچه که مامور به تبلیغ آن شده است خود داری می‌کند حال آنکه فرستاده خدا است و وظیفه‌اش تبلیغ رسالت است و او چنین اختیاری ندارد. خداوند می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِ﴾ [المائدة: 67]. ترجمه: «ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگار تو فرستاده می‌شود به دیگران ابلاغ کن. اگر چنین نکردی، انجام وظیفه نشده است. خداوند تو را از گزند مردم حفاظت می‌کند». در جائی دیگر خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ٤﴾ [النجم: 3-4]. «و از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. \* این نیست جز آنچه به او وحی می‌شود (و بجز وحی چیزی نمی‌گوید)». تبلیغ از وظایف منصبی هر پیامبر است. چه از راه کتابت و نوشتن و چه از راه سخن گفتن و نطق کردن، درست همانطور که رسول اکرم ج قولاً به صحابهش امر کرد، تا مشرکان را از جزیرة العرب بیرون کنند.

این ادعا جناب تیجانی که پیامبر ج بخاطر اختلاف از نوشتن منصرف شد، تهمت و طعن به پیامبر ج است. زیرا که پیامبر ج به محض طعن و اختلاف چگونه از تبلیغ منصرف شد؟ و هر کس قرآن، کتاب خدا را خوانده است، می‌داند که جناب تیجانی درباره حقیقت رسالت و نبوت چقدر نا آگاه و جاهل است. زیرا تمام پیامبران از طرف اقوام خود مورد شکنجه‌ها و عذاب‌های گوناگون جسمی و روحی قرار گرفته‌اند. اما این شکنجه‌ها و عذاب‌های به اندازه سر موهم نتوانست انبیا را از تبلیغ رسالت و ماموریتی که از جانب الله به آنان موکول شده بود، منصرف کند. پیامبر ج وخاتم الانبیا مورد تهدیدات، شکنجه‌ها و زیاده روی هایی زیادی قرار گرفت تا مشرکان بتوانند او را از تبلیغ رسالت آسمانی منصرف کنند. لذا در حق او و یارانش تعدی کردند، آنان را مورد عذاب قرار دادند، در دره‌های مکه او و خاندانش را محاصره اقتصادی کردند و با القاب طنز آمیز و استهزا مانند، جادوگر و دیوانه او را یاد کردند، اما این همه فشارها او را از تبلیغ دین خداوند، ذره‌ای باز نداشت. آن‌حضرت و صحابه همچنان در راه الله جهاد کردند تا اینکه خداوند آنان را روی زمین تمکین داد تا به قدرت رسیدند و دین او بر سایر ادیان به برتری رسید و بخاطر همین ویژگی مقام اولویت را در برابر تمام پیامبران بدست آورد. با این همه عظمت و شهامت بالاخره مشاهده کردید که یک بچه رافضی قد علم کرده ادعا می‌کند که صحابهش احترامی برای رسول الله ج قایل نبودند و از فرمان او اطاعت نکردند و او را متهم و مطعون ساختند!!؟ آری، چنین پیدا است که نزد جناب تیجانی، حرفها و سخنان در برابر مال خریده نمی‌شوند لذا او هیچ اشکالی نمی‌‌بیند که صفحات کتابش را با گزافه گویی‌ها و دروغ پردازی‌ها سیاه کند. یک بار می‌گوید: ابن عباس به حدی گریه کرد که ریگ‌ها از اشک‌هایش خیس شدند، گاهی می‌گوید، صحابه چنان گریه کردند که ریگ‌ها را با اشک‌های خود خیس کردند. و در عین حال برای جلوگیری پیامبر ج از نوشتن طراحی می‌کردند و اکثریت آنان از موضع عمرس حمایت می‌کردند!!.. . و غیره.

و بعد آقای تیجانی از کانون گمراهی‌اش یاری جسته می‌گوید: «بسیار مایل هستم که در مورد حدیث قرطاس دیدگاه شیعه را بپذیرم. زیرا توجیه شیعه، یک توجیه منطقی و توام با قرائن و شواهد متعددی است. پاسخ سید محمد باقر صدر را هرگز فراموش نمی‌کنم. وقتی از او پرسیدم: به نظر شما، سیدنا حضرت عمرس از میان صحابه چگونه فهمید که آنچه را که رسول الله ج می‌خواست بنویسد، مربوط به خلافت حضرت علیس است؟ و بدون تردید این نشانگر تیز هوشی او است. سید صدر گفت: این تنها عمر نبود که به مقصد رسول الله ج پی برد بلکه اغلب حاضرین در جلسه آنچه را که حضرت عمرس فهمیده بود، فهمیدند. زیرا رسول اکرم ج قبلاً به چنین مطالبی اشاراتی کرده بود. مانند اینکه در گذشته فرموده بود**:** «إني مخلف فيكم الثقلين». من دو چیز بسیار مهم را برای شما خواهم گذاشت ـ كتاب الله وعترت أهل بيتي، ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا بعدي أبداً ـ یکی کتاب خدا قرآن و دومی عترت و اهل بیت من، مادام که به این دوتا چنگ بزنید، هرگز بعد از من گمراه نمی‌شوید. و در بیماری موت گفته بود: **ه**لم أكتب لكم كتاباً لاتضلوا بعدي أبداً. یعنی بیائید تا کتابی برای شما بنویسم که هرگز بعد از من دچار گمراهی نمی‌شوید. لذا تمام حاضرین که عمر نیز از جمله آنان بود، فهمیده بودند که رسول اکرم ج می‌خواهد آنچه را که در غدیر گفته بود. کتباً مورد تاکید قرار دهد و آن عبارت بود از تمسک جستن به کتاب خدا و عترت رسول الله ج وهمه دانستند که سید و سردار عترت حضرت علی است. علاوه بر این رسول الله ج در مناسبات متعدد دیگری چنین اشاراتی داشته‌اند، همانطور که سایر محدثین بدان اشاره نموده‌اند ـ اغلب قریش درباره خلیفه شدن حضرت علی راضی نبودند، زیرا علی کوچک‌ترین آنان بود و عظمت و غرور آنان ‌را شکسته و پوزه آنان ‌را به خاک کشیده بود و قهرمانان آنان ‌را کشته بود. اما آنان (قریش و صحابه) در برابر رسول اکرم ج هرگز مرتکب چنین جسارتی که در جریان صلح حدیبیه و در جریان نماز میت بر عبدالله بن ابی منافق، صورت گرفت، نشده بودند. البته شبیه چنین جسارت هایی در مقاطع مختلف پیش آمده بود و تاریخ آن‌ها را به ثبت رسانده است. و تو می‌دانی که ممانعت از نوشتن نامه در مرض وفات برخی از حاضرین را تشجیع نموده به جرات واداشت که در نتیجه آن شور و غوغا در محضر رسول اکرم ج شدت گرفت»([[64]](#footnote-64)).

آری، من در واقع نمی‌دانم که در برابر زیرکی این قوم (روافض) غبطه خورم و رشک برم یا در برابر عقل بیمار آنان اظهار غم و اندوه نمایم، جناب تیجانی (هدایت شده) مدعی است که توجیه و تفسیر شیعه روافض عقلانی و منطقی است و این توجیه برای صحت خود، قرائن و شواهد متعددی همراه دارد. من می‌پرسم: این قرائن چه هستند؟ آیا این قرائن همین تجزیه و تحلیل جناب باقر صدر، پیرامون موضع صحابهش هستند؟ هر کس سخن و تحلیل باقر صدر را بشنود فکر می‌کند او (باقر صدر) عالم غیب است یا بر وی وحی نازل می‌شود. به خدا سوگند، من از این سخن جناب باقر صدر: «این تنها عمرس نبود که مقصد رسول الله ج را فهمید بلکه اغلب صحابهش متوجه شدند. آنچه را که عمرس متوجه شده بود»، در شگفت هستم و همواره در شگفت خواهم بود. آری چنین به نظر می‌رسد که جناب باقر صدر، سینه‌های صحابهش را پاره کرده و آنجه را که در آن‌ها پنهان بوده است، فرا گرفته است(!!؟) جناب باقر صدر در ادامه سخن خود می‌گوید: در گذشته نیز رسول اکرم ج چنین اشاراتی فرموده است، مثلاً در یکی از فرازهای سخنانش فرموده است «إني مخلف فيكم الثقلين.. . الخ و حدیث غدیر را که در آن آمده «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» را یاد آور شده است.

در پاسخ این هدایت یافته و هادیش عرض می‌شود که:

اگر رسول اکرم ج در گذشته چنین مطالبی (مربوط به خلافت حضرت علیس) ایراد فرموده است، همانطور که تو (باقر صدر) مدعی هستی، چه نیازی بود که این مطلب دو باره تکرار شود وحال آنکه این مطلب در دو حدیث مذکور و در روایاتی که اهل سنت آن‌ها را در صحاح ذکر کرده‌اند، به صراحت لهجه ذکر شده است و کسی منکر آن نیست؟ آیا این دو حدیث برای استدلال علیه موضع اهل سنت کفایت نمی‌کنند؟! الحق و الانصاف بسیار مایه تعجب است اینکه شیعه امامیه از دیر زمان با صدای طبل و دهل گوش‌های ما را پر کرده شروع به نی نواختن کردند، چه در کتبشان و چه به وسیله زبان علما دایر بر اینکه رسول اکرم ج بدور از هر گونه ابهام و با صراحت لهجه در مورد خلافت بلا فصل حضرت علیس سخن گفته است. آنان از احادیث یاد شده و از احادیث و روایاتی دیگر در جهت تائید ادعای »خود، مانند اینکه رسول الله فرموده است: «إن هذا أخي ووصي وخليفتي فيكم فاسمعوا له وأطيعوا»([[65]](#footnote-65))، استدلال می‌کنند، حتی آقای موسوی در کتاب خود بنام «مراجعات»([[66]](#footnote-66)) مدعی شده است که چهل40 نص صریح درباره امامت حضرت علیس وارد شده است. در کتاب علامه عبدالله شبر، «حق الیقین» چنین ادعا شده است که سیزده حدیث واضح و روشن درباره اثبات نص دایر بر خلافت حضرت علی آمده است. با بودن این همه روایات چرا اکنون آنان به دلایل واهی و غیر ثابت شده استناد می‌کنند و تاکید دارند بر این مطلب که رسول اکرم ج می‌خواست مکتوبی بنویسد و در آن امامت علی بن ابی طالب را تصریح کند؟ اگر آنان بگویند که اهل سنت همه آن نصوص را قبول ندارند و آن‌ها را تاویل می‌کنند. آنگاه آنان باید بدانند، وقتی اهل سنت این همه نصوص صریح و روشن را، حتی حدیث غدیر را که در ملا عام، طبق ادعای آنان اعلام شده بود، انکار می‌کنند، مسلماً آشکار نکردن یک مکتوب مجهول که قرار بود در یک جمع بسیار اندک نوشته شود، بیشتر مقارن با عقل و منطق است. و جناب سید باقر در گزاف گویی کو تاهی نکرده می‌گوید: «فكأنه ج أراد أن يقول، «عليكم بالقرآن وعلي» یعنی پیامبر ج قصد داشت بگوید: «بر شما لازم است که از قرآن و علی تبعیت کنید».

بسیار مایه شگفت است. اگر چنین شود، یعنی بعد از قرآن تبعیت از علی واجب شود، سوال این است، پس جایگاه و منزلت سنت رسول الله ج در دین اسلام چیست؟ آیا حضرت علیس از رسول اکرم ج بهتر و برتر است؟ که جایگاهش در دین اسلام مقدم از جایگاه آن‌حضرت ج است؟ حامیان این طرز تفکر در برابر آیاتی که تبعیت از رسول الله ج را واجب قرار می‌دهند، چه پاسخی دارند؟ آیا خداوند، در آیه 7 سوره حشر نمی‌گوید: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْ﴾ [الحشر: 7] «آنچه را که رسول الله ج به شما می‌دهد، آن‌ را بپذیرید و از آنچه که شما را منع کند، باز بیائید». در آیه 36 احزاب می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡۗ وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلٗا مُّبِينٗا٣٦﴾ [الأحزاب: 36] «هیچ مرد و زن مومنی در برابر فیصله الله و رسولش هیچ گونه اختیاری ندارند. هر کس از خدا و رسولش نافرمانی کند، در پرتگاه بسیار خطرناکی سقوط کرده است». در آیه 32 - 31 عمران می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ٣١ قُلۡ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَۖ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡكَٰفِرِينَ٣٢﴾ [آل عمران: 31-32]. ترجمه: «ای پیامبر، بگو: اگر شما الله را دوست دارید، آنگاه از من اطاعت کنید، در عوض خداوند با شما محبت فرموده گناهان شما را مورد مغفرت قرار خواهد داد. همانا خداوند بخشنده و مهربان است». تفاوت این آیات با عقیده با عقیده باقر صدر چقدر زیاد است که می‌گوید: علیکم بالقرآن و علی!؟ روافض حضرت علیس را معصوم می‌دانند و در چنین حالتی طبعا او را با رسول اکرم ج برابر قرار می‌دهند و تمام گفته‌‌های وی را حق و از جانب الله می‌دانند. آیا چنین عقیده‌ای مطابق با منسوخ شدن سنت رسول اکرم ج است!؟ اکنون از این مرد (هدایت شده) می‌پرسم با توجه به قول آقای باقر صدر، چه کسی است که منکر سنت رسول الله ج شده و به ترک آن مردم را دعوت می‌دهد؟ آیا این قول: «عليكم بالقرآن وعلي» جناب باقر صدر، سنت رسول الله ج را از اساس و پایه منهدم نمی‌کند؟ پس تو پیرامون تفسیر قول حضرت عمر بن خطابس: «حسبنا كتاب الله» که معنی‌اش واضح، است و گوینده‌اش صحابی والا مقام رسول اکرم ج است. این همه هذیان و یاوه گویی کردی و به جناب باقر حمله نکردی حال آنکه او شیعه‌ای افراطی و در اعتقادش گمراه است؟ آیا عقلانیت و منطق صحیح که مورد استفاده تو است، همین است که تو را به چنین مرتبه‌ای رسانیده است. وای بر تو و افسوس بر چنین بی‌بضاعتی عقلی!

اما این دیدگاه آقای باقر صدر که «اغلب قریش از حضرت علیس رضایت نداشت. زیرا او کوچک‌ترین آنان بود، غرور آنان را از بین برده، بینی آنان را به خاک مالیده بود و قهرمانان آنان را به قتل رسانده بود. » منظور جناب باقر صدر «از قریش» چه کسانی هستند؟ مشرکان مکه یا اصحاب گرامی رسول الله ج ؟ اگر منظورش مشرکین مکه هستند، آیا این تنها علی بود که غرور آن‌ها را شکسته، بینی آنان را به خاک مالید و قهرمانان آنان را از پا در آورد؟ تنها علی بود که در غزوات بدر، احد حنین و غیره با مشرکین می‌جنگید؟! آیا تمام صحابه در این غزوات و معرکه‌ها شریک نبودند؟ آیا ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه و زبیر (رضوان الله علیهم اجمعین) از پیش کسوتان مجاهدین نبودند؟... حضرت علیس در جهاد با مشرکین، هیچ گونه مزیتی در برابر سایر صحابه ندارد.

اگر منظورش از قریش صحابه هستند و احتمال راجح نیز همین است به دلیل اینکه سیاق کلام و سخنش بدان اشاره دارد. در این تردیدی وجود ندارد که حضرت ابوبکرس حضرت عمرس حضرت عثمانس واکثر مهاجرین از قریش بودند و بدون شک قریش همگی به آغوش اسلام در آمدند. اکنون سوال این است که آیا حضرت علیس غرور و شوکت صحابهش را شکست و قهرمانان صحابهش را از پا در آورد؟؟!! و به خاطر اینکه آنان با دل و جان و رغبت و رهبت (بیم و رجاء) وارد اسلام شده بودند؟ کدام عاقل که اندک احترامی برای عقلش قایل باشد، دیدگاه این (هدایت شده) را می‌پذیرد و این نظریه و دیدگاه او چگونه می‌تواند صحیح باشد و در حالی که حضرت علیس نیز از قریش است و رسول اکرم ج، می‌فرماید: «إِنَّ هَذَا الامر فِى قُرَيْشٍ، لاَ يُعَادِيهِمْ أَحَدٌ إِلاَّ كَبَّهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ، مَا أَقَامُوا الدِّينَ»([[67]](#footnote-67)).

ترجمه: امارات اسلامی و خلافت از آن قریش است. هر کس با آنان دشمنی کند، خداوند او را سرنگون خواهد کرد مادام که قریش بر دین خدا عمل کرده و احکام شریعت را بر پا دارند ـ و از عبدالله بن عمر مروی است که رسول اکرم ج فرمودند: «لا يَزَالُ هَذَا الامر فِى قُرَيْشٍ، مَا بَقِىَ مِنْهُمُ اثْنَانِ»([[68]](#footnote-68)) یعنی: مادام که دو نفر از قریش زنده باشند، حق خلافت با آنان است. و شریف رضی به نقل از خود حضرت علیس در کتاب «نهج البلاغه» می‌گوید: «إن الأئمة من قريش»([[69]](#footnote-69)) همانا امامان باید از قریش باشند، آری، مسلم است که هر چهار خلیفه از قریش بودند و حضرت علی بن ابی طالب یکی از آنان بود. اکنون این عقاید باطل روافض چه توجیهی دارد؟ واقعیت این است که چنین گفته شود: منطق سلیم و واقعیت گویای این حقیقت‌اند که چماق به دستان مجوس، همان چماق به دستانی که حضرت علی و سایر برادرانش از اصحاب رسول ج، غرور و شوکت آنان را درهم شکستند، پوزه آنان را به خاک مالیدند و قهرمانان آنان را از پا در آوردند، گلوی اسلام و مسلمانان‌ را فشردند و می‌خواهند علیه اسلام و مسلمین دسیسه کاری کنند و برای تحقق بخشیدن به این هدف اهل بیت رسول الله ج را بهانه قرار داده‌اند و در دفاع و حمایت از آنان اشک تمساح می‌ریزند و بعد می‌خواهند ارکان دین را در قالب مطعون کردن کسانی که حامل دین بودند، دین و سنت رسول الله را با چنگ و دندان و روح و جان حفاظت کردند (یعنی صحابه رضوان الله علیهم اجمعین) درهم بشکنند، تا این حد قناعت نکرده بلکه اصحاب عدول و جان نثار رسول الله ج را در لیست مرتدین و منافقین قرار دادند تا تاخت و تاز علیه دین برای آنان آسان گردد. اما آن‌ها کور خواندند. به آنان می‌گویم: «این دین تا قیامت غالب خواهد ماند». و شما باید از دریای تلخ خود آب بنوشید!!

در پایان عرض می‌شود: اگر قصد رسول اکرم ج از نوشتن مکتوب این بود که کسی را برای جانشینی نامزد کند، بنابر دلایل و قراین روشن و متعدد به نامزدی حضرت ابوبکرس اشاره می‌کرد و او را برای خلافت منسوب می‌کرد. زیرا امام بخاری از قاسم بن محمد و او از حضرت عایشهل چنین روایت می‌کند: «قَالَتْ عَائِشَةُل وَاراساهْ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج «ذَاكِ لَوْ كَانَ وآنا حَىٌّ فَأَسْتَغْفِرُ لَكِ وَأَدْعُو لَكِ». فَقَالَتْ عَائِشَةُ وَاثُكْلِيَاهْ وَاللَّهِ إِنِّى لأَظُنُّكَ تُحِبُّ مَوْتِى وَلَوْ كَانَ ذَاكَ لَظَلِلْتَ آخِرَ يَوْمِكَ مُعَرِّسًا بِبَعْضِ أَزْوَاجِكَ. فَقَالَ النَّبِىُّ ج «بَلْ أَنَا وَاراساهْ لَقَدْ هَمَمْتُ - أَوْ أَرَدْتُ - أَنْ أُرْسِلَ إِلَى أَبِى بَكْرٍ و ابنهِ فَأَعْهَدَ أَنْ يَقُولَ الْقَائِلُونَ أَوْ يَتَمَنَّى الْـمُتَمَنُّونَ». ثُمَّ قُلْتُ يَأْبَى اللَّـهُ وَيَدْفَعُ الْـمُؤمنونَ، أَوْ يَدْفَعُ اللَّـهُ ویأبَى الْمؤمنونَ»([[70]](#footnote-70)).

در روایت امام مسلم از عروه از عایشهل چنین آمده است: رسول اکرم ج در بیماری موت به من گفت: پدرت، ابوبکر و برادرت را طلب کن تا مکتوبی بنویسم. زیرا من نگران این هستم که کسی آرزو کند و شاید کسی بگوید که من (برای خلافت) از دیگران شایسته‌تر هستم حال آنکه خداوند و مومنان به جز حضرت ابوبکرس را قبول ندارند([[71]](#footnote-71)). امام بخاری و امام مسلم از محمد بن جبیر بن مطعم و او از پدرش چنین نقل کردند: زنی در محضر رسول اکرم ج آمد. رسول اکرم ج به آن زن امر کرد تا دو باره نزد رسول الله ج بیاید، آن زن گفت: اگر آمدم و تورا نیافتم (منظورش این بود که اگر تو فوت کردی) پیامبر ج فرمود: اگر آمدی و مرا ندیدی، آنگاه نزد ابوبکر برو([[72]](#footnote-72)). همچنین بخاری و مسلم از حضرت ابو هریرهس نقل کردند که ابو هریره می‌گوید: از رسول اکرم ج شنیدم، فرمود: در عالم خواب خود را بر سر چاه آبی دیدم که دلوی روی آن بود. به مقداری که خواست خداوند بود از آن چاه آب کشیدم. سپس آن دلو را ابوبکر بن ابی قحافه بدست گرفت: به مقدار یک دلو یا دو دلو از آن چاه آب بیرون کشید. در آب کشیدن او اندکی ضعف بود. خداوند در برابر این ناتوانی او را مورد مغفرت قرار خواهد داد. سپس آن دلو به دلو بسیار بزرگی تبدیل شد و عمر بن خطاب آن‌ را در دست گرفت. هیچ قهرمانی را ندیده بودم که مانند حضرت عمرس (با قدرت و سرعت) آب را از چاه بیرون بیاورد([[73]](#footnote-73)). از حضرت ابوبکرس مروی است که روزی رسول اکرم ج پرسید: چه کسی از شما خواب دیده است؟ یکی از حاضرین گفت: من چنین در خواب دیده‌ام، که ترازویی از آسمان نازل شد نخست شما و حضرت ابوبکرس وزن کرده شدید ـ ووزن شما از وزن حضرت ابوبکر چربید.

بعد ابوبکر و عمرب وزن کرده شدند، ابوبکر چربید، سپس حضرت عمر و حضرت عثمانس وزن کرده شدند، حضرت عمرس چربید، و ترازو به آسمان برده شد و رسول اکرم ج اندکی نگران و ناراحت شد وفرمود: این خواب به جانشینی نبوت اشاره داشت. بعد فرمود «ثُمَّ يُؤْتِى اللَّـهُ الْـمُلْكَ مَنْ يَشَاءُ» یعنی بعد از آن خداوند مملکت وحکومت را به هر کس که خواسته باشد، می‌دهد([[74]](#footnote-74)). علاوه بر این رسول اکرم ج در دوران بیماری خود، او را تا دم وفات خود برای اقامه نماز جلو کرد ـ بخاری از ابوموسیس در این باره چنین نقل کرده است: بیماری رسول الله ج شد گرفت وفرمود: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ». قَالَتْ عَائِشَةُ إِنَّهُ رَجُلٌ رَقِيقٌ، إِذَا قَامَ مَقَامَكَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُصَلِّىَ بِالنَّاسِ. قَالَ «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ» فَعَادَتْ فَقَالَ «مُرِى أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ، فَإِنَّكُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ». فَأَتَاهُ الرَّسُولُ فَصَلَّى بِالنَّاسِ فِى حَيَاةِ النَّبِىِّ ج »([[75]](#footnote-75)).

ترجمه: به ابوبکرس امر کنید تا برای مردم نماز بخواند. عایشهل گفت: همانا او انسان رحم دلی است. وقتی در جای تو بایستد نمی‌تواند اقامه نماز کند. پیامبر ج برای بار دوم فرمود: به ابوبکر امر کنید تا برای مردم اقامه نماز کند.

عایشهل برای بار دوم دیدگاه خودش را تکرار کرد. پیامبرج خطاب به حضرت عایشهل فرمود: به پدرت امر کن تا برای مردم اقامه نماز کند، همانا شما زنان مانند زنان دوران حضرت یوسف حیله باز هستید ـ آنگاه قاصد نزد حضرت ابوبکرس آمد و حضرت ابوبکرس در حیات رسول الله ج برای مردم اقامه نماز کرد. از امام زهری روایت است که می‌گوید: انس بن مالک به من خبر داد که حضرت ابوبکرس در بیماری رسول اکرم ج برای صحابه اقامه نماز می‌کرد. تا اینکه روز دوشنبه فرا رسید، صحابهش برای نماز در صف‌های مسجد منتظر بودند. رسول الله ج پرده حجره را برداشته بسوی ما نگاه می‌کرد: رسول الله ج ایستاده بود و صورتش مانند کاغذ زرد، زرد شده بود. بعد رسول الله ج تبسم کرد. ما با دیدن رسول الله ج بسیار خوشحال شدیم. حضرت ابوبکرس به گمان اینکه رسول الله ج قصد پیوستن به صفوف نماز را دارد، از جایگاه مخصوص امام عقب رفت. رسول اکرم ج به طرف او اشاره کرده فرمود: نماز را ادامه داده به اتمام برسانید. بعد پرده حجره را پایین انداخت و در همان روز به لقاء الله پیوست([[76]](#footnote-76)). آری، اینکه رسول اکرم ج در حیات خود حضرت ابوبکرس را برای امامت مسلمانان جلو کردند، اشاره‌ای است به سوی امارت حضرت ابوبکرس وجانشینی او بعد از وفات رسول الله ج. با توجه به این روایات، اهل سنت بر این باور هستند اگر رسول اکرم ج در جریان نوشتن مکتوب در صدد بود که کسی را برای امامت بر گزیند، بهتر و شایسته‌تر از حضرت ابوبکرس برای امارت کسی دیگر نبود. دلایلی که در این راستا می‌توان به آن‌ها استناد کرد، از روشن‌ترین و قوی‌ترین دلایل محسوب می‌شوند و هیچ گونه تضادی با مو ازین عقلی نداشته و کسی که آن‌ها را درک کند، منکر آن‌ها نخواهد شد. بر خلاف دلایلی که روافض از آن‌ها استناد می‌کنند. آن‌ها هیچ گونه پایه و اساس مستحکم نداشته و هیچ عاقلی آن‌ها را، بدلیل پوچ و واهی نمی‌پذیرد. بقیه سخنان تیجانی را در این خصوص جهت پرهیز از اطاله کلام یاد آور نمی‌شوم. علاوه بر این، فکر می‌کنم به تمام اشکالاتی که در خصوص این حدیث از طرف آقای تیجانی مطرح شده‌اند، پاسخ قانع کننده داده شده است. در هر حال خدا را سپاس گذارم.

دیدگاه تیجانی و رد آن درباره صحابه در جریان سپاه حضرت اسامه س

تیجانی می‌گوید: «خلاصه این داستان چنین است که رسول اکرم ج دو روز قبل از رحلت، لشکری را برای جهاد با رومی‌ها تجهیز کرد. و اسامه بن زید بن حارثس را که هجده سال بیش نداشت به فرماندهی این لشکر منسوب کرد. «وقد عبأ ج في هذه السرية وجوه المهاجرين. كأبي بكر وعمر وأبي عبيدة وغيرهم من كبار الصحابة المشهورين فطعن قوم منهم».

ترجمه: رسول اکرم ج بزرگان مهاجرین و انصار را در این سپاه بسیج کرد، بزرگانی مانند حضرت ابوبکرس، حضرت عمرس حضرت ابوعبیده وعده دیگری از بزرگان صحابه را. گروهی از آنان شروع به طعن و عیب جویی کردند و گفتند چگونه جوانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده است به امارت برما گمارده می‌شود. قبلاً در مورد فرماندهی پدرش نیز چنین ایراداتی مطرح شده بود. و در این باره صحبت‌ها و انتقادات زیادی به عمل آمده بود تا اینکه رسول اکرم ج از عیب جویی‌ها و انتقادات آن‌ها به شدت خشمگین شد و در حالی که شدیداً تب بود و پارچه‌ای به سر پیچیده بود و شانه‌های دو نفر را گرفته بود و پاهایش بر زمین کش می‌خورد، بیرون آمد. ـ این ناراحتی در اثر اختلاف و سر و صدایی بود که بوجود آمده بود ـ بالای منبر رفت و بعد از حمد و ثنا فرمود: ای مردم این چه سخنانی است که پیرامون فرماندهی اسامه به گوش من می‌رسد؟ اگر شما در انتساب اسامه به عنوان فرمانده که از طرف من صورت گرفته است معترض هستید، قبلاً در مورد فرماندهی پدرش نیز اعتراض داشتید. ولی سوگند به الله، زید شایسته امارت بود و پسرش اسامهس نیز شایستگی امارت را دارد. بعد می‌گوید: رسول اکرم ج مردم را برای تجهیز جیش اسامه تحریک می‌کرد و می‌فرمود: سپاه اسامهس را مجهز کنند، برنامه سپاه اسامهس را تنفیذ کنند، سپاه اسامهس را اعزام کنید. این سخنان‌ را به سمع آنان می‌رساند اما آنان آماده اطاعت نشدند. بالاخره به «جرف» لشکرکشی کردند اما مایل نبودند که چنین کنند([[77]](#footnote-77)).

این است آنچه که آقای تیجانی گفته بود. آقای تیجانی این مقاله کوتاه خود را به چهار منبع و مرجع نسبت داده است و آن‌ها عبارتند از: طبقات ابن سعد، تاریخ ابن الأثیر، السیره الحلبیه و تاریخ الطبری.

من اکنون چاره‌ای ندارم به جز اینکه داستان سپاه حضرت اسامهس را از منابع یاد شده نقل کنم تا روشن شود که آقای تیجانی جریان ‌را صحیح نقل کرده است یا در نقل جریان دروغ گفته است؟!

ابن سعد در صفحه 189 کتابش «الطبقات» جلد دوم، درباره سپاه اسامه بن زید بن حارثه به اهل «أبنی» که از توابع به لقاء است می‌گوید:

روز دوشنبه تاریخ 26 صفر، سال یازدهم هجری، رسول اکرم ج مردم را به جهاد با رومیان دستور داد. روز بعد حضرت اسامه بن زید را خواست و به او گفت: به محلی که پدرت به قتل رسیده است برو. با اسب‌های جنگی آنان را له کن. تو را به فرماندهی این لشکر بر گزیدم. صبح زود بر اهالی «أبنی» یورش ببر، آنان را طعمه حریق قرار بده و قبل از پخش شدن این خبر به سرعت خود را به آنجا برسان. اگر خداوند تو را پیروز کرد، در مراجعت تاخیر نکن و آگاهان امور را با خود همراه ببر، و نیروهای اطلاعاتی و امنیتی قبلاً اعزام کن\_ روز چهارشنبه رسول اکرم ج با تب و درد سر مواجه شد. صبح روز پنجشنبه پرچمی را برای اسامهس در دست گرفت و فرمود: بنام الله و در راه الله جهاد کن و با کسانی که دین خدا را نمی‌‌پذیرند به مبارزه برخیز. پرچم را بیرون آورد و آن‌ را به بریده بن خصیب اسلمی سپرد و لشکر را در جرف جمع کرد. از بزرگان مهاجرین و انصار کسی باقی نمانده بود که در این غزوه شرکت نکند. در میان آنان حضرت ابوبکر، عمر بن خطاب، ابوعبیده بن جراح، سعد بن ابی وقاص، سعید بن زید، قتاده بن نعمان، سلمه بن الأسلم بن جریش دیده می‌شدند. بعضی‌ها زبان طعن گشوده، گفتند: این نوجوان (اسامه بن زید) ریاست بزرگانی مانند مهاجرین اولین را بر عهده گرفته است. رسول اکرم ج به شدت ناراحت شد. از خانه بیرون آمد در حالی که سرش را با باندی بسته بود و چادری بر سرش انداخته بود، بالای منبر رفت و بعد از حمد و ثنای خداوند فرمود: ای مردم، چه سخنانی هستند که درباره امارت اسامهس از طرف بعضی از شما، به من رسیده است؟ اگر شما درباره فرماندهی اسامه اعتراض دارید، همانا شما قبلاً در مورد فرماندهی پدرش، حضرت زید نیز معترض بودید. من سوگند خدا را یاد کرده می‌گویم که اسامه و پدرش هر دو شایستگی فرماندهی را داشته و دارند. اسامهس نزد من بسیار محبوب است. این پسر و پدر، هر دو در انجام کارهای خیر بسیار آرزومند‌اند. مردم را درباره او (اسامه س) به نیکی سفارش کنید. زیرا او از بهترین شما است. بعد رسول الله ج از منبر پایین آمد و به خانه تشریف برد. این روز، روز شنبه دهم ماه ربیع الاول بود. مسلمانانی که قرار بود همراه حضرت اسامهس به جهاد بروند، نزد رسول الله ج آمده از وی خدا حافظی کردند. و به لشکر در مقام جرف، ملحق شدند. ناراحتی رسول اکرم ج فزونی گرفت و او می‌فرمود: سپاه اسامهس را اعزام دارید. روز بعد که روز یکشنبه بود، ناراحتی رسول اکرم ج شدت گرفت. حضرت اسامهس از مقر سپاه اسلام نزد رسول الله ج آمد و رسول الله ج بیهوش بود. این همان روزی بود که رسول اکرم ج را در آن روز دارو نوشاندند. حضرت اسامهس سر را پایین کرد و رسول اکرم ج را بوسه گرفت. رسول الله ج خاموش بود. حرف نمی‌زد. دست‌های مبارکش را بسوی آسمان بلند کرده دعای کرد و بعد آن‌ها را روی اسامهس گذاشت. اسامهس می‌گوید: من فهمیدم که رسول الله ج برای من دعا خیر کرد. حضرت اسامه به قرارگاه سپاه برگشت، روز دوشنبه فرا رسید و رسول الله ج به هوش آمد و به اسامهس فرمود: به برکت نام الله برای جهاد حرکت کن. اسامهس رسول الله ج را وداع گفته بسوی قرارگاه برگشت و مردم را امر کرد تا برای رفتن به جهاد آماده شوند. در لحظه‌ای که می‌خواست سوار شود. قاصد مادرش، ام ایمن آمد و گفت: رسول الله ج در وارد واپسین لحظات زندگی خود شده است. وی همراه ابوعبیده و حضرت عمرس برگشته نزد رسول الله ج آمدند. رسول اکرم ج روز دوشنبه موقع طلوع شمس دوازدهم ربیع الاول جان به جان آفرین سپرد. سپاه مسلمانان که در جرف تجمع کرده بود به مدینه برگشت و بریده بن حصیب که پرچم حضرت اسامهس در دست او بود وارد مدینه شده پرچم را تا درب منزل رسول الله ج آورد و در آنجا آن‌ را نصب کرد.

ابن اثیر در صفحه 183 جلد دوم، الکامل فی التاریخ تحت عنوان حوادث سال یازدهم هجری می‌نویسد:

در محرم همان سال رسول اکرم ج دسته‌ای را به فرماندهی اسامه بن زیدس به طرف شام فرستاد. عده‌ای از منافقان درباره فرماندهی او معترض شدند و گفتند: نوجوانی بر بزرگان مهاجر و انصار به فرماندهی گمارده شده است. رسول اکرم ج فرمود: اگر درباره امارت اسامهس شما معترض هستید، درباره امارت پدرش در گذشته نیز اعتراض داشتید. او و پدرش هر دو شایسته امارت بودند. در همین روزها بود که رسول اکرم ج بیمار شد([[78]](#footnote-78)).

علی حلبی در سیره حلبیه، در جلد سوم در صفحه (307) تحت عنوان سپاه اسامهس بن زید بن حارثهس می‌نویسد: «... روز دوشنبه 26 محرم سال یازدهم هجری، رسول اکرم ج جهت آمادگی برای جهاد با رومیان دوستور داد. و روزی بعد رسول اکرم ج اسامه بن زیدس را طلب کرد و گفت: در محل قتل پدرت برو. و به وسیله اسب‌های جنگی آنان را سرکوب کن. تورا به فرماندهی این لشکر بر گزیدم. صبح زود اهالی ابنی را مورد هجوم قرار بده و آنان را طعمه حریق بگردان و قبل از پخش شدن خبر، خود را به آنجا برسان. اگر خداوند پیروزی نصیب تو کرد، زود برگرد. کارشناسان و آگاهان امور را با خود همراه ببر. نیروهای اطلاعاتی و امنیتی را از قبل در آنجا اعزام کن. روز چهارشنبه بیماری رسول اکرم ج آغاز گردید و دچار تب و سر درد شد. صبح روز پنج شنبه پرچم را بدست اسامهس سپرد و فرمود: بنام خدا، در راه خدا جهاد کن و با کفار به مبارزه برخیز. اسامهس پرچم را در دست گرفته به قصد جهاد بیرون آمد و آن‌ را به بریده سپرد و در محل جرف سپاه را مستقر کرد. تمام مهاجرین و انصار، حتی بزرگانی مانند ابوبکر س، عمر س، عبیده بن جراح و سعد بن ابی وقاصب برای رفتن به جهاد آماده شدند. بعضی معترض شدند و گفتند، این جوان که هنوز سن او از 19 سال تجاوز نکرده است، بر مهاجرین و انصار گمارده شده است. وقتی این خبر به رسول اکرم ج رسید، بسیار خشمگین شد. از خانه بیرون آمد. باندی بر سرش بسته و چادری بر تن انداخته بود. بالای منبر تشریف برده بعد از حمد و ثنا فرمود: سخنانی درباره امارت اسامهس به من رسیده است. اگر شما به فرماندهی اسامهس که بنابر دستور من انجام گرفته است معترض هستید، درباره فرماندهی پدرش در گذشته نیز معترض بوده‌اید ـ اما سوگند به الله پدرش زید شایسته امارت بود و بعد پسرش اسامهس نیز شایسته فرماندهی است و به نظر من از بهترین انسان‌ها است هر دوی آن‌ها انسان‌هایی شایسته هستند. درباره او توصیه به خیر می‌شود. همانا او از بهترین شما است. به حضرت اسامهس، حب ابن الحب (محبوب فرزند محبوب) گفته می‌شد. رسول اکرم ج بینی او را در کوچکی با پارچه تمیز می‌کرد. بعد رسول اکرم ج روز دوشنبه دهم ربیع الاول سال یازدهم هجری قمری در خانه خود تشریف برده مسلمانانی که قرار بود با حضرت اسامهس به جهاد بروند، نزد رسول اکرم ج آمده از وی خدا حافظی می‌کردند و در جرف به سپاه اسلام ملحق می‌شدند. رسول اکرم ج دچار تب شد و فرمود: سپاه اسامهس را اعزام دارید و حضرت ابوبکرس را استثنا کرد و به او دستور داد تا در مدینه مسلمانان‌ را نماز بدهد. لذا هیچ منافاتی نیست میان اینکه حضرت ابوبکرس از جمله لشکر اسامهس بود و میان اینکه در لشکر شرکت نداشت. زیرا او نخست از جمله افراد سپاه بود و بعد وقتی رسول اکرم ج او را امر کرد تا در مدینه مانده و برای مردم اقامه نماز کند، آنگاه از رفتن و شرکت در سپاه اسامهس منصرف شد. آری، از این توضیح روشن شد که ایراد روافض بر حضرت ابوبکرس دایر به نرفتن و شرکت نکردن در سپاه اسامهس بی‌بنیاد است. زیرا برای شما معلوم شد که او به اطاعت از امر رسول الله ج در سپاه اسامه شرکت نکرد. و گفته‌ آقای تیجانی که رسول اکرم ج متخلفین از سپاه را لعنت کرده است، کذب محض است. زیرا واژه لعن در هیچ یک از احادیث نیامده است. (!!!) روز یکشنبه ناراحتی رسول اکرم ج شدت گرفت. حضرت اسامهس از لشکر وارد خانه رسول الله شده رسول الله ج بیهوش بود. حضرت اسامهس سر را پایین کرده رسول الله ج را بوسه گرفت. رسول اکرم ج حرف نمی‌زد. دست‌های مبارک را بسوی آسمان بلند کرده روی حضرت اسامهس می‌گذاشت. حضرت اسامهس گفت: من دانستم که رسول الله ج برای پیروزی من دعای خیر کرد. اسامهس بعد به قرارگاه بازگشت. روز دوشنبه، اسامهس دو باره نزد رسول الله ج آمده، رسول الله ج فرمود: صبح با ذکر نام الله به انجام ماموریت حرکت کن. اسامهس با رسول اکرم ج خدا حافظی کرد و به قرارگاه لشکر بازگشت و مردم را برای رفتن به جهاد امر می‌کرد. درست در لحظاتی که اسامهس می‌خواست سوار شود، قاصد مادرش، ام ایمن نزد او آمد و گفت: رسول الله ج در حالت نزاع است. در روایتی آمده بود که اسامه رفت تا به جرف رسید. آنگاه همسرش فاطمه بنت قیس به او اطلاع داد که شتاب نکند، زیرا رسول اکرم ج بیمار است. اسامهس همراه با حضرت عمرس و ابوعبیده بن جراح برگشته و خود را نزد رسول اکرم ج رساندند. رسول اکرمج در حالت نزع بود. در همان روز موقع طلوع خورشید آسمان، خورشید زمین غروب کرد([[79]](#footnote-79)).

طبری در کتابش «تاريخ الأمم والـملوك» دو روایت را در خصوص سریه اسامه بن زیدس تحت عنوان حوادث سال یازدهم نقل کرده است. روایت اول با این شرح است: عبید بن حنین از ابی مویهبه روایت کرده می‌گوید: رسول اکرم ج بعد از حجه الوداع به مدینه برگشت دسته‌ای را به فرماندهی حضرت اسامه بن زید سازماندهی کرد. ودستور داد که از ناحیه «آبل الزیت» از توابع ارض شام در اردن عبور کند. منافقان درباره امارت حضرت اسامهس معترض شدند. رسول اکرم ج با بیان این مطلب که او (اسامهس) شایسته فرماندهی است، به ایرادات منافقین پاسخ گفت و فرمود: شما اگر درباره اسامهس ایراد می‌گیرید، در گذشته درباره پدرش، حضرت زید، نیز ایراد می‌گرفتند. بی‌تردید او شایسته فرماندهی است.

روایت دوم از عکرمه از ابن عباس است. ابن عباسس می‌گوید: همزمان با ناراحتی رسول الله ج پیرامون جریان اسود و مسیلمه کذاب، رسول اکرم ج دسته‌ای را به فرماندهی اسامه بن زیدس تجهیز کرد. منافقین درباره فرماندهی اسامهس به کثرت معترض شدند. رسول اکرم ج از شرارت منافقان آگاه شد. رسول اکرم ج در حالی که در اثر سردرد، سرش را بسته بود، نزد مردم آمد. ناراحتی رسول الله ج ناشی از ایراد منافقان و پریشانی‌اش در مورد خوابی بود که شب گذشته رویت شده بود. فرمود: دیشب خوابی دیده بودم دایر بر اینکه دو بازوبند طلایی در بازوهایم بسته‌ام. از این دو بازوبند خوشم نیامد و ناراحت شدم. دست‌هایم را تکان دادم. آن دو بازوبند از من جدا شدند. آن‌ها را به این دو پیامبر دروغین تفسیر کردم ـ «صاحب اليمامة وصاحب اليمن» به من خبر رسیده بود که تعدادی از منافقان درباره فرماندهی اسامهس معترض هستند. سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر منافقان در مورد فرماندهی اسامهس معترض هستند. آنان در گذشته در مورد فرماندهی پدرش نیز اعتراض داشتند هر چند که پدرش شایسته فرماندهی بود. دسته اسامهس را اعزام دارید و فرمود: «لعن الله الذين يتخذون قبور أنبيائهم مساجد» خداوند کسانی را لعنت کند که قبور پیامبران خود را سجده گاه قرار دادند. اسامهس بیرون رفت و در محل جرف لشکر را مستقر کرد. رسول اکرم ج بیمار شد و این امر به تکمیل نگردید. همه انتظار یکدیگر بودند تا اینکه خداوند روح ملکوتی پیامبرش را قبض کرد([[80]](#footnote-80)).

این بود شرح داستانی که این چهار مورخ نامی آن‌ را در کتب خود تحت عنوان سریه اسامه بن زیدس نقل کردند و یک حرف کم و بیش از آنچه که نقل شد، نقل نکردند. اگر این داستان بگونه‌ای که در این کتب نقل گردیده است، موازنه و مقایسه شود با آنچه که تیجانی طبق ادعای خودش به صورت اجمالی از این داستان نقل کرده است، به نتایج زیر دست خواهیم یافت:

1- تیجانی گفته بود که: بزرگان و سرشناسان از صحابه که میان آنان ابوبکرس و عمرس نیز دیده شده‌اند، درباره فرماندهی حضرت اسامهس ایراد گرفته‌اند. تیجانی چنین گفته بود: رسول اکرم ج سرشناسان صحابه از مهاجرین و انصار را در این دسته بسیج کرده بود، مانند ابی بکرس عمرس و ابوعبیده بن جراح از بزرگان و سرشناسان صحابهش عده‌ای از آنان (منهم) درباره فرماندهی اسامه بن زید معترض شدند و گفتند: جوانی که هنوز محاسنش سبز نشده است چگونه بفرماندهی بر ما منسوب شده است؟ و در گذشته درباره فرماندهی پدرش نیز ایراد گرفته بودند. آنان در این مورد زیاد گفته بودند و انتقادات زیادی کردند.

این گفته تیجانی فطعن قوم (منهم) ضمیر «ها» به صحابهش بر می‌گردد. ومیم، میم جمع است. حاصل سخن تیجانی این است که حضرت ابوبکرس حضرت عمرس، ابوعبیده بن جراح و تنی چند از بزرگان و سرشناسان صحابهش درباره فرماندهی اسامهس ایراد گرفتند و درباره فرماندهی پدرش زید ایراد گرفته و انتقاد داشتند؟! اما وقتی به منابع و مصادر چهارگانه یاد شده مراجعه می‌کنیم، کوچک‌ترین نشانی از این دروغ و افترا نمی‌بینیم. عبارتی را که ابن سعد در طبقات و صاحب سیره حلبیه نقل کرده‌اند، چنین است: «فلم يبق أحد من وجوه المهاجرين والأنصار إلا انتدب في تلك الغزوة فيهم أبوبكر الصديق وعمر بن الخطاب وأبو عبيدة بن الجراح وسعد بن أبي وقاص وسعيد بن زيد وقتادة بن النعمان وسلمة بن أسلم بن حريش. فتكلم (قوم) وقالوا. . . » لفظ قوم در این عبارت نکره است. منظور از آن کسانی از منافقان که غیر شناخته هستند، می‌باشد. اگر منظور از آن، همین بزرگان صحابه می‌بودند، ضمیر را بسوی آنان نسبت می‌داد. همان گونه که این با انصاف (تیجانی) ضمیر را نسبت داده است. چقدر تفاوت است میان اصل جریان و میان عبارت آقای تیجانی با انصاف؟ حقیقت چگونه وارونه جلوه داده شده است؟ دو منبع دیگر چنین چیزی اصلاً در آن‌ها وجود ندارد. آری، از توضیحاتی که ارائه گردید به خوبی روشن است که این بزرگان صحابهش ابوبکر، عمر و ابوعبیده بن جراح وامثالهم از اینکه حضرت زید و فرزندش اسامهس را مورد طعن قرار بدهند بسیار به دور هستند.

2- حضرت ابوبکرس از جمله اعضاء لشکر اسامهس نبود. زیرا از رسول اکرم ج به تواتر ثابت شده است که او را برای اقامه نماز در مسلمانان در مدینه به عنوان جانشین تعیین فرموده بود. احادیث وارده در این زمینه قبلاً بیان گردیدند و از جمله آن‌ها روایتی است که مبین این مطلب است که حضرت ابوبکرس روز وفات رسول الله ج مردم را در نماز جماعت امامت می‌کرد. پیامبر ج از داخل حجره پرده را برداشته مردم را دید که پشت سر حضرت ابوبکرس برای نماز صف بسته‌اند. با توجه به این مطالب، چگونه ممکن است که حضرت ابوبکرس از جمله افراد جیش اسامهس باشد؟

3- آقای تیجانی به قصد برانگیختن احساسات خوانندگان از شیوه مبالغه آمیز خود استفاده نموده خلاف عقل و نقل چنین می‌گوید: رسول الله ج، در حالی که سر مبارکش باند پیچی بود و در اثر اختلاف و سر و صدا دچار ناراحتی تب شده در حالی که میان شانه‌های دو نفر خود را آویزان کرده بود و پاهایش روی زمین کش می‌خوردند بیرون آمد». پناه به خدا! کدام انصاف و کدام امانت است اینکه سخن از موضع اصلی خود تغییر داده شود و در این جریان اختراع شود چیزی که نه مورد تایید نقل است و نه مورد تایید عقل و نه در مصادر مذکور درج شده باشد. در کتب مذکور آمده است که رسول اکرم ج «از خانه بیرون آمده و باندی بر سرش بسته بود و بالای منبر رفت. ».. . «اما اینکه پیامبر ج بیرون آمد و در میان شانه‌های دو نفر طوری راه می‌رفت که پاهایش روی زمین کش می‌خورد» این عبارت در هیچ یک از کتب، نقل نشده است. این دروغ و جعل از کسی که خط مشی روافض را برای خود برگزیده است، از دیدگاه من مستبعد نیست. زیرا دروغ نزد روافض از محاسن است نه از معایب!؟ خواننده محترم در جریان مباحث خواهد دید که آقای تیجانی مبنای کتابش را بر کذب و تضاد حیرت ‌زایی بنا نهاده است.

4- تیجانی علیه صحابهش می‌گوید: یکرر ذلک علی مسامعهم وهم متثاقلون وعسکروا بالجرف وما کادوا یفعلون. یعنی رسول اکرم ج آنان را برای اعزام و شرکت در جیش اسامهس تاکید کرد و صحابهش سستی نشان دادند و در جرف تجمع کردند ولی خواستند که چنین کنند».

اما نویسندگان و مورخان در خصوص این جریان چه نوشتند؟ پاسخ این سوال این است: «رسول اکرم ج امر کرد، جیش اسامه را اعزام دارید. این رویداد، روز شنبه پیش آمد ـ بعد حضرت اسامهس روز یکشنبه آمد و در خانه رسول الله رفت تا از وی خدا حافظی کند. رسول اکرم ج به او گفت: صبح برای جهاد حرکت کن. وقتی اسامهس قصد رفتن کرد و مردم را برای بسیج شدن امر کرد، به او اطلاع رسید که رسول اکرمج در حال نزاع است. سایر مورخین و نویسندگان در این باره بیش از این چیزی ننوشته‌اند اما این مرد (هدایت شده) که هر گونه دروغ برایش آسان است و براحتی بسیار علیه صحابه دروغ می‌گوید. به دروغ مدعی شده است که صحابه در اجرای حکم رسول الله ج سستی و تهاون نشان دادند. بدون تردید کسی که بدون واهمه و براحتی تمام و با این قباحت بر صحابه بزرگوار رسول الله ج که بهترین انسان‌های روی زمین بودند، دروغ بگوید، او از گمراه ترین مردمان است که از هدایت بسیار دور و در پرتگاه تیره و تاریکی قرار گرفته است والله المستعان.

5- اما اینکه معترضین در مورد فرماندهی اسامهس چه کسانی بودند؟ در پرتو مباحث گذشته برای ما به خوبی روشن می‌شود و هیچ جای تردید در این نیست که سر شناسان مهاجرین و انصار و بزرگان صحابهش هرگز در مورد فرماندهی حضرت اسامهس معترض نبودند و آنانی که در این خصوص ایراد گرفتند. افرادی بودند ناشناخته و غیر معروف. طبری و ابن اثیر (که آقای تیجانی از سخنان ایشان استدلال می‌کند) هر دو تصریح کرده‌اند که آنانی که در باره فرماندهی حضرت اسامهس معترض شده و زبان درازی کردند، منافقین بودند. اگر معترضان از اصحاب رسول الله ج می‌بودند حد اقل یکی از مورخان و محدثان این را در کتب خود نقل می‌کرد. در ابتدا کتابم و در آغاز سخنم به طور قطع و یقین روشن کردم که منافقین در هیچ حالی از جمله اصحاب رسول الله ج نبودند. خدا را شکر و سپاس ـ و از اینجا به یقین می‌دانیم که یاران با وفا و عادل رسول الله ج که مورد رضایت الهی بودند از چنین چیزی بسیار بدور بودند. بنابر این تمام تارهای عنکبوتی که آقای تیجانی حول و حوش این داستان تنیده بود، تار و پودش از هم گسسته و بی‌اساس بودنش اظهر من الشمس است.

6- مشکل عمده این نیست که آقای تیجانی سخنانش را به منابع و مصادری نسبت میدهد که از تفکر او و هوادارانش را نفی می‌کنند، بلکه مشکل عمده و آفت بزرگ این است که او در بیان معایب صحابهش از تضاد گویی و تناقض در تحلیل و تجزیه استفاده کرده دچار سرگردانی بسیار عجیبی است. زیرا او بر این باور است که صحابهش و در راس آنان حضرت ابوبکرس نسبت به فرماندهی حضرت اسامهس علیه رسول الله ج زبان طعن گشودند. بنابر عقیده و باور خود آقای تیجانی کسی به این نکته در گذشته پی نبرده است. آری چنین به نظر می‌‌رسد که تمام مقصد اولین و آخرین هدف آقای تیجانی در این قضیه، این است که مواردی را تلاش کند تا بتواند در لا بلای آن‌ها زبان طعن را علیه صحابه رسول ج بگشاید. اینجا است که او از جوانب و زوایای قضایا سخن می‌گوید و از بالا و پایین آن‌ها را ارزیابی می‌کند تا بتواند موردی را علیه صحابه پیدا کرده غذای تبلیغاتی و فکری برای خود بدست بیاورد. اگر موفق به پیدا کردن بهانه‌ای نمی‌شود، برایش هیچ اشکالی ندارد که دست به تزویر و تحریف کتب تاریخ بزند و مطلبی را به جای مطلبی دیگر عنوان کند تا به اهداف شومش دست یابد. و این عین شیوه‌ای است که آقای تیجانی در این قضیه بدان متوسل شده است. اما اسلاف گذشته او (از هدایت یافتگان) چه کردند؟! آنان نیز ابعاد این قضیه را مورد نقد و تفسیر خود قرار داده‌اند تا بجایی برسند که علیه صحابه رسول الله ج زبان طعن بگشایند و در این باره از آقای تیجانی نیز چند قدم جلو رفتند و تیجانی را نیز رو سفید کردند آن‌ها به چه نتیجه‌ای رسیدند تا تیجانی برسد؟ نویسنده «السیر الحلبیه» چنین می‌گوید: بدین وسیله دیدگاه روافض دایر بر اینکه حضرت ابوبکرس از شرکت کردن در جیش اسامهس تخلف کرد، مردود شمرده می‌شود. زیرا برای شما روشن شد که حضرت ابوبکرس بنابر دستور خود رسول اکرم ج شرکت نکرد. چون رسول الله ج به او امر کرده بود تا برای اقامه نماز جماعت و امامت مسلمین در مدینه بماند. همچنین قول آقای تیجانی که رسول الله ج متخلفین از جیش اسامهس را لعنت کرده است، نیز مردود است. زیرا در هیچ روایتی الفاظ لعنت ذکر نشده است. ای برادر خواننده، مشاهده فرمودی تضاد و تناقضات این گروه منحرف را. آنان گاهی حضرت ابوبکرس را متهم می‌کنند که او در مورد فرماندهی اسامهس جز معترضین بوده است. یعنی اینکه او از افراد جیش بوده است و گاه وقتی ادعا می‌کنند که او از شرکت در جیش اسامهس تخلف نموده است. اکنون من می‌‌پرسم: گناه این صحابی رسول اکرم ج چیست که روافض برای مطعون کردن او تاریخ را دگرگون می‌کنند، حقایق را وارونه جلوه می‌‌دهند و روایات حدیث را به باد استهزا می‌گیرند تا بتوانند او را متهم کنند؟ آیا آنان نمی‌دانند که گفته ‌هایشان ضد و نقیض‌اند، ضعف گفته ‌هایشان آشکار است و موضع نا صحیح آنان بجای اینکه به نفع شان تمام شود منجر به ضررشان شده است؟ من به یقین می‌دانم که آقای تیجانی در نقد و بررسی رویداد‌‌‌های تاریخ بجای اینکه از عقل خود استفاده کند، از گرایش‌های مسلکی و مشربی خود استفاده کرده است!!.

آقای تیجانی در ادامه یاوه گویی‌های خود می‌گوید: این گونه برخورد با پیامبر ج مرا وادار می‌کند تا سوال کنم: این جسارت در شان خدا و رسول خدا ج چیست؟! این عصیان و نافرمانی از پیامبری که در حق مومنان رووف و مهربان است و آرزومند سربلندی آنان است، چرا؟ هیچ توجیه معقول و مقبولی پیرامون این عصیان برای من قابل تصور نیست همان گونه که برای هیچ کس قابل تصور نیست؟

می‌گویم:

آیا شگفت‌آورتر از این جسارت و عصیان، این جسارت عصیان نیست که حقایق وارونه جلوه داده شوند، علیه امت دروغ پردازی شود تا زمینه برای گشودن زبان طعن به اصحاب گرامی رسول الله ج، همان یارانی که او را همراهی کردند، فراهم شود؟ به خدا سوگند، چگونه می‌توان کسانی را که با رسول الله ج بیعت کردند، با بذل جان و مال و روح و روان رسول الله ج را نصرت کرده از وی دفاع کردند، در معرکه‌های جهاد در معیت او بودند، در بیشترین عمر او، با او زندگی کردند، هر چیز را از وی یاد گرفتند، متهم کرد و زبان طعن گشود؟ آیا این طعن و تهمت در واقع طعن و تهمت به معلم این گروه نیست، دایر بر اینکه او از تربیت صحیح آنان، تربیتی که آنان را وادار به احترام و اطاعت از مربی کند، عاجز بوده است؟! آیا جسارتی بزرگتر از این و عصیانی بدتر از این در حق الله و رسول الله متصور است؟! بعد از متهم و مطعون کردن حاملین کتاب الله و حافظان سنت رسول الله، دیگر برای امت اسلام چه چیزی دیگر باقی مانده است؟! فکر می‌کنم جز افکار و عقیده پوچ روافض چیزی دیگر نزد ما نمانده است و در ورای آن اعماق دریاها است!!.

در ادامه آقای تیجانی می‌گوید: «عادتم بر این است که این گونه رویدادها را که از دور و نزدیک کرامت صحابهش را مخدوش می‌کند، بدست فراموشی سپرده و به آن‌ها توجه نکنم، اما تکذیب و یا توجه نکردن به حوادثی که تمام مورخان و محدثان از علمای شیعه و سنی در مورد آن‌ها اتفاق کردند ممکن نیست».

آری، کدام آسمان است که بر این آسمان من سایه اندازد. آقای تیجانی علیه صحابیس دروغ می‌گوید و به دروغ هایش ادامه می‌دهد. سپس می‌خواهد خود را تکذیب کند؟! می‌گوید: مایل هستم که این گونه رویدادها را باور نکنم و بعد در دروغ گفتن روی تمام دروغگویان گیتی را سفید کرده ادعا می‌کند که مورخان اهل سنت بر صحت دروغ‌های او اتفاق دارند!! خوانندگان گرامی، دیدگاه مورخان ‌را در خصوص این قضایا برای شما بیان کردیم و عدالت و براءت صحابهش از تهمت‌‌های ناروایی که جناب تیجانی علیه آنان عنوان کرده بود» ظاهر گردید.. . منت و احسان از آن خداوند است.

آقای تیجانی می‌گوید: با پروردگارم عهد و پیمان بسته‌ام که منصفانه قضاوت کنم و کم‌ترین تعصب مذهبی نشان ندهم و هیچ ارزشی برای باطل و مخالف با حق قایل نباشم، هم چنان‌که گفته شده است: حق تلخ است و رسول الله ج فرمود: «قل الحق ولو كان على نفسك وقل الحق ولو كان مراً» (حق را بگو هر چند که به ضرر تو تمام شود، حق را بگو هر چند که تلخ است) تیجانی می‌گوید: حق در این قضیه این است که آن دسته از صحابه که درباره فرماندهی حضرت اسامهس معترض بودند بی‌تردید از امر پروردگارشان مخالفت کردند و همچنین با نصوص صریحی که هیچ گونه شک و تاویلی در آن‌ها پذیرفته نمی‌شود، مخالفت کردند. آنان (صحابه) در این تخلف و عصیان هیچ عذری نداشتند مگر اینکه کسانی که در صدد حفاظت بزرگی و کرامت صحابه بر آمدند، متوسل به عذرهای غیر موجهی شوند و انسان آزاده و عاقل هرگز تسلیم چنین حیله‌ها و دسایس نمی‌شود، مگر اینکه از کسانی باشد که سخنی را درک نکند و آن‌ را نفهمد یا اینکه تعصب کور او را چنان کور کرده باشد که میان فرض واجب الاطاعه و حرام واجب الترک تمییزی قایل نباشد. بسیار فکر کردم تا عذر موجهی برای این متخلفان و عصیانگران پیدا کنم ولی این فکر و اندیشه سودی نداشت([[81]](#footnote-81)).

آری، این ادعایش که با پروردگار عهد و پیمان بسته که عادلانه و منصفانه قضاوت کند را به خوانندگان محترم می‌سپاریم تا خود آنان درباره بطلان و بیهوده بودن آن قضاوت کنند. اما این ادعای او که (بعضی از صحابهش با حکم پروردگار مخالفت نموده و از نصوص، سرپیچی کردند که هیچ جای شک و تاویلی در آن‌ها وجود ندارد و آنان (صحابهش) در این تخلف و عصیان هیچ گونه عذری نداشتند. ) دال بر جهالت وبی بضاعتی علمی وآگاهی اوست. وگر نه کی و چگونه صحابهش با حکم پروردگار مخالفت نمودند؟! و کدام‌اند نصوصی که با محتوی آن‌ها مخالف شده و هیچ شک و تردیدی یا تاویلی در آن‌ها وجود ندارد؟ اصل جریان نیز چنین است که رسول اکرم ج حضرا اسامهس را به فرماندهی لشکر منسوب کرد وعده‌ای درباره فرماندهی او معترض شدند و رسول اکرم ج در این باره سخن گفتند و این معترضان از موضع خود منصرف شده و از رسول الله ج اطاعت کردند. صحابهش بارها و به کثرت در بسیاری از امور به پیامبر ج مراجعت می‌کردند تا از تصمیم قطعی او آگاه شوند. وقتی که تصمیم رسول الله ج قطعی شد آنگاه بلا درنگ از وی تبعیت کردند. و در این قضیه تمام مردم از امر پیامبر ج تبعیت کردند ـ اما این گفته تیجانی که (بسیاری در صدد بر آمدند تا عذر موجهی برای حفظ کرامت صحابهش و سلف صالح پیدا کنند! و هیچ عاقل آزاده‌ای در هیچ شرایطی، هیچگونه عذری را در این باره نمی‌پذیرد)؟! به خدا سوگند، این از شگفت‌‌آورترین گفته‌های اوست!؟ هر کس این سخنان او را بخواند، فکر می‌کند که صحابهش از رهزنان، قطاع طریق و از نادان ترین قشرهای مردم بودند. با این حال چه کسی و چگونه به خود اجازت می‌دهد تا برای حفظ کرامت (رهزنان و قطاع الطریق) در صدد براید تا با پیدا کردن عذر لنگی کردار آنان را توجیه کند؟! خداوند رفض رافضیها را نابود گرداند ـ آیا صحابه کرام که مورد رضایت حضرت حق بودند و آنان نیز از حق خشنود بودند. نیاز به دفاع از کرامت و بزرگی آنان دارد؟! این نیاز چه توجیهی دارد، حال آنکه خداوند بزرگ و برتر از حریم آنان دفاع کرده، از آنان اظهار رضایت نموده است و درباره نیکو بودن و عظمت ایمان آنان گواهی داده است. و به طفیل صحبت صحابهش پیامبرش از آنان اعلام خشنودی کرده است. تمام مردم و اهالی شهرهایی که قدم میمون آنان در آنجا نهاده شده است و توسط آنان فتح گردیده‌اند به عظمت ایمان آنان گواهی داده‌اند. آری، با این همه فضل و کرامت اکنون این احمق نابخرد می‌خواهد چنین سفسطه و اکاذیبی را بخورد و فرزندان توحید داده که برای کودن ترین آنان قابل قبول نیست چه برسد به خردمندان و عاقلان آزاده؟!.

جناب تیجانی می‌گوید:

عذرهای اهل سنت را درباره تبریه متخلفان قرات کردم. آنان می‌گویند: معترضین در مورد فرماندهی حضرت اسامهس از بزرگان قریش بودند، در اسلام سابقه درخشانی داشتند و اسامه جوانی بی‌تجربه کار بود. وی در جنگ‌هایی که موجب رشد و سربلندی اسلام بودند. مانند، بدر، احد و حنین شریک نبود. به دلیل جوان بودنش موقع فرماندهی‌اش سابقه چندانی در اسلام نداشت. و سرشت انسان چنین است که شیوخ و بزرگان از پیروی کردن از کوچک‌ترها ابا می‌کنند و طبعاً از تسلیم شدن در برابر فرمان جوانان کراهیت دارند. لذا آنان در مورد فرماندهی اسامهس معترض شدند و از رسول اکرم ج خواستند کسی دیگر از بزرگان صحابه را به جایش منسوب کند. تیجانی می‌گوید: این عذر هیچ گونه توجیه عقلی و شرعی ندارد و برای هیچ مسلمانی که قرآن ‌را خوانده و باحکام آن آشنایی داشته باشد امکان ندارد که چنین توجیهی را بپذیرد. زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْ﴾ [الحشر: 7]. «آنچه را که رسول به شما امر می‌کند بپذیرید و از آنچه که او منع می‌کند، خود داری کنید». ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡۗ وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلٗا مُّبِينٗا٣٦﴾ [الأحزاب: 36]. «هیچ مرد یا زن مومنی در برابر تصمیم واراده الله و رسولش هیچ گونه اختیاری ندارد. هر کس از خدا و رسولش عصیان کند، همانا در پرتگاه گمراهی قرار گرفته است».

آری، به این (هدایت شده) می‌گویم: تو را به مبارزه می‌طلبم دایر بر اینکه، یک مصدر و منبع از اهل سنت را نشان دهی که این اعتذار و این توجیه در آن ذکر شده باشد، و تو هرگز نمی‌توانی چنین اعتذاری را از منابع اهل سنت ارائه دهی. زیرا در مباحث گذشته نیز بیان گردید که هیچ یک از بزرگان صحابهش و اعیان قریش در مورد فرماندهی اسامهس معترض نبود. هیچ مورخ یا محدثی نیز در کتب خود چنین چیزی را نقل ننموده است، با توجه به این مطلب چگونه اهل سنت از آنان دفاع نموده و چنین توجیهی را در مورد برات آنان اظهار می‌کنند؟! او می‌گوید: چنین اعتذار و توجیهی را خوانده‌ام، او که مدعی است باید به ما نشان بدهد که این توجیه را در کدام منبع ومصدر مطالعه نموده است؟ و در غیر این صورت، باید سکوت نماید و از گفتن چنین سخنان دروغینی خود داری نماید.

آقای تیجانی در ادامه‌ی یاوه‌گویی‌هایش می‌گوید:

«اگر این قضیه را با دقت تمام بررسی و ارزیابی کنیم، می‌‌بینیم که خلیفه دوم بزرگ‌ترین نقش را در این زمینه ایفا نموده است. زیرا او بود که بعد از وفات رسول اکرم ج نزد خلیفه اول (حضرت ابوبکرس) آمد و از وی خواست تا اسامهس را معزول کرده دیگری را به جایش منسوب کند.

ابوبکرس به او گفت: مادرت به عزایت بنشیند. چگونه من او را عزل کنم در حالی که رسول الله ج او را به فرماندهی منسوب کرده است؟ چرا عمری که از جانب الله به او الهام می‌شود، این حقیقت را درک نکرد؟ یا اینکه سرّی در آن نهفته است که مورخین متوجه آن نشده‌اند یا اینکه مورخین قصداً بخاطر حفاظت از کرامت عمر آن پنهان کرده‌اند. همانطور که شیوه آنان است و همان گونه عبارت «یهجر» را به «غلبه الوجع» تبدیل کردند.

آری، باید بگویم: این روایت که آقای تیجانی آن‌ را نقل کرده است، روایت ضعیفی است. چون در سلسله رجال آن سیف بن عمر الضبی وجود دارد. عقیلی او را جز ضعفا قرار داده است. و ذهبی در (میزان الاعتدال) درباره او می‌گوید: او مانند واقدی است. از هشام بن عروه، عبید بن عمر، جابر الجعفی وجمعی دیگر از رجال مجهول روایت می‌کند. او اخباری است. جباره بن مفلس، ابومعمر القطیعی، نصر بن حماد العتکی از وی روایت کرده‌اند. عباس از یحیی در باره او گفته است، ضعیف است: معین از یحیی درباره او گفته است لیس بشی ـ یعنی ثقه نیست. ابوحاتم گفته است: متروک است. ابن حبان گفته است: متهم به زندقه است. ابن عدی گفته است: اغلب روایاتش منکر هستند([[82]](#footnote-82)). لذا در درجه نخست باید بگویم که این حدیث ضعیف است و هرگز نمی‌توان آن ‌را علیه حضرت عمرس به عنوان دلیل و حجت پذیرفت. ثانیاً اینکه جناب تیجانی بخش عمده و مهم حدیث را ذکر نکرده است. این قسمت حدیث که آقای تیجانی آن‌ را پنهان کرده است این امر را روشن می‌کند که حضرت عمرس به دستور خود اسامهس از حضرت ابوبکرس خواسته بود که اسامهس را معزول کند. در حدیث چنین آمده است: «فَوَقَفَ أُسَامَةُ بِالنَّاسِ، ثُمَّ قَالَ لِعُمَرَ: ارْجِعْ إِلَى خَلِيفَةِ رَسُولِ اللَّهِ فَاسْتَأْذِنْهُ، يَأْذَنْ لِي أَنْ أَرْجِعَ بِالنَّاسِ، فَإِنَّ مَعِي وُجُوهَ النَّاسِ وَحْدَهُمْ، وَلا آمَنُ عَلَى خَلِيفَةِ رَسُولِ اللَّهِ وَثِقَلِ رَسُولِ اللَّهِ وَأَثْقَالِ الْـمُسْلِمِينَ أَنْ يَتَخَطَّفَهُمُ الْـمُشْرِكُونَ**»**([[83]](#footnote-83)). ترجمه: «اسامهس ميان مردم بلند شد بعد به حضرت عمرس گفت: نزد خليفه رسول الله ج (حضرت ابوبكرس) برو و از وي بخواه كه مرا اجازت بدهد تا برگردم. چون سران قوم با من همراه‌اند. اگر من بروم. اين احتمال وجود دارد كه مشركين بر خليفه رسول الله ج و مال و متاع رسول الله ج و ساير مسلمانان غارت ببرند».

اما جناب تیجانی، این بخش از حدیث را کتمان کرده است تا دلیل دیگری بر انصاف و منصف بودن خود بیفزاید! او برای مستند کردن عدالت و انصاف خود همواره علیه صحابهش دست به چنین خیانت‌های علمی می‌زند. او حضرت عمرس را در صف مقدم خطا کاران می‌داند. او همواره روایاتی را نقل می‌کند که بخاطر جهل و نادانی خود فکر می‌کند این روایات در جهت تایید مقاصد پلیدش هستند و از روایات دیگر، اغماض و چشم پوشی می‌کند. زیرا اکنون روشن شد که روایت حضرت عمر در طبری غیر از آن روایتی است که جناب تیجانی ذکر کرده است. زیرا در روایت طبری این نیست که حضرت عمرس خواستار معزول شدن اسامهس بود بلکه بخاطر مرتد شدن عده‌ای از مردم، اغلب مسلمانان بودند که چنین خواسته‌ای داشتند. اما جناب تیجانی از ذکر این حدیث یا این بخش از حدیث چشم‌ها را بسته است. زیرا در این حدیث هیچ نقص و عیبی برای حضرت ابوبکرس و حضرت عمرس دیده نمی‌شود. باز هم پذیرفتنی نیست که حضرت عمرس بیشترین نقش را در اعتراض نسبت به فرماندهی اسامهس داشته باشد زیرا این حضرت عمرس بود که دیدگاه معترضین را رد نموده و رسول اکرم ج را در جریان امر قرار داد. این مطلب نیز شایسته ذکر است که جناب تیجانی در کتابش این موضع حضرت ابوبکرس را که جیش اسامهس تنفیذ کرد نستوده و آن‌ را متذکر نشده است و خاموش از اینجا رد شده است اما هر زمان که جناب تیجانی گوشه‌ای از رویدادها را ببیند که می‌تواند آن ‌را به ضرر این صحابی جلیل القدر مستندی قرار دهد، آن‌ را بزرگ جلوه داده مزعوماتش را بر آن مبتنی می‌سازد. آری، این دلیل دیگری دایر بر غیر عادل و غیر منصف بودن آقای تیجانی است. ـ عليه من الله ما يستحق ـ

جناب تیجانی می‌گوید: بسیار در شگفت هستم از این صحابی که روز پنجشنبه رسول الله ج را به خشم آورده و وی را متهم به «هجر و هذیان» (یاوه گویی) کردند. و گفتند: «کتاب الله برای ما کافی است» حال آنکه کتاب الله در آیات محکم خود به آنان چنین می‌گوید: ﴿إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ﴾ [آل عمران: 31]. چنین بر می‌آید که آنان خود را بیشتر عالم قرآن می‌‌دانند از کسی که قرآن بر وی نازل شده. آری، آنان بودند که فقط دو روز بعد از این حادثه درد انگیز و درست دو روز قبل از رحلت رسول اکرم ج او را بیشتر به خشم آوردند و در مورد فرماندهی حضرت اسامهس از وی اطاعت نکردند. رسول الله ج در ساعات مصیبت اول بیمار و صاحب فراش بود و در لحظات مصیبت دوم ناچار شد در حالی که سرش را باند پیچی کرده بود و چادری رویش انداخته بود و در حالی که میان شانه‌های دو نفر خود را آویزان کرده و پاهایش بر زمین کش می‌خورد، از خانه بیرون بیاید. بعد از بیرون آمدن از خانه بالای منبر تشریف برد ـ سخنش را با حمد و ثنا و توحید خداوند آغاز کرد تا به مخاطبین بفهماند که او هذیان نمی‌گوید. بعد در مورد جریان فرماندهی اسامهس که از طرف آنان مطعون شده بود سخن گفت و متذکر شد که در گذشته نیز دربارء‌ فرماندهی زید، پدر اسامه نیز چنین زمزمه هایی بوده است و یادآور شد آیا شما بعد از ایرادات چهار سال گذشته، اکنون فکر می‌کنید پیامبر شما «هذیان» می‌گوید یا اینکه ناراحتی چنان بر وی غلبه کرده است که نمی‌داند چه می‌گوید؟([[84]](#footnote-84))

من مدام از این تیجانی در شگفت هستم زیرا او اغلب، سخنانی می‌گوید که بجای سود، به زیانش می‌انجامند. وقتی رسول الله ج از خانه بیرون آمد تا دیدگاه معترضین نسبت به فرماندهی اسامهس را رد کند و علاوه بر این به صحابه یادآور شد که آنان در گذشته نیز نسبت به فرماندهی پدر اسامهس یعنی زیدس نیز معترض بودند! سوال این است که چرا رسول اکرم ج در این موقع درباره نوشتن نامه‌ای (که به قول رافضی‌ها حضرت عمرس جلوی نوشتن آن‌ را گرفت) که امت را از گمراهی نجات می‌داد یاد آور نشد؟؟؟! یعنی ولایت علی بن ابی طالب که روافض آن‌ را (الامر العاصم من الضلاله) (یعنی نجات دهنده امت از گمراهی) می‌خوانند اگر مساله‌ قرطاس در آن موقع میان آن عده از صحابهش که در خانه پیامبر ج تجمع کرده بودند پیش آمد و آنان با توافق خود رسول الله ج را از نوشتن آن منع می‌کردند اما این وقت رسول الله ج در برابر همه مردم بود، چرا حتی به یکی از آنان امر نکرد که آن نامه را بنویسد؟! یا چرا درباره ولایت علی بن ابی طالب به صراحت وحتی شفاهاً چیزی نگفت؟ یادآور نشدن رسول الله ج در این باره دلیل روشنی است بر اینکه نه کسی او را منع کرده بود و نه چنین توافقی شده بود که وی را منع کنند. اگر جناب تیجانی بگوید: «پیامبر ج یادآور نشد چون می‌دانست که آنان قول پیامبر ج رد می‌کنند. در جواب باید بگویم: پس خروج پیامبر ج «(فداه أبي وأمي) معصب الرأس مدثراً بقطيفة يتهاوى بين رجلين ورجلان تخطّان في الأرض» (یعنی بیرون آمدن پیامبر ج در حالی که سرش باند پیچی شده بود و چادر پوشیده میان شانه‌های دو نفر که پاهایش روی زمین کش می‌خورد) چه سودی داشت؟ آری پیامبر ج در چنین حالتی بیرون آمد و به ایراد خطبه پرداخت. اعتراض آنان را درباره‌‌ فرماندهی اسامهس رد کرد و در گذشته اعتراض آنان را درباره‌ پدر اسامه متذکر شد. اگر آن جریان نوشتن نامه، (الأمر العاصم من الضلالة) واقعیت داشت و یا دارای اهمیت می‌بود، قطعاً پیامبر ج آن‌ را متذکر می‌شد و مردم را به شدت متوجه آن می‌نمود. انجام ندادن این کار توسط پیامبرج دلیل بسیار روشنی است دایر بر اینکه موضوع کتابت از جمله اموری نبود که رسول الله ج مامور به تبلیغ آن شده باشد بلکه پیامبر ج در این باره اختیار داشت. «**فأقول للتيجاني الـمهتدي وشيعته الـمهديين: هاهي بضاعتكم ردت إليكم».** آری، آقای تیجانی و هواداران وی، این بود سرمایه شما که به شما بر گردانده شد.

باب سوم:   
نقدی بر گفته تیجانی دایر بر اینکه قرآن صحابه را مورد مذمت قرار داده است

تیجانی هدایت شده! در آغاز این بحث می‌گوید: «... قبل از هر چیز لازم می‌دانم بگویم که خداوند سبحان در مواردی متعددی، آن عده از صحابهش را ستوده است که بدون هیچ طمع واز و بدور از هرگونه غرور و تکبر و صرفاً بخاطر خشنودی الله و رسول الله ج با پیامبر ج محبت کردند، از امر او اطاعت کردند و در هر حال تابع فرمان بودند ـ این ستودن مربوط به کسانی است که خداوند از آنان اظهار خشنودی کرده آنان نیز از خدای خود خشنود بوده‌اند. حقاً این مرتبه، ویژه کسانی است که از پروردگارشان یعنی از معصیت پروردگارشان ترسیده باشند. این دسته از صحابهش از جمله کسانی بودند که مسلمانان با توجه به موقف، موضع و برخوردشان با پیامبر ج، قدر و منزلت واقعی آنان را شناختند. با آنان محبت ورزیدند، به عظمت آنان اعتراف کردند. و با رضایت از آنان یاد کردند. تیجانی می‌گوید: سخن من مربوط به این دسته از صحابهش که مورد احترام و تجلیل شیعه و سنی هستند نمی‌باشد. همانطور که سخنانم ارتباط ندارند با آن دسته از صحابه که بنفاق شهرت داشتند و مورد لعن و نفرین تمام مسلمانان، اعم از شیعه و سنی بودند. البته موضوع سخن من آن عده از صحابه هستند که مسلمانان درباره آنان اختلاف کرده‌اند(!!) وقرآن در برخی موارد آنان را تنبیه و تهدید کرده است. و رسول الله ج در مناسبات متعددی آنان را از خود بر حذر داشته و یا خود را از آنان بر حذر داشته است. آری، اختلاف میان شیعه و سنی در مورد همین گروه از صحابه می‌باشد»([[85]](#footnote-85)).

آقای تیجانی قصد دارد وانمود کند که شیعه و سنی در مورد بعضی از صحابه اتفاق نظر دارند و اینکه از میان صحابه گروهی هستند که فریقین بر منافق بودن آنان نیز متفق القول‌اند. البته اختلاف میان شیعه و اهل سنت مربوط به گروه سومی از صحابهش می‌باشد! آقای تیجانی فراموش کرده یا دست به تجاهل عارفانه زده است دایر بر اینکه اهل سنت اصلا چنین تقسیمی را درباره صحابهش نمی‌پذیرند بلکه تمام اصحاب و یاران رسول الله ج را عادل می‌دانند.

و این امر (عادل بودن صحابه) نزد اهل سنت از اصول دین آنان است و جای هیچ گونه بحث و اختلاف در آن وجود ندارد. لذا ادعای آقای تیجانی دایر بر اینکه شیعه و سنی درباره اقسام صحابه اختلاف دارند، وهم و تخمین باطل و رسوا کننده او است. اما منافقان در هیچ شرایطی نزد اهل سنت از جمله صحابه محسوب نمی‌شوند. ولی آقای تیجانی اصلا به هیچ دلیلی نمی‌پذیرد جز اینکه صحابهش را به سه دسته تقسیم کند. جای بسی تعجب و شگفتی است اینکه آقای تیجانی در اثنا مباحث خود بر این نکته تاکید کرده است که به منابع و مصادر فریقین رجوع می‌کند اما او در تقسیم صحابهش فقط و فقط دیدگاه شیعه را ملاک و محور گفتگوهای خود قرار داده است و آن‌ را به عنوان مرکز اصلی مباحث خود پذیرفته است تا جهت نصوص قرآنی را بسوی خود گردانده و طبق میل خود آن‌ها را تفسیر و تاویل کند و دیدگاه اهل سنت را در مورد صحابه بطور کلی و یک سره پشت سر انداخته است. آفرین بر این انصاف!؟

آقای تیجانی در درجه اول از این آیه که او آن‌ را آیه انقلاب می‌نامد، استدلال می‌کند ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡۚ وَمَن يَنقَلِبۡ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيۡ‍ٔٗاۗ وَسَيَجۡزِي ٱللَّهُ ٱلشَّٰكِرِينَ١٤٤﴾ [آل عمران: 144]. ترجمه: «محمد ج جز پیامبری بیش نیست. قبل از وی پیامبران نیز گذشته‌اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به عقب بر می‌گردید. هر کس به عقب بر گردد، هرگز ضرری به دین خدا نمی‌تواند برساند. خداوند بندگان شاکر خود را پاداش خواهد داد». به قول جناب تیجانی این بسیار واضح و روشن دلالت می‌کند که صحابه بعد از وفات رسول الله به عقب بر می‌گردند. و تعداد از آنان ثابت قدم خواهند ماند. همانگونه که از این آیه بر میاید. زیرا خداوند آن تعداد اندک را به شاکرین تعبیر نموده است. چون شاکرین همواره اندک بوده‌اند. آیه دیگری نیز به همین مطلب اشاره دارد ﴿وَقَلِيلٞ مِّنۡ عِبَادِيَ ٱلشَّكُورُ﴾ [سبأ: 13]. این مطلب در احادیثی که بدان اشاره خواهد شد نیز مورد تایید قرار گرفته است.

نقدی پیرامون استدلال آقای تیجانی

1- برای کسی که در صدد تفسیر آیه‌های قرآن بر آید، لازم است که با اصول تفسیر مانند اسباب نزول، ناسخ و منسوخ و خاص و عام (بلاغت و معانی) آشنایی کامل داشته باشد تا تفسیرش مطابق وهم آهنگ با اصول تفسیر باشد، علامه زرکشی در کتابش «برهان» می‌گوید: «... تفسیر در اصطلاح عبارت است از: علم به اسباب نزول آیه‌ها، علم سوره‌ها، علم قصه‌های مربوطه و علم اشارات نهفته در آن‌ها. بعد علم به مکی بودن و مدنی بودن آیه‌ها» همچنین علم به محکم و متشابه، علم به ناسخ و منسوخ، علم به خاص و عام، علم به مطلق و مقید، علم به مجمل و مفسر. عده‌ای پا را فراتر گذاشته چنین نیز گفته‌اند: برای مفسر بودن لازم است که علم حلال و حرام. وعده و وعید، علم امر و نهی و علم عبر و امثال را نیز داشته باشد. اما کسی که ناقل تفسیر آیه‌های کتاب باشد، بر وی واجب است که به اقوال علمای مفسرین مراجعت کند. در غیر این صورت گفته‌های تفسیری‌اش مصداق صحیحی نخواهد داشت. آقای تیجانی در تفسیر آیه‌ها به هیچ یک از این دو مورد توجه ننموده است. لذا او نه شخصاً مفسر است و نه به اقوال علمای مفسرین اتکال و توجه نموده است. هر کس چنین حالتی داشته باشد قطعاً تفسیر او، تفسیر سفسطه خواهد بود!؟ و چنین است شان صاحبان هوا و هوس.

2- اما در مورد سبب نزول آیه که آقای تیجانی آن‌ را آیه انقلاب می‌نامد و از آن استدلال نموده است، تمام مفسرین بر این عقیده‌اند که آیه مذکور وقتی نازل شد که در جریان جنگ احد شیطان ندا سر داد که محمد کشته شده است. منافقین نیز این اعلام را پخش می‌کردند و می‌خواستند با چنین شیوه‌ای در صفوف مسلمانان تزلزل ایجاد کنند. بعضی از اصحابش گفتند: اگر محمد کشته شده است. آیا شما خط او را ادامه نمی‌‌دهید؟ تا به او ملحق شوید. آنگاه خداوند در این خصوص این آیه را نازل فرمود: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُ﴾([[86]](#footnote-86)) [آل عمران: 144]. خوشبختانه یکی از علمای بزرگ شیعه امامیه به حقانیت این سبب نزول اعتراف نموده است([[87]](#footnote-87)). با توجه به این سبب نزول معنی آیه‌ این است که خداوند اصحاب محمد ج را در برابر بی‌صبری و ناراحتی ای که از اشاعه خبر کشته شدن حضرت محمد ج به آنان دست داده بود، مورد عتاب قرار داده است([[88]](#footnote-88)). اگر محمد ج بمیرد یا کشته شود، این امر نباید آنان را از دین و از آنچه که محمد ج آن‌ را آورده است منصرف کند. زیرا هر موجود زنده، باید طعم موت را بچشد. محمد ج و سایر پیامبران مبعوث نشده‌اند تا ابد زنده بمانند بلکه آنان مبعوث شدند تا بر توحید و اسلام جان بدهند. زیرا موت امری است ضروری، خواه محمد ج زنده بماند یا بمیرد. لذا آیه قرآن ﴿أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡ﴾ [آل عمران: 144]. این معنی را دارد: چگونه بر می‌گردید و دین او (محمد ج) را رها می‌کنید وقتی او در بگذرد یا کشته شود حال آنکه شما می‌دانید که پیامبران مانند سایر مردم می‌میرند و پیروان آنان به دین و آیین آنان تمسک می‌جویند و از آنان تبعیت می‌کنند هر چند که آنان به صورت موت طبیعی یا کشته شدن از میان رفته باشند([[89]](#footnote-89)). و معنی این بخش از آیه ﴿وَمَن يَنقَلِبۡ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ﴾ این است که هر کس که به صورت فرار از جهاد با یه صورت مرتد شدن از اسلام بر گردد، هیچ ضرر و گزندی به دین اسلام نمی‌رساند بلکه به خود ضرر می‌رساند. ﴿وَسَيَجۡزِي ٱللَّهُ ٱلشَّٰكِرِينَ﴾ یعنی: خداوند به کسانی که صبر کردند، در راه الله قتال کردند و شهید شدند، پاداش خواهد داد. زیرا آنان با این عمل در برابر نعمت اسلام خداوند را سپاس گفتند([[90]](#footnote-90)).

3- آیه مذکور بزرگ‌ترین دلیل بر عظمت، شجاعت و ثبات حضرت ابوبکرس محسوب می‌گردد. زیرا این حضرت ابوبکرس بود که موقع وفات رسول الله ج آیه مذکور را آشکارا اعلام می‌کرد. آرامش واستقامت حضرت ابوبکرس موقع هزیمت سپاه اسلام در احد و استقامت او در برابر پدیده ارتداد، حکایت از عظمت او دارد. اصل جریان از این قرار است: روزی که رسول اکرم ج فوت کرد و خبر در گذشت او شایع شد، منافقان شوریدند، سخن گفتند و قصد برگزاری اجتماع و افشاگری کردند. خداوند در دل حضرت عمر بن خطابس این احساس را پیدا کرد که رسول اکرم ج رحلت نکرده است. لذا خطبه معروف و مشهورش دایر بر برگشتن رسول الله ج که در واقع تهدیدی برای منافقان بود، را ایراد کرد. این خطبه در واقع قوت منافقان ‌را مختل ساخت و آنان متفرق شده مواضع مختلفی اختیار کردند. حضرت ابوبکرس بعد از اینکه پیامبر ج را دیده بود، آمد و سخنان حضرت عمرس را شنید و خطاب باو گفت: خاموش باش. حضرت عمرس به سخنانش ادامه داد. حضرت ابوبکر گواهی داد و مردم به سخنان او گوش فرا دادند و او گفت: «و بعد، ای مردم هر کس خدا را عبادت می‌کرد، بداند که خداوند زنده است و نمی‌میرد و هر کس محمدج را عبادت می‌کرد، بداند که محمد در گذشته است».

سپس این آیه را خواند: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُ﴾ [آل عمران: 144]. مردم همه به گریه افتادند وشروع به تلاوت آیه کردند. چنان بنظر می‌رسید که مردم قبل از آن روز، این آیه را اصلاً نشنیده بودند. امام بخاری روایتی از حضرت عایشهلنقل کرده می‌فرماید: «خداوند نخست به وسیله خطبه حضرت عمرس و سپس به وسیله خطبه حضرت ابوبکرس به اسلام و مسلمین یاری کرد و نفع رساند. این یکی از آن مورد بود که شکر حضرت ابوبکرس یعنی شاکر بودن او و شاکر بودن سایر صحابهش روشن و مبرهن گردید([[91]](#footnote-91)).

4- آری، با توجه به مطالب بند (1، 2، 3) بخوبی روشن است که این گفته آقای تیجانی که «این آیه دلیل صریح و روشنی است مبنی بر مرتد شدن صحابه بعد از وفات رسول اکرم ج» مدلول و مفهومی جز دال بر جهالت او نسبت به اصول تفسیر و اقوال مفسرین ندارد. و گر نه حد اقل یک تفسیر یا یک مفسر را برای ما معرفی کند که این آیه را همان گونه که او (تیجانی) تفسیر کرده است، تفسیر کند. اگر آیه مذکور مطابق با عقلیت او (تیجانی) تفسیر شود، قطعاً معنی و مفهومش چنین می‌شود که خداوند سبحانه وتعالی اصحاب پیامبرش را بشارت می‌دهد که آنان در آینده نزدیک از دین بر خواهند گشت!!؟ و بدین ترتیب آقای تیجانی نسبت به پدید آمدن ارتداد اغلب اصحاب پیامبر ج قبل از وفات پیامبر ج اذعان دارد. او تنها بر این اذعان قناعت نمی‌کند بلکه تاکید دارد که صحابه بعد از وفات رسول اکرم ج مستقیماً از دین بر خواهند گشت. و من این «هراء» سخنان بی‌سر و ته را از کسانی مانند او بعید نمی‌دانم. زیرا کتب تفسیر نزد روافض مملو از داستان‌هایی هستند که در آن‌ها حماقت و سبکی به حدی وجود دارد که بجای تفسیر بهتر است آن‌ها را از جمله کتب فکاهی و خنده آور برای اطفال تلقی نمود. همچنین وقتی آقای تیجانی اذعان دارد که اغلب اصحاب رسول اکرم ج بعد از وفات او از دین بر خواهند گشت، بر وی واجب است که روشن کند: کدام صحابهش بعد از پیامبر ج از دین برگشته‌اند و چه کسانی از صحابه ثابت قدم مانده‌اند؟ و در غیر این صورت معامله برای امت مشتبه خواهد بود و صحابه پیامبر ج از منقلب و مرتد تشخیص داده نخواهند شد. بویژه بعد از اینکه شیعه صحابهش را به سه دسته تقسیم می‌کند یک دسته آنانی که مورد رضایت همه هستند و دسته دیگر آنانی که مسلمانان درباره آنان اختلاف نظر دارند! این امر هرگز باور کردنی نیست که قرآن این قضیه‌ بسیار مهم را مبهم گذاشته باشد تا انسان‌های بی‌خرد و نادان آن‌ را ملعبه ساخته و اصحاب رسول الله ج را روی ورق شطرنج بگذارند. هر کدام را که خواسته باشند حذف کنند و هر کدام را که خواسته باشند اثبات و ابقا کنند. گمان نمی‌کنم که آقای تیجانی بتواند بگوید که صحابه‌ای که ثابت قدم ماندند و بعد از رسول الله ج مرتد و منقلب نشدند، همان سه یا هفت نفری هستند که شیعه به صحابیت آنان اعتراف دارند و از آنان خشنود هستند. زیرا این دیدگاه متعارض و متصادم است با نصوصی که مبین این حقیقت هستند که حضرت ابوبکرس و حضرت عمرس بعد از وفات رسول الله ج منقلب نشدند و ثابت قدم ماندند. همانطور که در صفحات گذشته این مطلب را درباره تمام صحابهش به اثبات رساندم.

5- برای مفسر لازم و ضروری است. آیه را که تفسیر می‌کند با آیه‌های قبل و بعدش پیوند بدهد. زیرا تفسیر کامل، صحیح و روشن موقوف بر ارتباط جهت دار با سیاق، و سباق است. آیه که جناب تیجانی از آن استدلال می‌کند مربوط به غزوه احد و اشتباهاتی است که در آن غزوه به وقوع پیوست. مضمون کلی سوره پیرامون عتاب و سرزنش الله نسبت به مومنان است بخاطر کوتاهی هایی که در آن غزوه رخ داده بود. و خداوند می‌خواهد این نکته را به مومنان گوشزد کند که آنان فقط بخاطر ایمان بدون جهاد و تحمل زحمت و فداکاری به بهشت راه می‌یابند. خداوند می‌فرماید: ﴿أَمۡ حَسِبۡتُمۡ أَن تَدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ وَلَمَّا يَعۡلَمِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ مِنكُمۡ وَيَعۡلَمَ ٱلصَّٰبِرِينَ١٤٢﴾ [آل عمران: 142]. «آیا گمان کردید که وارد بهشت می‌شوید بدون اینکه خداوند، صابرین و مجاهدین از میان شما را مشخص کند».

﴿وَلَقَدۡ كُنتُمۡ تَمَنَّوۡنَ ٱلۡمَوۡتَ مِن قَبۡلِ أَن تَلۡقَوۡهُ فَقَدۡ رَأَيۡتُمُوهُ وَأَنتُمۡ تَنظُرُونَ١٤٣﴾ [آل عمران: 143].

«شما از دیر زمان قبل از اینکه با مرگ مواجه شوید، آرزوی آن‌ را داشتید. اکنون شما موت و مرگ را دیدید. و به‌سوی آن نگاه کردید».

بعد از این دو آیه، این نکته را متذکر شده است ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُ﴾ [آل عمران: 144]. تداوم عتاب و سرزنش است در برابر آنچه که در این غزوه از آنان صورت گرفته بود. بعد در ضمن آیه‌هایی‌که بعد از این سه آیه هستند خداوند به مومنین متذکر شده است که بسیاری از پیامبران کسانی بودند که یاران صالح آنان علیه دشمنان قتال کردند اما هیچ گونه، ضعف سستی و ذلت از خود نشان ندادند بگونه‌ای که بعضی از شماها نشان دادید. و در آیه‌ء بعدی خداوند ایمان‌ را برای اصحاب پیامبرش تثبیت نموده و آنان را از اطاعت کفار بر حذر داشته است. خداوند در این باره می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تُطِيعُواْ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَرُدُّوكُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡ فَتَنقَلِبُواْ خَٰسِرِينَ١٤٩﴾ [آل عمران: 149]. «ای اهل ایمان، اگر از کفار اطاعت کردید، آنان شما را به حالت قبلی بر گردانده و شما جز و زیان کاران خواهید بود». بعد از مورد عتاب قرار دادن، خداوند این نکته را یادآور شده است که او آنان را که روز قتال پشت داده فرار کرده‌‌اند، مورد عفو قرار داده است: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَلَّوۡاْ مِنكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِ إِنَّمَا ٱسۡتَزَلَّهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ بِبَعۡضِ مَا كَسَبُواْۖ وَلَقَدۡ عَفَا ٱللَّهُ عَنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٞ١٥٥﴾ [آل عمران: 155]. «آنانک که روز قتال دو لشکر، فرار کرده‌‌اند، همانا شیطان آنان را فریب داده است در بعضی امور. اما خداوند از آنان عفو و در گذر فرموده است. همانا خداوند بخشنده و بردبار است».

بعد خداوند می‌فرماید: همانا مومنان فرمان رسول الله ج را اجابت کردند بعد از اینکه آنان در غزوه‌ احد بدلیل ملحق شدن ابوسفیان در حمراء الأسد، متضرر شده بودند.. . ﴿ٱلَّذِينَ ٱسۡتَجَابُواْ لِلَّهِ وَٱلرَّسُولِ مِنۢ بَعۡدِ مَآ أَصَابَهُمُ ٱلۡقَرۡحُۚ لِلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ مِنۡهُمۡ وَٱتَّقَوۡاْ أَجۡرٌ عَظِيمٌ١٧٢﴾ [آل عمران: 172]. «آنانی که بعد از متضرر شدن حرف خدا و پیامبر ج را گوش کردند، و نیکوکاران و پرهیزگاران آنان، بدون تردید پاداش بزرگ دارند، متصف به صفات مذکوره و ستوه شدگان در آیه‌های مذکور همان صحابهش هستند. به فضل الله ونعمته. چگونه آقای تیجانی مدعی است که خداوند در قرآن درباره مرتد شدن آنان سخن گفته است؟ چنین برداشتی از قرآن مترادف با مسخ نمودن تفسیر است. آقای تیجانی می‌گوید: «طلیحه، سجاح، و اسود عنسی را نمی‌توان مصداق آیه قرار داد. زیرا آنان منقلب شده و از اسلام مرتد شدند و در حیات رسول اکرم ج مدعی نبوت شدند و پیامبر ج علیه آنان جنگیده و بر آنان غلبه پیدا کرده بود».

پناه به خدا، این چه دروغ و گزافه گویی است؟! کجا وکی چنین ذکر شده است که رسول اکرم ج با مرتدان جنگیده و بر آنان غلبه پیدا کرده است؟ آنچه که صحت دارد این است که مسلیمه و اسود عنسی در روزهای نزدیک در گذشت رسول اکرم ج اظهار وجود کرده‌‌اند. اما طلیحه و سجاح بدون شک و تردید بعد از وفات رسول اکرمج مرتد شده‌اند و تمام مورخان و محدثین بر این اتفاق نظر دارند. حضرت خالد بن ولید (شمشیر برهنه الله) در معرکه «بزاخه» با طلیحه به نبرد پرداخت و او را شکست داد. طلیحه بعد از شکست به شام فرار کرد اما دیری نگذشت که دو باره بسوی اسلام آمد و مسلمان شد. بعد زنی که مدعی نبوت بود، بنام سجاح بنت الحارث اظهار وجود کرد و شخصی بنام مالک بن نویره سرپرستی و قیادت و پیروان او را بعهده داشت. انبوهی از مردم قبیله بنو تمیم به مخالفت و قیادت و پیروان او را به عهده داشت. انبوهی از مردم قبیله بنو تمیم به مخالفت با وی (سجاح) برخاست. جنگ میان فریقین در گرفت. سجاح بعد از اینکه بدست خزیمه که از قبیله اوس بود، شکست خورد همراه با لشکرش به یمامه فرار کرد و در آنجا با مسیلمه ملاقات نمود و باوی ازدواج کرد و بعد به موطن اول خود یعنی عراق برگشت. اما مسیلمه کذاب، بدست حضرت خالد بن ولید و معاویانش، یعنی عکرمه فرزند ابی جهل و شرحبیل بن حسنه در معرکه یمامه با بدترین شکست مواجه شد. اما این جناب تیجانی که از الفبا و ابجدیات تاریخ خبر ندارد، مدعی است که این پیامبر ج بود که با گروه مرتدان به جنگ پرداخت! همه این دروغ پردازی‌های تیجانی بخاطر این است تا ثابت شود که مرتدین بعد از پیامبر ج، صحابه بودند نه این گروهی که اکنون شرح حال آنان بیان گردید. به خدا سوگند، اگر جهل و نادانی، گاوی می‌بود، آن‌ را ذبح می‌کردم!!

اما این قول آقای تیجانی که: «مالک بن نویره و پیروانش به این دلیل مانع پرداخت زکات شدند که آنان بر این باور بودند که رسول اکرم ج فرمان صریح دایر بر بیعت و خلافت حضرت علیس در محل غدیر خم صادر کرده است و حتی خود حضرت ابوبکر نیز از حضرت علی بیعت کرده است. اما وقتی مالک بن نویره و پیروانش مطلع شدند که خلیفه بیعت شده ابوبکر است نه علی، آنان از دادن زکات خود داری کردند».

در جواب به تیجانی که با توسل به حماقت‌های روافض از مرتدان دفاع، و با توسل به خزعبلات و یاوه گویی‌های شیعه به اصحاب رسول الله ج حمله می‌کند، می‌گویم: بهتر برای او (تیجانی) این است که این افسانه‌های مضحکه و خنده آور را برای غیر اهل سنت بیان کند زیرا این قصه‌های بی‌سر و ته ارزش آن‌ را ندارند که در پاسخ گفتن به آن‌ها کسی وقت خود را ضایع کند. و همچنین از آقای تیجانی توقع دارم حد اقل یک منبع را که این افسانه‌های بی‌سر و ته در آن بیان شده باشند، نام ببرد، همانطورکه (به گمان خودش) او همواره از مصادر و مراجع استدلال می‌کند. شرح مفصل موض وع متعلق به مالک بن نویره تحت عنوان خالد بن ولید خواهد آمد([[92]](#footnote-92)). نقدی بر استدلال آقای تیجانی از آیه دوم دایر بر مذمت صحابهش

آقای تیجانی از آیه که وی آن‌ را آیه جهاد می‌گوید، استدلال می‌کند. آیه چنین است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَا لَكُمۡ إِذَا قِيلَ لَكُمُ ٱنفِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱثَّاقَلۡتُمۡ إِلَى ٱلۡأَرۡضِۚ أَرَضِيتُم بِٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا مِنَ ٱلۡأٓخِرَةِۚ فَمَا مَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا فِي ٱلۡأٓخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ٣٨ إِلَّا تَنفِرُواْ يُعَذِّبۡكُمۡ عَذَابًا أَلِيمٗا وَيَسۡتَبۡدِلۡ قَوۡمًا غَيۡرَكُمۡ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيۡ‍ٔٗاۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ٣٩﴾ [التوبة: 38-39]. «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! شما را چه شده، هنگامی‌که به شما گفته می‌شود: (به سوی جهاد) در راه خدا حرکت کنید، به زمین می‌چسپید (و سستی می‌کنید) آیا به جای آخرت به زندگی دنیا راضی شده‌اید؟! حال آنکه متاع زندگی دنیا، در (برابر) آخرت، جز اندکی (هیچ) نیست. \* اگر (برای جهاد) کوچ نکنید، (خدا) شما را به عذاب دردناکی، عذاب می‌کند، و قوم دیگری را بجای شما قرار می‌دهد، و هیچ زیانی به او نمی‌رسانید، و خدا بر هر چیزی تواناست».

آقای تیجانی می‌گوید: این دو آیه به وضوح نشان می‌دهند که صحابه از رفتن به جهاد سستی کردند و با علم به اینکه زندگی دنیا ارزشی ندارد، تمایل به زندگی دنیا را در برابر آخرت ترجیح دادند تا اینکه مستحق تنبیه و توبیخ و عتاب حضرت حق قرار گرفتند و خداوند آنان را به عذابی بس دردناک تهدید نموده و درباره جایگزین کردن مومنان‌ راستین بجای آنان سخن گفته است([[93]](#footnote-93)).

1. تمام مفسرین اتفاق دارند که این آیات درباره تشویق مومنان به شرکت در غزوه تبوک نازل شده است. نزول این آیات بعد از فتح مکه و بعد از برگشتن رسول اللهج از غزوه طایف و حنین بوده است. به مسلمانان امر شده بود که در فصل تابستان موقع برداشت محصول به جهاد بروند. عادت مبارکه رسول اکرم ج بر این بود که هرگاه به غزوه‌ای می‌رفت، چنان وآنمود می‌کرد که به مقصدی دیگر می‌رود. غزوه تبوک در شرایطی پیش آمد که هوا فوق العاده گرم بود. مقصد بسیار دور بود و پیامدهای زیادی در برداشت. موقعیت دشمن نیز بسیار خوب و جمعیت آن خیلی زیاد بود. در چنین حالتی رفتن به جهاد برای آنان بسیار مشکل بنظر می‌رسید. خداوند به وسیله نازل کردن آیات مذکور آنان را برای جهاد ترغیب داده و از هر گونه تکاسل و تثاقل بر حذر داشت. آقای طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» به این واقعیت اعتراف([[94]](#footnote-94)) نموده است. بدین ترتیب معنی و مفهوم آیه تشویق و ترغیب است از جانب الله برای اصحاب رسول الله ج برای شرکت آنان در جنگ با اهالی روم. تردیدی نیست که این تکاسل و تثاقل از تمام صحابهش صورت نگرفته بود. زیرا بسیاری بعید بنظر می‌رسد که همه آنان بر سستی و تنبلی توافق کرده باشند. بلکه این از قبیل صدور گرفته فعل عن البعض و نسبت دادن به سوی کل است. یعنی این تثاقل از بعضی صورت گرفته اما به همه آنان منسوب گردید([[95]](#footnote-95)). (آقای طبرسی در تفسیر مجمع البیان نقل کرده است «می‌گوید: این تاخیر و سستی مختص بعضی از مومنان بود زیرا کل آنان از رفتن به جهاد سستی نشان ندادند) ج3 ص 62. و این شیوه سخن گفتن بسیار شایع است و با این شیوه سخن بسیار وجود دارد. علاوه بر این آنانی که از شرکت در جهاد وجنگ با رومی‌ها سستی نشان دادند، مقصدشان هرگز اعراض ورو گردانی از جهاد نبوده است. بلکه این تکاسل و تنبلی بدلیل فرا رسیدن فصل برداشت محصول و دوری مسافت در این غزوه بوده است. روی همین اصل آیه مذکور نازل شده تا آنان را مورد عتاب قرار داده و برای جهاد ترغیب و تشویق کند. مسلماً صحابهش نیز بشر بودند و آنجه که برای انسان‌ها پیش می‌آید، از سستی و غیره برای آنان نیز پیش خواهد آمد. روی همین اصل در جاهای متعدد قرآن آیاتی برای تعلیم، ترغیب و توجیه صحابهش نازل شده است تا آنان را از جمله کسانی که بهتر هستند و برای نفع رسانی به امت مسلمان آفریده شده‌اند، قرار بدهد. برای کسی که قرآن ‌را مورد تدبر قرار بدهد، این امر پنهان نیست. در مجموع 89 آیه که با ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ شروع می‌شود، در قرآن نازل شده است. همه این آیات برای تعلیم و توجیه آمده‌اند. مانند قوله تعالی: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ﴾ [البقرة: 183]، ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱدۡخُلُواْ فِي ٱلسِّلۡمِ كَآفَّةٗ﴾ [البقرة: 208]. ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰكُم﴾ [البقرة: 254]. ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَذَرُواْ مَا بَقِيَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓاْ﴾ [البقرة: 278] ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ﴾ [آل عمران: 102]. ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ بِطَانَةٗ﴾ [آل عمران: 118].

آری، از حضرت ابن مسعودس روایت است که می‌گوید: «إذا سمعت الله يقول: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ فأرعها سمعك فإنه خير تؤمر به أو شر ينهي عنه» هرگاه از خداوند شنیدی که می‌گوید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ «گوش فرا بده و آن‌ را بشنو». زیرا خداوند با این خطاب یا به انجام کار خیر امر می‌کند و یا از ارتکاب کار بد منع می‌کند([[96]](#footnote-96)).

آری، روشن و واضح است که محور اصلی آیات قرآنی و سیاق آن بخاطر این بوده است که صحابهش را با نیکی‌ها و خیر آشنا و از هر شر و زشتی منع کند. اما چنین بنظر می‌رسد که مساله عصمت که روافض آن‌ را برای ائمه خود لازم قرار داده‌اند. آنان را بر این باور واداشته است که هر خطا واشتباهی که از اصحابش صادر می‌شود، عیب و نقصی در حق آنان محسوب می‌گردد. از عصبیت عصمت به عصمت خدا پناه می‌بریم.

اما اظهارات آقای تیجانی درباره این آیه: ﴿إِلَّا تَنفِرُواْ يُعَذِّبۡكُمۡ عَذَابًا أَلِيمٗا﴾ در واقع در این آیه تهدید است از طرف خداوند به کسانی که جهاد را ترک کردند. ابن‌عباسبمی‌گوید: رسول اکرم ج قبیله‌ای از اعراب را برای جهاد دعوت کرد. آنان از اجابت کوتاهی کردند. خداوند جلوی باران رحمت را از آنان گرفت و این بود عذاب آنان([[97]](#footnote-97)). و این امر مسلم است که صحابهش همراه با پیامبر ج برای جهاد به تبوک رفتند و هیچ گونه عذابی به آنان نرسید. دوست دارم به جناب تیجانی بگویم که حضرت ابوبکرس، حضرت عمرس و حضرت عثمانس هیچ کدام از این آقایان جز و کسانی نبودند که تیجانی آنان را به سستی و رغبت بسوی زندگی دنیوی متهم می‌کند. حضرت ابوبکرس برای تجهیز سپاه اسلام تمام دارایی خود را تقدیم رسول اللهج کرد و هیچ چیزی بجز ایمان به خدا را برای زن و فرزندان خود نگذاشت([[98]](#footnote-98)). علاوه بر این خداوند سبحان در آیه‌ای که بعد از آیه مورد بحث می‌باشد، صحبت او با رسول الله ج و صحابی بودن او را به اثبات رسانده است. خداوند می‌فرماید: ﴿إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدۡ نَصَرَهُ ٱللَّهُ إِذۡ أَخۡرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: 40]. «اگر شما او را یاری نکنید، خداوند او را یاری کرده است، آن هنگام که کفار او را (از خانه) بیرون کردند. در حالی که او (حضرت ابوبکرج) دومی از دوتا بود، و پیامبر ج به صحابی‌اش فرمود: اندوهگین مباش همانا خداوند همراه ما است». با توجه به محتوای آیه مذکور، حسین بن فضل می‌گوید: «من قال إن أبابكر لم يكن صاحب رسول الله فهو كافر لانكاره نص القرآن». هر کس بگوید حضرت ابوبکرس صحابی رسول الله نیست، کافر تلقی می‌شود زیرا او منکر نص صریح قرآن شده است. شعبی می‌گوید: «عاتب الله عزوجل أهل الأرض جميعاً في هذه الآية غير أبي بكر الصديق س». «خداوند در اين آيه تمام اهل ارض را مورد عتاب قرار داده است بجز حضرت ابوبكر س»([[99]](#footnote-99)). حضرت عمرس نصف تمام دارایی خود را تقدیم رسول اکرم ج کرد. حضرت عثمانس هزار دینار آورد و آن‌ها را در دامن رسول اکرم ج پخش نمود و سپاه تبوک را که معروف به جیش العسره است مجهز ساخت. رسول اکرم ج فرمود: عثمانس بعد از عمل امروز هرگز متضرر نخواهد شد([[100]](#footnote-100)). عبدالرحمن بن عوف نیز در این غزوه شرکت داشت چنان‌چه رسول اکرم ج در این غزوه پشت سر او نماز خواند. بعد گریه کنندگان یعنی همان هفت تنی که خداوند درباره آنان آیه ذیل را نازل فرمود، آمدند. ﴿... وَلَا عَلَى ٱلَّذِينَ إِذَا مَآ أَتَوۡكَ لِتَحۡمِلَهُمۡ قُلۡتَ لَآ أَجِدُ مَآ أَحۡمِلُكُمۡ عَلَيۡهِ تَوَلَّواْ وَّأَعۡيُنُهُمۡ تَفِيضُ مِنَ ٱلدَّمۡعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُواْ مَا يُنفِقُونَ٩٢﴾ [التوبة: 92] «... و گناهی نیست بر کسانی که نزد تو آمدند تا برای آنان مرکبی تهیه کنی. و با خودت به جهاد ببری ـ اما تو گفتی: مرکبی ندارم تا شما را بر آن سوار کنم. آنان با چشمان اشک آلود از غم و اندوه اینکه چیزی نداشتند صرف جهاد نمایند، برگشتند».

بدون شک و تردید چند تن از مسلمانان از شرکت در جهاد باز مانده بودند. کعب بن مالک، هلال بن امیه و مراره بن ربیع از جمله آنان بودند (وهم الثلاثة الذين تخلفوا عن الغزوة) ابوخیثمه و ابوذر نیز باز مانده بودند و سپس به سپاه اسلام که تعدادشان سی هزار تن بود، پیوستند. خداوند سه نفری را که از غزوه باز مانده بودند مورد عفو قرار داده درباره آنان چنین فرموده: ﴿لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلۡعُسۡرَةِ مِنۢ بَعۡدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٖ مِّنۡهُمۡ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّهُۥ بِهِمۡ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ١١٧﴾ [التوبة: 117]. «خداوند توبه‌ای رسول، مهاجرین و انصار را، همان انصاری و مهاجرینی که در لحظات سخت و سرنوشت ساز پیامبر ج را یاری کردند. پذیرفته است. بعد از اینکه نزدیک بود که دل‌های گروهی از آنان منحرف شود. خداوند توبه آنان را پذیرفت. زیرا خداوند به بندگانش مهربان است».

آری، ما مشاهده می‌کنیم که چه خوب و زیبا خداوند پیامبرش و مهاجرین و انصار را تعریف و تمجید نموده است. خداوند کلیه خطاهای آنان را بعد از اینکه آنان به قصد جنگ با رومی‌ها از خانه‌های خود بیرون رفتند، مورد مغفرت قرار داده است. ﴿مِنۢ بَعۡدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٖ مِّنۡهُمۡ﴾ نزدیک بود که این گروه به رفاه و تنبلی گرایش پیدا کنند اما خداوند آنان را ثابت قدم نگاه داشت و تقویت نمود([[101]](#footnote-101)). و توبه آنان را پذیرفت. حضرت ابن عباسب می‌گوید: «هر که خداوند توبه‌اش را بپذیرد، هرگز معذب نخواهد شد([[102]](#footnote-102)). امام جصاص در احکام القرآن پیرامون این آیه می‌گوید: این آیه تعریف اصحاب رسول الله ج را که در معیت او به جهاد رفتند در بر داشته و حکایت از اخلاص و صفا باطن آنان دارد. زیرا خداوند متعال اعلام عفو و بخشودگی از آنان نمی‌کند مگر اینکه از آنان و اعمال آنان خشنود شده باشد. این نص صریح و واضحی است دایر بر رد قول آن عده از کج اندیشان که صحابه را متهم می‌کنند و به آنان نسبت می‌دهند خلاف آنچه را که خداوند از قبیل پاکیزگی ظاهر و باطن و شایستگی ایمان و وجدان به آنان نسبت داده است([[103]](#footnote-103)).

آیا غزوه تبوک آخرین غزوه‌ای نبود که رسول الله ج و تمام یارانش در آن شرکت داشتند؟ و اصحابش کسانی نبودند که در سایر غزوات دیگر مانند، احد، بدر، خندق، و حنین در معرض مشکل ترین آزمایش قرار گرفته بودند. همچنین در جریان فتح مکه و غزوه موته و غیره نصرت و پیروزی همواره بدرقه راه آنان بوده است. و بعد از وفات رسول الله ج راه و روش جهاد را به اتمام رسانیده، دین را در برابر فتنه مرتدان حفاظت کردند. خداوند عراق، ایران، مصر و شام را بدست توانای آنان فتح کرد. با این همه حرکت و پویایی و جهاد چگونه می‌توان گفت که صحابهش در رفتن به جهاد سستی از خود نشان داده و گرایش به زندگی دنیوی را ترجیح داده‌اند؟ «سبحانك هذا بهتان عظيم».

3- اگر به تفاسیر اهل تشیع مراجعه شود، در اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها چنین چیزی دیده نمی‌شود. شاید یک نفر از مفسران بلند پایه شیعه پیدا نشود که درباره این آیه دایر بر ذم صحابهش اظهار نظر کرده باشد و چنین معنایی به آیه مذکور پوشانده باشد که صحابهش از رفتن به جهاد سستی نموده و در برابر آن زندگی دنیوی را ترجیح داده باشند. ملاحظه بفرمایید. آقای طبرسی می‌گوید: ثم عاتب سبحانه المومنین.. . الخ یعنی خداوند مومنان را در برابر تکاسل در امر جهاد مورد عتاب قرار داده فرمود: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَا لَكُمۡ إِذَا قِيلَ لَكُمُ﴾ [التوبة: 38]. یعنی ای اهل ایمان چه شده شما را وقتی پیامبر خدا ج شما را دعوت می‌کند و به شما می‌گوید: در راه الله بیرون بیایید ـ یعنی برای جهاد و مبارزه علیه مشرکان بیرون بیایید، و مقصود از مشرکان در این خطاب غزوه تبوک است. از حسن و مجاهد منقول است که ﴿ٱثَّاقَلۡتُمۡ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ﴾ به معنی: تثاقلتم وملتم إلى الأرض التي أنتم عليها. یعنی بجای حرکت کردن و بلند شدن بلا درنگ، تاخیر می‌کنید و میل دارید که کما کان در روی زمین بنشینید.

قال الجبائي: «هذا الاستبطاء مخصوص بنفر من المؤمنین لأن جميعهم لم يتثاقلوا عن الجهاد فهو عموم أريد به الخصوص».

جبائی می‌گوید: ابن تعلل و تاخیر مختص تنی چند از مومنان بود زیرا تمام مومنان تاخیر و تعلل نکرده بودند. الفاظ هر چند که عام هستند ولی منظور از آن‌ها افراد بخصوص هستند نه تمام، بدلیل این الفاظ که می‌فرماید: ﴿أَرَضِيتُم بِٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا مِنَ ٱلۡأٓخِرَةِ﴾) استفهام، استفهام انکاری است. یعنی آیا شما زندگی فانی دنیا را در برابر زندگی آخرت که جاودان است ترجیح دادید؟!([[104]](#footnote-104)) آقای طبرسی از این آیه کم‌ترین و کوچک‌ترین ایرادی بر صحابه نگرفته است. عیناً آیه را مانند تفسیر اهل سنت دایر بر اینکه، آیه شامل عتاب و ترغیب مومنان در امر جهاد با کافران رومی در غزوه تبوک می‌باشد، تفسیر نموده است. زیرا این غزوه در شرایط فوق العاده سخت و دشواری پیش آمد. کاشانی در تفسیر «الصاقی» می‌گوید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَا لَكُمۡ إِذَا قِيلَ لَكُمُ ٱنفِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱثَّاقَلۡتُمۡ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ﴾ یعنی: تاخیر کردید در حالی که می‌خواستید همیشه در خانه و شهرهایتان بنشینید. این مساله مربوط به زمان برگشت از غزوه طایف در سال دهم هجری می‌باشد. در زمانی که از صحابهش خواسته شد که به جهاد بروند که زمان قحط بود، محصول خرما و غیره آماده برداشت بود، و اندک تاخیری موجب می‌شد که تمام محصول نابود شود مقصد نیز بسیار دور بود، تعداد دشمن نیز زیاد بود. آقای کاشانی درباره عوامل جنگ تبوک، سخنانش را ادامه داده می‌گوید: رسول اکرم ج به اصحابش امر کرد تا خود را برای غزوه تبوک که از بلاد بلقاء است، آماده کنند. و به سوی قبایل اطراف مکه و قبیله أسلم، از خزاعه و قبیله مزینه و جهینه قاصد فرستاد و آنان را برای جهاد ترغیب داد و امر کرد تا سپاه اسلام در «ثنیه الوداع» تجمع کند. به توانمندان و ثروتمندان دستور داد تا ناتو آنان و ضعفا را تقویت کنند. هر کس هر قدر که داشت آن‌ را تقدیم کرد. بعد به ایراد خطبه پرداخت و مردم را برای جهاد تشویق کرد. آقای کاشانی می‌گوید: از تمام اعراب که به غزوه دعوت شده بودند، افرادی آمدند و شرکت کردند وعده‌ای از منافقین و غیرهم شرکت نکردند و نشستند»([[105]](#footnote-105)). آیا خواننده از این سخن آقای کاشانی می‌تواند این نتیجه را اخذ کند که صحابهش متهم به تخلف از امر رسول الله ج شده و جهاد را ترک کردند و بسوی زندگی دنیا گرایش پیدا کردند؟! خیر، هرگز، بلکه بر خلاف دیدگاه تیجانی، تفسیر کاشانی نشانگر این مطلب است که او تفسیر اهل سنت را قبول دارد. علاوه بر این، خواننده گرامی ‌بینید که او به عدم صحت تقسیم صحابهش به سه دسته که یک دسته آنان منافقین هستند، تاکید دارد. زیرا عبارت او چنین است: «أمر النبی ج أصحابهش» یعنی: پیامبر ج اصحابش را برای آمادگی به جهاد امر کرد. «واژه اصحاب» عام است. تمام صحابهش را در بر دارد. اگر منافقین از جمله صحابهش می‌بودند، آن طوریکه روافض مدعی هستند. بایستی آقای کاشانی بجای «قعد عنه قوم من المنافقين» (یعنی عده‌ای از منافقین پیامبر ج را همراهی نکردند و در خانه‌ها نشستند) چنین می‌گفت: إن قوماً (من الصحابة الـمنافقين) قعدوا عن الجهاد (یعنی گروهی از صحابه که منافق بودند، نشستند و همراه با رسول اکرم ج به جهاد نرفتند) آری، این گونه حق از زبان آنان بیرون می‌آید.

1. می‌توانیم روشن کنیم که آقای تیجانی به چه حماقتی بدون آشنایی با اصول تفسیر و بدون مراجعه به آراء علمای تفسیر، در تفسیر آیه‌های قرآنی دست زده و چه جهالت بزرگی را مرتکب شده است. اگر خواسته باشیم بعضی از آیات قرآنی را عیناً به شیوه آقای تیجانی تفسیر کنیم، پس به این مثال توجه بفرمایید. خداوند می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ ٱتَّقِ ٱللَّهَ وَلَا تُطِعِ ٱلۡكَٰفِرِينَ وَٱلۡمُنَٰفِقِينَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمٗا١﴾ [الأحزاب: 1]. اگر این آیه مطابق با شیوه آقای تیجانی تفسیر شود، معنی و مفهومش چنین است که: خداوند متعال پیامبرش را تهدید کرده است و امر کرده است که پیامبر ج از او بترسد و از کفار و منافقین اطاعت نکند و این آیه دال بر این نکته است که رسول اکرم ج در امر دعوت، تقوی را رعایت نکرده و از کفار و منافقین تبعیت کرده است!! آیا آقای تیجانی نصوص قرآن ‌را چنین تفسیر نمی‌کند؟ معنی و مفهومی را که از نصوص مستفاد نیستند، از آن‌ها ثابت نمی‌کند؟ مثال دیگری را نیز ملاحظه بفرمایید: در سوره مائده چنین آمده است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ٦٧﴾ [المائدة: 67].. مطابق با شیوه آقای تیجانی معنی آیه چنین می‌شود: خداوند پیامبرش را تهدید کرده و به تبلیغ رسالت امر کرده است. اگر او تبلیغ رسالت نکند و آنچه که بسوی او فرستاده شده است به دیگران نرساند، او مانند کسانی می‌شود که انجام وظیفه ننموده‌اند. با این شیوه این آیه دال بر این مطلب است که رسول الله ج در انتقال آنچه که بسوی او فرستاده شده است مقصر و متهاون است و عتاب خداوند بر وی ضروری است؟!! آیا جناب تیجانی نصوص کتاب الله را چنین تفسیر نمی‌کند؟ و معنی دومی بجز معنای واقعی برای آن‌ها بیان نمی‌کند؟ و در تفسیر آیه‌های قرآنی شگفتی نمی‌آفریند؟.. . آیا این بازی با کتاب خداوند و اهانت به تقدس آن نیست؟ و من با ذکر این دو مثال هیچ هدفی نداشتم مگر اینکه به خوانندگان محترم ثابت کنم که این مفسر افراطی چقدر از حق منحرف شده و اصلاً توجهی به اصول تفسیر و اقوال مفسرین ندارد.

آقای تیجانی با این شیوه تفسیر، کتاب خداوند، قرآن پاک را بازیچه دست هر نادانی قرار می‌دهد تا در باره آن به میل خودش سخن گوید. آنچه که در این باره مایه شگفت و حیرت‌ زا است، این است که خود آقای تیجانی چنین می‌گوید: «فكتاب الله صامت وحمَّال أوجه وفيه الـمحكم والـمتشابه ولابد لفهمه من الرجوع إلى الراسخين في العلم حسب التعبير القرآني وإلى أهل البيت حسب التعبير النبوي»([[106]](#footnote-106)).

یعنی قرآن خاموش است و هر لفظ و آیه آن چند معنی را در بر دارد. در آن آیه‌های محکم و متشابه وجود دارد.

برای فهم (صحیح) قرآن لازم است که به تعبیر قرآن به عالمان بلند پایه و به تعبیر حدیث به اهل بیت مراجعه شود!؟([[107]](#footnote-107)) آیا خود آقای تیجانی درباره تفسیر نصوص قرآنی به عالمان بلند پایه یا به اهل بیت مراجعه نموده است؟! یا اینکه از هوس و خواهشات نفس پیروی نموده و کینه توزی او نسبت به مردان دوران طلایی تاریخ، بصارت و بصیرت او را سلب کرده است و او زبان به تهمت و بهتان‌هایی گشوده است که در تاریخ مدون بشر بی‌سابقه هستند؟!

آقای تیجانی می‌گوید: صحابه در چندین آیه از جانب الله تهدید شدند دایر بر اینکه، اگر آنان تغییر روش ندهند، خداوند بهترین‌ها را جایگزین آنان می‌کند و این تهدید دال بر این مطلب است که آنان از جهاد تخلف کرده‌اند. تیجانی می‌گوید: این تهدید در آیه‌های متعددی آمده است که از جمله آن‌ها این آیه نیز هست: ﴿وَإِن تَتَوَلَّوۡاْ يَسۡتَبۡدِلۡ قَوۡمًا غَيۡرَكُمۡ ثُمَّ لَا يَكُونُوٓاْ أَمۡثَٰلَكُم﴾ [محمد: 38] ([[108]](#footnote-108)). «اگر شما روی گردانی کنید خداوند بجای شما گروه دیگری می‌آورند که آنان مانند شما نخواهند بود».

آقای تیجانی! آیه که تو از آن استدلال می‌کنی، قسمتی از آن آیه است که در مورد ترغیب و تشویق برای انفاق در راه خشنودی الله نازل شده است. و تمام آیه از این قرار است: ﴿هَٰٓأَنتُمۡ هَٰٓؤُلَآءِ تُدۡعَوۡنَ لِتُنفِقُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَمِنكُم مَّن يَبۡخَلُۖ وَمَن يَبۡخَلۡ فَإِنَّمَا يَبۡخَلُ عَن نَّفۡسِهِۦۚ وَٱللَّهُ ٱلۡغَنِيُّ وَأَنتُمُ ٱلۡفُقَرَآءُۚ وَإِن تَتَوَلَّوۡاْ يَسۡتَبۡدِلۡ قَوۡمًا غَيۡرَكُمۡ ثُمَّ لَا يَكُونُوٓاْ أَمۡثَٰلَكُم٣٨﴾ [محمد: 38]. ترجمه: «آگاه باشید، شما برای انفاق در راه الله فرا خوانده می‌شوید. عده‌ای از شما کسانی هستند که بخل می‌ورزند. هر کس بخیلی کند ضررش به خودش بر می‌گردد. خداوند بی‌نیاز و شما نیازمند هستید. شما اگر روی گردانی کنید. خداوند بجای شما کسانی دیگر را می‌آورد و آنان مانند شما نخواهند بود». تمام مفسران می‌گویند: خداوند در آیه مذکور خطاب به اهل ایمان می‌فرماید: ای مردم، از شما خواسته می‌شود که در راه الله انفاق کنید و زکاتی که بر شما فرض است آن‌ را بپردازید. اما عده‌ای از شما کسانی هستند که از پرداخت واجب بخل می‌ورزند. و هر کس بخیلی کند، خودش از اجر و پاداش آن محروم می‌ماند. خداوند مستغنی است و دیگران همگی به او نیازمند هستند([[109]](#footnote-109)).

اما این بخش از آیه ﴿وَإِن تَتَوَلَّوۡاْ يَسۡتَبۡدِلۡ قَوۡمًا غَيۡرَكُمۡ ثُمَّ لَا يَكُونُوٓاْ أَمۡثَٰلَكُم﴾ [محمد: 38]. یعنی: اگر شما از اطاعت الله و پیروی از شریعت او رو گردانی کنید، بزودی خداوند بجای شما، کسانی دیگر را جایگزین می‌کند و آنان از کسانی خواهند بود که گوش فرا می‌دهند و از شما بیشتر، خدا را اطاعت می‌کنند و از انفاق در راه الله بخل نمی‌ورزند([[110]](#footnote-110)). آری این است تفسیر آیه از دیدگاه مفسرین اهل سنت. با توجه به شرح و بسط آیه مذکور و روشن شدن معنی و مفهوم آن، چگونه آقای تیجانی ادعا می‌کند دایر بر اینکه آیه مذکور دال بر شرکت نکردن صحابهشم در جهاد می‌باشد!؟ در آیه بطور کلی ذکری از جهاد نشده است. آقای تیجانی این تفسیرش را از کجا آورده است؟ آیا علمای شیعه نیز آیه را به همین صورت تفسیر کرده‌اند. ؟ ابو علی طبرسی در تفسیر همین آیه چنین می‌گوید: ﴿هَٰٓأَنتُمۡ هَٰٓؤُلَآءِ تُدۡعَوۡنَ لِتُنفِقُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ یعنی: آنان امر شدند تا واجب شرعی را درباره اموال شان بصورت انفاق در راه الله بپردازند. ﴿فَمِنكُم مَّن يَبۡخَلُ﴾ یعنی هر کس از دادن فرض زکات خود داری کند. ﴿وَمَن يَبۡخَلۡ فَإِنَّمَا يَبۡخَلُ عَن نَّفۡسِهِۦ﴾ او نفسش را از پاداش بزرگ محروم ساخته و مجازات سختی را بر وی لازم کرده است. ﴿وَٱللَّهُ ٱلۡغَنِيُّ﴾ یعنی خداوند نیازی به اموال شما ندارد. ﴿وَأَنتُمُ ٱلۡفُقَرَآءُ﴾ و شما به خیر و برکات و رحمت الله نیازمند هستید. یعنی خداوند برای رفع نیازهای خودش شما را مامور به انفاق نکرده است بلکه هدف این بوده که خود شما در قیامت از آن بهره‌مند شوید. ﴿وَإِن تَتَوَلَّوۡاْ﴾ یعنی اگر از اطاعت الله و از دستور پیامبرش اعراض کردید، ﴿يَسۡتَبۡدِلۡ قَوۡمًا غَيۡرَكُمۡ﴾ بجای شما کسانی می‌آورد که بهتر از شما و بیشتر از شما مطیع خداوند خواهند بود. ﴿ثُمَّ لَا يَكُونُوٓاْ أَمۡثَٰلَكُم﴾ بلکه از شما بهتر و بیشتر فرمانبردار الله خواهند بود»([[111]](#footnote-111)).

آقای محمد مغنیه در تفسیر المبین آیه مذکور را چنین تفسیر کرده است. ﴿هَٰٓأَنتُمۡ هَٰٓؤُلَآءِ﴾ اشاره است بسوی ثروتمندان. ﴿تُدۡعَوۡنَ لِتُنفِقُواْ فِي سَبِيلِ﴾ خداوند «تدعون» فرمود نه تامرون. زیرا هدف این است که اهل ثروت با طیب خاطر و بصورت خود جوش انفاق کنند. انفاق با طیب خاطر در آیه «قرض حسنه» شفاف تر بیان گردیده است. ﴿وَمَن يَبۡخَلۡ فَإِنَّمَا يَبۡخَلُ عَن نَّفۡسِهِۦ﴾ زیرا انفاق و بذل اموال وسیله نجات از دوزخ است و جلوی خشم خداوند را می‌گیرد و در حدیث آمده است «حصنوا أموالكم بالزكات» یعنی با پرداخت زکات اموال خود را حفاظت کنید. ﴿وَٱللَّهُ ٱلۡغَنِيُّ وَأَنتُمُ ٱلۡفُقَرَآءُ﴾ ای انسان! اگر مالک زمین و آسمان و کائنات شدی باز هم به الطاف و تدابیر خداوندی محتاج هستی. ﴿وَإِن تَتَوَلَّوۡا﴾ و در بذل مال و انفاق آن بخیل باشی. ﴿يَسۡتَبۡدِلۡ قَوۡمًا غَيۡرَكُمۡ﴾ کسانی را که خدا را به پاکی یاد کرده و از دستور وی اطاعت می‌کنند.

آری این بود تفسیر آیه از دیدگاه طبرسی و مغنیه. تفسیر این عالم شیعی نیز موافق با تفسیر اهل سنت است. اکنون از آقای تیجانی سوال می‌شود که «آن تفسیر کذایی» را از کجا آورده است!؟ برای کسانی که از حقیقت این گروه آگاهی دارند، پاسخ این سوال بسیار ساده و روشن است. زیرا آنان به اصول و ضوابط تفسیر که در آغاز این مبحث بدان اشاره نمودم. توجه ندارند بلکه به مبدا هوس‌های نفسانی، دروغ و تضاد و تناقض رو می‌آورند. بخاطر اینکه این مدعایم را مستند و مدلل ارائه بدهم چاره‌ای ندارم جز اینکه دیدگاه یکی از علمای اثنا عشری را پیرامون تفسیر این آیه که متضاد با تفسیر طبرسی و تیجانی است، بیان کنم... جناب علی بن ابراهیم قمی چنین می‌گوید: ﴿هَٰٓأَنتُمۡ هَٰٓؤُلَآءِ﴾ یعنی ای: این گروه. ﴿تُدۡعَوۡنَ لِتُنفِقُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ... . إلى قوله: وَإِن تَتَوَلَّوۡاْ﴾ یعنی اگر از اطاعت امیرالمومنین (علی بن ابی طالبس) اعراض کردید. ﴿يَسۡتَبۡدِلۡ قَوۡمًا غَيۡرَكُمۡ﴾ یعنی آنان را در ولایت علی داخل می‌کند. ﴿ثُمَّ لَا يَكُونُوٓاْ أَمۡثَٰلَكُم﴾ یعنی آنان در عداوت و مخالفت و ستم نسبت به آل محمد ج مانند شما نخواهد بود([[112]](#footnote-112)). آری، اکنون از کلیه کسانی که در صدد حق و هدایت حقه هستند، سوال می‌شود: آیا تفسیر مفسرانی که در تفسیر یک آیه روشن و محکم اقوال متضاد و تناقض دارند بهتر هستند یا تفسیر یک مفسر از اهل سنت که در تفسیرش به اصول تفسیر و ضوابط آن توجه دارد؟! فکر می‌کنم این دلیل بسیار قانع کننده باشد که حق یکی است. نمی‌تواند متعدد باشد و تناقض، تضاد و اضطراب نشانی بطلان است. پس ای جو یای حق و حقیقت، کدام روش را ترجیح می‌دهی؟!

آقای تیجانی در ادامه کینه توزیهایش نسبت به صحابه رسول الله ج می‌گوید: و کقوله تعالی أیضاً: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ يُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖۚ ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ٥٤﴾ [المائدة: 54]([[113]](#footnote-113)).

ترجمه: «ای اهل ایمان، هر کس از شما که از دین خود برگردد، خداوند در آینده نزدیک قومی را جایگزین آنان می‌کند که در مورد محبت خدا باشند و آنان نیز با خدایشان محبت خواهند کرد. این قوم در برابر مومنان خاضع و فروتن و در برابر کفار شدید و سرسخت خواهد بود. آنان در راه الله جهاد می‌کنند و در این راستا از ملامت، ملامت گران بیمی ندارند. این فضل و انعام الله است. به هر کس که خواسته باشد می‌دهد. علم خداوند بسیار فراگیر است».

1- آری، من می‌گویم: این آیه بزرگ‌ترین دلیل بر عظمت اصحاب رسول الله ج است و مقصود از آیه همان صحابه رضوان الله علیهم اجمعین هستند گروه زیادی از مفسران بر این باورند که این آیه در باره حضرت ابوبکرس و اصحابش نازل شده است. حسن، قتاده و ابن جریج این مطلب را نقل کرده‌اند([[114]](#footnote-114)). طبری در تفسیر خود از حضرت علیس نقل کرده است که آیه مذکور درباره حضرت ابوبکرس و یارانش نازل شده است. بعضی مفسرین می‌گویند، درباره انصار و برخی دیگر می‌گویند، درباره اهل یمن، درباره حضرت ابوموسی اشعری و قومش نازل شده است. بهر حال آیه عام است و شامل همه اینان می‌شود و بدون تردید در راس آنان ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضوان الله علیهم اجمعین قرار دارند. و به همین ترتیب سایر صحابه را نیز شامل می‌شود. آقای طبرسی در جریان بحث پیرامون این آیه، بر این مطلب تاکید دارد که درباره کسانی که ذکر آن‌ها در این آیه آمده است اختلاف نظر وجود دارد بعضی‌ها به نقل از حسن، قتاده و ضحاک گفته‌اند: ابوبکر و یارانش هستند که با مرتدین جنگیدند. و برخی به نقل از سدی گفته‌اند: انصار هستند. وعده‌ای هم به نقل از مجاهد گفته‌اند: آنچه در آیه آمده است اوصاف اهل یمن است و تعدادی هم گفته‌اند: آنان امیرالمومنین علی÷ و یارانش هستند»([[115]](#footnote-115)).

بخاطر اینکه بطور مستند و مستدل ثابت کنم که اولین مصداق آیه مذکور صحابهش و در راس آنان خلفای اربعه هستند، مناسب می‌دانم که این آیه ﴿فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ﴾ را نقل کنم. بدون تردید خداوند صحابه پیامبر ج را که پیامبر را نصرت و یاری کردند و وی را پناه دادند و در معیت او جهاد کردند و مستوجب خشنودی الله شدند، دوست دارد. زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ١٠٠﴾ [التوبة: 100]. ترجمه: «و پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که بخوبی و نیکی از آنان پیروی کردند، مورد رضایت خداوند قرار گرفتند و آنان نیز از خدایشان خشنود هستند. خداوند برای آنان باغ‌هایی را آماده ساخته که زیر درخت‌های آن نهرهایی جاری است آنان برای همیشه در آن باغ‌ها زندگی می‌کنند. این است پیروزی بس بزرگ».

در جایی دیگر خداوند می‌فرماید: ﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا١٨ وَمَغَانِمَ كَثِيرَةٗ يَأۡخُذُونَهَاۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمٗا١٩﴾ [الفتح: 18-19]. ترجمه: «همانا خداوند رضایت و خشنودی خویش را از مومنان آن هنگام که آنان زیر درخت بدست تو بیعت کردند، اعلام نموده است. خداوند از اخلاص و صفای دل‌های آنان آگاه بود، آرامش را بر آنان فرو فرستاد. پیروزی نزدیک و مال غنیمت انبوه را به عنوان پاداش به آنان عنایت کرد. خداوند توآنا و دانا است».

بدون تردید مهاجرین و انصار، و آنانی که زیر درخت بدست پیامبر ج بیعت کردند، اصحاب گرامی و در راس آنان خلفای اربعه بودند و این آیه محبت با آنان را واجب قرار می‌دهد. و آیه: ﴿أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ دلیلی است روشن که تواضع و فروتنی در برابر مومنان و سرسختی در برابر کفار صفت لازم اصحاب رسول الله ج است. و در راس آنان حضرت ابوبکر و حضرت عمرب قرار دارند. بدلیل این آیه که می‌فرماید: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الفتح: 29]. حتی یک نفر هم اختلاف ندارد دایر اینکه، آنانی که با محمد ج بودند، نخستین شان حضرت ابوبکرس حضرت عمرس و حضرت عثمانس و حضرت علیس و به همین ترتیب سایر صحابه هستند. در حدیث آمده است رسول اکرم ج فرمود: «أَرْحَمُ أُمَّتِى بِأُمَّتِى أَبُو بَكْرٍ»([[116]](#footnote-116)) یعنی کسی که بیشتر از همه به امت من شفقت و مهربانی می‌کند حضرت ابوبکرس است...

خداوند می‌فرماید: ﴿يُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖ﴾ این حقیقت مسلم و پذیرفته شده است که صحابه از نخستین مجاهدان ‌راه الله بودند. آیاتی که روی این مطلب تاکید دارند، در قرآن بسیار زیادند برای کسانی که تدبر کنند و احادیث بیشتر از آن هستند که در این مختصر گنجانده شوند، قطعاً جهاد در راه الله و بیباک بودن در برابر ملامت، ملامت گران، ویژگی همیشگی آنان بوده است. برای کسانی که از عقل خود کار گرفته باشند، اصلاً غیر معقول است که چنین اعتقادی داشته باشند که صحابهش بدلیل آیه مذکور مرتد شده‌اند. زیرا صحابهش در دوران خلافت حضرت ابوبکرس با مرتدان پیکار کردند و در برابر آنان پیروز شدند. پس عقلانی نیست اینکه مرتدان در برابر مومنان پیروز شده باشند. بلکه عکس این تحقیق پیداکرده، یعنی مومنان بر مرتدان پیروز شدند. پس خدا را سپاس که حق آشکار گردید. بدون تردید، این دلیل بزرگی بر صحت خلافت ابی بکر، عمر و عثمان و علی رضوان الله علیهم اجمعین می‌باشد. زیرا آنان در دوران زندگی رسول اکرم ج جهاد کردند. و بعد از پیامبر ج با مرتدان جنگیدند. مسلم است کسانی که این اوصاف را داشته باشند، دوست و ولی خداوند بشمار می‌‌روند([[117]](#footnote-117)).

3- آقای تیجانی در جریان بحث پیرامون این آیه، آن‌ را از دلایل روشن ارتداد صحابه شمرده است و منظورش این بوده است که مصداق ﴿يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ يُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖۚ﴾ حضرت علیس و یارانش هستند؟! جناب علی قمی نیز همین دیدگاه را دارد و در تفسیر این آیه ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ... الخ﴾ می‌گوید: مورد خطاب این آیه، آن عده از اصحاب رسول الله ج هستند که حق آل محمد ج را غصب نموده و مرتد شده‌اند!!! و ﴿فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ﴾ در باره امام قایم و اصحابش نازل شده است (!!!) همچنین ﴿يُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖ﴾ در باره آن‌ها است.

حماقت، بی‌ارزش و بی‌پایه بودن و مخالف بودن این قول با مو ازین واقعی و تاریخی چنان آشکار است که اصلاً نیازی به ارائه دلیلی نیست. جون امام قایم که بیش از پنج سال (!!!) سن نداشت و تا حال حاضر نیز ظهور نکرده است چگونه آیه درباره قایم خیالی که به سن بلوغ نرسیده بود و درباره اصحابش نازل شده است؟! اگر این گونه تفسیر و قرائت از آیه مذکور صحت دارد، پس امام و اولادش یعنی و پیروان اثنی عشری بیایند تا ما هم نگاهی به جهاد او و یارانش انداخته ببینیم که چگونه آنان که سابق بودند جهاد کردند و تا ما نیز توآنسته باشیم آینده جهاد بدست قایم خیالی و پیروانش که لاحقین هستند، را مرز بندی کنیم. تا خواننده و طالب حق ببیند آیا این آیه تطبیق دارد با وضعیت آنان یا خیر؟

از کتاب‌های خود شما به شما پاسخ می‌دهیم. علی بن ابی طالبس در کتاب «نهج البلاغة» می‌گوید: «اما بعد از ستایش خداوند و درود بر رسول اکرم ج، جهاد (پیکار با مخالفین دین) دری است از درهای بهشت که خداوند آن ‌را بر وی خواص و دوستان خود گشوده و لباس تقوی و پرهیزگاری است و زره محکم حق تعالی و سپر قوی او است. هر کس از آن دوری کرده آن‌ را ترک کند خداوند جامه ذلت و خواری و ردای بلا و گرفتاری به او می‌پوشاند و بر اثر این حقارت و پستی زبون و بیچاره می‌شود و چون خداوند، رحمت خود را از دل او برداشته به بیخردی مبتلا گردد. و بسبب نرفتن به جهاد و اهمیت ندادن به این امر مهم از راه حق دور شده در راه باطل قدم می‌گذارد و به نکبت بیچارگی گرفتار گردیده از عدل و انصاف محروم می‌شود. آگاه باشید من شما را به جنگیدن شب و روز و نهان و آشکار دعوت نموده، گفتم: پیش از آنکه آن‌ها به جنگ شما بیایند، شما به جنگشان بروید. سوگند به خدا، هرگز با قومی در خانه ایشان جنگ نشده مگر اینکه ذلیل و مغلوب گشته‌اند. پس شما وظیفه‌ی خود را به گردن یکدیگر انداختید و همدیگر را خوار ساختند تا اینکه از هر طرف مورد تهاجم دشمن قرار گرفته اموالتان غارت گردید و دیارتان از تصرفتان بیرون رفت.. . ای بسا، جای حیرت و شگفتی است. سوگند به خدا اجتماع ایشان بر کار نادرست خودشان و تفرقه و اختلاف شما از کار حق و درست خودتان دل را می‌میراند و غم و اندوه را جلب می‌نماید. پس چهره‌های شما زشت گردد شما در آماج تیر آن‌ها قرار گرفته‌اید. مال شما را به یغما می‌برند و شما غارت نمی‌کنید، با شما می‌جنگند و شما نمی‌جنگید. معصیت خدا می‌شود و شما راضی هستید. وقتی که به شما در ایام تابستان امر کردم که به جنگ ایشان بروید، گفتید: اکنون هوا گرم است ما را مهلت ده تا شدت گرما شکسته شود. چون در ایام زمستان شما را به جنگ با آن‌ها امر کردم، گفتید: در این روزها هوا بسیار سرد است. به ما مهلت ده تا سرما بر طرف گردد. شما که این همه عذر و بهانه برای فرار از گرما و سرما می‌آورید، پس سوگند به خدا از شمشیر زودتر فرار خواهید نمود. ای نامردانی که آثار مردانگی در شما نیست، ای کسانی که عقل شما مانند عقل بچه‌ها و زن‌های تازه به حجله رفته است. ای کاش من شما را نمی‌دیدم و نمی‌شناختم. سوگند به خدا، نتیجه شناختن شما پشیمانی و غم و اندوه می‌باشد. خدا شما را بکشد که دل مرا بسیار چرکین کرده، سینه‌ام را از خشم مملو ساختید. و در هر نفس، پی در پی غم و اندوه به من خوراندید. و در اثر نافرمانی و عصیان، رای و تدبیرم را فاسد ساختید([[118]](#footnote-118)).

در جای دیگر می‌فرماید: ای مردمی که بدن‌هایشان جمع و اندیشه و آرزوهایشان مختلف است. سخنان شما سنگ‌های سخت را نرم می‌گرداند، کار شما (که در خانه نشسته برای جنگیدن دشمن حاضر نیستید) دشمنان ‌را در شما به طمع می‌اندازد. در مجالس چنین و چنان می‌گویید و چون وقت جنگیدن با دشمن فرا رسد می‌گویید:

«حیدی حیادی» یعنی ای جنگ از ما دور شو. دعوت کسی که شما را خواند، پذیرفته نشد. کسی که درباره شما زحمت و رنج کشید دل او راحتی و آسایش نیافت. عذرها و بهانه‌ها ضلالت و گمراهی است... سوگند به خدا، فریب خورده کسی است که شما او را فریب داده‌اید. و کسی که به کمک و همکاری شما رستگار شد. سوگند به خدا رستگار شده به تیری که (از همه تیرهایی که برای قمار تعیین شده) بی‌نصیب‌تر است. و کسی که به کمک شما تیز اندازد پس به تیر سر شکسته بی‌پیکان تیر انداخته است. سوگند به خدا، دیگر سخن شما را باور نمی‌کنم به همراهی شما طمع ندارم. و دشمن را به مساعدت شما بیم نمی‌دهم([[119]](#footnote-119)).

در جای دیگر می‌گوید: من از شما دل تنگ و نگران می‌باشم از ملامت کردن شما رنجیده گشتم. آیا در عوض زندگانی همیشگی به زندگانی موقت دنیا خشنود هستید. و به جای عزت و بزرگی تن به ذلت و خواری داده‌اید؟ وقتی شما را به جنگ کردن با دشمن می‌خوانم چشم‌هایتان دور می‌زند، مضطرب می‌شوید. گویا به مشکل مرگ، و رنج بیهوشی مبتلا شده‌اید. که راه گفتگوی شما با من بسته در پاسخ سخنانم حیران و سر گردانید. مانند اینکه عقل از شما زائل گشته و دیوانه شده‌اید نمی‌فهمید... شما مانند شترهایی هستید که ساربان شان ‌را از دست داده‌اید. چون از طرفی گرد آیند از طرفی پراکنده شوند. سوگند به خدا شما برای افروخته شدن آتش جنگ بد مردمی هستید. با شما مکر و حیله می‌کنند و شما حیله نمی‌کنید شهرهای شما را تصرف می‌کنند و شما خشمگین نمی‌شوید، دشمن به خواب نمی‌رود و شما در خواب غفلت فرو رفته و فراموش کار هستید([[120]](#footnote-120)).

در جای دیگر می‌فرماید: سوگند به خدا، ذلیل و خوار است کسی که شما او را یاری کنید. کسی که با یاری شما تیر اندازد با تیر سر شکسته و بی‌پیکان تیر انداخته است. سوگند به خدا شما در میان خانه‌ها بسیارید و در پرچم‌ها اندک... خداوند شما را خوار گرداند و حظ و بهره‌های شما را ناقابل گرداند. حق را نمی‌شناسید آن طور که با باطل آشنا هستید. در صدد ابطال باطل نیستید آنطور که حق و حقیقت را باطل می‌کنید([[121]](#footnote-121)).

و در جایی دیگر می‌گوید: شما را برای بیرون رفتن به جهاد در راه خدا دعوت کردم شما بیرون نیامدید. صدایم را به گوش شما رساندم شما گوش ندادید. آشکارا و نهان شما را دعوت نمودم اما شما اجابت نکردید. شما را نصیحت کردم شما نپذیرفتید... بعد می‌گوید: سوگند به خدا دوست دارم معاویه شما را آن طور که دینار با درهم عوض می‌شود شما را عوض نماید. ده نفر از شما را بگیرد و یک نفر از طرفدارانش را به من بدهد([[122]](#footnote-122)).

حضرت امام حسنس در وصف شیعیان خود می‌فرماید: «به خدا سوگند، معاویه را از اینان (از شیعیان) که خود را هوادار من می‌پندارند، بهتر می‌دانم. آنان (شیعیان من) در صدد کشتن من بر آمدند و مال و متاع مرا به غارت بردند. به خدا سوگند اگر از معاویه تعهد بگیرم و به وسیله آن جان و اهل و عیالم را در حفظ و امان قرار بدهم بهتر است از اینکه آنان (شیعیان) مرا بکشند و خاندان و اهل بیتم ضایع شوند([[123]](#footnote-123)).

حضرت امام حسینس نیز خطاب به قهرمانان شیعه می‌فرماید: «... خداوند شما را نابود کند، خداوند شما را دچار زحمت کند ای جماعت، وقتی شما از ما کمک خواستید ما به ندای شما لبیک گفتیم در حالی که بر دشمن حمله ور شدیم. شما شمشیری را علیه ما بکار بردید که در دست ما بود. آتشی بر ما انداختید که ما آن‌ را برای از بین بردن دشمنانمان روشن کرده بودیم. شما موجب ضرر و خساره دوستان و کمک و یاری دشمنانتان شدید. شما از دشمنان هیچ امیدی ندارید و ما هیچ گناهی را در حق شما مرتکب نشده بودیم. چرا خاک برای شما نباشد وقتی که شما را بد می‌دانید([[124]](#footnote-124)).

حضرت امام باقر، امام پنجم شیعیان در وصف شیعیان خود چنین می‌گوید: «اگر تمام مردم شیعه و گروه ما می‌بودند، 4/3 سه چهارم آنان شکاک بودند و یک چهارم دیگر آنان احمق و بی‌خرد([[125]](#footnote-125))...

و امام موسی بن جعفر، امام هفتم پرده از چهره مرتدان واقعی برداشته می‌گوید: .. . «اگر شیعیان خود را می‌خواستم بنشانم، نمی‌دیدم.. . و اگر بخواهم از آنان امتحان بگیرم همه را مرتد می‌یابم (!!!) اگر بخواهم آنان را مورد نقد قرار بدهم از میان هزار نفر، یکی را مخلص نمی‌یابم (؟!) اگر آنان را غربال کنم یکی از آنان برای من باقی نمی‌ماند. آنان از دیر زمان روی تخت‌ها واریکه‌ها نشسته‌اند و می‌گویند: ما شیعیان علی هستیم. اما در واقع شیعیان علی کسانی هستند که قول و عملشان مطابق هم باشد([[126]](#footnote-126)). آری وقتی که صفات و خصوصیات شیعیان حضرت علی و فرزندانش چنین است مه بیان گردید، پس به خدا سوگند من نمی‌دانم شیعیان امام قایم، آخرین امام که هنوز به سن بلوغ نرسیده است چگونه می‌شود و چه خصوصیاتی خواهند داشت؟!...

آری، حضرت علیس بعد از اینکه پیروانش را به شدیدترین وجه مورد سرزنش قرار می‌دهد، می‌خواهد نمونه و الگوی کاملی را برای آنان ارائه دهد تا آنان از این الگو تأسی نموده، تبعیت کنند و پند بگیرند. برای چنین الگویی بجز صحابهش (مرتدین) کسانی را نمی‌بیند و می‌گوید: «شاگردان حضرت محمد ج را دیده‌ام. هیچ یک از شما در خوبی و کرامت نمی‌توانید با آنان برابری کنید. آنان صبح می‌کردند در حالی که ژولیده مو و غبار آلود بودند. یقینا چون اعتقادی داشتند که دو باره زنده می‌شوند، شب‌ها را در عبادت سپری می‌کردند. کارهای بسیار سخت و مشکل را انجام می‌دادند. و بر أثر کثرت سجده پیشانی‌هایشان مانند زانوی بزها خشن بود. هرگاه به یاد الله می‌افتادند، چشم‌هایشان چنان اشک می‌بارید که گریبانشان خیس می‌شد. در أثر ترس و بیم از عذاب و توقع ثواب مانند درختی در طوفان تند نیز خم و راست می‌شدند([[127]](#footnote-127)). بعد حضرت علیس از جنگ‌های خود در معیت صحابهش در زمان رسول اکرم ج سخن به میان آورده، می‌گوید: «ما همراه رسول اکرم ج جهاد می‌کردیم، با پدران، فرزندان، برادران و عموهایمان می‌جنگیدیم و آنان را کشتیم و این موجب فزونی ایمان می‌شد و ثبات قدم ما را در راه راست می‌افزود و شکیبایی ما را بر سوزش درد و سعی و کوشش ما را برای جهاد می‌افزود سپاهی از ما و سپاهی از لشکر دشمن بر یکدیگر حمله می‌کردند مانند حمله کردن دوتا شتر نر که مست باشند. جان یکدیکر را می‌گرفتند. هر کدام جام موت را به حریفش می‌نوشانید. گاه وقتی ما در برابر دشمن برنده می‌شدیم و گاهی دشمن ما را مغلوب می‌کرد. وقتی خداوند صدق و اخلاص را از ما دید، دشمن ما را با شکست مواجه ساخت و ما را به پیروزی می‌رساند تا اینکه پایه‌های اسلام مستحکم شد. و سوگند به عمرم، اگر ما مانند شما (یعنی شیعیان علی و اولادش) عمل می‌کردیم هیچ پایه از دین باقی نمانده بود و هیچ شاخی از ایمان سبز نشده بود (!!) و سوگند به الله از این رفتار ناپسندیده و سستی در کارزار در عوض شیر، از ناقه دنیا، خون خواهید دوشید و در پی آن وقتی که دشمن بر شما مسلط گردد پشیمان خواهید گشت([[128]](#footnote-128)). آری این‌ها بودند اصحاب و اولاد حضرت علیس و آن‌ها بودند اصحاب پیامبر ج (که شرح حال آنان را از زبان حضرت علی شنیدند) و این شرح حال در کتب مرجع شما موجود است.

اما آقای تیجانی و آقای قمی و امثال آن‌ها نمی‌پذیرند مگر چیزی را که مخالف با مو ازین عقلی باشد و خشنود نمی‌شوند مگر به آنچه که عقل از آن ابا می‌ورزد. لذا من درباره آنان (شیعیان حضرت علیس) نمی‌توانم چیزی بگویم جز آنچه که خود حضرت علیس در حق آنان گفته است و آن اینکه «... لا تعرفون الحق كمعرفتكم الباطل ولا تبطلون الباطل كإبطالكم الحق» یعنی شما حق را نمی‌شناسید آنطور که باطل را می‌شناسید و باطل را، باطل نمی‌دانید آنطور که حق را باطل می‌دانید»؟!

جناب تیجانی در ادامه ی سخنان خود می‌گوید:

«اگر خواسته باشم تمام آیات قرآنی را که دال بر تقسیم صحابه (تقسیمی که شیعه بدان اعتقاد دارند) بنویسم، برای این منظور یک کتاب بزرگ در کار است قرآن کریم این مطلب را با مختصرترین عبارت چنین بیان کرده است: ﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ١٠٤ وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخۡتَلَفُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ١٠٥ يَوۡمَ تَبۡيَضُّ وُجُوهٞ وَتَسۡوَدُّ وُجُوهٞۚ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱسۡوَدَّتۡ وُجُوهُهُمۡ أَكَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡ فَذُوقُواْ ٱلۡعَذَابَ بِمَا كُنتُمۡ تَكۡفُرُونَ١٠٦ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱبۡيَضَّتۡ وُجُوهُهُمۡ فَفِي رَحۡمَةِ ٱللَّهِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ١٠٧﴾ [آل عمران: 104-107]. «باید امتی از شما باشند که دعوت به خیر کرده، امر به معروف و نهی از منکر کنند و آن‌ها خودشان رستگارانند و مانند آنهایی نباشید که پراگنده شدند و پس از اینکه حجت‌ها و دلیل‌هایی به سویشان آمد، اختلاف کردند و برای آن‌ها عذابی سنگین خواهد بود، روزی که گروهی رو سفید و گروهی رو سیاه می‌شوند اما آنان که روهایشان سیاه شد ـ به آنان گفته می‌شود: ـ چگونه پس از ایمانتان کافر شدید پس بچشید عذاب را به سبب آن کفرانی که داشتید، اما سفید رو یان پس در رحمت خداوند جاودانه خواهند ماند».

بر همگان روشن است که این آیات صحابه را مخاطب نموده و آنان را از هر گونه اختلاف و دو دستگی بعد از اینکه دلایل روشن نزد آن‌ها آمده است، بر حذر می‌دارد و می‌ترساند از عذاب دردناک. آیات مذکور صحابه را به دو دسته تقسیم می‌کند. یک دسته عبارت‌اند از آنانی که روز قیامت سفیدرو حشر می‌شوند و آنان همان بندگان سپاسگزار الله هستند. دسته دوم کسانی هستند که روز قیامت، سیاه رو حشر می‌شوند و آنان کسانی خواهند بود که بعد از مسلمان شدن، مرتد شده‌اند و خداوند آنان را از عذاب بزرگ بیم داده است([[129]](#footnote-129)).

1- در جواب باید عرض شود: مفسرین درباره تفسیر این آیه می‌گویند: «باید باشد جماعتی از شما مومنان که مردم را بسوی خیر دعوت کند، یعنی بسوی اسلام و احکام آن. و «من» در «منکم» برای تبعیض است. زیرا امر به معروف و نهی از منکر فرض کفایه است. و منع کند (آن جماعت) مردم را از کفر به الله و از تکذیب حضرت محمدج. و جمهور مفسرین درباره ﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخۡتَلَفُواْ﴾ می‌گویند: مصداق آن یهودی و نصاری هستند. برخی بر این عقیده‌اند که مصداق آن اهل بدعت این امت هستند. ابو امامه می‌گوید: مصداق آن حروریه یعنی فرقه معتزله هستند([[130]](#footnote-130))... مفسرین در تفسیر و تعیین مصداق ﴿يَوۡمَ تَبۡيَضُّ وُجُوهٞ وَتَسۡوَدُّ وُجُوهٞ﴾ اختلاف نظر دارند. حضرت ابن عباس می‌گوید: مصداق «تبیض وجوه» اهل سنت و مصداق «تسود وجوه» اهل بدعت‌اند. حسن بصری می‌گوید: مصداق آن منافقین هستند. آنان کلمه ایمان‌ را بر زبان می‌آورند و در دل و عملا منکر آن بودند. ابو امامه می‌گوید: مصداق آن خوارج‌اند. ابوغالب می‌گوید: ابو امامه می‌گوید: مصداق آن خوارج‌اند. ابوغالب می‌گوید: ابو امامه چند تن را دید که در پله‌های دمشق آویزان‌اند، ابو امامه گفت: سگ‌های دوزخ و بدترین کشته شدگان زیر آسمان کبود هستند. بهترین کشته شدگان کسانی هستند که بدست آنان کشته شده‌اند. سپس ابو امامه ﴿يَوۡمَ تَبۡيَضُّ وُجُوهٞ وَتَسۡوَدُّ وُجُوهٞ﴾ را تلاوت کرد. ابوغالب می‌گوید: از ابو امامه پرسیدم: آیا تو این مطلب را از رسول اکرمج شنیده‌ای؟ او گفت: اگر یک مرتبه، دو مرتبه حتی هفت مرتبه آن‌ را از پیامبرج نشنیده بودم، آن‌ را برای شما بیان نمی‌کردم([[131]](#footnote-131)). قتاده می‌گوید: مصداق آن مرتدین و اهل بدعت هستند. از حضرت اسما دختر ابوبکرس مروی است که رسول اکرم ج فرمود: من قبل از همه شما در حوض کوثر حضور پیدا می‌کنم تا به کسانی که بر حوض کوثر وارد می‌شوند، نظارت کنم. عده‌ای از مردم نرسیده به من از ورود به حوض کوثر منع کرده می‌شوند. من می‌گویم: پروردگارا آنان از من و امت من هستند. به من جواب داده می‌شود. آیا می‌دانی بعد از تو چه عمل کرده‌اند؟ به خدا سوگند آنان همواره به عقب برگشته‌اند([[132]](#footnote-132)). حضرت ابی بن کعب می‌گوید:

«منظور از آن ایمان است. همان ایمانی که قبل از اختلاف در زمان آدم÷ بود. زمانی که خداوند از آنان عهد و پیمان گرفت و همه آنان به عبودیت او اقرار کردند و خداوند آنان را بر فطرت اسلام آفرید. آنان امت واحد و مسلمان شدند. قرطبی می‌گوید: احادیث پیرامون این مطلب بسیار زیادند. هر کس تبدیل کند، تغییر دهد یا در دین الله چیزی را اضافه کند که مورد پسند الله نیست و خداوند چنین اجازه‌ای نداده است، او از کنار حوض کوثر رانده می‌شود و از ورود به حوض دور نگاه داشته می‌شود در حالیکه رو سیاه است. بیشتر کسانی رانده و دور نگاه داشته می‌شوند که با جمهور مسلمانان مخالف باشند و راه خود را از راه آنان جدا کرده باشند. مانند خوارج و شاخه‌های آنان و روافض که بسیار گمراه‌اند و معتزله که تابع هوس‌های متعدد نفسانی هستند. همه این‌ها تغییر دهندگان و نوآوران در دین به حساب می‌آیند([[133]](#footnote-133)). ابن جریر طبری می‌گوید: از میان دیدگاه‌هایی که در این باره نقل شد، قول و دیدگاه صحیح، همان قول ابی بن کعب است. یعنی مصداق آن حدیث، جمیع کفار هستند. منظور از ایمان که آنان بخاطر ارتداد از آن مورد سرزنش و نکوهش قرار خواهند گرفت، همان ایمان روز «ألست» می‌باشد که به آنان گفته شده ﴿أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡۖ قَالُواْ بَلَىٰ﴾ [الأعراف: 172] این بود دیدگاه و رای مفسرین درباره آیه مذکور. هیچ کدام از آقایان نگفته است که مصداق آن آیه صحابه رسول ج در راس آنان خلفای ثلاثه هستند. به خدا سوگند معلوم نیست که جناب تیجانی (هدایت شده) این تفاسیر را از کجا آورده است.

2- اما دیدگاه مفسران شیعه درباره آیه مذکور چیست؟ اینک اقوال و دیدگاه بعضی از مفسران شیعه را درباره آیه مذکور تقدیم خوانندگان می‌کنم تا موضوع بیشتر روشن شود و نور روشی از میان تاریکی‌های تیجانی ظاهر گردد. آقای طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» پیرامون آیه مذکور می‌گوید: ﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ﴾ نباشید مانند کسانی که در دین تفریق کردند و آنان یهود و نصاری هستند. ﴿وَٱخۡتَلَفُواْ﴾ به معنی تفرقوا. یعنی تفریق و اختلاف کردند. ﴿يَوۡمَ تَبۡيَضُّ وُجُوهٞ وَتَسۡوَدُّ وُجُوهٞ﴾ همانا چهره‌های مومنان در اثر پاداش در برابر ایمان و اطاعت روشن و سفید می‌شود. و چهره کافران در اثر عذاب و بدها سیاه می‌شود. طبرسی می‌گوید: آیه بعدی ﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱسۡوَدَّتۡ وُجُوهُهُمۡ أَكَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡ﴾ موید این مصداق است که بیان گردید. یعنی به آنان گفته می‌شود: «آیا بعد از مومن بودن دو باره کافر شدید» منظور از آنان که بعد از مومن بودن کافر شدند، چه کسانی هستند؟ در این باره اقوال و دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. اول اینکه: منظور کسانی هستند که بعد از اظهار ایمان به سبب نفاق کافر شدند. قول دوم این است که منظور از آن تمام کفار هستند. زیرا آنان از اقرار به توحید که واجب بود، روگردان شدند. اقرار به توحید از آن جهت بر آنان واجب بود که خداوند متعال علیه خود آنان، از آنان گواهی گرفت وقتی به آنان فرمود ﴿أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡۖ قَالُواْ بَلَىٰ﴾ سپس بعد از ایمان روز ﴿أَلَسۡتُ﴾ دو باره بسوی کفر برگشتند. حضرت ابی بن کعب می‌گوید: منظور از آنان اهل کتاب هستند زیرا آنان بعد از ایمان به پیامبر ج، نبوت او را منکر شدند. عکرمه، جبائی و زجاج می‌گویند: منظور از آن اهل بدعت و اهل اهواء این امت هستند. حضرت علی و قتاده می‌گویند: مصداق آن کسانی هستند که در قالب ارتداد کافر شده‌اند. و از پیامبر اکرم ج روایت شده است که تعدادی بر حوض من.. ) ثعلبی همین روایت را ذکر کرده است. ابو امامه باهلی می‌گوید: منظور از آن خوارج هستند و در روایتی از رسول اکرم ج آمده است «يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرميَّة» یعنی: آنان مانند تیر از دین می‌گذرند، یعنی اثر دین را نمی‌‌پذیرند ـ و چنان از دین می‌گذرند که تیر از نشانه دور می‌شود([[134]](#footnote-134)).

آری، این بود دیدگاه آقای طبرسی پیرامون این آیه. آقای طبرسی حتی یک مورد هم ذکر نکرده است دایر بر اینکه مصداق آیه صحابهش باشند هر چند که چهار قول را در تفسیر آیه نقل کرده‌اند. اما آنچه که در حدیث حوض آمده است منظور از آن مرتدین و اهل بدعت هستند. مانند خوارج و امثال آن‌ها. همانطور که آقای طبرسی گفته است. و در مباحث آینده توضیحات بیشتری پیرامون حدیث خواهد آمد. آقای فیض کاشانی در تفسیر صافی پیرامون آیه‌ی مذکور چنین می‌گوید: ﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ﴾ مصداق آن یهود و نصاری هستند زیرا آنان بعد از نازل شدن آیات بینات و دلایل واضحه که مقتضی وحدت و اتفاق بود، درباره توحید، تنزیه و احوال آخرت، اختلاف کردند. ﴿يَوۡمَ تَبۡيَضُّ وُجُوهٞ وَتَسۡوَدُّ وُجُوهٞ﴾ کنایه است از نمودار شدن آثار خوشحالی و ناراحتی بیم و ترس در آن روز. ﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱسۡوَدَّتۡ وُجُوهُهُمۡ أَكَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡ﴾ به قول، قول مقدر است. یعنی به آنان گفته می‌شود: آیا کافر شدید؟ و همزه برای توبیخ و تعجب است. در تفسیر مجمع البیان از امیرالمومنین مروی است که مصداق ﴿أَكَفَرۡتُم﴾ مبتدع، اهل اهواء و دارندگان آراء و افکار باطل هستند و از پیامبر ج روایت شده است که تعدادی بر حوض من وارد می‌شوند([[135]](#footnote-135))... این تفسیر نیز مانند تفسیر گذشته است. هیچ تصریحی وجود ندارد که مصداق آیه‌ی، اصحاب گرامی رسول اکرم ج هستند. اما آقای قمی در تفسیر این آیه حدیث بسیار شگفت انگیز نقل کرده است. «قال علي بن ابراهيم القمي في قوله: ﴿يَوۡمَ تَبۡيَضُّ وُجُوهٞ وَتَسۡوَدُّ وُجُوهٞ.. .. .. .. فَفِي رَحۡمَةِ ٱللَّهِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ﴾. یعنی: علی بن ابراهیم قمی در تفسیر آیه مذکور می‌گوید: پدرم به نقل از صفوان بن یحیی از ابو الجارود از عمران بن هیثم از مالک بن ضمره گفت: از ابوذرس مروی است وقتی آیه مذکور نازل شد، رسول اکرم ج فرمود: «امت من روز قیامت با پنج پرچم نزد من می‌آیند. پرچم اول همراه با گوساله این امت می‌آید. من از کسانی که تحت این پرچم هستند. خواهم پرسید که شما با ثقلین (قرآن و عترت) چه کرده‌اید؟ آنان می‌گویند: اما بزرگ‌تر (قرآن) را تحریف کردیم و آن ‌را پشت سر انداختیم (توجه نکردیم) اما کوچک‌تر (عترت) با او دشمنی کردیم، مبغوض پنداشتیم و بر آن ستم کردیم. من می‌گویم: به دوزخ بروید در حالی که تشنه و رو سیاه هستید. بعد کسانی می‌آیند که پرچم آنان را فرعون این امت در دست گرفته است. از آنان سوال می‌کنم که با ثقلین چه کردید؟ آنان می‌گویند: بزرگ‌ترین (قرآن) را تحریف کردیم، پاره، پاره کردیم و با آن مخالفت کردیم. اما کوچک‌تر (عترت) را با وی دشمنی کردیم و جنگیدیم. من می‌گویم: «به دوزخ بروید در حالی که تشنه و رو سیاه هستید». بعد کسانی می‌آیند که پرچمشان در دست سامری این امت خواهد بود. از آنان سوال می‌کنم: بعد از من با ثقلین چه کردید؟ آنان می‌گویند: بزرگتر (قرآن) از آن سرپیچی کردیم و آن‌ را رها کردیم. اما کوچک‌تر (عترت) را ترک کردیم، ضایع کردیم و هر گونه اعمال بد را در حق آن روا داشتیم. من می‌گویم: بروید به دوزخ در حالی که تشنه و رو سیاه هستید. بعد پرچمداران ذی الثدیه، یعنی فرقه خوارج نزد من می‌آیند. من از آنان سوال می‌کنم: بعد از من با ثقلین چه کردید؟ می‌گویند: با قرآن تفریق کردیم و از آن اظهار برائت نمودیم. اما کوچک‌تر (عترت) با آن جنگیدیم و آنان را به قتل رساندیم. من می‌گویم: به دوزخ بروید در حالی که تشنه و رو سیاه هستید. بعد کسانی می‌آیند که پرچم آنان در دست امام متقیان، سید اوصیا و رهبر غر محجلین (مسلمانان) خواهد بود. من می‌پرسم: بعد از من با ثقلین چه کردید؟ می‌گویند: بزرگتر (قرآن) را اطاعت کردیم و به احکام آن عمل کردیم. اما کوچک‌تر را دوست داشتیم، محبت کردیم و یاری کردیم حتی در یاری کردن به آن خون‌های خود را ریختیم. من می‌گویم: به بهشت بروید در حالی که سیراب و شاداب و سفیدرو هستید. آقای قمی می‌گوید: بعد از این گفتگو رسول اکرمج، ﴿يَوۡمَ تَبۡيَضُّ وُجُوهٞ وَتَسۡوَدُّ وُجُوهٞ ﴾ تلاوت کردند([[136]](#footnote-136)).

این روایت که آقای قمی در تفسیر آیه مذکور آن‌ را ذکر نموده و آیه را بدان تفسیر کرده است، نسبتی دروغ به رسول اکرم ج است و از لحاظ متن و سند باطل است. از لحاظ متن بنابر دو دلیل باطل است. دلیل اول اینکه، این دین بعد از تحریف شدن تورات و انجیل به منظور یاری کرده اسلام و اختصاص دادن عبادت به الله آمده است. لذا رسالت رسول اکرم ج بخاطر روشن نمودن و واضح کردن طریق و مشخص کردن نشانی‌های آن آمده است و آن طریق، طریق توحید است. هر کس به خداوند قدوس ایمان بیاورد و به مقتضای ایمان عمل کند، او در دنیا از اهل حق و در آخرت از جمله رستگاران است. این نکته را خداوند در جاهای متعدد قرآن توضیح داده است. ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنۡهُمۡ سَيِّ‍َٔاتِهِمۡ﴾ [العنکبوت: 7]. «آنانی که ایمان آورده و عمل شایسته انجام دادند، بدی‌های آنان را از بین خواهیم برد». ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ خَيۡرُ ٱلۡبَرِيَّةِ٧﴾ [البینة: 7] «آنان که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند، بهترین خلق خداوند هستند. لذا سعادت در دنیا و رستگاری در آخرت مربوط به حضرت علیس یا به گروه و فرد خاصی نیست».

اما کتاب الله، برای هیچ شخص عاقلی جای شک تردید نیست که صحابه رسول الله ج بودند که آن‌ را حفاظت کردند، از آن تبعیت کردند، به احکام آن عمل کردند و عظمت آن‌ را در دل‌هایشان جای دادند و از طرفی دیگر حدیث مذکور (حدیثی که آقای قمی آن‌ را در تفسیر آیه، ﴿يَوۡمَ تَبۡيَضُّ وُجُوهٞ وَتَسۡوَدُّ وُجُوهٞ ﴾ نقل کرده بود) گویا این نکته است که یاران حضرت علیس قرآن ‌را یاری کرده و در دفاع از آن قتال کردند. اما الأصغر (یعنی عترت) در روایت مذکور درباره آن چنین آمده بود: «با آن محبت کردیم، از آن حمایت کردیم و تا مرز جان آن‌ را نصرت و یاری کردیم. این روایت متعارض است با سرزنشی که حضرت علی و حضرت حسن و حسینش م از شیعیان خود کرده بودند و ما به حواله نهج البلاغه و تفسیر طبرسی در صفحات گذشته آن‌ را نقل کردیم. از یک طرف روایت دروغین آقای قمی می‌گوید: و شیعیان حضرت علیس او را دوست داشتند و یاری کردند حتی جان خود را در این راستا فدا کردند! و خود حضرت علی به شیعیانش می‌گوید: «شما سستی و بد عهدی و ترک مساعدت نمودید شما مرد نما هستید، مرد نیستید ـ عقل‌های شما مانند نقل‌های کودکان و زنان ناقص است. خاک بر سر شما از نکوهش و سرزنش شما به ستوده آمدم. شما در برابر آخرت زندگی ناپایدار دنیا را ترجیح دادید.. . به خدا سوگند خوار و ذلیل کسی است که شما او را نصرت و یاری کرده‌اید. خدای وی شما را ذلیل کند و سهم شما را کم کند. بعد حضرت می‌فرمایند: بسیار دوست دارم که معاویه شما را از من می‌گرفت و در مورد شما با من بیع صرف می‌کرد مانند بیع درهم در برابر دینار. از من ده تا مانند شما را می‌گرفت و از یاران خود یک نفر به من می‌داد([[137]](#footnote-137)). این سرزنش و نکوهش حضرت علیس با روایت دروغین آقای قمی چگونه سر سازگاری دارد؟ نکوهش حضرت علیس از شیعیانش گویا این واقعیت است که شیعیان آن‌حضرت استحقاق چنین تعریف و تمجیدی که آقای قمی می‌گوید: ندارند. لابد این گفته حضرت علیس: (ردوا النار ظمآء مطمئنين مسودة وجوهكم) برگردید به دوزخ در حالی که تشنه و رو سیاه هستید ـ خطاب به شیعیان است. زیرا آنان بودند که حضرت علیس را مساعدت نکردند و هر حرکت نازیبا را در حق او انجام دادند ـ و معنی این سرزنش طبق روایت این است که هیچ کدام از آنان به بهشت نمی‌رود بلکه همه به دوزخ می‌روند ـ با توجه به همه این مطالب باین نتیجه می‌رسیم که روایت مذکور از لحاظ متن و درایت کاملا باطل است. اما از لحاظ سند نیز به اتفاق شیعه و سنی باطل است. زیرا یکی از راویان این حدیث دروغین «ابوالجارود» است. ابوالجارود نزد علمای فریقین مجروح است آقای کشی از علمای شیعه درباره او چنین می‌گوید: «أبو الجارود زياد بن منذر الأعمى السرحوب، حكي أن أبا الجارود سمي سرحوبا وتنسب إليه السرحوبية من الزيدية سماه بذلك أبوجعفر÷ وذكر أن سرحوب اسم شيطان أعمى يسكن البحر وكان أبو الجارود مكفوفاً أعمى القلب».

ترجمه: یعنی ابوجارود فرزند منذر نابینا معروف به سرحوب است. حضرت امام محمد باقر او را به سرحوب مسمی‌کرده است و سرحوب نام شیطانی است نابینا که در دریا زندگی می‌کند و ابوجارود فردی کور دل بود. و اسحاق بن محمد بصری می‌گوید: «حدثني محمد بن جمهور قال: حدثني موسى بن بشار عن أبي النصر قال كنا عند أبي عبدالله÷ فمرت بنا جارية معها قمقم فقلبته، فقال أبو عبدالله÷: إن الله ﻷ قد قلب أبا الجارود كما قلبت هذه الجارية هذا القمقم». یعنی: «نزد حضرت ابی عبدالله بودیم، دختر جوانی از کنار ما گذر نمود. قمقمه‌ای در دست داشت. آن‌ را وارونه کرد. حضرت ابوعبدالله گفت: خداوند ابوجارود را وارونه کرده است همانطور که آن دختر آن قمقمه را وارونه کرد». ابو اسامه می‌گوید: قال لي أبوعبدالله÷: ما فعل أبوالجارود؟ والله لا يموت إلا تائهاً([[138]](#footnote-138)) حضرت ابو عبدالله گفت: ابوجارود چه کرد؟ به خدا سوگند، او از دنیا کوچ نمی‌کند مگر در حالی که حیران و سرگردان است. آری، این بود دیدگاه شیعه درباره ابا جارود. اما از میان علمای اهل سنت، آقای ذهبی، «زیاد بن منذر همدانی»، ابن معین او را جرح کرده و به «کذاب» یاد کرده‌اند. نسایی وعده‌ای از محدثین او را «متروک» گفته‌اند. ابن حبان درباره او می‌گوید: رافضی است، در مناقب و معایب، حدیث موضوع را بیان می‌کند. دارقطنی می‌گوید: ابوجارود همان زیاد بن منذر همدانی و متروک الحدیث است. بعضی‌ها گفته‌اند که او حضرت علی را در برابر سایر صحابه و ابوبکر و عمر برتر دانسته و از آن دو تبری جسته است. بعضی گفته‌اند: فرقه جارودیه به طرف او منسوب است آن‌ها معتقدند که: امامت منحصر در فرزندان فاطمه است. و بعضی از جارودیه معتقد به رجعت هستند([[139]](#footnote-139)). بدین ترتیب حدیث مذکور از لحاظ متن و سند باطل می‌باشد. خدا را هزاران شکر و سپاس. با توجه به مطالب یاد شده چگونه آقای تیجانی مدعی است که آیه مذکور ﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخۡتَلَفُواْ﴾ الخ خطاب به صحابهش است و آنان را از تفرقه بر حذر می‌دارد؟!.

آقای تیجانی در ادامه خزعبلات و یاوه گوییهای خود می‌گوید: این امر مثل روز روشن و مشخص است که صحابه بعد از رسول اکرم ج اختلاف کردند، دسته دسته شدند و آتش فتنه را شعله ور کردند حتی قضیه منجر به کشتار و جنگ‌های خونین شد و در نتیجه مسلمانان ضعیف شده و دشمنان آرزوی شکست آنان را در سر می‌پروراندند. و آیه مذکور را نمی‌توان از معنی متبادر در اذهان بر گرداند و تاویلی دیگر برای آن جستجو نمود([[140]](#footnote-140)).

من نمی‌خواهم بگویم که صحابه بعد از وفات رسول اکرم ج و در دوران حضرت ابوبکر و عمرب اتفاق نظر داشتند، زیرا هیچ اختلاف اساسی میان آنان نبود. من نمی‌گویم که صحابهش آتش فتنه‌ای را که جنگ‌های ارتداد آن‌ را روشن کرده بود، خاموش کردند. که اگر آنان نمی‌بودند. کسی دیگر برای اسلام قیام نمی‌کرد. من نمی‌گویم که صحابهش بلاد مشرق و غرب را فتح کرده و خداوند متعال به وسیله آنان دو حکومت قدرتمند آن روزگار را شکست داد و بیم آنان را در دل دشمنان انداخت. زیرا هیچ یک از این حقایق قابل انکار نیست. حتی قبل از فرزندان این امت، دشمنان آن به این واقعیت‌ها اعتراف کرده‌اند. اما من می‌خواهم اقوال و دیدگاه امام شیعیان (به دروغ) و وصی رسول الله ج (به دروغ) را دایر بر اینکه حال امت در دوران دو خلیفه بزرگ رسول الله ج (ابوبکر و عمرب) چه بوده است، را بیان کنم. تا برای مردم به خوبی روشن شود که بعد از رسول اکرم ج اوضاع چگونه بوده است؟ و این مطلب را از مهمترین کتب شیعیان، ( «نهج البلاغه» نوشته علامه رضی و «الغارات» ثقفی) نقل می‌کنم. حضرت علیس در جریان ذکر بیعت خود با حضرت ابوبکرس می‌گوید: آنگاه نزد ابوبکرس رفتم و بیعت کردم و در آن جریانات قیام کردم تا آنکه باطل از بین رفت و نابود شد و کانت (حکمة الله هی العلیا ولو کره الکافرون) ابوبکر زمام امور را بدست گرفت. برای مردم سهولت آورد، در کارهایش سداد و درستی بود. مردم را با خود نزدیک کرد و میانه روی را پیشه نمود. من به عنوان یک خیر خواه او را همراهی کردم و به عنوان یک مجاهد و جهاد گر او را در تمام اموری که مطیع الله بود، اطاعت کردم([[141]](#footnote-141)). همچنین حضرت علیس در باره خلیفه دوم، حضرت عمر بن الخطابس می‌فرماید:

«لله بلاد فلان([[142]](#footnote-142)) فقد قوم الأود، داوى العمد، خلف الفتنة وأقام السنة، ذهب نقي الثوب، قليل العيب أصاب خيرها و سبق شرها، أدى إلى الله طاعته واتقاه بحقه. رحل وتركهم في طرق متشعبة لا يهتدي فيها الضال ولا يستيقن المهتدي»([[143]](#footnote-143)). ترجمه: خداوند شهر فلان (عمر بن خطابس) را برکت دهد و نگاه دارد که کجی را راست کرد و بیماری را معالجه کرد. و سنت را بر پا داشت و تباه کاریها را پشت سر انداخت. پاک جامه و کم عیب از دنیا رفت. نیکویی خلافت را دریافت و از شر آن پیشی گرفت. طاعت خدا را بجا آورد. از نافرمانی او پرهیز کرد. و حقش را ادا نمود. از دنیا رفت در حالی که مردم را در راه‌های گوناگون انداخت بطوری که گمراه در آن ‌راه نمی‌یابد و راه رفته بر یقین و باور نمی‌ماند.

آری، این بود گواهی حضرت علیس درباره حضرت ابوبکرس و حضرت عمرس. ولی تیجانی (هدایت یافته) چه می‌گوید؟ آقای تیجانی مدعی است که او هدایت شده با خواندن چند کتاب، از کتب شیعه که در راس آن‌ها **«أصل الشيعة وأصولها»** قرار دارد و با مطالعه افکار و عقاید شیعه، وجدانش را خشنود و شاد کرده است. بخاطر اینکه جناب تیجانی بیشتر هدایت شود و بخاطر اینکه خودم و خوانندگان گرامی را به فهم و درک صحیح خود دعوت کنم، توجه آنان را به آنچه که محمد حسین آل کاشف الغطا در کتاب خود آورده است، جلب می‌کنم. صاحب کاشف الغطا در جریان تبیین اسباب بیعت حضرت علیس با دو خلیفه اول و دوم می‌گوید: وقتی برای حضرت علیس روشن شد که آن دو بزرگوار، نهایت سعی و تلاش خود را برای نشر و پخش کلمه توحید بکار بردند، سپاه اسلام را مجهز کردند، فتوحات اسلامی را گسترش دادند و هیچ گونه تبعیضی را مرتکب نشدند و مستبد نبودند، بیعت کرد و آشتی نمود»([[144]](#footnote-144))...

آقای تیجانی هدایت تو را به تو تبریک می‌گوییم. (!!!).

اما درباره دوران خلافت حضرت عثمانس باید عرض شود که فتنه‌ها در سال‌های پایانی دوران خلافت او بخاطر عبدالله بن سبأ یهودی، شیعی سر بلند کردند. یعنی او موجب بروز فتنه‌ها بود و نخستین کسی بود که عقیده واجب بودن امامت علی بن ابی طالب را رواج می‌داد و تبلیغ می‌کرد. لذا او بنیانگزار شیعه غالی است([[145]](#footnote-145)). و بعد از آن فتنه‌ها بدون وقفه بروز می‌کرد. نقش اساسی در این فتنه‌ها را گاهی خوارج و گاهی معتزله ایفاء می‌کردند ولی صحابه رسول اکرم ج در شعله ور کردن فتنه‌ها اصلاً دخالتی نداشتند. به همین خاطر امام (راستگوی) شیعیان، ابن بابویه القمی در کتاب خود (الخصال) اصل واقعیت را چنان بیان کرده است: «عن هشام بن سالم، عن أبي عبدالله ÷ قال: كان أصحاب رسول الله ج اثني عشر ألفاً، ثمانية آلاف من الـمدينة وألفين من مكة وألفان من الطلقاء ولم ير فيهم قدري ولا مرجيء ولا حروري (خوارج) ولا معتزلي ولا صاحب رأي كانوا يبكون الليل والنهار ويقولون اقبض أرواحنا من قبل أن نأكل خبز الخمير»([[146]](#footnote-146)).

ترجمه: «ابو عبدالله گفت: اصحاب رسول اکرم ج دوازده هزار بودند. هشت هزار از اهل مدینه، دو هزار از اهل مکه و دو هزار از طلقاء. (کسانی که بعد از فتح مکه مورد تعرض قرار نگرفتند) قدری، مرجئه، خوارج و معتزلی اصلاً میان آنان وجود نداشت. صاحب رای نیز میان آنان دیده نمی‌شد. اصحاب رسول الله ج شب و روز گریه می‌کردند و می‌گفتند: «پروردگارا قبل از اینکه ما نان خمیر بخوریم» (یعنی قبل از اینکه به رفاه و عیش برسیم) ما را موت بده». آری، وقتی چنین است دیدگاه شیعه. نیازی نمی‌بینیم که چیزی بدان افزوده شود. ایرادات آنان را از کتاب‌های خودشان پاسخ می‌دهیم.

نقدی بر استدلال تیجانی از آیه «خشوع» دایر بر ذم صحابه ش

آقای تیجانی از آیه که آن‌ را آیه خشوع می‌داند، استدلال کرده می‌گوید: ﴿أَلَمۡ يَأۡنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن تَخۡشَعَ قُلُوبُهُمۡ لِذِكۡرِ ٱللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ ٱلۡحَقِّ وَلَا يَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلُ فَطَالَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَمَدُ فَقَسَتۡ قُلُوبُهُمۡۖ وَكَثِيرٞ مِّنۡهُمۡ فَٰسِقُونَ١٦﴾ [الحدید: 16] «آیا وقت آن نرسیده است، آنان که ایمان آورده‌اند، دل‌هایشان به یاد خدا و آن آیات حقی که نازل کرده، به لرزه و به خشوع در آید و نباشند از کسانی که قبلاً به آن‌ها کتاب داده شد و دورانی طولانی بر آن‌ها گذشت و دل‌هایشان سخت شد و بسیاری از آن‌ها تبهکاران بودند». جناب تیجانی بعد از نقل آیه، روایتی را از جلال الدین سیوطی پیرامون تفسیر آیه چنین نقل می‌کند «وقتی اصحاب رسول اکرم ج وارد مدینه شدند. بعد از مشکلات مالی و اقتصادی که در مکه دامن گیر آنان بود وقتی در مدینه به رفاه دست یافتند، در آنان نسبت به زمان سابق مقداری سستی (در امر دین) بوجود آمد. و به وسیله آیه زیر از طرف خداوند مورد عتاب قرار گرفتند آنگاه این آیه نازل شد ﴿أَلَمۡ يَأۡنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ﴾ و در روایتی دیگر از رسول اکرم ج آمده است: إن الله استبطأ قلوب المهاجرين بعد سبع عشرة سنة من نزول القرآن فأنزل الله﴿أَلَمۡ يَأۡنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ﴾ یعنی: خداوند بعد از هفده سال از نزول قرآن صحابه را سست و تنبل یافت و به قصد عتاب آیه مذکور را فرو فرستاد. تیجانی پس از نقل این روایت می‌گوید: وقتی این گروه صحابهش که بنابر عقیده اهل سنت از بهترین مردم هستند، دل‌هایشان برای یاد خداوند آماده نبود. در حالی که هفده سال از نزول قرآن بر آنان سپری شده بود، خداوند آنگاه آنان را مورد عتاب قرار داده و آنان را از سنگدلی و قسوت قلبی که موجب فسق آنان شود بر حذر داشت. تیجانی می‌گوید: با توجه به سستی صحابه که به مدت هفده سال در فضای وحی زندگی می‌کردند، اگر متاخرین از سرداران قریش که در سال هفتم هجری بعد از فتح مکه مسلمان شده‌اند، چنین حرکتی نشان دهند، نباید مورد ملامت قرار بگیرند([[147]](#footnote-147)).

1- آری، باید عرض شود که، روایتی را که آقای تیجانی از جلال الدین سیوطی به حواله «الدر المنثور» نقل کرده است. روایت غیر مرفوعی است. یعنی به اعمش منتهی می‌شود و به رسول اکرم ج نمی‌رسد. سیوطی چنین می‌گوید: اخرج ابن المبارک و عبدالرزاق و ابن المنذر، عن الأعمش ـ و بعد متن حدیث ـ با اندکی تغییر همانطور که تیجانی نقل کرده بود. اولاً روایت مذکور بر اعمش موقوف است. ثانیاً علاوه بر اینکه اعمش به تدلیس شهرت دارد او در این حدیث منفرد است. بهر حال این روایت قول پیامبرج نیست، آنطور که جناب تیجانی مدعی است. علاوه بر این آقای تیجانی روایت را تحریف کرده است زیرا در اصل روایت لفظ «فعوتبوا» (سرزنش شدند) آمده است و تیجانی آن‌ را به «عوقبوا» (عقاب شدند) تحریف کرده است تا با نوایای وی درست در آید.

اما روایت دوم که آقای تیجانی آن‌ را نقل کرده است، چنین آمده است: «سیوطی گفته است ابن مردویه از حضرت انس نقل کرده است که انس گفته است: لا أعلمه إلا مرفوعاً یعنی آنچه من می‌دانم این است که این روایت مرفوع و قول رسول اکرم ج است. قال استبطا الله قلوب المهاجرین بعد سبع عشره سنه من نزول القرآن فأنزل الله ﴿أَلَمۡ يَأۡنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن تَخۡشَعَ قُلُوبُهُمۡ لِذِكۡرِ ٱللَّهِ﴾ الآية. این روایت که ابن مردودیه آن‌ را از حضرت انسس نقل کرده است، در هیچ کتاب معتبر تفسیر دیده نشده است، علاوه بر این، روایت مذکور با روایت صحیح ابن مسعود که امام مسلم آن‌ را نقل کرده است، معارض است. امام مسلم از ابن مسعودس نقل کرده، چنین می‌گوید: قَالَ مَا كَانَ بَيْنَ إِسْلاَمِنَا وَبَيْنَ أَنْ عَاتَبَنَا اللَّهُ بِهَذِهِ الآيَةِ﴿أَلَمۡ يَأۡنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن تَخۡشَعَ قُلُوبُهُمۡ لِذِكۡرِ ٱللَّهِ﴾ إِلاَّ أَرْبَعُ سِنِينَ. یعنی فاصله میان مسلمان شدم ما (مهاجرین) و زمانی که به وسیله آیه مذکور مورد عتاب قرار گرفتیم فقط چهار سال بود([[148]](#footnote-148)). علاوه بر این حضرت ابن مسعود از نخستین مسلمانان است و به زمان نزول قرآن آگاه تر از حضرت انسس می‌باشد. بنابراین روایت این مردویه شاذ و منکر است. شاذ است بدلیل اینکه مخالف با روایت «اوثق» یعنی مخالف با روایت ابن مسعود است و منکر است بدلیل اینکه ابن مردویه در روایت آن منفرد است و هیچ متابع و شاهدی برایش وجود ندارد.

این نکته شایان توجه است که امام سیوطی در تفسیر آیه مذکور حدود بیست روایت را ذکر کرده است که روایت صحیح ابن مسعودس نیز از جمله آن‌ها است اما از میان این بیست روایت فقط همین دو روایت مورد پسند آقای تیجانی قرار گرفته‌اند. تیجانی به گمان اینکه این دو روایت شخصیت صحابهش را معیوب و مطعون می‌کند، آن‌ها را نقل کرده است غافل از اینکه نقل این دو روایت از میان هجده روایت دیگر حکایت از سو باطن و فساد نیت او دارد. متاسفانه او به هدف شوم خود راه پیدا نکرد. لذا استفاده و استدلال او از حدیث سیوطی بجای سود به ضرر و زیان او انجامیده است. زیرا سیوطی در میان علمای به ذکر احادیث ضعیفه و موضوعه شهرت دارد. لذا صرف استدلال، به صحت دلیل، دلالت نمی‌کند.

2- بالفرض اگر بپذیریم که دو روایت مورد استدلال آقای تیجانی صحت دارند، باز هم خطاب خداوند ﴿أَلَمۡ يَأۡنِ﴾ عتاب محض و تشویق صحابهش برای نشان دادن خشوع بیشتر و ادامه خوف از الله است. زیرا صحابهش از عوارض بشری مانند غفلت و نسیان معصوم نبودند. و در مبحث گذشته بیان گردید که قرآن برای تربیت صحابه جهت رهبری دنیا نازل شده است تا آنان را بسوی خیر تشویق نموده و از هر شر و بدی باز دارد. روایتی در این باره از ابن مسعودس چنین نقل شده است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ آن گاه گوش فرا بده. زیرا خداوند با چنین خطاب، دستور به خیر می‌دهد یا از شر و ضرر منع می‌کند([[149]](#footnote-149)). و آیه که موضوع بحث ما است برای این نازل شده تا صحابهش را متوجه کند و برای خشوع بیشتر آنان را آماده کند و آنان را با خبر کند از اینکه یهود و نصاری تا مدت زیادی به گمراهی خود ادامه دادند در نتیجه دل‌هایشان سخت گردید و اغلب آنان پارا از حد و مرز قانون الهی فراتر گذاشتند. این عتاب بخاطر این بود تا مسلمانان از اتخاذ چنین روشی اجتناب کنند. بدون تردید این عتاب بخاطر تربیت صحابهش بود زیرا اگر مجرد عتاب آنان جایز نمی‌بود، آنان در ردیف فرشتگان معصوم قرار می‌گرفتند. نه در ردیف انسان‌های جایز الخطا. عتاب خداوند نه تنها در حق صحابه نازل شده است بلکه پیامبر ج نیز مورد عتاب خداوند قرار گرفته است. همانطور که در جریان داستان ابن ام مکتوم آمده است. ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ١﴾ [عبس: 1] یعنی چهره ترش کرد و روی گردانی نمود ـ هنگامی که ابن ام مکتوم وارد شد. اگر عتاب خداوند، عیبی و نقصی برای صحابه باشد، پس آقای تیجانی درباره عتاب خداوند به پیامبرش چه پاسخی داد؟ قرآن برای توجیه رسول اکرم ج چنین می‌گوید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ ٱتَّقِ ٱللَّهَ وَلَا تُطِعِ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ [الأحزاب: 1] «ای پیامبر، از خدا به ترس و از کفار پیروی مکن» و ﴿فَإِن كُنتَ فِي شَكّٖ مِّمَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ فَسۡ‍َٔلِ ٱلَّذِينَ يَقۡرَءُونَ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكَ﴾ [یونس: 94]. «اگر توی پیامبر در مورد آنچه ما بسوی تو نازل کردیم شک و تردید داری پس از کسانی که قبل از تو کتاب‌های آسمانی را خوانده‌اند، سوال کن». با توجه به اینکه قرآن در جاهای متعدد، پیامبر اکرم ج را مورد عتاب قرار داده و او را توجیه می‌کند، آقای تیجانی در حق پیامبر گرامی ج چه نظریه‌ای دارد؟! آیا تیجانی می‌تواند بگوید: پیامبر ج تقوی الهی را رعایت نکرده است؟! می‌تواند بگوید: پیامبرج در ما انزل الله شک داشته است؟ آیا همین است تفسیری که آقای تیجانی بدان هدایت شده است؟! آری، هرگاه تفسیر مقرون و همراه با اصول و قواعدی که علمای تفسیر بیان کرده‌اند، نباشد، با تفسیر دیوانگان و مجانین شباهت پیدا می‌کند؟!

3- در پایان متذکر می‌شوم که در مباحث گذشته ثابت کردیم که حضرت علیس در جریان تربیت و سرزنش شیعیان خود، صحابه را ستوده و پیروان خود را به الگو پذیری از صحابه رسول الله ج تشویق نموده است. حضرت علیس طی نطقی می‌فرماید: اصحاب محمد ج را دیده‌ام، هیچ کدام از شما اندک شباهتی با آنان ندارد. اصحاب رسول الله ج صبح می‌کردند در حالی که موهایشان پراکنده و غبار آلود بود. آنان شب‌ها را در رکوع و سجده سپری می‌کردند. آثار عبادت در چهره آنان نمایان بود. علاوه بر این حضرت امام جعفر صادقس صحابه رسول اکرم ج را چنین مورد ستایش قرار داده می‌فرماید. «آنان (صحابهش). شب و روز گریه می‌کردند و می‌گفتند: «پروردگارا، قبل از اینکه نان خمیر بخوریم ما را موت بده».

وقتی خود ائمه شیعه اصحاب رسول الله ج را این چنین مورد ستایش قرار داده‌اند و این مدح و ستایش در منابع معتبر آنان نقل شده است، این مرد فراری (تیجانی) چگونه مدعی است که دل‌های صحابه آماده ذکر خدا نبود؟. و برای اینکه جناب تیجانی سنگ در دهن خود بگذارد و نتواند آن ‌را فرو ببرد و لقمه‌ی سنگی، او را از زبان درازی در حق صحابه باز دارد این روایت امام یازدهم، امام حسن عسکری را پیرامون تفسیر **«من يبغض الصحابة»** نقل می‌کنم:

«إن رجلاً ممن يبغض آل محمد و أصحابه الخيرين أو واحداً منهم لعذبه الله عذاباً لو قسم على مثل عدد خلق الله تعالى لأهلكهم أجمعين»([[150]](#footnote-150)).

همانا شخصی که در حق آل محمد و اصحابش یا در حق یکی از آنان بغض داشته باشد، خداوند او را چنان عذاب خواهد داد که اگر این عذاب بر همه خلق خدا تقسیم شود، همه آنان را از بین می‌برد و نابود می‌کند.

ای تیجانی هدایت‌شده، پند بپذیر.

باب چهارم:   
نقدی بر آقای تیجانی درباره اینکه رسول اکرم **ج** اصحابش را مورد نکوهش قرار داده است

نقدی پیرامون استدلال تیجانی درباره اینکه حدیث حوض، صحابهش را مذمت کرده است.

تیجانی می‌گوید: رسول اکرم ج فرمود: «در حالی که می‌خواهم برخیزم گروهی ظاهر شد و من آنان را شناختم. شخصی در آن میان بیرون آمد و گفت: بیا، من گفتم به کجا؟ گفت: به دوزخ. من گفتم: آنان چه کسانی هستند؟ گفت: آنان بعد از تو مرتد شدند و به عقب یعنی به کفر برگشتند و من نمی‌بینم که از آن‌ها، بجز تعداد اندکی مثل شتران سرگردان (همل النعم) که از گله جدا می‌شوند نجات پیدا کنند. رسول خدا ج فرمود: من جلوتر از شما به حوض کوثر حاضر خواهم شد. هر کس از کنار من رد شود، از آن می‌نوشد و هرکس از آن بنوشد بار دیگر تشنه نمی‌شود. گروهی برای آب نوشیدن بر سر حوض می‌آیند که من آنان را می‌شناسم آنان مرا نیز می‌شناسند. آنگاه میان من و آنان جدایی می‌افتد. من می‌گویم: آنان را بگذارید یاران من هستند. به من گفته می‌شود: شما نمی‌دانید که بعد از شما چه کرده‌اند؟ آنگاه من می‌گویم: دور باد، دور باد کسی که بعد از من، دینم را تغییر داد. » کسی که نگاه عمیق بر این روایات که علمای اهل سنت آن‌ها را در کتب صحاح خود نقل کرده‌اند، بیاندازد، شک نمی‌کند مبنی بر اینکه اغلب صحابه بعد از رسول الله ج متغیر شدند، متحول شدند حتی مرتد شدند. مگر تعداد اندکی که رسول الله ج آن‌ها را به «همل نعم» تعبیر فرمود. آقای تیجانی می‌گوید: امکان ندارد که مصداق این احادیث گروه سوم صحابه که منافقین باشند، قرار داده شوند، زیرا نص صریح حدیث، یعنی خود رسول الله ج درباره آنان فرمود: «فأقول أصحابی» من می‌گویم آنان اصحاب من بودند([[151]](#footnote-151)).

با توسل به توفیق حضرت حق استدلالات واهی و بی‌سر و ته آقای تیجانی را چنین پاسخ خواهیم گفت:

نخست عرض شود که این دو حدیث، در بخاری و مسلم با این الفاظ وارد نشده‌اند. آقای تیجانی حدیث اول را کاملا نقل نکرده است و این خیانت از کسی که از کوچکی به تحریف، دروغ و تضاد گویی عادت کرده است، بعید نیست. روایتی که در بخاری آمده است چنین است: حضرت ابو هریرهس از رسول اکرم ج نقل می‌کند که رسول الله ج فرمود: «در حالی که خواب بودم، ناگهان به گروهی رسیدم که من آنان را می‌شناختم. وقتی آنان را شناختم. شخصی از میان آنان گفت: «بیا» گفتم کجا؟ او گفت: به خدا سوگند، بسوی دوزخ. گفتم: آنان چه کسانی هستند؟ آنان گفتند: آنان کسانی هستند که بعد از شما مرتد شده به عقب برگشته‌اند. ناگاه به گروهی دیگر رسیدم. وقتی آنان را شناختم، شخصی از میان آنان گفت: «بیا» گفتم: «کجا»؟ گفت: به سوی دوزخ، گفتم: آنان چه کسانی هستند؟ گفتند: آنان کسانی هستند که بعد از تو مرتد شده و به کفر برگشته‌اند. پس کسی از آنان را رستگار نمی‌دانم، مگر مانند «همل النعم». علاوه بر اینکه آقای تیجانی بخشی از روایت را حذف نموده است، امام مسلم این روایت را در صحیح خود نقل نکرده است... فتامل.

ثانیاً: عرض می‌شود: آری، می‌پذیرم که اهل سنت احادیثی شبیه این حدیث را در صحاح خود نقل کرده‌اند ولی سوال این است آیا تو هرگز به اقوال و تفاسیر و شروح اهل سنت پیرامون این روایات نگاه کرده‌ای که آنان چه تفسیری کرده‌اند یا اینکه مانند حسب عادت خود، این احادیث را طبق میل خودت تفسیر کرده‌ای؟ آری، حق و حقیقت برای هر خواننده‌ای که دیدگاه علمای اهل سنت برایش نقل شود، روشن خواهد شد و آنان بخوبی خواهند دانست که مصداق این احادیث چه کسانی هستند؟

ثالثاً: عرض شود که علما درباره حقیقت و مصداق مرتدین وارده در حدیث، اختلاف نظر دارند: قبیصه می‌گوید: هم الذين ارتدوا على عهد ابي بكرس. یعنی مرتدین مذکور در حدیث کسانی بودند که در دوران خلافت حضرت ابوبکرس مرتد شدند و کشته شده و در حال کفر از دنیا رفتند. خطابی می‌گوید: هیچ فردی از صحابه مرتد نشده است البته گروهی از اعراب بادیه نشین که نقش چندانی در دین نداشتند، مرتد شدند. و این ارتداد اعراب بادیه نشین هرگز موجب نقص و عیب برای صحابهش نمی‌شود. ابن التین می‌گوید: ممکن است منظور از مرتدین، منافقان و مرتکبان گناهان کبیره باشند([[152]](#footnote-152)). ابن حجر در فتح الباری می‌گوید: ممکن است مصداق حدیث کسانی از اعراب بادیه نشین که بخاطر طمع یا خوف مسلمان شده بودند، باشد([[153]](#footnote-153)). امام نووی می‌گوید: علما درباره مصداق این حدیث اختلاف نظر دارند. بعضی‌ها می‌گویند: همان منافقان مرتد هستند. برخی دیگر بر این باور هستند که منظور از آنان کسانی هستند که در زمان رسول اکرم ج بودند و بعد از وی مرتد شدند([[154]](#footnote-154)). بعضی از علما می‌گویند: منظور از آنان اهل بدعت و پیروان هوای نفسانی هستند. ابن حجر می‌گوید: آنان اصحاب گناهان کبیره و اهل بدعت هستند که در حال اسلام از دنیا رحلت کرده‌اند. امام نووی می‌گوید: منظور از آنان، نافرمانان و مرتکبان گناه کبیره که در حال توحید از دنیا رفته‌اند، می‌باشد. و همچنین اهل بدعتی که بخاطر بدعت خود از اسلام خارج نشده‌اند. امام حافظ ابن عبدالبر می‌گوید: «کلیه کسانی که در دین، نو اوری و بدعت ایجاد کردند، روز قیامت جز مطرودین و راندگان از حوض خواهند بود. مانند، خوارج، روافض و تمام بندگان هوا و هوس([[155]](#footnote-155)). امام ابواسحاق شاطبی می‌گوید: راجحترین این است که آنان از جمله افراد امت مسلمه هستند بدلیل علامات و آثاری که در آنان وجود دارد، یعنی «غر وتحجيل» سفیدی و درخشندگی اعضاء وضو. زیرا این آثار در کسانی که کافر مطلق هستند دیده نخواهد شد. زیرا در حدیث «قد بدلوا بعدك» آمده است. اگر کافر مطلق می‌بودند، چنین می‌گفت: «قد كفروا بعدك» مناسب ترین مصداق «بدلوا بعدك» همان تبدیل کردن سنت است که اهل بدعت آن‌ را انجام می‌دهند. کسانی که منافقان ‌را مصداق حدیث می‌دانند با آنچه که مقصود ما است منافات ندارد. زیرا منافقین به قصد تقیه شریعت را پذیرفته‌اند نه بقصد عبادت. لذا آنان شریعت را در غیر موضع اصلی خود مورد استفاده قرار داده‌اند و این عین بدعت و نو اوری در دین است([[156]](#footnote-156)). بدین ترتیب، مرتدین در حدیث، شامل هر دو گروه، مرتدین و منافقین می‌باشد، علاوه بر این اهل هوی و اهل بدعت را نیز در بر می‌گیرد. با این تفاسیر برای همگان روشن است که صحابه کرام از جمله کسانی نیستند که حدیث مذکور آنان را مصداق خود قرار دهد. ولی وقتی می‌بینم که این آقای (هدایت یافته) جز معارضه با حق و مخالفت با آن به کمتر چیزی قناعت نمی‌کند، چاره‌ای ندارم بجز اینکه آراء و دیدگاه‌های شیعیان او را دایر بر اینکه منظور از مرتدان مذکور در حدیث چه کسانی هستند، بیان کنم تا حق از باطل جدا شود. در واقع این خواست خداوند است که حق را از زبان آنان جاری کند. اینک آقای طبرسی که از علمای بزرگ شیعه است، در تفسیر مجمع البیان در شرح ﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱسۡوَدَّتۡ وُجُوهُهُمۡ أَكَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡ﴾ [آل عمران: 106] می‌گوید: درباره اینکه مصداق این آیه چه کسانی هستند، اختلاف نظر وجود دارد. آقای طبرسی بعد از نقل چهار دیدگاه مختلف در پایان می‌گوید: مصداق این آیه اهل بدعت و صاحبان هوس از این امت هستند. سپس از حدیث ارتداد بر این مدعای خود استدلال می‌کند و می‌گوید: قول چهارم این است که منظور از مرتدین (در حدیث) اهل اهواء و اهل بدعت این امت هستند. آقای طبرسی اضافه می‌کند و می‌گوید: از حضرت علی÷ و قتاده مروی است که مصداق حدیث کسانی که بصورت ارتداد کافر شدند. و از رسول اکرم ج روایت می‌کند که آن‌حضرت ج فرمود: به خدا سوگند کسانی بر حوض کوثر می‌آیند که در دنیا با من همراه بودند. وقتی می‌بینم که جلوی آنان گرفته می‌شود، می‌گویم: آنان یاران من هستند، یاران من هستند و یاران من هستند. گفته می‌شود: شما نمی‌دانید که آنان بعد از مومن شدند چه کرده‌اند؟ آنان مرتد شده بسوی کفر برگشتند. ثعلبی در تفسیرش این قصه را نقل کرده است. ابو امامه باهلی می‌گوید: منظور از آنان خوارج هستند. از رسول اکرم ج درباره خوارج آمده است: آنان چنان از دین می‌گریزند که تیر از نشانه می‌گریزد([[157]](#footnote-157)). کوچک‌ترین اشاره‌ای در کلام جناب طبرسی دیده نمی‌شود مبنی بر اینکه مصداق حدیث صحابه کرام هستند. این است آقای کاشانی از علمای بزرگ شیعه. ایشان در تفسیر آیه مذکور از حدیث مذکور استفاده نموده می‌گوید: مصداق آن اهل بدعت و دل باختگان هوا و هوس و صاحبان آراء باطله هستند. «فيقول في الـمجمع عن أميرالـمومنین: هم أهل البدع والأهواء والآراء الباطلة من هذه الأمة». آری، این بود اقوال و آراء علمای شیعه در تفسیر حدیث مذکور. آقای تیجانی هر چند که خواسته باشد، نمی‌تواند آراء و اقوال را تحریف کرده بگوید که مصداق حدیث اصحاب گرامی رسول الله ج هستند. زیرا آنان (علمای شیعه) کوچک‌ترین اشاره‌ای دایر بر اینکه مصداق حدیث ارتداد و آیه، صحابه گرامی هستند، نکرده‌اند. و بهترین دلیل بر این مدعا این است که آنان در بسیاری موارد صحابه را مورد طعن قرار داده‌اند (به تفسیر الصافی نوشته آقای کاشانی مراجعه شود) و بسیاری از آیات قرآن ‌را که با صحابه کوچک‌ترین پیوندی نداشته‌اند، ربط داده‌اند. بجز همین آیه ﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱسۡوَدَّتۡ وُجُوهُهُمۡ أَكَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡ﴾ خدا را هزاران سپاس که دیدگاه و مستدل آنان بجای سود و نفع به ضرر آنان تمام شده است. از بحث مذکور کاملا روشن است که حدیث، صحابهش را در بر ندارد. زیرا صحابهش نه مرتد بودند، نه مبتدع و نه پیروان هوا و هوس. حتی بخاطر اینکه شک و تردید را در این باره از بین برده باشم و شامل نشدن صحابه قطعی گردد تا ایمان اهل سنت که هدایت شده‌اند، و گمراهی و ضلال شیعیان که راه ضلالت را اختیار کرده‌اند، بیشتر شود، مناسب می‌دانم آراء و دیدگاه برخی از علمای تشیع دایر بر معصوم بودن صحابهش از ارتداد([[158]](#footnote-158)) را تقدیم خوانندگان محترم کنم. اما این نکته که صحابه از ارتداد معصوم هستند، حضرت علی بن ابی طالب که به گمان شیعه وصی رسول الله ج می‌باشد، این مطلب را در جاهای متعدد در معتبرترین کتب مرجع شیعه اظهار کرده است. علاوه بر این، ائمه بزرگ شیعه از فرزندان حضرت علیس نیز معصوم بودن صحابه از ارتداد و پاک بودن از بدعت‌ها را در نطق‌ها و تصانیف خود ذکر کرده‌اند. آری، این است. امام معصوم فرقه اثنا عشریه که اصحاب محمد ج را ستوده و در نمازها و دعاها در حق آنان دعای رحمت و مغفرت می‌کند چون آنان سید خلق (محمد ج) را در نشر و پخش توحید و تبلیغ رسالت و دین خداوند به بندگانش، یاری کرده‌اند. امام معصوم نزد روافض اثنا عشری([[159]](#footnote-159)) (زین العابدین) در دعای خود: .. . با تقاضای مغفرت و خشنودی الله برای آنان (اصحاب رسول الله ج)، می‌گوید: پروردگارا، بالخصوص یاران و اصحاب رسول الله ج، آنانی که به بهترین وجه پیامبر را همراهی کردند، در نصرت و یاری رساندن به او بهترین امتحان ‌را دادند، از وی حراست کردند، در اطاعت از او از همدیگر پیشی می‌گرفتند، دعوت وی را به سرعت اجابت کردند، دلیل رسالت او را بلا فاصله پذیرفتند، در حمایت از دین او زن و فرزندان ‌را رها کردند، در تثبیت و تقویت نبوت او با پدران و فرزندانشان به جنگ برخاستند و در پایان به برکات وجودی آن‌حضرت در برابر دشمنان به پیروزی نایل آمدند، همچنین مغفرت کن و خشنود باش از کلیه کسانی که از محبت او بی‌قرار بودند و محبت وی را تجارتی سودمند می‌دانستند. و کلیه کسانی را که بخاطر پیوند با او (حضرت محمد ج) مورد هجران و فراق فامیل و خانواده قرار گرفتند و آنگاه که در سایه قرابت او نشستند، سایر قرابت و خویشاوندی‌ها را رها ساختند. پروردگارا، در آنچه که آن ‌را از تو نخواسته‌اند، آنان را فراموش نکن. از رضوآن خود آنان را راضی به گردان.

آنان در معیت پیامبر تو خلق را بسوی تو، دعوت می‌کردند. هجرت و ترک وطن آنان را که بخاطر تو انجام گرفت و بیرون آمدن آنان از گشادگی رزق بسوی تنگی رزق را تقدیر کن. پروردگارا، تابعین اصحاب پیامبر ج را که به خوبی از آنان تبعیت کردند و آنان را که نزد خدای شان چنین دعا می‌کردند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان از ما پیشی گرفتند، بهترین پاداش را عنایت بفرما. همان تابعینی که از آثار قدم‌های صحابه تبعیت کردند، راه آنان را ادامه دادند، مسیر آنان را اختیار کردند. شک و تردید در بینش آنان خلل نیانداخت. شک و تردید از ادامه خط مشی و پیروی از گلدسته هدایت آنان، مانع نشد. آنان صحابه رسول الله ج را یاری کرده از راه و دین آنان تبعیت کردند. بر سلامت دین و ایمان آنان اتفاق نظر داشتند. در ادای رسالت آنان را متهم نکردند. پروردگارا، بر تابعین از امروز تا قیامت رحمت بفرست. بر ازواج، اولاد آنان و بر کلیه کسانی که از تو اطاعت می‌کنند، رحمت بفرست. رحمتی که آنان را از معصیت تو باز دارد، و در گشادگی‌های بهشت تو آنان را داخل کند و از مکر و حیله شیطان آنان را حفاظت کند([[160]](#footnote-160)).

آقای کلینی در اصول کافی که از کتب مرجع شیعه است، روایتی را از منصور بن حازم چنین نقل می‌کند: از ابی عبدالله پرسیدم: اگر من از تو سوال کنم، پاسخت به من با جوابی که به دیگران می‌دهی تفاوت دارد. چرا؟ ابی عبدالله گفت: «ما مردم را به زیادت و نقصان پاسخ می‌دهیم» عرض کردم: درباره اصحاب رسول الله ج برای ما سخن بگو، آیا آنان درباره حضرت محمد ج راست گفتند یا دروغ؟ ابوعبدالله گفت: راست گفته‌اند. عرض کردم: پس چرا اختلاف کردند؟ فرمود: مگر نمی‌دانی، یک شخص در محضر رسول الله ج می‌آمد و از وی سوال می‌کرد، جوابی به او داده شد. بعد پاسخی دیگر به او گفته می‌شد که جواب اول را نسخ می‌کرد. لذا احادیث به وسیله احادیث دیگر منسوخ می‌شوند([[161]](#footnote-161)).

امام حسن عسکری، امام یازدهم شیعیان در تفسیر خود می‌گوید: حضرت موسی  از پروردگار خود سوالاتی نمود که یکی از سوال‌ها این بود: آیا از میان یاران پیامبران، بهتر از یاران من کسی را سراغ داری؟ خداوند به موسی فرمود: ای موسی، مگر نمی‌دانی که فضیلت اصحاب محمد ج در برابر فضیلت یاران سایر پیامبران مانند فضیلت آل محمد در برابر آل سایر پیامبران و مانند فضیلت محمد ج در برابر فضیلت سایر پیامبران است([[162]](#footnote-162)). در جای دیگر می‌گوید: اگر یک شخص از بهترین اصحاب محمدج با اصحاب تمام پیامبران مقایسه شود، فضل و برتری با صحابی محمد ج است([[163]](#footnote-163)).

بعد از این اظهارات علمای فریقین و بعد از این شواهد و قرائن، روشن است که اصحاب رسول الله ج از مرتدّ شدن و برگشتن بسوی کفر معصوم هستند. این مساله که اصحاب رسول الله ج از بدعت و آراء باطله محفوظ هستند یا نه؟ آقای قمی در کتابش «الخصال» از هشام بن سالم از ابی عبدالله چنین نقل کرده است: «لم ير فيهم قدري ولا مرجئ ولا حروري» یعنی در میان اصحاب رسول الله ج قدری، مرجئه و حروری (أهل البدعة والأهواء) دیده نمی‌شود. همچنین معتزلی خوارج و اهل رای باطل نیز در آنان وجود ندارد. آنان شب و روز گریه می‌کردند و از خداوند می‌خواستند که قبل از اینکه به نان خمیر برسند. آنان را موت دهد([[164]](#footnote-164)). از این عبارات و از شهادت کتب شیعیان و ائمه آن‌ها، برای ما کاملا روشن است که صحابی گرامی رسول الله ج از بدعات سالم و محفوظ هستند. «فماذا بعد الحق إلا الضلال يا تيجاني».

آقای تیجانی بعد از حق بجز گمراهی چیزی دیگر وجود دارد؟!

4- استدلال جناب تیجانی از قول پیامبر ج «اصحابی» دایر بر اینکه آنان که از حوض رانده می‌شوند» اصحاب هستند. قابل قبول نیست. زیرا برای روشن شدن مصداق کلمه «اصحابی» که در آن حدیث آمده است، لازم است که تمام احادیث وارده در این باب جمع کرده شوند و در غیر این صورت تعیین مصداق و معنی اصلاً اعتباری ندارد. اما کلمه «صحبت» اسم جنس است. در شرع و لغت مرز مشخصی برای آن وجود ندارد و عرف درباره آن متفاوت است. رسول اکرم ج صحبت را در حدیث، مقید به زمان ننموده و مقدار آن‌ را بیان نکرده است. بلکه حکم را به مطلق آن معلق نموده است و مطلق صحبت معنی و مفهومی بجز رویت به معنی «دیدن» ندارد. و در این باره که رسول اکرم ج، منافقین و کسانی را که بعد از وی مرتد شدند را رویت کرده است هیچگونه اختلافی نیست با این توضیح جای تردید باقی نمانده است که مصداق «اصحابی» در حدیث مذکور مرتدین و منافقین هستند. امام احمد و طبرانی به سند حسن از حدیث مرفوع ابی بکره چنین نقل کرده‌اند: ليردن علي الحوض رجال ممن صحبني ورآني([[165]](#footnote-165)). بر حوض کوثر کسانی نزد من می‌آیند که من آنان را دیده‌ام و در مجلس من آمده‌اند. علاوه بر این رسول اکرم ج آنان را به صیغه تصغیر([[166]](#footnote-166)) یاد کرده است که حکایت از تحقیر آنان دارد و رسول اکرم ج اصحاب خودش را تحقیر نمی‌کند. علاوه بر این در بعضی روایات، کلمات مختلفی آمده است. مثلاً، «من أمتي»، «رجال منكم» و «زمرة». این واژه‌های مختلف در روایات مختلف آمده‌اند. لذا صحیح نیست که معنی فقط از یک نقل گرفته شود. اصول این گونه واژه‌ها نمی‌توانند دلیلی بر مذمت صحابه باشد. لذا ظاهر امر این است که استدلال از این لفظ بر مذمت صحابه چیزی جز خزعبلات و یاوه‌گویی‌های تیجانی بشمار نمی‌آید.

5- اما اینکه رسول اکرم ج آنان را می‌شناسد، اصلاً دلالتی بر صحابه بودن آنان ندارد. زیرا لازم نیست که رسول اکرم ج شخص آنان را بشناسد. ممکن است شناخت رسول اکرم ج بخاطر آثار، علائم و خصوصیاتی که در آنان دیده می‌شود، باشد. همانطور که در حدیث مسلم توضیح داده شده است. از ابو هریره مروی است که رسول اکرم ج فرمود: امت من نزد من در کنار حوض کوثر می‌آیند. من مانند صاحب شتر که شتران بیگانه را از گله خود می‌راند و دور می‌کند، بعضی‌ها را دور خواهم کرد. صحابه عرض کردند: ای پیامبر خداج شما ما را می‌شناسید؟ پیامبرج فرمود: آری، شما علائم و آثار به خصوص خواهید داشت. شما در اثر وضو، سفیدی و درخشندگی به خصوص همراه خواهید داشت و در چنین حالتی نزد من خواهید آمد.. . الخ از این حدیث مستفاد می‌شود که اهل بدعت و نفاق نیز با آثار و علایم درخشندگی وضو حشر خواهند شد. کلمه «منکم» که در حدیث مسلم آمده است میم در آن برای جمع است. اشاره است به اینکه همه آنان با آثار و علائم مومنان حشر خواهند شد. همانطور که در حدیث «پل صراط» آمده است. «وتبقى هذه الأمة وفيها منافقوها» یعنی این امت باقی می‌ماند و منافقان در میان آنان هستند. این حدیث دال بر این مطلب است که منافقین و اهل بدعت همراه با مومنان و علایم و آثار آنان حشر خواهند شد. سیاق حدیث نیز مؤید این مطلب است.

بعد از این همه توضیحات و اظهارات علمای فریقین، حمل این روایات بر صحابه رسول الله ج و مهاجرین و انصار که در راس آنان حضرت ابوبکر، حضرت عمر، حضرت عثمان، حضرت علی، حضرت زبیر، حضرت طلحه، و حضرت معاویه رضوان الله علیهم اجمعین قرار دارند، به دلایل مختلف صحیح نیست. نخست بخاطر اینکه رسول اکرمج از اصحاب خود اظهار رضایت نموده از آنان دفاع کرده است. و فرموده است: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ »([[167]](#footnote-167)). «بهترین مردم، مردم قرن من هستند سپس کسانی که بعد از آنها می‌آیند، سپس کسانی که بعد از آنها می‌آیند». در این حدیث بهتری برای دوران صحابه ثابت شده است. امام مسلم از ابی برده و او از پدرش حدیثی را چنین نقل کرده است: رسول اکرم ج سر را به طرف آسمان بلند کرده فرمود: «ستاره‌ها امانت دار و محافظ آسمان‌ها هستند، هرگاه ستاره‌ها از بین بروند، آسمان‌ها مورد تهدید جدی قرار خواهند گرفت و من امانت دار و محافظ اصحاب خود هستم. هرگاه من بروم اصحاب من مورد تهدید جدی قرار خواهند گرفت و اصحاب من محافظ امت من هستند. هرگاه آنان بروند، امت من مورد تهدید جدی قرار خواهد گرفت» یعنی بدعت‌ها، فتنه‌ها و آفتهای دینی بروز خواهند کرد. قرن شیطان ظاهر می‌شود، رومی‌ها بر مسلمانان غلبه خواهند کرد مکه و مدینه هتک حرمت خواهند شد. این از معجزه‌های آن‌حضرت ج است([[168]](#footnote-168)). علاوه بر این، رسول اکرم ج اصحاب خود را بشارت بهشت داده است. از عبدالرحمن بن عوف مروی است که رسول اکرمج فرمود: ابوبکر در بهشت است، عمر، علی، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، سعید بن زید و ابوعبیده بن جراح در بهشت هستند([[169]](#footnote-169)). امام احمد در مسند خود حدیث مرفوعی را از جابر بن عبدالله چنین نقل کرده است: «لَنْ يَدْخُلَ النَّارَ رَجُلٌ شَهِدَ بَدْراً وَالْـحُدَيْبِيَةَ»([[170]](#footnote-170)). کسی که در غزوه بدر و حدیبیه حاضر بوده است هرگز به دوزخ نخواهد رفت. پیامبر از دنیا رحلت کرد در حالی که از اصحاب و یارانش خشنود بود([[171]](#footnote-171)). علاوه بر دلایل و شواهد یاد شده هیچ دلیلی وجود ندارد حتی یک نفر از انصار و مهاجرین مرتد شده باشد. اما عبدالقادر بغدادی در کتاب **«الفرق بين الفرق»** می‌نویسد: تمام اهل سنت اتفاق دارند بر اینکه، آنانی که بعد از وفات رسول اکرم ج مرتد شدند. از قبایل، کنده، حنیفه، فزاره، بنی اسد و بنی بکر بن وایل بودند. از انصار و مهاجرین قبل از فتح مکه نبودند. مهاجر در اصطلاح شریعت به کسانی گفته می‌شود که قبل از فتح مکه به طرف مدینه هجرت کرده باشد. به فضل و لطف الهی همه مهاجرین و انصار بر دین راست و صراط مستقیم ثابت قدم ماندند([[172]](#footnote-172)). به توجه به این حقایق تاریخی گفته آقای تیجانی دایر بر اینکه اکثر صحابهش مرتد شدند مگر مقدار اندکی، چگونه صحت دارد و چه توجیهی برای آن ممکن است؟ اکنون از آقای تیجانی سوال می‌شود: آیا رسول ج سخن متضاد می‌گوید؟ به صحابی خودش می‌گوید: تو در بهشت هستی، او را وعده بهشت می‌دهد و بعد او را جز کسانی می‌بیند که از حوض رانده خواهد شد؟! آیا این طعن و عیبجویی صریح در حق پیامبر ج نیست؟ **(فداه أبي وأمي ونفسي)**. قطعاً رسول اکرم ج می‌دانست که اصحاب او بعد از وی مرتد نخواهند شد. طبرانی به سند صحیح از حضرت ابی الدرداء روایت کرده است که:

ابی الدرداء می‌گوید: ای رسول خدا، از خداوند بخواه تا مرا از آنان (مرتدان، منافقان، اهل بدعت) نگرداند. رسول اکرم ج فرمود: تو از آنان نیستی([[173]](#footnote-173)). علاوه بر این حدیثی را که تیجانی با تحریف ذکر کرده است و در آن چنین آمده بود «بينما أنا قائم» به معنی من ایستاده بودم و صحیح آن «بينما أنا نائم» (در حالی که من خواب بودم)، می‌باشد. حاصلش این است که رسول اکرم ج، آنچه را که در قیامت برای اصحابش پیش خواهد آمد، در دنیا در عالم خواب و رؤیا مشاهده کرد. اگر صحابه از جمله کسانی می‌بودند که مرتد می‌شدند حتماً پیامبر ج این را متذکر می‌شد. آیا هیچ انسان عاقلی می‌پذیرد که رسول اکرم ج از حال و احوال اصحابش بی‌خبر بود؟! باور نمی‌کنم حتی یک نفر چنین تصوری داشته باشد غیر از جناب تیجانی (هدایت یافته). اگر چنین می‌بود، رسول اکرم ج در حق کسی که از دیدگاه او بزرگ‌تر، محبوب‌تر و نزدیک‌تر بود، مانند حضرت ابوبکرس، هرگز نمی‌گفت: «أَنْتَ عَتِيقُ اللَّهِ مِنَ النَّارِ»([[174]](#footnote-174)) تو ازاد شده خداوند هستی از دوزخ. و درباره حضرت عمرس نمی‌فرمود: وارد بهشت شدم، ساختمان بسیار مجللی را که از طلا ساخته شده بود، دیدم. پرسیدم: این ساختمان متعلق به چه کسی است؟ گفتند: متعلق به یک جوان قریشی است. گمان کردم. آن جوان قریشی من هستم. پرسیدم: آن جوان قریشی چه نام دارد؟ گفتند: عمر بن خطاب([[175]](#footnote-175)). و درباره حضرت عثمان چنین نمی‌فرمود: «عثمان في الجنة» عثمان در بهشت است. علاوه بر این، برای من روشن نیست که راوی حدیث «انقلاب» (حدیث ارتداد) که صحابی جلیل القدر، حضرت ابو هریرهس است و بعد از وفات رسول الله ج حدیث را روایت می‌کند، آیا خودش را از جمله مرتدان که از حوض رانده می‌شوند، می‌داند یا نه!! و همچنین هشتاد صحابی دیگر که در روایت حدیث با او شریک هستند آیا خودشان جز مرتدان می‌دانند؟!!.

6- اگر آقای تیجانی به این حقایق اعتراف نمی‌کند، بر وی لازم است، مشخص کند کدام صحابه مشمول حدیث ارتداد هستند؟ اگر جواب مشخصی داده نمی‌شود، آنگاه لازم است که ارتداد شامل حال صحابه‌ای بشود که از دیدگاه شیعه صحابه اخیار و منتخب هستند. لذا حدیث مذکور بدون شک، شامل علی بن ابی طالب، حسن، حسین، عمار بن یاسر، ابوذر غفاری، سلمان فارسی، مقداد، خذیمه بن ثابت و ابی بن کعب می‌شود و استثناء این گروه از صحابه گرامی مقدور نمی‌باشد مگر اینکه دلیلی وجود داشته باشد. اگر آقای تیجانی مدعی شود دایر بر اینکه احادیثی وجود دارد که این گروه را مستثنی می‌کند. و اهل بهشت بودن آنان را اثبات می‌کند، می‌گویم ده‌ها دلیل از کتاب و سنت وجود دارد مبنی بر اینکه آن عده از صحابه که تو آنان را از جمله مرتدان و رانده شدگان از حوض کوثر می‌دانی، مورد پسند الله هستند و خداوند سبحان رضایت خود را از آنان اعلام داشته، آنان مومنین واقعی هستند و از دلایل قطعی بهشتی بودن آنان ثابت است. «فما هو جوابك فهو جوابنا» یعنی آنچه که جواب تو است، عیناً جواب ما است. ای تیجانی هدایت یافته!؟

7- درباره این جمله حدیث «إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك» (تو نمی‌دانی که آنان بعد از تو در دین چه بدعت‌ها ایجاد کردند) ـ باید عرض شود که: این از جمله مسلمات است که صحابه کرام بعد از وفات رسول اکرم ج دین را تبدیل نکردند و هیچ گونه بدعتی در دین اضافه نکردند. سید محمد صدیق حسن قنوجی بخاری در کتاب خود «الدين الخالص» نقل کرده است که: یک شخص رافضی از یک شخص سنی پرسید: «ما تقول في حق الصحابة؟» نظر تو درباره صحابهش چیست؟ آن مرد سنی گفت: «أقول فيهم ما قال الله تعالى في كتابه» یعنی نظر من درباره صحابهش همان است که خداوند در کتاب خود بیان فرموده است. منظور آن مرد سنی این آیه ﴿رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾ بود. یعنی خداوند از صحابه خشنود است و آنان از خداوند خشنود هستند ـ رافضی گفت: «إنهم بدلوا بعد النبي ج» یعنی آنان بعد از پیامبر ج دین را تغییر دادند. سنی گفت: خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا بَدَّلُواْ تَبۡدِيلٗا﴾. یعنی آنان هیچ گونه تبدیلی در دین نیاوردند و علاوه بر این، ما چنین خدایی را سراغ نداریم که نسبت به چیزی خبر بدهد و نداند که بعدها چه تحولی در آن بوجود می‌آید([[176]](#footnote-176)). اگر آقای تیجانی (هدایت یافته) مدعی است که صحابه امور زیادی در دین ایجاد کردند، مانند رد ولایت اهل بیت، و تحریف قرآن، و غیره. إن شاء الله در صفحات آینده این کتاب این ادعاها را بطور تفصیلی جواب خواهیم داد.

8- این گفته‌ی تیجانی که «اکثر صحابه متغیر شدند و تبدیل کردند حتی مرتد شده به کفر برگشتند مگر تعداد اندکی که به «همل النعم» یعنی شترهای سرگردان تعبیر شدند» این گفته‌ی او دلیل روشنی بر جهالت آقای تیجانی است. جناب تیجانی مانند کسی است که در تاریکی شب هیزم جمع می‌کند (حاطب لیل) هر آنچه که به گمان باطل او نقص و عیب صحابهش را در بر می‌گیرد، آن‌ را نقل می‌کند. اما او باید متوجه شود که منظور رسول الله ج از «همل النعم» کسانی هستند که به حوض نزدیک می‌شوند و قصد آب خوردن می‌کنند اما جلوی آنان گرفته می‌شود، نه کلیه کسانی که برای آب خوردن از دست رسول اکرم ج وارد حوض می‌شوند. در بعضی روایات کلمه «رهط» آمده است، از حضرت ابو هریرهس مروی است که رسول اکرمج فرمود: «یرد علی یوم القیامه رهط من اصحابی.. . الخ یعنی روز قیامت گروهی از اصحاب من نزد من می‌آیند. آنان از ورود به حوض منع کرده می‌شوند. من خواهم گفت: پروردگارا آنان اصحاب من هستند. می‌گوید: تو نمی‌دانی که بعد از تو آنان چه کردند، آنان مرتد شده بسوی کفر برگشتند([[177]](#footnote-177)). معنی «رهط» همانطور که همگان می‌دانند، کمتر از ده نفر می‌باشد([[178]](#footnote-178)). اما صحابهش حتماً از حوض آب می‌نوشند. لذا گفته‌ی تیجانی که اکثر صحابه مرتد شده‌اند. حکایت از سطحی نگری و کو تاه فکری او دارد. این عقل و خرد را به او تبریک می‌گویم.

9- آقای تیجانی در صحبت‌های خود دچار تناقض و تضاد شرم‌آوری شده است. او می‌گوید: «لا يمكن بأي حال حمل الأحاديث على القسم الثالث وهم الـمنافقون لأن النص يقول: فأقول: أصحابي».

در هیچ شرایطی ممکن نیست که مصداق این احادیث دسته سوم که همانا منافقین هستند قرار داده شوند. زیرا خود نص می‌گوید: آنان اصحاب من (رسول اللهج) هستند. !!؟ «سُبْحَانَ رَبِّي إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ». سخن بسیار حیرت‌زا و شگفت‌آوری است. می‌گوید: منافقین از صحابه نیستند آیا خود او (اصحاب) را به سه دسته که آخرین آن‌ها منافقین بودند، تقسیم نکرده بود؟ و اینجا منکر آن شده می‌گوید: در هیچ شرایطی منافقین را نمی‌توان مصداق این احادیث معرفی نمود، چون نص درباره آنان می‌گوید: «اصحابی»؟؟! از این مردک (هدایت یافته) سوال می‌شود. که کدام شق را می‌پذیرد و کدام موضوع را اختیار می‌کند. اگر می‌گوید: یک نوع و گروه از صحابه، منافقین هستند، قول خودش را نفی می‌کند. اگر می‌گوید که منافقین گروهی از صحابه نیستند، کتابش از اول تا آخر باید عاطل و باطل تلقی شود زیرا خود او بصورت روشن و واضح گفته بود که منافقین از گروه صحابه هستند. بخاطر اینکه آقای تیجانی را از معضل و گرفتاری بیرون بیاورم، می‌گویم: هیچ شک و تردیدی وجود ندارد، در این مساله که منافقین تحت هیچ عنوان و شرایط از صحابه نیستند ولی در عین حال رسول اکرم ج آنان و مرتدین را در بعضی احادیث به کلمه «اصیحاب» یاد کرده است. یا به کلمه «من صاحبنی» یعنی کسانی که در صحبت من بودند. زیرا منافقین و آنانی که مرتد شده‌اند، در محفل و مجلس پیامبر ج نشستند و او را در دنیا دیده‌اند. و «اصیحابی» گفتن به قصد کوچک و حقیر جلوه دادن آنان بوده است نه به قصد تعظیم ـ چون برای اصحابش از مهاجرین و انصار که روایاتش حکایت از تجلیل، تعظیم و تقدیر آنان دارد، چنین کلمه‌ی تحقیری را بکار نبرده است.

در پایان عرض کنم که: جناب تیجانی (هدایت شده) می‌خواهد ما را به یک نتیجه مشخص که مفاد آن چنین است که اغلب صحابهش مرتد شده بسوی کفر برگشته‌اند، برساند. این گفته‌ی وی که اغلب صحابهش مرتد شده بسوی کفر برگشته‌اند، چه نتیجه‌ای دارد؟! حاصل این سعی نافرجام او این است که:

دینی که ما از چهارده قرن پیش بر آن عمل می‌کنیم، قرآنی را که در اختیار داریم، سنتی که از آن تبعیت می‌کنیم، نماز (ستون دین) که آن‌ را بر پا می‌داریم و بطور مختصر عبادتی که آن‌ را انجام می‌دهیم.. . همه و همه باطل هستند. چون به وسیله مرتدین و غیر مسلمانان به ما رسیده‌اند؟! و این قول تیجانی حکایت از آن دارد که این گروه مرتد، (صحابه رسول الله معاذ الله) که تا خاور دور کشورها را فتح کردند و بلاد مغرب را تحت تصرف خود در آوردند. این همه بخاطر آماده کردن مردم برای عبادت پروردگار انسان‌ها نبوده است بلکه بخاطر این بوده است که عملا مردم را در ردیف مرتدان قرار بدهند!!؟ آقای تیجانی با این عقیده‌اش گویی چنین ندا می‌دهد. ای مردم شام، ای مردم مصر، ای مردم اعراب آفریقا، ای مردم عراق، ای مردم جزیره، وای مردم ما وراء النهر، همه‌ی شما مرتد و اهل دوزخ هستید!!! خوشا به حال جاهلان امامیه.

«رد استدلال تیجانی از حدیث تنافس صحابه برای دنیا»

جناب تیجانی به حواله این حدیث: «قال رسول الله ج: أنا فرط لكم وأنا شهيد عليكم وإني والله لأنظر حوضي الآن وإني أعطيت مفاتيح خزائن الأرض وإني والله ما أخاف عليكم أن تشركوا بعدي ولكن أخاف عليكم أن تنافسوا فيها» صدق رسول الله (من قبل از شما می‌روم و من شاهد و گواه بر اعمال شما هستم و به خدا قسم من هم اکنون به حوضم می‌نگرم و همانا ذخایر زمین (یا کلیدهای زمین به من سپرده شده و من به خدا قسم بر شما نمی‌ترسم که پس از من، مشرک شوید ولی می‌ترسم که بر سر دنیا رقابت کنید. ) می‌گوید: صحابه درباره حصول مال و دنیا دچار حرص شدند حتی برای این منظور علیه یکدیگر شمشیر کشی کردند و یکدیگر را تکفیر کردند. حتی بعضی از اصحاب معروف و نام دار به جمع طلا و نقره پرداختند. تاریخ نویسان مانند مسعودی در «مروج الذهب» و طبری و دیگران تنها ثروت زبیر را به پنجاه هزار دینار، هزار اسب، هزار غلام و زمین‌های زیادی در بصره، کوفه و مصر و در جاهای دیگر معرفی کردند. همانطور که درآمد طلحه تنها در عراق روزانه بیش از هزار دینار بود. عبدالرحمن بن عوف صد اسب جنگی، هزار شتر و ده هزار گوسفند داشت. و یک چهارم ¼ یک هشتم 1/8 (یعنی قسمت سی و دوم) ثروت او که بعد از وفاتش سهم یک همسرش از ترکه او بود به هشتاد و چهار هزار می‌رسید. عثمان موقع مردنش یکصد و پنجاه هزار دینار و بسیاری دام، زمین و دیگر کالای منقول که از حد و حساب بیرون هستند را به عنوان «ترکه» بعد از خود بر جای گذاشت. طلا و نقره‌های زید به تنهایی به قدری زیاد بودند که با تبر آن‌ها را تکه تکه کرده میان وارثان وی توزیع می‌شدند. حتی دست‌های مردم از زدن تبر زخم و آبله شدند و علاوه بر این‌ها، مقدار زیادی از اموال منقول و غیر منقول به ارزش بیش از صد هزار دینار داشت. این چند تا مثال ساده بودند دیگر شواهد تاریخی زیادی وجود دارد اما قصد وارد شدن و بحث کردن آن‌ها را ندارم. برای اثبات مدعا به همین مقدار بسنده می‌کنم. دنیا در برابر دیدگان آن‌ها زینت داده شده بود و زرق و برق آن، چشم‌هایشان ‌را خیره کرده بود([[179]](#footnote-179)).

در جواب عرض می‌شود:

1- به خدا سوگند، برای من روشن نیست که این حدیث چه ارتباطی دارد با اینکه عده‌ای از صحابه مالک اموالی بودند و کالایی داشتند. زیرا حدیث گویای این نکته است که امت در آینده نزدیکی مالک خزانه‌های زمین خواهد شد و برای بدست آوردن مال و ثروت، مردم از یکدیگر سبقت خواهند گرفت. این حدیث از جمله معجزه‌های آن‌حضرت ج به حساب می‌آید. زیرا پیشگویی او همانطور که خبر داده بود تحقق پیدا کرد. اما این حدیث هیچ گونه مصداقی در میان صحابهش ندارد، زیرا آنان هنوز مالک خزانه‌های زمین نشده بودند. علاوه بر این، درگیری آنان و جنگ داخلی آنان بخاطر بدست آوردن مال و ثروت دنیا نبود بلکه عامل اصلی جنگ داخلی، شهادت حضرت عثمانس بود و آنان هرگز مایل نبودند که این جریان به جنگ‌های داخلی و درگیری منجر شود، بهر حال هر دو گروه در این درگیری‌ها در برابر اجتهاد خود مأجور هستند. (إن شاء الله) توضیح بیشتر پیرامون این موضوع در مباحث آینده کتاب خواهد آمد.

2- آقای تیجانی دلایلی را جمع می‌کند که به گمان باطل و به خاطر نادانی‌اش فکر می‌کند، این دلایل به نقص و عیب صحابهش منجر می‌شوند متوجه نمی‌شود که با استدلال از این گونه دلایل، او دارد خودش را تکذیب می‌کند و استدلال او به نقص گفته‌های خود او می‌انجامد. او از یک طرف در مبحث گذشته مدعی شده بود که اکثر و اغلب صحابهش مرتد شده و به کفر برگشته‌اند. و از طرفی دیگر در این بحث از حدیثی که گذشت استدلال می‌کند دایر بر اینکه رسول اکرم ج از اینکه اصحابش مرتد شدند اصلاً نگران نبود. یعنی مطمئن بود که اصحابش بعد از وی مرتد نمی‌شوند و به کفر بر نمی‌گردند. البته نگرانی رسول الله ج از این جهت بود که آنان برای بدست آوردن مال و ثروت تنافس خواهند کرد و از یکدیگر سبقت خواهند گرفت. این تضاد که او از آن استدلال می‌کند هیچ گونه توجیهی ندارد. علاوه بر این استدلال او از این حدیث منجر به نقص و عیب حضرت علی بن ابی طالب و اصحابش نیز می‌گردد. زیرا حدیث «تنافسوا على الدنيا» به صیغه جمع وارد شده است و طرفین را در بر می‌گیرد و خود آقای تیجانی روی مطلب تاکید می‌کند. چون او در پایان بعد از نقل حدیث می‌گوید: «پیامبر ج درست فرمود. صحابه چنان تنافس کردند که علیه یکدیگر شمشیر کشیدند، جنگیدند و تکفیر کردند» و این امر مسلم است که در جنگ طلحه و زبیر فریق دوم لشکر حضرت علیس بود. روی این اصل خطا و گناهی اگر در کار بوده است متعلق به هر دو گروه می‌باشد. علاوه بر این، مقتضای فهم آقای تیجانی این نیز هست که حضرت علیس به خاطر حکومت و قدرت مرتکب تنافس شده است.

3- آقای تیجانی می‌گوید: «كان بعض هؤلاء الصحابة الـمشهورين (هكذا) يكنز الذهب والفضة». یعنی بعضی از صحابه سرشناس مشغول جمع‌آوری طلا و نقره بودند.

جناب تیجانی، تو بر این ادعای کذابی خود چه دلیلی داری؟ این گمان باطلت را از چه منابع معتمد و معتبری نقل می‌کنی؟ ثروت حلالی که بعضی از اصحاب مالک آن بودند، چه ارتباط دارد با کسانی که طلا و نقره را ذخیره می‌کنند؟! واقعاً این جهالت پر فریب تو بسیار شگفت‌‌آور است!.

4- بدون هیچ گونه شک و تردید توانگری و سرمایه اصحاب رسول اکرم ج چنان نبود که مایه مذمت و نکوهش برای آنان باشد. سیرت و شیوه زندگی آنان دلیل قاطعی است دایر بر اینکه آنان از بهترین اصحاب رسول الله ج بودند. مثلاً عثمان بن عفانس خلیفه سوم، از مقربان رسول اکرم ج و از سخاوت مندترین اصحاب بود. عبدالرحمن بن سمره می‌گوید: در جریان سپاه عسره (غزوه تبوک) حضرت عثمانس مبلغ هزار دینار برای تجهیز سپاه اسلام به رسول اکرم ج تقدیم کرد و آن‌ها را جلوی رسول الله ج گذاشت. عبدالرحمن می‌گوید: رسول اکرم ج را دیدم که آن‌ها را با دست‌های مبارک زیر رو کرده، می‌گوید: عثمان بعد از عمل (جود و سخاوت) امروز هرگز متضرر نمی‌شود([[180]](#footnote-180)). رسول اکرم ج فرمود: «مَنْ يَحْفِرْ بِئْرَ رُومَةَ فَلَهُ الْـجَنَّةُ». فَحَفَرَهَا عثمان ـ» هر کس چاه رومه را حفاری کند، اهل بهشت است و مسلم است که چاه مذکور به وسیله حضرت عثمانس حفاری شده است([[181]](#footnote-181)).

حضرت عثمانس تمام این خدمات را از مال شخصی خود انجام داده است. اما طلحه بن عبیداللهس، رسول اکرم ج او را نیز بشارت بهشت داده است([[182]](#footnote-182)). علاوه بر این، طلحه بن عبیدالله از مجاهدین راه الله بوده است و در غزوه احد در دفاع از رسول اکرم ج دست خود را از دست داده بود. از حضرت زبیرس مروی است که رسول اکرمج دو زره پوشیده بود و می‌خواست از صخره‌ای (سنگ بزرگ) بالا رود و نتوانست حضرت طلحه را نشاند و از روی شانه‌های او بالا رفت تا به صخره رسید و بالای آن نشست. آنگاه فرمود: «أوجب طلحة س»([[183]](#footnote-183)) یعنی حضرت طلحهس بهشت را بر خود واجب کرد. حضرت طلحهس چنان خدا ترس و پرهیزگار بود که می‌ترسید از اینکه یک شب سپری شود و او مالی را در خانه داشته باشد. از سعدی دختر عوف (همسر طلحه) روایت است، می‌گوید: روزی نزد طلحهس رفتم او را اندوهگین یافتم. گفتم تو را چه شده است؟ ممکن است از ناحیه همسرت ناراحتی برایت پیش آمده است؟ فرمود: خیر، به خدا سوگند توبهترین همسر برای یک شوهر مسلمان هستی. اما مبلغی پول نزد من هست که مایه نگرانی من شده است. عرض کردم: اگر پول‌ها موجب ناراحتی تو شدند، آن‌ها را میان خویشاوندان تقسیم کن. آنگاه به خادمش امر کرد تا خویشاوندان ‌را طلب کند. وقتی پول‌ها را تقسیم کرد. از خزانه دار پرسیدم. چقدر بودند؟ گفت: چهارصد هزار([[184]](#footnote-184)). از حضرت حسن بصری مروی است: طلحه بن عبیدالله زمینی به مبلغ هفتصد هزار درهم فروخت. شب را با ترس و خوف سپری کرد و صبح بلا فاصله همه آن‌ها را تقسیم نمود([[185]](#footnote-185)). اما حضرت زبیر بن عوامس نیز وعده بهشت به او داده شده است و از صحابه مخلص رسول الله ج بوده است. از حضرت علیس مروی است که رسول اکرم ج فرمود: هر پیامبری دوستان بخصوصی دارد و زبیر بن عوام از دوستان و یاران مخلص من است([[186]](#footnote-186)). و همچنین حضرت عبدالرحمن بن عوف از صحابه گرانقدر و از جمله ده نفری بود که رسول اکرم ج او را بشارت بهشت داده بود([[187]](#footnote-187)). او این فضیلت را دارد که رسول اکرمج پشت سر او نماز خوانده است. علاوه بر این او بعد از وفات رسول اکرم ج در حق ازواج مطهرات خدمات ارزنده‌ای انجام داده است. از حضرت عایشهل مروی است که رسول اکرم ج فرمود: «إِنَّ امركُنَّ مِمَّا يُهِمُّنِى بَعْدِى وَلَنْ يَصْبِرَ عَلَيْكُنَّ إِلاَّ الصَّابِرُونَ». یعنی رسول اکرم ج خطاب به ازواج فرمود: آنچه که بعد از من مایه نگرانی من است رسیدگی به امور شما است و تنها انسان‌های با صبر و حوصله بار زندگی شما را تحمل می‌کنند. سپس حضرت عایشهل خطاب به فرزند حضرت عبدالرحمن بن عوف فرمود: سقى الله أباك من سلسبيل الجنة. خداوند از چشمه سلسبیل بهشت پدر تو را سیراب کند. عبدالرحمن بن عوف بعد از وفات رسول اکرم ج ازواج مطهرات را کمک مالی می‌کرد([[188]](#footnote-188)). از ابی سلمهس روایت است که عبدالرحمن بن عوف باغی را به ارزش چهارصد هزار درهم برای ازواج مطهرات وصیت کرد([[189]](#footnote-189)). آری این است، عبدالرحمن بن عوف که آقای تیجانی او را متهم به اندوختن طلا و نقره می‌کند!؟ اما زید بن ثابتس از چهار نفری است که در زمان رسول اکرم ج قرآن‌ را جمع نمودند. حضرت انس بن مالک، می‌گوید: چهار نفر در زمان رسول اکرم ج قرآن ‌را جمع و تدوین کردند و هر چهار نفر آنان از انصار بودند: ابی بن کعب، معاذ بن جبل، زید بن ثابت و ابوزید([[190]](#footnote-190)). بخاری در صحیح خود از حضرت براء چنین روایت می‌کند: براءس می‌گوید: رسول اکرم ج به من امر کرد تا زید را صدا کنم و به او بگویم کتف (استخوان شانه که برای نوشتن مورد استفاده بود) و دوات را بیاورد. زید کتف و دوات را آماده کرد و رسول اکرم ج به او گفت: ﴿لَّا يَسۡتَوِي ٱلۡقَٰعِدُونَ﴾ را بنویس([[191]](#footnote-191)). زید بن ثابتس از جمله کسانی بود که حضرت ابوبکرس در دوران خلافتش او را برای تدوین قرآن دعوت کرد. و رسول اکرمج در حق او گفته بود: «أفرض أمتي زيد بن ثابت» یعنی فرائض (علم میراث) را زید بن ثابت از همه امتم بهتر می‌داند. آری، این انسان‌های پاک که رسول اکرم ج درباره راستگویی عدالت و انصاف، خشنودی الله از آنان و بهشتی بودن آنان سخن گفته است و به فضل آنان گواهی داده است ولی این آقای تیجانی (هدایت شده) چیزی از این فضایل را نمی‌بیند بجز طعن و نقص و عیب که با مطرح کردن آن‌ها سوز و گداز سینه‌اش را تسکین می‌دهد. آیا می‌توان گفت: این تقدیر و تجلیلی است که گروه روافض آن‌ را در حق اصحاب رسول الله ج در دل‌های خود کتمان کرده‌اند؟!

4- اما استدلال آقای تیجانی از روایت کسی که اهل سنت نیست، یعنی مسعودی، استدلالی بی‌اساس است. زیرا مسعودی متکلم فیه و مجروح است. علامه ابن حجر در لسان المیزان درباره او می‌گوید: «كتبه طافحه بأنه كان شيعياً معتزلياً»([[192]](#footnote-192)) یعنی کتاب‌های مسعودی اعتباری ندارند، او شیعی و معتزلی است. شیخ الاسلام ابن تیمیه درباره کتاب مسعودی «مروج الذهب» می‌گوید: «وفي تاريخ الـمسعودي من الأكاذيب ما لا يحصيه إلا الله تعالى»([[193]](#footnote-193)). یعنی تاریخ مسعودی مملو از دروغ است و دروغ در آن چنان زیاد است که بجز خداوند کسی دیگر اندازه‌ی آن‌ها را نمی‌داند. لذا استدلال آقای تیجانی از سخنان مسعودی هرگز مدرک و دلیلی برای ما به حساب نمی‌آید. زیرا دلیل قوی بر شیعه بودن او وجود دارد. علامه قمی امام شیعه اثناعشریه در کتابش **«الكنى والألقاب»** درباره او (مسعودی) می‌گوید: «**شيخ الـمؤرخین وعمادهم، أبوالحسن علي بن الحسين الـمسعودي الهذلي. . . »** علامه او را از قسم اول (صه) به حساب آورده است. و گفته است که او درباره امامت کتابی نوشته است.

و مجلسی در مقدمه کتابش بحار الأنوار می‌گوید: نجاشی در فهرست خودش مسعودی را از راویان شیعه به حساب آورده است([[194]](#footnote-194)).

5- آقای تیجانی از کتاب «مروج الذهب» در جهت نکوهش حضرت عثمان استفاده کرده است اما آنچه را که خود صاحب کتاب یعنی مسعودی نتوانسته آن ‌را پنهان کند، ترک کرده است. مسعودی در کتابش می‌گوید: عثمان نهایت درجه سخاوت، کرم، عفو و گذشت داشت. برای نزدیکان و بیگانگان انفاق می‌کرد. بسیاری از کارمندان دولتی او و معاصرانش به تبعیت از وی چنان کردند و از سیره‌ی او تاسی نمودند([[195]](#footnote-195)). اما کینه ی پنهان آقای تیجانی، او را بر این واداشته است تا سخن دروغینی را که مسعودی نگفته است، به او نسبت دهد. چون او (تیجانی) مدعی شده است که عبدالرحمن بن عوف، صحابی بزرگوار رسول الله ج یک هشتم ثروتش را که بالغ بر هشتاد و چهار هزار درهم بود، میان همسرانش تقسیم کرد. او (تیجانی) این سخن را به کتاب مسعودی (مروج الذهب) نسبت داده. اما من این مطلب را در کتاب مسعودی نیافتم، درباره این هلاک شده چه باید گفت؟!.

آقای تیجانی در پایان یاوه‌گویی‌های خود می‌گوید:

«این‌ها چند مثال مختصر بود، در تاریخ شواهد و قراین زیادی وجود دارد اما قصد بیان همه آن‌ها را نداریم و به همین مقدار کفایت می‌شود.. **.** » به این مدعی دروغگو می‌گویم، کاش این شواهد تاریخی را بیان می‌کردی تا ما و سایر خوانندگان بیشتر از یاوه‌گویی‌های تو مطلع می‌شدیم.

باب پنجم:   
نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه بعضی از صحابه بعضی دیگر را نکوهش کرده‌اند

نخست استدلال او از حدیث ابوسعید خدری را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

تیجانی می‌گوید: «... از ابوسعید خدری چنین مروی است: «... رسول اکرم ج روزهای عید قربان و عید فطر به مصلی تشریف می‌برد. نخست نماز را اقامه می‌کرد ـ بعد رو به طرف مردم کرده در حالت ایستادن به ایراد خطبه می‌پرداخت و مطالبی را که لازم بود، بیان می‌کرد و سپس به خانه بر می‌گشت. ابوسعید می‌گوید: مردم همواره بر این منوال عمل می‌کردند تا اینکه روزی با مروان، امیر مدینه برای ادای نماز عید قربان یا عید فطر به عیدگاه رفتم. وقتی وارد مصلی شدیم، منبری را که «کثیر ابن صلت ساخته بود، در آنجا گذاشته شده بود مروان می‌خواست (قبل از ادای نماز) بالای منبر رود و به ایراد خطبه بپردازد. من (ابوسعید خدری) بلا فاصله او را به طرف خود کشیدم او نیز مرا به طرف خود کشید و بالاخره بالای منبر رفت و قبل از نماز به ایراد خطبه پرداخت. من به او گفتم: به خدا سوگند، (سنت پیامبرج) را تغییر دادند؟ مروان گفت: ای، ابا سعید، آنچه که تو می‌دانی، دورانش سپری شد. من گفتم: به خدا سوگند، آنچه را که من می‌دانم بهتر است از آنچه که نمی‌دانم. مروان گفت: مردم بعد از نماز برای شنیدن سخنان ما نمی‌نشینند، لذا من خطبه را قبل از نماز خواندم. درباره علل و اسبابی که صحابه را به تغییر سنت رسول الله ج وا می‌داشت، بسیار تلاش نموده‌ام([[196]](#footnote-196)).

جواباً عرض می‌شود:

1- طبق اظهارات علامه ذهبی، مروان صحابی نیست بلکه تابعی است([[197]](#footnote-197)). درباره اینکه او، رسول اکرم ج را دیده است، اختلاف نظر وجود دارد. مروان در زمان وفات رسول اکرم ج ده سال سن داشت و به حد بلوغ نرسیده بود. بنابراین، عمل یک تابعی را در پرونده صحابی آوردن و به صراحت چنین عنوان کردن «گواهی صحابه علیه خود پیرامون تغییر دادن سنت رسول الله ج» (شهادتهم على أنفسهم بتغيير سنة النبي ج) یک حرکت فوق العاده احمقانه و کودکانه است. ضمیر در «أنفسهم» ضمیر جمع است و ضمیر جمع این معنی را می‌رساند که تمام صحابهش در تغییر سنت رسول اکرم ج شریک بوده و نقش داشتند. آیا حماقت و سفاهتی بیشتر از این دیده می‌شود؟! قطعاً او با چنین استشهاد و استنادی، آن عده از صحابه را که از دیدگاه خود شیعه اخیار و پسندیده هستند، استثناء نمی‌کند، مانند علی بن ابی طالب، ابوذر، عمار و یاسر.. . الخ آیا آقای تیجانی می‌تواند از میان جمع اصحاب، آن چند تن را استثناء کند؟! بخاطر اینکه صورت حال روشن‌تر شود و جنایات تیجانی برای همگان آشکارتر گردد، حدیثی را که در همین خصوص بعد از چند صفحه آمده است، تقدیم خوانندگان می‌گردد. و آن حدیث چنین است: ابن عباس می‌گوید: در نماز عید همراه با رسول اکرم ج، حضرت ابوبکر، حضرت عمر و حضرت عثمانش در مصلی حاضر بودم. همه آنان نخست نماز خواندند، و بعد به ایراد خطبه پرداختند([[198]](#footnote-198)).

2- بالفرض، آنچه را که آقای تیجانی، خلاف سنت می‌داند، اگر از صحابهش صورت گرفته باشد، باز هم موجب نقص و عیب برای صحابه نمی‌شود. زیرا آنان معصوم نبودند و خطای اجتهادی از آنان ممکن بود، بدون اینکه آنان چنین قصدی داشته باشند و هرگاه به حق پی برده و متوجه خطا می‌شدند، از حق تبعیت می‌کردند ـ امام شافع/ می‌فرماید: شخصی ثقه از ابن ابی ذیب و او از مخلد بن خفاف به من خبر داد که مخلد بن خفاف می‌گوید: با جوانی معاوله کردم و بعد متوجه شدم که مبیع معیوب است، درباره مبیع معیوب نزد عمر بن عبدالعزیز از دست آن جوان شکایت کردم. عمر بن عبدالعزیز حکم کرد تا من مبیع را برگردانده و کل ثمن را از آن جوان پس بگیرم. بعد نزد عروه آمده او را از ماجرا آگاه کردم. عروه گفت: همین امروز بعد از ظهر نزد او (عمر بن عبدالعزیز) رفته به او می‌گویم: حضرت عایشهل از رسول اکرم ج نقل کرده است که در چنین حالتی فرمود: «إن الخراج بالضمان» مخلد بن خفاف می‌گوید: هرچه زودتر نزد حضرت عمر بن عبدالعزیز رفته او را از حدیثی که عروه از عایشه برای من نقل کرده بود، مطلع کردم. حضرت عمر بن عبدالعزیز گفت: «این شخص درباره این مرافعه معادله را برای من بسیار آسان کرد پروردگارا، تو می‌دانی که من بجز حق و حقیقت قصد دیگری ندارم. سنت رسول اکرم ج در این باره به من رسید لذا من فیصله عمر را رد کرده و سنت رسول اکرم ج را به اجرا در می‌آورم. آنگاه برای من حکم کرد تا در عوض آنچه که در حق من قضاوت کرده بود، تاوان بگیرم([[199]](#footnote-199)). زید بن ثابت زن حائضه را قبل از طواف وداع اجازه رفتن نمی‌داد و در این باره با حضرت عبدالله بن عباسب بحث و مناظره داشت. ابن عباس به او گفت: فلان زن انصاری را بپرس، آیا رسول اکرم ج او را در این باره چه امر کرده است؟ زید نزد آن زن انصاری رفت و مساله را از او جویا شد و برگشت در حالی که خوشحال بود و خطاب به ابن عباس گفت: «تو همواره راست می‌گویی»([[200]](#footnote-200)). آری، اینان بودند اصحاب رسول الله ج که به رسول الله ج ایمان داشتند و او را تجلیل نموده و بلا فاصله از دستور و سنت او تبعیت می‌کردند.

3- اما در ارتباط با آنچه که مروان انجام داد، عرض شود که او با رای و اجتهاد خود چنین خطایی مرتکب شده بود. لکن حضرت ابوسعید خدریس او را نکوهش کرده زیرا او عمل رسول الله ج (نماز قبل از خطبه) را ضروری می‌دانست و مروان آن‌ را حمل بر اولویت می‌کرد. به همین خاطر برای ترک اولویت تغییر حال مردم را عذری موجه تلقی نموده، حفاظت اصل سنت را که همانا شنواندن خطبه است، ترجیح می‌داد از برقرار نمودن ترتیبی که جز شرایط خطبه نبود([[201]](#footnote-201)). و با وجود این همه حضرت ابوسعید پای خطبه او نشست و بخاطر تبعیت از امام حضورش را ترک نکرد.

4- چنین فتواهای اجتهادی خلاف سنت از حضرت علیس نیز ثابت است. زیرا حضرت علیس «أبعد أجلين» دورترین فاصله زمانی را، برای عدت متوفی عنها زوجها که حامله باشد، قرار داده است. حال آنکه سنت ثابته رسول اکرم ج که موفق با حکم قرآن است، این است که عدت این زن با وضع حمل به پایان می‌رسد. همچنین فتوای دیگر حضرت علی که مخالف با سنت رسول الله است، فتوای او درباره مفوضه (زنی که بدون ذکر مهریه خود را تحویل شوهر داده است) به شمار می‌رود. حضرت علیس در این باره می‌فرماید: با مرگ شوهر، مهریه او ساقط می‌گردد. حال آنکه عبدالله بن مسعود و تنی چند از صحابه فتوا داده‌اند که «لها مهر نساءها» یعنی مهر مثل به او می‌رسد. همانطور که اشجعیون از رسول اکرم ج درباره بروع دختر واشق حدیثی را نقل کرده است([[202]](#footnote-202)). این فتواها هرگز به این معنی نیستند که حضرت علیس سنت رسول اکرم ج را تغییر داده است، زیرا ممکن است حدیث رسول الله ج به او نرسیده باشد. عیناً همین تاویل درباره عمل مروان نیز وجود دارد و آن اینکه، خطا، خطای اجتهادی است چون او شرطی از شروط نماز را مخالفت نکرده است لذا هر گونه تفاوت میان فتوای حضرت علیس و عمل مروان، مردود است.

5- بدون تردید، روش شیعه بسیار تعجب آور و شگفت انگیز است. آن‌ها عمل یک تابعی را که مجوز و دلیل شرعی برایش وجود دارد، مورد نکوهش و ایراد قرار می‌دهند اما اینکه خودشان سنت رسول الله ج را اجمالاً و تفصیلاً ترک می‌کنند، اصلاً احساس ناراحتی نمی‌کنند و بخاطر گمراهی فکری و شک و تردید در امور دین بدون هیچ دلیلی اصحاب رسول اکرم ج را مورد طعن و عیب جویی قرار می‌دهند. دلیل این گونه منش نامطلوب خبث باطن و این پندار باطل است که سنت را فقط در گفته‌های حضرت علی و اولادش منحصر می‌دانند. ای شیعیانی که به دروغ به بهانه حمایت از سنت اشک تمساح می‌ریزید، جواب دهید: آیا تنها حضرت علیس و اولادش بودند که سنت را از رسول الله ج آموختند و یاد گرفتند و سایر صحابهش که پیامبرج را در سفر و حضر در دعوت و جهاد، در حیات و حتی در ممات، همراهی می‌کردند، از سنت بی‌خبر بودند و درباره آن، هیچ اطلاعی نداشتند؟ «پیروی از سنت دروغین شما را مبارک باد».

«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه صحابه در نماز تغییر ایجاد کردند»

تیجانی می‌گوید: انس بن مالک می‌گوید: من هیچ چیز را در زمان پیامبر مقدم بر نماز نمی‌دانستم آنگاه گفت: آیا شما همین نماز را ضایع نکردید؟ زهری می‌گوید: در دمشق نزد انس بن مالک رفتم. او را در حال گریه یافتم. علت گریه را جویا شدم، گفت: از آنچه که از رسول الله ج یاد گرفته بودم، چیزی را جز این نماز، به یاد ندارم، بی‌تردید، نماز هم ضایع شده است. تیجانی در ادامه این چرندهای خود می‌گوید: بخاطر اینکه کسی گمان نکند که تنها تابعین بعد از فتنه‌ها و جنگ‌ها سنت را تغییر داده‌اند، دوست دارم، بگویم که نخستین کسانی که سنت را در نماز تغییر داده‌اند، خلیفه مسلمانان، عثمان بن عفان و ام المومنین عایشه بودند. بخاری و مسلم در صحاح خود روایت کرده‌اند که: رسول اکرم ج، ابوبکر، عمر و عثمان در صدر خلافتش در منی نمازهای چهار رکعتی را قصر، یعنی دو رکعت خوانده‌اند. ولی بعد عثمان به جای دو رکعت در منی چهار رکعت خوانده است همانطور که در صحیح مسلم آمده است. امام زهری/ می‌گوید: از عروه پرسیدم: عایشه در سفر چرا نمازها را قصر نمی‌کند؟ گفت: او تاویل می‌کند همانطور که عثمان تاویل کرده است([[203]](#footnote-203)).

در جواب عرض می‌شود:

1- آقای تیجانی میان دو حدیث خلط مبحث نموده است و دو حدیث از هم جدا را یک حدیث قرار داده است. حدیث اول که آن‌ را مهدی از غیلان و او از حضرت انسس روایت کرده است، چنین است: «مَا أَعْرِفُ شَيْئًا مِمَّا كَانَ عَلَى عَهْدِ النَّبِىِّج. قِيلَ الصَّلاَةُ. قَالَ أَلَيْسَ ضَيَّعْتُمْ مَا ضَيَّعْتُمْ فِيهَا». ([[204]](#footnote-204)) حضرت انس گفت: آنچه که در دوران رسول اکرم ج بود اکنون وجود ندارد. از وی سوال شد: نماز چطور؟ فرمود: شما مگر نمی‌دانید که در آنچه کرده‌اید؟

و حدیث دوم، از عثمان بن ابی رواد چنین روایت شده است: «سَمِعْتُ الزُّهْرِىَّ يَقُولُ: دَخَلْتُ عَلَى أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ بِدِمَشْقَ وَهُوَ يَبْكِى. فَقُلْتُ: مَا يُبْكِيكَ؟ فَقَالَ: لاَ أَعْرِفُ شَيْئًا مِمَّا أَدْرَكْتُ إِلاَّ هَذِهِ الصَّلاَةَ، وَهَذِهِ الصَّلاَةُ قَدْ ضُيِّعَتْ»([[205]](#footnote-205)).

ترجمه: «زهری می‌گوید: نزد انس بن مالک رفتم، او را در حال گریه دیدم. پرسیدم چرا گریه می‌کنی؟ گفت: چیزهایی را که در زمان رسول الله در یافته بودم. نمی‌بینم مگر این نماز، و این نماز هم ضایع شده است».

2- حدیث اول حضرت انس بن مالک که در آن آمده است: «ضَيَّعْتُمْ مَا ضَيَّعْتُمْ فِيهَا» منظور از این قول (ضَيَّعْتُمْ مَا ضَيَّعْتُمْ فِيهَا) او این است، که آنان نماز را به تاخیر می‌اندازند به اندازه‌ای که وقت آن می‌گذرد. و این مساله (به تاخیر انداختن نماز) در زمان حجاج بوده است، نه در زمان صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین. کسی که در این حدیث حضرت انس را مخاطب قرار داد اسم او ابو رافع است. امام احمد بن حنبل در تذکره ابو رافع چنین گفته است: ابو رافع گفت: يَا أَبَا حَمْزَة(کنیه انس بن مالک) «وَلَا الصَّلَاة؟ فَقَالَ لَهُ أَنَس: «قَدْ عَلِمْتُمْ مَا صَنَعَ الْـحَجَّاج فِي الصَّلَاةِ؟» شما می‌دانید که حجاج در نماز چه بدعتی را رواج داده است([[206]](#footnote-206)). ابن سعید در طبقات دلیل و علت قول حضرت انسس را چنین بیان کرده است: عبدالرحمن بن عریان حارثی از ثابت بنانی روایت می‌کند و می‌گوید: ما همراه حضرت انسس بودیم. حجاج نماز را به تاخیر انداخت. حضرت انس بلند شد تا در این باره با حجاج صحبت کند. برادران او بخاطر ترحم که مبادا حجاج به او تعرض کند، او را منع کردند، انس بن مالک ناراحت شده از مجلس بلند شد و سوار اسب شده بیرون رفت و در مسیر راه چنین گفت: «وَاللَّـهِ مَا أَعْرِفُ شَيْئًا مِمَّا كُنَّا عَلَيْهِ عَلَى عَهْدِ النَّبِيّ ج إِلَّا شَهَادَة أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّه» فَقَالَ رَجُل: فَالصَّلَاةُ يَا أَبَا حَمْزَة؟ قَالَ: «قَدْ جَعَلْتُمْ الظُّهْرَ عِنْدَ الْـمَغْرِبِ أَفَتِلْكَ كَانَتْ صَلَاة رَسُولِ اللَّهِ ج». «به خدا سوگند، آنچه که در زمان رسول الله ج بود، جز کلمه شهادت چیزی باقی نمانده است. یکی از حاضران گفت: پس نماز چی؟ ای ابا حمزه. حضرت انسس گفت: شما ظهر را وقت مغرب می‌خوانید، آیا نماز رسول اکرم ج چنین بوده است»؟([[207]](#footnote-207))

3- حدیث دوم حضرت انس که امام زهری آن‌ را روایت کرده است، آن نیز در دوران امارت حجاج بوده است و در عراق گفته شده است. حضرت انس در دمشق آمده بود تا نزد خلیفه، ولید بن عبدالملک، از دست حجاج شکایت کند. و منظور حضرت انسس از این سخنش «لاَ أَعْرِفُ شَيْئًا مِمَّا أَدْرَكْتُ إِلاَّ هَذِهِ الصَّلاَةَ، وَقَدْ ضُيِّعَتْ» «چیزی جز نماز باقی نمانده و آن نیز ضایع شده است». این است که نماز به دلیل به تاخیر انداختن آن به وسیله حجاج ضایع شده است. و در این تردیدی نیست که حجاج و خلیفه‌اش ولید بن عبدالملک و دیگران نماز را از وقت اصلی خود به تاخیر انداختند ـ عبدالرزاق از ابن جریج، او از عطا چنین روایت کرده است: «أَخَّرَ الْوَلِيد الْـجُمْعَة حَتَّى أَمْسَى فَجِئْت فَصَلَّيْت الظُّهْرَ قَبْلَ أَنْ أَجْلِسَ ثُمَّ صَلَّيْت الْعَصْرَ وَأَنَا جَالِس إِيمَاءً وَهُوَ يَخْطُبُ».

ولید نماز جمعه را به تاخیر انداخت، من (عطاء) آمدم قبل از اینکه بنشینم، نماز ظهر را خواندم ـ بعد در حالی که نشسته بودم و وانمود می‌کردم که خطبه را استماع می‌کنم، نماز عصرم را می‌خواندم([[208]](#footnote-208)). ابونعیم، شیخ امام بخاری در کتاب الصلاه از طریق ابی بکر بن عتبه چنین روایت کرده است: ابی بکر بن عتبه می‌گوید: در کنار ابی جحیفه نماز خواندم. حجاج نماز را به تاخیر انداخت، آنگاه ابوجحیفه بلند شده و نمازش را (به تنهایی) خواند ـ و از طریق ابن عمرب چنین روایت شده است: او (ابی جحیفه) همراه با حجاج نماز می‌خواند اما زمانی که حجاج، نماز را تاخیر کرد، ابی جحیفه حضورش را در نماز با حجاج ترک کرد. ([[209]](#footnote-209)) روایت حضرت انس که مطلقاً نقل شده است، معنی‌اش این نیست که در تمام کشورهای اسلامی چنین شده است بلکه اطلاق حدیث حضرت انس محمول است بر آنچه که او در بلاد شام و بصره از حکام آنجا مشاهده کرده است ور نه او در مدینه نیز بوده است و درباره نماز مردم مدینه از وی چنین روایت است: «مَا أَنْكَرْت شَيْئًا إِلَّا أَنَّكُمْ لَا تُقِيمُونَ الصُّفُوف» یعنی همه چیز شما پسندیده است جز اینکه شما صفهای نماز را درست نمی‌کنید. حضرت انس بن مالک در زمان حکومت حضرت عمر بن عبدالعزیز به مدینه بازگشت ([[210]](#footnote-210)).

1. آری، این گفته تیجانی که عثمان و عایشه نماز را تغییر دادند، باید عرض شود که مقصود و منظور از نماز، در روایت مذکور نماز در حال مسافرت است و مساله این است که این نماز شکسته خوانده شود یا کامل و غیر شکسته؟ هر کس اندک مناسبتی با علم فقه داشته باشد، می‌داند که شکسته یا کامل خواندن در حالت سفر میان فقهای مسئله‌ای اختلافی است. این اختلاف میان صحابهش نیز بوده است. درباره حضرت عثمان، سعد بن ابی وقاص، ابن مسعود، ابن عمر و ام المومنین عایشه صدیقه کامل و غیر شکسته خواندن منقول است جمهور صحابه و تابعین نیز بر این باور بودند حتی حضرت عایشهل از رسول اکرم ج نقل می‌کند که او در صفر گاهی کامل می‌خواند و گاهی شکسته. شخصی از حضرت ابن عباسب پرسید و گفت: من در سفر نماز را شکسته نمی‌خوانم بلکه کامل می‌خوانم. ابن عباس وی را به اعاده نماز، حکم نکرد([[211]](#footnote-211)). دلیل بر اینکه قصر در سفر فقط رخصت است نه عزیمت نیز وجود دارد. آیه در این باره چنین می‌گوید: ﴿وَإِذَا ضَرَبۡتُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَلَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَقۡصُرُواْ مِنَ ٱلصَّلَوٰةِ إِنۡ خِفۡتُمۡ أَن يَفۡتِنَكُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْۚ إِنَّ ٱلۡكَٰفِرِينَ كَانُواْ لَكُمۡ عَدُوّٗا مُّبِينٗا١٠١﴾ [النساء: 101]. «هرگاه به مسافرت رفتید و نمازها را شکسته خواندید، گناهی بر شما نیست. اگر احتمال ضرر و زیان از طرف کفار وجود داشته باشد. همانا کفار، دشمن سر سخت و آشکار شما هستند». امام مسلم حدیثی را از یعلی بن امیه نیز چنین آورده است: یعلی بن امیه می‌گوید: از حضرت عمر بن خطاب پرسیدم: خداوند می‌فرماید: اگر احتمال حمله دشمن وجود دارد، مانعی ندارد در اینکه نمازها را شکسته بخوانید و اکنون مردم از حمله دشمن در امن و امان هستند؟ حضرت عمرس در جواب فرمود: همین آیه برای من نیز منشا سوال بود و من از رسول اکرم ج سوال کردم. پیامبرج فرمود: «صَدَقَةٌ تَصَدَّقَ اللَّهُ بِهَا عَلَيْكُمْ فَاقْبَلُوا صَدَقَتَهُ» این صدقه خداوند است (یعنی شکسته خواندن) در حق شما، آن‌ را بپذیرید([[212]](#footnote-212)). امام شافعی/ بر عدم وجوب قصر نماز چنین استدلال کرده است، می‌فرماید: اگر شخص مسافر به مقیم اقتداء کند، به اتفاق همه باید نماز را کامل بخواند. اگر قصر و شکسته خواندن در سفر فرض می‌بود، مسافر پشت سر امام مقیم آن‌ را کامل و غیر شکسته نمی‌خواند([[213]](#footnote-213)). اما استدلال آقای تیجانی از حدیث ابن مسعود که بخاری آن‌ را تخریج کرده است و حدیث از این قرار است: قال: «صَلَّى بِنَا عثمان بْنُ عَفَّانَ س بِمِنًى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ، فَقِيلَ ذَلِكَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍس فَاسْتَرْجَعَ ثُمَّ قَالَ صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ج بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ، وَصَلَّيْتُ مَعَ أَبِى بَكْرٍس بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ، وَصَلَّيْتُ مَعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِس بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ، فَلَيْتَ حَظِّى مِنْ أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ رَكْعَتَانِ مُتَقَبَّلَتَانِ.»([[214]](#footnote-214)) «حضرت عثمانس در منی چهار رکعت نماز خواند این مطلب به عبدالله بن مسعود گفته شد. عبدالله بن مسعود إنا لله وإنا إليه راجعون گفت و فرمود: من با رسول الله ج، حضرت ابوبکر و حضرت عمرب در منی دو رکعت خواندم ای کاش بجای چهار رکعت، دو رکعت پذیرفته شود». عرض شود که «فَلَيْتَ حَظِّى مِنْ أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ رَكْعَتَانِ» این «من» از لحاظ قوانین نحوی، من «بدلیه» است. مانند همان کلمه «من» که در این آیه: ﴿أَرَضِيتُم بِٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا مِنَ ٱلۡأٓخِرَةِۚ﴾ [التوبة: 38]یعنی آیا بجای آخرت به زندگی دنیا راضی شدید. وارد شده است این قول «فَلَيْتَ حَظِّى مِنْ أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ»... الخ ابن مسعود، دلیل واضح و روشنی است بر اینکه او معتقد به جواز چهار رکعت در سفر بود و گر نه او چگونه از چهار رکعت حظی (سهمی) داشت؟ زیرا در غیر این صورت هر چهار رکعت باطل می‌بود. و استرجاع (خواندن إنا لله وإنا إليه راجعون) او از جهت این بود که بنابر عقیده او «خلاف اولی» عمل شده بود. روایتی که ابو داود از خود ابن مسعود روایت کرده است این مطلب را تایید می‌کند، و آن چنین است: أَنَّ عَبْدَ الله (ابن مسعود) صَلَّى أَرْبَعًا قَالَ: فَقِيلَ لَهُ «عِبْتَ عَلَى عثمان ثُمَّ صَلَّيْتَ أَرْبَعًا» قَالَ: «الْخِلاَفُ شَرٌّ» یعنی ابن مسعود چهار رکعت می‌خواند. از او سوال شد: چهار رکعت عثمان را نکوهش کردی و خودت چهار رکعت می‌خوانی؟ ابن مسعود در جواب گفت: اختلاف پدیده بدی است([[215]](#footnote-215)).

در روایت بیهقی جواب ابن مسعود چنین نقل شده است: «إني لأكره الخلاف» من اختلاف را دوست ندارم. امام احمد از ابوذرس مانند حدیث اول نقل کرده است. همه‌ی این روایات دلیل روشنی هستند بر اینکه او معتقد به فرض بودن قصر نبود. همان گونه که نظر علمای احناف است. قاضی اسماعیل از علمای مالکی نیز بر همین عقیده است و یک روایت از امام مالک و امام احمد نیز چنین آمده است: «قال ابن قدامة: المشهور عن أحمد أنه على الاختيار والقصر عنده أفضل» یعنی مسافر میان شکسته و کامل خواندن نماز، مختار است البته قصر بهتر است و همین است قول جمهور صحابه و تابعین([[216]](#footnote-216)). و اگر از حدیث حضرت عایشهل که فرمود: «الصلاة أول ما فرضت ركعتين. . . الخ» استدلال شود که فرضت به معنی «قلدت» است یعنی نماز در ابتدا دو رکعت بود و بعد دو رکعت اضافه شد، آنگاه این حدیث، تاویل حضرت عایشهل، دایر بر اتمام نماز را مشخص می‌کند.

5- آری، از مجموع دلایل یاد شده چنین بر می‌آید که قصر یا شکسته خواندن در سفر فرض نیست بلکه رخصت و اجازت است و انسان اختیار دارد که بر این رخصت عمل کند، شکسته بخواند یا آن ‌را ترک کند و کامل بخواند. همچنین ورشکستگی و آوارگی ذهنی و فکری آقای تیجانی دایر بر ادعایش که صحابه نمازها را تغییر داده‌اند نیز بر همگان روشن می‌گردد. زیرا اگر ادعای او اندکی صحت می‌داشت، آنگاه چرا صحابه نماز «فجر» را از دو رکعت به چهار رکعت یا نماز مغرب را از سه رکعت به یک رکعت تغییر ندادند؟! آری، روشن است که جناب تیجانی حتی به مدت یک روز هم سنی نبوده است و این واقعیت دارد. زیرا هر سنی این مساله فقهی را می‌داند. و هر سنی می‌داند که هیچ صحابی قطعاً خلاف قول و فعل پیامبرج که عزیمت باشد عمل نمی‌کند.

6- اینک می‌پردازیم به تاویل حضرت عثمان و حضرت عایشهل بسیاری از علما و دانشمندان بر این عقیده‌اند که آن دو بزرگوار بر این باور بودند که رسول اکرم ج بخاطر سهولت و آسانی برای امت، دو رکعت را اختیار نموده است و حضرت عثمانس و حضرت عایشه، شدت را در حق خود ترجیح دادند([[217]](#footnote-217)). و امام زهری می‌گوید: حضرت عثمانس بخاطر کثرت اعراب و مردم روستایی که جمعیتشان در حج آن سال زیاد بود، نماز را تمام و کامل خواند تا به آنان نشان دهد که نماز چهار رکعت است([[218]](#footnote-218)). علامه ابن حجر در فتح می‌گوید: حضرت عثمانس بخاطر این نماز را کامل می‌خواند، چون معتقد بود که قصر برای کسانی است که در حال فرار و حرکت کردن هستند اما کسانی که در مسافرت در حال فرار نیستند یعنی در محلی منزل گرفتند و ساکن شدند، حکم آنان، همان حکم مقیم است و آنان باید نمازها را کامل بخوانند علامه ابن حجر/ در ادامه این سخن خود می‌گوید: اگر این دلیل اتمام باشد به عقیده من، مانعی ندارد و با توجیهی که من اختیار نمودم معارض نیست بلکه مؤید توجیه من است. زیرا حالت اقامت و سکون و قرار در سفر با اقامت مطلقه نزدیک‌تر است. به خلاف کسی که در سفر حالت قرار و اقامت را ندارد بلکه در حال کوچ است. این توجیه نتیجه اجتهاد حضرت عثمان بود و بدان عمل می‌کرد([[219]](#footnote-219)). و دلیل اتمام حضرت عایشهل حدیث صریحی است با سند صحیح که امام بیهقی آن‌ را تخریج کرده است. از هشام بن عروه و او از پدرش عروه چنین روایت کرده است: «إنها كانت تصلي في السفر أربعاً فقيل لها: لو صليت ركعتين، فقالت: يا ابن أختي إنه لا يشق علي» یعنی: «حضرت عایشهل در سفر چهار رکعت می‌خواند ـ از وی سوال شد: اگر دو رکعت می‌خواندی بهتر نبود؟ حضرت عایشهل در جواب خطاب به خواهر زاده‌اش عروه گفت: «چهار رکعت خواندن بر من سنگینی نمی‌کند» این پاسخ دلیل بسیار روشنی است بر اینکه او قصر را رخصت می‌دانست و اتمام را برای کسانی که احساس مشقت نکنند ترجیح می‌داد.

در پایان عرض کنم که گفته جناب تیجانی: «حتی در حق تابعین احتمال نمی‌دهم که سنت رسول الله ج را تغییر بدهند». در واقع حکایت از تدلیس ابن رافضی دارد. زیرا روایت حضرت انس بن مالک با آنچه که از حضرت عثمان و حضرت عایشهل مروی است اصلاً ارتباطی ندارد. در روایت حضرت انسس توضیح داده شد که تغییر (تاخیر نماز) فعل حجاج بوده است نه فعل صحابه. اما درباره عمل حضرت عثمان و حضرت عایشهل، هم اکنون در پاراگراف گذشته توضیحات لازم داده شد. با این ترتیب برای ما مسلم است تنها چیزی که در آن تغییر بوجود آمده است، آن عقل آقای تیجانی است؟!.

«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه اصحاب علیه خود گواهی می‌دهند»

تیجانی می‌گوید: حضرت انس بن مالک روایت می‌کند که رسول اکرم ج خطاب به انصار فرمود: شما بعد از من تبعیض و ترجیح زیادی مشاهده خواهید کرد اما صبر را پیشه کنید تا اینکه خدا و رسولش را در حوض کوثر ملاقات کنید. انس گفت: ما صبر نکردیم.

علاء بن مسیب از پدرش نقل می‌کند: براء بن عازب را دیدم. خطاب به او گفتم توانسان بسیار مبارکی هستی ـ در صحبت پیامبرج بودی و زیر درخت با او بیعت کردی. عازب خطاب به من گفت: ای برادر زاده، تو نمی‌دانی که ما بعد از او چه (بدعت‌هایی) را در دین بوجود آوردیم ـ تیجانی بعد از نقل این روایت می‌گوید: این صحابی که، از سابقین اولین است و از کسانی است که زیر درخت بدست پیامبر ج بیعت کردند، خداوند از آنان اعلام رضایت کرده است و از اخلاص و صدق دل‌هایشان با خبر بوده است و در عوض فتح و پیروزی نزدیک به آنان عنایت شده است. علیه خود و سایر اصحاب گواهی می‌دهد دایر بر اینکه اصحاب پیامبر ج بعد از او، بدعت‌ها را در دین بوجود می‌آورند و مرتد می‌شوند. و این همان چیزی است که خود پیامبر ج درباره آن پیش بینی فرموده است. آیا بعد از این، ممکن است که فرد عاقلی به صداقت و عدالت تمام اصحاب یقین داشته باشد آن طور که اهل سنت و جماعت معتقد اند؟ و هر کس چنین عقیده‌ای داشته باشد، او با عقل و نقل مخالفت کرده است (!!!) و برای پژوهشگران هیچ گونه معیاری برای رسیدن به حقیقت باقی نمی‌ماند([[220]](#footnote-220)).

عرض می‌شود:

1- روایت مذکور با سیاق و سباقی که جناب تیجانی آن‌ را ذکر کرده است. دیده نشده است. البته این روایت را امام زهری چنین نقل کرده است: انس بن مالک به من خبر داد که عده‌ای از انصار مدینه، زمانی که اموال قبیله وازن بدست پیامبر ج رسیده بود، و پیامبر ج آن‌ها را میان مردم قریش توزیع می‌کرد، گفتند: خداوند پیامبر ج را بیامرزد، او به قریش می‌دهد و به ما نمی‌دهد و حال آنکه خون دشمنان هم اکنون از شمشیرهای ما می‌چکد. حضرت انسس می‌گوید: شکایت انصار را به پیامبرج باز گو کردم. رسول اللهج امر کرد تا انصار در یک خیمه چرمی جمع شدند و کسی بجز انصار در میان آنان نباشد. بعد از اینکه انصار جمع شدند. رسول اکرم ج در محل تجمع آنان تشریف برد و فرمود: «چه سخنی از طرف شما به من رسیده است»؟ دانشمندان انصار گفتند: یا رسول الله صاحبان عقل و خرد از ما چیزی نگفته‌اند، البته چند تن از جوانان ما چنین گفته‌اند: خداوند پیامبرج را بیامرزد، به قریش می‌دهد به ما نمی‌دهد، حال آنکه خون دشمن از شمشیرهای ما می‌چکد. پیامبر ج فرمود: آری، من به کسانی می‌دهم که به تازگی مسلمان شده‌اند. آیا شما نمی‌پسندید، این را که سایر مردم با مال و اموال به خانه‌هایشان بر گردند و شما با رسول خدا ج به خانه‌هایتان بر گردید؟ به خدا سوگند (اگر چنین شود) آنچه که شما همراه خود به خانه‌هایتان می‌برید، بهتر است از آنچه که دیگران همراه خود می‌برند. حاضرین گفتند: آری، یا رسول الله! چنین چیزی را دوست داریم. آنگاه رسول الله ج به آنان فرمود: بعد از من تبعیض‌های زیادی را مشاهده خواهید کرد اما صبر را پیشه کنید تا در حوض کوثر با خدا و رسولش ملاقات کنید. انس گفت: ما صبر نکردیم([[221]](#footnote-221)).

2- این هم چنان‌که بر همگان روشن است حکایت از برتری و فضیلت انصار دارد و نشانگر محبت رسول الله ج با انصار است. چگونه چنین نباشد. زیرا خود آن‌حضرت ج فرمود: دوست ندارد انصار را مگر شخص با ایمان و کینه و دشمنی نمی‌کند با انصار مگر منافق. هر کس با انصار محبت کند، خداوند او را دوست دارد و هر کس با انصار بغض و کینه ورزد، او نزد الله نیز مبغوض می‌شود([[222]](#footnote-222)). رسول الله ج در همین حدیث می‌فرماید: «آیا دوست ندارید که سایر مردم همراه با مال به خانه‌هایشان برگردند و شما با رسول الله ج به خانه‌هایتان بر گردید؟» قطعاً چنین چیزی در حق کسانی گفته می‌شود که بهترین مردمان باشند.

3- اما این قول حضرت انس، «فلم نصبر» مفهومی، بیش از این ندارد که این رای شخص او بود و هرگز نمی‌تواند علیه تمام صحابه دلیلی باشد و این نیز ممکن است که او در این قول «فلم نصبر» اشتباه کرده باشد، روی همین اصل هیچ یک از شارحین حدیث به این زیادت «فلم نصبر» توجه نکرده است.

4- از روی شرع و عقل جایز نیست که قول یک صحابی که قدح و عیبی در قولش دیده نمی‌شود، برای رد و نفی آیات محکمه که در باب مدح اصحاب بطور عموم و انصار علی الخصوص وارد شده‌اند، بکار گرفته شود.

5- این فرموده، رسول الله ج: «فاصبروا حتى تلقوا الله ورسوله على الحوض» هرگز این معنی را ندارد که اگر آنان صبر نکنند، خدا را نزد حوض کوثر، ملاقات نخواهند کرد. «حتی» به منظور غایت مکانی و زمانی وضع شده است. رسول الله حرف شرط را بکار نبرده است و نگفته است: «إن صبرتم ستلقوني على الحوض» (اگر صبر کنید با من بر حوض ملاقات می‌کنید) اگر چنین می‌گفت، آنگاه حضرت تیجانی می‌توانست، آن ‌را دلیلی برای احداث فی الدین و مرتد شدن قرار دهد. بر فرض صحت دیدگاه حضرت انسس، باز هم مشکل است که قول حضرت انس «فلم نصبر» علیه اصحاب مستمسکی باشد. زیرا حدیث مذکور در باب فضیلت انصار وارد شده است و قول رسول الله در این باره حجت است نه قول حضرت انسس.

6- ممکن است حضرت انسس بخاطر موضع و دیدگاه قوم خودش یعنی، انصار، در مورد «خلافت» و قصد اختلاف انصار با مهاجرین، این جمله «فلم نصبر» را در ابتدا گفته باشد. آنچه که این توجیه ششم را تایید می‌کند، حدیثی است که حضرت انسس از اسید بن خضیر نقل کرده است، که شخصی از انصار، در تنهایی به پیامبرج گفت: «استعملني كما استعملت فلانا» یعنی، همان گونه که فلانی را استخدام کردی، مرا نیز استخدام کن. رسول اکرم ج فرمود: بعد از من تبعیض‌های زیادی را خواهید دید.. . الخ. علی الخصوص برای ما روشن است که «أثره» که در حدیث آمده است به معنی اختصاص و ترجیح در امور دنیوی است.

7- اما قول حضرت براء بن عازبس که در آن آمده است: «إنك لا تدري ما أحدثنا بعده». این در واقع اشاره است به آن جنگ‌ها و مشاجراتی که برای آنان رخ داده بود. صحابی بزرگوار از غایله و سر و صدای آن‌ها احساس خوف می‌کرد که مبادا خلاف خواست الله و رسول الله. حرکتی انجام گرفته باشد. مسلماً این احساس خوف حکایت از فضل و کمال تقوای او دارد([[223]](#footnote-223)). علاوه بر این استدلال آقای تیجانی درست باشد، قطعاً حضرت علی بن ابی طالبس، از جمله شرکت کنندگان در این جنگ‌ها بود پس مسلماً خطاب پیامبر ج شامل حال او نیز هست و او نیز از جمله کسانی است که بعد از رسول الله ج متغیر شده‌اند. البته طبق اسناد و استدلال آقای تیجانی ـ اما به حق و انصاف آنچه باید گفته شود، این است که این دو حدیث در حدی نیستند که مجموع ادله قرآنی و حدیثی که به صراحت حکایت از مدح اصحابش و خشنودی الله از آنان دارند، به وسیله این دو حدیث رد کرده شوند. باید گفت: اینکه آن‌ها دچار اشتباهاتی شده‌اند هیچ گونه منافاتی با فضیلت و پاکیزگی ظاهر و باطن آنان ندارد. بنابراین، استدلال تیجانی از این گونه روایات دایر بر مطعون کردن اصحاب پیامبر ج، مانند این است که کسی بخواهد جلوی مو شکی را با تارهای عنکبوت بگیرد؟!.

«هل هذا إلا خرق القتاد».

باب ششم:   
نقدی بر مطاعن تیجانی بر خلیفه اول حضرت صدیق اکبر**س**

تیجانی رافضی ایرادها و اعتراض‌های زیادی متوجه این صحابه بزرگوار نموده است. اینک به ذکر این ایرادها پرداخته، یکی بعد از دیگری به آن‌ها پاسخ خواهیم گفت حماقت وی را ثابت نموده و در دفاع از این صحابی بزرگوار تلاش خواهم کرد. همان شخصیتی که رسول اکرم ج درباره او فرمود: بخاطر دوستی با وی، دیگر از تمام دوستان دیگر اظهار برائت می‌کنم، اگر قرار می‌بود که دوستی را برای خود بر گزینم، پسر ابی قحافه (حضرت ابوبکر) را برای دوستی بر می‌گزیدم، همانا این رفیق شما دوست خداوند است([[224]](#footnote-224)) و قرآن برای او گواهی داده است: ﴿إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدۡ نَصَرَهُ ٱللَّهُ إِذۡ أَخۡرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَيۡهِ وَأَيَّدَهُۥ بِجُنُودٖ لَّمۡ تَرَوۡهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلسُّفۡلَىٰۗ وَكَلِمَةُ ٱللَّهِ هِيَ ٱلۡعُلۡيَاۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ٤٠﴾ [التوبة: 40] «اگر شما او را یاری نمی‌کنید، بی‌گمان خداوند او را یاری کرده است. زمانی که کفار او را بیرون کردند. دومی از دوتا بود، زمانی که آن دو در غار (ثور) بودند. به همراهش می‌گفت: غمگین نباش، خداوند با ما است. خداوند با لشکرهای غیبی او را تایید کرده، آرامش را بر وی نازل کرد. و موضع کفار را در برابر ایمان مغلوب کرد. خداوند توانا و دانا است».

1- آقای تیجانی در جریان سپاه اسامهس گفته بود که ابوبکر جز افراد سپاه بود و درباره فرماندهی اسامهس اعتراض داشت. در بحث مربوط به سریه حضرت اسامهس از دروغ‌های او در حق خلیفه اول پرده برداشته، ثابت کردم که او (حضرت ابوبکرس) جز اعضاء سپاه اسامهس نبوده است بلکه رسول اکرم ج قبل از رحلت، او را برای اقامه نماز مسلمانان تعیین فرموده بود. بعد از وفات رسول اکرم ج او بیش از دیگران در جهت تجهیز سپاه حضرت اسامهس کوشا بود و اغلب صحابهش بخاطر خطرهای احتمالی دشمن او را از تجهیز سپاه اسامهس منع می‌کردند و او در جواب فرمود: «به خدا سوگند پرچمی را که رسول اکرم ج گره‌اش را بسته است، باز نخواهم کرد. تجهیز سپاه اسامهس، بزرگ‌ترین مصلحتی بود که حضرت ابوبکرس در ابتدای خلافتش بر اجرا و تنفیذ آن صحه گذاشت([[225]](#footnote-225)). اما تیجانی (هدایت شده!) در این خصوص اصلاً چیزی نگفته است حال آنکه تمام مورخین، این واقعیت را پذیرفته‌اند.

2- دلیل دیگر علیه انصاف آقای تیجانی، این است که او از استقامت و ثابت قدمی حضرت ابوبکرس در غزوه‌ی حدیبیه چیزی نگفته است، حال آنکه او از لحاظ ایمان، موافقت و طاعت از خدا و رسول خدا ج از حضرت عمرس و حضرت علیس و دیگران در جنگ حدیبیه جلوتر بود و بیش از دیگران موقف پیامبرج را تایید می‌کرد.

نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه ابوبکر علیه خود گواهی می‌دهد

تیجانی در این زمینه می‌گوید «همان گونه که در تاریخ درباره ابوبکر چنین به ثبت رسیده است: «وقتی ابوبکر بسوی پرنده‌ای که روی درختی نشسته بود، نگاه کرد، گفت: خوشا به حال تو، ای پرنده، میوه می‌خوری و روی درخت می‌نشینی و هیچ حساب و کتابی نداری. بسیار مایل هستم که درختی از درختان کنار جاده می‌بودم و شتری بر من می‌گذشت و مرا می‌خورد و به صورت سرگین بیرون می‌کرد و کاش انسانی نمی‌بودم. و باری دیگر گفته بود: «کاش مادر مرا نمی‌زایید، کاش مانند کاهی در آجر و خشت خام می‌بودم». تیجانی می‌گوید: این‌ها نصوص معدودی هستند که به عنوان مثال ذکر شدند نه به عنوان حصر([[226]](#footnote-226)).

عرض می‌شود:

1- روایت اول را که آقای تیجانی به طبری، ریاض النضیر، کنز العمال، منهاج السنه ابن تیمیه نسبت داده است، آن‌ را در منهاج السنه، طبری و ریاض النضیر پیدا نکردم، فقط در کنز العمال ذکر شده است. آری، این است دلیل صداقت و راستگویی تیجانی به گمان خودش (هدایت شده) و روایت دوم که تیجانی آن‌ را نیز به منابع مذکور منسوب کرده است، جز در منهاج السنه جایی دیگر دیده نشده است. تبریک به این صداقت!.

2- تیجانی با نسبت دادن سخنان حضرت ابوبکرس به منابع مذکور می‌خواهد نشان بدهد که این سخن را آنان نقل کرده‌اند و آنان با گفته‌های او (تیجانی) اتفاق نظر دارند ولی چنین چیزی بسیار بعید است. «منهاج السنه» نوشته‌ی امام ابن تیمیه، نام کاملش چنین است «**منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية**» این کتاب در رد کتاب «**منهاج الكرامة في إثبات الإمامة»** به نگارش در آمده است. منهاج الکرمه نوشته‌ی ابن المطهر حلی است. جناب حلی از همان شیعه اثنا عشری است که آقای تیجانی بدان هدایت شده است. روایت منقول در این کتاب از جمله ادعاهای دروغین او است. کتاب «الرياض النضرة» که آقای تیجانی گاهی چرندهایش را بدان نسبت می‌دهد، اسم کامل آن چنین است. **«الرياض النضرة في مناقب العشرة»** یعنی در فضایل ده نفری که بشارت بهشت به آنان داده شده است و آن ده نفر عبارت‌اند از: حضرت ابوبکرس، حضرت عمر، حضرت عثمان، حضرت علی حضرت طلحه، حضرت زبیرش، حضرت سعد بن ابی وقاص، حضرت سعید بن زید، عبدالرحمن بن عوف و حضرت ابوعبیده. نویسنده در این کتاب به آن حدیث معروف اشاره می‌کند که رسول اکرم ج آن ده نفر را در حالی که آنان بالای کوه احد بودند، بشارت به بهشت داد([[227]](#footnote-227)). روافض این حدیث را قبول ندارند، آنگاه چگونه از این کتاب استدلال می‌کنند؟ علاوه بر این، آن دو جمله حضرت ابوبکر را که تیجانی نقل کرده و آن‌ را ملاک طعن قرار داده است، من آن‌ها را در این کتاب ندیده‌ام. نویسنده کتاب در کتابش پیرامون استحقاق حضرت ابوبکرس برای خلافت بعد از رسول الله ج ثابت نموده و حدس و گمان‌های روافض را پاسخ می‌دهد بلکه در یک بخش بزرگ، حدود یک چهارم کتاب را به بحث پیرامون فضایل حضرت ابوبکرس اختصاص داده است. اما این بدخواه، بعد از همه‌ی این فضایل و کرامت که برای حضرت ابوبکرس ذکر شده است، به زعم باطل خود انگشت روی مسایلی می‌گذارد که فکر می‌کند موجب نقص و عیب آن‌حضرت هستند ولی خوشبختانه حق همواره ظاهر و پیروز است و باطل معیوب و مکتوم.

3- اگر صحت ثبوت سخنان مذکور را از حضرت ابوبکرس بپذیریم با ادعا می‌توان گفت که این سخنان دال بر قدرت ایمان و خوف او از خداوند سبحان است و هیچ گونه نقصی را در ایمان او وارد نمی‌کند. زیرا در صحیحین (بخاری (7067) و مسلم (2756) آمده است. فردی که به خانواده‌اش امر کرد که بعد از مردن، او را سوزانده، نصف خاکسترش را در دریا و نصف دیگر را در فضا متلاشی کنند. حال آنکه او هرگز کار خیری را انجام نداده بود و فکر می‌کرد اگر خداوند دو باره مرا زنده کند، چنان عذابی به من می‌دهد که به هیچ کس هرگز نداده است خداوند به دریا و خشکی امر کرد تا اجزاء جسدش را جمع کنند. آنگاه خداوند از وی سوال کرد، چه چیزی موجب شد تا دست به چنین عملی بزنی، گفت: ترس و بیم از تو، ای پروردگار. سپس آن شخص مورد مغفرت خداوند قرار گرفت([[228]](#footnote-228)). آری این شخص که درباره قدرت خداوند برای دو باره زنده کردنش شک داشت ولی وقتی به جهت ترس و خوف از خداوند بخشوده شد، چنین بر می‌آید که ترس و بیم از عذاب الهی از موثرترین عوامل و عناصر عفو و مغفرت است، اگر گناهی واقعی وجود داشته باشد([[229]](#footnote-229)). و چنین چیزی از بسیاری صحابهش نقل شده است. از جمله آنان حضرت عبدالله بن مسعودس می‌باشد. امام احمد بن حنبل از مسروق چنین روایت می‌کند: شخصی نزد عبدالله بن مسعودس گفت: دوست ندارم که از اصحاب یمین باشم، دوست دارم که از مقربان درگاه الهی باشم. حضرت عبدالله بن مسعود گفت: «من کسی را سراغ دارم که دوست دارد که بعد از مردنش زنده نشود»([[230]](#footnote-230)). (منظور خودش بود) ترمذی و ابن ماجه از حضرت ابوذرس چنین روایت کرده‌اند: ابوذر می‌گوید: رسول اکرم ج فرمود: من می‌بینیم آنچه را که شما نمی‌بینید، و می‌شنوم آنچه را که شما نمی‌شنوید. آسمان به آه و فغان در آمد و باید آه و فغان کند. به اندازه چهار انگشت در آن جای پیدا نمی‌شود مگر اینکه فرشتگان در آنجا مشغول سجده هستند. به خدا سوگند اگر شما می‌دانستید، آنچه را که من می‌دانم، بیشتر گریه و کمتر خنده می‌کردید و هرگز از زنان لذت جماع را محسوس نمی‌کردید و به میدان‌ها می‌رفتید و بسوی خداوند با صدای بلند آه و فغان می‌کردید. بسیار دوست دارم که درخت خارداری می‌بودم([[231]](#footnote-231)). امام ترمذی می‌گوید: این حدیث به عبارت و تعبیری دیگر نیز وارد شده است. «قال أبوذر: لوددت أني كنت شجرة تعضد» یعنی رسول اکرمج فرمود: دوست دارم درختی می‌بودم که جانوران می‌جویدند([[232]](#footnote-232)). آری اکنون از آقای تیجانی (هدایت شده) سوال می‌شود: از روایات صحیحه ثابت کردیم که رسول اکرم ج نیز درباره خود فرمود: «لوددت أني كنت شجرة تعضد» ای کاش من درختی بودم که به وسیله جانوران جویده می‌شدم آقای تیجانی پاسخ بده، این حدیث نیز، گواهی حضرت رسول الله ج علیه خودش محسوب می‌گردد؟ آیا آنچه که درباره خلیفه‌ی اول، حضرت ابوبکر گفته بودی. اینجا نیز تطبیق می‌خورد و صدق پیدا می‌کند؟ بالفرض، اگر بپذیریم که جمله مذکور از خود ابوذر است، نه از حضرت رسول اکرم ج. ابوذرس از جمله کسانی است که شیعه و تیجانی (هدایت یافته) او را از اخیار و منتجبین می‌دانند. آیا او با گفتن این کلمات علیه خود گواهی می‌دهد؟ اگر چنین نیست، پس ای خردمندان بفرمایید چه تفاوتی میان این کلمه‌ها و میان گفته حضرت ابوبکرس وجود دارد؟! حتی امام شیعه اثناعشریه باقر مجلسی در معتبرترین کتابش «بحار الانوار» از حضرت علی بن ابی طالبس چنین نقل می‌کند: «إن علي بن أبي طالب قال: يا ليت السباع مزقت لحمي وليت أمي لم تلدني ولم أسمع بذكر النار» ای کاش درندگان گوشت مرا تکه تکه می‌کردند، ای کاش مادر مرا نمی‌زایید تا من یاد آتش را نمی‌شنیدم([[233]](#footnote-233)). آیا گفته‌ی حضرت علیس که دال بر ترس و بیم از خداوند است دلیل بر قدرت و قوت ایمان وی بر خداوند نیست؟ جواب بده‌ای تیجانی؟

4- درباره تاریخ طبری عرض می‌شود که با وجود تلاش بسیار هیچ گونه اثری از این دو روایت در آن دیده نشده است. اگر کسی در صدد حق و تثبیت حقیقت است، مباحث حوادث سال یازدهم تا آخر سال سیزده هجری را مطالعه کند و کتاب کنز العمال، تالیف علاء الدین هندی، روایاتش حجت نیستند زیرا به صحت روایات در آن توجه نشده است بلکه هدف از جمع آوری آن، فقط و فقط جمع کردن اقوال، افعال منسوب به پیامبر ج و صحابهش بوده است. بسیار شگفت‌آور است اینکه صاحب کتاب کنزل العمال آن بخش از احادیث را که پیرامون نقد بر شیعه اثنا عشریه هستند بطور مستقل و جداگانه ذکر نموده است. با علم به اینکه هیچ حدیث صحیحی که نزد علمای اهل سنت، صحیح باشد در آن یافته نمی‌شود و آقای تیجانی مدعی است که آنان (اهل سنت) احادیث وارده در فضیلت اهل بیت را ضعیف قرار می‌دهند و در باب فضیلت صحابه حدیث می‌تراشند. اگر سخنان او حق و راست می‌بود، علمای جرح و تعدیل از اهل سنت، احادیثی را که درباره طعن شیعه هستند، صحیح قرار می‌دادند اما چنین نکردند. زیرا تصحیح احادیث تابع قواعد و ضوابطی است ثابت و متفق علیه نزد علمای حدیث هم به لحاظ متن و هم به لحاظ سند، فقط بخاطر خواسته‌های بی‌ارزش و بی‌اساس که خاصه روافض است، نیست. علاوه بر این، صاحب کنز العمال باب مستقلی و مخصوص را درباره فضایل صحابه در سه فصل عنوان کرده است و از خلفای اربعه که اولین آن‌ها حضرت ابوبکرس می‌باشد، بحث را آغاز نموده است. بعد به ترتیب به ذکر فضیلت حضرت عمر، حضرت عثمان و حضرت علیس پرداخته است. رعایت این ترتیب در ذکر فضایل، اشاره‌ای به فضیلت به ترتیب خلافت و سابقیت در اسلام است([[234]](#footnote-234)).

آقای تیجانی در ادامه ی سخنان خود می‌گوید: قرآن، کتاب خداوند مومنان را چنین بشارت می‌دهد: ﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ٦٢﴾ [یونس: 62]. «دوستان خداوند هرگز دچار خوف و هراس نمی‌شوند». ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ٦٣ لَهُمُ ٱلۡبُشۡرَىٰ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۚ لَا تَبۡدِيلَ لِكَلِمَٰتِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ٦٤﴾ [یونس: 63-64]. «آنانی که مومن و با تقوی هستند برای آنان بشارت است در دنیا و در آخرت، سخنان الله عوض نمی‌شوند، این است پیروزی بزرگ» در جایی دیگر آمده است: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَبۡشِرُواْ بِٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ٣٠ نَحۡنُ أَوۡلِيَآؤُكُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۖ وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَشۡتَهِيٓ أَنفُسُكُمۡ وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ٣١﴾ [فصلت: 30-31]. ترجمه: «آنانی که ایمان آورده و استقامت نشان دادند، فرشتگان رحمت بر آنان نازل شده، به آنان می‌گویند، هیچ غم و اندوهی نداشته باشید و خوشحال شوید با رفتن به بهشتی که به شما وعده داده شده است. ما در زندگی دنیا و آخرت دوست شما هستیم و در بهشت برای شما هست هر آنچه که میل داشته باشید یا بخواهید، این عنایات، مهمانی از طرف خداوند بخشنده و مهربان برای شما خواهد بود».

آقای تیجانی با توجه به معنی دو آیه مذکور، از راه تعجب می‌گوید: چگونه شیخین، ابوبکر و عمر بشر نبودن خود را آرزو می‌کردند. حال آنکه خداوند بشر را بر همه‌ی مخلوقاتش برتری داده است([[235]](#footnote-235)).

در جواب عرض می‌شود:

1- آیه‌های مذکور منافاتی با بیم و هراس بندگان از پروردگارشان ندارند و در بیإنات گذشته بیم و خوف رسول الله ج را از خداوند، ثابت کردیم.

2- علامه ابن کثیر درباره آیه سوره یونس: ﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ٦٢﴾ می‌گوید: خداوند در این آیه خبر می‌دهد که دوستان و اولیا او کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و تقوی را پیشه کردند. همانطور که خداوند خودش در ضمن آیه‌های دیگر، این آیه را تفسیر نموده است. بنابراین هر کس که متقی و پرهیزگار باشد او «اولی» خداوند است. آنان درباره آینده خود هیچ ترسی از احوال قیامت در آنجا نخواهند داشت و در دنیا نیز با هیچ اندوهی مواجه نمی‌شوند([[236]](#footnote-236)).

آری، خوفی که از اولیاء خداوند در آیه مذکور نفی شده است، خوف در آخرت است و صحابهش همه در دنیا از خداوند خوف داشتند و از معصیت او پرهیز می‌کردند، خوف آنان، خوف در آخرت نبود. ﴿وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ﴾ ای علی ما وراهم فی الدنیا ـ یعنی اولیا خداوند به خاطر آنچه از دنیا آن‌ را از دست می‌دهند، غمگین نمی‌شوند. و هیچ گونه جای شک و تردید، در این نیست که خوف حضرت ابوبکرس و سایر صحابهش دال بر این مطلب نبود که آنان از دست دادن چیزی از دنیا غمگین می‌شدند، و در باره این مطلب ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ﴾ علامه ابن جریر طبری در تفسیر آن می‌گوید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ﴾ یعنی تنها خدا را پروردگار خود می‌دانند و شریکی برای او قایل نباشند و از بقیه معبودان باطل بری بوده و او را بی‌همتا بدانند. ﴿ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ﴾ یعنی بر یگانگی خدا اعتقاد راسخ داشته، توحید و یگانگی او را با شریک قرار دادن دیگران آمیخته نکنند و در امر و نهی، تنها او را اطاعت کنند([[237]](#footnote-237)). سپس امام طبری در تفسیر «استقامت» چند حدیث از حضرت ابوبکر صدیقس ذکر کرده است که از جمله آن‌ها یکی چنین است: سعید بن عمران می‌گوید: آیه ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ﴾ را در محضر حضرت ابوبکرس تلاوت کردم او فرمود: مصداق آیة ﴿لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡ‍ٔٗا﴾ [النور: 55] کسانی هستند که با خداوند چیزی را شریک نگرفتند([[238]](#footnote-238)). آری از اینجا معلوم می‌شود که آیه مستدل آقای تیجانی هیچ گونه تطبیقی با خلیفه اول حضرت ابوبکرس ندارد. کسی که از اندک عقل و خرد بهره باشد. نمی‌تواند حضرت ابوبکرس را که با مشرکان قتال کرده، فتنه‌ی بزرگ مرتدان ‌را سرکوب نموده و بزرگ‌ترین جهاد را در راستای سربلندی توحید انجام داده است و خداوند توسط او کیان و هویت اسلام را حفظ کرده است، مشرک بداند، اگر کسی چنین پندارد، بی‌گمان مبتلا به جهلی عظیم است.

آقای تیجانی به یاوه‌گویی‌های خود ادامه داده می‌گوید: وقتی یک مسلمان عادی و معمولی که در زندگی‌اش استقامت نشان داده است، فرشتگان بر وی نازل می‌شوند و او را درباره جای و جایگاهش، در بهشت بشارت می‌دهند که از عذاب خداوند نترسد و در باره آنچه که از وی فوت شده است در دنیا نگران نباشد و قبل از رسیدن به قیامت برای او بشارت است، پس چرا بزرگان صحابه، آنانی که بعد از رسول الله ج بهترین بشر بودند (همانطور که به ما یاد داده شده بود) آرزو می‌کردند که سرگین حیوانات، دانه‌ی جو یا کاه جو، می‌بودند؟ اگر فرشتگان آنان را بشارت به بهشت می‌دادند، هرگز این آرزو را نمی‌کردند که اگر به اندازه‌ی ثروت تمام جهان طلا می‌داشتند، آن‌ را در برابر عذاب خدا فدیه می‌کردند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ أَنَّ لِكُلِّ نَفۡسٖ ظَلَمَتۡ مَا فِي ٱلۡأَرۡضِ لَٱفۡتَدَتۡ بِهِۦۗ﴾ [یونس: 54]. (و اگر هر کس که ستم کرده باشد، همه‌ی آنچه در زمین است از آن او باشد و همه را فدا کند تا مگر از عذاب رها شود، و چون عذاب الهی را ببیند، پشیمانی خود را پنهان نمایند و همانا در حق آن‌ها با انصاف، قضاوت شود و هرگز ستم به آن‌ها نشود). ﴿وَلَوۡ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُواْ مَا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا وَمِثۡلَهُۥ مَعَهُۥ لَٱفۡتَدَوۡاْ بِهِۦ مِن سُوٓءِ ٱلۡعَذَابِ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ وَبَدَا لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ مَا لَمۡ يَكُونُواْ يَحۡتَسِبُونَ ٤٧ وَبَدَا لَهُمۡ سَيِّ‍َٔاتُ مَا كَسَبُواْ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ ٤٨﴾ [الزمر: 47-48]. «و اگر آنان که ستم کرده‌اند، تمام اموال دنیا را داشته باشند و نظیر آن‌ را نیز بیاورند و همه را برای رهایی از شدت عذاب روز قیامت، فدیه دهند ـ فایده‌ای برایشان ندارد ـ و از خدا چیزهایی را ببینند که هرگز حسابش هم نمی‌کردند و برای آن‌ها ظاهر شود نتیجه ی کارهای بدی که انجام می‌دادند و عذابی که آن‌ را به مسخره گرفته بودند، برایشان نازل گردد». آقای تیجانی بعد از نقل این دو آیه، می‌گوید: من از ریشه قلبم این آرزو را دارم که آیه مذکور شامل حال صحابه بزرگ مانند ابوبکر صدیق و عمر فاروق نگردد([[239]](#footnote-239)).

در جواب عرض می‌شود:

ای جاهل و نادان که بر جهل خود می‌بالی، چرا جهالت خودت را برای خوانندگان محترم بر ملا می‌سازی؟ دو آیه مذکور را که توبه آن دو تمسک کردی، به اتفاق همه‌ی مفسرین، خداوند متعال در این دو آیه از عذاب روز قیامت خبر می‌دهد که روز قیامت ندامت و توبه سودی نخواهد داشت آیات مذکور متعلق به دنیا نیستند، هر انسان عاقل تفاوت میان خوف انسان از پروردگارش در روز قیامت و خوف او از پروردگارش در دنیا را می‌داند. ابونعیم در «حلیه» از شداد بن اوس و ابن المبارک در «الزهد» از حضرت حسن روایت کرده‌اند که رسول اکرم ج فرموده است: «قال الله ﻷ: وعزتي لا أجمع لعبدي أمنين ولا خوفين، إن هو أمنني في الدنيا أخفته يوم أجمع فيه عبادي وإن هو خافني في الدنيا أمنته يوم أجمع فيه عبادي»([[240]](#footnote-240)).

ترجمه: سوگند به عزت و جلال خودم دو خوف و دو امن را برای بنده‌ی خودم جمع نمی‌کنم. اگر او در دنیا از عذاب من خود را در امان بداند، روزی که بندگانم را در آن جمع می‌کنم (روز قیامت) او را در خوف و بیم خواهم انداخت. اگر او در دنیا از نافرمانی من بترسد، روز قیامت او را در امان نگاه داشته و او در آن روز در امان خواهد بود. چنین حدیثی را نیز امام اثنی عشریه، صدوق ابن بابویه قمی در کتابش «الخصال» نقل کرده است: عن الحسن قال: قال رسول الله ج: قال الله تبارك وتعالى: وعزتي وجلالي لا أجمع على عبدي خوفين، ولا أجمع له أمنين، فإذا أمنني في الدنيا أخيفه يوم القيامه وإذا خافني في الدنيا أمنته يوم القيامه»([[241]](#footnote-241)).

خداوند می‌فرماید دو خوف یا دو امن را برای بندگانم، جمع نمی‌کنم. اگر بنده‌ی من در دنیا از من بترسد، روز قیامت در امان خواهد بود و اگر در دنیا خود را در امان بداند، روز قیامت دچار بیم و وحشت خواهد شد. آری، کسی که اندک درک و فهم دارد، این واقعیت را می‌داند، که هر کس در دنیا از معصیت خدا بترسد و از آن دوری کند، روز قیامت در امان خواهد بود. زیرا که خوف بنده از پروردگارش در دنیا موجب اجر و پاداش است. بنابراین، هر کس که خوف مومن در دنیا را مانند خوف کافر در آخرت بداند، او مانند کسی است که تاریکی را مساوی با نور، آفتاب را برابر با سایه و زندگان ‌را بسان مردگان می‌داند([[242]](#footnote-242)). «وإني أتمنى من كل قلبي أن لايشمل الجهل دكتوراً كبيراً مثل محمد التيجاني الـمساوي»!!؟ من از ریشه‌ی قلبم آرزو دارم که این جهالت شامل حال دکتری بزرگ مانند آقای تیجانی نشود!!!.

نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره‌ی حضرت ابوبکر و فاطمه زهراب در جریان فدک

آقای تیجانی بعد از بحث درباره اینکه شیخین علیه خود گواهی می‌دهند، می‌نویسد «.. . پدیده‌های دلخراش بعد از وفات رسول اکرم ج را من بخوبی در خاطر دارم و می‌دانم که با حضرت زهراء دختر مطهرش چه کردند، در حالی که رسول اکرمج فرموده بود: «فاطمه پاره تن من است. هر کس او را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است. » فاطمه به ابی بکر و عمر گفته بود: من شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا شما از رسول الله ج نشنیده بودید که فرمود: «خشنودی فاطمه خشنودی من است و ناراحتی وی، ناراحتی من است و هر کس دخترم فاطمه را دوست دارد، او مرا دوست دارد، هر کس فاطمه را خشنود کند، مرا خشنود کرده است. هر کس فاطمه را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است. ابوبکر و عمر گفتند: آری، ما این مطلب را از رسول اللهج شنیده بودیم. فاطمه گفت: من خدا و فرشتگان ‌را گواه می‌گیرم که شما مرا خشنود نکردید، مرا رنجاندید. اگر من رسول خدا را ملاقات کنم از دست شما شکایت خواهم کرد. » ما را بگذار از این حادثه که دل‌ها را پر خون می‌سازد و شاید هم این قتیبه که یکی از علمای مبرز اهل سنت در علوم و فنون بسیاری است و نوشته‌های زیادی در تفسیر، حدیث، لغت، نحو و تاریخ دارد آخر عمری شیعه شده باشد! همانطور که یکی از متعصبان، یک بار چنین به من گفت زیرا کتاب «تاریخ الخلفای» او را به او نشان دادم، و بی‌گمان این تبلیغات عاجزانه‌ی کسانی است که راه و چاره ندارند. پس طبری هم نزد ما شیعه شده است و نسایی هم که کتابی بنام «خصائص الإمام على» در ویژگی‌های امام علی به رشته‌ی تحریر در آورده، شیعه شده و ابن قتیبه شیعه شده و حتی طه حسین هم که از معاصرین است پس از نوشتن کتاب «الفتنة الكبرى» و ذکر حدیث غدیر و اقرار به حقایق دیگر، او هم شیعه شده است!!!.

حقیقت این است که هیچ کدام از این‌ها شیعه نشده‌اند و هرگاه نام شیعه را می‌برند به بدی و ناسزاگویی یاد می‌کنند و تا آنچه که توانسته‌اند در دفاع از عدالت صحابه قلم فرسایی کرده‌اند([[243]](#footnote-243)).

در پاسخ به یاوه‌گویی‌های تیجانی عرض می‌شود:

1- این روایت که فاطمهل از ابوبکر و عمر شاکی بوده است. از کتاب «الإمامة و السياسة» نقل شده است، این کتاب منسوب به ابن قتیبه است و به نام «تاريخ الخلفاء» شهرت دارد و پیرامون آن صحبت خواهد شد.

2- روایت منسوب به ابن قتیبه که در آن‌حضرت فاطمه از شیخین شاکی شده است، و قطعاً روایت، دروغ است، هیچ سندی برایش ذکر نشده است و در هیچ کتاب معتبر حدیث، ذکری از آن به میان نیامده است. اگر آقای تیجانی می‌تواند صحت روایت مذکور را ثابت کند، حداقل یک دلیل در این باره ارائه دهد و به خدا سوگند، من از انصاف این رافضی دروغگو شگفت زده هستم. او در این بحث از حدیثی که نه به لحاظ متن صحیح است و نه به لحاظ سند، استدلال می‌کند اما از طرفی دیگر او احادیثی را که متناً و سنداً صحیح هستند، صرفاً به خاطر اینکه با میل و هوس‌های شیطانی او مطابقت ندارند، ضعیف قرار می‌دهد. مانند، حدیث «لو كنت متخذاً خليلاً لاتخذت أبا بكر خليلاً».

آفرین بر این انصاف دروغین.

3- امام این گفته‌ی تیجانی که بعضی از متعصبان ابن قتیبه را به شیعی بودن متهم کردند، قطعاً دروغ است. هیچ کدام از اهل سنت همچنین سخنی نگفته است. زیرا بزرگ‌ترین منتقد ابن قتیبه امام ابوبکر بن العربی مالکی است. او در کتاب بلند پایه ی خود «العواصم من القواصم» از ابن قتیبه و کتابش سخن به میان آورده است و چنین گفته است: «أما الجاهل فهو ابن قتيبه فلم يبق ولم يذر للصحابة رسماً في كتابه (الإمامة والسياسة)» یعنی ابن قتیبه نادان است، وی برای صحابه هیچ گونه نشانه و اثری در کتابش «الإمامة والسياسة» باقی نگذاشته است. البته امام ابن العربی در صحت نسبت این کتاب بسوی ابن قتیبه مشکوک است. چون می‌گوید: «إن صح عنه جميع ما سبق»([[244]](#footnote-244)) یعنی اگر همه‌ی آنچه گذشت از وی به صحت برسد. محب الدین خطیب که بر کتاب «العواصم من القواصم» تعلیق نوشته است، مدعی شده است که هیچ مطلبی در «الإمامة والسياسة» از ابن قتیبه ثابت نیست و اگر نسبت این کتاب به امام ابن قتیبه صحیح باشد، بی‌گمان واقعیت امر همان است که ابن العربی درباره او گفته است. زیرا کتاب «الإمامة والسياسة» مملو از جهل، غباوت، سخن‌های بسیار رکیک و شیطنت است([[245]](#footnote-245)).

4- آری، این گفته‌ی تیجانی: «فالطبري عندنا (أي عند المعاند السني) تشيع والنسائي الذي ألف كتاباً في خصائص الإمام علي تشيع. . . الخ».

(طبری نزد ما سنیان متعصب شده و نسایی صاحب کتاب «خصایص الامام علی» شیعه شده..).

در این خصوص باید عرض شود:

توضیح یک نکته را که شاید عامه ی مردم شیعه و سنی از آن آگاهی ندارند، لازم می‌دانم و آن عبارت است از فرق میان «رفض» و تشیع و به خاطر اینکه این فرق توضیح داده شود، لازم است که به شرح معانی لغوی و اصطلاحی هر دو واژه ی «رفض و تشیع» پرداخته شود.

«رفض» در لغت، بر گرفته از ماده ی «رفضه، یرفضه» است و یرفضه، رفضاً و رفضاً به معنی ترک دادن است، روافض به هر لشکری که فرمانده خود را ترک کرده باشد، اطلاق می‌گردد. رافضه، یعنی یک گروه و دسته از آنان لشکر. و رافضه گروهی از شیعه بودند که بدست زید بن علی بیعت کردند و بعد از او خواستند تا از شیخین (ابوبکر و عمرب) تبری کند. اما زید بن علی از چنین عملی انکار کرد و گفت: آن دو وزیران جد من یعنی رسول اکرم ج بودند. آنگاه او را رها کردند و از وی دوری جستند و به همین مناسبت، این گروه به «رفض» نسبت داده شده‌اند و به آن‌ها رافضی می‌گویند([[246]](#footnote-246)).

اما معنی اصطلاحی «رفض»؟؟؟ هو تقدیم علی علی ابی بکر و عمر، یعنی مقدم و برتر دانستن حضرت علی، از حضرت ابوبکر و حضرت عمرس است.

ابن حجر در مقدمه‌ی فتح الباری شرح بخاری می‌نویسد: «والتشيع محبة علي وتقديمه على الصحابة. . . الخ. یعنی تشیع عبارت است از: محبت با علیس و مقدم دانستن آن‌حضرت از حضرت ابوبکر و حضرت عمرس ـ بنابراین هر کس که حضرت علیس را در فضل و بزرگی از ابوبکر و عمرس مقدم بداند، او در شیعه بودنش غلو کرده است و به او کلمه رافضی گفته می‌شود دیگر نه شیعه است. اگر همراه با مقدم دانستن، سایر صحابه و علی الخصوص شیخین را سب و شتم و نسبت به آنان بغض ورزد. او در «رفض» «غلو» کرده است و اگر معتقد به رجعت بسوی دنیا باشد، آنگاه در غلو شدت اختیار کرده است([[247]](#footnote-247)).

شیخ الاسلام امام ابن تیمیه می‌فرماید.. . کلمه یا واژه ی «رافضه» وقتی ظاهر شد که در دوران خلافت «هشام» عده‌ای از شیعیان، زید بن علی بن الحسین را ترک کردند و از همان زمان که زید ادعای امامت کرد، شیعه به دو گروه، رافضه و زیدیه تقسیم شدند. زیرا وقتی که درباره حضرت ابوبکرس و حضرت عمرس از زید سوال شد، او از آن دو تجلیل کرد. آنگاه گروهی او را رها کردند. زید گفت: «رفضتمونی» فسموا رافضه لرفضهم إیاه یعنی شما مرا ترک کردید، از آن وقت رافضی نامیده شدند به خاطر اینکه آنان او (زید) را رفض، یعنی ترک کرده بودند. و آن گروه از شیعه که به خاطر تجلیل زید از حضرت ابوبکر و عمر، او را ترک نکردند، زیدیه نامیده شدند و به زید نسبت داده شدند([[248]](#footnote-248)).

میرزا محمد تقی لسان الملک که از امامیه است به این مطلب اعتراف نموده، می‌گوید:

«اصحاب و یاران زید وقتی که با وی بیرون شدند، از او درباره ابوبکر و عمر سوال کردند. او در جواب گفت: من درباره آن دو، خبر خیر و خوبی چیزی نمی‌گویم و از خانواده و فامیل خود، درباره آن به جز خیر، چیزی نشنیده‌ام، آنگاه سوال کنندگان گفتند: پس تو از گروه و جماعت ما نیستی و از مجلس او بلند شدند و او را رها کردندـ زید گفت: شما امروز ما را رفض کردید و از آن روز آن گروه به رافضی مو سوم شدند.

وی در ادامه‌ی سخنانش می‌گوید.. . زید شیعیان ‌را از طعنه زدن به اصحاب رسول اکرم ج منع می‌کرد وقتی برای آنان روشن شد که او از شیخین تبری نمی‌کند، آنگاه از مجلس و محضر او بلند شده و او را رها کردند. از آن به بعد، کلمه ی «رفض» به هر کس که در مذهب غلو می‌کرد و طعن را برای اصحاب رسول الله ج جایز قرار می‌داد، گفته شد([[249]](#footnote-249)).

حسن بن موسی نوبختی که از متکلمان اثنی عشریه می‌باشد، اعتراف دارد که رفض و طعن درباره ابوبکر و عمر، در میان شیعیان حضرت علیس نبود و نخستین کسی که طعن و رفض را رواج داد، عبدالله بن سبا یهودی بود.. . و کان ممن اظهر الطعن علی ابی بکر و عمر و عثمان و الصحابه وتبرا منهم([[250]](#footnote-250)).

و معنی لغوی، تشیع و شیعه: «شیعه فلان» یعنی انصار و پیروان او ـ «تشیع فلان»، یعنی فلانی دعوای «شیعیت کرد. و هر قومی که متفق بوده و بعضی از بعضی دیگر تبعیت کنند، آنان شیعه یکدیگر به حساب می‌آیند([[251]](#footnote-251)).

اما شیعه در اصطلاح: به معنی دوستی و محبت با حضرت علیس و مقدم دانستن حضرت علی از سایر صحابه به جز شیخین (ابوبکر و عمربما). ابوالقاسم بلخی می‌گوید: شخصی از شریک بن عبدالله بن ابی نمر سوال کرد و پرسید: از ابوبکر و علی چه کسی افضل است؟ شریک گفت: ابوبکرس. سایل به او گفت: تو ابوبکر را افضل می‌دانی و حال آنکه تو شیعه هستی؟ شریک گفت: آری، بی‌تردید شیعه کسی است که ابوبکرس را از علی افضل بداند. به خدا سوگند، علی این چو ب‌ها را بلند کرده است. و گفته است: «ألا إن خير هذه الأمة بعد نبيها أبوبكر وعمر» یعنی بهترین این امت بعد از رسول الله ج، ابوبکر و عمر هستند. آیا ما گفته علیس را رد کنیم؟ آیا ما او را تکذیب کنیم؟ به خدا سوگند، علیس دروغگو نبود» ذکر هذا ابوالقاسم البلخی([[252]](#footnote-252)).

آری، این است فرق میان رفض و تشیع از لحاظ لغت و اصطلاح. جناب تیجانی با سو استفاده از جهل بسیاری از شیعه و سنی در صدد این است که خود را در نظر خوانندگان، جز دوستداران اهل بیت و شیعه آنان وآنمود کند. آری آنچه که تیجانی درباره تشیع بودن امام طبری و نسایی نقل کرده بود، این است که آن دو در برابر حضرت معاویه، حضرت علی را تایید می‌کردند، و این حمایت و تایید لازمه‌اش، این است که آن دو اندکی گرایش به تشیع داشتند ولی هرگز، حضرت علیس را از حضرت ابوبکر و حضرت عمرس افضل نمی‌داشتند. و همانند روافض معتقد به این نبودند که آن دو بزرگوار خلافت را از حضرت علیس غصب کرده‌اند.

آری، درباره استناد آقای تیجانی از سخنان طه حسین، باید عرض کنم که اکنون کاملا برایم روشن شد که آقای تیجانی از کدام چشمه زهر آگین افکار کج اندیش خود را آبیاری کرده است. بویژه بعد از اینکه او خود را فارغ التحصیل دانشگاه «سربون» می‌داند. دانشگاه سربون، همان دانشگاهی است که دکتر طه حسین نیز از آنجا سند فراغت حاصل کرده است. اما تفاوت میان طه حسین و تیجانی، این است که طه حسین با تبعیت از اساتید خاور شناس خود، بطور آشکار علیه اسلام می‌تازد و آقای تیجانی با پیروزی از فرقه ضاله، باطنی، ماهیت خود را پنهان کرده و وارد تقیه شده است. این گفته تیجانی که طه حسین بعد از نوشتن کتاب «الفتنة الكبرى» از طرف معاندین اهل سنت منسوب به تشیع شده است، در این خصوص باید عرض شود که هیچ یک از اهل سنت درباره او چنین چیزی نگفته است. البته آنچه که اهل سنت درباره او گفته است، همان چیزی است که هیچ یک از شیعه نیز آن‌ را مستبعد نمی‌داند، مگر اینکه مرتد شده باشد و قطعاً ضلالت و گمراهی که طه حسین در کتاب خودش «الشعر الجاهلی» مرتکب شده است، آقای تیجانی از آن اطلاع دارد. زیرا در آن نسبت به دین خدا توهین شده است و دین به باد استهزا گرفته شده است. بسیار شگفت‌آور این است که آقای تیجانی درباره خلافت حضرت علیس از قول طه حسین استناد کند زیرا طه حسین در کتابش «الفتنه الکبری» سعی و تلاش نافرجام زیادی بکار گرفته است تا ثابت کند که در اسلام هیچ نظام معینی برای حاکمیت وجود ندارد بلکه او معتقد است که خطوط حاکمیت اجتهادی است و این چیزی است که روافض بدان اعتقاد ندارد.

تیجانی در کتاب خود می‌گوید: «هر کس فضیلت علی را بیان کند و به اشتباه بزرگان صحابه اعتراف کند، «اهل سنت» او را متهم به تشیع می‌کند»([[253]](#footnote-253)).

باید عرض شود: آقای تیجانی، این دروغی است که بزرگتر از این دروغی وجود ندارد. تو چقدر از کتب اهل سنت بی‌اطلاع هستی؟ تو چقدر از صحیح بخاری دور هستی؟ مگر نمی‌دانی که بخاری و مسلم فصل‌های جداگانه و مستقلی را درباره فضیلت حضرت علیس عنوان کرده‌اند؟ همچنین سنن ترمذی و ابن ماجه([[254]](#footnote-254)) و غیره.. . آن‌ها عناوین را به طور مستقل پیرامون فضیلت حضرت علی اختصاص داده‌اند. آیا همه این محدثینی که در باب فضیلت علی سخن گفته‌اند و به جمع روایات پرداخته‌اند، شیعه شده‌اند؟!! آقای تیجانی چقدر دروغگو است. من او را به مبارزه می‌طلبم درباره اینکه او یک کتاب از اهل سنت را نشان دهد که در آن از حضرت علیس انتقاد شده باشد و او هرگز چنین کتابی را نمی‌یابدـ اما این گفته تیجانی.. . «و هر کس که به خطاهای اصحاب بزرگ اعتراف کند. او نیز متهم به شیعه می‌شود» حاصل این گفته جناب تیجانی این است که اهل سنت جرایم (خیالی) صحابه را کتمان می‌کند!! من از آقای تیجانی می‌خواهم حداقل یک نویسنده را برای ما معرفی کند که در مورد خطاها و معایب صحابه سخن گفته باشد به جز افرادی مانند خود آقای تیجانی و طه حسین.

آقای تیجانی می‌گوید: بر می‌گردم به روایت ابن قتیبه، روایتی که ابن قتیبه مدعی شده است که فاطمه بر ابوبکر و عمر خشم کرده، اگر روایت ابن قتیبه قابل اعتبار نیست، روایت صحیح بخاری که صحیح‌ترین کتاب بعد از کتاب الله است، در صحت آن شکی وجود ندارد. شیعه می‌تواند از روایات آن علیه ما استدلال کند، و ما هم متعهد به پذیرش آن استدلال‌ها هستیم و این مطلب را همه‌ی عاقلان می‌پذیرد چرا که منصفانه است.

و هم اکنون صحیح بخاری را می‌گشایم در باب «مناقب قرابة رسول الله» نوشته است که پیامبر ج فرمود: «فاطمه پاره‌ی تن من است هر کس او را به خشم آورد، مرا خشمگین ساخته». و همچنین در باب «غزوه‌ی خیبر» از عایشه آورده است که فاطمه «علیها السلام» دختر پیامبر کسی را نزد ابوبکر فرستاد و در مورد میراث خود از رسول خدا استفسار کرد، ابوبکر از دادن چیزی از آن میراث به فاطمه، امتناع ورزید و لذا فاطمه بر ابوبکر خشمگین شد و از او رنجید و با او سخنی نگفت تا از دنیا رفت. در هر صورت یک نتیجه بدست می‌آید که بخاری آن ‌را به اختصار ذکر کرده و ابن قتیبه تا اندازه‌ای مفصل تر ذکر کرده است و آن این است که رسول خدا از غضب فاطمه، غضبناک و از رضایتش، خرسند و راضی می‌شود و اینکه فاطمه از دنیا رفت در حالی که خشمگین بر ابوبکر و عمر بود. و اگر بخاری گفته است: فاطمه از دنیا رفت در حالی که خشمگین بر ابوبکر بود و با او سخنی نگفت تا اینکه وفات کرد، معنی فرق نکرده است همانطور که روشن است و اگر فاطمه سرور زنان جهان است که بخاری در کتاب «الاستئذان» و در باب «من ناجی بین یدی الناس» بدان تصریح کرده و اگر فاطمه تنها بانویی از این امت است که خداوند رجس و پلیدی را از او دور کرده و او را پاک و طاهر قرار داده پس بی‌گمان غضبش برای غیر خدا نمی‌باشد و لذا است که از غضب او، خدا و رسولش نیز غضب می‌کنند. و از این روی ابوبکر گفت: «من به خدا پناه می‌برم از ناخشنودی تو ای فاطمه». آنگاه به قدری ابوبکر گریه کرد که می‌خواست جانش بر آید در حالی که فاطمه می‌گفت: «به خدا قسم، پس از هر نمازی که می‌خوانم، علیه تو دعا می‌کنم». پس ابوبکر خارج شد در حالی که گریه می‌کرد و می‌گفت: «مرا به بیعت شما نیازی نیست! بیعتم را رها کنید!. سپس تیجانی می‌گوید: و پس از رحلتش، شبانه و مخفیانه ـ طبق وصیتش ـ دفن شد تا اینکه هیچ یک از آنان بر جنازه‌اش حاضر نشوند([[255]](#footnote-255)). باید عرض شود:

1- حدیث بخاری که در آن چنین آمده است: «فاطمة بضعة مني فمن أبغضها أبغضني» «فاطمه پاره تن من است هر کس او را خشمگین کند گویا مرا خشمگین کرده است»، این حدیث خودش یک دورنما و علل و اسبابی دارد و خود امام بخاری نیز آن‌ را به روایت از مسور بن مخرمه چنین نقل کرده است: از رسول اکرم ج شنیدم که فرمود: بنی هاشم ابن المغیره اجازت خواستند تا دخترشان‌ را به عقد علی بن ابی‌طالب در آورد. من هرگز چنین اجازه‌ای نمی‌دهم، مگر اینکه علی بن ابی طالب دخترم را طلاق و دختر بنی هاشم را ازدواج کند. همانا فاطمه پاره تن من است هر گونه اذیت و ناراحتی او موجب اذیت و ناراحتی من خواهد شد([[256]](#footnote-256)). امام مسلم نیز این حدیث را از مسور بن مخرمه همین طور روایت کرده است پس چون: دلیل این گفته رسول اکرم ج که فاطمه پاره تن من است.. . الخ را دریافتیم و آن اینکه حضرت علیس اراده کرده بود تا با دختر ابوجهل ازدواج کند.

2- سبب و دلیل قول پیامبر ج را از مسبب و مدلولش (که همانا گرایش حضرت علیس به ازدواج با دختر ابوجهل بود) نمی‌توان خارج کرده و آن‌ را به عنوان گناهی بر گردن ابوبکرس نهاد.

3- آری، ای مدعیان انصاف دروغین، شما اگر مدعی هستید که خدا و رسول خداج بخاطر اذیت کردن ابوبکرس و رنجاندن او فاطمهل را علیه ابوبکر خشم کرده‌اند، این دعوی شما مستلزم این است که خشم خدا و رسول ج متوجه حضرت علی بن ابی طالب بشود، اگر به چنین چیزی اعتقاد ندارید، آنگاه ابوبکر به مراتب از رنجاندن فاطمه دورتر است تا علی بن ابی طالب. اگر شما می‌گویید که علی از آن خواستگاری توبه کرده و منصرف شده است. این قول شما مستلزم این است که او معصوم نباشد. اگر گناه رنجاندن و ازار رساندن به فاطمهلبا توبه از بین می‌رود، آنگاه، گناه کسی که قول و دعوی فاطمه را به خاطر عمل کردن به خواست رسول الله ج رد کرده است، به وسیله‌ی توبه و حسنات به طریق اولی باید از بین برود. اگر شما در اثر جهالت و نادانی می‌گویید که این حرکت ابوبکرس در برابر فاطمهل کفر است، آنگاه باید علی را نیز تکفیر کنید. شیوه و روش این رافضی‌ها بسیار شگفت‌آور است، آنان به خاطر اعمالی که مثل آن‌ها بلکه بدتر از آن‌ها از حضرت علیس صادر شده است، ابوبکر، عمر و عثمانب را همواره نکوهش و حتی تکفیر می‌کنند اما غافل‌اند از اینکه حضرت علی نیز از نوک تیز این فتواها نجات حاصل نمی‌کند. زیرا حضرت علیس در خواستگاری دختر ابوجهل و اراده‌ای ازدواج با وی، به خاطر نفع و سود فردی و شخصی باعث رنجاندن و اذیت فاطمه گردید، به خلاف حضرت ابوبکرس که او بخاطر نفع شخصی چنین نکرد بلکه بخاطر اینکه از حکم خدا و رسول خدا اطاعت شود و حق یاوه گویی‌های تیجانی درباره حضرت ابوبکرس پاسخ دندان شکن داده‌ام. و ما توفیقی إلا بالله.

4- درباره حدیث عایشهل دایر بر مطالبه حضرت فاطمه میراث پدرش، حضرت رسول ج و انکار ابوبکرس از دادن ارث به او، باید عرض کنم که آقای تیجانی حسب عادت خود، بخشی از حدیث را ذکر کرده و قسمت عمده آن‌ را که از حقیقت پرده بر می‌دارد، حذف کرده است به گمان اینکه این بخش از حدیث که او آن‌ را ذکر کرده است، بتواند او را به مرام مذموش برساند. اما واقعیت ظاهر می‌شود، هر چند که روافض آن ‌را ترک کنند. واقعیت امر چنین است که علیس بدست ابوبکرس بیعت کرد. روافض باید این را انکار کنند. چون این قسمت (بیعت علی بدست ابوبکرس) اصل عقیده آنان را که همانا حق خلافت را از آن علیس می‌دانند، زیر سوال می‌برد. آنان در این باره از دلایل واهی استدلال می‌کنند و گمان می‌کنند که این دلایل علیه اهل سنت حجت قاطعی هستند و این گمان آنان هرگز به ثمر نرسیده است. من بسیار لازم می‌دانم که حدیث حضرت عایشهل را کاملا ذکر کنم تا برای هر انسان منصف و حق جو روشن شود که حضرت علیس بدست حضرت ابوبکرس بیعت کرده است. حضرت عایشه می‌فرماید: «حضرت فاطمهل، دختر گرامی رسول اکرم ج نزد ابوبکرس قاصد فرستاد و میراث رسول الله ج را از وی جویا شد. مطالبه حضرت فاطمه ل مربوط می‌شد به اموال فی که در مدینه بدست رسول اللهج افتاده بود و زمین فدک و آنچه از خمس خیبر باقی مانده بود. حضرت ابوبکرس در جواب فرمود: همانا رسول الله ج فرموده است: «لانورث ما تركناه صدقة» ما پیامبران برای کسی میراث نمی‌گذاریم آنچه که از ما بماند، صدقه است. البته حضرت ابوبکرس فرمود: اولاد و اهل بیت رسول الله ج از این اموال برای نفقه خود هزینه کنند. و من به خدا سوگند اندکی در صدقه رسول الله ج تغییر ایجاد نمی‌کنم همانطور که رسول الله ج در این اموال عمل کرد، من نیز به همان منوال عمل خواهم کرد. بدین ترتیب حضرت ابوبکرس انکار کرد از اینکه چیزی از آن اموال به فاطمهل بدهد. حضرت فاطمه در این باره از حضرت ابوبکرس ناخشنود گردید، صحبت و حرف زدن را با وی تا دم وفات ترک کرد. و شش ماه بعد از رسول اکرم ج زنده ماند. وقتی او (فاطمه زهرال) فوت کرد همسرش علیس در شب او را دفن کرد و حضرت ابوبکرس را از وفات فاطمه مطلع نساخت و خود حضرت، نماز جنازه‌اش را خواند. حضرت علیس در حیات فاطمه و دوران زندگی او میان مردم از وجه بالایی بهره‌مند بود. بعد از وفات حضرت فاطمه، محبوبیت خود را از دست داد و در صدد برآمد تا با حضرت ابوبکرس آشتی کرده و به دست او بیعت کند و در مدت حیات فاطمه راضی به بیعت نبود و بیعت نکرد. لذا برای حضرت ابوبکر قاصد فرستاد و از وی خواست تا تنها نزد او برود و کسی را با خود همراه نبرد. چون حضرت علیس نمی‌خواست که حضرت عمرس در خانه‌ی او برود حضرت عمرس به حضرت ابوبکرس گفت: «به خدا سوگند به تنهایی در خانه آنان نروید». حضرت ابوبکرس در جواب فرمود: فکر می‌کنید آنان با من بد رفتاری کنند؟ به خدا سوگند، من نزد آنان می‌روم. حضرت ابوبکرس به خانه حضرت علیس رفت. حضرت علی کلمه شهادت بر زبان تکرار کرد و گفت: «همانا ما فضیلت و منزلت شما را شناخته‌ایم. ما به خاطر نعمتی که خداوند به تو عنایت کرده است، حسد نداریم اما تو در جریان در حق ما استبداد کردی و به خاطر خویشاوندی با رسول الله ج حقی برای خود قایل بودم. تا اینکه چشم‌های حضرت ابوبکرس اشک آلود شدند. وقتی حضرت ابوبکرس شروع به سخن کرد، فرمود: به خدا سوگند، قرابت و خویشاوندی رسول الله ج را از خویشاوندی خودم ترجیح می‌دهم. اما آنچه که در ارتباط با این اموال، با شما رفتار کردم، فکر می‌کنم در خیر و خوبی کوتاهی نکرده‌ام، و کاری را که رسول الله ج انجام داده است، در این باره، خلاف آن‌ را انجام نداده‌ام. آنگاه حضرت علیس به حضرت ابوبکرس گفت وقت شام، وقت بیعت است حضرت ابوبکرس بعد از ادای نماز ظهر بالای منبر رفت، کلمه‌ی شهادت را خواند از حضرت علیس ستایش نموده و عذر او را در مورد تاخیر در بیعت بیان کرد. بعد حضرت علیس نیز کلمه‌ی شهادت را خواند و درباره حق حضرت ابوبکرس سخن گفت و توضیح داد که تاخیر در بیعت به خاطر حسد و کینه با حضرت ابوبکرس نبوده است و نه به خاطر انکار فضیلت و برتری او، اما ما بر این عقیده و باور بودیم که حق در این معامله با ما است و در حق ما استبداد روا داشت و ما قدری ناراحت شدیم. مسلمانان از این سخنان بسیار خوشحال شدند و حضرت علیس را تحسین کردند و مسلمانان از آن به بعد با حضرت علی نزدیک شده و با وی محبت کردند([[257]](#footnote-257)). امام مسلم با همین الفاظ این حدیث را از حضرت عایشهل نقل کرده است([[258]](#footnote-258)). آقای تیجانی، تو از نهایت انصاف خود باید مطلع شده باشید. اگر تو این حدیث را نمی‌پذیری، لازم است لازمه‌اش این است که قضیه حضرت فاطمه با حضرت ابوبکرس را نیز نپذیری، همچنین حدیث مذکور مستلزم و مقتضی این است که جنایت‌های تو در حق حضرت ابوبکرس به منزله‌ی تار عنکبوت هستند و دیگر نیازی به پاسخ گفتن برای آن‌ها باقی نمانده است. و اگر حدیث مذکور را می‌پذیری، آنگاه باید بپذیری که حضرت علیس به دست حضرت ابوبکر بیعت کرده است. و با پذیرفتن و یا رد کردن حدیث فوق الذکر، تار و پود عقیده رفض به طور کلی از هم می‌پاشد. آقای تیجانی از این دو روش تو کدام را می‌پذیری؟!.

5- آری، اینکه چرا ابوبکر به فاطمه میراث نداد، دلایل متعددی وجود دارد که به تفصیل درباره آن‌ها صحبت خواهد شد.

1- رسول اکرم ج فرموده بود: «لا نورث وما تركناه فهو صدقة» ما پیامبران به کسی میراث نمی‌دهیم، آنچه از ما می‌ماند، صدقه است. این حدیث از جمع کثیری، مانند: حضرت ابوبکر، حضرت عمر، حضرت عثمان، حضرت علی، طلحه و زبیر، سعد و عبدالرحمن بن عوف، عباس و ابو هریره و ازواج مطهرات، روایت شده است. روایت این حدیث از تمام کسانی که نام برده شدند، در کتب صحاح و مسانید به ثبوت رسیده است. قطعاً این به منزله اجماع صحابه است. بنابراین عمل حضرت ابوبکرس مطابق با وصیت رسول اکرم ج موجب ندامت او نمی‌شود. احادیث دیگری که مقرون به صحت هستند در جهت تایید این واقعیت نیز وارد شده است. بخاری از حضرت ابو هریره حدیثی را چنین نقل کرده است: رسول اکرم ج فرمود: ورثه‌ی من دینار و درهمی تقسیم نمی‌کنند بلکه، آنچه که بعد از نفقه عیال و حقوق عامل من باقی می‌ماند، همه‌اش صدقه است([[259]](#footnote-259)). ابو داود در سنن خود، بخشی از حدیث ابی درداء را چنین نقل کرده است: «رسول اکرم ج فرمود: همانا علما وارثان پیامبر هستند و پیامبران درهم و دینار را در ترکه نگذاشته‌اند. میراث آنان علم است. هر کس برای گرفتن علم موفق شود، بهره بسیار عظیمی را برده است([[260]](#footnote-260)).

و من جناب تیجانی را برای پذیرفتن این حدیث ملزم می‌دانم. زیرا این حدیث در بخاری آمده است و آقای تیجانی از احادیث بخاری استناد می‌کند و این خلاف عدالت و انصاف است که او بعضی از احادیث بخاری را که مطابق با میل او هستند بپذیرد و بقیه را رد کند و چنین حرکتی ملعبه با احادیث رسول اکرم ج است.

اگر روافض دوازده امامی بگویند که احادیث بخاری برای ما حجت و دلیل نیستند، به آنان می‌گویم مشکلی نیست ولی احادیث (کلینی) که از علمای بزرگ دوازده امامی است و در اصول کافی ذکر شده‌اند را حتماً حجت می‌دانید و به آن کتاب و مولفش عقیده دارید، پس بشنوید:

آقای تیجانی در اصول کافی در باب «ثواب العالم والـمتعلم» حدیثی را از علی بن ابراهیم و او از پدرش و او از حماد بن عیسی و او از قداح و او از ابوعبدالله چنین نقل کرده است: رسول اکرم ج فرمود: هر کس راهی را به قصد تحصیل علم بپیماید، خداوند راه بهشت را برایش باز می‌کند. همانا فرشتگان معصوم پرهای خود را فرش راه برای طالبان علم خواهند کرد، همه موجودات زمین و آسمان برای طلاب علم دعای خیر می‌کنند حتی ماهی‌ها در دریا، فضیلت عالم بر عابد مانند فضیلت ماه شب چهارده است در برابر سایر ستاره‌ها. همانا علماء وارث پیامبران هستند. همانا پیامبران میراث‌شان دینار و درهم نیست. بلکه آنان علم را به ارث می‌گذارند. هر کس از علم چیزی را کسب کند، بهره عظیمی از میراث پیامبران برده است([[261]](#footnote-261)).

دقت کنید! ولی روافض با وجود این، در دین خود از تضاد و تناقص پاک نیستند. با صریح و روشن بودن این حدیث که در منابع خود آنان نیز آمده است، رهبر آنان آقای خمینی با مکابره این واقعیت را رد می‌کند، غافل از اینکه، این رد در واقع رد علیه خود او است.

خمینی در کتاب کشف الاسرار تحت عنوان «مخالفت ابوبکر با نصوص قرآن» چنین می‌گوید: آری، هستند کسانی که می‌گویند: اگر قرآن به صراحت لهجه درباره امامت سخن می‌گفت: آنگاه شیخین با چنین چیزی مخالفت نمی‌کردند، و اگر مخالفت می‌کردند کسی آنان را حمایت نمی‌کرد. و ما خود را مجبور می‌دانیم که درباره موارد مخالفت شیخین با نصوص قرآن شواهدی را ذکر کنیم تا ثابت شود که آنان با نصوص مخالفت کرده‌اند و بودند کسانی که در این مخالفت آنان را تایید کرده‌اند. و اینک نمونه‌ای از این مخالفت‌ها را به نقل از منابع موثق و حتی از متواترات اهل سنت نقل می‌کنیم.

1- در کتب مهم تاریخ و در صحاح اهل سنت آمده است: «روزی فاطمه دختر پیامبر ج نزد ابوبکر آمد و میراث پدرش را از او جویا شد. ابوبکر در جواب گفت: رسول اکرم ج فرموده بود: ما گروه پیامبران چیزی را به ارث برای کسی نمی‌گذاریم. ترکه ما صدقه است. در صحیح بخاری و مسلم. مطلبی شبیه این آمده است. حتی گفته شده است که فاطمه از ابوبکر رو گردان شده و تا لحظه موت با وی حرف نزده است. دو کتاب اخیر «بخاری و مسلم» از معتبرترین کتب اهل سنت هستند. آنچه را که ابوبکر به پیامبر ج نسبت داده است، مخالف با آیات صریحه درباره میراث پیامبران می‌باشد. بعضی از این آیه‌ها را اینجا بیان می‌کنیم. آیه 16 سوره نمل می‌گوید: ﴿وَوَرِثَ سُلَيۡمَٰنُ دَاوُۥدَۖ﴾ یعنی سلیمان از داود میراث برده، آیه 5 سوره مریم می‌گوید: ﴿وَإِنِّي خِفۡتُ ٱلۡمَوَٰلِيَ مِن وَرَآءِي وَكَانَتِ ٱمۡرَأَتِي عَاقِرٗا فَهَبۡ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيّٗا ٥﴾ یعنی: «پس از فضل خویش به من جانشینی (پسری) عنایت کن تا از من و آل یعقوب ارث ببرد، وای پروردگار، او را مورد رضایت خویش قرار ده». آیا جایز است که ما خدا را تکذیب کنیم؟([[262]](#footnote-262)) یا اینکه بر این باور باشیم که رسول الله ج خلاف خداوند چیزی گفته است؟ یا بگوییم که حدیث منسوب به پیامبر ج صحت ندارد و این حدیث به قصد استئصال اولاد پیامبر ج گفته شده است([[263]](#footnote-263)).

(الف) آری، این بود دیدگاه آقای خمینی، مسلماً این دیدگاه مخالف با حدیثی است که در اصول کافی است. اگر آنان بگویند، تناقضی اصلاً وجود ندارد بلکه تناقض در فهم و درک ناصحیح تو است. زیرا حدیث مذکور در اصول کافی، ضعیف است و ما همه روایات اصول کافی را صحیح نمی‌دانیم بلکه در آن روایات ضعیف و سقیم نیز وجود دارد. من این نقد علمی را می‌پذیرم و می‌پذیرم که وجود تناقض تهمتی است از ناحیه من، ولی من مات و مبهوت هستم و نمی‌توانم آنچه را که خمینی خودش در کتاب «الحكومة الإسلامية» گفته، بپذیرم ـ او درباره همین حدیث که به زعم او به دروغ به طرف پیامبرج نسبت داده شده است و به خاطر استئصال اولاد پیامبر ج وضع شده است، در کتاب «الحكومة الإسلامية» می‌گوید: «الحديث صحيح» وحتى أبو علي بن إبراهيم (إبراهيم بن هاشم) فهو من كبار الثقات نقل الحديث([[264]](#footnote-264))!!! یعنی حدیث صحیح است حتی ابو علی بن ابراهیم که از راویان بسیار ثقه است، آن‌ را نقل کرده است. اکنون سوال این است که حدیثی که درباره میراث ندادن پیامبران در آن سخن گفته شده است و صحت ندارد چگونه همان حدیث در وقت واحد صحیح قرار داده می‌شود و دلیل صحتش نیز بیان می‌گردد؟!؟ آیا از میان ما و شما چه کسی با نصوص مخالفت می‌کند یا قصد استئصال اولاد نبی را در قالب محبت به اهل بیت دارد؟ کسی که از نبی امی تبعیت می‌کند یا کسانی که بنا و پایه‌ی دینشان بر دروغ و تضاد نهاده شده است؟! بسیار شگفت‌آور این است که مرجع خود آنان امام ثقفی، قول حضرت علی بن ابی طالب را به خاطر بر حذر داشتن و پیروانش چنین نقل می‌کند: «... ولا تقض في أمر واحد بقضائين مختلفين فيتناقض أمرك وتزيغ عن الحق»([[265]](#footnote-265)). یعنی حضرت خطاب به شیعیان خود می‌فرماید: در مورد یک جریان دو حکم و قضاوت متناقض صادر نکنید که در آن صورت حکمتان متناقض بوده و از حق منحرف می‌شوید!؟ فماذا بعد قول علي إلا الضلال ـ یعنی: «مخالفت با قول علی جز گمراهی چیزی دیگری نیست».

(ب) باید بدانیم که حضرت ابوبکرس اموال رسول الله ج را برای خود و اهل بیتش نگذاشته بود و او جای مصرف این گونه صدقات نبود بلکه مستغنی بود. این تحریم از میراث پیامبر ج، دختر خود او، حضرت عایشه و سایر ازواج مطهرات را شامل می‌شد. بخاری و مسلم از عروه و او از حضرت عایشهل چنین نقل کرده‌اند: «ازواج مطهرات بعد از وفات رسول اکرم ج قصد کردند که حضرت عثمانس را جهت دریافت سهمیه‌ی میراث خود، نزد حضرت ابوبکرس بفرستند. حضرت عایشهل فرمود: أليس قال رسول الله ج: «لا نورث ما تركنا صدقه» آیا رسول الله اکرم ج نفرموده است که ما پیامبران به کسی میراث نمی‌دهیم([[266]](#footnote-266))، ترکه ما همه‌اش صدقه است([[267]](#footnote-267)).

(ث) حضرت ابوبکرس چند برابر سهمیه‌ی علی و فاطمهل از میراث رسول اللهج، به علی و اولادش مال داد و حضرت عمرس نیز در دوران خلافت خود چنین کرد. در حدیث از ابو هریرهس چنین آمده است: حضرت فاطمه ل نزد ابوبکر آمد و گفت: «چه کسی از تو میراث می‌برد؟» حضرت ابوبکرس گفت: خانواده و فرزندانم. حضرت فاطمهل گفت: پس چرا من از پدرم میراث نبرم؟ حضرت ابوبکرس گفت: من از رسول الله ج شنیدم که چنین فرموده است: «لا نورث» کسی از ما میراث نمی‌برد، البته کلیه کسانی که تحت تکفل رسول الله ج بوده‌اند، هزینه آنان به عهده من است و من به همه آنان که رسول الله ج انفاق می‌کرد، انفاق می‌کنم([[268]](#footnote-268)). حضرت ابوبکرس چه در دوران حیات مبارکه رسول اکرم ج و چه در دوران خلافت خودش، نه بر احدی ستم کرده است و نه حق کسی را منع کرده است. در چنین حالتی و چنین شخصیتی چگونه حق سیده النساء را منع می‌کند؟!.

ج- بی‌تردید حضرت فاطمهل اذیت خود را به خاطر این گناه می‌دانست که اذیت او موجب اذیت رسول الله بود. قطعاً در حالتی که معامله میان اذیت فاطمه و اذیت پدرش دایر باشد، دوری و پرهیز از اذیت پدرش اولیتر و واجبتر است و حضرت ابوبکرس چنین وضعیتی داشت. زیرا او از اینکه پدر فاطمه اذیت شود، اجتناب می‌کرد. زیرا حضرت رسول الله ج با وی عهد کرده بود و دستوراتی به او داده بود. لذا حضرت ابوبکرس چاره‌ای نداشت جز اینکه به عهدش وفا کند و امر پیامبرج را بجا بیاورد، و در غیر این صورت ممکن بود تخلف از امر پیامبر شده و موجبات خشم او فراهم گردد. و این امر در قول حضرت ابوبکرس خطاب به حضرت فاطمهل، به طور واضح و روشن نمایان بود. حضرت ابوبکر: «.. . لست تاركاً شيئاً كان رسول الله ج يعمل به إلا عملت به، فإني أخشى إن تركت شيئاً من أمره أن أزيغ»([[269]](#footnote-269)) «من هرگز روشی و عملی را که رسول اکرم ج انجام می‌داد، رها نمی‌کنم. زیرا من اگر از حکم او تخطی کنم از راه حق منحرف می‌شوم.

(د).. . باید بدانیم که حضرت ابوبکرس با اهل بیت رسول الله ج محبت داشت و از آنان تجلیل و تقدیر می‌کرد. به خاطر همین محبت بود که فرمود: به خدا سوگند، رعایت قرابت و خویشاوندی پیامبر ج وصله رحمی با خویشاوندان پیامبر ج را در برابر قرابت خویش ترجیح می‌دهم (صحيح بخاري كتاب الـمغازی برقم 3810) وقال أيضاً: «أرقبوا محمداً في أهل بيته»([[270]](#footnote-270)). یعنی: «احساسات رسول الله ج را درباره اهل بیتش رعایت کنید».

اکنون بعد از روشن شدن همه این دلایل درباره دیدگاه حضرت ابوبکرس در جریان میراث رسول الله ج، آیا چنین برداشتی علیه او و متهم کردن او به اذیت و ازار فاطمهل و جلوگیری از دادن حق و غصب و هضم کردن حق او، جایز است؟ پاسخ این سوال را به عهده خوانندگان محترم می‌گذارم.

در مورد اینکه حضرت فاطمهل در قبال حضرت ابوبکرس چنین موضعی داشت (یعنی معتقد به غصب و هضم حقش بود) که آقای تیجانی و هم کیشانش ارائه می‌دهند، برای ما اهل سنت قطعاً پذیرفتنی نیست. زیرا ما حضرت زهرا را به مراتب بالاتر از داشتن چنین موضعی می‌دانیم و به هیچ عنوان او را شایسته چنین دیدگاهی نمی‌دانیم. استدلال آقای تیجانی از چنین موضعی بیش از استدلال یک جاهل نیست زیرا او به گمان باطل خود این را موجب مدح برای حضرت زهرا می‌داند و غافل است از اینکه چنین دیدگاهی درباره او به دلایل مختلف موجب نکوهش او می‌شود.

(الف) وقتی برای ما روشن است که عمل حضرت ابوبکرس مطابق با حکم رسول الله ج بوده و چیزی است که صحابه بر آن اجماع کرده‌اند. قطعاً چنین چیزی عیناً حکم خدا و رسول الله است. و هر کس خواسته باشد خلاف حکم خدا و رسول الله ج عمل شود. خشم کند و سوگند یاد کند که نه با حکم حرف زند و نه با صاحب حاکم، این چیزی نیست که برای او موجب ستایش و برای حاکم موجب ندامت باشد. بلکه این به جای عیب و نقص برای حاکم، بیشتر موجب مدح است([[271]](#footnote-271)).

(ب) تیجانی می‌گوید: فاطمهل از حضرت ابوبکرس و حضرت عمرس ناراض شده و از دست آنان نزد رسول الله ج شکایت خواهد کرد. و این روایت را از کتاب «تاریخ الخلفاء» منسوب به ابن قتیبه که هیچ دلیلی بر صحت آن روایت وجود ندارد، نقل کرده است. این در واقع چیزی است که نسبت دادن آن به فاطمه‌ء زهرال به هیچ وجه شایسته نیست. زیرا شکایت در واقع باید به پیشگاه حضرت حق برده شود، همانطور که بنده‌ی صالح خداوند، حضرت یعقوب÷ گفت: ﴿إِنَّمَآ أَشۡكُواْ بَثِّي وَحُزۡنِيٓ إِلَى ٱللَّهِ﴾ همانا شکایت و نگرانی خودم را به بارگاه خداوند می‌برم. حضرت موسی÷ در دعای خود نیز چنین فرموده است: «اللهم لك الحمد وإليك الـمشتكى» پروردگارا، تو شایسته‌ی تعریف هستی و شکایات به بارگاه تو آورده می‌شوند. رسول اکرم ج خطاب به ابن عباسب فرمود: «إذا سألت فاسأل الله وإذا استعنت فاستعن بالله» هرگاه سوال کردی از خدا سوال کن و هرگاه یاری خواستی از خدا یاری طلب کن ولم يقل: سلني ولا أستعن بي یعنی رسول الله ج به حضرت ابن عباس نگفت: از من سوال کن و از من یاری طلب کن([[272]](#footnote-272)).

(ت) این مساله برای همگان روشن است و هر انسان عاقل می‌داند، یک زن وقتی از ولی امر و حاکم مالی را بخواهد و حاکم بخاطر عدم استحقاق آن زن، مال مطلوبه را به او ندهد، آن حاکم مال را برای خود و دوستانش نگرفته است بلکه وی آن مال را برای همه مسلمانان نگاه داشته است. اگر گفته شود که سایل و طلب کننده بر حاکم خشم کرده است، نهایت امر چنین است که سایل بخاطر این خشم کرده است که حاکم مال را به او نداده است و بدو گفته است که این مال از آن دیگران است و تو در آن حقی نداری. این خشم چه ستایشی را برای سایل همراه دارد؟ فرضاً اگر سایل مظلوم هم باشد. خشم او فقط به خاطر مال و ثروت دنیا است. چگونه این خشم برای طلب کننده موجب مدح و برای حاکم موجب ذم می‌شود؟ حاکمی که مال را برای خود نمی‌گیرد، به مراتب دورتر و پاک تر است از تهمت نسبت به سایل و طالب که مال را برای خود طلب می‌کند. چگونه نقص و تهمت متوجه کسی می‌شود که مال را برای خود نمی‌خواهد و متوجه کسی که مال را برای خود می‌طلبد، نمی‌شود؟! حاکم می‌گوید: من به خاطر اطاعت از حکم الله مال را به کسی نمی‌دهم زیرا برای من جایز نیست که مال را از مستحق بگیرم و به غیر مستحق بدهم. و سایل می‌گوید: «من به خاطر سهم اندک خود خشم می‌کنم. آیا کسی که چنین چیزی را در شان فاطمه بیان می‌کند و آن ‌را از فضایل و مناقب او می‌داند، جاهل نیست؟ آیا خداوند منافقین را نکوهش نکرده و در حق آنان چنین نگفته است: ﴿وَمِنۡهُم مَّن يَلۡمِزُكَ فِي ٱلصَّدَقَٰتِ فَإِنۡ أُعۡطُواْ مِنۡهَا رَضُواْ وَإِن لَّمۡ يُعۡطَوۡاْ مِنۡهَآ إِذَا هُمۡ يَسۡخَطُونَ ٥٨ وَلَوۡ أَنَّهُمۡ رَضُواْ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَقَالُواْ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ سَيُؤۡتِينَا ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ وَرَسُولُهُۥٓ إِنَّآ إِلَى ٱللَّهِ رَٰغِبُون٥٩﴾ [التوبة: 58-59]. «از میان آنان کسانی هستند که در تقسیم زکات از تو ایراد می‌گیرند، اگر به آن‌ها چیزی از زکات داده شود خشنود می‌شوند و اگر چیزی داده نشود، ناراحت می‌شوند. اگر آن‌ها به تقسیم خدا و رسول خدا راضی می‌شدند و می‌گفتند: خدا برای ما کافی است و خدا و رسولش از فضل و احسان خود به ما می‌دهند و ما خواهان رضای خدا هستیم. برای آنان بهتر بود». خداوند متعال شان منافقان ‌را در این دو آیه چنین بیان کرده است. اگر به آنان چیزی داده شود، خوشحال می‌شوند و اگر چیزی داده نشود خشم و غضب می‌کنند و آنان را به خاطر داشتن چنین خصلتی نکوهش کرده است. کسی یا کسانی که حضرت فاطمهل را به چنین خصلتی تعریف کرده‌اند، آیا در واقع او را مذمت و نکوهش نکرده‌اند؟ خداوند این گروه را هدایت کند و اهل بیت رسول الله ج را از شر آنان نجات دهد زیرا این گروه نقص و عیبی را به اهل بیت چسبانده که برای هیچ بیننده پنهان نیست([[273]](#footnote-273)).

ج- شاید آقای تیجانی بگوید: «فاطمهل حق خودش را مطالبه می‌کرد» این سخن آقای تیجانی بهتر از سخنی که در حق ابوبکرس گفته شده است، نیست. «يقول القائل: أبوبكر لا يمنع يهودياً ولا نصرانياً حقه، فكيف يمنع سيدة نساء العالمين حقها؟» یعنی حضرت ابوبکرس جلوی حق هیچ یهودی و مسیحی را نگرفته است، چگونه حق سردار و بانوان و زنان دو جهان‌ را می‌گیرد و او را از حقش منع می‌کند؟! زیرا خداوند و رسولش در حق حضرت ابوبکرس گواهی داده‌اند که او مالش را برای خدا انفاق می‌کند. آنگاه او چگونه مردم را از دادن حقشان منع می‌کند؟ و فاطمهل از شخص رسول اکرم ج مالی را می‌خواست ولی رسول اکرم ج او را نداد. همانطور که در صحیحین از حضرت علیس روایت شده است که حضرت علیس تحت عنوان حدیث الخادم می‌گوید: فاطمهل نزد رسول اکرم ج رفت و از وی خدمت گذاری درخواست نمود. رسول الله ج خدمت گذاری به او نداد و در عوض تسبیحات را به وی تعلیم داد([[274]](#footnote-274)). آری، اگر برای رسول الله ج جایز است چیزی را که فاطمه از او بخواهد و او ندهد و دادن بر او واجب نباشد، پس برای خلیفه رسول الله ج نیز جایز است. و معلوم شد که او معصوم نیست. از اینکه چیزی را مطالبه کند که اعطاء آن واجب نباشد. وقتی عمل کردن به خواسته او واجب نیست، ترک اعطا و ندادن مایه گناه و نکوهش هم نیست هر چند که جایز و مباح است، البته اگر فرض ما بر این باشد، در حالی که اینجا، اعطا مال مباح هم نیست، آنگاه منع و ندادن موجب ستایش خواهد بود. اما کسی سراغ ندارد که حضرت ابوبکرس حق کسی را منع کرده یا اینکه بر کسی ستم کرده باشد چه در زمان رسول الله ج یا بعد از وفات آن‌حضرت ج ([[275]](#footnote-275)).

د- اینکه می‌گویند: «حضرت فاطمهل وصیت کرده بود تا در شب دفن شود و کسی از صحابه در مراسم تدفین و نماز جنازه او حاضر نشود، چنین وصیتی را کسی از حضرت فاطمه نقل نمی‌کند و کسی از این وصیت به فضایل حضرت فاطمه استدلال نمی‌کند مگر فرد نادانی که از شأن والای حضرت فاطمه آگاه نباشد و نسب‌های ناروایی را به او منسوب کند. زیرا نماز خواندن یک مسلمان و شرکت در مراسم تدفین مسلمانی دیگر، در واقع نوعی خیر و معروف است که از یک مسلمان به مسلمانی دیگر می‌رسد، بهترین انسان، از اینکه بهترین انسانی بر وی نماز خواند و در مراسم تدفین او شرکت کند، ضرر نمی‌کند. آری، مگر همه انسان‌ها اعم از ابرار، فجار و منافقین برای رسول اکرم ج درود نمی‌فرستند. این درود فرستادن فجار و منافقین، اگر سودی ندارد، ضرری هم ندارد. رسول الله ج می‌دانست که در میان امت او منافقان هم وجود دارند، اما کسی را از درود خواندن منع نکرد، بلکه تمام مردم را حکم کرد تا بر وی درود بفرستند، هر چند که میان آنان مومن و منافق همه وجود دارند. پس چگونه چنین چیزی که به جز افراد نادان، کسی دیگر آن‌ را نقل نمی‌کند و بدان استدلال نمی‌کند، در مقام تعریف و استناد به نفع کسی بیان می‌گردد؟ علاوه بر این اگر شخصی وصیت کند که مسلمانان در تدفین و نماز میت او شرکت نکنند، این گونه وصیت نافذ نمی‌شود و واجب الاجرا نیست. زیرا نماز خواندن مسلمانان بر او در هر حال برای او موجب اجر و پاداش است. قطعاً اگر ستمکاری بر کسی ستم کند و آن شخص مورد ستم وصیت کند که ستمکار بر او نماز نخواند، این وصیت از جمله حسنات و اعمال نیکی که موجب مدح برای او باشد، محسوب نمی‌گردد و نه خدا و رسول، او را به چنین چیزی امر کرده‌اند. آری، کسی که قصد مدح و تعظیم فاطمه را بکند، چگونه چنین چیزی را به وی نسبت می‌دهد که در آن مدح و ستایش نباشد بلکه مدح در عکس و ضد آن باشد. همان گونه که کتاب، سنت و اجماع بر این نکته دلالت دارند؟!([[276]](#footnote-276)) بعد از علم و آگاهی از این مطلب، روشن است که حق با کیست و باطل با چه کسی است.

7- توضیح بعضی نکات را لازم می‌دانم تا خوانندگان محترم گمان نکنند که فاطمهل بخاطر میراث بر ابوبکرس خشم کرده و رابطه‌اش را با وی قطع کرده است و او سفارش کرده که در هنگام شب دفن کرده شود.

باید عرض شود:

1- در پرتو مطالبی که در گذشته بیان گردید و با توجه به استدلال و استناد حضرت ابوبکرس به حدیث «لانورث» ایراد و اعتراض حضرت فاطمهل را مبتنی بر این اصل بدانیم که معتقد به تاویل آن حدیث بوده است، یعنی اینکه او حدیث «لانورث» را به معنی و مفهوم عام آن نپذیرفته بلکه به تخصیص آن اعتقاد داشته است و توریث منافع زمین و باغات را از عموم حدیث «لانورث» مستثنا دانسته است و حضرت ابوبکرس به مفهوم عام آن استناد کرده است. لذا اختلاف این دو شخصیت درباره چیزی بود، که متحمل تاویل بوده است ولی زمانی که حضرت ابوبکرس بر موضع خود مصمم شد، فاطمهل نیز از موضع خود منصرف شد»([[277]](#footnote-277)).

ب- «آری، آنچه که از هجران حضرت زهرال در حدیث آمده است، باید عرض شود که «هجران» در حدیث مذکور به معنی انقباض، و عدم نشاط در دیدار و ملاقات با ابوبکرس است. این هجران به معنی هجرانی که حرام است، یعنی به معنی ترک سلام و سخن و روگردانی از ملاقات نیست. و معنی «فلم تکلمه» این است که فاطمهل بعد از اینکه متوجه معنی حدیث «لانورث» شد، در این خصوص دیگر با وی (ابوبکر) صحبت نکرد ـ یا به خاطر انقباض طبیعت و مزاج ـ دیگر نیازش را با او مطرح نکرد و نیازی برای ملاقات و صحبت کردن با ابوبکرس ندید([[278]](#footnote-278)). حتی امام بیهقی از طریق شعبی روایت کرده است که حضرت ابوبکرس به عیادت حضرت فاطمهل رفت و حضرت علی خطاب به فاطمهل فرمود: «هذا أبوبكر يستأذن عليك» این ابوبکرس است، می‌خواهد تو را عیادت کند. قالت: «أتحب أن آذن له» فاطمه در جواب گفت: «تو دوست داری او مرا عیادت کند؟» حضرت علیس گفت: «آری». فاطمهل او را اجازت داد. حضرت ابوبکرس نزد فاطمهل رفت او را دلجویی کرد و بالاخره حضرت فاطمهل نیز از حضرت ابوبکرس اعلام رضایت کرد. این حدیث هر چند که مرسل است اما اسناد و نسبتش به شعبی صحیح است. و با این حدیث، اشکال دایر بر ادامه هجران فاطمه با حضرت ابوبکرس زائل می‌گردد([[279]](#footnote-279)). سیوطی، مرسلات شعبی را صحیح قرار داده است. عجلی می‌گوید: مرسلات شعبی حکم حدیث صحیح را دارند، زیرا او مرسل نمی‌کند مگر حدیثی را که صحیح باشد([[280]](#footnote-280)). توصیه فاطمهل درباره اینکه در شب دفن کرده شود تا ابوبکر و عمرب در مراسم تدفین او شرکت نکنند، در این باره توضیحات لازم در صفحات آینده داده خواهد شد.

با این توضیحات واقعیت امر و آنچه که دیدگاه ما بود یعنی اینکه هر کدام از حضرت ابوبکرس و حضرت فاطمهل آنچه را که بر مبنای اجتهاد خود، حق خود می‌دانست، بر آن عمل می‌کرد، بسیار واضح و کاملا روشن شده است.

ث- «در ارتباط با استشهاد آقای تیجانی از روایتی که به دروغ در کتاب تاریخ الخلفاء به ابن قتیبه نسبت داده شده است، و آن اینکه ابوبکر گفته بود: ای فاطمه من از ناخشنودی تو، پناه خدا را می‌طلبم و بعد ابوبکرس به حدی گریه کرد نزدیک بود که نفسش بیرون رود و اینکه ابوبکرس گفت: من نیازی به بیعت شما ندارم، بیعت تان ‌را فسخ کنید»، باید عرض شود:

حدیث مذکور، هیچ سندی برایش ذکر نشده و هیچ کدام از علمای حدیث آن‌ را در کتب خود بیان نکرده است. بی‌گمان این حدیث کذب محض است که به حضرت ابوبکرس نسبت داده شده است. علاوه بر این من از تیجانی کودن می‌پرسم: چگونه میان این دعوی که ابوبکر انکار کرد از اینکه میراث فاطمه و فدک را به او بدهد و استشهاد حضرت ابوبکر علیه فاطمهل به حدیث «لانورث» و اینکه به فاطمه گفت: لا أغير شيئاً عمله النبي ج (تغییر نمی‌دهم آنچه را که رسول اکرم ج بدان عمل کرده است چگونه تطبیق می‌دهد؟ میان این دیدگاه حضرت ابوبکر و دیدگاه آخر او (در همین قضیه) که گریه کرد تا اینکه نزدیک بود که نفسش بیرون رود و پناه خواستن او از ناخشنودی فاطمهل، بلکه این گفته او که من هیچ نیازی به بیعت شما ندارم بیعت تان ‌را فسخ کنید، میان این گزینه‌های متضاد چه راه تطبیقی وجود دارد؟؟!!

آری، موضوع بحث در همه این روایات میراث است؟ اگر حضرت ابوبکرس در ادعای حضرت فاطمهل، به حدیث رسول اکرم ج استدلال می‌کرد، آنگاه گریه کردن او به حدی که نزدیک بود نفسش بیرون رود، چه معنا دارد؟ و چرا بگوید: من از ناخشنودی تو ای فاطمهل، پناه خدا را می‌طلبم؟ آیا ابوبکرس از اینکه از حدیث رسول الله ج تبعیت می‌کرد، مرتکب گناه شده بود؟ یا اینکه شریعت اتباع فاطمهل را مانند اتباع پیامبر ج واجب قرار داده است؟! بنابراین، من بر این باور هستم که آقای تیجانی با استدلال به این گونه روایات دروغین، راه مرا بسته و از تحمل زحمت و بیان هر گونه دلیل و پاسخ، مرا بی‌نیاز کرده است. زیرا روایتی که تیجانی مدعی شده که ابوبکر به حدی گریه کرد که نزدیک بود نفسش بیرون رود و خواستار فسخ بیعت شد، کذب محض است و شرم آور است که به طرف حضرت ابوبکرس نسبت داده شده است. تنها غلط بودن متن و مفهوم آن از بیان هر گونه دلیل کفایت می‌کند حال آنکه این حدیث هم از لحاظ متن و هم از لحاظ سند هر دو، دروغ است. شگفت‌آور است که آقای تیجانی چگونه جرات می‌کند و از چنین روایتی استدلال می‌کند؟!.

8- درباره این گفته تیجانی «نتیجه یکی است، با این تفاوت که بخاری آن‌ را به صورت مجمل و ابن قتیبه با مقداری بسط و تفضیل آن‌ را بیان کرده است، و آن اینکه، رسول الله ج به خاطر رنجیدن فاطمه می‌رنجید و به خاطر خشنودی او خشنود می‌شود و فاطمهل فوت کرد در حالی که از ابوبکر و عمرب رنجیده بود([[281]](#footnote-281)).

باید عرض شود:

الف- «... بی‌تردید، رسول اکرم ج از حضرت علیس رنجیده بود زیرا حضرت علی، فاطمه را دچار تکلیف کرده بود (در امر خواستگاری دختر ابوجهل) و قطعاً رنجیدن رسول الله ج به خاطر حضرت فاطمه، به حق بود، بلکه یک رنجیدن محض نبود.

ب- «روایت بخاری قطعاً بر این معنی دلالت ندارد که فاطمهل وقت وفات از حضرت ابوبکرس ناراحت بود. اما حضرت عمر، والله نمی‌دانم چگونه، نام او در این قضیه درج شده است. آیا اگر به جای نام عمر، نام علی را در حدیث ذکر کنم، آیا مرتکب جنایتی شده‌ام یا خیر؟

9- در این باره گفته تیجانی.. . بخاری می‌گوید: «ماتت وهي واجدة على أبي بكر فلم تكلمه حتى توفيت فالمعنى واحد كما لا يخفى». «فاطمه فوت کرد در حالی که از ابوبکر ناراحت بود و تا دم موت با وی حرف نزد».

باید عرض شود:

در روایت بخاری چنین آمده است «فوجدت فاطمه» فاطمه خشم کرد. و در روایتی دیگر آمده است، فلم تكلمه في ذلك حتى ماتت([[282]](#footnote-282)). یعنی فاطمهل درباره مطالبه میراث تا دم وفات با حضرت ابوبکرس حرف نزد. آقای تیجانی حدیث را وارونه کرده چنین از بخاری نقل می‌کند: «ماتت وهي واجدة» یعنی «فوت کرد در حالی که ناراحت و خشمگین بود. » میان این دو جمله تفاوت زیادی وجود دارد. و معنی این دو جمله از همدیگر بسیار دور هستند. بخاری چنین نگفته بود: که فاطمه فوت کرد و او همواره از حضرت ابوبکرس ناراحت بود، بلکه بخاری چنین گفته بود: فاطمه خشم کرد موقعی که حضرت ابوبکرس او را در امر میراث جواب رد داد و تا وقت وفات در این باره با او حرف نزد. و هجران فاطمه با ابوبکرب از قبیل هجران حرام و غیر جایز نبود. با توجه به روایت شعبی چنان‌چه گذشت، این معنی بیشتر روشن می‌گردد. و در روایت دروغین آقای تیجانی چنین آمده است: «إنها ساخطة على أبي بكرس وسوف تشتكيه لأبيها» (او از ابوبکر ناراض است و از دست ابی بکرس پیش پدرش شکایت می‌کند) ولی روایت بخاری در اصل چنین است «إن فاطمة غضبت لأن أبابكر لم يعطها فدك» (فاطمه خشم کرده بود زیرا ابوبکرس فدک را به او نداده بود) اما آقای تیجانی سخنان‌ را تحریف نموده مدعی است که معنی هر دو جمله یکی است، حال آنکه میان سخط و غضب تفاوت معنی زیادی وجود دارد. ممکن است یک انسان خشم کرده و در عین حال راضی باشد. اما سخط، همراه با خشم مفید معنی کراهیت و ناپسندیدگی است و ما فاطمه را برتر می‌دانیم از اینکه چنین سخنی بگوید.

آقای تیجانی می‌گوید: همه مورخان و بسیاری از علمای ما اعتراف دارند که حضرت فاطمهل در جریان نحله، ارث و سهم خویشاوندان با حضرت ابوبکر خصومت کرد اما جواب مثبت به دعوی او داده نشد تا اینکه فوت کرد در حالی که از ابوبکر ناراضی شود، اما علمای اهل سنت، از این جریانات و حوادث اغماض نموده به خاطر حفظ حرمت و کرامت ابوبکرس نمی‌خواهند روی این موضوعات سخن بگویند. برایم فوق العاده شگفت‌آور بود، آنچه که در این موضوع بعضی‌ها بعد از ذکر این رویدادها گفته‌اند و آن اینکه: (برای فاطمه بسیار بعید است که آنچه که حق او نیست، آن‌ را ادعا کند و برای ابوبکر نیز بعید است که از دادن حق فاطمه خود داری کند) و با این سفسطه، آن‌ها گمان می‌کنند که مشکل حل شده است و پژوهشگران قانع شده‌اند. این گفته آنان، به منزله این قول قایل است: «برای قرآن بسیار بعید است که غیر حق را بیان کند، و برای بنی اسرائیل بعید است که گوساله را عبادت کنند» خداوند ما را با علمای گرفتار کرده است که نمی‌دانند چه می‌گویند و در آن واحد به یک چیز و ضد آن ایمان می‌‌آورند، در حالی که واقعیت این است که فاطمهل مدعی حق خود بود و ابوبکر دعوایش را رد کرده، یا به خاطر اینکه او در دعوایش (العیاذ الله) کاذب بوده است یا اینکه ابوبکر در حق او ستم کرده است. هیچ شک سومی در این قضیه وجود ندارد، آن طور که علمای ما می‌گویند([[283]](#footnote-283)).

باید عرض شود:

1- این گفته آقای تیجانی که «علمای اهل سنت نسبت به اختلاف فاطمه با ابوبکر اعتراف دارند ولی به خاطر پاسداری از حرمت و کرامت ابوبکر با اغماض و چشم پوشی از کنار این حوادث می‌گذرند و پیرامون آن‌ها صحبت نمی‌کنند. همانطور که عادت آن‌ها است». این دروغ محض، علیه اهل سنت است و دلایلی که پیرامون این قضیه در مباحث گذشته بیان کردم، برای توضیح این مطلب کافی است. شیخ الاسلام ابن تیمیه در کتاب ارزشمند خود «منهاج السنه» بهترین توضیحات را پیرامون این قضیه([[284]](#footnote-284)) بیان کرده است. شیخ الاسلام ابن تیمیه در این کتاب، ابن مطهر حلی را مورد نقد قرار داده، دلایل او را با زمین یکسان کرده است به طوری که تمام تار و پود مستندات او از هم گسیخته است. ابن حجر در شرح بخاری و امام نووی در شرح مسلم و شاه عبدالعزیز در تحفه اثنا عشری و شکری و مبارکفوری در خلاصه آن، حدیث را به گونه‌ای که من توضیح دادم، توضیح داده‌اند ـ همچنین کتب شهید علامه احسان الهی ظهیر که دهان روافض را لگام کرده است، و به همین خاطر هم آن‌ها او را به شهادت رساندند، علاوه بر این کتب، عده زیادی از علما درباره این قضیه، کتاب نوشته‌اند و این حدیث را به نحوی که توضیح داده شد، تشریح کرده‌اند.. . بنابراین ادعای آقای تیجانی دایر بر اغماض و صحبت نکردن علمای اهل سنت پیرامون این قضیه، دال بر کمبود آگاهی و سطحی بودن معلومات او، در خصوص این قضیه است. قضیه‌ای که بدون فهم و درایت لازم، خود را در آن گرفتار کرده است.

2- درباره این گفته تیجانی: «در شگفت هستم از قول بعضی علما که می‌گویند: (برای فاطمه بسیار بعید است، ادعا کند آنچه را که حق او نیست و بسیار بعید است برای ابوبکر س که او را از حقش منع کند) و فکر می‌کند با این سفسطه پژوهشگران ‌را قانع کرده است یا قانع شده‌اند..». الخ.

باید عرض شود:

در مباحث گذشته بیان کردم که فاطمهل ادعای ناحق نکرده بود بلکه حدیث رسول الله ج را بر خلاف آنچه که حضرت ابوبکرس فهمیده بود، تاویل می‌کرد ـ ابوبکرس هر چند که به خواسته او عمل نکرد و آنچه که او از میراث مدعی بود، به وی نداد اما برای همگان به طور قطع معلوم است که او را از حقش محروم نکرد بلکه ابوبکر مطمئن بود که دارد مطابق با خواست و دستور پیامبر ج عمل می‌کند و گر نه، اگر فاطمهل حقی می‌داشت، هرگز او را منع نمی‌کرد و چرا چنین کند؟ برای همگان معلوم بود که حضرت ابوبکرس حتی حق یک نفر یهودی و نصرانی را منع نکرده است بر مبنای چه دلیلی حق دختر گرامی رسول الله ج را منع کند؟ به ویژه وقتی که ما می‌دانیم که او این اموال را به ازواج مطهرات که دخترش نیز از جمله آن‌ها بود، نداد. تاریخ شاهد گویایی است که حضرت ابوبکرس در حیات رسول الله ج چگونه دارایی و ثروت خود را در راه الله انفاق می‌کرد حتی رسول الله ج در این باره فرمود: «ما نفعني مال مثل مال أبي بكر س» «هیچ مال و ثروتی مانند مال حضرت ابوبکرس به نفع اسلام هزینه نشده است»([[285]](#footnote-285)) آری، بعد از بیان احادیث صحیح مذکور، این سوال مطرح می‌شود.. . کدام سخن، دیدگاه حق و قرین صواب است؟ سخن و دیدگاه اهل سنت که اکنون توضیح داده شد یا موضع و دیدگاه روافض که کم‌ترین معنی و منطقی همراه ندارد و خلاصه‌اش این است که ابوبکرس از دادن حق فاطمهل خود داری کرد و می‌خواست از راه جور و ستم حقش را غصب کند؟ و فاطمه به جهت اینکه معصوم است، در مدعایش حق بجانب است و ابوبکر از جمله حکام جور و ستمکاران است. روافض با این حیله سوفسطایی فکر می‌کنند قضیه را حل کرده‌اند!! و با این شیوه، آتش کینه‌ای را که در دل‌های خود نسبت به ابوبکرس دارند، تخفیف می‌دهند.

آری، حق باید گفته شود و حق آن است که شرع عظیم و منطق سلیم آن‌ را بپذیرد، یعنی اینکه «حاشا لفاطمة أن تدعي ما ليس لها بحق وحاشا لأبي بكر من أن يمنع حقها» برای، فاطمهل بسیار بعید است که غیر حق را دعوی کند و برای حضرت ابوبکرس بعید است که از دادن حق او سر باز زند، آری آقای تیجانی این قول «حاشا لفاطمه.. . الخ» را تشبیه می‌دهد با گفته کسی که چنین می‌گوید: «حاشا للقرآن أن يقول غير الحق، وحاشا لبني إسرائيل أن يعبدوا العجل»!!؟ «برای قرآن بسیار بعید است که غیر حق را بگوید و برای بنی اسراییل بعید است که گوساله را عبادت کنند».

قول این مدعی کاذب و دروغین بسیار شگفت ‌آوراست.. . چگونه او سخن خداوند را با سخن انسان تشبیه می‌دهد، آیا سخنان فاطمهل مو به مو، مانند سخنان الله هستند؟! و سخنان حضرت ابوبکرس مانند سخنان بنی اسراییل؟!! آری، عقده کور عصبیت تا این حد در تیجانی اثر گذاشته است؟! و او را در شرایطی قرار داده است که میان سخنان خالق و مخلوق تمییز نمی‌دهد. در این باره چیزی نمی‌گویم جز اینکه، پروردگارا، از جنون عصمت و عصبیت ما را به پناه خودت حفظ بفرما؟! خلاصه کلام اینکه آقای تیجانی از ما می‌خواهد تا بپذیریم که (فاطمهل حق خود را از ابوبکرس طلب می‌کرد و ابوبکر در حق او ستم کرد) تا برگ زرین نوینی بر انصاف دروغین خود بیفزاید.

آقای تیجانی در ادامه سخنان خود می‌گوید: » از روی دلایل عقلی و نقلی دروغگو بودن حضرت فاطمه زهرا ممتنع است زیرا رسول اکرم ج فرموده است: فاطمه پاره تن من است، هر کس فاطمه را برنجاند، او مرا رنجانده است. بدیهی است کسی که کاذب و دروغگو باشد، شایسته چنین تعریف و تمجیدی از طرف رسول الله ج نخواهد شد. بنابراین، حدیث مذکور، بر عصمت او از دروغ و از سایر فواحش دلالت دارد، همانطور که آیه تطهیر دلالت دارد، آیه تطهیر درباره فاطمه، شوهر و هر دو پسرش نازل شده است. و این حدیث را خود عایشه روایت کرده است. عقل مندان باید بپذیرند که بر وی ظلم شده است و به همین خاطر شما می‌دانید که فاطمه (س) به ابوبکر و عمر اجازه ورود نداد وقتی که آن دو می‌خواستند در خانه او بروند. وقتی حضرت علی، ابوبکر و عمر را اجازه داد که وارد خانه بشوند، فاطمه چهره خود را بسوی دیوار برگرداند و نمی‌خواست بسوی آن دو نگاه کند.

فاطمه فوت کرد و بنابر وصیتی که کرده بود، در شب دفن شد تا کسی از آنان در تدفین او شرکت نکند! و تا امروز مرقد دختر رسول الله ج مجهول و غیر مشخص است. چرا علمای ما درباره این واقعیت مهر به لب زده و خاموش هستند و در این خصوص صحبت نمی‌کنند حتی درباره این واقعیت اشاره هم نمی‌کنند و سایر صحابه رسول الله ج را مانند فرشتگان معصوم و بی‌گناه برای ما معرفی می‌کنند([[286]](#footnote-286)).

در پاسخ باید عرض شود:

1- هیچ یک از اهل سنت نگفته است که فاطمهل دروغ گفته است بلکه سخن از کذب و دروغ در این قضیه اصلاً مفهومی ندارد. فاطمهل آنچه را که به گمان خودش، حق خود می‌دانست، خواستار شد و زمانی که حضرت ابوبکرس دلایل عدم اعطا میراث را برایش توضیح داد، دیگر پیرامون مساله میراث سخن نگفت و حضرت ابوبکر در جهت خشنودی او از تمام سعی و تلاش خود کار گرفت و او نیز خشنود شد.

2- این گفته آقای تیجانی: «فاطمه دروغ می‌گوید: ... او از کذب و تمام فواحش پاک است».

آری، اگر جریان معصوم بودن چنین ساده و آسان است، من هم می‌گویم: بنابر دلایل عقلی و نقلی ظالم بودن کسی که در حضر و سفر، در رنج و خوشی حتی در مشکل‌ترین و حساس‌ترین لحظه‌های زندگی همراه پیامبر و صاحب او در غار بوده است، نیز ممتنع است. زیرا خود حضرت رسول ج درباره او فرموده است:

«لو كنت متخذاً خليلاً لاتخذت أبابكر ولكن أخي وصاحبي»([[287]](#footnote-287)).

«اگر قرار بر این می‌بود که کسی را به عنوان دوست بر گزینم، ابوبکر را بر می‌گزیدم اما او برادر و همراه من است».

بدیهی است کسی که دروغ گوید یا ظالم باشد، شایسته چنین تعریف و تمجیدی از جانب رسول الله ج نخواهد شد. زیرا حدیث مذکور بر عصمت ابوبکر از ظلم و از سایر فواحش دلالت دارد. همچنین دلایل عقلی و نقلی دال بر این نکته هستند که عمر بن خطاب و عثمان بن عفان نیز ظالم نبودند، زیرا رسول اکرم ج درباره عمر بن خطاب فرموده است: در خواب دیدم که شیر نوشیدم، به حدی نوشیدم که سیر شدم و سیرابی را از سر انگشتان خود لمس می‌کردم. بعد ظرف شیر را به عمر دادم، صحابه سوال کردند: این خواب را چگونه تفسیر می‌فرمایی؟ فرمود: منظور آن «علم» است([[288]](#footnote-288)). و درباره حضرت عثمان فرموده است: «من جهز جيش العسرة فله الجنة، فجهزه عثمان»([[289]](#footnote-289)) هر کس سپاه عسره (سپاهی که به تبوک اعزام می‌شد) را مجهز کند، اهل بهشت است. و عثمان آن‌ را تجهیز کرد. علاوه بر این، رسول اکرم ج همراه با حضرت ابوبکر و عمر و عثمانش موقع صعود بالای احد فرمود: «اثبت أحداً فإنها عليك نبي وصديق وشهيدان»([[290]](#footnote-290)). ای احد، بر جای خود ثابت و پا بر جا بمان، بالای تو، یک پیامبر، یک صدیق و دو شهید قرار دارد.

بدیهی است کسی که ظالم و ستمکار باشد، از جانب رسول الله ج شایسته چنین تعریف و تمجید صریح نخواهد بود. زیرا حدیث در واقع دال بر عصمت صحابه از ظلم و سایر فواحش می‌باشد. اگر فضایل صحابهش را از زبان رسول الله ج بر شمارم، حسب استدلال آقای تیجانی، همه آنان جزو معصومین قرار خواهند گرفت. اگر آقای تیجانی بگوید: خصوصیت عصمت متعلق به فاطمه است و بس، ارائه دلیل برایش لازم است. اگر دلیل واضح و صریح دارد که فاطمهل را به عصمت مختص می‌کند، او حق دارد که مناقشه کند همانطور که مایل باشد. ولی مجرد نسب در هیچ شرایطی نمی‌تواند، دلیل عصمت باشد. اگر چنین می‌بود، ابوطالب، پدر حضرت علی از اهل بهشت می‌بود اما اهل دوزخ بودن او، از دلایل قطعی ثابت شده است. اگر آقای تیجانی، احادیثی را که ذکر کردم، بدلیل اینکه از صحاح اهل سنت بودند، ضعیف بداند، چون اهل سنت احادیث ضعیف را در فضایل صحابه در کتب خود می‌آورند، نباید فراموش کند که حدیث فاطمهل در صحاح اهل سنت روایت شده است، زیرا این حدیث نیز ضعیف تلقی می‌شود، زیرا ناقلان احادیث فضایل صحابه مجروح‌اند، هیچ حدیثی از آنان نباید پذیرفته شود ولو اینکه در باب فضایل اهل بیت باشد، پروردگارا، تنها تو می‌توانی با روشی جدید درباره صحت و سقم احادیث، قضاوت کنی، و آن ‌راه جدید، راه انصاف است.

3- آقای تیجانی می‌گوید: «آیه تطهیر که درباره فاطمه، علی و دو فرزندش، (حسن و حسین)ش نازل شده است، دال بر عصمت آنان است. این حدیث از خود عایشه نقل شده است... . الخ».

در جواب عرض می‌شود:

آیه تطهیر، مختص فاطمه، علی، حسن و حسین نیست بلکه ازواج مطهرات رسول اکرم ج نیز از مصداق آن هستند و این شمول و عموم از سباق آیه ظاهر و روشن است. خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسۡتُنَّ كَأَحَدٖ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِنِ ٱتَّقَيۡتُنَّۚ فَلَا تَخۡضَعۡنَ بِٱلۡقَوۡلِ فَيَطۡمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلۡبِهِۦ مَرَضٞ وَقُلۡنَ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا ٣٢ وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣ وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلۡحِكۡمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ٣٤﴾ [الأحزاب: 33-34].

«ای همسران پیامبر، شما مانند سایر زنان نیستند، اگر می‌خواهید راه تقوا را در پیش بگیرید، صدا را نرم و نازک نکنید تا صاحبان دل‌های بیمار به شما چشم طمع دوزند. و سخنان خوب و شایسته بگویید، و در خانه‌های خود بمانید و مانند جاهلیت پیشین، خود را به نمایش نگذارید، نماز بر پای دارید، زکات بدهید و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید، همانا خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت ـ پیامبر ـ دور کند و شما را خوب پاک گرداند، و به یاد آورید آیات خداوند و سخنان حکمت آمیزی را که در خانه‌های شما تلاوت می‌شود، همانا خداوند بسیار دقیق و آگاه است».

آیه مبین این مطلب است که مصداق آن، ازواج مطهرات رسول الله ج هستند. همچنین نوید و وعیدهایی که در آن ذکر شده‌اند اشاره به اختصاص ازواج دارد. اما ما آیه را منحصر به ازواج نمی‌دانیم و بر این عقیده هستیم که تمام اهل بیت را در بر می‌گیرد ولی در عین حال، فاطمه، علی، حسن و حسین رضوان الله علیهم اجمعین از میان اهل بیت، در این امر اختصاص بیشتری دارند چون رسول اکرم ج آنان را به دعا مختص کرده بود. در بخاری از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت شده است، می‌گوید: از رسول الله ج سوال کردیم: چگونه بر شما اهل بیت درود بخوانیم؟ خداوند سلام گفتن را برای ما نشان داده است. رسول الله ج فرمود: «قولوا: اللهم صل على محمد وعلی آل محمد، كما صليت على إبراهيم وعلی آل إبراهيم إنك حميد مجيد، اللهم بارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم إنك حميد مجيد»([[291]](#footnote-291)).

بی‌تردید منظور از اهل بیت ازواج و اولاد پیامبر ج می‌باشند. همان گونه که در حدیثی دیگر از امام بخاری به روایت عمرو بن سلیم زرقی آمده است. ابوحمید ساعدی می‌گوید: صحابه عرض کردند: ای پیامبر گرامی، چگونه برای تو درود بفرستیم؟ رسول اکرم ج فرمود: «قولوا: اللهم صل على محمد وأزواجه وذريته، كما صليت على آل إبراهيم وبارك على محمد وأزواجه وذريته كما باركت على آل إبراهيم إنك حميد مجيد»([[292]](#footnote-292)).

در بخشی از یک حدیث دیگر که امام بخاری آن‌ را نقل کرده است، چنین آمده است: حضرت انسس می‌گوید: رسول الله ج به حجره‌ی حضرت عایشهل تشریف برد و گفت: «السلام عليكم أهل البيت» سلام بر شما ای اهل بیت ـ حضرت عایشه در جواب فرمود: «وعلیك السلام ورحمة الله» و به حجره‌ی تمام ازواج رفت و به همه گفت، آنچه را که به حضرت عایشهل گفته بود([[293]](#footnote-293)). از لحاظ معنی لغوی نیز «اهل بیت» شامل ازواج می‌شود. فیروز آبادی می‌گوید: «... أهل الأمر: اهل بیت: ساکنان بیت. أهل الدين: پیروان دین، أهل الرجل: همسر او، أهل النبي: ازواج نبی و دختران نبی و داماد پیامبر یعنی: حضرت علیس»([[294]](#footnote-294)). ابن منظور می‌گوید: «.. . أهل البيت: ساکنان خانه، وأهل الرجل: افراد خاص یک شخص، وأهل النبي: همسران، دختران و داماد پیامبر یعنی علی و بعضی گفته‌اند یعنی همسران پیامبر ج.. . وقیل نساء النبی ج([[295]](#footnote-295)).

آری، بعد از بیان آیه و احادیث و توضیحات لغوی، جای شک و تردید باقی نمی‌ماند، در اینکه ازواج مطهرات پیامبر ج از جمله مصداق آیه مذکور هستند.

علاوه بر این شواهد و دلایل عقلی و نقلی و لغوی، در آیه‌های متعدد قرآن کلمه «أهل» برای زوجه و همسر بکار برده شده است. در آیه 7 سوره نمل آمده است: ﴿إِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهۡلِهِۦٓ إِنِّيٓ ءَانَسۡتُ نَارٗا سَ‍َٔاتِيكُم مِّنۡهَا بِخَبَرٍ﴾ «ـ یاد آوری کن ـ زمانی را که موسی به همسرش گفت: من آتشی می‌بینم، بزودی خبری از آتش و یا اخگری می‌آوریم تا خود را با آن گرم کنید» بی‌تردید، کسی که همراه موسی÷ بود، همسرش بود. در آیه 25 سوره یوسف آمده است: ﴿قَالَتۡ مَا جَزَآءُ مَنۡ أَرَادَ بِأَهۡلِكَ سُوٓءًا إِلَّآ أَن يُسۡجَنَ﴾ «گفت: سزای کسی که نسبت به همسرت، اراده‌ی بدی داشته باشد چه می‌تواند باشد مگر اینکه به زندان برود» به اتفاق همه مفسران گوینده این جمله، زلیخا همسر عزیز مصر بود. در آیه 57 سوره نمل آمده است: ﴿فَأَنجَيۡنَٰهُ وَأَهۡلَهُۥٓ إِلَّا ٱمۡرَأَتَهُۥ﴾ «ما لوط و خاندانش را نجات دادیم به جز همسرش» در اینجا «إلا» حرف استثنا است و به معنی وضعی خودش حکایت از آن دارد که زوجه‌ی حضرت لوط، از اهل او بود ولی بنابر دلایل مشخصی استثنا شده بود.

ممکن است آقای تیجانی تفاسیر اهل سنت را به عنوان حجت و دلیل نپذیرد، بویژه بعد از اینکه هدایت شده است. لذا لازم می‌دانم که تفاسیر بزرگان اهل تشیع را برایش ذکر کنم تا برایش ثابت شود که کلمه «أهل» نزد آنان نیز به معنی ازواج و همسران می‌آید. علی قمی در تفسیر، ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى ٱلۡأَجَلَ وَسَارَ بِأَهۡلِهِۦٓ﴾ می‌گوید: وقتی سال بر او تمام شد، موسی÷ همسرش را با خود برد و شعیب خطاب به او گفت: او را با خود ببر، همانا خداوند تو را بر گزیده است. موسی گوسفندان خود را به مقصد مصر بیرون برد. وقتی به بیابانی رسید و همسرش همراه بود، دچار سردی شدید و باد تندی و تاریکی شدند و شب فرا رسید. موسی بسوی آتش نگاه کرد([[296]](#footnote-296))... . الخ.

ابو علی سبرسی در تفسیر آیه: ﴿إِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهۡلِهِۦٓ﴾ می‌گوید: اذ قال لأهله، یعنی به همسرش و او دختر شعیب بود([[297]](#footnote-297)). و همین معنی را موقع تفسیر: ﴿إِذۡ رَءَا نَارٗا فَقَالَ لِأَهۡلِهِ ٱمۡكُثُوٓاْ﴾ تکرار می‌کند و می‌گوید: وهي بنت شعيب وكان تزوجها بمدين، یعنی: همسرش دختر شعیب بود و در مدین با وی ازدواج کرده بود([[298]](#footnote-298)).

در پرتو آنچه که گذشت، هر صاحب بصیرت و اهل خرد با وضاحت تمام می‌داند که مفسران شیعی نیز، ازواج را از جمله مصداق «أهل» می‌دانند. خدا را هزاران هزار سپاس.

ت- «هیچ دلیلی وجود ندارد دایر بر اینکه آیه تطهیر مختص به پنج تن است و بس، در حدیث عایشه فقط دعای پیامبر ج برای تطهیر و از بین بردن آلودگی‌ها، از آنان ذکر شده است و هیچ دلیلی برای اختصاص در آن دیده نمی‌شود. مثال آیه تطهیر، مانند آیه تقوی است. در آیه تقوی چنین آمده است: ﴿لَّمَسۡجِدٌ أُسِّسَ عَلَى ٱلتَّقۡوَىٰ مِنۡ أَوَّلِ يَوۡمٍ﴾ [التوبة: 108]. یعنی: مسجدی که از روز اول بر اساس تقوا بنیانگذاری شده است. این آیه درباره مسجد قباء نازل شده است ولی در عین حال مسجد النبی ج را نیز شامل است. ترمذی در سنن خود از ابی سعید خدری روایت می‌کند: «دو شخص در مورد مسجدی که بر اساس تقوی بنا شده بود، با هم اختلاف داشتند. یکی گفت: منظور از آن، مسجد قباء است و دیگری گفت: مسجد رسول اللهج است. رسول الله ج فرمود: مسجدی که بر اساس تقوی پایه ریزی شده است، همان مسجد من است([[299]](#footnote-299)). حکم «پایه ریزی بر اساس تقوای» شامل هر دو مسجد است. چون هر دو مسجد بر اساس تقوای بنا نهاده شده‌اند([[300]](#footnote-300)).

آیه، به دلایل متعددی دلالت بر عصمت فاطمه یا کسانی دیگر ندارد

1- حدیثی که امام مسلم از حضرت عایشهل نقل می‌کند: فخرج النبي ج غداة وعلیه مرط([[301]](#footnote-301))... الخ. یک روز صبح رسول اکرم ج از خانه بیرون رفت در حالی که چادری نقش و نگاردار و بافته شده از موی سیاه پوشیده بود، پس حسن بن علی آمد، او را داخل چادر گرفت، سپس حسین آمد و داخل چادر شد، بعد از آن فاطمه آمد و آن‌حضرت ج وی را داخل چادر برد سپس حضرت علی آمد و رسول اکرم ج وی را داخل چادر آورد و فرمود: یعنی همانا خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت بزداید و شما را کاملا پاک بگرداند». این حدیث، بی‌تردید، در واقع دعای پیامبر ج در حق فاطمهل علی، حسن و حسینش است. رسول اللهج با این دعا می‌خواست آلودگی‌ها را از آنان بزداید و آنان را پاک و مطهر کند. اگر آنان معصوم می‌بودند، چه نیازی برای پاکی آنان وجود داشت؟ وقتی آنان نیاز به پاکی و زدودن آلودگی‌ها داشتند، پس عصمت از کجا و چگونه؟ میان این آیه و آیه (6) سوره مائده چه تفاوتی وجود دارد که می‌فرماید: ﴿مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ وَلِيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٦﴾ [المائدة: 6]. «خداوند نمی‌خواهد شما را در تگنا قرار دهد ولی می‌خواهد شما را پاک گرداند و نعمت‌هایش را بر شما کامل نماید تا اینکه شما سپاسگذاری کنید». خداوند در این آیه می‌فرماید، او بر اساس رحمت و شفقتی که نسبت به بندگان دارد، می‌خواهد آنان را تطهیر کند و نعمت‌هایش را بر آنان به اتمام برساند. منظور از تطهیر این نیست که خداوند آنان را معصوم قرار داده است. لذا آیه اول مانند این آیه است. و هیچ تفاوتی میان این دو دیده نمی‌شود.

2- اگر آنان (شیعه) می‌گویند: آیه، ﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ... ﴾ الخ. بطور استثنایی عصمت را اثبات می‌کند، لازم است که دلیل روشن و شفافی را از کتاب و سنت ارائه دهند و گر نه این ادعاها، پنداری بیش نیستند و مشکلی را حل نخواهند کرد.

3- اگر آیه مذکور دلالت بر عصمت حضرت علی، فاطمه، حسن و حسینش کند، آنگاه اگر بگویم: آیه‌های (21-17) سوره اللیل: ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا ٱلۡأَتۡقَى ١٧ ٱلَّذِي يُؤۡتِي مَالَهُۥ يَتَزَكَّىٰ ١٨ وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعۡمَةٖ تُجۡزَىٰٓ ١٩ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٢٠ وَلَسَوۡفَ يَرۡضَىٰ ٢١﴾ دلالت بر عصمت حضرت ابی‌بکرس می‌کند، خطا نکرده‌ام و سخن گزافی نگفته‌ام. زیرا ابن کثیر و بسیاری از مفسران بر این باورند که این آیه‌ها در حق حضرت ابوبکرس نازل شده‌اند حتی بعضی آقایان اجماع مفسرین را در این باره نقل کرده‌اند([[302]](#footnote-302)). خداوند در این آیه‌ها حضرت ابوبکرس را به تقوی، تزکیه و تطهیر از گناهان بوسیله بذل مال در راه خداوند یاد فرموده و او را ستوده است. چنان‌چه معنی آیات چنین است: و پرهیزگارترین، از آتش جهنم بدور داشته خواهد شد، همان کسی که مالش را بذل می‌نماید تا خودش را پاکیزه نماید، هیچ کس بر او نعمت و احسانی ندارد و تا او را پاداش دهد بلکه صرفاً بخاطر رضای خدا این کار را می‌کند، وی بزودی خشنود خواهد شد. جناب تیجانی در این باره چه می‌گوید؟ دقت کن ای خواننده محترم، و سستی و بی‌پایه دلایلی را که آقای تیجانی ارائه می‌دهد را ملاحظه کن. مسایل مهمی را که نیاز شدید به دلایل قوی از کتاب و سنت دارند، بر دلایل سست و بی‌پایه استوار کرده است. (آری، شاعر خوب گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پای استدلالیان چوبین بود |  | پای چوبین سخت بی‌تمکین بود |

4- قطعاً آیه تطهیر علاوه بر پنج تن، همه اهل بیت را در بر می‌گیرد، و آنان عبارت‌اند از: سایر دختران رسول الله ج ـ در بخش دیگر حدیث که امام مسلم به روایت یزید بن حیان آن‌ را ذکر کرده است چنین آمده است: رسول الله ج فرمود: من درباره اهل بیت خودم، شما را توصیه می‌کنم و این کلمه را سه بار تکرار فرمود، حصین از زید پرسید: اهل بیت رسول الله ج چه کسانی هستند؟ آیا همسران پیامبر ج از اهل بیت او نیستند؟ زید گفت: آری، همسران او نیز از اهل بیت او هستند و اهل بیت او کلیه کسانی هستند که بعد از وی صدقه (زکات) برای آنان حرام شده است، گفت: آنان چه کسانی هستند؟ زید گفت: آنان فرزندان علی، فرزندان عقیل، فرزندان عباس و فرزندان جعفر هستند. گفت: برای همه آنان صدقه حرام شده است؟ گفت: آری([[303]](#footnote-303)) فکر نمی‌کنم آقای تیجانی عصمت را شامل حال همه اینان بداند و هیچ دلیلی نیز دال بر خارج بودن اینان و مختص بودن پنج تن وجود ندارد. تمام ادله گذشته که بیان گردید، هر گونه اختصاص را نفی می‌کنند.

5- باید بدانیم که روافض اثنی عشری خبر واحد را قابل عمل و حجت نمی‌دانند. نه در باب عبادات و نه در باب عقاید، و حدیثی که آقای تیجانی از آن استدلال می‌کند، یعنی حدیث عایشهل که امام مسلم آن‌ را روایت کرده است، متواتر نیست بلکه از اخبار آحاد است. اکنون سوال این است که آقای تیجانی چگونه از حدیثی که خبر واحد است در باب عقیده که همانا «عصمت» است استدلال می‌کند؟!.

6- دلیلی دیگر دایر بر اینکه آیه تطهیر، فقط دعا است برای تطهیر و ازاله آلودگی‌ها، نه آن چنان‌که شیعه می‌گوید که خداوند آنان را از گناه پاک کرده، آلودگی‌ها را زدوده است و در نتیجه آنان معصوم شده‌اند، این است که عقیده شیعه در باب قضا و قدر مخالف با عقیده آنان در باب عصمت است.

آقای تیجانی در کتابی دیگر (**مع الصادقين**) می‌گوید: بعد از دقت و بررسی کامل در باب قضا و قدر چنین بر می‌آید که قول شیعه و دیدگاه آنان در امر قضا و قدر، دیدگاهی است بسیار درست و رایی است فوق العاده صایب و صحیح. زیرا گروهی در این باره دچار تفریط شده بر «جبر» صحه گذاشته است و گروه دیگری دچار افراط شده «تفویض» را قبول کرده است. ائمه اهل بیت آمده‌اند تا مفاهیم و معتقدات را تصحیح کنند و راه وسطی میان افراط و تفریط را بر گزینند. بنابر این جبر و تفویض را رد کرده و معتقد به امر بین امرین شده‌اند. و امام جعفر صادق برای این، مثال ساده‌ای را که برای هر کس قابل درک باشد، بیان کرده است. وقتی سایل از او پرسید: اینکه می‌گویی نه خبر است نه تفویض، به چه معنا است؟ امام در جواب گفت: «راه رفتن تو روی زمین مانند افتادن تو روی آن نیست» یعنی اینکه ما روی زمین به اختیار خود راه می‌رویم. اما وقتی روی زمین می‌افتیم، این سقوط و افتادن در اختیار ما نیست. چه کسی از ما دوست دارد که روی زمین بیفتد و بعضی از اعضای جسم او شکسته و برای همیشه ناقص العضو بماند؟ لذا قضا و قدر، نه جبر محض است و نه تفویض محض بلکه میان جبر و تفویض قرار دارد. یعنی بعضی اعمال از طرف ما، به اختیار ما هستند و ما با اراده و اختیار خود آنان را انجام می‌دهیم. اما بعضی دیگر از اعمال، آن‌ها هستند که از دایره اختیار بیرون هستند و ما در برابر آن‌ها مجبوریم و قادر به دفع و رد آن‌ها نیستیم، در برابر نوع اول مواخذه و محاسبه می‌شویم و در برابر نوع دوم مورد محاسبه قرار نخواهیم گرفت. انسان در حالت اولی مخیر و در حالت دومی مسیر است.

1. مخیر است در رفتار و اعمالی که بعد از تفکر و نظر از وی صادر می‌شوند و آن اعمال را در حالت اختیار میان اقدام و ترک اقدام، انجام می‌دهد و در نهایت آن اعمال را یا انجام می‌دهد یا ترک می‌کند. خداوند در این آیه: ﴿وَنَفۡسٖ وَمَا سَوَّىٰهَا ٧ فَأَلۡهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقۡوَىٰهَا ٨ قَدۡ أَفۡلَحَ مَن زَكَّىٰهَا ٩﴾ [الشمس: 7-9]. (و سوگند به جان (انسان) و آنکه آن را (آفرید و) نیکو گردانید. \* سپس بدی‌ها و پرهیزگاری‌هایش را (به او) الهام کرد. \* محققاً هرکس که نفس خود را تزکیه (و پاک) کرد، رستگار شد). به همین نکته اشاره فرموده است. بنابراین، آلایش و پالایش نفس هر دو حاصل اراده و اختیار باطن و نفس انسان هستند. همان گونه که فلاح و خسران نتیجه حتمی اراده و اختیار اند([[304]](#footnote-304)).

می‌گویم:

عقیده شما دایر بر اینکه «إن الله طهرهم وأذهب عنهم الرجس» مخالف عقیده شما در باب قضا و قدر است. زیرا عقیده شما در باب قضا و قدر، این است که خداوند کسی را تطهیر نمی‌کند مگر زمانی که خود او نسبت به تطهیرش تصمیم بگیرد، زیرا هر کس طبق عقیده شما مخیر است، مسیر و مجبور نیست و اراده خداوند به معنی امر او است. پس چرا و به چه دلیل در عقیده خود تناقض گویی می‌کنید؟!.. . آیا این تناقض دال بر پوشالی بودن عقاید شما نیست و دال بر این نیست که عقاید شما ساخته و پرداخته افکار و اندیشه‌های فرقه‌ای شما هستند نه بر گرفته از کتاب الله و سنت رسول الله ج؟

تیجانی می‌گوید: «تکذیب فاطمه، کاری سهل و آسان است برای آن کسی که دستور به سوزاندنش و سوزاندن منزلش می‌دهد در صورتی که اعتراض کنندگان، از خانه‌اش برای بیعت با آن‌ها، بیرون نیایند». سپس تاریخ الخلفای ابن قتیبه را به عنوان مرجع این روایت ذکر می‌کند([[305]](#footnote-305)).

در جواب عرض می‌شود که:

این، ادعایی دروغین است زیرا روایت صحیح به اثبات می‌رساند که حضرت علیس با حضرت ابوبکرس بیعت کرد چنان‌چه ابونضره روایت می‌کند که: «هنگامی که مردم نزد حضرت ابوبکر اجتماع نمودند، حضرت ابوبکر فرمود: چرا من علی را در جمع نمی‌بینم؟ راوی می‌گوید: تعدادی از انصار رفتند و حضرت علی را آوردند. ابوبکر خطاب به وی گفت: ای علی، شما پسر عمو و داماد رسول الله هستید، فکر کردم چرا حضور پیدا نکردید؟ حضرت علیس فرمود: ای خلیفه رسول الله، اشکالی ندارد، دستت را دراز کن، وی دستش را دراز کرد و حضرت علیس با وی بیعت کرد... »([[306]](#footnote-306)).

این روایت صحیحی است که پذیرفته می‌شود نه روایت مجهولی که در کتابی وارد شده است که نسبت آن به مولفش درست نیست.

گذشته از این، اهل سنت اتفاق نظر دارند که برای شکل گرفتن بیعت، قبول همه مردم شرط نیست بلکه موافقت جمهور و بیشتر خبرگان کافی است. پس اگر فرض کنیم که حضرت علیس بیعت ابوبکرس را نپذیرفت، هیچ اشکالی ندارد. به خصوص که وی سمع و طاعت می‌کند و اختلاف ایجاد نمی‌کند، ملاحظه کنید که خود حضرت علیس می‌گوید چنان‌چه در کتب رافضه آمده است: «سوگند به خدا اگر امامت منعقد نمی‌شود مگر با حضور عموم مردم، این کار شدنی نیست. اما مسئله این است که کسانی که حاضر می‌شوند، فیصله می‌کنند. بعد از آن، کسی که حضور داشته نمی‌تواند از سخنش بر گردد و کسی که غائب بوده است حق انتخاب ندارد. »([[307]](#footnote-307)) پس وقتی مسئله این گونه است چرا خانه‌اش را به آتش بکشند؟

آقای تیجانی می‌گوید: «با این همه، شما می‌بینید که فاطمهل، ابوبکر و عمر را اجازه ورود به خانه خود نداد. وقتی علی آن دو را به خانه آورد، فاطمهل به خاطر اینکه بسوی آنان نگاه نکند، چهره را به طرف دیوار بر گرداند».

می‌گویم:

در دروغ بودن این سخن جای هیچ گونه تردیدی نیست. این روایت صحت ندارد، فاقد سند است و هیچ محدثی آن‌ را نگفته است. علاوه بر این، این حدیث مخالف با احادیث صحیحی است، که در خلال مباحث گذشته بیان گردید، شیوه آقایان شیعه بسیار شگفت‌آور است. آیا آنان فکر می‌کنند با چنین اعمالی دارند از فاطمه دفاع می‌کنند؟ هرگز! بلکه دامن پاک او را لکه دار می‌کنند. فاطمه زهرا بسیار والاتر و بالاتر است از این عمل که شیعه آن‌ را بسوی او نسبت می‌دهد، قهری فاطمه از شیخین به خاطر چه بود؟ به خاطر مال!! خداوند بر فاطمه زهرا ترحم نموده او را از شر این گونه او باش حفاظت کند، آنان در جهت تخریب شرافت و کرامت زهرا گام بر می‌دارند و فکر حتی ادعا می‌کنند که کار خوبی را انجام داده‌اند. عمر بن خطابس در جریان فدک و میراث اصلاً دخالت نکرده نزد فاطمه نرفته است. مگر حضرت ابوبکرس خلیفه نبود؟ لذا رفتن عمر و خشم کردن فاطمه بر او کاملا بی‌اساس است؟ اصلاً صحت ندارد. آقای تیجانی به کدام دلیل استناد کرده حضرت عمر را در جریان میراث دخیل می‌داند؟ آری، خواننده محترم می‌بیند و می‌داند که جناب تیجانی بار بار، می‌گوید: ابوبکر و عمر، ابوبکر و عمر، اما یک دلیل ارائه نمی‌دهد تا نقش عمر را در این موضوع تبیین کند. اما با ذکر نام عمر در این جریان، هدفی جز مطعون کردن خلیفه رسول، حضرت عمر بن خطاب ندارد، بسیار متاسفم از این هدایت دروغین.

آقای تیجانی می‌گوید: «فاطمه فوت کرد و طبق وصیتش بطور پنهان در شب دفن شد تا ابوبکر و عمر در جنازه او شریک نشوند»([[308]](#footnote-308)).

بدون هیچ شک و گمان این سخن دروغ محض است و شرم آور است. تیجانی این سخن را به صفحه 39 جلد سوم بخاری نسبت می‌دهد تا خوانندگان ‌را دچار این وهم و پندار باطل کند که این سخن را بخاری روایت کرده است اما اگر به بخاری مراجعه شود، چنین روایتی در آن دیده نمی‌شود. اصل حدیث در بخاری چنین است: «فوجدت فاطمة على أبي بكر س في ذلك فهجرته فلم تكلمه حتى توفيت وعاشت بعد النبيج ستة أشهر، فلما توفيت دفنها زوجها علي ليلاً ولم يؤذن بها أبابكر.. . ».

«فاطمه در این باره بر ابوبکر خشم کرد و تا لحظه موت با ابوبکرس صحبت نکرد. وی شش ماه بعد از پیامبر ج زنده ماند وقتی فوت کرد، شوهرش «علی» هنگام شب او را دفن کرد و ابوبکر را در جریان خبر موت فاطمه قرار نداد» آقای تیجانی از کجا خبر شد که فاطمه وصیت کرده بود تا در شب به طور پنهانی دفن شود؟ و از کجا خبر شد که فاطمه نمی‌خواست ابوبکر و عمر در جنازه او شرکت کنند؟ آیا این اطلاعات بطور خصوصی برایش وحی شده‌اند؟ آری ممکن است چنین وحیی بر او نازل شده باشد، زیرا او از پیروان طریقه تیجانیه است که بر الهامات ربانی ایمان دارد!! این دروغگو سپس کتابی تحت عنوان «لأكون من الصادقين» (همراه با راستگویان)، به نگارش در می‌آورد؟! آری، درست گفته شده است: «عش رجباً ترى عجباً».

آقای تیجانی می‌گوید: «چرا علمای ما درباره این واقعیت‌ها سکوت اختیار کرده پیرامون آن حرف نمی‌زنند حتی یادی از آن‌ها نمی‌کنند و اصحاب رسول الله ج را مانند فرشتگان معصوم برای ما جلوه می‌دهند».

می‌گویم:

آقای تیجانی چقدر جاهل هستی؟! این ما نیستیم که اصحاب رسول الله ج را بسان فرشتگان می‌دانیم. البته، کسی که آنان ‌را، بهترین مردمان معرفی کرده است، پروردگار مردمان است. او در کتاب خود می‌گوید: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِۗ ﴾ [آل عمران: 101]. «شما بهترین مردمان هستید که خلق شده‌اید تا مردم را به انجام کارهای نیک امر کنید و از کارهای بد باز دارید و به الله ایمان بیاورید».

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ﴾ [الفتح: 29]

«محمد ج فرستاده خداوند است. یاران و اصحاب او در برابر کفار سخت و خشن و در برابر دوستان مهربان‌اند. تو همواره آنان را در حال عبادت و بندگی می‌بینی. آنان در صدد بدست آوردن فضل و خشنودی تورات چنین ستوده شده‌اند... » الخ.

﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗاۚ لَّهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ٧٤﴾ [الأنفال: 74].

(آنانی که ایمان آوردند، هجرت کردند و در راه الله با دشمنان دین جنگیدند. آنانی که (مهاجرین) را پناه دادند و دین خدا را یاری کردند، همه اینان مومنان واقعی هستند، برای آنان مغفرت و روزی شرافتمندانه در نظر گرفته شده است).

﴿لَٰكِنِ ٱلرَّسُولُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ جَٰهَدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡخَيۡرَٰتُۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٨٨ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ٨٩﴾ [التوبة: 88-89].

«اما رسول الله ج و آنانی که دعوت او را پذیرفتند، با جان و مال خود در راه الله جهاد کردند. برای آنان است به خوبی‌ها و آنان هستند برندگان. خداوند برای آنان باغ‌هایی را که زیر درختان آن‌ها، نهرهای آب جاری است، تدارک دیده است. آن‌ها برای همیشه در این باغها هستند. این است رستگاری بزرگ».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَسۡبُكَ ٱللَّهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٦٤﴾ [الأنفال: 64].

«ای پیامبر گرامی، خداوند و آن عده از مومنان که از خط و مشی تو تبعیت می‌کند (در دفاع) تو را کفایت می‌کنند».

رسول گرامی اسلام فرمود: روزگاری فرا می‌رسد که گروهی از مردم به جهاد می‌روند، می‌گویند: کسی از یاران رسول الله ج در میان شما وجود دارد؟ در جواب گفته می‌شود: آری، فتح و پیروزی به استقبال آنان می‌آید. باز روزگاری فرا می‌رسد و مردم به جهاد می‌روند. از آنان سوال می‌شود: آیا کسی از یاران یاران رسول الله ج در میان شما هست؟ در جواب گفته می‌شود: آری، فتح و پیروزی به استقبال آنان می‌آید. باز روزگاری فرا می‌رسد و مردم به جهاد می‌روند. از آنان سوال می‌شود: آیا از یاران یاران، یاران رسول الله ج در میان شما کسی هست؟ در جواب گفته می‌شود: آری، فتح و پیروزی به استقبال آنان می‌آید([[309]](#footnote-309)).

در روایتی دیگر رسول اکرم ج فرمود: به اصحاب و یاران من بد و بیراه نگویید. به خدا سوگند. اگر از شما کسی به اندازه کوه احد طلا انفاق کند، این انفاق او با یک مثقال از انفاق اصحاب من برابری نمی‌کند([[310]](#footnote-310)).

آری، ما از اصحاب رسول الله ج دفاع می‌کنیم. زیرا بدیهی و روشن است که طعن و تنقیص اصحاب رسول الله ج در واقع طعن و تنقیص شخص پیامبر ج است. چرا چنین نباشد. زیرا خود آن‌حضرت فرموده است: «الرجل على دين خليله فلينظر أحدكم من يخالل»([[311]](#footnote-311)).

هر کس از کیش و آیین دوست و همراه خود تبعیت می‌کند، لذا هر کس مواظب باشد و ببیند که با چه کسانی دوستی دارد. مگر خود آن‌حضرت ج نفرموده است: (اگر قرار بر این می‌بود که کسی را به عنوان دوست بر گزینم، حضرت ابوبکرس را بر می‌گزیدم ولی او برادر و رفیق من است)

صحابی که تمام زندگی‌اش را با پیامبر ج سپری می‌کند و باز پیامبر ج را در قول و عمل مخالفت می‌کند!؟! چنین اندیشه و تفکری مترادف با نقص و عیب در قرآن و ادعای عبث در حق خداوند است. تعالى الله عما يقول الرافضة علواً كبيراً.

خداوند چگونه در کتاب خود اصحاب رسول الله ج را ستوده است. ﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا ١٨﴾ [الفتح: 18].

(خداوند از مومنان راضی و خشنود گردید هنگامی که زیر درخت با تو بیعت کردند. خداوند دانست آنچه را که در دل‌هایشان نهفته است لذا سکینه و آرامش بر آن‌ها نازل کرد و فتحی زو درس نصیب آنان کرد).

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠﴾ [التوبة: 100].

(پیش کسوتان از مهاجرین و انصار، آنانی که با بهترین شیوه از پیامبر ج تبعیت کردند، خداوند از آنان خشنود است و آنان از خداوند راضی، خداوند برای آنان باغ‌هایی را که زیر درختان آن‌ها نهرهای آب جاری هستند تدارک دیده است. آنان برای همیشه در آنجا زندگی می‌کنند، این است یک پیروزی بس عظیم). آری، چنین است تصویر صحابه در قرآن و حدیث. آنگاه صحابه چگونه آن طورکه روافض می‌گویند، بار می‌آیند؟! مگر می‌شود خدا و پیامبر ج (العیاذ بالله) دروغ بگویند؟! آری، ما از اصحاب دفاع می‌کنیم. زیرا آنان بودند که دین خدا را حفاظت کردند و در دفاع از حریم قرآن و سنت رسول الله ج جان و مال را نثار کردند. طعن به حاملان و مدافعان دین، در واقع طعن به قرآن و سنت رسول الله ج است. و مرام اصلی اهل رفض نیز همین است.

آری، امیر محسن المللک، سید محمد مهدی علی، شیعی دوازده امامی که در پی تحقیقات و مطالعات عمیق خود، مسلک اهل سنت را آن‌چنان که حق است، حق تشخیص داده از کیش شیعی تبری جسته است، چنین می‌گوید: «واقعیت این است که عقیده شیعه درباره اصحاب گرامی رسول الله ج، موجب توجیه تهمت‌های ناروا در حق خود پیامبر ج می‌شود و باعث می‌شود که معتقدان به چنین عقیده‌ای درباره حقانیت اسلام دچار نابسامانی و شبهات گوناگونی شوند. زیرا هر کس درباره کسانی که بر پیامبر ج ایمان آورده‌اند، معتقد باشد که آنان در ظاهر، در ایمان خود صادق بودند و در باطن (العیاذ بالله) کافر بودند و حتی بعد از وفات رسول الله ج مرتد شدند، او نمی‌تواند نبوت نبی گرامی ج را بپذیرد و آن ‌را تصدیق کند، بلکه او چنین می‌اندیشد که: اگر پیامبر ج، پیامبر به حق و راستین می‌بود، قطعاً تعلیمات او موثر واقع می‌شد و پیروانش با صدق و اخلاص به او ایمان می‌آوردند و از میان انبوه عظیمی که بوی ایمان آورده و به دعوت او گراییده بودند، حد اقل صد نفر از میان آنان پیدا می‌شد که بر ایمان ثابت و پا برجا می‌ماندند (البته این عقیده شیعه است) چه کسانی هستند آنانی که در نتیجه هدایت رسول الله ج متاثر شدند و آمار و ارقام کسانی که از نبوت او استفاده می‌کردند به کجا می‌رسد؟ اگر اصحاب پیامبر ج به جز چند تن، بقیه همه مرتد و منافق می‌بودند (آنطورکه شیعه معتقد است) پس چه کسی از اسلام تبعیت کرده است؟ و چه کسی از تعلیم و تربیت رسول اکرم ج بهره برده است؟!([[312]](#footnote-312)).

آری، دقت کنید و ببینید که فطرت سالم چگونه با امور غیر فطری در تضاد است تا برای شما روشن شود که اعتقادات شیعه تا چه میزان با عقل، منطق و فطرت سالم، سر ناسازگاری دارد! بعد از علم و آگاهی از دسیسه روافض، هر مسلمانی باید در امور دین خود محتاط بوده و خودش حفاظت خود را به عهده بگیرد.

در پایان قبل از خاتمه این بحث می‌خواهم عرض کنم که یک سوال هنوز در این خصوص باقی است و آن اینکه آیا کتاب «الإمامة والسياسة» از آن ابن قتیبه یا خیر؟ در پاسخ به این سوال عرض می‌شود: خیر، کتاب «الإمامة والسياسة» به او نسبت داده شده است و در واقع از تالیفات او نیست و برای اثبات این مدعا دلایلی متعددی وجود دارد:

1- کسانی که زندگی ابن قتیبه را نوشته‌اند حتی یک نفر از آنان نگفته است که ابن قتیبه، کتابی در فن تاریخ به نام «الإمامة والسياسة» تالیف کرده است و ما از تالیفات او در تاریخ، کتابی به جز «المعارف» را سراغ نداریم و کتابی که مولف کشف الظنون از آن نام برده است «تاريخ ابن قتيبة» است که یک نسخه آن، در «الخزانة الظاهرية» در دمشق شماره (80) وجود دارد([[313]](#footnote-313)).

2- کتاب «الإمامة والسياسة» به این مطلب اشاره دارد که ابن قتیبه در دمشق و مغرب (مراکش) زندگی کرده است، حال آنکه او از بغداد، به جز برای «دینور» برای هیچ جای دیگر بیرون نرفته است([[314]](#footnote-314)).

3- در کتاب «الإمامة والسياسة» خلاف آنچه که متفق علیه است ذکر شده است. مثلاً تحت عنوان «إباءة علي كرم الله وجهه بيعة أبي بكرس» می‌گوید: بعد، علی کرم الله وجهه نزد حضرت ابوبکرس آورده شد در حالی که می‌گفت: من عبدالله و برادر رسول الله هستم ـ به وی گفته شد: با ابوبکر بیعت کن. علیس گفت: من برای خلافت از شما شایسته‌تر هستم. بیعت نمی‌کنم، بهتر این است که شما بدست من بیعت کنید.

4- سبک و روشی که در **«الإمامة والسياسة»** به کار گرفته شده است، به طور کلی مخالف است با سبک و روشی که ابن قتیبه در کتب خود از آن استفاده نموده است، و ما این کتاب‌ها را در پیش روی خود داریم. از خصوصیات بارز ابن قتیبه، این است که مقدمه بسیار مفصلی را که مبین اسلوب، سبک تحریر و غرض تالیف است، برای تالیفات خودش می‌نویسد و در آغاز کتاب آن‌ را می‌گنجاند ـ اما مولف **«الإمامة والسياسة»** خلاف این عمل کرده مقدمه بسیار کوتاهی در حد 3 سطر نوشته است، علاوه بر این، اسلوب و سبک تحریر آن نیز متفاوت است و چنین اسلوبی را ما در کتب ابن قتیبه سراغ نداریم.

5- مولف کتاب «**الإمامة والسياسة**» از ابن ابی لیلی طوری روایت می‌کند که گویی مستقیماً از وی استفاده کرده است و ابن ابی لیلی همان محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی فقیه و قاضی کوفه است و در سال 148 هجری فوت کرده است و حال آنکه معروف است که ابن قتیبه در سال 213 هجری متولد شده است، یعنی 65 سال بعد از ابن ابی لیلی([[315]](#footnote-315)).

6- مستثرقین نیز تحقیق درباره «**الإمامة والسياسة**» را مورد توجه خود قرار داده‌اند. نخستین مستثرقی که پیرامون کتاب مذکور تحقیق کرده است، «دی جاینجوس» است. این تحقیق در کتاب. (**تاريخ الحكم الإسلامي في أسبانيا**) صورت گرفته است. دکتور (ر. دوزی) در کتاب خود، «**التاريخ السياسي والأدبي لأسبانيا**» این تحقیق را مورد تایید قرار داده است. بروکلمان در «تاريخ الأدب العربي» و بارون دی سیلان در فهرست «**مخطوطات العربية**» در مکتبه باریس این کتاب را بنام، **«أحاديث الإمامة والسياسة**» ذکر کرده‌اند همچنین مارگولیوس در کتاب «**دراسات عن الـمؤرخین العرب**» نام این کتاب را آورده است. و همه این مستثرقان اعتراف کرده‌اند دایر بر اینکه، این کتاب منسوب به ابن قتیبه است و ممکن نیست که از تالیفات او باشد([[316]](#footnote-316)).

7- راویان و اساتیدی که ابن قتیبه در کتب خود معمولاً از آنان روایت می‌کند، کم‌ترین یادی از آنان در این کتاب نشده است([[317]](#footnote-317)).

8- عبارات و تعبیرهای کتاب، مبین این نکته است که مولف جریان‌ها و رویدادهای فتح اندلس را به طور مستقیم از کسانی نقل می‌کند که شخصاً شاهد این جریانها بوده‌اند. مثلاً: (حدثني مولاة لعبدالله بن موسى: حاصر حصنها التي كانت من أهله) یعنی: مولای عبدالله بن موسی می‌گوید: عبدالله بن موسی قلعه‌ای را محاصره کرد که من از اهل آن بودم. حالآنکه فتح اندلس در سال 92 هجری قمری، 121 سال قبل از ولادت ابن قتیبه انجام گرفته است([[318]](#footnote-318)).

9- کتاب «الإمامة **والسياسة**» مشتمل بر اشتباهات واضح و روشن تاریخی است. مثلاً. ابوالعباس و سفاح را دو شخصیت مستقل معرفی می‌کند و در آن آمده است که هارون الرشید نخست پسرش مامون و سپس «امین» را به ولایت عهدی خود بر گزید. ولی وقتی ما به کتاب ابن قتیبه یعنی «المعارف» رجوع می‌کنیم، اطلاعات موثق و صحیحی را در آن می‌بینیم که با آنچه که مولف **«الإمامة والسياسة»** نقل کرده است کاملا در تضاد است([[319]](#footnote-319)).

10- در کتاب **«الإمامة والسياسة**» ذکر راویانی به میان آمده است که ابن قتیبه در کتب خود حتی یک روایت از آنان نقل نکرده است، مانند ابی مریم و ابن عفیر([[320]](#footnote-320)).

11- در کتاب **«الإمامة والسياسة**» تعبیرهایی بکار رفته است که در کتب ابن قتیبه اصلاً استعمال نشده است، مانند: (قال ثم إن) (وذكروا عن بعض المشيخة) (حدثنا بعض المشيخة) این گونه تعبیرها با سبک و اسلوب ابن قتیبه، کم‌ترین مناسبتی ندارند و در هیچ یک از کتب او چنین عباراتی ذکر نشده است.

12- مولف **«الإمامة والسياسة**» به ارتباط کلام و پیوند آن با سیاق و سباق و مرتبط بودن مطالب توجه نمی‌کند. یک مطلب را ذکر می‌کند، هنوز این را به اتمام نرسانده به مطلب دیگری منتقل می‌شود و بعد به مطلب اول بر می‌گردد تا آن‌ را به پایان برساند، این از هم گسیختگی در سخن، مناسبتی با اسلوب و سبک ابن قتیبه ندارد، ابن قتیبه نظم در کلام و حفظ ارتباط ما قبل با ما بعد را از هدفهای اسلوب و سبک سخن خود می‌داند([[321]](#footnote-321)).

13- مولف **«الإمامة والسياسة**» از دو تن از علمای بزرگ مصر روایت می‌کند. حال آنکه ابن قتیبه وارد مصر نشده و از آن دو عالم بزرگوار استفاده علمی ننموده است.

14- ابن قتیبه نزد علما از جایگاه بسیار ارزشمندی برخوردار است. او از دیدگاه علما، جزو علما ثقه و معتبر به لحاظ علمی و دینی می‌باشد ـ سلفی درباره او می‌گوید: (كان ابن قتيبة من الثقات وأهل السنة) یعنی: ابن قتیبه از علمای معتبر و ثقه اهل سنت می‌باشد. ابن حزم می‌گوید: (كان ثقة في دينه وعلمه) در علم و دین خود از پایه بلندی برخوردار بود. خطیب بغدادی نیز دیدگاه ابن حزم را درباره ابن قتیبه ستوده است. علامه ابن تیمیه درباره او می‌گوید: «ابن قتیبه با احمد و اسحاق نسبتی دارد و او موید مذاهب معروف اهل سنت است» ابن قتیبه، خطیب و سخنور معروف و مشهور اهل سنت است. همان گونه که جاحظ خطیب معتزله است. شخصی که نزد علما و محققین از چنین جایگاه علمی والایی بهره‌مند باشد، آیا عقلانی است که کتابی مانند **«الإمامة والسياسة**» مملو از اشتباهات را تالیف کند که تاریخ را لکه دار کرده و به صحابه کرام رسول الله ج نسبت‌های ناروایی منسوب کرده است؟!([[322]](#footnote-322))

در پایان ـ بالاخره، در کتابی که درباره انتسابش بسوی ابن قتیبه اتفاق نظر وجود دارد، یعنی کتاب «الإختلاف في اللفظ والرد على الجهمية والمشبهة» در آن، این مطلب به ثبت رسیده است که ابن قتیبه روافض را بدلیل طعن به صحابه کرام متهم به کفر کرده است. آنگاه چگونه کتابی که مملو از طعن نسبت به صحابه کرام است به او نسبت داده می‌شود([[323]](#footnote-323)).

آقای تیجانی، تحت عنوان «أسباب الإستبصار» (علت شیعه شدن) به موضوع اختلاف فاطمه با حضرت ابوبکرب بر می‌گردد و آن ‌را با اسلوب نوینی مطرح کرده، می‌نویسد: .. . «این مطلب نزد فریقین متفق علیه است. لذا شخص عاقل و با انصاف باید بپذیرد که ابوبکر در این جریان اشتباه کرده است هر چند که ستم او را نسبت به سیده النساء فاطمه زهراء قبول نداشته باشد. زیرا هر کس علل و اسباب این فاجعه را بررسی کند و از کلیه ابعاد آن کسب اطلاع کند قطعاً برای او روشن می‌شود که ابوبکر قصد آزار، اذیت و تکذیب حضرت زهرا را کرده است تا حضرت زهرا نتواند علیه او پیرامون خلافت شوهرش «علی» از دلایل و نصوص غدیر استدلال کند و برای اثبات این مدعا، دلایل متعددی وجود دارد، یکی از جمله آن دلایل این است که مورخان چنین نقل کرده‌اند:

فاطمه زهرا در محافل و مجالس انصار می‌رفت و از آنان می‌خواست تا پسر عمویش را یاری کرده و با او بیعت کنند. اما انصار در جواب می‌گفتند: ای دختر رسول الله ج، ما قبلاً با ابوبکر بیعت کرده‌ایم. اگر شوهر و پسر عموی تو جلوتر نزد ما می‌آمد، ما کسی را با وی برابر نمی‌کردیم یعنی کسی را در برابر او ترجیح نمی‌دادیم. حضرت علی کرم الله وجهه می‌فرمود: آیا رسول الله ج را در خانه‌اش رها می‌کردم و او را دفن نمی‌کردم و بیرون رفته درباره حکومت و قدرت با مردم می‌جنگیدم؟ و حضرت زهرا می‌گفت: ابوالحسن (حضرت علی) آنچه را که مناسب و شایسته بود انجام داد و دیگران انجام دادند، آنچه را که باید پیش خداوند جوابگو باشند و او آنان را مورد محاسبه قرار خواهد داد([[324]](#footnote-324)).

بشنو ای تیجانی هدایت یافته:

1- این موضوع هرگز میان شیعه و اهل سنت متفق علیه نبوده و نیست بلکه تنها نزد شیعه صحبت دارد و در مباحث گذشته درباره آن توضیحات لازم داده شده است.

2- درباره این گفته آقای تیجانی: «شخص عاقل و با انصاف باید بپذیرد که ابوبکر اشتباه کرده است هر چند که ستم او را در حق فاطمه قبول نکند».

باید عرض شود:

در مباحث گذشته بیان گردید که حضرت ابوبکر صدیقس وصیت رسول الله ج را به اجرا در آورد که عبارت بود از اینکه «لا نورث ما تركناه صدقة» کسی از ما میراث نمی‌برد، ترکه ما صدقه است، بنابراین اجرا وصیت رسول الله ج ظلم و حیف به جای خود، اشتباه هم محسوب نمی‌شود. اگر خطا کار یا ستمکاری در این جریان باشد، کسی است که امر به این وصیت کرده است. ای تیجانی هدایت شده تو می‌توانی بگویی که خطا و ستم از طرف رسول الله ج بوده است؟! رسول مکرم اسلام از چنین نسبتی بسیار بالاتر والاتر است. آقای تیجانی به جز اینکه فاطمه، سرور و سالار زنان بهشت است و معصوم است، دیگر هیچ دلیلی را دایر بر مخطی بودن حضرت ابوبکرس ارائه نداده است و بطلان این ادعای محض او را که هیچ دلیلی همراه ندارد، در مباحث گذشته به اثبات رساندم. دلایل واهی که او ذکر کرده بود چنان مضحکه و خنده آور است که کودکان قبل از بزرگتران از سستی آن دلایل در شگفت وی افتند! او این دلایل واهی را صرفاً به خاطر مطعون کردن صحابی بزرگ رسول الله ج آورده است. می‌خواهم این نکته را برای تیجانی یادآور شوم: کسی که در حق فاطمه اجحاف کرده و او را رنجاند و قصد داشت که با دختر ابوجهل ازدواج کند و رسول الله ج او را منع کرد، او امام علی بن ابی طالب بود ای تیجانی، موقف و دیدگاه تو درباره این فاجعه چیست؟!.

3- آقای تیجانی در ادامه یاوه‌گویی‌هایش می‌گوید: هر کس این حوادث و رویدادها را استقراء نماید و از تمام ابعاد آن‌ها اطلاع پیدا کند، قطعاً می‌داند که ابوبکر قصد اذیت، آزار و تکذیب فاطمهل را داشته است تا فاطمه از نصوص غدیر نتواند علیه او پیرامون خلافت پسر عمو و شوهرش، «علي» استدلال کند».

باید عرض شود:

به به و آفرین بر این عقل و دانش، آقای تیجانی دروغی را که خود می‌گوید، بعد از اندکی آن‌ را تصدیق می‌کند و غافل است از اینکه او ماهیت خود را توسط خودش آشکار می‌کند و عقلش را در معرض علم همگان قرار می‌دهد. من این جریان‌ را از جمیع جهات بررسی و ارزیابی کردم و برای من روشن شد که حضرت ابوبکرس آنچه را که انجام داده است، به حق انجام داده است چون او از امر رسول الله ج اطاعت کرده است و تمام صحابه به اتفاق حضرت علیس صحت این اقدام را پذیرفته‌اند لکن آقای تیجانی صد و هشتاد درجه از این معامله انحراف کرده و از بزرگ‌ترین مبدا ورودی، وارد جریان خلافت شده، می‌گوید: ابوبکر قصد اذیت و تکذیب فاطمه را کرده است، چرا؟ تا فاطمه علیه او از نصوص غدیر و غیره نتواند استدلال کند!!؟

به خدا سوگند، اگر جهل و نادانی بره‌ای می‌بود، من آن‌ را ذبح می‌کردم. سبحان الله! وقتی آقای تیجانی مدعی است که کسی که درباره خلافت او نص (حدیث غدیر) وارده شده است و تعداد زیادی از اصحاب و بنی هاشم و سعد بن عباده بیعت با ابوبکرس را ترک کرده‌اند حتی اهل مدینه قهراً با او بیعت کردند([[325]](#footnote-325))، آنگاه قصد اذیت کردن فاطمه چه دلیلی دارد و چرا؟ به خاطر اینکه فاطمه نتواند از حدیث غدیر، علیه او استدلال کند (یا للهول)؟! به خدا سوگند، نمی‌دانم وقت نوشتن، عقل این انسان کجا می‌رود؟ آیا وقت نوشتن، عقلش را از خود دور می‌دارد تا بر وی سنگینی نکند؟!.. . وقتی صحابه مخالفت می‌کردند و علیه او استدلال می‌کردند و او به جبر و اکرام مردم را برای بیعت وا می‌داشت، در چنین حالتی آیا احتجاج فاطمه زهرا (خداوند او را از شر شما نجات دهد) با حدیث غدیر، تاثیری بر وی می‌گذاشت؟! آقای تیجانی باید پاسخ بدهد، ابوبکرس چگونه فاطمه را اذیت و ازار می‌دهد و او را تکذیب می‌کند تا او با حدیث غدیر نتواند علیه ابوبکر استدلال کند و حال آنکه عیناً در همین جریان خطاب به فاطمه می‌گوید: «إنا عائذ بالله تعالى من سخطه وسخطك يا فاطمة؟؟» «ای فاطمه من از ناخشنودی خداوند و ناخشنودی توبه خدا پناه می‌برم» و فاطمه می‌گوید: «لأدعون عليك في كل صلاة أصليها» در هر نماز علیه تو دعا می‌کنم.. . نمی‌دانم چرا؟ آیا بخاطر مال یا بخاطر بیعت؟! بعد حضرت ابوبکر بیرون رفته گریه می‌کند و می‌گوید: بیعت تان ‌را فسخ کنید!!! تعجب است از این تناقص و تضاد؟! برای شما روشن شد که این شخص در حال نوشتن چقدر از عقل فاصله می‌گیرد! آیا قول شاعر کاملا در حق او صدق نمی‌کند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إثبات ضدين معاً في حال |  | أقبح ما يأتي من المحال |

گفتن دو مطلب متضاد در آن واحد از بدترین دروغ‌هاست که شخص مرتکب آن می‌شود.

اگر من موفق شوم که شرح و تعلیقی درباره کتاب تیجانی بنویسم، خواهم گفت: این کتاب صد در صد متضاد و متناقض است و برای علمای بزرگ اهل سنت مقدور نیست که این تضادها و تناقض‌ها را توجیه کنند!! این تضادها وقتی برای ما روشن می‌شوند که این رویدادها را استقرا کرده از جمیع ابعاد آن اطلاع داشته باشیم. و کتاب او، برای اینکه ما اطمینان پیدا کنیم که حضرت زهرا از سفسطه‌های این بدخواه و امثال آن پاک است، برای ما کافی است. او و امثالش به دروغ‌های خود ادامه می‌دهند و استمرار می‌بخشند تا اینکه، این دروغ‌ها به جای سود به ضرر و زیان آن‌ها می‌انجامد. والله الـمستعان وعلیه التكلان.

4- آری، درباره ادعای آقای تیجانی دایر بر وجود دلایل و قراین متعدده در خصوص این مطلب که ابوبکر قصداً و عمداً فاطمه را مورد اذیت و ازار قرار می‌داد تا او بوسیله حدیث غدیر علیه ابوبکر نتواند استدلال کند. بعد آقای تیجانی یک جریان تاریخی را به عنوان دلیل ذکر کرده و آن ‌را به ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن قتیبه در تاریخ الخلفا نسبت می‌دهد.

باید عرض شود:

این یک داستان دروغین و ساخته پرداخته است. اصلاً صحت ندارد. تنها نسبت دادن آن به شرح نهج البلاغه یا به تاریخ الخلفاء، برای حجت بودن آن کافی نیست، این داستان علاوه بر اینکه هیچ سندی برای آن ذکر نشده است، متن آن با ادله صحیح مغایرت دارد و تاریخ الخلفا علاوه بر روایات باطله در آنکه بعضی مغایر با بعضی دیگر است، نسبت دادن آن به ابن قتیبه نیز صحیح نیست و بطلان این نسبت را در مباحث گذشته به اثبات رساندیم. اما شرح نهج البلاغه به هیچ عنوان علیه ما نمی‌تواند حجت باشد. زیرا شارع آن، از اهل سنت نیست بلکه شیعه معتزلی است و او در شرح آن روایات صحیح و غیر صحیح را جمع کرده است و بر خلاف آن، اهل سنت اسناد را جزو دین می‌دانند، زیرا اگر صحت و سقم اسناد معتبر نمی‌بود، هر کس هرچه می‌خواست، می‌گفت. همانطور که شیوه عمل شیعه است. علاوه بر این، ابن ابی الحدید، آن طورکه تیجانی می‌گوید و او را جزو مورخان می‌داند، مورخ نیست بلکه شارح محض است. علاوه بر این، آنچه که در شرح نهج البلاغه هست، مغایر با این قصه هست. ابن ابی الحدید می‌گوید: « واعلم أن الناس يظنون أن نزاع فاطمة أبابكر كان في أمرين، في الـميراث والنحله وقد وجدت في الحديث أنها نازعت في أمر ثالث ومنعها أبوبكر إياه أيضاً وهو سهم ذوي القربي»([[326]](#footnote-326)).

مردم گمان می‌کنند که نزاع فاطمه با ابوبکر در دو چیز بود، یعنی در میراث و نحله ولی من نزاع فاطمه با ابوبکر را در یک امر سوم می‌دانم که ابوبکر او را از آن منع کرد و آن سهم خویشاوندان است. بعد ابن ابی‌الحدید، حدیث را ذکر می‌کند حتی عقیده کسانی را که می‌گویند: ابوبکر بخاطر خلافت قصد اذیت و رنجاندن فاطمه را کرده بود رد می‌کند و می‌گوید.. .

یک شخص به نام علی بن مهنا که تیز هوش و صاحب فضل بود، از من سوال کرد: «به گمان تو ابوبکر و عمر از ندادن فدک به فاطمه چه قصد کرده بودند؟»گفتم: «قصدی نداشتند. » گفت: آن دو که حق علی را در امر خلافت غصب کرده بودند، می‌خواستند، علی مطلع نشود. ابن ابی الحدید می‌گوید: یکی از متکلمان شیعه دوازده امامی که به علی بن تقی معروف بود و در بلده نیل زندگی می‌کرد، به او گفتم: «فدک چیزی به جز تعدادی نخل و تعدادی کمی زمین، بیشتر نبود و این قدر مهم نبود». او به من گفت: بسیار مهم بود، در آن به اندازه نخل‌های کوفه، نخل هست. ابوبکر و عمر آن‌ را از فاطمه منع نکردند مگر بخاطر اینکه احتمال می‌دادند، اگر به فاطمه داده شود، علی از محصول و درآمد آن تقویت شده در امر خلافت با آنان ادعا می‌کند و روی همین اصل، جلوی حق فاطمه، علی و سایر بنی هاشم را از خمس نیز گرفتند. زیرا انسان تنگدست که مال و ثروتی نداشته باشد، اراده‌اش ضعیف شده و خود را در برابر دیگران حقیر و خوار می‌پندارد و به جای طلب حکومت و ریاست به کسب معاش می‌پردازد. ببین اینان چه چیزی را در دل‌هایشان جای داده‌اند. این بیماری است که علاج ندارد، اخلاق و خصلتها زایل می‌شوند، اما اعتقادات راسخ هرگز زایل شدنی نیستند([[327]](#footnote-327)).

علاوه بر این، ابن ابی الحدید مطالب بیشتری یادآوری کرده است، آری، وی به شبهات پاسخ می‌دهد و از صحابه دفاع می‌کند که نخستین آنان ابوبکر و عمرب هستند. او (ابن ابی الحدید) چنین می‌گوید: «بدان ما در این فصل روایاتی را ذکر می‌کنیم که رجال حدیث و راویان ثقه آن‌ها را روایت کرده‌اند. و آنچه را که احمد بن عبدالعزیز جوهری، که راوی ثقه و امین است در کتاب خود، ذکر کرده آن‌ها را بیان می‌کنیم، اما آنچه را که رجال شیعه و اخباریون از آن‌ها در کتب خود ذکر کرده‌اند، بدان توجه نمی‌کنیم. سپس او یکی از روایات شیعه را به عنوان نمونه بیان کرده و از صحابه دفاع می‌کند. چنان‌چه می‌گوید: شیعه چنین می‌گویند: ابوبکر و عمر به فاطمه اهانت کرده، حرف‌های تند و تیزی به او گفته‌اند. «ابوبکر در غیاب عمر بر وی ترحم کرده، نامه‌ای دایر بر واگذاری فدک به وی، نوشته به او تحویل داد هنگامی که فاطمه می‌خواست خارج شود، عمر وی را دید، نامه را قهراً از وی ستاند. فاطمه او را منع کرد، عمر سینه فاطمه را مورد ضرب قرار داده و نامه را از وی گرفت و بعد از اینکه روی آن نامه، آب دهان انداخت آن‌ را سوزاند و از بین برد. فاطمه علیه عمر دعا کرد و گفت: خدا شکم تو را پاره کند همان گونه که نامه مرا پاره کردی. » این تهمتی است که علمای حدیث آن‌ را روایت نکرده‌اند و منزلت صحابه از این بالاتر است و عمر خدا ترس بود و حق خدا را بیش از این می‌شناخت و رعایت می‌کرد. شیعه، بخشی از این داستانرا به صورت نظم و شعر در آورده است. ابی الحدید سپس شعر را نقل کرده و آن‌ را ارزیابی می‌کند و می‌گوید: این فاجعه را که از جانب شیعه بر سادات و سردار مسلمانان (ابوبکر و عمر) و به بزرگان مهاجر و انصار وارد می‌شود به دقت نگاه کنید. این گونه حرکات شیعه، منزلت و جایگاه والای آنان را نمی‌کاهد، همان گونه که کینه توزان، حاسدان و کسانی علیه شریعت پیامبران گذشته مطالب توهین آمیزی نوشتند اما از انبیا چیزی کم نشد به خاطر این حرکت‌های نازیبای دشمنان بود که دین انبیا گذشته گسترده تر می‌شد و با سرعت در دل‌های خردمندان و صاحبان عقل محبوبیت خود را بر جای گذاشت([[328]](#footnote-328)).

آری، این بود دیدگاه ابن ابی الحدید شیعی و معتزلی درباره اصحاب کرام رسول اللهج. تیجانی دیدگاه او را برای مطعون کردن صحابه مستمسکی برای خود قرار داده می‌پندارد که او صحابه را طعن کرده است. ولی من می‌گویم: ای خردمندان! بعد از حق بجز گمراهی، چیزی دیگر وجود ندارد؟!.

نقدی بر گفتگوی تیجانی با یک دانشمند درباره حضرت ابوبکرس

آقای تیجانی مدعی است که با یک عالم اهل سنت گفتگویی انجام داده است. این گفتگو در کتاب او بسیار طولانی است ولی نکات مهم آن‌ را در نظر گرفته، به طعنه‌های او در حق حضرت ابوبکر و عمرب پاسخ می‌دهم. او در این گفتگو از یک حدیث که امام مالک آن‌ را در موطا آورده است، علیه ابوبکر و عمرب استدلال می‌کند و می‌گوید: «من بلا فاصله به خانه رفته و کتاب موطای امام مالک و بخاری را برای او آوردم و عرض کردم: جناب! کسی که مرا به این شک واداشته است، خود رسول اکرمج است و کتاب موطا را برایش باز کردم، و در آن چنین روایت شده است: رسول اکرمج درباره شهدای احد فرمود: «اینان، در حقشان گواهی خواهم داد» ابوبکرس گفت: ای رسول خدا، مگر ما برادران آنان نیستیم؟ ما، مانند اسلام آنان، اسلام آورده‌ایم و مانند جهاد آنان، جهاد کرده‌ایم. رسول اکرم ج فرمود: آری، ولی من نمی‌دانم که بعد از من شما چه خواهید کرد؟! حضرت ابوبکر گریه کرد و گریه کرد. و بعد گفت: «ما بعد از تو زنده خواهیم ماند؟» تیجانی می‌گوید: بعد از اینکه آن عالم و حاضرین در جلسه حدیث را قرائت کردند، چهره‌هایشان متغیر شده بسوی یکدیگر نگاه کردند، منتظر بودند که آن عالم پاسخ بدهد ولی او جز اینکه ابروهایش را تکان داد و تعجب کرد، دیگر هیچ عکس العملی از خود نشان نداد و گفت: )رَبِّ زِدْنِي عِلْماً)!!([[329]](#footnote-329)).

عرض می‌شود:

1- این حدیث نزد تمام راویان موطا مرسل و منقطع است، و حدیث مرسل نزد جمهور علما حدیث و فقهای مردود است. زیرا راوی آن مجهول، و شرایط صحت مفقود است. ولی نزد ابوحنیفه، مالک و احمد در قول معروف و راجح‌اش حجت است.

2- شرح و تفسیر حدیث، غیر آن است که آقای تیجانی طبق فهم و درک وارونه خود بیان کرده است. زیرا معنی قول رسول الله ج «هؤلاء أشهد عليهم» این است که رسول اللهش می‌گوید: من به ایمان، وانفاق آنان در راه الله گواهی می‌دهم ـ وقتی رسول الله ج این مطلب را فرمود، حضرت ابوبکرس گفت: «ای رسول خدا مگر ما برادران آنان نیستیم، مانند اسلام آنان اسلام آوردیم و مانند جهاد آنان جهاد کردیم؟ رسول اکرم ج فرمود: آری، شما مانند آنان مسلمان و مجاهد هستید (ولكن لا أدري ماتحدثون)، یعنی من نمی‌دانم که بعد از من چه خواهید کرد؟ حضرت ابوبکرس در مورد خود سوال نکرد بلکه با صیغه جمع از وی سوال کرد، رسول خدا ج نیز با صیغه جمع جواب داد و فرمود: نمی‌داند که بعد از وی چه اتفاقاتی رخ خواهد داد. چون مشخص است که رسول اکرم ج علم غیب نداشت و نمی‌دانست که بعد از وفات او چه حوادثی پیش خواهد آمد. قرآن در این باره می‌گوید: ﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُۚ﴾ [الأعراف: 188]. «ای پیامبر! بگو: من مالک نفع و ضرر خود نیستم مگر آنچه را که خداوند خواسته باشد. اگر غیب می‌دانستم، همه خیر و خوبی‌ها را برای خودم جمع می‌کردم و هیچ زیانی متوجه من نمی‌شد». حضرت ابوبکرس به گریه افتاد زیرا می‌دانست که رسول اکرم ج در آینده‌ی نزدیک به ملکوت اعلی پیوسته و از آنان جدا خواهد شد این بود دلیل گریه ابوبکرس. همان گونه که از جمله‌ای که ابوبکر گفته بود بر می‌آید (أئنا لكائنون بعدك؟) یعنی: اینکه، ای رسول خدا ما بعد از تو زنده خواهیم ماند؟ آری، او به خاطر این گریه نکرد که می‌دانسته بعد از رسول الله ج چه حوادثی پیش خواهد آمد!!.

3- اگر فهم نصوص و تفسیر آیات مبتنی بر گرایشات، خواسته‌ها و دروغ‌های بی‌ارزش می‌بود، استدلال و استناد مستشرقین به مراتب قوی‌تر از استدلال آقای تیجانی است و در این حالت طعن به کتاب الله و سنت رسول الله برای ابلهی مانند تیجانی حجت به شمار می‌رفت. شگفت‌آور اینکه او در کتاب خود، می‌گوید: «کتاب الله خاموش و محتمل چند وجه است. در آن محکم و متشابه وجود دارد و برای فهم صحیح آن، رجوع، به راسخین در علم طبق تعبیر قرآن و به اهل بیت طبق تفسیر نبوی ضروری است»([[330]](#footnote-330)).

آقای تیجانی، آیا تو در تفسیر این حدیث به اهل بیت مراجعه کردی؟ و بر فرض ایمان ضعیف، به راسخین در علم مراجعه کردی؟ تا معنی حدیث را درست درک کرده باشی. اگر می‌گویی: این حدیث از طرق اهل سنت روایت شده است، من می‌گویم: یا آن‌ را ترک کن و یا در تفسیر آن به آراء و نظریات اهل سنت مراجعت کن و شروح اهل سنت از این قراراند:

4- تعداد زیادی از علمای موطا امام مالک را شرح و تفسیر کرده‌اند. لازم می‌دانم دیدگاه و شروح آنان را پیرامون این حدیث برای خوانندگان محترم شرح دهم.

(الف) زرقانی می‌گوید: «.. . هؤلاء أشهد عليهم» یعنی گواهی می‌دهم که آنان تن و جان خود را در راه خدا نثار کرده و فرزندان خود را رها کرده‌اند ( ابوبکر صدیقس گفت: ای رسول خدا، مگر ما برادران آنان نیستیم. مانند اسلام آنان اسلام آوردیم و مانند آنان جهاد کردیم؟) گواهی تو بنابر چه دلیلی مختص آن‌ها است؟ رسول اکرم ج فرمود: آری، شما برادران آنان هستید (ولی من نمی‌دانم که بعد از من چه خواهید کرد لذا من گواهی خودم را مختص آنان کردم. حضرت ابوبکرس بسیار گریه کرد. به خاطر اینکه از فراق رسول اکرم ج در آینده‌ی نزدیک، رنج می‌برد. بعد گفت: (أئنا لكائنون بعدك؟) یعنی: ما موجود خواهیم بود، بعد از تو؟ این استفهام، برای تاسف بود. زیرا استفهام به معنی حقیقی برای حضرت ابوبکرس، بعد از اینکه رسول الله خبر داده بود. معنی و مفهومی نداشت([[331]](#footnote-331)).

(ب) ابن عبدالبر می‌گوید: .. . و معنی قوله: «أشهد عليهم». یعنی: درباره ایمان صحیح و سالم آنان از گناهان خطرناک و بزرگ، و سالم از هر گونه تغییر و تبدیل گواهی می‌دهم و درباره اینکه ایمان آنان سالم از تنافس در امور دنیا است، گواهی می‌دهم. این حدیث اشاره دارد به اینکه، شهداء أحد و کلیه کسانی از اصحاب وی که قبل از وی زیسته‌اند ـ والله اعلم ـ اما در میان اصحاب رسول الله ج که بعد از رسول الله ج زیسته‌اند، افضل ترین آنان ابوبکر و عمرب هستند ـ اکثریت قریب به اتفاق علمای اسلام بر این باورند. عده کثیری از علما بر این باورند که افضل ترین صحابه به طور مطلق و بدون استثنا آنانی هستند که قبل از رسول اللهج فوت کرده‌اند اما بعد از آن‌ها، ابوبکر و عمرب، هستند([[332]](#footnote-332)).

بعد می‌گوید: «أنا أشهد وأنا شهيد لهؤلاء» این روایت به طرق متعدد روایت شده است. بعد، چند روایات را ذکر کرده که یکی از آن‌ها چنین است: حکم بن نافع، ابوالیمان، از شعیب از زهری، از ایوب بن بشیر الانصاری از بعضی از اصحاب رسول اللهج روایت می‌کند که: رسول اکرم ج روزی از خانه بیرون آمد و بالای منبر تشریف برد. نخستین سخنی که به زبان آورد، این بود که برای شهداء احد طلب امرزش کرد. بعد فرمود: بنده‌ای از بندگان الله، اختیار داده شد میان دنیا و میان آنچه که نزد پروردگارش بود، او آنچه را که نزد پروردگارش بود، اختیار نمود. حضرت ابوبکر صدیقس درک کرد که آن بنده، خود رسول اکرم ج است. لذا حضرت ابوبکرس به گریه افتاد. رسول اکرم ج فرمود: شتاب نکن. و گفت: تمام درهایی که از بیرون به مسجد باز می‌شوند، بسته شوند به جز دروازه حضرت ابوبکرس. زیرا من کسی را سراغ ندارم که در رفاقت و صحبت از ابوبکرس بر من بیشتر منت گذاشته باشد([[333]](#footnote-333)).

بعد آقای تیجانی پس خورده خود را بیرون آورده می‌گوید: «ابوبکر درباره گفته رسول اکرم ج. شک داشت؟ وای شگفتی!.

(ج) امام باجی می‌گوید: «... این گفته حضرت ابوبکرس: «ای رسول خدا، ما برادران شهداء احد نیستیم، جهاد و اسلام ما مانند جهاد و اسلام آنان نیست؟» از جهت اشفاق و ترحم بود. زیرا دید که شهداء احد مختص به حکمی‌شدند که سهم خود را بیشتر از سهم آنان می‌دانست و فکر می‌کرد سهم کلیه‌ی کسانی که در صحبت او (پیامبرج) بودند، مساوی باشد. لذا گفت: عمل ما در ایمان که اساس و پایه است و در جهاد که آخرین عمل است مانند ایمان و جهاد آنان بود، آیا شما برای ما گواهی می‌دهید آنطورکه برای آنان گواهی می‌دهید؟ رسول اکرم ج فرمود: آری، اما نمی‌دانم که بعد از من چه رخ خواهد داد. برخی بر این باورند که مخاطب هر چند که حضرت ابوبکرس است ولی منظور از آن دیگران‌اند. آنانی که رسول اکرم ج نمی‌دانست که سرنوشت آنان چه خواهد شد و در چه حالتی خواهند مرد. درباره ابوبکرس، خود رسول اکرم ج اعلام کرده بود که او از اهل بهشت است و رسول اکرم ج برای بهشتی بودن او گواهی می‌دهد و رسول الله ج می‌دانست که خداوند رضایت خود را از وی اعلام کرده است. ولی وقتی که حضرت ابوبکرس با تعبیر عام سوال کرد، و سوال را به خود مختص نکرد، جواب رسول الله ج نیز به صیغه عام بیان شد و پیامبر ج با توجه به اعمال وی در گذشته و بعد از آن جریان، او را از کسانی که بعد از پیامبر ج احداث فی الدین می‌کنند، استثنا نموده او را به پاداش بزرگ نزد پروردگارش خبر داده است.

قاضی ابو الولید، می‌گوید: از دیدگاه من یک توجیه دیگر نیز وجود دارد وآن اینکه: «هؤلاء أشهد عليهم» یعنی: آنچه از اعمال جهاد آنان که منجر به قتل آنان برای خدا و در راه او گردید، را مشاهده کردم و به همین دلیل برای کسانی که در روز احد حاضر بودند، قتال کردند و جان سالم بدر بردند و برای کسانی که از کشته شدگان در آن روز افضل بودند، نفرمود: «إنا شهيد لهم» (من برای آنان گواهی می‌دهم) مانند: علی، طلحه و ابی طلحه و غیره بلکه این حکم را اختصاص داد به کسانی که جهاد کرده و به شهادت رسیده‌اند. و قول رسول الله ج برای حضرت ابوبکر: «بلى ولكن لا أدري ما تحدثون بعدي» محمول بر همین معنی است، منظور از آن پدیده و حدوثی که متضاد با شریعت باشد، نیست بلکه تمام اعمال موافق و مخالف شریعت مقصود است. لذا معنی «لا أدري ما تحدثون بعدي» (أي: لا أعلم ما تعملون بعدي) یعنی: اعمالی را که بعد از من انجام می‌دهید، من شاهد آن نخواهم بود. لذا من بدان عمل نمی‌توانم گواهی بدهم. هر چند که من می‌دانم که شما با اعمال نیک و شایسته از دنیا می‌روید ولی برای من بطور مشخص گفته نشده که فلانی در فلان منطقه جهاد می‌کند و فلانی زید را می‌کشد یا بوسیله عمر کشته می‌شود، آنطورکه کشته شدگان احد را مشاهده کردم. لذا درباره اعمال و جزئیات اعمال شما نمی‌توانم گواهی بدهم به گونه‌ای که در مورد جزئیات اعمال شهداء احد گواهی می‌دهم. اگر چه در مورد اعمال اجمالی شما بنابر وحی و اعلام خداوند، می‌توانم گواهی بدهم. بنابراین توجیه، تمام صحابه مخاطب این قول رسول الله ج «لا أدري ما تحدثون بعدي» قرار خواهند گرفت و این جمله «فبكى أبوبكر ثم بكى ثم قال: أئنا لكائنون بعدك». معنی‌اش این است که حضرت ابوبکرس تا دیر گریه کرد و گریه‌اش را تکرار کرد و معنی گریه کردنش را با این جمله ظاهر کرد، «أئنا لكائنون بعدك» «آیا بعد از تو ما زنده خواهیم ماند؟» یعنی حضرت ابوبکرس می‌ترسید از فراق رسول الله ج و از تنها ماندن خود بدون رسول الله ج و از فقدان خیر و برکات وجود آن‌حضرت و از فقدان نعمت‌های حضرت حق بر امت که به خاطر وجود رسول اکرم ج به امت عنایت می‌شد.

آری، این بود دیدگاه علمای درباره این حدیث که حکایت از نهایت جهل آقای تیجانی نسبت به حدیث و برداشت بد او در حق اصحاب گرامی رسول الله ج دارد.

اما درباره این گفته تیجانی: «چون رسول اکرم ج نخستین کسی بود که در حق او شک داشت و برای او گواه نشد. زیرا رسول الله ج نمی‌دانست که ابوبکر در آینده نزدیک دست به چه اعمالی خواهد زد. »([[334]](#footnote-334)) باید عرض شود:

1- در اثنا صحبت‌های گذشته کاملا روشن گردید که منظور رسول الله ج از «لا أدري ما تحدثون بعدي» حضرت ابوبکرس نبوده است، پیامبر ج با این کلمات تمام صحابه را مخاطب قرار داده است.

2- از مسلمات است که یقین بوسیله شک زایل نمی‌شود، و قطعاً معلوم است که رسول اکرم ج در چندین روایت، به بهشتی بودن حضرت ابوبکرس گواهی داده است. یکی از آن روایات این است که امام ترمذی و طبرانی در الکبیر از حضرت عایشهل نقل کرده‌اند. «قالت: إن أبابكرس دخل على رسول الله ج فقال: أنت عتيق الله من النار»([[335]](#footnote-335)) «حضرت ابوبکرس نزد رسول الله حضور به هم رساند، رسول اکرم ج خطاب به وی فرمود: «تو ازاد شده‌ی خداوند از دوزخ هستی». در بخشی از یک حدیث که امام بخاری از حضرت ابوموسی اشعری روایت کرده است، چنین آمده است، «فجاء أبوبكرس فدفع الباب، فقلت من هذا؟ فقال: أبوبكر، فقلت على رسلك، ثم ذهبت فقلت: يا رسول الله! هذا أبوبكر يستأذن، فقال: ائذن وبشره بالجنة، فاقبلت، حتى قلت لأبي بكر: ادخل ورسول الله يبشرك بالجنة»: «حضرت ابوبکرس آمد و در را زد. پرسیدم: شما؟ گفت: «ابوبکر»، گفتم: عجله نکن، بعد نزد رسول الله ج رفتم و عرض کردم: ابوبکر منتظر ورود است، از شما اجازت می‌خواهد. رسول اکرم فرمود: «او را درباره بهشتی بودنش بشارت بده و بگذار تا وارد شود. رفتم و به ابوبکرس گفتم: رسول اکرم ج با وارد شدن تو موافقت کرده و در عین حال، تو را به بهشتی بودنت بشارت می‌دهد([[336]](#footnote-336)).

ترمذی از عبدالرحمن بن عوف نقل کرده که رسول اکرم ج فرمود: «ابوبکرس در بهشت است.. . الخ در روایت دیگر امام ترمذی از حضرت علی بن ابی طالبس چنین نقل کرده است: «همراه رسول الله ج بودم، ابوبکر و عمرب از جلو می‌آمدند. رسول اکرم ج خطاب به من (علی) فرمود؟ آن دو (ابوبکر و عمرب) سرداران مردان میانه سن به استثنا پیامبران در بهشت هستند. اما، ای علی تو این مطلب را به آنان اطلاع نده([[337]](#footnote-337)).

خداوند متعال صحبت رسول اکرم ج را برای ابوبکر ثابت کرده است در آیه 40 سوره توبه می‌فرماید: ﴿إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدۡ نَصَرَهُ ٱللَّهُ إِذۡ أَخۡرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ﴾ [التوبة: 40]. یعنی: «اگر شما وی را کمک نکنید، خداوند وی را کمک کرد آن هنگامی که کفار وی را بیرون کردند و آن‌حضرت ج، دومین دو نفر بود وقتی که داخل غار شدند و به یار غارش ـ حضرت ابوبکر صدیقس ـ گفت: غمگین مباش، خدا با ماست». حکایت از فضیلت و برتری حضرت ابوبکرس دارد. حضرت ابوبکرس در این فضل و برتری منفرد است. زیرا تنها او در این سفر رسول الله ج را همراهی کرده و از وی پاسداری کرده است([[338]](#footnote-338)). سفیان بن عیینه با استدلال به این آیه، فرموده است: خداوند درباره پیامبر خود به جز حضرت ابوبکرس تمام بندگانش را مورد عتاب قرار داده است. ابن عیینه و هم دیگران بر این باور هستند، هر کس صحابی بودن حضرت ابوبکرس را منکر شود، او کافر است. زیرا او قرآن ‌را تکذیب کرده است([[339]](#footnote-339)).

بعد از همه این فضایل که از زبان رسول اکرم ج و نصوص قرآن برای حضرت ابوبکرس آمده است، آقای تیجانی مدعی است که رسول اکرم ج درباره ابوبکرس شک داشت ولی هر طالب حق قطعاً و بدون تردید، از خلال دلایل گذشته از کتاب و سنت، می‌داند که رسول اکرم ج به بهشتی بودن حضرت ابوبکرس گواهی داده است و درباره وی هیچ گونه شک و تردید نداشته است و گر نه، شک و تردید درباره حضرت ابوبکرس منجر به تناقص در اقوال رسول الله ج می‌شود و رسول الله ج از چنین تضاد و تناقضی مبرا و پاک است.

آقای تیجانی می‌گوید: «... حق با من است درباره اینکه تا حقیقت برای من روشن نشده کسی را برتر و بهتر معرفی نکنم و بدیهی است که این دو حدیث متناقض با تمام احادیث وارده در باب فضیلت ابوبکر و عمر هستند، وآن‌ها را باطل می‌کنند. زیرا این دو حدیث با واقعیت نزدیک‌ترند و عقلانی تر به نظر می‌رسند تا احادیث فضایل و دروغین. حاضرین سوال کردند: چگونه؟ گفتم: رسول اکرم ج برای حضرت ابوبکر گواهی نداد و گفت: «إنني لا أدري ماذا تحدثون بعدي»! این جور گفتن عقلانی است و قرآن این را به اثبات رسانده است و تاریخ گواهی می‌دهد که صحابه بعد از رسول اللهج تبدیل شدند. ابوبکر به همین خاطر گریه کرده زیرا تبدیل شده و فاطمه را به خشم در آورده بود و چنان عوض شده بود که قبل از وفات، پشیمان بود و آرزو می‌کرد، ای کاش، بشری نمی‌بودم، حدیثی که در باب فضیلت ابوبکر روایت می‌کنند و می‌گویند: پیامبر ج فرموده است: «لو وزن إیمان أمتي بإیمان أبي بكر لرجح إیمان أبي بكر» «اگر ایمان امت من با ایمان ابوبکر مقایسه شود، ایمان ابوبکر می‌چربد» باطل و غیر عقلانی است. ممکن نیست شخصی که چهل سال از عمرش را در شرک سپری کرده است و بت‌ها را عبادت کرده است. از لحاظ ایمان از تمام امت بالاتر باشد. در حالی که در میان امت، اولیا، صالحان، شهداء، و امامان که تمام عمر را در جهاد سپری کرده‌اند. وجود دارند. ابوبکر با این حدیث چه مناسبتی دارد؟ اگر این حدیث صحت می‌داشت، او در پایان عمر خود آرزوی بشر نبودن را نمی‌کرد. اگر ایمان او، برتر از ایمان تمام امت می‌بود، فاطمهل، سردار بانوان بر وی خشم نمی‌کرد و در هر نماز علیه او دعا نمی‌کرد([[340]](#footnote-340)).

1- این گفته تیجانی که: «این دو حدیث تمام احادیث وارده در باب فضیلت ابوبکر و عمر را نفی کرده متضاد و مبطل آن‌ها هستند» از شگفت ‌آورترین و مضحکه ترین گفته‌های او است. ! اصلاً معلوم نیست که در ابطال احادیث صحیحه به چه مبدا و منبعی استناد کرده است؟ و همانطورکه قبلاً گفته بودم، حدیثی که خود تیجانی آن‌ را مستند و مستدل خود قرار داده است، مرسل است. در عین حال که او حدیث مرسل را ضعیف می‌داند، چنان‌چه وی در جای دیگر از کتابش علیه اهل سنت از حدیث زیر استدلال می‌کند: «يا أيها الناس إني تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا كتاب الله وعترتي أهل بيتي» و در آنجا حدیث «كتاب الله وسنتي» را به دلیل مرسل بودن، حدیثی ضعیف می‌داند و «كتاب الله وعترتي» را در برابر آن ترجیح می‌دهد. او در حاشیه کتاب «آنگاه.. . هدایت شدم» ص (254-253) اضافه می‌کند و می‌گوید: مسلم، نسائی، ترمذی، و ابن ماجه، حدیث مذکور را به لفظ، «كتاب الله وعترتي» آورده‌اند ولی لفظ «سنتي» در هیچ یک از صحاح سته وارد نشده است و تنها مالک بن انس در موطا آن‌ را به لفظ «سنتي» آورده است و به صورت «مرسل» آن‌ را نقل کرده است (!!!) و بعد از آن بعضی‌ها مانند طبری، ابن هشام، به صورت مرسل آن‌ را از مالک نقل کرده‌اند([[341]](#footnote-341)).

آقای تیجانی، تو که حدیث «كتاب الله وسنتي» را به دلیل مرسل بودن نفی می‌کنی، اکنون در رد احادیث صحیحه چگونه از حدیث مرسل استدلال می‌کنی؟! دلیل ساده است، او می‌خواهد ماهیت انصاف دروغین و بازی گناه آمیز خود را برای خوانندگان محترم آشکار کند. آفرین بر این هدایت!.

2-... چنین بر می‌آید که آقای تیجانی برای اثبات احادیثی که مطابق با میل او هستند، از شجاعت علمی چشمگیری بهره‌مند است ولی احادیثی که فضایل صحابهش را ثابت می‌کنند، او این شجاعت علمی را ندارد که از لحاظ متن و سند آن‌ها را مورد نقد و بررسی قرار دهد، لذا بدون هیچ گونه مقدمه، بر می‌گردیم به احادیثی باطله هر چند که آن‌ها صحیح‌ترین سند را داشته باشند. آری، اگر تمام احادیث که در باب فضیلت حضرت ابوبکرس هستند، باطل‌اند، ولی گمانم بر این است که شهادت خداوند درباره فضیلت، تقوای حضرت ابوبکرس و صحبت او با رسول الله ج، باطل نباشد!؟ و شهادت خداوند نسبت به فضل، تقوا و صحبت ابوبکرس مستلزم این است که احادیث وارده در باب فضیلت حضرت ابوبکرس کاملا صحیح و عقلانی باشند، زیرا کسی که خداوند درباره تقوا و پاکی او سخن گفته است، پیامبرج صد در صد به تقوا و پاکی او نیز سخن گفته است.

3- این گفته‌ی تیجانی که: «رسول الله ج برای ابوبکر شهادت نداد و گفت: «أني لا أدري ماذا تحدثون بعدي؟» من نمی‌دانم شما بعد از من چه کارهایی انجام خواهید داد؟

عرض می‌شود:

چنین نیست، بلکه رسول الله ج در این حدیث برای حضرت ابوبکرس گواهی داد وقتی که حضرت ابوبکرس از وی پرسید: ای رسول خدا، مگر ما برادران شهداء أحد نیستیم؟.. . الخ

رسول الله ج فرمود: آری، این شهادت رسول الله ج بود برای حضرت ابوبکرس. ولی بعد رسول الله ج به صورت استدراک فرمود: حوادث آینده را علی سبیل الرویه به طور مشخص نمی‌داند، علاوه بر این سیاق، جمله از لحاظ بلاغت، گواهی ندادن رسول الله ج برای حضرت ابوبکرس را تایید نمی‌کند. آقای تیجانی بنابر چه دلیل و چگونه می‌گوید: «رسول الله ج در حق حضرت ابوبکرس گواهی نداد» و چگونه وی را به صیغه جمع مخاطب قرار داد؟ خطاب رسول الله ج برای حضرت ابوبکرس به صیغه جمع به خاطر این بود که خود حضرت ابوبکرس نیز رسول الله ج را به صیغه جمع مورد خطاب قرار داده بود و به صیغه عام سوال را مطرح کرده بود و تنها از حال خود سوال نکرده بود. لذا جواب نیز به صیغه عموم و شمول بود. حد اکثر این است که حضرت ابوبکرس نیز جزو مخاطبین بوده است و همه ما قطعاً می‌دانیم که حضرت علیس نیز در سپاه أحد شریک بود و شهید نشده بود بنابراین، خطاب، او را نیز شامل است. زیرا رسول الله ج درباره او نیز نمی‌دانست که بعد از وی، برایش چه پیش می‌آید، او نیز مانند سایر مخاطبین بود. لذا هر طعن و ایرادی که آقای تیجانی به وسیله این حدیث متوجه ابوبکر و عمر کرده است. متوجه حضرت علی نیز می‌شود!! آیا این معقول است؟ این گفته تیجانی که: «قد قرر ذلك القرآن الكريم والتاريخ يشهد أنهم بدلوا بعده»...!!! این از بدترین دروغ‌ها است. چگونه و کجا قرآن گفته است که صحابه بعد از رسول الله ج عوض شدند؟! کجا هستند آیه‌هایی که بر این مطلب دلالت می‌کنند؟ اگر تیجانی دلیلی می‌داشت آن‌ را ذکر می‌کرد. آیا منظورش مصحف فاطمه است؟! اگر تیجانی مدعی است که این دروغ را، تحت عنوان «رأي القرآن في الصحابة» بیان کرده است، به لطف و کرم حضرت حق، از دروغ پردازی هایش پرده طوری برداشته شد که هر جویای حق قانع شده به پاکی صحابه اطمینان پیدا کرده است. اما آنچه که در قرآن درباره صحابه به ثبت رسیده است، این است: ﴿لَٰكِنِ ٱلرَّسُولُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ جَٰهَدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡخَيۡرَٰتُۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٨٨ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ٨٩﴾ [التوبة: 88-89].

«رسول الله و آنانی که همراه او ایمان آورده‌اند، با مال و جان در راه الله جهاد کردند، آنانند رستگار، و برای آنان است خوبی‌ها. خداوند برای آنان باغ‌های پر از درخت که آب در نهرهای آن جریان دارد تدارک دیده است و آنان جاودانه در آن باغ‌ها می‌مانند. و این است، رستگاری بزرگ».

از تیجانی هدایت شده! می‌پرسم: آیا کسانی که در دو آیه مذکور از آنان صحبت شده است، علی و فرزندان او، حسن و حسین هستند که تا هنگام نزول این آیه‌ها به سن بلوغ نرسیده بودند؟ یا همراه با علی، حسن و حسینش سه یا هفت نفر دیگر هستند که شیعه صحابی بودن آنان را قبول دارند و بس. و شامل سایر اصحاب که در صف اول آنان، ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، و زبیر قرار دارند، نمی‌شوند؟! آیا رسول اکرمج که با هزار نفر از مشرکین در بدر و سه هزار نفر کافر و مشرک در احد و در سایر غزوات جهاد کرد، سپاه او تنها همین ده نفر بودند که شیعه آنان را قبول دارد و بس؟! پاسخ بده آقای تیجانی هدایت شده؟!؟ آیا مصداق آیه زیر فقط همین ده یا هفت نفر هستند که تو آنان را قبول داری، ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠﴾ [التوبة: 100].

«پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که از آنان بخوبی پیروی کردند، خداوند از آن‌ها خشنود گردید و آن‌ها از خداوند خشنود گردیدند و برای آن‌ها باغ‌هایی که در آن‌ها نهرها جاری است فراهم ساخت، آن‌ها برای همیشه و جاودان در آن‌ها خواهند ماند، این رستگاری بزرگی است».

آقای تیجانی، مصداق «سابقین اولین» چه کسانی هستند؟! آیا مصداق آیه، تنها حضرت علی و هفت تن دیگری که شما آنان را قبول دارید، هستند؟!! سبحان الله، بسیار شگفت‌آور است. چگونه بعضی‌ها به خاطر داشتن ایده و عقیده‌ای که خلاف نقل و اهانت به عقل است، خود را هدایت یافته می‌دانند؟! خداوند ما را و همه مسلمانان عالم را از شر این عقب افتادگان از هدایت، نجات دهد، آمین.

4- خداوند در سوره‌ی حشر آیه‌ی 9 می‌فرماید: ﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ٨ وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٩﴾. «همچنین غنایم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند، آن‌ها فضل و خشنودی خداوند را می‌خواهند و خدا و پیامبرش را یاری می‌دهند، این‌ها راستگو هستند و کسانی که قبل از ـ هجرت ـ آنان خانه را آماده کردند و ایمان ‌را ـ در دل‌هایشان جای دادند ـ آن‌ها مهاجرین را دوست دارند و در درون خود، احساس رغبت نمی‌کنند نسبت به آنچه که به مهاجرین داده شده است وآن‌ها را بر خود ترجیح می‌دهند هر چند خودشان نیاز شدید داشته باشند، کسانی که از بخل نفس خویشتن، مصون و محفوظ گردند. ایشان رستگارند».

من از آقای تیجانی درباره اینکه چه کسانی مصداق این آیه هستند پاسخ نمی‌خواهم، بلکه پاسخ این سوال را به امام زین العابدین، علی بن حسینب امام چهارم شیعیان اثنی عشری موکول می‌کنم. امام زین العابدین درباره مصداق آیه مذکور چنین می‌گوید:

علی بن ابی الفتح الاربلی در کتاب «**كشف الغمة في معرفة الأئمة»** چنین روایت می‌کند: تنی چند از اهل عراق نزد امام علی بن حسین آمدند و درباره ابوبکر، عمر و عثمان سخنانی گفتند. وقتی این آقایان از سخنان خود فارغ شدند. امام علی بن حسین پرسید: شما مصداق: ﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ٨﴾ [الحشر: 8]. هستید؟ آنان گفتند: خیر، باز امام پرسید، شما مصداق: ﴿وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ﴾ [الحشر: 9]. هستید؟ آنان گفتند: خیر، آنگاه امام فرمود: شما دوری جستید از اینکه، از یکی از این دو گروه باشید و من گواهی می‌دهم که شما از آن گروه نیز نیستید که خداوند درباره آنان چنین فرموده است: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ١٠﴾ [الحشر: 10]. «آنانی که بعد از صحابه، مهاجرین و انصار آمدند. می‌گوید پروردگارا، ما را و برادران ما را که در ایمان از ما پیشی گرفتند مورد مغفرت قرار بده، و در دل‌های ما اندک کدورتی در حق مومنان مگذار، پروردگارا، تو بخشنده و مهربانی هستی». بعد امام خطاب به آنان گفت: از نزد من بیرون بروید. خدا به کیفر کردار شما می‌رسد([[342]](#footnote-342)). این است دیدگاه امام چهارم، زین العابدین درباره اینکه این آیه‌ها درباره چه کسانی نازل شده‌اند. اما رد می‌کند کسانی را که بر عقل‌هایشان قفل زده و چشم‌هایشان ‌را بسته بر ابوبکر، عمر و عثمان طعن وارد می‌کنند. و امام چهارم توسط این آیه‌ها لگام بر دهان آنان گذاشته است. از آقای تیجانی می‌پرسم: آیا هنوز تو بر این باور هستی که هدایت شده‌ای؟؟!

5- این گفته آقای تیجانی که حدیث «(لو وزن إیمان أمتي بإیمان أبي بكر...) فهو باطل وغير معقول ولا يمكن أن يكون رجل قضى أربعين سنة في عمره يشرك بالله ويعبد الأصنام أرجح إیمانا من أمة محمد بأسرها.. . الخ».

«این حدیث باطل و غیر عقلانی است و امکان ندارد کسی که چهل سال از عمرش را در شرک و بت پرستی سپری کرده است، ایمان او از ایمان قاطبه امت بهتر باشد».

در پاسخ به این گفته باید عرض کنم:

(الف)... خوانندگان محترم مشاهده می‌فرمایید، آقای تیجانی حدیثی را فقط به دلیل اینکه، در عقل او نمی‌گنجد، باطل قرار می‌دهد. معنی این رد و ابطال حدیث، این است که علم جرح و تعدیل ارزشی ندارد. زیرا که حاکم بر صحت و سقم، قبول ورد احادیث عقل است. آیا اگر بعضی دروغ پردازان احادیثی را وضع کنند، وآن‌ها را به رسول الله ج نسبت بدهند و عقل بعضی انسان‌ها آن‌ها را بپذیرد، آنگاه آن احادیث باید صحیح باشند؟! این دیدگاه باب طعن را برای خاور شناسان و جوجه هایشان کاملا باز می‌کند دایر بر اینکه آنان توسط دانش جدید([[343]](#footnote-343))، سنت رسول الله ج را که عقل ناقص آنان نمی‌تواند توجیه گران باشد، رد کنند. اگر این اندیشه درست باشد، آنگاه بر چه مبنایی بر صحت دینت اعتماد می‌کنی، ای خواننده‌ی محترم.

(ب) اما حدیث (لو وزن... ) حدیث موقوف است. از حضرت عمرس روایت شده است. اسحاق بن راهویه و امام بیهقی در شعب به سند صحیح آن‌ را روایت کرده‌اند. و هذیل بن شرحبیل از عمر آن‌ را روایت کرده است. این روایت نزد ابن المبارک در «الزهد» و معاذ بن المثنی در زیادات به صورت مرفوع ذکر شده است. همچنین ابن عدی در شرح حال عیسی بن عبدالله و در مسند فردوس از حضرت عبدالله بن عمر به صورت مرفوع و با این الفاظ ذکر شده است «لو وضع إیمان أبي بكر على إیمان هذه الأمه لرجح بها» و در سند آن عبدالله بن سلیمان ذکر شده است. هر چند که عبدالله بن سلمان ضعیف است ولی در نقل این حدیث، منفرد و تنها نیست زیرا ابن عدی نیز از طریقی دیگر با این الفاظ آن‌ را نقل کرده است «لو وزن إیمان ابي بكر بإیمان أهل الأرض لرجحهم» و این حدیث شاهدی نیز دارد که در سنن آمده است وآن چنین است. از ابی بکره روایت است که: شخصی نزد رسول الله ج آمد و گفت: ترازویی را دیدم که از آسمان پایین آمد، تو و ابوبکر توسط آن وزن کرده شدید، وزن تو از وزن ابوبکر بیشتر بود. بعد ابوبکر همراه با دیگران وزن کرده شد، و ابوبکرس بر سایرین چربید. الحدیث([[344]](#footnote-344)). این روایت اگر در مرفوع بودن آن ضعف وجود دارد ولی حدیث ابی داود، صحت آن‌ را تایید می‌کند و بهر حال حضرت ابوبکرس از لحاظ ایمان، تقوا و صلاح از دیگران مقدم است.

(ت) این گفته آقای تیجانی که: ممکن نیست، شخصی که چهل سال از عمرش را در شرک و بت پرستی سپری کرده است، از لحاظ ایمان از تمام امت برتر و بهتر باشد... الخ

به چند وجه می‌توان این دیدگاه تیجانی را جواب داد:

1- آقای تیجانی چطور می‌دانست که ابوبکرس چهل سال از عمرش را در شرک و بت پرستی سپری کرده است؟ در عوض اینکه این شربت دروغ را که نوش جان کرده است باید آن‌ را استفراغ کند. آیا دلیلی دارد و دلیلی را ارائه داده است؟ اگر آقای تیجانی بر صحت مدعایش چنین استدلال می‌کند که قبل از بعثت رسول الله ج هیچ کس مسلمان نبوده است و همه بت‌ها را پرستش کرده‌اند و بدون تردید ابوبکر نیز از جمله آنان بوده است. در رد و نفی این استدلال عرض می‌شود: کودکانی مانند علیس نیز قبل از بعثت بت‌ها را پرستش می‌کردند. زیرا کودک که در حضانت پدر و مادر کافر باشد، به اتفاق همه مسلمانان، حکم کفر بر وی اجرا می‌شود. و در حدیث رسول اکرم ج چنین فرموده است: «كل مولود يولد على فطرة الإسلام، فأبواه يهودانه، أو ينصرانه، أو يمجسانه كما تنتج البهيمة، بهمية جمعاء، هل تحسون فيها من جدعاء»([[345]](#footnote-345)).

«هر نوزاد هم سو و هماهنگ با فطرت پیدا می‌شود ولی والدین او را یهودی یا نصرانی و یا مجوسی بار می‌آورند. همان گونه که چهار پا سالم متولد می‌شود، آیا شما در آن عیب و نقصی مشاهده می‌کنید؟».

اگر آقای تیجانی می‌گوید: کفر کودک مانند کفر بالغ نیست، من می‌گویم: ایمان کودک نیز مانند ایمان بالغ نیست. اسلام ابوبکرس به اتفاق همه مذاهب او را از کفر بیرون می‌آورد، اما درباره اسلام علی که در وقت بعثت نابالغ بود، دو قول وجود دارد. مذهب امام شافعی/ این است که اسلام کودک نمی‌تواند کودک را از کفر خارج کند([[346]](#footnote-346)). علاوه بر این، حضرت ابوبکر موقع اسلام آوردنش اصلاً چون و چرا نکرده است. از محمد بن ابی بکرس مروی است که رسول الله ج فرمود: اسلام را برای هر کس که عرضه می‌کردم، در پذیرفتن آن شک و تردید نشان می‌داد، به جز حضرت ابوبکرس، او هیچ گونه تردیدی نشان نداده بلا فاصله آن‌ را پذیرفته است. شگفت‌آور اینکه شیعیان معتقداند که حضرت علیس در قبول اسلام تردید نشان داده از رسول اکرم ج خواستار مهلت شده است و گفته است: «... اسلام با دین پدری من مخالف است، و من در این مورد فکر می‌کنم؟!»([[347]](#footnote-347))

2- درباره اینکه ابوبکرس عمرش را در بت پرستی گذرانده است، در هیچ جا ثابت نشده است که حضرت ابوبکرس بتی را سجده کرده باشد. «... حضرت ابوبکرس در جمعی متشکل از اصحاب رسول الله ج فرمود: «ما سجدت لصنم قط»، هرگز بتی را سجده نکرده‌ام. سپس می‌گوید: وقتی به سن بلوغ رسیدم، ابوقحافه دست مرا گرفته مرا به محل بت‌ها برد و به من گفت: این خدا و معبود تو «شم العوالی» است و مرا در آنجا رها کرد و رفت. من به نزد آن بت رفته، گفتم: گرسنه هستم به من نان بده، به من پاسخ نداد. گفتم: من لخت و عریان هستم مرا بپوشان، به من پاسخ نداد. سنگ بزرگی بر سر آن زدم وآن به زمین افتاد([[348]](#footnote-348)). با توجه به این روایت، تیجانی نادان و احمق چگونه ادعا می‌کند و می‌گوید: ابوبکر چهل سال از عمرش را در بت پرستی گذرانده است؟ ولی این سخن که حضرت علی بت را سجده کرده است یا خیر، هیچ نصی در این باره وجود ندارد. لذا ما در این باره که او بتی را سجده نکرده است، به یقین نمی‌توانیم چیزی بگوییم زیرا قریش، زن و مرد، کوچک و بزرگ بت‌ها را سجده می‌کردند!.

3- بالفرض اگر بپذیریم که حضرت ابوبکرس، مدت چهل سال را در شرک و بت پرستی گذرانده‌اند، هیچ شک و تردیدی در این وجود ندارد که هرگاه مشرک مسلمان شود، خداوند تمام گناهان گذشته او را مورد امرزش قرار می‌دهد. همانطورکه در قرآن آمده است: ﴿قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِن يَنتَهُواْ يُغۡفَرۡ لَهُم مَّا قَدۡ سَلَفَ وَإِن يَعُودُواْ فَقَدۡ مَضَتۡ سُنَّتُ ٱلۡأَوَّلِينَ ٣٨﴾ [الأنفال: 38]. «ای رسول، به کفار بگو: اگر آنان از کفر خود باز بیایند، گناهان گذشته آنان بخشوده خواهد شد». و در یک حدیث آمده است: عمرو بن عاص برای مسلمان شدن نزد رسول الله ج آمد، قصد داشت مسلمان شود ولی پذیرفتن اسلام را مشروط کرد به اینکه تمام گناهان او بخشوده شوند، رسول اکرم ج فرمود: «أما علمت أن الإسلام يهدم ما كان قبله» مگر نمی‌دانی، اسلام تمام گناهان گذشته را محو می‌کند و از بین می‌برد([[349]](#footnote-349))... لذا اسلام تمام گناهان و خطاهای گذشته انسان‌ را از بین می‌برد.

4- این واقعیت را شیعه اثنا عشری نیز می‌پذیرد ـ کلینی در اصول کافی تحت عنوان «لا يؤخذ الـمسلم بما عمل في الجاهلية» «مسلمان به خاطر اعمالی که قبل از مسلمان شدنش انجام داده است، مورد مواخذه قرار نمی‌گیرد» از ابی جعفر روایت می‌کند: «إن ناساً أتو رسول الله ج بعد ما أسلموا فقالوا: يا رسول الله أيؤخذ الرجل منا بما كان عمل في الجاهلية بعد إسلامه؟ فقال لهم رسول الله ج: من حسن إسلامه وصح يقين إیمانه لم يؤاخذه الله تبارك وتعالى بما عمل في الجاهلية ومن سخف إسلامه ولم يصح يقين إیمانه أخذه الله تبارك وتعالى بالأول والآخر»([[350]](#footnote-350)).

عده‌ای بعد از اینکه مسلمان شده بودند، نزد رسول اکرم ج آمدند و سوال کردند: آیا شخص بعد از مسلمان شدن در برابر اعمال قبل از اسلام مواخذه می‌شود؟ رسول اکرمج فرمود: هر کس اسلامش را خوب کند (یعنی ظاهر و باطنش مسلمان باشد) و باور ایمانش صحیح باشد. خداوند در برابر اعمال جاهلیت (یعنی قبل از اسلام) او را مواخذه نمی‌کند و در غیر این صورت، در برابر اعمال اول و آخر مواخذه می‌شود ـ حتی خود آقای تیجانی به این حقیقت اعتراف دارد و می‌گوید: «من هیچ عداوت و دشمنی با ابوبکر، عمر، عثمان و علی حتی با وحشی قاتل حضرت حمزه ندارم. بعد از اینکه او مسلمان شده است. زیرا اسلام گناهان گذشته را قطع می‌کند و خود رسول الله ج او را (قاتل وحشی را) مورد عفو قرار داده است!؟([[351]](#footnote-351)). با توجه به این روایات، حضرت ابوبکرس چرا و چگونه در برابر اعمال قبل از اسلام مواخذه می‌شود، حال آنکه اسلام گناهان گذشته را از بین می‌برد؟ جواب روشن است وآن اینکه آقای تیجانی با ابوبکر هیچ گونه دشمنی ندارد؟؟؟!.

5- چنین نیست، هر کس که در حالت اسلام به دنیا آمده است بهتر است از آنانی که بعد از ولادت خود مسلمان شده‌اند، مانند حضرت ابوبکر و حضرت عمرس بلکه از نصوص صحیح ثابت شده است که بهترین مسلمانان، مسلمانان قرن اول هستند و اکثریت مسلمانان قرن اول کسانی بودند که بعد از کفر، مسلمان شده بودند ولی آنان به شهادت نصوص بهترند از مسلمانان قرن دوم که در حالت اسلام متولد شده‌اند([[352]](#footnote-352)).

ج- درباره ادعای آقای تیجانی دایر بر اینکه، «ابوبکر نمی‌تواند از لحاظ ایمان از تمام امت محمد برتر باشد، حال آنکه میان امت اولیاء، صالحان شهداء، ائمه که تمام عمر را در جهاد گذرانده‌اند، وجود دارند»، باید عرض کنم: که هیچ انسان عادل و انصاف دوست انکار نمی‌کند از اینکه حضرت ابوبکرس از بزرگان اولیاء، صالحان و ائمه مهتدین که تمام عمر را در جهاد گذرانده‌اند، بوده است. حضرت ابوبکرس به اندازه‌ای نزد سید الاولیاء، والصالحین، حضرت محمد ج محبوب بوده است که او خشم کرده است بر کسانی که حضرت ابوبکرس را اذیت کرده‌اند و اذیت حضرت ابوبکرس موجب ناراحتی او بوده است. امام بخاری در صحیح خود از ابوالدرداء روایت می‌کند: نزد رسول الله ج نشسته بودم که حضرت ابوبکرس در حالی که ازارش را بالا زده بود حتی که زانوهایش طاهر بود، آمد و سلام کرد و گفت: یا رسول الله میان من و عمر بن خطاب اختلافی پیش آمده بود، من با شتاب بسوی او رفتم و بعد پشیمان شدم، و از وی خواستم تا مرا عفو کند ولی نپذیرفت، اکنون نزد تو آمده‌ام، رسول اکرم ج فرمود: «يغفر الله لك يا أبابكر» (خداوند تو را عفو می‌کند) بعد حضرت عمرس پشیمان شده به خانه حضرت ابوبکر رفت و پرسید، اثم ابوبکر؟ آیا ابوبکر اینجا است؟ گفتند: «خیر»، حضرت عمرس نزد پیامبر ج آمد، چهره پیامبر ج متغیر شده بود. ابوبکرس به حال رسول الله ترحم کرد و با دو زانو بر زمین نشسته و گفت: ای رسول خدا به خدا سوگند من مورد ستم قرار گرفته‌ام. رسول الله ج فرمود: خداوند مرا به طرف شما فرستاد و شما مرا تکذیب کردید و ابوبکر مرا تصدیق کرد و با جان و مال مرا یاری کرد، آیا شما از این دوست من دست بر می‌دارید یا نه؟ از آن به بعد حضرت ابوبکرس مورد اذیت قرار نگرفت([[353]](#footnote-353)).

ابوعثمان از عمرو بن عاصس روایت می‌کند و می‌گوید: رسول اکرم ج مرا به جیش «ذات سلاسل» فرستاد، من وقتی نزد رسول الله ج برگشتم، پرسیدم: چه کسی نزد تو محبوب تر است؟ فرمود عایشه ل. گفتم از میان مردان؟ فرمود: پدر عایشه. گفتم: بعد از وی؟ فرمود: عمر بن خطابس و چند تن دیگر را نیز نام برد([[354]](#footnote-354)). حضرت علیس نیز چنین اعتقاد دارد. محمد بن حنیفیه، پسر حضرت علی می‌گوید: از پدرم، حضرت علی پرسیدم: چه کسی بعد از رسول الله ج بهتر است؟ فرمود: ابوبکر، پرسیدم بعد از او چه کسی؟ فرمود: عمر، محمد حنیفیه می‌گوید: دیگر از او نپرسیدم. چون فکر می‌کردم این دفعه بگوید، عثمان، گفتم: بعد از عمر شما بهتر هستی؟ فرمود: نیستم من جز یک مسلمان([[355]](#footnote-355)).

حضرت ابوبکرس در عمل کردن به معروفات و نیکی‌ها از دیگران سبقت می‌گرفت. امام مسلم در صحیح خود از حضرت ابو هریرهس نقل می‌کند: روزی رسول اکرم ج پرسید: «امروز چه کسی از شما روزه است؟ حضرت ابوبکرس گفت: من، رسول الله ج پرسید: چه کسی از شما امروز جنازه تشییع کرده است؟ حضرت ابوبکرس گفت: من، رسول الله ج پرسید: چه کسی از شما امروز به مساکین طعام داده است؟ حضرت ابوبکرس گفت: من، رسول اکرم ج پرسید: چه کسی از شما امروز بیماری را عیادت کرده است؟ حضرت ابوبکرس گفت: من، آنگاه رسول اکرم ج فرمود: «ما اجتمعن في أمري إلا دخل الجنة»([[356]](#footnote-356)). پاداش این خصلت‌ها به جز بهشت چیزی دیگر نیست. علاوه بر این، حضرت ابوبکرس در تمام غزوات نیز حضور داشته است و در تمام شرایط حساس و خطرناک از آغاز اسلام تا پایان با رسول الله ج همراه بوده است و هیچ‌گونه، احساس ترس، حرج و سستی به خود راه نداده است و در مواقع خطر اقدام نموده و تا پای جان از رسول الله ج پاسداری نموده است. گاهی با دست، گاهی با زبان و گاهی با مال علیه مشرکان مبارزه کرده است و در تمام این صحنه‌ها پیشرو بوده است([[357]](#footnote-357)). از حضرت علیس روایت است که می‌گوید: روز بدر رسول الله ج به من و ابی بکرس فرمود: با یکی از شما میکاییل و با دیگری جبرائیل همراه است. و اسرافیل فرشته بزرگی است و در معرکه‌ها حضور پیدا می‌کند([[358]](#footnote-358)). بعد از ذکر این همه دلایل روشن، هر جویای حق بطور قطع و یقین می‌داند که حضرت ابوبکرس از بزرگان اولیاء، نیکان و جهاد گران در راه خداوند بوده است. ممکن است جناب تیجانی با این حقایق روشن قانع نشود، لازم می‌دانم دیدگاه یکی از امامان شیعه اثنا عشری را ذکر کنم تا حقایق واضح گردیده، علیه زورگویان و معاندان حجت قاطع و برای قانعان و هدایت یافتگان شراب سلسبیل گردد.

ابوالحسن اربلی از مراجع بزرگ شیعه، در کتابش «كشف الغمة» از عروه بن عبدالله روایت می‌کند و می‌گوید: از ابوجعفر، محمد بن علی (امام محمد باقر÷) درباره تزیین کردن شمشیر سوال کردم، فرمود: اشکالی ندارد. ابوبکر صدیق، شمشیرش را مزین کرده است. گفتم: تو او را صدیق می‌دانی؟ بلا فاصله از جایش پرید و رو به قبله کرد و گفت: آری، صدیق، آری، صدیق، آری، صدیق، هر کس او را صدیق نگوید، خداوند هیچ حرف و سخن وی را باور نمی‌کند، نه در دنیا و نه در آخرت([[359]](#footnote-359)).

آیا تیجانی توبه می‌کند و ما را از بیان دلایل علیه هدایت دروغین خودش مستغنی می‌کند یا خیر؟؟! پاسخ بقیه سخنان او، پیرامون این مبحث، در مطالب گذشته به طور کامل بیان گردید.

نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره حضرت ابوبکر تحت عنوان «علل و اسباب هدایت و استبصار»

نص پیرامون خلافت

آقای تیجانی درباره علل و عواملی که او را به راه حق هدایت کردند، چنین سخن می‌گوید: «علل و عواملی که مرا به سوی حق دعوت کردند، خیلی زیادند، و برای من ذکر همه آن‌ها در این میدان تنگ مقدور نیست، لذا به ذکر بعضی از آن‌ها بسنده می‌کنم.

1- نص درباره خلافت: در مبدا ورود به این مباحث با خود عهد کردم که آنچه که نزد فریقین متفق علیه است، فقط آن‌ را محو و ملاک گفته‌هایم قرار بدهم و به متفردات هیچ فریقی تعرض نکنم. و با همین اندیشه درباره تفضیل میان ابوبکر و علی بن ابی طالب و درباره اینکه حق خلافت از روی نص از آن علی بود همانطورکه شیعه مدعی است، یا موکول به شوری بود، آن طور که اهل سنت می‌گوید، می‌خواهم سخن بگویم.

پژوهشگران در این خصوص اگر خود را از تعصب‌های فرقه‌ای، گروهی و گرایش‌ها بدور نگاه دارد، بدون تردید و به روشنی می‌داند که نص درباره خلافت حضرت علی بن ابی طالب وارد شده است. مانند: «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» هر کس که من مولای او هستم، علی نیز مولای او است. پیامبر ج این مطلب را بعد از برگشتن از حجه الوداع بیان فرمود و زمینه تبریک و تهنیت برای حضرت علی فراهم شد حتی ابوبکر و عمر نیز از جمله کسانی بودند که امام را تبریک گفتند: و گفتند: (بخ، بخ ای پسر ابی طالب، تو مولای هر مومن و مومنه شدی) تیجانی می‌گوید: این حدیث میان شیعه و سنی متفق علیه است. من در این موضوع فقط به ذکر منابع اهل السنت والجماعت بسنده می‌کنم و حتی تمام منابع را ذکر نمی‌کنم. زیرا منابع بسیار زیادند. برای اطلاع بیشتر، خوانندگان به کتاب «الغدیر»، نوشته علامه امینی مراجعه کنند. مولف، راویان این حدیث را از طرق اهل سنت در آنجا ذکر کرده است([[360]](#footnote-360)).

در پاسخ، عرض می‌شود:

1- این گفته آقای تیجانی که: خلافت نزد اهل سنت موکول به انتخاب و شوری است، صحت ندارد. زیرا اهل سنت درباره خلافت حضرت ابوبکرس اختلاف نظر دارند. عده‌ای بر این باورند که خلافت حضرت ابوبکرس بوسیله نص جلی یا خفی ثابت شده است وعده‌ای دیگر بر این باورند که خلافت او به توافق اهل حل و عقد منعقد گردیده است. فریق اول برای وجود نص دایر بر خلافت حضرت ابوبکرس به دلایل روشن و بسیار قوی استدلال کرده است([[361]](#footnote-361)). بهر حال، باید بدانیم، که این گفته تیجانی که نزد اهل سنت خلافت موکول به شوری و انتخاب است، قول مجمع علیه نیست. اگر این دیدگاه حق هم باشد، دیدگاه یک گروه از اهل سنت است. اگر حق این است که خلافت حضرت ابوبکر از نص جلی با خفی ثابت است، این دیدگاه گروه دیگری است. در هر صورت، حق خارج از دیدگاه اهل سنت نیست.

2- این گفته تیجانی که خلافت حضرت علی ابن ابی طالب نزد شیعه از نص ثابت است و در این باره از چند حدیث استدلال می‌کنند، این یک ادعای فاسد و بی‌اساس است. زیرا آنان به دلایل بسیار ضعیف و واهی تکیه کرده از الفاظی استدلال می‌کنند که هیچ گونه دلالتی بر مدعای آنان ندارند، بحث مفصل در این خصوص در مباحث آینده خواهد آمد ـ علاوه بر این، اگر بپذیریم که قول خلافت بالنص ثابت و حق است، باز هم مدعای شیعه ثابت نمی‌شود. زیرا «راوندیون» که معتقد به امامت حضرت عباس بن عبدالمطلب هستند، نص را درباره خلافت و امامت او می‌دانند، همانطورکه شیعه نص را درباره امامت حضرت علی می‌داند. قاضی ابویعلی می‌گوید: راوندیون اختلاف دارند. گروهی بر این عقیده‌اند که رسول الله ج با ذکر شخص و نام عباس، به امامت وی تصریح کرده است و این مطلب را آشکار به مردم اعلام کرده است و امت بدلیل انکار این نص صریح و مخالفت با امر رسول الله ج مرتد شده است. برخی از آنان بر این عقیده‌اند که نص درباره امامت عباس و بعد از وی برای اولاد او است تا قیامت([[362]](#footnote-362)). این ادعای راوندیه مانند ادعای شیعه و مشابه آن است و هیچ کدام از این دو دیدگاه، (دیدگاه راوندیه و شیعه) دلیلی برای اثبات وجود ندارد. هیچ یک از اهل علم در تایید آن سخن نگفته است. ولی نص پیرامون خلافت حضرت ابوبکرس مورد تایید اهل علم است.

3- این گفته تیجانی که: «پژوهشگر اگر در صدد حقیقت بوده و از گرایشها خود را دور نگاه دارد، در می‌یابد که درباره خلافت حضرت علی، نص صریح و روشن وجود دارد. » تیجانی برای اثبات این مدعای خود حدیث «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» را ذکر می‌کند.

درباره جواب این مدعا عرض می‌شود:

1- علمای حدیث در صحت و سقم این حدیث اختلاف نظر دارند. بعضی آن‌ را ضعیف و برخی آن‌ را حسن قرار داده‌اند. اما از دیدگاه من (مولف) حدیث صحیح و از رسول الله ج ثابت است. من نمی‌توانم فقط بخاطر گرایش‌های شخصی، مسلکی و سلیقه‌ای، این حدیث را ضعیف قرار بدهم همان گونه که شیوه تیجانی است. او احادیث صحیح را به دلیل اینکه با گرایش‌های او موافقت ندارند یا مخالف با خزعبلات او هستند، ضعیف تلقی می‌کند. آری، کسانی که از هوا و هوس و گرایش‌ها تبعیت می‌کنند، کارشان بسیار ساده و آسان است و اما اهل سنت در برابر نصوص حدیث توقف نموده زمانی آن‌ها را ملاک عمل و عقیده قرار می‌دهند که از لحاظ متن و سند صحت آن‌ها به ثبوت رسیده باشد.

2- آقای تیجانی مدعی است که حدیث «من كنت مولاه. . . الخ» نص واضح و روشنی است برای اثبات خلافت علی بن ابی طالب. آری، چنین بر می‌آید که سخن گفتن نیاز به زحمت و مشقت زیادی ندارد، و برای هر شخص آسان است و هر کس به راحتی می‌تواند، آنچه که خواسته باشد، بگوید زیرا حرف و سخن در برابر مال و سرمایه خرید و فروش نمی‌شود. لذا هیچ حرف و سخنی در حد ذات خود نمی‌تواند دلیل باشد و هیچ فرد عاقلی سخن محض را به عنوان دلیل نمی‌پذیرد. آقای تیجانی مدعی است که حدیث مذکور، دلیل واضح و روشنی است اما قبول زحمت نکرده و درباره واضح و روشن بودن آن دلیلی را ارائه نداده است. یقیناً شاعر بسیار بجا فرموده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| والدعاوى ما لم تقم عليها |  | بينات فأصحابها أدعياء |

یعنی: دعوا مادام که همراه با دلیل نباشد، دعوای محض است. متاسفانه حدیثی که آقای تیجانی و شیعیان از آن استدلال می‌کنند، بجای واضح و روشن بودن، دلیل ابهام و عدم وضوح را با خود همراه دارد. همانطورکه خود تیجانی نیز اعتراف دارد، رسول اکرم ج این حدیث را در «غدیر خم» بعد از برگشتن از حجه الوداع بیان فرموده است. همه می‌دانند که تمام مسلمانان بعد از حجه الوداع با پیامبر ج به مدینه بر نگشتند بلکه اهل مکه به مکه و اهل طایف به طایف و اهل یمن به یمن رفته بودند و با پیامبر ج به جز اهل مدینه کسی دیگر نبود، اگر آنچه که پیامبرش در «غدیر خم» بیان فرمود، از جمله مطالب مهمی که به تمام مردم بایستی ابلاغ می‌شد، می‌بود، آن‌ را در عرفه یا منی، که همه مسلمانان حاضر بودند، ابلاغ می‌فرمود. رسول الله ج در آن سفر «سفر حجة الوداع» اصلاً بحثی از امامت یا از حضرت علی نفرموده است. لذا واضح و روشن است که امامت حضرت علیس وحی منزل یا منصوص در دین خداوند نبوده است و نه از آن مطالبی بوده است که پیامبرج مامور ابلاغ آن باشد. لذا حدیث «من كنت مولاه. . . » به روشنی تمام، کم‌ترین دلالتی بر خلافت حضرت علیس ندارد!.

3- معنی «مولاه» به هیچ صورت خلیفه نیست و منظورش رسول اکرم ج از آن، خلافت نبوده است و نه لفظ «مولی» بدلیل معانی متعددی که دارد، دال بر خلیفه است. رازی در مختار الصحاح می‌گوید، (المولی) بمعنی: غلام آزاد شده، آزاد کننده، پسر عم، مددکار، همسایه و هم پیمان است. و «موالاة» ضد معادات است و رازی می‌گوید: ولایت به کسر و او بمعنی سلطان است و وَلایه به فتح و کسر و او به معنی نصرت (یاری کردن)([[363]](#footnote-363)) است. فیروز آبادی می‌گوید: الوَلی: یعنی القرب والدنو (نزدیکی) است والولی اسم است از مصدر وَلی ـ و معنی آن، محب (دوست) الصدیق. (دوست) النصر (یاری دهند) ماخوذ است از ولي الشي، عليه وِلاية وَوَلاية ـ وَوِلاية به کسر واو بمعنی خطه امارت و سلطان است. و مولی، به معنی، مالک، عبد، معتق (آزاد کننده) معتق (آزاد شده) و صاحب و ابن (پسر) و عم (عمو) و نزیل (مهمان) و شریک و خواهر زاده، و سرپرست و رب و ناصر و منعم (کسی بر دیگران انعام می‌کند) و منعم (کسی که بر او انعام می‌شود) و دوستدار، و تابع و داماد، است([[364]](#footnote-364)). و از این تحقیق لغوی معلوم است که «مولی» به معنی نصرت (یاری کردن) و غیر نصرت و برای تمام معانی که بیان گردید، آمده است. لذا آن‌ را حمل کردن بر معنی سلطان و خلیفه نیاز به دلایل دارد، علاوه بر این، آن‌ را حمل کردن بر معنی والی و حاکم متعذر است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «... در این حدیث هیچ گونه دلالت روشنی دایر بر اینکه منظور از مولی خلیفه است، وجود ندارد. زیرا «مولی» به معنی «ولی» است. خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ «همانا ولی شما خدا، رسول خدا و مومنان هستند». و فرموده است: ﴿وَإِن تَظَٰهَرَا عَلَيۡهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ مَوۡلَىٰهُ وَجِبۡرِيلُ وَصَٰلِحُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ بَعۡدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ ٤﴾ از این آیه ثابت می‌شود که رسول الله ج ولی مومنان است و آنان نیز ولی رسول الله ج هستند همانطور که ثابت می‌شود که خداوند ولی مومنان است و مومنان نیز ولی همدیگر هستند. پس روشن شد که «موالاة» ضد معادات است و «موالاة» باید از طرفین باشد هر چند که یک طرف به اعتبار منزلت و جایگاه والاتر از دیگری است. ولایه طرف بزرگتر تفضیل و احسان است و ولایه طرف کوچک‌تر طاعت و عبادت است. همانطور که خداوند مومنان را دوست دارد، مومنان نیز او را دوست دارند. چون «موالاة» ضد معادات، محاربه و مخادعه است و کفار خدا و رسول را دوست ندارند بلکه با الله و رسول الله محادات و معادات دارند. خداوند فرموده است: ﴿لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ﴾ [الممتحنة: 1]. «دشمنان من و دشمنانتان ‌را دوست خود قرار ندهید». اگر کسی یا کسانی چنین کنند، الله آنان را مجازات می‌کند. چنان‌چه می‌فرماید: ﴿فَإِن لَّمۡ تَفۡعَلُواْ فَأۡذَنُواْ بِحَرۡبٖ مِّنَ ٱللَّهِ﴾ [البقرة: 7 و 29]. «و اگر. این کار را نکنید، پس به جنگى از جانب الله و رسولش آگاه باشید». و جایی دیگر فرمود است: ﴿ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِۖ ﴾ [البقرة: 257]. «الله یاور و (سر پرست) کسانی است که ایمان آورده‌اند، آن‌ها را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌برد». آری، با توجه به معنی و مفهوم این آیه‌ها که لفظ ولی و مولی در آن‌ها بکار رفته است، بخوبی روشن است که معنی اینکه، الله ولی و مولی مومنان است و اینکه رسول الله ولی و مولای مومنان است یا اینکه علی مولای مومنان است و اینکه رسول الله ولی و مولای مومنان است، «موالاة» است و «موالاة» ضد معادات (عداوت و دشمنی) است. مومنان دوستی و موالات دارند با الله و رسول الله ج، موالاتی که ضد معادات است. این حکم یعنی «ولی و موالاة» با الله و رسول و مومنان برای هر مومن ثابت است. حضرت علیس نیز کی از مومنان است که سایر مومنان را دوست دارد و مومنان نیز او را دوست دارند. حدیث درباره اثبات موالات با علی است و در واقع گواهی رسول الله ج است دایر بر اینکه حضرت علی مستحق و لایق موالات است ظاهراً و باطناً. این حدیث در واقع رد و نفی می‌کند آنچه را که دشمنان او یعنی خوارج و نواصب درباره او می‌گفتند و هرگز به این معنی نیست که مومنان غیر از حضرت علی دیگر مولایی ندارند و چگونه ممکن است که مومنین، مولایی دیگر نداشته و حال آنکه رسول الله ج موالی زیادی داشت یعنی تمام مومنان صالح. و حضرت علیس نیز موالی زیادی دارد و مولای او تمام مومنان هستند که او را دوست دارند. رسول الله ج فرموده است: «همانا قبایل اسلم، غفار مزینه، جهینه، قریش و انصار مولایی سوای خدا و رسول اللهش ندارند»([[365]](#footnote-365)) قبایل مذکور در این حدیث «مولای» رسول الله ج قرار داده شده‌اند همانطور که مومنین صالح در قرآن مجید مولای رسول الله ج قرار داده شده‌اند. خداوند و پیامبر ج مولای مومنین هستند. خلاصه کلام این است، که میان «ولی» «مولا» و «والی» تفاوت وجود دارد. ولایه به معنی ضد عداوت مغایر است با ولایه به معنی امارت. وولایت که در حدیث غدیر آمده است از باب اول، یعنی به معنی ضد عداوت است نه به معنی امارت و سلطان. رسول الله ج نفرموده است: هر کس که من «والی» او هستم علی نیز «والی» اوست، بلکه فرموده است: هر کس که من «مولای» او هستم علی نیز مولای او است. یعنی هر کس مرا دوست دارد با علی نیز باید دوست باشد. «مولا» به معنی «والی» و امیر قطعاً باطل است. زیرا ولایت از هر دو طرف است. مثلاً مومنان اولیاء الله هستند و الله ولی مومنان است و اینکه پیامبر اسلام ج: «أولى بهم من أنفسهم» فقط از جانب رسول الله ج است. و اینکه ولایت رسول الله ج بر هر مومن از خود او بیشتر است، این از خصوصیات نبوت پیامبرج است. اگر فرض شود که حدیث «من كنت مولاه» نص است بر خلاف کسانی که بعد از پیامبر هستند، باز هم این حدیث موجب این نمی‌شود که او (خليفة بعده) ولایتش بر هر مومن، از خود مومن بیشتر باشد. اگر منظورش این می‌بود، چنین می‌گفت: «من كنت أولى به من نفسه فعلى أولى به من ‌نفسه» و چنین چیزی از هیچ کسی نقل نشده و کسی این را نگفته است. لذا حدیث «من كنت مولاه.. . الخ» را حمل کردن بر خلیفه‌ی بعد، قطعاً باطل است. زیرا اولی بودن پیامبر ج بر هر مومن از خود مومن، در حیات و هم در ممات پیامبر ج ثابت است و صحت خلافت حضرت علیس اگر از حدیث غدیر فرض شود، فقط مربوط به دوران بعد از وفات رسول الله ج می‌شود نه دوران حیات و زندگی آن‌حضرت ج و خلافت حضرت علی در حیات رسول الله ج تحت هیچ شرایطی صدق پیدا نمی‌کند. لذا ولایت حضرت علی بر هر مومن بیشتر از خود مومن نمی‌شود حتی اگر منظور از «مولا» خلافت باشد، علیس نمی‌تواند مولای هیچ یک از مومنان باشد. این‌ها شواهد و قراین زنده و گویایی هستند مبنی بر اینکه رسول الله ج منظورش از «مولا» خلیفه نبوده است. زیرا ولایت([[366]](#footnote-366)) حضرت علی برای هر مومن مختص به دوران حیات رسول الله ج است اما خلافت وصفی است که قبل از موت تحقق پیدا نمی‌کند. لذا روشن است که «مولا» در حدیث غدیر به معنی خلافت نیست. چون پیامبرج ولایتش بر مومنان از خود مومنان بیشتر است چه در زندگی یا بعد از موت و تا روز قیامت، اگر او کسی را در بعضی امور جانشین و خلیفه خود قرار دهد یا فرض شود که او در حیات خود کسی را خلیفه کرده است یا بعد از وفات کسی را خلیفه کرده است و او بوسیله نص یا اجماع خلیفه شده است، او برای این خلافت او بر مومنان از خود آنان اولی تر است. غیر او، هرگز بر هیچ مومنی از خود مومن اولویت ندارد، خصوصاً در زندگی او. اما اینکه علی مولای هر مومن است، وصفی است برای علی در حیات رسول الله و بعد از وفات وی و بعد از وفات علی. لذا علی امروز مولای هر مومن است حال آنکه او امروز حاکم بر همه مردم نیست. و همچنین تمام مومنان مولای یکدیگر هستند، چه در حال حیات یا بعد از وفات([[367]](#footnote-367)).

4- اما استدلال سبط ابن الجوزی در کتابش **«تذكرة الخواص»** (که یکی از آن منابع است که این حدیث بدان نسبت داده شده است. ) دایر بر اینکه لفظ «الولی» در لغت عربی معانی متعددی دارد و ده معنی را ذکر کرده (این خودش اعتراف است به تعدد معنی «المولی») و معنی دهم که «اولی». یعنی اولی المومنین به خلافت است، را ترجیح داده است. بدلیل اینکه سایر معانی آن در حق علی بن ابی طالب منتفی هستند و این را نص صریحی در مورد اثبات امامت حضرت علی قرار داده است([[368]](#footnote-368)). متاسفانه یا خوشبختانه، این سخن به جای اینکه دلیلی برای او باشد، دلیلی علیه او است زیرا آقای تیجانی حتی یک دلیل روشن بیان نکرده است دال بر اینکه «مولا» به معنی اولی است. حال آنکه «مولی» را منحصر و محدود کردن به معنی «اولی» نیاز به دلیل روشن و واضح و نص ثابت دارد. و دلیل روشن و نص ثابت دال بر این معنی ارائه نشده است لذا استدلالش باطل است.

این توضیحات به روشنی نشان می‌دهند که: حدیثی که آقای تیجانی از آن بر امامت علی استدلال می‌کند، ادعایش را از بین می‌برد. بنابراین با دلایل مغلوب و محجوج و حجت‌های مدحوض نمی‌توان خلافت را ثابت نمود بلکه برای اثبات خلافت نیاز به دلایل واضح و روشنی دارد که هر گونه شبهات و محتملات را از بین برده باشد.

5- آقای تیجانی می‌گوید: رسول اکرم ج در برگشتن از حجه الوداع حدیث «من كنت مولاه.. . الخ» را بیان فرمود و بعد از آن محفل و مراسمی برای تبریک گفتن به حضرت علی برگزار گردید، و ابوبکر و عمر (ما) هر دو به حضرت علی تبریک و تهنیت گفتند. «يقولا: بخ، بخ لك يا ابن أبي طالب أصبحت أو أمسيت مولى على كل مؤمن ومؤمنة»([[369]](#footnote-369)).

«مبارک باد بر تو ای فرزند ابوطالب، همانا تو مولای هر مومن و مومنه شدی».

عرض کنم: سبحان الله، آقای تیجانی چقدر در دروغ گفتن مهارت دارد؟ و برای دروغ پردازی چقدر به خود جرات می‌دهد؟ می‌گوید: محفل و مجلسی برای تبریک گفتن به حضرت علی برگزار گردید و ابوبکر و عمر از جمله کسانی بودند که قبل از دیگران به حضرت تهنیت و تبریک گفتند و بعد از این روایت دروغین را به چند منبع نسبت می‌دهد. وقتی به جز ششم مسند احمد مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم در آن چنین آمده است: «فلقيه عمر بعد ذلك، فقال له: هنيئاً يا ابن أبي طالب أصبحت وأمسيت مولى كل مؤمن ومؤمنة» عمر بعد از آن او را ملاقات کرد و به او گفت: (ای فرزند ابی طالب تو را تبریک می‌گویم، تو مولای هر مرد و زن مومن شدی) در این منبع، ذکری از حضرت ابوبکرس اصلاً نشده است. و در صفحه 36 تذکرة الخواص که این موضوع در آنجا مطرح شده، بطور کلی بحثی از محفل و مراسم و تبریک گفتن برای حضرت علی عنوان نشده است. نه از طرف عمر و نه از طرف حضرت ابوبکرس. علامه سیوطی در **«الحاوى للفتاوي»** نیز این موضوع را چنین آورده است که حضرت عمرس حضرت علی را تبریک می‌گوید ولی یادی از حضرت ابوبکر در آن دیده نمی‌شود([[370]](#footnote-370)). این موضوع در کتاب کنز العمال، باب فضایل علی بن ابی طالب، در احادیث شماره (36344، 36343، 36342، 36341، 36340، و در جلد (11) به شماره 32904، 32905، 3290، 32916، آمده است ولی محفل و مراسم تبریک بجای خود، اصلاً یادی از حضرت ابوبکرس در این روایت دیده نمی‌شود. ابن کثیر در کتاب «البداية والنهاية» طرق متعدد این حدیث را آورده است ولی حتی در یک حدیث بحثی و سخنی از مراسم تبریک و حضرت ابوبکر در آن دیده نمی‌شود؟! از ذکر سایر منابع اعراض می‌کنم به امید اینکه آنچه که ذکر گرید، از ذکر سایر منابع کفایت می‌کند، و بخاطر اینکه روایات حدیث نزدیک به هم و شبیه یکدیگراند و در هیچ کدام ذکر محفل تبریک و نه ذکر ابوبکرس دیده نمی‌شود. فکر می‌کنم پرده از دروغ‌های آقای تیجانی برداشته شده است و خوانندگان و بویژه آگاهان امور و کسانی که توفیق مطالعه منابع را دارند، بخوبی می‌دانند که نام حضرت ابوبکر بخاطر این گنجانده شده است تا معامله برای خوانندگان ساده‌اندیش و کم سواد که توان استفاده از منابع زیاد و بزرگ را ندارند، مشتبه شود و آنان گمان کنند که حضرت ابوبکرس علم به حقانیت علی و اولی بودن او به خلافت را داشته است ولی حق خلافت وی را غضب کرده است. اما فکر می‌کنم حق از باطل متمایز شده است و دروغگویان و تهمت زنندگان از میان ‌راستگویان و امانت داران مشخص شده‌اند. روایتی که در آن این الفاظ: «أن عمر قال لعلي: بخ، بخ لك يا ابن أبي طالب أصبحت وأمسيت مولى كل مؤمن ومؤمنة» بطور اضافه آمده‌اند یعنی در بقیه روایات این الفاظ وارد نشده است، این قسمت حدیث بدلیل متفرد بودن (علی بن زید بن جدعان) غیر صحیح و ضعیف است. زیرا راوی مذکور نزد علمای حدیث راوی ضعیفی است ([[371]](#footnote-371)). آری، با این دلایل روشن است که حق با حضرت صدیق و یاران او است هیچ دلیلی در این حدیث برای فریق مخالف وجود ندارد. والحمدلله رب العالمین.

جناب تیجانی می‌گوید: اجماع بر انتخاب ابوبکرس به عنوان خلیفه در سقیفه بنی ساعده و سپس بیعت گرفتن او در مسجد، دعوای بدون دلیل است. چگونه دعوای اجماع صحیح است، حال آنکه علی، عباس و تمام بنی هاشم در بیعت شریک نبودند. علاوه بر این، این آقایان که اسامیشان ذیلاً درج می‌گردد، نیز شریک بیعت نبودند: اسامه بن زید، زبیر، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، عمار بن یاسر، حذیفه بن یمان، خذیمه بن ثابت، ابو بریده اسلمی، براء بن عازب، ابی بن کعب، سهل بن حنیف، سعد بن عباده، قیس بن سعد، ابوایوب انصاری، جابر بن عبدالله، خالد بن سعید وعده زیادی دیگر. با این تفصیل چگونه ادعای اجماع صحیح است؟ علاوه بر این اگر تنها علی بن ابی طالب از بیعت تخلف می‌کرد، تخلف او برای نقض اجماع کافی بود. زیرا او از طرف پیامبرج تنها کاندید خلافت بود، بر فرض اینکه نقل دایر بر خلافت وی را قبول نداشته باشیم([[372]](#footnote-372)).

بعد آقای تیجانی عدم شرکت آقایان نامبرده را به این منابع نسبت می‌دهد. طبری، تاریخ ابن الاثیر، تاریخ الخلفاء، تاریخ الخمیس، الاستیعاب و به تمام مورخان و نویسندگانی که پیرامون بیعت حضرت ابوبکرس سخن گفته‌اند!؟([[373]](#footnote-373)) اما جلد و صفحه منابع مذکور را اصلاً یادآور نشده است!؟؟.

عرض می‌شود:

1- به خدایی که آسمان ‌را سقف و زمین را فرش قرار داده است، سوگند یاد می‌کنم. اگر دروغ زبان می‌داشت و حرف می‌زد، از این دروغ تبری می‌جست. خداوند او را رسوا کرده و مطابق با درونش مجازات کند. اگر به منابع یاد شده مراجعه شود، در هیچ کدام از آن‌ها مدعای جناب تیجانی دایر بر اینکه آقایان با حضرت ابوبکرس بیعت نکرده‌اند، دیده نمی‌شود. منبع اول که همان تاریخ طبری است. مولف آن در جلد دوم تحت عنوان **«حديث السقيفة»** روایات متعددی را که برخی از آن‌ها صحیح و برخی دیگر غیر صحیح هستند، آورده است. از میان آن‌ها حدیث ابن عباس است و امام بخاری آن‌ را نقل کرده است. این حدیث بسیار طولانی است و در قسمتی از آن چنین آمده است: (... عمر بن خطابس بالای منبر رفت تا برای مردم سخن گوید و دیدگاه کسانی را که می‌گفتند: (اگر امیرالمومنین فوت شود با فلانی بیعت می‌کنم) رد کند. حضرت عمرس در جریان سخنان خود به قصه‌ی سقیفه اشاره کرد و گفت: «موقع در گذشت رسول اکرم ج از جمله رویدادها یکی این بود که حضرت علیس و زبیرس و کسانی دیگر که با آن دو بزرگوار بودند، در بیت حضرت فاطمه نشسته و به جمع ما نپیوستند و تمام انصار نیز در جمع ما حاضر نبودند. مهاجرین در محضر حضرت ابوبکرس جمع شده بودند. من (عمر) به ابوبکرس گفتم: باید نزد برادران انصار برویم. به قصد ملاقات با آنان به راه افتادیم. با دو تن از مردانشان که در بدر شرکت کرده بودند، ملاقات کردیم. آن دو خطاب به ما، گفتند: ای گروه مهاجرین، کجا تشریف می‌برید؟ گفتم: می‌خواهیم نزد برادران انصار برویم. آن دو گفتند: بر گردید معامله تان‌ را میان خودتان حل و فصل کنید. گفتیم: به خدا سوگند، باید نزد آنان برویم. حضرت عمرس می‌گوید: نزد انصار آمدیم. آنان در یک محل گرد آمده بودند. یعنی در سقیفه بنی ساعده. حضرت عمرس می‌گوید: میان آنان شخصی را دیدم که لحافی یا چادری روی خود انداخته بود. گفتم: این کیست؟ گفتند: سعد بن عباده. گفتم: او را چه شده است؟ گفتند: بیمار است. شخصی از میان آنان بلند شد. بعد از حمد خدا گفت: اما بعد: ما انصار و لشکر اسلام هستیم و شما ای مردم قریش، قوم نبی ما هستید وعده‌ای از شما نزد ما آمده است. حضرت عمرس می‌گوید: وقتی حس کردم که انصار تعداد ما را کم جلوه داده و خلافت را از ما غصب می‌کنند و من از قبل مقاله بسیار زیبایی را در نظر گرفته بودم. می‌خواستم در محضر حضرت ابوبکرس آن‌ را قرائت کنم و بعضی ایرادها را که متوجه ابوبکر بودند، پاسخ می‌دادم و از وی دفاع می‌کردم. ابوبکر از لحاظ علم و حلم و متانت و وقار از من برتر بود. وقتی من قصد سخن کردم، گفت: «عجله نکن. » من نمی‌خواستم از حکم او سرپیچی کنم. خود او بلند شد. خدا را حمد و ثنا گفت، سخنرانی جامعی ایراد کرد. تمام مطالبی را که من در نظر داشته بودم، در صحبت‌های خود، بهتر از من بیان کرد و گفت: ای گروه انصار! تنها برتری و فضلی که شما برای خود قایل هستید، این است که شما خود را شایسته خلافت می‌دانید. اما تمام مردم عرب تنها قریش را شایسته خلافت می‌دانند، و قریش از هر جهت بهترین مردم عرب هستند. من این دو نفر، (عمر و ابوعبیده بن جراح) را برای شما می‌پسندم. با هر کدام که بیعت کردید، اختیار دارید. حضرت عمرس می‌گوید: از میان تمام سخنان ابوبکر، این سخن «رضيت لكم أحد هذين الرجلين» «برای شما این دو نفر را پسند کردم» مرا بسیار ناپسند آمد حتی اگر گردن من در غیر گناه زده می‌شد، برای من بهتر بود از اینکه من امارت قومی را بر عهده بگیرم که حضرت ابوبکر در میان آن‌ها باشد. وقتی حضرت ابوبکرس به سخنان خود خاتمه داد، شخصی از انصار بلند شد و گفت: آخرین سخن را در این باره من می‌گویم وآن اینکه «یک امیر از ما انصار و یک امیر از شما مردم قریش. » سر و صدا بلند شد و اختلاف شدت گرفت. وقتی احساس کردم که اختلاف دامنه دار می‌شود، به ابوبکر گفتم: دستت را بده تا با تو بیعت کنم. او دستش را دراز کرد، من بدست او بیعت کردم سپس مهاجرین و انصار بیعت کردند.

طبری بعد از نقل حدیث مرفوع، اثر موقوف را از ولید بن جمیع الزهری، چنین نقل می‌کند: عمرو بن حریث خطاب به سعید بن زید گفت: «در موقع وفات رسول الله ج حاضر بودی؟» سعد گفت آری، عمرو گفت: چه زمانی مردم با ابوبکرس بیعت کردند؟ سعید گفت: روزی که رسول الله ج در گذشت، مردم دوست نداشتند که چند ساعت بگذرد و آنان در یک گروه و جماعت نباشند: عمرو گفت: کسی مخالف بیعت با ابوبکرس بود؟ سعید گفت: خیر، مگر کسی که مرتد شده بود یا نزدیک بود که مرتد شود از انصار، البته اگر خداوند او را نجات نمی‌داد. عمرو گفت: آیا از مهاجرین بود کسی که از بیعت خودداری کند؟ سعید گفت: خیر، مهاجرین بدون اینکه به بیعت دعوت شوند، همه آنان یکی بعد از دیگری بیعت کردند([[374]](#footnote-374)).

بعد طبری روایت حبیب بن ثابت را چنین نقل می‌کند: حضرت علیس در خانه خود بود. به او خبر داده شد که ابوبکر نشسته و مردم دارند با او بیعت می‌کنند. علی در حالی که تنها یک قمیص بر تن داشت و ازار و چادری نداشت با شتاب از خانه بیرون رفت. دلیل ستایش این بود که در بیعت با ابوبکرس تاخیر نشود. بیعت کرد و در کنار او نشست و کسی را فرستاد تا پارچه (ازارش) را بیاورد. آن شخص ازار را آورد و علی آن‌ را پوشید و مجلس ابوبکرس را ترک نکرد([[375]](#footnote-375)). طبری بعد از این حدیث بخاری را، همان حدیثی که در مبحث میراث فاطمه و بیعت علی با ابوبکر بعد از وفات فاطمه آن‌ را ذکر کرده‌ام، ذکر کرده است([[376]](#footnote-376)). در پایان طبری، این مورخ بزرگ، حدیث انس بن مالک را تحت عنوان بیعت عامه، بعد از بیعت «السقیفه» ذکر کرده و بحث را در این خصوص پایان داده است.

در کتاب «تاریخ ابن الاثیر» هیچ بحثی و ذکری از ادعای آقای تیجانی دایر بر تخلف افراد مذکور در ابتدا بحث، از بیعت با حضرت ابوبکرس دیده نمی‌شود. تاریخ طبری تحت عنوان (حدیث السقیفه و خلافه ابی بکرس) حدیث سقیفه و روایت بیعت حضرت علی با حضرت ابوبکر، در آغاز بیعت، ذکر کرده و بعد از آن می‌گوید: «قول صحیح‌ترین است که حضرت امیرالمومنین بعد از شش ماه با ابوبکرس بیعت کرده است» بعد حدیث ابن عباسس درباره خلافت عمر بن خطاب و بالا رفتن او بر منبر را ذکر کرده است و بعد از آن حدیث بسیار طولانی ابی عمره الانصاری را درباره «اجتماع السقيفة» که خلاصه آن اجتماع مردم بر بیعت ابوبکر است، نقل کرده است و بیعت علی و بنی هاشم را بعد از شش ماه از وفات فاطمه ثابت کرده است. ضعف این روایت و مخالف بودن آن با روایات صحیح قبلاً بیان گردید. این بود آنچه که ابن اثیر در تاریخ خود نقل کرده است. وآنچه را که جناب تیجانی مدعی است هرگز در آن نقل نشده است.

کتاب «تاريخ الخلفاء» منسوب به ابن قتیبه، بهتر این است که درباره آن صحبت نشود. زیرا نسبت آن به ابن قتیبه غیر یقینی است. علاوه بر این جناب تیجانی صفحه کتاب را ذکر نکرده است تا موقع ضرورت بدان مراجعه شود. اما «تاريخ الخميس» با تاسف بسیار باید عرض کنم که من این کتاب را ندیده‌ام، ممکن است این کتاب از آن شیعه باشد. اما کتاب **«الاستيعاب في معرفة الأصحاب**» نوشته ابن عبدالبر، باید عرض کنم که در این کتاب مولف محترم بیش از هر کتاب دیگر، دلایل خلافت حضرت ابوبکرس را بیان کرده است([[377]](#footnote-377)). روایت نزال بن سبره از علی را چنین نقل کرده است: «خير هذه الأمة بعد نبيها أبوبكر ثم عمر» بهترین این امت بعد از پیامبران، ابوبکرس است و بعد از آن عمرس است همچنین محمد بن حنیفه، عبد خیر و ابو جحیفه از حضرت علیس نیز همین روایت را نقل کرده‌اند. «و علیس می‌فرمود: «رسول الله ج از همه ما سبقت گرفت یعنی جلوتر فوت کرد بعد از وی ابوبکر فوت کرد و بعد از وی عمر فوت کرد، و بعد از آن فتنه‌ها و بلاها مارا احاطه کردند. در این گناهان هر کسی را که خدا خواسته باشد، نجات می‌دهد. و از عبد خیر روایت است، می‌گوید: از علی بن ابی طالب شنیدم که می‌فرمود: «رحم الله أبابكر، كان أول من جمع بين اللوحين» یعنی «خدا بر حضرت ابوبکر رحم کند، او اولین کسی بود که قرآن‌ را جمع‌آوری کرد». عبدالله بن جعفر بن ابی طالب از طرق متعدد روایت کرده است که: «ابوبکر والی ما شد و بهترین خلیفه بود، بر ما بسیار مهربان و دل سوز بود. و مسروق می‌گفت: «محبت ابوبکر و عمر و آگاهی از بزرگی آنان از جمله کارهای مطلوب و مستحسن است» و حدیث رسول الله ج را مبنی بر اینکه رسول الله ج برای حضرت ابوبکرس قاصد فرستاد تا مردم را امامت کند، را ذکر کرده است. حدیث حذیفه را نیز آورده است: حذیفه می‌گوید: رسول الله ج فرمود: «کسانی که بعد از من هستند، یعنی ابوبکر و عمر به آنان اقتدا کنید و راهی که عمار رفته است بروید. ابن عبدالبر در ادامه می‌گوید: .. . روزی که رسول الله ج فوت کرد، بیعت خلافت برای حضرت ابوبکرس در سقیفه بنی ساعده صورت گرفت و روز بعد که روز سه شنبه بود. بیعت عامه انجام گرفت. سعد بن عباده و تنی چند از خزرج در مراسم بیعت حاضر نبودند و گروهی از مردم قریش نیز حاضر نبود ـ بعد همه بیعت کردند، غیر از حضرت سعد. در بعضی روایات آمده است که در آن روز احدی از قریش از بیعت تخلف نکرده است. در بعضی روایات آمده است که از قریش، علی، زبیر، طلحه و خالد بن سعید بن العاص. از بیعت تخلف کرده و بعد با وی بیعت کردند. در بعضی روایات آمده است که حضرت علی بیعت نکرد مگر بعد از شش ماه از وفات فاطمهل و بعد از آن همواره حرف ابوبکر را گوش می‌کرد و بدان عمل می‌کرد و وی را ستوده و از دیگران وی را بهتر می‌دانست و ترجیح می‌داد. ابن عبدالبر از عبدالله بن مسعودس به روایت خود چنین ادامه می‌دهد: «در سقیفه بنی ساعده انصار بخاطر حدیثی که عمر بن خطاب گفته بود، از موضع خود منصرف شدند، عمر بن خطاب چنین فرموده بود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا شما می‌دانید که رسول الله ج در حیات خود به ابوبکر ماموریت داده بود تا برای مردم اقامه نماز کند؟ آنان گفتند: پروردگارا، آری، آنگاه عمرس گفت: چه کسی از شما دوست دارد، ابوبکرس را از جایی که رسول الله ج برایش تعیین کرده بود، برطرف کند؟ آنان جواب دادند: هیچ کدام از ما چنین چیزی را دوست ندارد. حسن بصری از قیس بن عباده چنین روایت می‌کند: علی بن ابی طالب به من گفت: «رسول الله ج چند شبانه روز بیمار شد و برای نماز اذان گفته می‌شد، فرمود: به ابوبکرس بگویید تا برای مردم نماز بخواند». وقتی رسول الله ج فوت کرد، دیدم که نماز مانند کوهی استوار اقامه می‌شود و چون ستونی دین را زنده نگاه داشته است. ما برای دنیای خود پسندیدیم شخصی را که رسول الله ج برای دین ما پسند فرموده بود. پس با ابوبکر بیعت کردیم([[378]](#footnote-378)).

آری، این بود آنچه را که ابن عبدالبر در کتاب خود آورده است. به تمام جویندگان و پویندگان‌ راه راست می‌گویم: آیا بعد از حق به جز گمراهی چیزی دیگر وجود دارد؟ این بود منابعی که آقای تیجانی با حواله به آن‌ها می‌خواهد تخلف آن عده از اصحاب را که اسامی شان در آغاز بحث ذکر شد از بیعت با ابوبکر ثابت کند، همان بیعتی که همه مسلمانان بر آن اتفاق کردند. نخست بیعت سقیفه و بعد بیعت عامه ـ آقای تیجانی به این حد اکتفا نکرده در حاشیه: بعد از ذکر منابع مذکور می‌گوید... کلیه کسانی که درباره بیعت حضرت ابوبکر صحبت کردند، تخلف این آقایان ‌را بیان کردند!؟ ولی من با ادعا می‌گویم: هیچ کتابی یافت نمی‌شود که درباره بیعت صحبت کرده، و صحت بیعت حضرت علی و تمام صحابه را ذکر نکرده باشد حتی کتب شیعه اثناعشری نیز صحت بیعت حضرت علی و بنی هاشم با حضرت ابوبکرس را تایید کرده‌اند.

2- اگر ادعای دروغین جناب تیجانی دایر بر بیعت نکردن این تعداد از صحابه را بپذیریم، باز هم هیچ گونه نقصی بر بیعت خلافت حضرت ابوبکرس متوجه نمی‌شود. زیرا صحت بیعت و انعقاد خلافت نیازی به تایید قاطبه مردم ندارد بلکه موافقت و تایید ارباب حل و عقد و اکثریت آنانی که خلافت توسط آنان اداره می‌شود کفایت می‌کند و این مطلب مورد تایید همه علما و دانشمندان است.

امام نووی می‌گوید: درباره بیعت، همه علما اتفاق دارند که برای صحت آن، تایید همه مردم ضروری نیست حتی تایید تمام ارباب حل و عقد نیز لازم نیست، البته تایید کلیه کسانی که اجماع آنان براحتی مقدور باشد، از علما، و روسا و اشراف و معتمدین ضروری است([[379]](#footnote-379)).

مازری می‌گوید: هر چند حضرت علیس در تخلف از بیعت معذور بود، و عذر خواهی هم نمود، برای صحت بیعت امام، حضور ارباب حل و عقد و تایید آنان کافی است، تایید تمام مردم لازم نیست. برای تک تک افراد لازم نیست که نزد امام حضور یافته دست در دست او بگذارند بلکه لازم کردن طاعت امام بر خود و مخالفت نکردن با وی کفایت می‌کند و چنین بود وضعیت حضرت علیس. او فقط حضورش نزد حضرت ابوبکرس به تاخیر افتاده بود و دلیل این تاخیر نیز در مباحث گذشته بیان گردید([[380]](#footnote-380)).

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «در بیعت تنها اتفاق اهل شوکت که همان اهل حل و عقد هستند. کافی است و همچنین اتفاق آن عده از توده‌ی مردم که حکومت امور خلافت توسط آنان اداره می‌شود بطوریکه اداره امور امامت توسط آنان ممکن باشد([[381]](#footnote-381)).

حتی خود حضرت علیس بر اساس آنچه که شریف رضی در کتاب «نهج البلاغه» آورده است. چنین می‌گوید: «به جان خود سوگند یاد می‌کنم، اگر امامت بدون حضور تمام مردم منعقد نمی‌گردد، پس بدانید که این کار مقدور نیست(!!) لیکن کسانی که اهلیت امامت را دارند، درباره کسانی که غایب هستند تصمیم می‌گیرند، حاضران حق انصراف و غایبان حق اختیار ندارند([[382]](#footnote-382)).

ای خواننده محترم، خودت دقت کن. حق روشن و واضح را از دروغ شرور آور جناب تیجانی تشخیص بده! دلیل اینکه تمام علمای اتفاق دارند که حضور و تایید تک تک افراد برای انعقاد امامت و خلافت لازم نیست، زیرا اگر تخلف یک یا دو نفر یا گروه کوچکی از مردم به عنوان نقص در اجماع تلقی شود، هرگز اجماعی شکل نخواهد گرفت. زیرا بسیاری از مردم گاهی بدلیل گرایش‌های شخصی، عوامل ناملایم یا به هر دلیلی دیگر از حضور، تخلف می‌کنند. در صورت امکان چنین حالتی، چگونه بر یک امام مشخص اجماع فراگیر ممکن است. این نکته را نیز بخاطر داشته باشیم که اجماع امت بر خلاف حضرت ابوبکرس بزرگتر از اجماع امت بر خلاف حضرت علی بود. زیرا یک سوم امت یا بیشتر و یا کمتر از یک سوم با حضرت علی بیعت نکردند بلکه با وی در حال قتال و مبارزه بودند. ثلث دوم هر چند که با وی در جنگ نبود ولی در میان آنان بودند کسانی که با وی بیعت نکردند. و کسانی که با او بیعت نکردند، عده‌ای با وی قتال کردند وعده دیگر قتال نکردند. اگر به دلیل بیعت نکردن تعدادی، امامت مخدوش می‌گردد، این نقص به مراتب بیشتر باید متوجه امامت حضرت علی شود. اگر گفته شود که جمهور مردم با وی قتال نکردند یا اینکه ارباب حل و عقد و اکثریت بدست او بیعت کرد، می‌گوییم، این مطلب در حق حضرت ابوبکر بیشتر صحت دارد([[383]](#footnote-383)). اگر آقای تیجانی مدعی شود که درباره خلافت حضرت علیس نص واضح و ظاهر است، می‌گویم: عدم حجیت دلایل شما را به اثبات رسانده‌ام علاوه بر این، دلایل خلافت حضرت ابوبکرس صحیح‌تر، قوی‌تر و برتر از این هستند که کسی آن‌ها را منکر شود. لذا بیهوده بودن دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه اگر تنها علی از بیعت با ابوبکر تخلف می‌کرد، نقض اجماع به عمل می‌آمد، برای ما به اثبات رسیده است. خداوند بر این اجماع تیجانی و اهل آن رحم بفرماید!؟

جناب تیجانی در ادامه سخنان خود می‌گوید: «بیعت ابوبکر بدون شور و مشورت بوده است حتی در ساعاتی که مردم بویژه ارباب حل و عقد غافل و بی‌خبر بودند، انجام گرفته است. زیرا ارباب حل و عقد در آن وقت مشغول غسل و تدفین رسول اللهج بودند. مردم ناگهان از خبر موت رسول الله ج مطلع شدند و بعد از پخش این خبر، مردم قهراً برای بیعت دعوت شدند. همانطور که از تهدید خانه فاطمه به حرق (آتش زده شدن)، در صورت بیرون نیامدن متخلفین از آن، بر می‌آید. بعد از چنین وضعیتی چگونه برای ما ممکن است، بگوییم که بیعت ابوبکر با شوری انجام گرفته و اجماع بر آن منعقد شده است. »([[384]](#footnote-384))؟.

یا توسل به توفیق حضرت حق، عرض می‌شود:

1- اگر بیعت ابوبکر بدون شور و در زمان غفلت و بی‌خبری مردم انجام گرفته باشد. آنگاه جناب تیجانی، این دیدگاه خود را با دیدگاهی که قبلاً بیان گردید، مبنی بر اینکه بعضی از صحابهش از بیعت با ابوبکرس تخلف کردند، چگونه تطبیق می‌دهد؟! آیا مسلمانان همه عبارت از همین گروه کوچک بودند که تخلف کردند؟! تیجانی می‌گوید: «بیعت با ابوبکر بدون مشوره بوده است» این ادعای وی چگونه صحت دارد؟ در بیانات، ما از مصادر و منابع خود تیجانی ثابت کردیم که بیعت ابوبکر در سقیفه بنی ساعده و در جریان بیعت عامه با مشورت انجام گرفته است؟!.

2- تیجانی می‌گوید: (مردم مدینه به صورت ناگهانی از خبر وفات رسول الله ج مطلع شدند و بعد از این خبر، مردم قهراً برای بیعت دعوت شدند؟)

سبحان الله، ... چه کسی اهل مدینه را قهراً برای بیعت دعوت کرد؟ ابوبکر؟ عمر؟ مردم چگونه مجبور به بیعت شدند؟ آیا فرشتگان در حمایت با ابوبکر و عمر قتال می‌کردند؟ کمیته‌های انقلاب مردم مدینه را مجبور کردند؟ دسته‌های نظامی که مسئول دفاع بودند چنین کردند؟ یا پاسداران انقلاب؟! یا خدای علی بن ابی طالب که بر خلافتش نص صریح و روشن وجود دارد و ارباب حل و عقد و معتمدین؟ و اهالی مدینه نمی‌توانستند جلوی بیعت ابوبکر را که گروه کوچکی او را حمایت می‌کرد، بگیرند و ابوبکرس بر خلاف خواست امت که با بیعت او مخالف بود، به خلافت رسید؟ به خدا سوگند، جهالت و جهل اگر گربه‌ای می‌بود، سگی را به سراغش می‌فرستادم!! این چه حرف‌های چرند و پوچی هستند که از نوک قلم این نابغه!! بیرون می‌آیند که هیچ گونه دلیل عقلی بر صحت آن‌ها وجود ندارد چه رسد به دلیل نقلی. قطعاً بیعت امت با حضرت ابوبکرس بزرگتر از این است که کسی منکر آن شود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فهل يصح في الأذهان شيء |  | إذا احتاج النهار إلى دليل؟ |

اگر روز نیاز به دلیل داشته باشد آیا می‌توانیم چیزی را اثبات کنیم و صحت آن‌ را برای ذهن‌ها روشن کنیم.

آری، بیعت امت با حضرت ابوبکرس واقعیتی است که شیعه اثناعشریه نیز نمی‌تواند صحت آن‌ را منکر شود. مرجع بزرگ شیعه، حسن بن موسی نوبختی در کتابش بنام «فرق الشیعه» روی این مطلب تاکید نموده، می‌گوید: «... **فصار مع أبي بكر السواد الأعظم والجمهور الأكثر فلبثوا معه عمر مجتمعين عليها راضين معهما**»([[385]](#footnote-385)). یعنی: سواد اعظم و اکثریت توده مردم با ابوبکرس بودند، آن‌ها در حالی که از ابوبکر و عمر راضی بودند، با آنان تجمع کرده و همراه آنان بودند. ابراهیم ثقفی از مراجع بزرگ شیعه در نامه‌ای که برای مقلدین خود نوشته است، قول حضرت علی بن ابی طالب را چنین نقل می‌کند: «.. . فما راعني إلا انثيال الناس على أبي أبكر واجفالهم إليه ليبايعوه»([[386]](#footnote-386)). خوف زده نکرد مرا مگر توجه مردم به ابوبکر و شتافتن آنان بسوی او تا با وی بیعت کنند. انثیال، یعنی توجه نمودن با تمام وجود. اجفال یعنی اسراع و شتافتن.

اما ابن مطهر حلی بالاخره نتوانست این واقعیت را منکر شود، ناچار دست به یاوه گویی زده، می‌گوید: «اکثریت مردم بخاطر بدست آوردن مال و ثروت دنیا، با ابوبکر بیعت کردند!!([[387]](#footnote-387)) آری، بعد از همه این اعترافات دوستان و دشمنان، این یاروی هدایت شده!!! می‌خواهد ظاهر کند آنچه را که هنوز برای شیعه و سنی پنهان بوده است، وآن این است که ابوبکر و عمر مردم را قهراً و جبراً به بیعت دعوت کرده‌اند!؟ او این حرکت نازیبا را به خاطر این انجام می‌دهد تا دلایل هدایت خود را پی در پی بیان کند و بیفزاید. امید بر آن است که او از این حرکت خود باز بیابد، «فإني أخشي أن أروع بانثيال الناس وإجفالهم إليه ليبايعوه على الهداية!!!؟» بیم آن می‌رود که خوف زده شوم بخاطر توجه نمودن مردم و شتافتن آنان بسوی او تا با وی برای هدایت شدن!!! بیعت کنند!!!.

3- ادعای آقای تیجانی درباره سوختن بیت فاطمه، قبلاً در این باره پاسخ قانع کننده داده شده است.

4- تیجانی می‌گوید: «خود عمر گواهی می‌دهد که بیعت با حضرت ابوبکر بدون مشوره بوده است و خداوند مسلمانان‌ را از شر آن نجات داده است. عمر گفته است: هر کس دو باره چنین بیعتی بگیرد او را بکشید و اگر کسی برای چنین بیعتی مردم را دعوت کند این بیعت در حق بیعت کنندگان و بیعت شوندگان اعتباری ندارد»([[388]](#footnote-388)).

می‌گویم:

روایتی با این سیاق و سباق از حضرت عمرس نقل نشده است، نه در بخاری و نه در غیر بخاری. بلکه در یک حدیث طولانی از ابن عباسب چنین آمده است که روزی عمر بن خطاب بالای منبر رفته پیرامون رد شبهات بیعت با مردم سخن گفت و در فرازی از سخنانش چنین فرمود: .. . به من خبر رسیده است که بعضی از شما چنین می‌گوید: سوگند به خدا، اگر عمر بمیرد با فلانی بیعت می‌کنم، نباید کسی از فریب خورده چنین بگوید: «همانا بیعت ابوبکر ناگهانی([[389]](#footnote-389)) بود و به پایان رسید. بی‌گمان چنین بود ولی خداوند ابوبکر را از آثار نافرجام آن نجات داد. کسی از شما به فضل و جایگاه ابوبکر نمی‌رسد. هر کس بدون مشورت مسلمانان با کسی بیعت کند، آن بیعت اعتباری ندارد، نه در حق بیعت کننده و نه در حق بیعت شونده، چون احتمال کشته شدن آن هر دو وجود دارد([[390]](#footnote-390)). معنی قول حضرت عمر، «إنها كانت فلتة» این است که این بیعت ناگهانی و بدون آمادگی قبلی انجام گرفته بود. و در واقع بیعت حضرت ابوبکرس بدون آمادگی و به صورت ناگهانی صورت گرفته بود. و خداوند، ابوبکرس را از شر یعنی از فتنه آن نجات داد. و خود حضرت عمرس دلیل و علت ناگهانی و بدون آمادگی بودن آن‌ را چنین بیان کرده است (وليس فيكم من تقطع الأعناق إليه مثل أبي بكر) یعنی: در میان شما کسی دیده نمی‌شود که به لحاظ فضیلت و منزلت همتای ابوبکرس باشد. دلیل این بزرگی و منزلت روشن است و چنین اجماعی در حق کسی دیگر منعقد نشده بود.

خطابی می‌گوید: «ليس فيكم من تقطع الأعناق إليه مثل أبي بكر» معنی‌اش این است که بهترین شما در فضل و کرامت به منزلت و جایگاه حضرت ابوبکرس نمی‌رسد. لذا هیچ کس این توقع را نداشته باشد که بیعتی مانند بیعت ابوبکر برایش انجام گیرد، نخست در یک جمع کوچک و سپس اجتماع همه مردم و اختلاف نکردن در امارت او، چون او را شایسته خلافت می‌دانستند. بنابراین درباره خلافت او نیازی به تامل و نظر و مشورت ندیدند و کسی دیگر این شایستگی را در امر خلافت نداشت([[391]](#footnote-391)).

طبعاً دلیل قول عمرس همین بود. زیرا او می‌دانست که بعضی چنین می‌گویند: «لو مات عمر لبايعت فلاناً» اگر عمر بمیرد بدست فلانی بیعت خواهم کرد. منظورش این بود، همانطور که برای حضرت ابوبکرس بیعت انجام گرفته است، برای فردی دیگر نیز انجام گیرد. و این امر مشکل بلکه محال بود که مردم بگونه‌ای که برای حضرت ابوبکرس اتفاق کردند، برای کسی دیگر اتفاق کنند. لذا هر کس می‌خواهد به صورت انفرادی، در غیر جمع مسلمانان بیعت کند، معنی‌اش این است که خود را به کشتن می‌دهد، و منظور حضرت عمرس از «ثغرة أن يقتلا» همین بود. یعنی هر کس چنین کند، خودش و همراهش را فریب داده است و خودش و او را برای کشتن تقدیم کرده است([[392]](#footnote-392)).

آری، اکنون روشن شد که منظور حضرت عمر در این قضیه چه بوده است، و تیجانی معنی گنگی را از حضرت عمرس نقل کرده است. زیرا دلیل قول عمرس را نقل نکرده است. وقتی علت مشخص شد، حجیت دلیل که تیجانی بدان استناد کرده بود، باطل گردید بلکه جریان به ضرر او متحول شد، زیرا حضرت عمر منظورش از ذکر این جریان اظهار فضیلت و تقدم حضرت ابوبکرس بود و آن عبارت بود از اتفاق مردم در حق وی و گرایش آنان بسوی او. و این عین همان چیزی بود که پیش آمد و تاریخ بر صحت آن گواهی می‌دهد. لذا هر کس گمان کند که قول عمرس ناقض فضیلت حضرت ابوبکر است، باید بداند که این تصور جز نقصان درک و عقل او چیزی دیگر نیست.

جناب تیجانی به دروغ می‌گوید: علی درباره خلافت چنین گفته است: آگاه باشید، به خدا سوگند پسر ابی قحافه خلافت را تصاحب کرده است و او می‌داند که جایگاه و موقعیت من در خلافت مانند جایگاه قطب و محور است در آسیا که علم و فضیلت از سر چشمه من مانند سیل سرازیر می‌شود و پرندگان هوا به اوج مقام من نمی‌رسند([[393]](#footnote-393)).

می‌گویم:

1- ما حضرت علیس را برتر از این می‌دانیم که درباره حضرت ابوبکرس چنین سخنی بگوید یا در حق خود مدعی خلافت شود، زیرا ابوبکرس آنچه را که حق او نیست، تصاحب نمی‌کند، هر چند که جایگاه علی مانند جایگاه محور است در آسیاب. زیرا علی به اتفاق شیعه و سنی بدست او بیعت کرده است.

2- فرضاً اگر بپذیریم که علیس چنین گفته است، باز هم هیچ گونه نقص و عیبی متوجه ابوبکر نمی‌شود بلکه این گفته برای علی بیشتر موجب نقص و عیب می‌گردد تا برای ابوبکرس. زیرا قبلاً ثابت کردیم که برای بیعت با ابوبکر و صحت خلافت او بدون هیچ گونه اکراه و اجبار، اجماع شده است، انصار، و مهاجرین به اتفاق بنی هاشم با رضا و رغبت و بدون اکراه با او بیعت کردند، این هرگز غصب یا تصاحبی از جانب ابوبکرس محسوب نمی‌گردد. اما ادعای تیجانی دایر بر اینکه، علی می‌گفت: «همانا ابوبکر می‌دانست که جایگاه من در خلافت مانند جایگاه قطب و محور است در آسیا»، من می‌گویم: بسیار بعید است برای ابوبکرس اینکه خود را مقدم کند از کسی که برای خلافت او نص صریح وارد شده است. اگر خلافت حق علی می‌بود، قبل از همه مردم، ابوبکرس با وی بیعت می‌کرد. بعد از علم و آگاهی از این همه مسایل، برای همگان روشن است کسی که جایگاهش در خلافت مانند جایگاه قطب و محور در آسیا است، او ابوبکر است و در واقع چنان بود. اما دلایلی که درباره آن‌ها گفته می‌شود که موید و مثبت خلافت علی هستند، ضعیف‌تر از تار عنکبوت‌اند.

3- بیعت علی بن ابی طالب با حضرت ابوبکر در امر خلافت بوسیله دلایل روشن ثابت است، چه در آغاز بیعت یا بعد از شش ماه، با این وصف چگونه صحت دارد که حضرت علی خطبه شقشقیه را در این باره ایراد فرموده است؟ اگر بگوییم که علی بن ابی طالب بیعت کرده است و نسبت دادن سخنان شقشقیه بسوی آن بی‌اساس است و کذب محض است، این گفته ما حق است. اگر شیعه بگوید: «علی بن ابی طالب با «تقیه» بیعت کرده است. می‌گویم: بسیار بعید است برای حضرت علی، اینکه نص جلی یا خفی، حق را از آن او قرار داده باشد و او از مقتضای نص عقب نشینی کرده تظاهر به موافقت با بیعت ابوبکرس بکند. بدون تردید چنین رفتاری عین نفاق و بزدلی است و پناه بر خدا از اینکه علی بن ابی طالب مرتکب چنین رفتاری شود.

4- نهج البلاغه برای اهل سنت حجت نیست. حدیث عایشه ل که بخاری و مسلم آن‌ را در صحیح خود تخریج کرده‌اند، با آنچه که در نهج البلاغه آمده است، تعارض دارد. زیرا حدیث مذکور بیعت علی با ابوبکر و اعتراف علی دایر بر فضل و شایستگی ابوبکرس را ثابت می‌کند.

5- جناب تیجانی (هدایت یافته) و با انصاف تمام نهج البلاغه را مطالعه کرده یا اینکه گزیده‌های معینی را برای اثبات ادعای خود نقل کرده است؟ اگر به نامه‌های حضرت علی در نهج البلاغه مراجعه شود، در آن‌ها مطالبی ضد آنچه که تیجانی گفته است یافته می‌شود([[394]](#footnote-394)). وی در یکی از نامه‌های خود، خطاب به معاویه دایر بر حق بودن خود برای خلافت و بیعت می‌گوید: «إنه بايعني القوم الذين بايعوا أبا بکر وعمر وعثمان على ما بايعوهم عليه، فلم يکن للشاهد أن يختار، ولا للغائب أن يرد، وإنما الشورى للمهاجرين والأنصار، فإن اجتمعوا على رجل وسموه إماما کان ذلك لله رضي، فإن خرج عن أمرهم خارج بطعن أوبدعة ردوه إلى ماخرج منه، فإن أبى قاتلوه على اتباعه غير سبيل المؤمنين، وولاه الله ما تولى» نهج البلاغة ص (530).

ترجمه: کسانیکه با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کردند، به همان طریق با من بیعت کرده و عهد و پیمان بستند، بنابراین آن‌ را که حاضر بوده، نمی‌رسد که نپذیرد. و مشورت در امر خلافت حق مهاجرین و انصار می‌باشد و چون ایشان گرد آمده مردی را خلیفه و پیشوا نامیدند، رضا و خشنودی خدا در این کار است. اگر کسی به سبب عیبجویی یا بر اثر بدعتی از فرمان ایشان سرپیچید، او را به اطاعت وادار نمایند و اگر فرمان آن‌ها را نپذیرفت با او می‌جنگند به جهت آنکه غیر راه مومنین را پیروی نموده و خداوند او را واگذار به آنچه که به آن رو آورده است([[395]](#footnote-395)).

بسیار شگفت‌آور است، این گفته «جامه خلافت را ابوبکر بر تن کرد) یعنی بدون اینکه حقی داشته باشد آن‌ را تصاحب کرد. چگونه تطبیق دارد با این گفته او «لقد بايعني القوم الذين بايعوا أبابكر، وعمر وعثمان» یعنی همان افراد قوم که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کردند، با من نیز بیعت کرده‌اند، ابوبکر چگونه غاصب خلافت به حاسب می‌آید، حال آنکه خود علی برای صحت خلافت خودش، از صحت خلافت ابوبکرس استدلال می‌کند؟ چه تطبیق و توافقی میان این گفته علی «إنه لا يعلم محلي منها محل القطب من الرحى». جایگاه من نسبت به خلافت مانند جایگاه محور است در سنگ آسیا ـ و میان این گفته او «فلم يكن للشاهد أن يختار ولا للغائب أن يرد». آن‌ را که حاضر نبوده نمی‌رسد که نپذیرد و آن‌ را که حاضر بوده نمی‌رسد که جز او را اختیار کند ـ وجود دارد؟! علاوه بر این علی بن ابی طالب چنین نیز گفته بوده. «.. . إنما الشورى للمهاجرين والأنصار فإن اجتمعوا على رجل، وسموه إماماً كان ذلك لله رضي فإن خرج من أمرهم خارج بطعن أو بدعة، ردوه إلى ما خرج منه، فإن أبى فقاتلوه على اتباعه غير سبيل الـمؤمنین»!!!.

مشورت در امر خلافت، حق مهاجرین و انصار می‌باشد و چون ایشان گرد آمده مدی را خلیفه و پیشوا نامیدند، رضا و خشنودی خدا در این کار است. اگر کسی در اثر عیبجویی یا در اثر بدعتی از فرمان ایشان سرپیچید، او را به اطاعت وادار نمایند و اگر فرمان آن‌ها را نپذیرفت با او می‌جنگند به جهت آنکه غیر راه مومنان را پیروی نموده است.

از صاحبان عقل و خرد، سوال می‌شود، آیا تضاد و تناقضی مضحکه خیزتر از این دیده می‌شود؟! آیا این خودش بزرگ‌ترین دلیل نیست مبنی بر اینکه، تمام نهج البلاغه از سخنان حضرت علیس نیست بلکه قسمت عمده و اکثر آن منسوب به حضرت علی است.

علیس به عدم تناقض تاکید دارد، او چگونه مرتکب چنین تناقض و تضاد گویی شرم آور می‌شود؟! بخوبی روشن است که واضع و بنیانگزار این سخنان بی‌سر و ته که به حضرت علیس به دروغ نسبت داده شده‌اند، جمع کننده نهج البلاغه، شریف رضی است. از نامه حضرت علیس به معاویه که قبلاً درباره آن بحث مفصل به عمل آمد، روشن است که بیعت خلافت حضرت ابوبکرس قهرا و با اجبار نبوده است بلکه مهاجرین و انصار با شور و مشورت با وی بیعت کردند. ای خواننده، بعد از آگاهی، تنها راه سلامت در این است که از حق پیروی شود.

تیجانی می‌گوید: سعد بن عباده بر ابوبکر و عمر هجوم برده و قصد داشت آنان را از خلافت منع کند و اگر او بیمار نبود در برابر آنان مقاومت می‌کرد و به جنگ با آنان بر می‌خاست»([[396]](#footnote-396)).

در جواب عرض می‌شود:

1- این روایت در صورت صحیح بودنش به جای تعریف و کرامت، به نقص و عیب سعد بن عباده می‌انجامد. اما این رفتار و این قول و عمل در حق صحابی بزرگواری مانند سعد بن عباده، سید انصار به دور است.

2- محض نقل روایت از تاریخ الخلفاء که منسوب به ابن قتیبه است، نمی‌تواند دلیل صحت آن روایت باشد.

3. من در صدد این نیستم که توسط دلایل روشن، این روایت دروغین را رد کنم بلکه می‌خواهم دفاع کنم از آنچه که شیعیان بدان استناد می‌کنند وآن استدلال امیرالمومنین، علی بن ابی طالب است در برابر معاویه که قبلاً نیز بدان اشاره شده است و نهج البلاغه آن‌ را ذکر کرده است: علی بن ابی طالب می‌گوید: «همانا با ابوبکر، مهاجرین و انصار بیعت کرده، و شوری نیز نظر مثبت داده است. هر کس در اثر عیبجویی یا بدعتی از فرمان او، سرباز زند، او را به اطاعت وادار نمایید. بر فرض صحت ادعای تیجانی دایر بر مخالفت و تهاجم سعد بن عباده بر ابوبکر و عمر، چه تعریف و چه دلیلی در این مخالفت برای سعد بن عباده وجود دارد؟ مهاجرین و انصار با ابوبکر بیعت کرده بودند و در چنین حالتی، آیا مخالفت سعد می‌تواند تصمیم شورای مهاجرین و انصار را لغو نماید؟! اگر سعد بن عباده در اثر عیبجویی از فرمان آنان خارج می‌شد و قصد جنگ با آنان را می‌داشت، آیا این عمل او کار درستی بود؟ یا اینکه واجب بود که با وی مخالفت شود و به جهت پیروی او از راه غیر مومنان لازم بود که با وی مبارزه شود؟!!.

جناب تیجانی اگر این دلایل معارض و ضد یکدیگراند، آنگاه بر تو واجب است که مهم ترین کتابی را که شما شیعیان علیه دشمنان تان بدان استناد می‌کنید، رد کنی، (یعنی نهج البلاغه را) و این رد به سود ما است. زیرا شما ثابت می‌کنید که این کتاب دروغ است که به علی و اهل بیت نسبت داده شده است و اگر شما صحت قول علیس را می‌پذیرید، باید بپذیرید که قول و عمل سعد بن عباده مخالف حق و مخالف تصمیم شورای مومنان است، در این صورت تو دیدگاه خود را درباره حضرت ابوبکرس نفی می‌کنی و یا اینکه بپذیری که: حدیثی که از سعد مروی است، دروغ است و منسوب به او، و سعد آن‌ را روایت نکرده است. این اعتراف، بهترین دلیل خواهد بود مبنی بر اینکه تمام روایات تاریخ الخلفاء باطل هستند و از لحاظ متن و سند در حدی نیستند که حجت باشند و این اعتراف، مستلزم این است که روایاتی که به دروغ به طرف حضرت فاطمه نسبت داده شده‌اند، و او در این روایت علیه حضرت ابوبکرس سخن گفته است، را رد کنی. به عقیده من، این به خودی خود یک اعتراف غیر مستقیم است از طرف آقای تیجانی دایر بر اینکه، کتاب تاریخ الخلفاء یا «الإمامة والسياسة» به دروغ منسوب به ابن قتیبه است و در پایان از جناب تیجانی می‌پرسم که کدام دیدگاه و قول را نزدیک با انصاف ارزیابی می‌کنی، ای منصف!!؟ اکنون بعد از اینکه دلایل تیجانی را نقش بر آب ثابت کردم، حق با من است که درباره حضرت ابوبکرس چنین اظهار نظر کنم:

1- گفته حضرت عمرس دایر بر اینکه بیعت حضرت ابوبکرس ناگهانی و بدون آمادگی قبلی انجام گرفته است، مدح است برای حضرت ابوبکرس نه ذم.

2- وقتی برای ما روشن شد که حضرت علیس اعتراف کرده است درباره اینکه، انصار و مهاجرین با اتفاق و همدستی با ابوبکرس بیعت کرده‌اند، پس این بیعت با اراده و رضایت خداوند انجام گرفته است.

3- وقتی مشخص شد که بیعت حضرت ابوبکرس به حق بوده و انصار و مهاجرین درباره آن اتفاق نظر داشته‌اند، معلوم می‌شود که سخنان منسوب به سعد بن عباده درباره حضرت ابوبکرس باطل و کذب محض هستند.

4. وقتی روشن شد که بیعت خلافت در حق حضرت ابوبکرس به اجماع صحابه به اتفاق حضرت علی و سایر بنی هاشم بوده است، همانطور که در تاریخ طبری، ابن الاثیر و استیعاب آمده و کلیه کسانی که درباره بیعت حضرت ابوبکرس سخن گفته‌اند به حقانیت آن اعتراف کرده‌اند حتی مولف نهج البلاغه، پس معلوم می‌شود که دلایل قوی و روشن، نوید صحت خلافت حضرت ابوبکر هستند و اکنون جواب دادن به سوال آقای تیجانی مبنی بر اینکه چه دلیلی بر صحت خلافت ابوبکرس وجود دارد؟ برای من بسیار ساده و آسان است. پس باید بگویم که دلیل نزد اهل سنت و جماعت بر صحت خلافت حضرت ابوبکرس بسیار قوی، روشن و واضح است.

«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اولی بودن علی از ابوبکرس»

آقای تیجانی تحت عنوان «علی سزاوارتر به پیروی است» می‌گوید: از جمله عواملی که موجب شد تا من بیشتر دقت کرده و سنت آباء و اجداد را ترک کنم، مقایسه و ارزیابی عقلی و نقلی بود میان علی بن ابی طالب و ابوبکر. همانطور که در مباحث گذشته بیان کرده بودم که تنها روایات متفق علیه میان شیعه و سنی در این خصوص ملاک و معیار قضاوت من هستند، کتب و منابع شیعه و سنی را مورد مطالعه و تحقیق قرار داده‌ام، تنها اجماعی که دیده می‌شود، اجماع در حق امامت علی بن ابی طالب است. شیعه و سنی به امامت او اتفاق نظر دارند، حال آنکه امامت ابوبکر دیدگاه یک فریق است و آنچه را که عمر درباره بیعت ابوبکرس گفته بود، قبلاً بیان کردم([[397]](#footnote-397)).

عرض می‌شود:

1- آری، چنین بر می‌آید که جهالت و غباوت بیش از حد بر عقل و احساسات آقای تیجانی حاکم است! وقتی به گمان آقای تیجانی، شیعه و سنی بر امامت علی بن ابی طالب اجماع کرده‌اند، پس چرا این همه صفحات را برای اثبات امامت حضرت علیس سیاه کرده است؟ اجماع چگونه درباره بیعت علی تحقق پیدا می‌کند، حال آنکه تاریخ، شاهد و گواه زنده‌ای است دایر بر اینکه اجماع درباره بیعت ابوبکرس بوده است. حتی درباره امامت علی اصلاً اجماعی وجود ندارد، نه در منابع اهل سنت و نه در منابع شیعه([[398]](#footnote-398)). من از آقای تیجانی می‌پرسم: اگر تو حتی یک منبع از منابع اهل سنت را سراغ داری که در آن اجماعی درباره بیعت حضرت علیس نقل شده است»؟ آن‌ را ارائه بده و اگر نتوانستی چنین کنی، پس مطمئن باش که تو از دروغگویان بی‌ارزش هستی.

2- تیجانی می‌گوید: «حال آنکه تنها یک فریق از مسلمانان به امامت ابوبکر اعتراف دارد. » می‌گوید: با این وجود، ابوبکر خلیفه اول شد و قاطبه مسلمانان از وی تبعیت کردند، امامت و خلافت او را پسندیدند و از وی تبعیت کردند؟ و درباره دیدگاه عمر درباره خلافت و بیعت ابوبکر مطالب مفصلی در مباحث قبلی در این خصوص بیان گردید.

جناب تیجانی می‌گوید: «بسیاری از فضایل و مناقب علی بن ابی طالب که شیعه بدان قایل است، در کتب معتبر اهل سنت با سند صحیح و درست آمده‌اند و چنان با طرق کثیر وارد شده‌اند، که شک و تردید، در آن‌ها راه پیدا نمی‌کند([[399]](#footnote-399)).

عرض می‌شود:

1- بزودی خواهیم دید و خواننده نیز خواهد دید، روایاتی که آقای تیجانی بدان استناد کرده است، دارای چه موقعیتی از لحاظ سند هستند و روایات صحیح و ثابت از میان روایات ضعیف و باطل مشخص خواهند شد.

2- تیجانی می‌گوید: احادیث مرویه در فضایل علی بن ابی طالب در کتب معتبر اهل سنت چنان از طرق متعدد روایت شده‌اند که شک و تردید در آن‌ها راه پیدا می‌کند. این یک سخن بسیار شگفت‌آوری است. زیرا تیجانی منظورش این است که این احادیث، متواتر هستند([[400]](#footnote-400)). آیا تمام احادیثی که درباره حضرت علی روایت شده‌اند، همه‌اش متواتر هستند؟ پاسخ این سوال بزودی روشن خواهد شد. ولی من می‌گویم، اگر من میان رکن و حجر اسود، سوگند بخورم که آقای تیجانی خودش هم نمی‌داند چه می‌گوید و از ابجدیات (الفبای) علم حدیث آگاهی ندارد، حانث نمی‌شوم.

آقای تیجانی در ادامه سخنان خود می‌گوید: تعداد بسیار زیادی از صحابه روایات فضیلت علی را بیان کردند حتی امام احمد بن حنبل گفته است: «در فضیلت هیچ کدام از اصحاب رسول اللهش این قدر روایت نیامده است که در فضیلت علی بن ابی طالب آمده است» قاضی اسماعیل، نسایی و ابو علی نیشابوری می‌گویند: «اسانید، حسان، یعنی روایات با سند صحیح آن چنان‌که در حق علی وارد شده است، در حق هیچ کسی دیگر وارد نشده است»([[401]](#footnote-401)).

می‌گویم:

1- آری، منظور اقوال این بزرگان زیادت روایات و احادیث نیست. بلکه زیادت روایت کنندگان است و در نتیجه زیادت طرق و اسناد است. به این معنی که راویان در مناقب علی یک روایت را به طرق متعدد روایت کرده‌اند که بعضی از این طرق صحیح و بعضی دیگر دروغ محض بوده‌اند، در نتیجه، یک روایت از طرق و با سندهای متعدد روایت شده است. مانند: حدیث «من كنت مولاه فعلي مولاه» بی‌تردید، این روایت یکی است اما طرق متعدد دارد، و دلیل کثرت طرق نیز این است که حضرت علیس تا دیر زنده بودند: یعنی از میان خلفا، آخرین خلیفه بود و فاصله میان شهادت او و رحلت رسول اکرم ج، از فاصله میان درگذشت و شهادت خلفا قبل از وی و رسول الله ج بیشتر بود و علاوه بر این، در دوران خلافت او حوادث، فتنه‌ها بیشتر بود و ایرادهای بیشتری متوجه دستگاه خلافت شد. اینجا است که ابن حجر می‌گوید: احمد، اسماعیل، نسایی و ابو علی می‌گویند: «اسانید جیاد (سندهای صحیح) به قدری که درباره حضرت علیس وارد شده است، درباره سایر اصحاب وارد نشده است و دلیلش نیز این است که حضرت علیس تا دیر در قید حیات بود و در دوران وی، اختلافات زیاد بود وعده‌ای علیه او خروج کردند، این همه رویدادها موجب شد تا اخبار و احادیث فضایل و مناقب وی گسترش یابد زیرا صحابه موجود در دوران وی، در برابر مخالفین از وی دفاع می‌کردند([[402]](#footnote-402)).

2- علاوه بر توجیهات مذکور، چنین نیست که تمام روایات پیرامون فضایل علی بن ابی طالب صحیح هستند، ذهبی در تلخیص الموضوعات می‌گوید: در فضایل هیچ یک از صحابه به اندازه فضایل حضرت علیس احادیث وارد نشده است و احادیث وارده در باب فضیلت علی بن ابی طالب به سه دسته تقسیم می‌شوند: 1- احادیث صحیح و حسن 2- احادیث ضعیف و تعداد آن‌ها زیاد است. و نوع سوم موضوعات هستند. این‌ها بی‌نهایت زیادند. شاید بعضی از این‌ها موجب ضلال و زندقه باشد([[403]](#footnote-403)). لذا تمام روایات وارده در فضیلت حضرت علیس صحیح نیستند ـ بلکه دروغگویان در باب فضیلت او احادیث زیادی را وضع کردند ـ این مطلب مورد تایید خود امامیه نیز می‌باشد.

ابن ابی الحدید شیعی می‌گوید: «إن أصل الأكاذيب في أحاديث الفضائل كان من جهة الشيعة (‍‍!) فإنهم وضعوا في مبدأ الأمر أحاديث مختلقة في صاحبهم حملهم على وضعها عداوة خصومهم»([[404]](#footnote-404)). «ریشه دروغ در احادیث فضایل از طرف شیعیان شکل گرفته است. آنان احادیث زیادی در آغاز درباره صاحب (امام خود) وضع کردند و دشمنی اعداء آنان را بر وضع احادیث گمارده است» و جناب (الکشی) در کتاب خود «الرجال الکشی» این واقعیت را پذیرفته است. می‌گوید: «عن أبي عبدالله قال سمعته يقول: لعن الله المغيرة بن سعيد إنه كان يكذب على أبي فأذاقه الله حر الحديد». (خداوند مغیره بن سعید را لعنت کند. او بر پدرم دروغ می‌بست، خداوند او را به گرمی حدید (زنجیر) عذاب داد). کشی به نقل از یونس می‌گوید: «وافيت العراق فوجدت بها قطعة من أصحاب أبي جعفر÷ ووجدت أصحاب أبي عبدالله متوافرين، فسمعت منهم وأخذت كتبهم فعرضتها من بعد على أبي الحسن الرضا فأنكر منها أحاديث كثيرة أن يكون من أحاديث أبي عبدالله÷ (در عراق رفتم ـ گروهی از یاران ابی جعفر را دیدم ـ یاران ابی عبدالله را زیاد یافتم. از آنان شنیدم و کتب آنان را برداشته به ابی الحسن الرضا تقدیم کردم ـ احادیث بسیاری زیادی را رد کرده فرمود: این‌ها احادیث ابوعبدالله نیستند. و به من گفت: خداوند، ابو خطاب را لعنت کند. او بر ابو عبدالله سخنان دروغین زیادی گفته است و یاران ابو خطاب تا امروز این گونه احادیث را در کتب یاران و اصحاب ابو عبدالله درج و پخش می‌کنند([[405]](#footnote-405)). آیا بعد از این همه دلایل، در این باره کسی شک دارد که بسیاری از احادیث فضایل علی بن ابی طالب دروغ محض هستند؟! و کسانی آن‌ها را افترا کردند که خود را طرفدار و شیعه آن‌حضرت می‌دانند! آقای تیجانی اینک ما از منابع و کتب خود شما، علیه شما دلایل آورده‌ایم.

3- آقای تیجانی می‌خواهد خواننده را دچار این وهم و گمان کند که امام احمد بن حنبل، علی بن ابی طالب را از ابوبکر و عمر بهتر و افضل می‌داند لکن واقعیت این است که امام احمد معتقد بود که بهترین این امت بعد از پیامبر ج، ابوبکر و عمرب هستند. امام عبدالله بن احمد بن حنبل می‌گوید: از پدرم شنیدم که می‌فرمود: فضیلت خلفای به این ترتیب است. نخست ابوبکر، بعد عمر، بعد عثمان و بعد علی([[406]](#footnote-406)). او می‌گوید: از پدرم درباره تفضیل ابوبکر، عمر، عثمان و علیش سوال کردم. فرمود: «ابوبکر، عمر، عثمان و علی خلیفه چهارم» از پدرم سوال کردم: عده‌ای می‌گویند: او (ابوبکرس) خلیفه نیست. پدرم گفت: این قول، ارزش و اعتباری ندارد([[407]](#footnote-407)). در «مسایل ابن هانی» چنین آمده است: «از ابا عبدالله شنیدم، فرمود: «افضل ابوبکر بعد عمر، بعد عثمان و بعد علی است اگر کسی بگوید که افضل در درجه اول علی است من این قول را قبول ندارم». بعد پسرش درباره خلافت سوال می‌کند می‌گوید: درباره امامت از وی سوال کردم. فرمود: ابوبکر، ثم عمر، ثم عثمان ثم علی یعنی نخست ابوبکر، بعد عمر، بعد عثمان، بعد علیش اجمعین([[408]](#footnote-408)). این است دیدگاه امام احمد درباره تفضیل و خلافت.

جناب تیجانی می‌گوید: «درباره ابوبکر کتب شیعه و اهل سنت را مورد تحقیق و مطالعه قرار داده‌ام، در کتب اهل سنت و جماعت که معتقد به تفضیل ابوبکر هستند، چیزی که موازی و برابر با فضایل امام علی باشد، دیده نشده است. »

می‌گویم: تحقیق تیجانی اعتباری ندارد. زیرا غیر منصف بودن او اظهر من الشمس است و او میان حدیث متواتر و حدیث ساختگی تفاوتی قائل نیست. !! من نمی‌دانم، آقای (دکتر) تیجانی، چرا به کرات سخنان ضد و نقیض می‌گوید: او اندکی جلوتر، گفته بود: («طبق نصوص که در منابع طرفین ذکر شده است امامت علیس متفق علیه است» ) خواننده محترم، خوب دقت کن (حال آنکه جز یک فریق از مسلمانان کسی دیگر معتقد به امامت ابوبکر نیست) خواننده عزیز متوجه هستی که در گذشته نزدیک چه گفته است؟! اکنون ببین که چه می‌گوید: (درباره ابوبکر، کتب فریقین را مورد بحث و بررسی قرار داده‌ام، در کتب اهل سنت و جماعت که معتقد به تفضیل (یعنی امامت) او هستند، چیزی را که برابر و موازی با فضیلت امام علی باشد، برای او (ابوبکر) ندیدم) آقای تیجانی، منظور تو کدام فریق است، اهل سنت که به خلافت علی اتفاق کردند؟! یا اهل سنت که معتقد به تفضیل ابوبکر هستند؟؟، آقای تیجانی دوست دارم که قبل از همه‌ یک پند و اندرز بسیار ارزشمندی برایت بگویم و آن اینکه در چاپ بعدی این کتاب، تخصص خود را تصحیح کرده، روی جلد آن بعد از دکتر محمد تیجانی سماوی... این کلمات را اضافه کنی «دکتر در علم تناقض و تضاد»؟!.

جناب تیجانی می‌گوید: ابوبکر با وجود اینکه خلیفه اول بود، از قدرت زیادی بهره‌مند بود، و با وجود اینکه دستگاه حکومت اموی برای کسانیکه در حق ابوبکر، عمر و عثمان حدیثی را نقل کنند، جوایز چشمگیری اعلام کرده بود و با وجود اینکه برای ابوبکر فضایل و مناقب بسیار زیادی در کتب قطور وضع و تراشیده شده بود، اما او یک صدم درجه امام علی و فضایل او را کسب نکرده است([[409]](#footnote-409)).

می‌گویم:

لعنت و نفرین خداوند بر دروغگویان، این کینه توز و دروغگو از کجا و بنابر چه دلیلی می‌داند که دولت اموی برای کسانی که در مدح ابوبکر، عمر، عثمان حدیث بگویند، جایزه تعیین کرده است؟! چرا این دروغ‌ها را این دفعه به طبری، تاریخ الکامل و سایر کتب تاریخ نسبت نداده است تا صحت گفته‌هایش معلوم شود؟ آیا می‌خواهد حقد، کینه و خباثتش را علیه این بزرگان بوسیله دروغ پردازی، موجه جلوه دهد؟ دروغ‌هایی‌که برای کودکان باور کردنی نیستند چه رسد به افراد عاقل و بالغ. آیا او نمی‌داند، آنانی که در فضایل علی حدیث را روایت کرده‌اند، نیز از صحابه بوده‌اند؟ این دیدگاه او در باطن موجب نقص و عیب است برای بزرگان صحابه و روایت کنندگان احادیث دایر بر اینکه آنان روایت احادیث دروغین را بر رسول الله ج جایز می‌دانند یا جایز دانسته‌اند، آیا قرآن که بوسیله صحابهش به ما رسیده است، نیز دروغ است؟! و قرآنی که بوسیله فرزندان ابن سبا یهودی آمده است، محفوظ و صحیح است؟ خداوند روافض و کلیه کسانی را که در طعن به خیر القرون همگام با آنان ‌راه می‌روند، مورد لعن و نفرین خود قرار دهد، خیر القرونی که در صحبت و معیت رسول الله ج بودند. آیا طعن و تنقیصی بزرگتر از این در حق پیامبر ما ج وجود دارد؟ آیا شاگردان مکتب حضرت محمد ج ستمکار، غاصب، منافق، بزدل، دروغگو و رشوت خوار بودند؟ بخاطر هدایا و رشوت علیه پیامبر ج دروغ گفته‌اند!! آفرین و آفرین بر امام مالک/ چقدر زیبا فرموده است: «آنان که اصحاب رسول الله ج را مورد طعن قرار داده‌اند، فقط بخاطر این اصحاب را مطعون کرده‌اند، تا گویندگان بگویند که: محمد ج (نعوذ بالله) آدم بدی بود و شاگردان بدی داشت. اگر او فرمود صالح و شایسته‌ای بود، یاران و شاگردانش نیز صالح و شایسته می‌بودند»([[410]](#footnote-410)).

پویندگان حق باید مشاهده کنند که روافض آنان را بسوی چه چیز دعوت می‌کنند تا به واقعیت آنان پی ببرند و به یقین بدانند که روافض همان فرزندان عبدالله بن سبا یهودی هستند که بجز انهدام اسلام و مسلمانان هدفی دیگر را دنبال نمی‌کنند. آنان به دروغ مدعی محبت اهل بیت رسول الله ج هستند و حال آنکه آنان از محبت اهل بیت چنان بری و عاری هستند که گرگ از خون یوسف بری بود.

این کمینه در ادامه سخن‌های خود می‌گوید: علاوه بر این (اشاره به آنچه که علیه حضرت ابوبکر گفته است) اگر احادیث مرویه در باب فضیلت ابوبکر را تجزیه و تحلیل کنی، اصلاً با آنچه که تاریخ برای او ثبت کرده است، هماهنگی ندارند و برای عقل و شرع نیز قابل قبول نیستند!!([[411]](#footnote-411)).

برادر خواننده، خوب دقت کن و نگاه کن به کسی که نه عقل دارد و نه بینش، با اصول مشخص مخالفت می‌کند... می‌خواهد احادیث روایت شده در باب فضیلت ابوبکر را تحلیل کند، درباره متن یا سند آن‌ها بحث نمی‌کند، چرا آن‌ها را تحلیل می‌کند؟ او لفظ و کلمه «الأحادیث» را بکار می‌برد نه کلمه «حدیث» را. «ال» الف و لام مفید استغراق است، یعنی تمام احادیث وارده در باب فضیلت ابوبکرس. اکنون از وی می‌پرسم، آیا می‌خواهد این احادیث را در خاک حاصل خیز بکارد تا معلوم کند آیا رشد می‌کنند یا خیر تا نهایت صحت آن‌ها روشن شود. یا می‌خواهد آن‌ها را در محلول کذب قرار بدهد و اکسید دجل و فریب را روی آن‌ها اضافه کند؟! تا ببیند چه چیزی را کشف می‌کند.

آقای تیجانی می‌گوید: اگر رسول الله ج می‌دانست که ابوبکر افضل است، پشت سر او علی بن ابی طالب را برای تحویل گرفتن سوره‌ی برائت نمی‌فرستاد و اورا از تبلیغ آن منع نمی‌کرد([[412]](#footnote-412)).

می‌گویم:

این دروغ، بی‌اساس است. رسول اکرم ج، حضرت ابوبکرس را از تبلیغ آن منع نکرده بود، آنطور که تیجانی می‌گوید. و در هیچ روایتی نیامده است که رسول الله ج او را منع کرده باشد. و بتواتر معلوم است که رسول اکرم ج در سال نهم هجری حضرت ابوبکرس را امیر حجاج تعیین فرمود. طبری، اسحاق، در مسندش، نسایی و دارمی، ابن خزیمه از طریق ابن جریح با سند صحیح چنین روایت کرده‌اند: عبدالله بن عثمان بن خثیم از ابی الزبیر، از جابرش روایت کرده است که: رسول الله ج موقع مراجعت از عمره جعرانه، حضرت ابوبکرس را امیر حجاج قرار داد. ما با ابوبکر رفتیم تا به نزدیک «عروج» رسیدیم، فجر طلوع کرد. صدای ناقه رسول الله ج شنیده شد. علیس روی آن سوار بود. ابوبکر از وی پرسید: تو امیر هستی یا رسول؟ علی گفت: رسول الله ج مرا فرستاده تا سوره برائت را برای مردم قرائت کنم. وارد مکه شدیم، یک روز قبل از روز ترویه یعنی هشتم ذی حجه، حضرت ابوبکرس در جمع مردم آمد و مناسک حج را به آنان تعلیم داد وقتی او به سخنانش خاتمه داد، حضرت علیس بلند شد و سوره برائت را برای مردم قرائت کرد. روز دهم و دوازدهم نیز سوره برائت توسط حضرت علی قرائت گردید([[413]](#footnote-413)).

بعد از آن، حضرت ابوبکرس اعلام فرمود: هیچ مشرکی بعد از این، اجازه حج کردن را ندارد و هیچ کسی در حالت لخت و عریانی نمی‌تواند بیت را طواف کند و اصحاب خود را نیز دستور داد تا چنین اعلام کنند. روایت بخاری از حضرت ابو هریرهس مؤید این روایت است. ابو هریرهس می‌گوید: ابوبکرس مرا با اعلام کنندگان در حج فرستاد. روز دهم ذی حجه آنان را به «منی» فرستاد تا اعلام کنند که در سال‌های بعد مشرک اجازه حج ندارد و هیچ کس در حالت لختی و عریانی بیت را طواف نکند. حمید می‌گوید: بعد از اعلام حضرت ابوبکرس، رسول الله ج حضرت علی بن ابی طالب را فرستاد تا سوره برائت را برای مردم قرائت کند ـ اعلام برائت کند ابو هریرهس می‌گوید: حضرت علیس همراه با ما روز عید در منی اعلام برائت می‌کرد و می‌فرمود: در سال‌های آینده مشرکان اجازه حج ندارند و طواف بیت در حالت لختی و عریانی ممنوع است([[414]](#footnote-414)).

مامور کردن علی برای اعلام برائت بعد از اعلام حضرت ابوبکرس بخاطر این بود که چنین اعلام بایستی از طرف پیامبر ج و یا از طرف فردی از اهل بیت او می‌شد. زیرا طبرانی از ابو رافع در یک حدیث که در بخشی از آن چنین آمده است، نقل می‌کند: حضرت ابوبکر با ابو رافع نزد رسول الله ج آمد و گفت: این اعلام بوسیله شخص شما یا توسط فردی از اهل بیت شما باید صورت گیرد([[415]](#footnote-415)). ماموریت دادن حضرت علی به همین خاطر بود نه بخاطر اینکه پیامبرج حضرت ابوبکر را که خودش امیر حاج مقرر فرموده بود و حضرت علی نیز از جمله حجاج و تحت فرماندهی او بود، از تبلیغ منع کرده بود.

جناب تیجانی می‌گوید: اگر ابوبکر از علی بهتر بود، رسول الله ج در جریان جنگ خیبر چنین نمی‌گفت: فردا پرچم را بدست کسی می‌دهم که خدا و رسول الله را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند. او مرد جنگ است نه مرد فرار، خداوند قلب او را درباره ایمان آزموده است. آنگاه پرچم را به علی داد و آن‌ را به ابوبکر نداد([[416]](#footnote-416)). تیجانی این روایت را به صحیح مسلم نسبت می‌دهد.

می‌گویم:

این حدیث با این الفاظ در مسلم وجود ندارد. حدیثی که در مسلم آمده است، راوی آن‌حضرت ابو هریره است و حدیث چنین نقل شده است: رسول الله ج روز خیبر چنین فرمود: این پرچم را به کسی می‌سپارم که خدا و رسولش را دوست دارد. خداوند بوسیله او فتح و پیروزی نصیب مسلمانان خواهد کرد. عمر بن خطابس فرمود: من هرگز علاقه به حکومت و فرماندهی نداشتم مگر در آن لحظه، و به امید اینکه پرچم به من داده شود، خوشحال بودم. رسول الله ج علی بن ابی طالب را نزد خود خواند و پرچم را به او سپرد و فرمود: برو و به عقب نگاه نکن تا خداوند بوسیله تو پیروزی بیاورد. عمر می‌گوید: علی رفت بعد توقف کرد و به عقب نگاه نکرد و با صدای بلند گفت: تا کی با مردم بجنگم؟ رسول الله ج فرمود: با مردم بجنگ تا گواهی دهند «أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله»، هرگاه این کلمه را گفتند، تو حق تعرض بر جان و مال آنان نداری، مگر با مجوز شرعی و معامله باطن آنان با خداوند است([[417]](#footnote-417)).

این حدیث در باب فضیلت علی بن ابی طالب است و بطور قطع و یقین در آن صحبتی دایر بر تنقیص حضرت ابوبکر به میان نیامده است. پرچم در دست حضرت ابوبکرس نبوده است و چنین نیست که رسول الله ج آن‌ را از ابوبکر گرفته به علی داده است. این فرموده رسول الله ج که «پرچم را بدست کسی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد» بی‌تردید حکایت از فضیلت حضرت علی دارد. اما هیچ شخص عاقلی نمی‌گوید که این مختص علی است. یعنی تنها علی خدا و رسولش را دوست دارد و سایر صحابه در این محبت با وی شریک نیستند، بلکه به سند صحیح ثابت است که رسول الله ج در حق عبدالله بن حمار چنین گواهی داده است. عبدالله بن حمار نزد رسول الله ج آمد تا پیامبر ج او را بخاطر نوشیدن شراب مجازات کند و حد بزند. و چندین بار برای این منظور آمده بود ـ شخصی از حاضران گفت: «ای رسول خدا او را لعن و نفرین کن چقدر مرتکب شراب خواری شده است، رسول الله ج فرمود: او را لعنت نکنید. به خدا سوگند، من نمی‌دانم که او خدا و رسولش را دوست دارد»([[418]](#footnote-418)).

جناب تیجانی می‌گوید: اگر خداوند می‌دانست که ابوبکر ایمان بسیار قوی دارد و ایمان او از ایمان امت فایق است، خداوند او را تهدید به حبط اعمال نمی‌کرد، موقعی که او صدایش را از صدای رسول الله ج بلندتر کرد([[419]](#footnote-419)).

می‌گویم: این آیه برای تادیب تمام مسلمانان بطور عام و برای تادیب صحابه بطور خاص نازل شده است. تا به آنان بیاموزد که با رسول الله ج چگونه رفتار کنند و چگونه او را مورد تعظیم و تجلیل قرار دهند. الفاظ آیه عام هستند، یعنی مخاطب آن همه مسلمانان‌اند، مگر اینکه قرائن و شواهد بخصوص آن‌ را مختص به افراد خاصی کند. با توجه به این نکته، جناب تیجانی بنابر چه دلیلی می‌گوید: خداوند ابوبکر را به حبط اعمال تهدید کرده است؟! و قبلاً بیان گردیده است که نزول این آیه دلایل متعددی دارد که از جمله آن‌ها یکی این بود که ابوبکر و عمرب مرافعه کردند در نتیجه آیه نازل شد و با این تعبیر «يا أيها الذين آمنوا» یعنی: «ای مومنان» نازل شد. از اینجا به وضوح می‌دانیم که نزول آیه مذکور بخاطر تربیت و تعلیم و توجیه آنان نسبت به این امر مهم بوده است تا آنان به برکت صحبت و رفاقت با رسول الله از بهترین مردم باشند، آیه به هیچ عنوان مختص به ابوبکر نیست. امام مسلم در صحیح خود نقل کرده است که این آیه درباره ثابت قیس نازل شده است. از حضرت انس بن مالک مروی است، می‌گوید: وقتی این آیه: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ وَلَا تَجۡهَرُواْ لَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ كَجَهۡرِ بَعۡضِكُمۡ لِبَعۡضٍ أَن تَحۡبَطَ أَعۡمَٰلُكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تَشۡعُرُونَ ٢﴾ نازل شد، ثابت قیس در خانه نشسته و گفت: «من از اهل دوزخ هستم» و نزد رسول الله ج نیامد ـ رسول اکرم ج از حضرت سعد بن معاذ درباره او پرسید و فرمود: ای ابو عمر، (کنیه سعد بن معاذ) ثابت چه حال دارد؟ آیا او بیمار است؟ سعد بن معاذ نزد ثابت بن قیس آمد و قول رسول الله ج را به او رساند. ثابت گفت: آیه مذکور نازل شد و همه شما می‌دانید که صدای من از صدای همه شما بلندتر است. لذا من خود را به موجب آیه مذکور از اهل دوزخ می‌دانم. سعد این قول قیس بن ثابت را به رسول الله ج رساند. رسول اکرم ج فرمود: «بل هو من أهل الجنة»، خیر، او از اهل بهشت است.

آری، اگر قیس بن ثابت از اهل بهشت است و رسول الله بهشتی بودن او را تایید می‌کند، آنگاه گمان در حق ابوبکرس چیست؟ ابوبکری که از نخستین تصدیق کنندگان بود و نهایت ادب را در حق رسول الله ج رعایت می‌کرد و رسول الله ج بارها او را بشارت بهشت داده است. حاکم در مستدرک به سند متصل و ابن مردویه از طریق ابن شهاب از حضرت ابی بکرس نقل می‌کند. ابوبکرس فرمود: زمانی که آیه:

﴿لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ... إلخ﴾ نازل شد. نزد رسول الله ج رفته عرض کردم: ای پیامبر خدا، سوگند یاد کردم که در محضر شما حرف نزنم مگر بسیار آهسته و یواش([[420]](#footnote-420)).

خلاصه کلام اینکه ابوبکر صدیق معصوم نبود بلکه جایز الخطا بود، درست عمل می‌کرد و خطا از وی نیز سر می‌زد، ولی بعد از خطا متوجه می‌شد، قرآن او را ادب می‌آموخت و رسول الله ج او را تربیت می‌کرد. و این به مدح و ستایش وی می‌انجامد نه به ذم و عیب ـ البته کسی که از خرد بهره دارد، او می‌داند که تادیب قرآن و تربیت قرآن و تربیت رسول الله ج در حق ابوبکرس موجب ستایش او است نه موجب نقص و عیب.

آقای تیجانی می‌گوید: «آیا ابوبکر فجاء سلمی را در آتش نسوزانده است»؟([[421]](#footnote-421))

می‌گویم: این بزدل‌ها بسیار شگفت‌آور هستند، استدلال می‌کنند به چیزهایی که بجای سود، به ضرر و زیان آنان است اینکه حضرت علیس عده‌ای را در آتش سوزانده است، بیشتر صحت دارد و مشهورتر است تا ابوبکرس، در روایات صحیح آمده است که حضرت علیس، عده‌ای از زندیقان‌ را که از غلات شیعه بودند، و نزد وی آورده شدند آنان را در آتش سوزاند. این خبر به ابن عباس رسید، گفت: اگر من می‌بودم، آنان را در آتش نمی‌سوزاندم، زیرا رسول الله ج منع کرده از اینکه انسانی، انسانی را در آتش بسوزاند، چون عذاب دادن بوسیله‌ی آتش مختص خداوند است و من گردن آنان را قطع می‌کردم چرا که پیامبر ج فرموده است: «هر کس از دین خود خارج شود یا دینش را تغییر دهد او را بکشید» این خبر به علیس رسید، فرمود: افسوس بر فرزند ام الفضل چه سخن‌های بیهوده‌ای می‌گوید. آری، از این حدیث روشن است که علیس گروهی را در آتش سوزانده است. اگر عمل ابوبکر، عمل منکری بوده است، عمل علی موجب انتقاد برای علی و ائمه نیست. پس ابوبکرس شایسته‌تر است که عیب و تنقیدی متوجه وی نشود([[422]](#footnote-422)).

جناب تیجانی می‌گوید: ابوبکر در روز جریان سقیفه، امر خلافت را به گردن دو مرد، عمر و ابی عبیده ‌انداخت([[423]](#footnote-423)).

می‌گویم:

حافظ ابن حجر در کتابش فتح الباری، این اشکال را به نحوی پاسخ داده است که از هر پاسخی دیگر انسان ‌را مستغنی و بی‌نیاز می‌کند. او می‌گوید: «با وجود اینکه ابوبکر می‌دانست که به دلیل اینکه پیامبر ج در حیات خود به وی امامت نماز را سپرده است، احق به خلافت است، که جوابش چنین است: 1- حیاء ایمانی مانع بود از اینکه او خودش را ستوده بگوید: خودم را برای خلیفه بودن و حکومت کردن بر شما انتخاب نموده‌ام. علاوه بر این، او مطمئناً می‌دانست که هیچ کدام از عمر و ابوعبیده این پیشنهاد را نمی‌پذیرد، حضرت عمرس در جریان سقیفه صراحتاً از پذیرفتن مسئولیت خلافت خود داری کرده بود، ابوعبیده هر چند که صراحتاً چنین چیزی از وی ثابت نیست ولی او نیز برای این کار آمادگی نداشت زیرا شایستگی و توان او از عمر کمتر بود. اینکه حضرت ابوبکرس اختیار و کنترل جریان بر عهده گرفته بود، دال بر کفایت و حسن تدبیر او بود و کسی از صحابه بر وی معترض نبود. این خودش حکایت از آن دارد که او از هر کسی دیگر شایسته‌تر بود ـ آری، او در سخنان خود هیچ گونه تصریحی دایر بر رد مسئولیت خلافت نکرده است و چنین چیزی در سخنان او دیده نمی‌شود([[424]](#footnote-424)). ابن حجر در جایی دیگر می‌گوید: بعضی از شیعیان با استدلال به پیشنهاد ابوبکر (قد رضيت لكم أحد هذين الرجلين) ـ یکی از این دو نفر را برای شما پسند کردم ـ می‌گویند: «ابوبکر معتقد به وجوب امامت و خلافت خود نبوده است، این اشکال را به چند وجه می‌توان پاسخ داد: 1- حضرت ابوبکرس این سخن را به جهت تواضع و فروتنی گفته است. 2- تا معلوم شود که امامت مفضول با بودن فاضل جایز است، حق هر چند که از آن او بود ولی او در حق دیگران تبرع کرد. 3- او می‌دانست که هیچ کدام از آن دو، با بودن او اقدام به قبول خلافت نمی‌کند. این پیشنهاد در واقع اشاره بود به اینکه اگر او می‌توانست خود را از این مسئولیت رها کند و داخل آن نشود، دیگران بدانند که بعد از وی، خلافت متعلق به یکی از این دو نفر است، به همین خاطر او در معرض موت، عمر را خلیفه خود قرار داد چنان‌چه ابوعبیده در شام مشغول جهاد بود و در مدینه حضور نداشت. این قول حضرت عمرس لَأَنْ أُقَدَّمَ فَتُضْرَبَ عُنُقِي... . إِلَخْ) احتمال مذکور را تایید می‌کند([[425]](#footnote-425)).

جناب تیجانی می‌گوید: «او که ایمانش در چنین درجه بالایی قرار گرفته است و ایمانش قوی‌تر از ایمان تمام امت است، در پایان لحظات زندگی‌اش، در برابر آنچه که با فاطمه انجام داده و در برابر سوزاندن فجائه سلمی و در برابر پذیرفتن خلافت، نادم و پشیمان نمی‌شود در آن حد که آرزوی بشر بودن را نکند یا آرزو کند که کاش یک تار مو یا سرگین شتر می‌بودم. آیا ایمان چنین کسی معادل و حتی برتر از ایمان تمام امت اسلامی می‌شود([[426]](#footnote-426)).

بنابر عقیده بنده پاسخ همه این اشکالات گفته شده است اما شگفت‌آور اینکه جناب تیجانی چرا به کرات این گونه مطالب را تکرار می‌کند. بی‌تردید این کثرت تکرار، حکایت از آن دارد که نویسنده و مولف به سخنان خودش عقیده ندارد یا اینکه او گمان می‌کند که خوانندگان انسان‌های کند ذهن هستند تا مطلب تکرار نشود در فهم آنان نمی‌گنجد.

آقای تیجانی به یاوه‌گویی خود ادامه داده، می‌گوید:

حدیث «لو كنت متخذاً خليلاً لاتخذت أبابكر خليلاً» را در نظر بگیریم، باز هم او (ابوبکر) همانطور است که قبلاً او را معرفی کردیم. ابوبکر (روز پیمان اخوت (صغری) که قبل از هجرت در مکه صورت گرفت، حاضر نبود. در روز پیمان اخوت (کبری) که بعد از هجرت در مدینه انجام گرفت حاضر نبود ـ در هردو پیمان رسول الله ج علی را برای اخوت و برادری خود برگزید و به او گفت: «تو در دنیا و آخرت برادر من هستی» و به طرف ابوبکر توجه نکرد. او را از اخوت و برادری در آخرت محروم کرد همان گونه که او را از نعمت خلت و دوستی محروم کرده بود. تیجانی می‌گوید: من قصد إطاعه کلام را ندارم. فقط به این دو مثال که از کتب اهل سنت آن‌ها را نقل کرده‌ام کفایت می‌کنم و شیعه اصلاً این احادیث را قبول ندارد. زیرا آنان دلیل روشن دارند مبنی بر اینکه این احادیث بعد از دوران ابوبکر وضع شده‌اند([[427]](#footnote-427)).

می‌گویم:

1- از باب بحث و مناظره اگر صحت قول تیجانی را دایر بر عدم حضور ابوبکر در مواخات (صغری) و (کبری) را بپذیریم و اینکه رسول الله ج حضرت علیس برای اخوت و برادری بر گزید، آیا این موجب قدح و ضعف حدیث پیامبر ج می‌شود، آیا لازم است که رسول الله ج تمام فضایل را برای یک نفر از صحابه بیان کند مانند حضرت ابوبکر و بس و اگر پیامبر ج فضایل غیر ابی بکر، یعنی فضایل علی را بیان کند، این منجر به ضعف احادیث فضایل ابوبکرس می‌شود؟!

2- راه شناخت حدیث صحیح از میان احادیث دروغین، مراجعت به سند و متن حدیث است. درباره صحت متن و سند حدیث «لو كنت متخذاً خليلاً لاتخذت أبابكر خليلاً» باید عرض شود که این حدیث از لحاظ متن اندک نقص و عیبی ندارد. زیرا حضرت ابوبکرس از روز بعثت تا روز وفات همراه رسول الله ج بوده است. رسول الله ج به اندازه‌ای که با حضرت ابوبکرس هم مجلس و هم محفل بوده است با هیچ یک از سایر صحابه نبوده است([[428]](#footnote-428)). زیرا ابوبکر شایسته است که چنین منزلت و جایگاهی نزد رسول الله ج داشته باشد. از لحاظ سند نیز در صحت آن تردیدی وجود ندارد. عده‌ی کثیری از صحابه، در صحاح و مسانید با سند متصل و ثقه و بدور از هر گونه علل و جرح آن‌ را روایت کرده‌اند.

3- ولی احادیث مواخاه صغری و کبری، دروغ محض هستند حدیثی که جناب تیجانی از آن استناد کرده است، یعنی حدیث «أنت أخي في الدنيا والآخرة»، حدیث ساختگی است. ترمذی، ابن عدی و حاکم، از طریق حکیم بن جبیر عن جمیع بن عمیر آن‌ را نقل کرده‌اند. حکیم بن جبیر، راوی ضعیفی است و جمیع ابن عمیر راوی درغگویان است. ابن حبان درباره او می‌گوید: رافضی است و حدیث را وضع می‌کند ابن نمیر درباره او می‌گوید: «از همه بیشتر دروغ می‌گوید»([[429]](#footnote-429)) علامه ابن تیمیه می‌گوید: کلیه احادیث مواخات با علی، موضوع یعنی احادیثی ساختگی هستند([[430]](#footnote-430)).

آقای تیجانی حدیث صحیح ابوبکر را چگونه ضعیف قرار می‌دهد، و علیه آن از یک حدیث موضوع استدلال می‌کند؟!.

تیجانی می‌گوید: اما اهل تشیع این گونه احادیث را مطلقاً رد می‌کنند و آنان دلیل روشن دارند مبنی بر اینکه، این احادیث بعد از دوران زندگی ابوبکر وضع شده‌اند. (ثم اهتدیت ص 144 وآنگاه.. . هدایت شدم ص 238).

می‌گویم: کاملا صحیح است. در این سخن هیچ گونه ابهامی وجود ندارد. زیرا دروغگویان چگونه سخنان‌ راستین را باور می‌کنند و می‌پذیرند، ضرب المثل معروفی است (البعرة تدل على البعير) سرگین شتر دال بر وجود شتر است؟! اما این ادعاکه این گونه احادیث بعد از زمان ابوبکر وضع شده‌اند و نزد شیعه برای اثبات این دعوی دلیل روشن وجود دارد، ما امید واثق داریم که آقای تیجانی این دلایل روشن را به ما ارائه بدهد و ما را ساکت و قانع کند. بسیار درست گفته شده است (رمتني بدائها وانسلت) مرا متهم به عیبی کرد که خود او بدان مبتلا است.

جناب تیجانی می‌گوید: تاریخ در این راستا برای ما به ثبت رسانده است که امام علی مطلقاً از تمام صحابه عالم‌تر است و صحابه در مسایل بسیار مهم به او رجوع می‌کردند ولی ما سراغ نداریم که او حتی برای یک بار به صحابه رجوع کرده باشد. آری، این ابوبکر است که می‌گوید: خداوند برای مشکلی که ابوالحسن ندارد، مرا نگاه ندارد([[431]](#footnote-431)).

می‌گویم: این دروغ صریح است، هیچ حدیث صحیحی در این باره وجود ندارد. اهل سنت اتفاق دارند که عالم‌تر بعد از رسول الله ج ابوبکر و بعد از وی عمرب است. بیش از یک نفر، در این باره اجماع را نقل کردند. هرگز و در هیچ حدیثی نیامده است که ابوبکر علم را از علی آموخته باشد بلکه آنچه که ثابت است، این است که علی از ابوبکر علم را فرا گرفته است. در کتب سنن از اسماء بن حکم فزاری آمده است، می‌گوید: «از حضرت علیس شنیدم که می‌فرمود:

هرگاه حدیثی را از رسول اکرم ج می‌شنیدم، از آن بهره‌ می‌بردم به اندازه‌ای که خواست خداوند بود. هرگاه یکی از اصحاب رسول الله ج برای من حدیث بیان می‌کرد (درباره صحت و سقم آن حدیث) او را قسم می‌دادم، اگر سوگند می‌خورد، سخنش را باور می‌کردم، می‌گوید: ابوبکر برای من حدیث بیان کرد ـ و ابوبکر راست می‌گفت ـ وی فرمود: از رسول اکرم ج شنیدم که می‌فرمود: «هر بنده که مرتکب گناه شود و بعد وضو بگیرد و دو رکعت نماز خواند و از خداوند امرزش طلب کند، خداوند او را مورد مغفرت قرار می‌دهد» بعد رسول الله ج این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ﴾([[432]](#footnote-432)) علاوه بر این، حضرت علی در جریان قتال حضرت ابوبکر با مانعین زکات دوشادوش حضرت ابوبکر می‌جنگید. امام مسلم در صحیح خود و امام احمد در مسند قول رسول الله ج را چنین نقل کرده‌اند: «... فإن يطيعوا أبابكر وعمر يرشدوا»([[433]](#footnote-433)). یعنی: «مردم و صحابه اگر از ابوبکر و عمر اطاعت کنند، راه راست را در می‌یابند».

درباره ابن عباس به سند صحیح ثابت است که او طبق کتاب الله فتوا می‌داد. اگر در کتاب الله حکمی را ندید، طبق سنت رسول الله ج فتوا می‌داد و اگر در سنت رسول الله حکمی را نیافت مطابق با قول ابوبکر و عمر فتوا صادر می‌کرد ولی درباره عثمان و علیب چنین نمی‌کرد و ابن عباسب به حبر (عالم بسیار بلند پایه) امت شهرت داشت و در زمان خود از عالم‌ترین صحابه بود. او مطابق با قول ابوبکر و عمر فتوا می‌داد و معتقد بود که قول این دو بزرگوار از قول سایر صحابه از حجیت برخوردار است. و در حدیث صحیح آمده است که رسول الله ج درباره ابن عباس چنین دعا کرد: «خداوندا او را بینش دین و معنی و مفهوم صحیح قرآن عنایت بفرما»([[434]](#footnote-434)).

همه این دلایل حکایت از بینش عمیق حضرت ابوبکر صدیق دارند. و او حتی برای یک بار هم مخالف نصوص عمل نکرده است اما حضرت عمر و حضرت علی در بیش از یک مورد بدلیل نرسیدن و عدم اطلاع از نص، خلاف آن عمل کرده‌اند. کسانی که درباره مسایل علمی و اقوال علمای اندک اطلاعاتی دارند، این حقیقت را می‌دانند. در صحیح بخاری و مسلم از ابوسعید خدری، در بخشی از یک حدیث طولانی آمده است «.. . كان أبوبكر أعلمنا (یعنی حضرت ابوبکرس نسبت به رسول الله ج از ما بهتر می‌دانست. )([[435]](#footnote-435)) ابن حزم در کتاب ارزشمند خود **(الفصل في الـملل والأهواء والنحل**) می‌گوید: سخن بسیار زیبایی در این قضیه وجود دارد، هر چند که طولانی است ولی بدلیل اهمیت و ارزشی که دارد، ناچارم آن‌ را نقل کنم. «ابو محمد می‌گوید: (شیعه) استدلال کرده است که علی از همه صحابه عالم‌تر بوده است. ابو محمد می‌گوید: این گوینده، دروغ گفته است، علم صحابی در پرتو دو چیز، روشن و شناخته می‌شود هیچ راه و روش سومی وجود ندارد. اول این است که روایت و فتاوای او زیاد باشند، ـ دوم، اینکه رسول الله ج او را به کثرت و به کرات با خود همراه کرده و از وی کار بگیرد ـ زیرا باطل و محال است اینکه رسول اکرم ج از کسی کار بگیرد که علم نداشته باشد. این دو روش، که بیان گردید، بزرگ‌ترین دلیل برای عالم بودن و وسعت و گستردگی علم یک صحابی است. با توجه به این دو روش اکنون می‌بینیم که رسول الله ج در طول بیماری خود حضرت ابوبکرس را مامور اقامه نماز کرده است. در حالی که تمام صحابه مانند، علی، عمر، ابن مسعود، ابی بن کعب و غیرهم حاضر بودند. اما رسول اللهج، ابوبکرس را در برابر همه این بزرگان ترجیح داده است ولی رسول الله ج موقعی که به جهاد رفته است چنین نکرده است، یعنی ابوبکرس را در مدینه جانشین خود تعیین نکرده است. زیرا جانشین رسول الله ج در مدینه موقعی که رسول الله ج برای جهاد تشریف برده است، مسئولیتی به جز سرپرستی زنان و معذورین نداشته است. قطعاً چنین معلوم می‌شود که حضرت ابوبکرس درباره نماز و احکام نماز داناتر از سایرین بوده است. و می‌بینیم که رسول الله ج ابوبکرس را امر جمع‌آوری و نگهداری صدقات و اموال بیت المال ماموریت داده است. این امر نیز حکایت از آن دارد که او در باب صدقات و اموال بیت المال حد اقل مانند سایر صحابه عالم بود و حتی بسا اوقات بیش از دیگران به این امور رسیدگی می‌کرد و اگر اکثر صحیح نیست ولی رسول الله مانند دیگران از وی کار می‌گرفت. و رسول الله ج کار نمی‌گرفت مگر از کسی که نسبت به صحت علم و فقه او اعتماد کامل می‌داشت. دلیل آنچه که گفتیم دایر بر اینکه علم حضرت ابوبکرس در باب صدقات، علم کامل و بینش صحیحی است، این است که صحیح‌ترین حدیث در باب زکات که عمل کردن بر آن واجب و تخلف از آن غیر مجاز است، حدیث ابوبکرس است که از طریق عمرس نقل شده است اما حدیثی که در باب زکات از طریق علی نقل شده است، مضطرب است و در آن حدیث مسایلی ذکر شده که فقها یکسره آن‌ها را ترک کرده‌اند و از جمله آن‌ها یک این است (في خمس وعشرين من إبل خمس شياه) یعنی زکات 25 شتر، 5 گوسفند است. همچنین می‌بینیم که رسول الله ج حضرت ابوبکرس را در جریان حج ماموریت داده و به عنوان امیر حجاج تعیین فرموده است، این ماموریت نشانگر این مطلب است که حضرت ابوبکرس در امور حج عالم‌تر از سایر صحابه بوده است. بدون تردید، حج، زکات و نماز از ارکان مهم اسلام هستند. باز می‌بینیم که رسول الله ج حضرت ابوبکرس را در امور نظامی و جهاد و فرماندهی سپاه اسلام ماموریت داده است، این ماموریت حکایت از آن دارد که ابوبکر مانند سایر فرماندهان از صحابه در باب جهاد و احکام آن نیز علم داشته است. زیرا رسول الله ج هیچ کس را در کاری که علم آن‌ را نداشته است، مامور نکرده است. لذا ابوبکرس در باب جهاد همان قدر علم داشته است که علیس و سایر فرماندهان لشکر داشته‌اند، نه کم و نه زیاد. آری، وقتی که تقدم حضرت ابوبکرس بر حضرت علی، در باب نماز، زکات و حج پذیرفته و مسلم است و در باب جهاد نیز تساوی میان این دو بزرگوار برقرار است، پس عالم بودن حضرت ابوبکرس بیش از حضرت علی، واقعیتی است انکار ناپذیر. اگر بیشتر بررسی شود، می‌بینیم که رسول الله ج در مجالست، مسافرت، حضر و گذراندن ساعات ابتدایی شب بر خود لازم کرده بود که با ابوبکرس باشد. بنابراین حضرت ابوبکرس با احکام و فتاوای صادره از رسول الله ج، بیشتر آشنایی داشته است تا حضرت علیس. آری، هیچ گوشه‌ای از علم باقی نمانده است که حضرت ابوبکرس در آن از دیگران مقدم نباشد». لذا بطلان دعوای تیجانی و شیعیان درباره اعلم بودن علی از ابوبکر در تاریخ به ثبت رسیده است.

علامه ابن حزم در ادامه سخنان خود می‌گوید: ما هیچ یک از صحابه را متهم به نقص از رتبه خودش نمی‌کنیم، همانطور که بخاطر تعصبات بی‌مورد هیچ کدام از آنان را از رتبه واقعی‌اش برتر نمی‌دانیم. زیرا ما اگر از حضرت علیس (نعوذ بالله) کناره‌گیری کنیم، مذهب خوارج را اختیار کرده‌ایم، حال آنکه خداوند ما را از این گمراهی و تعصب بی‌مورد، پاک کرده است، اگر درباره او غلو کنیم، معنی‌اش این است که مذهب شیعه را اختیار کرده‌ایم، حال آنکه خداوند ما را از چنین تهمت و تعصبی پناه داده است. بنا براین غیر از ما (یعنی غیر از اهل السنه والجماعه) دیگران درباره حضرت علیس یا دچار افراط و غلو شده‌اند یا دچار تفریط وانحراف، آنان درباره آن‌حضرت متهم هستند یا به نفع او علیه او ـ بالاخره کسی که خود را به اسلام نسبت می‌دهد، نمی‌تواند منکر شود مبنی بر اینکه کسانی را که رسول الله ج، مامور به انجام کارهای بسیار مهم مانند امامت در نماز، عامل جمع آوری زکات و مسئول امور حجاج کرده است، از علم و بینش عمیق و صحیح برخوردار بوده‌اند.

اگر شیعیان بگویند: رسول الله ج علیس را به فرماندهی دسته‌های قریش یا برای حل و فصل اختلافات در یمن ماموریت داده است؟ در جواب، به آنان می‌گوییم: آری، اما اینکه حضرت ابوبکرس فتاوی، احکام و قضایای رسول اکرم ج را مشاهده کرده و شخصاً در این جریانات حضور داشته است، این امر موجب آن می‌شود که علم او از علم حضرت علی که در یمن به حل این مسایل پرداخته است و از پیامبر ج دور بوده است، قوی‌تر باشد، علاوه بر این، رسول الله ج حضرت ابوبکرس را نیز به فرماندهی سربازانی مامور کرده است که اخماس (قریشی‌ها) در میان آنان بوده‌اند. لذا قطعاً می‌توانیم بگوییم که علم حضرت ابوبکرس با علم حضرت علیس در امور نظامی برابر است. زیرا رسول الله ج کسی را برای کاری مامور نمی‌کند تا او علم آن‌ را نداشته باشد. از روایات صحیح ثابت است که حضرت ابوبکرس و حضرت عمرس در زمان رسول الله فتوا صادر کرده‌اند و رسول الله ج از فتوا دادن آنان مطلع بوده است و اگر آنان در فتوا و صدور حکم از دیگران عالم‌تر نمی‌بودند، ممکن نبود که رسول الله ج به آنان اجازه چنین کاری را بدهد. رسول الله ج در حل و فصل مشکلات مردم یمن در کنار با حضرت علی، معاذ بن جبل و ابو موسی اشعری را نیز ماموریت داده بود. لذا حضرت علیس در این کار همکاران زیادی داشته است که از جمله آنان ابوبکر و عمر نیز هستند. ولی ابوبکر در اغلب مسایل علمی که در سطور بالا بدان اشاره شد، منفرد بوده است. ابن حزم در ادامه بحث می‌گوید: این گوینده رافضی می‌گوید: «همانا علیس در علم قرائت از سایر صحابه عالم‌تر بود. » ابو محمد می‌گوید: بنابر دلایل متعدد این یک عیبجویی و بهتان محض است. اولاً بخاطر اینکه در این تردید و نفی قول رسول الله ج است. زیرا رسول اکرم ج فرموده است: «يؤم القوم أقرأهم فإن استووا فأفقهم، فان استووا فأقدمهم هجرة». (کسی باید در نماز امامت کند که از نظر قرائت از دیگران قاری‌تر باشد. اگر همه در قرائت برابرند، آنگاه حق امامت با کسی است که در مسایل و احکام نماز مهارت بیشتری دارد. و اگر در این باره همه ‌یکسان هستند، آنگاه حق امامت با کسی است که از نظر هجرت از دیگران مقدم باشد) ولی ما می‌بینیم و همگان می‌دانند که رسول اکرم ج در طول مدت بیماری، حضرت ابوبکرس را برای نماز و امامت امر کرد، حال آنکه حضرت علی حاضر بود و رسول الله ج صبح و شام را می‌دید. لیکن رسول الله ج کسی دیگر را برای امامت و اقامه نماز شایسته ندانست. بنابراین ثابت شد که حضرت ابوبکرس در قرائت، فقه و احکام نماز و در هجرت از سایر صحابه مقدم بود، و به کثرت چنین می‌شود، کسانی که تمام قرآن ‌را حفظ نکرده‌اند اما از نظر قرائت و تجوید در مرتبه بالاتری هستند از کسانی که حافظ جمیع قرآن هستند. غیر حافظان ممکن است قرآن ‌را با ترتیل و تجوید بهتر از حافظان بخوانند. هر چند که هیچ کدام از علی، ابوبکر و عمر حافظ جمیع قرآن نبود ولی با توجه به امر رسول الله ج به ابوبکر برای اقامه نماز، بطور قطع و یقین چنین بر می‌آید که ابوبکر از علی در علم قرائت بیشتر مهارت داشت. زیرا رسول الله ج با بودن کسی که در قرائت عالم‌تر از دیگران است، دیگری را برای امامت امر نمی‌کند. همچنین با بودن کسی که در احکام و مسایل نماز عالم‌تر از دیگران است، دیگری را برای اقامه نماز دستور نمی‌دهد. بنابراین سر و صدای آنان در این خصوص نیز پایه و اساسی ندارد. الحمدلله رب العالمین ـ از این بحث، هر صاحب عقل و خرد به وضوح می‌داند که ابوبکر در برابر علی در علم و فقه از مقام و مرتبه والاتری برخوردار بوده است([[436]](#footnote-436)).

تیجانی می‌گوید: «وقتی از ابوبکر درباره «أب» که در قرآن آمده است: ﴿وَفَٰكِهَةٗ وَأَبّٗا ٣١مَّتَٰعٗا لَّكُمۡ وَلِأَنۡعَٰمِكُمۡ ٣٢﴾ [عبس: 31-32] سوال شد، او گفت: زیر کدام آسمان و روی کدام زمین زندگی کنم، اگر بدون علم درباره کتاب خداوند سخن گویم. (ثم اهتدیت ص (146) وآنگاه... هدایت شدم ص (241).

می‌گویم:

1- این روایت که ابن کثیر آن‌ را ذکر کرده و ابراهیم التیمی از ابوبکر آن‌ را روایت کرده است، روایت ضعیفی است، زیرا سند آن میان ابراهیم و ابوبکر منقطع است.

2- به فرض اینکه حدیث صحیح باشد، این معنی از آن مستفاد نمی‌شود که حضرت ابوبکرس معنی «اب» را نمی‌دانست. زیرا معنی ساده و روشن است وآن اینکه نوعی گیاه است. همانطور که خداوند فرموده است: ﴿فَأَنۢبَتۡنَا فِيهَا حَبّٗا ٢٧ وَعِنَبٗا وَقَضۡبٗا ٢٨ وَزَيۡتُونٗا وَنَخۡلٗا ٢٩ وَحَدَآئِقَ غُلۡبٗا ٣٠ وَفَٰكِهَةٗ وَأَبّٗا٣١﴾ [عبس: 27-31]. لیکن ماهیت «ابا» بدان گونه مشخص نشده است که شکل، جنس و یا مصداق آن شناخته شود، منظور حضرت ابوبکرس از اظهار بی‌علمی نیز همین بوده است. حضرت انسس شبیه این جریان‌ را از حضرت عمرس نقل کرده است. حضرت انس می‌گوید: حضرت عمرس بالای منبر ﴿وَفَٰكِهَةٗ وَأَبّٗا٣١﴾ را قرائت کرد و فرمود: ﴿وَفَٰكِهَةٗ﴾ را می‌دانیم ولی ابا چیست؟ بخاطر عدم تعیین ماهیت آن، مفسرین نیز آن‌ را گیاهی از گیاهان زمین تفسیر کرده‌اند. مجاهد، سعید و ابن جبیر می‌گویند: الاب، الکلاء (یعنی «أب» به معنی گیاه است) مجاهد، حسن، قتاده و ابن زید می‌گویند: «أبا» برای حیوان‌ها مانند میوه است برای انسان‌ها، عطاء می‌گوید: «هر چیز که بر روی زمین سبز شود، «أب» گفته می‌شود»([[437]](#footnote-437)).

روشن است که معنی «اب» هر آنچه که بر روی زمین سبز شود، است ولی صحابه، کیفیت، جنس و مصداق آن‌ را معین نکرده‌اند، و این دلالت بر عدم علم ندارد. اگر رسول الله ج، نوع و مصداق آن‌ را مشخص می‌کرد، صحابه فرد و مصداق آن‌ را می‌شناختند ولی چون در تعیین مصداق آن ابهام وجود دارد، به هر آنچه که از زمین روید، گفته می‌شود.

آقای تیجانی به وجود اختلاف میان فاطمه و ابوبکرب اشاره کرده، دو باره می‌گوید: نخستین حادثه‌ای که بعد از وفات رسول الله ج به وقوع پیوست و مورخین و منابع اهل سنت آن‌ را نیز نقل کرده‌اند، اختلاف فاطمه زهرا با ابوبکر است. ابوبکر در این اختلاف به حدیث «نحن معشر الأنبیاء لا نورث ما تركناه صدقة» «ما گروه پیامبران به کسی میراث نمی‌گذاریم، ترکه ما صدقه است» استناد کرده بود. فاطمه زهرا این حدیث را تکذیب نموده و بوسیله آیه قرآن آن‌ را باطل اعلام کرد و علیه ابوبکر استدلال کرد مبنی بر اینکه پدرم، حضرت رسول الله ج، ممکن نیست که قرآن ‌را نقض کند. خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿يُوصِيكُمُ ٱللَّهُ فِيٓ أَوۡلَٰدِكُمۡۖ لِلذَّكَرِ مِثۡلُ حَظِّ ٱلۡأُنثَيَيۡنِۚ﴾ [النساء: 11]. فاطمه می‌گفت: آیه جنبه عمومیت دارد، شامل پیامبران و غیر پیامبران است و نیز علیه ابوبکر از این آیه: ﴿وَوَرِثَ سُلَيۡمَٰنُ دَاوُۥدَۖ ﴾ [النمل: 16]. یعنی سلیمان وارث داود شد. استناد کرد و گفت: داود و سلیمان هر دو پیامبر بودند و همچنین این آیه: ﴿فَهَبۡ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيّٗا ٥ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنۡ ءَالِ يَعۡقُوبَۖ وَٱجۡعَلۡهُ رَبِّ رَضِيّٗا ٦﴾ [مریم: 5-6] (خداوند به من فرزندی عطا فرما که از من و از خاندان یعقوب ارث ببرد و پروردگارا، او را پسندیده ساز) نیز مورد استناد فاطمه زهرا بود([[438]](#footnote-438)).

می‌گویم:

1- نکته بسیار حیرت‌زا و شگفت‌آور درباره تیجانی این است که او جریان‌ را به کرات تکرار می‌کند. طوری معلوم می‌شود که او نوشته‌های خود را باور ندارد. مثل اینکه بر مغزش فشار می‌آورد وآنچه که از آن بیرون می‌آید، صفحات قرطاس را بدان سیاه می‌کند. این اسلوب مبین این واقعیت است که جریان فاطمه حامل برداشتنی که او از آن دارد، هرگز نیست اما جناب تیجانی در هر حال می‌خواهد از یک سنگ کوچک کوهی بسازد و کاه را کوهی جلوه دهد. این تز و روال کار روافض است. درباره این گفته او که فاطمه زهرا حدیث رسول الله را تکذیب نموده، آن‌ را باطل اعلام کرده است. و علیه حضرت ابوبکر استدلال کرده است دایر بر اینکه پدرش حکم قرآن ‌را که بر وی نازل شده است، نقض نمی‌کند... الخ باید عرض شود: هر کس که از اندک عقل و خرد بهره‌ای دارد، می‌داند که این دروغ محض است. در چه منبعی تاریخی و روایی آمده است که فاطمه حدیث «لا نورث.. . الخ» را تکذیب کرده است؟! آری، هر کس که به طور مداوم دروغ گوید، دروغ او را به گفتن چیزهای بسیار عجیب و نادر وا می‌دارد.

2- آقای تیجانی چند صفحه قبل علیه حضرت ابوبکرس چنین استدلال کرده بود که: فاطمه بدلیل معصوم بودنش ممکن نیست که دروغ گفته باشد، لذا عقل و منطق حکم می‌کند که ابوبکر بر وی ستم کرده است و به همین خاطر فاطمه بر وی خشم کرده و علیه او دعا کرده است... الخ، در فرازی دیگر از سخنانش می‌گوید: ابوبکر عمداً با تصمیم قبلی فاطمه را مورد اذیت قرار داده و وی را تکذیب کرده است تا او نتواند بوسیله نصوص غدیر، علیه ابوبکر درباره خلافت شوهرش استدلال کند. اما تیجانی اکنون می‌گوید: «ابوبکر از حدیث «نحن معشر الأنبیاء لانورث.. . الخ» استدلال کرده است و فاطمه با استناد به آیه قرآن او را تکذیب کرده است؟! شما را به خدا سوگند، این همه تضاد و تناقض چگونه با هم درست در می‌آیند؟! آیا جریان یکی است یا روایات متعدد بلکه دروغ‌ها متعدداند؟! خداوند حضرت ابوبکرس را مورد رحمت قرار داده و او را از شر این جنایتکاران رهایی بخشد، تیجانی گاهی می‌گوید: ابوبکر خطاکار است بدلیل اینکه فاطمه معصوم است و گاهی برای ناراض شدن حضرت فاطمه اشک تمساح می‌ریزد و گهگاهی می‌گوید ابوبکر قصد آزار و اذیت فاطمه را کرده و وی را تکذیب نموده است و در اینجا می‌گوید: ابوبکر علیه فاطمه از حدیث رسول الله ج استناد کرده است، همه این‌ها را در یک جریان به ابوبکرس نسبت می‌دهد. خواننده محترم چه قضاوت می‌کند، جز اذعان کردن به حق که احتمال باطل در آن اصلاً نباشد وآن همان است که ما اثبات کردیم. اگر فاطمهل معصوم می‌بود. هرگز به تکذیب حدیث رسول الله استناد نمی‌کرد بدلیل اینکه او دروغ نمی‌گوید و ابوبکر خطا کار است ولی حقیقت این است که فاطمه معصوم نیست و سخنان گذشته بهترین ضامن و دلیل بر این ادعا هستند اما استدلال فاطمه به قرآن علیه موضع حضرت علیس، کاملا استدلالی بی‌پایه است و بطلان این استدلال از مباحث بعدی روشن‌تر خواهد شد.

3- درباره ادعای تیجانی دایر بر استناد فاطمه از آیه میراث: ﴿يُوصِيكُمُ ٱللَّهُ فِيٓ أَوۡلَٰدِكُمۡۖ﴾ [النساء: 11]. باید عرض شود که الفاظ آیت اصلاً مقتضی این نیستند که پیامبرج به کسی ارث می‌دهد و چنین معنایی از عموم الفاظ ثابت نمی‌شود. زیرا خداوند فرموده است: ﴿يُوصِيكُمُ ٱللَّهُ فِيٓ أَوۡلَٰدِكُمۡۖ لِلذَّكَرِ مِثۡلُ حَظِّ ٱلۡأُنثَيَيۡنِۚ فَإِن كُنَّ نِسَآءٗ فَوۡقَ ٱثۡنَتَيۡنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَۖ وَإِن كَانَتۡ وَٰحِدَةٗ فَلَهَا ٱلنِّصۡفُۚ وَلِأَبَوَيۡهِ لِكُلِّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا ٱلسُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُۥ وَلَدٞۚ فَإِن لَّمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلَدٞ وَوَرِثَهُۥٓ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ ٱلثُّلُثُۚ فَإِن كَانَ لَهُۥٓ إِخۡوَةٞ فَلِأُمِّهِ ٱلسُّدُسُۚ﴾ [النساء: 11]. «خداوند درباره فرزندان شما را چنین توصیه می‌کند، هر فرزند پسر دو برابر فرزند دختر از میراث والدین سهم می‌برد. اگر فرزندان همه دختر و بیش از دو باشند دو سوم مال متروکه از آن آن‌ها است. اگر فرزند دختر یکی است (بدون برادر) نصف متروکه از آن اوست. اگر میت فرزند دارد، سهم هر یک از پدر و مادر میت یک ششم کل ترکه است. اگر میت فرزند ندارد و تنها وارث او والدین هستند، سهم مادر یک سوم است. اگر میت برادر دارد (فرزند ندارد) آنگاه سهم مادر یک ششم است».

حکم مذکور متوجه کسانی است که مقصود خطاب و مورد خطاب هستند و در آیه چنین چیزی نیست که مخاطب بودن رسول الله ج را ثابت کند. و (کاف) خطاب شامل کسی می‌شود که متکلم قصد خطاب او را کرده باشد. اگر معلوم نشود که فرد معینی مقصود خطاب است، آنگاه الفاظ او را شامل نمی‌شود حتی بعضی‌ها بر این باور هستند که ضمایر مطلقاً تخصیص را نمی‌پذیرند چه برسد به ضمیر مخاطب؟ زیرا ضمیر مخاطب شامل نمی‌شود مگر کسی را که قصد خطاب او شده باشد. اگر فرض شود که ضمیر مخاطب عام است و تخصیص را می‌پذیرد، باز هم عام است برای کسانی که مقصود به خطاب باشند و در آیه چنین دلیلی نیست تا ثابت کند که شخص رسول اللهج نیز از مخاطبین است([[439]](#footnote-439)). زیرا کاف جمع «کم» در قرآن آمده و در بعضی موارد پیامبر ج را شامل خطاب قرار می‌دهد و در بعضی موارد فقط شامل مومنین از افراد امت است و پیامبر را شامل نمی‌شود. مانند این آیه: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَلَا تُبۡطِلُوٓاْ أَعۡمَٰلَكُمۡ ٣٣﴾ [محمد: 33] «ای مومنان، از خدا اطاعت کنید، از رسول اطاعت کنید و اعمالتان ‌را به هدر ندهید». در جای دیگر قرآن آمده است: ﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۚ﴾ [آل عمران: 31]. (بگو: اگر شما خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید، خداوند شما را دوست می‌دارد و گناهان شما را می‌بخشد) کاف خطاب «کم» در این آیه رسول الله ج شامل نمی‌شود بلکه سیاق آیه دال بر این است که مصداق آن فقط مخاطبین هستند ـ همچنین در این آیه نیز خطاب شامل پیامبرج نیست، می‌فرماید: ﴿وَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تُقۡسِطُواْ فِي ٱلۡيَتَٰمَىٰ فَٱنكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ مَثۡنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَۖ فَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تَعۡدِلُواْ فَوَٰحِدَةً أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡۚ ذَٰلِكَ أَدۡنَىٰٓ أَلَّا تَعُولُواْ ٣ وَءَاتُواْ ٱلنِّسَآءَ صَدُقَٰتِهِنَّ نِحۡلَةٗۚ فَإِن طِبۡنَ لَكُمۡ عَن شَيۡءٖ مِّنۡهُ نَفۡسٗا فَكُلُوهُ هَنِيٓ‍ٔٗا مَّرِيٓ‍ٔٗا ٤﴾ [النساء: 3-4]. «اگر می‌ترسید که در حق ایتام، عدالت را رعایت نمی‌کنید پس با زنانی که می‌پسندید، با دوتا، سه‌تا و چهارتا ازدواج کنید. اگر می‌ترسید که ـ در حق زنان ـ عدالت را رعایت نمی‌کنید، در این صورت به یکی اکتفا یا با کنیزان خود ازدواج نمایید. این کار باعث می‌شود که کمتر دچار ستم و کج روی شوید. و مهریه‌ی زنان ‌را به عنوان یک فرضیه با طیب خاطر پرداخت نمایید، پس اگر آن‌ها، چیزی از مهریه‌ی خویش را با طیب خاطر به شما بخشیدند، آن‌ را حلال و گوارا مصرف کنید». این دو آیه نیز شامل مخاطبینی غیر پیامبر ج هستند. زیرا برای پیامبر ج جایز است که بیش از چهار همسر داشته باشد و پیامبر ج می‌تواند بدون مهریه ازدواج کند، همان گونه که از نصوص صحیح و صریح بر می‌آید([[440]](#footnote-440)).

4- درباره ادعای تیجانی دایر بر استدلال فاطمه از آیه: ﴿وَوَرِثَ سُلَيۡمَٰنُ دَاوُۥدَۖ﴾. النمل: 16 (و سلیمان میراث برد از (پدرش) داود). و هر دوتای آنان پیامبر بودند، باید عرض کنم:

(الف) بکار بردن کلمه ارث مستلزم این نیست که آن ارث از قبیل اموال باشد. زیرا کلمه ارث برای معانی متعددی بکار می‌رود. مثلاً در قرآن آمده است. ﴿ثُمَّ أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَٰبَ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَيۡنَا مِنۡ عِبَادِنَاۖ﴾ [فاطر: 32]. «سپس بندگان بر گزیده مان ‌را صاحب و وارث قرآن دادیم» در سوره احزاب آمده است. ﴿وَأَوۡرَثَكُمۡ أَرۡضَهُمۡ وَدِيَٰرَهُمۡ وَأَمۡوَٰلَهُمۡ وَأَرۡضٗا لَّمۡ تَطَ‍ُٔوهَاۚ﴾ [الأحزاب: 27]. «و شما را وارث زمین، خانه‌ها و دارایی آن‌ها گرداند و همچنین وارث زمین گرداند که آن‌ها به آن گام نگذاشته بودند». در سوره انبیا آمده است. ﴿وَلَقَدۡ كَتَبۡنَا فِي ٱلزَّبُورِ مِنۢ بَعۡدِ ٱلذِّكۡرِ أَنَّ ٱلۡأَرۡضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ ٱلصَّٰلِحُونَ ١٠٥﴾ [الأنبیاء: 105]. (ما علاوه بر قرآن، در زبور هم نوشته‌ایم که زمین را بندگان صالح ما به ارث می‌برند). در تمام این آیه‌ها منظور از وراثت، تنها وراثت اموال نیست، بلکه معانی متعددی را در بر دارد.

(ب) منظور از ﴿وَوَرِثَ سُلَيۡمَٰنُ دَاوُۥدَۖ﴾ وراثت علم و نبوت است، نه وراثت مال، زیرا حضرت داود÷ فرزندان دیگری غیر از حضرت سلیمان داشت و همه آنان شریک میراث مالی بودند، اختصاص سلیمان به ارث مالی چه توجیه شرعی دارد؟ و علاوه بر این، این آیه در مقام مدح داود و سلیمان آمده است میراث بردن سلیمان از پدرش داود در باب مال هیچ گونه مدحی را همراه ندارد، نه برای سلیمان و نه برای داود. زیرا هر یهودی و مسیحی از پدرش مال را به ارث می‌برد. مال را به ارث بردن از امور عادی و معمولی است که همه مردم در آن شریک هستند مانند خوردن، نوشیدن و دفن اموات و غیره. و چنین چیزی به عنوان تعریف و ستایش برای پیامبران بیان نمی‌شود. زیرا سودی ندارد چیزی از انبیا نقل می‌شود که مایه عبرت برای دیگران باشد و بهره‌ای از آن مستفاد شود. ورنه این سخن که فلانی فوت شد و فرزندش مال وی را به ارث برد، مانند این است که فلانی فوت کرد و فرزندش او را دفن کرد، و مثل این است که گفته شود: خوردند، نوشیدند و خوابیدند. امثال این حرف‌ها و سخن‌ها، شایسته نیست که از قصه‌های قرآن قرار داده شوند و به عنوان قصص انبیا نقل شوند([[441]](#footnote-441)).

(ت) درباره این آیه: ﴿فَهَبۡ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيّٗا ٥ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنۡ ءَالِ يَعۡقُوبَۖ وَٱجۡعَلۡهُ رَبِّ رَضِيّٗا ٦﴾ [مريم: 5-6] «پس از طرف خودت به من ولیعهد و جانشینی عطا کن تا از من و فرزندان یعقوب ارث ببرد». عرض شود که بدون شک و تردید این سخن حضرت زکریا است و او از آل یعقوب مالی را به ارث نبرده است بلکه فرزندان آل یعقوب و دیگر وارثان وی از حضرت یعقوب ارث بردند. لذا به ادعا می‌توان گفت که منظور از ارث در آیه مذکور، ارث مالی نیست، علاوه بر این، حضرت زکریا شغل نجاری داشت و ثروتمندی نبود که ثروتش را به عنوان ارث به یحیی بدهد. و علاوه بر این، اگر در ابتدا آیه مذکور، که آقای تیجانی آن‌ را کتمان کرده است، دقت کنیم. یعنی در این بخش از آیه: ﴿وَإِنِّي خِفۡتُ ٱلۡمَوَٰلِيَ مِن وَرَآءِي﴾ [مريم: 5] «من از بستگانم هراس دارم» بخوبی روشن می‌شود که زکریا خوف آن‌ را نداشت که بعد از مردنش، مالش به ارث برده می‌شود، زیرا این نمی‌تواند موجب ترس و خوف باشد. این نکته این مطلب را کاملا برای ما روشن می‌سازد که منظور زکریا از وراثت، وراثت علم و نبوت بوده است.

(ج) مفسرین شیعه نیز این مطلب را پذیرفته‌اند که منظور از وراثت در آیه مذکور، وراثت علم است.

مولف «التفسیر المبین»، محمد جواد مغنیه، از علمای بزرگ و معاصر در تفسیر آیه: ﴿وَوَرِثَ سُلَيۡمَٰنُ دَاوُۥدَۖ﴾ [النمل: 16] می‌گوید: «في الـملك والنبوة» یعنی سلیمان وارث داود شد در نبوت و حکومت([[442]](#footnote-442)) مولف تفسیر مبین در تفسیر آیه: ﴿وَإِنِّي خِفۡتُ ٱلۡمَوَٰلِيَ مِن وَرَآءِي﴾ [مريم: 5] می‌گوید: موالی به معنی عمو و فرزندان عمو است بعد از وی، زکریا از آن می‌ترسید که در صورت وارث شدن آنان، آنان در حق مردم بد رفتاری کنند، دین و دنیا مردم را به فساد سوق بدهند مولف مذکور درباره: ﴿فَهَبۡ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيّٗا﴾ [مريم: 5] می‌گوید: «ولی» به معنی وارث است. ﴿يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنۡ ءَالِ يَعۡقُوبَۖ﴾ [مريم: 6] می‌گوید: العلم والنبوة؟!([[443]](#footnote-443)) یعنی منظور از وراثت، وراثت علم و نبوت است. علاوه بر این آقای کافی حدیث «إن الأنبیاء لم يورثوا ديناراً ولا درهماً وإنما ورثوا العلم» را نقل می‌کند و امام موخر شیعیان، خمینی حدیث را صحیح قرار می‌دهد([[444]](#footnote-444)).

«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه ابوبکرس در قتال با مانعین زکات مرتکب خلافت سنت شده است»

آقای تیجانی می‌گوید: حادثه‌ای که در روزهای آغازین خلافت ابوبکر پیش آمد و مورخین اهل سنت آن‌ را نقل کرده‌اند و دوستان نزدیک ابوبکر، مانند عمر بن خطاب در این جریان با وی مخالفت کرده‌اند، حادثه قتال و مبارزه با مانعین زکات است. عمر بن خطاب در جریان قتال با مانعین زکات با وی مخالفت کرده، می‌گوید: ای ابوبکر با آنان قتال نکن، زیرا من از رسول الله ج شنیدم که فرموده است: به من امر شده که با مردم قتال کنم تا زمانی که آنان کلمه (لا إله إلا الله محمد رسول الله) را نگفته‌اند. هر کس این کلمه را بگوید، جان و مالش از جانب من در امان است و حساب باطن و معامله درونی او با خداوند است. این حدیث نص صریح است. در صحیح مسلم به این صورت وارد شده است: «رسول الله ج در غزوه خیبر پرچم را به دست علی داد و علی گفت: ای رسول خدا چرا با اهل خیبر بجنگم؟ رسول الله ج فرمود: با آنان قتال کن مادام که کلمه لا إله إلا الله را نگفته‌اند. هرگاه کلمه را بگویند: جان و مال خود را از هر گونه تعرض در امان قرار داده‌اند مگر مجوز شرعی پیدا شود و معامله باطن آنان با خداوند است. ولی ابوبکر به این حدیث قناعت نکرد و گفت: سوگند به ذات حضرت حق، هر کس بین زکات و نماز تفاوتی قایل باشد. با وی قتال خواهد شد. زیرا زکات حق مال است و گفت: به خدا سوگند. اگر ریسمان یا بزغاله‌ای را که در زمان رسول الله ج پرداخت کرده‌اند، پرداخت نکنند، با آنان قتال خواهد شد. بعد از این عمر بن خطاب قانع شده و گفت: وقتی دیدم که ابوبکر در برابر موضع خودش مصمم بود، خداوند، مرا شرح صدر عنایت کرد ولی من نمی‌دانم خداوند چگونه در برابر مخالفت با سنت رسول الله ج ملتی را شرح صدر عنایت می‌کند([[445]](#footnote-445)).

1- عهد و پیمان حضرت ابوبکرس دایر بر جهاد با مانعین زکات کاملا بجا و موافق با موازین کتاب و سنت و مورد اتفاق امت بوده است. خداوند متعال در همین خصوص می‌فرماید: ﴿فَإِذَا ٱنسَلَخَ ٱلۡأَشۡهُرُ ٱلۡحُرُمُ فَٱقۡتُلُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ حَيۡثُ وَجَدتُّمُوهُمۡ وَخُذُوهُمۡ وَٱحۡصُرُوهُمۡ وَٱقۡعُدُواْ لَهُمۡ كُلَّ مَرۡصَدٖۚ فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٥﴾ [التوبة: 5]

«پس از گذشت ماه‌های حرام، هرجا مشرکین را دیدید، با آنان بجنگید، آنان را اسیر کنید، تمام گلوگاه‌های رفت و آمد آنان را کنترل کرده آنان را در محاصره‌ی کامل قرار دهید. پس اگر با اقامه نماز و پرداخت زکات توبه کردند، آنگاه جلوی آن‌ها را نگیرید (یعنی تعرض نکنید) همانا خداوند بخشنده و مهربان است».

در آیه یازده11 سوره توبه می‌فرماید: ﴿فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَإِخۡوَٰنُكُمۡ فِي ٱلدِّينِۗ وَنُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ ١١﴾ [التوبة: 11] (اگر آنان با اقامه نماز و پرداخت زکات توبه کردند، برادران دینی شما هستند ـ ما مسایل و احکام را به تفصیل و بدون ابهام برای کسانی که علم دارند، بیان می‌کنیم). این دو آیه، حکایت از آن دارند که اقامه نماز و پرداخت زکات و تفریق نکردن میان زکات و نماز، از شرایط توبه و دخول در اسلام هستند. اینجا است که عبدالله بن مسعودس می‌گوید: شما مامور به اقامه نماز و پرداخت زکات هستید، هر کس زکات ندهد، نماز او پذیرفته نمی‌شود. ابن عباس می‌گوید: آیه‌ی: ﴿فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ﴾ جان اهل قبله را در امان قرار داده است([[446]](#footnote-446)). تفسیر ابن عباس مقتضی است که هرگاه کسی یا کسانی در اداء نماز یا پرداخت زکات اعتقاداً چون و چرا کنند قتال و جنگیدن با آنان مباح است. این عیناً همان چیزی است که خلیفه اول، حضرت ابوبکرس با مانعین زکات انجام داد. علامه ابن کثیر نیز در شرح این آیه، دیدگاه ابن عباس را تایید کرده است. ابوبکر صدیقس نیز بر اساس همین دلایل که قتال با مشرکین را به صورت مشروط وانجام مقتضیات دخول در اسلام که همانا اقامه نماز و پرداخت زکات و اداء سایر واجبات دینی است حرام قرار داده‌اند، قتال کرده است. مهمترین رکن اسلام بعد از شهادتین، نماز و بعد از آن زکات است. نماز حق خداوند است و زکات سود و بهره مادی است برای نیازمندان و فقرا. و لذا از بهترین اعمال متعلق به بندگان محسوب می‌گردد. و روی همین اهمیت، خداوند در بسیاری موارد، زکات را در کنار نماز ذکر کرده است([[447]](#footnote-447)). عبدالرحمن بن زید می‌گوید: «نماز و زکات هم زمان فرض شده‌اند و میان آن دو تفاوتی وجود ندارد. بعد این آیه: ﴿فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَإِخۡوَٰنُكُمۡ فِي ٱلدِّينِۗ﴾ [التوبة: 11] را خوانده و بدان استدلال می‌کند و می‌گوید: ممکن نیست که نماز بدون زکات مورد قبول حضرت حق قرار گیرد. و می‌گوید: «خداوند ابوبکرس را مورد مرحمت قرار دهد، او چقدر بینش عمیق داشت. »([[448]](#footnote-448)).

1. حدیث رسول الله ج در این باره چنین می‌گوید: «رسول اکرم ج فرمود: به من امر شده که با مردم (کفار) بجنگم تا اینکه آنان بگویند: «أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله»، نماز را اقامه کنند و زکات اموال شان‌ را بپردازند. هرگاه این اعمال را انجام دادند، جان و مال خود را از ناحیه من در امان قرار داده‌اند، مگر به حق اسلام و معامله باطنی آنان با خداوند است([[449]](#footnote-449)). این حدیث صحیح، آشکارا اعلام می‌دارد. که عصمت جان و مال بدون ایمان تحقق پیدا نمی‌کند و ایمان واقعی بدون اقامه نماز و پرداخت زکات تحقق پیدا نمی‌کند و وقتی که مردم از دادن زکات خود داری کنند، قتال با آنان واجب می‌شود.

3-.. . چنین بر می‌آید که آقای تیجانی اندک اطلاعاتی درباره مذهب اثنا عشری که بدان هدایت شده است، ندارد و سوای اسم آن، چیزی دیگر درباره آن نمی‌داند. شیعه اثناعشری بالاتفاق باور دارند که زکات مانند نماز است و تفاوتی با آن ندارد و بدیهی است که تارک نماز مجازاتش قتل و اعدام است و همه مذاهب بر این مساله اتفاق دارند. یکی بودن زکات با نماز مبین این مطلب است که حکم آن دو نیز یکی است و این همان چیزی است که شیعه نیز بدان اعتراف دارد. امام شیعه محمد حر العاملی در «وسایل الشیعه» از ابی جعفر و ابی عبدالله روایت می‌کند: «فرض الله الزكاة مع الصلاة»([[450]](#footnote-450)) از ابی جعفر÷ روایت است می‌فرمود: خداوند زکات را همراه با نماز فرض کرده است و فرموده است: ﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ﴾ [البقرة: 43] «نماز را بر پا دارید و زکات اموال تان ‌را بپردازید» هر کس اقامه نماز کند و زکات ندهد، نمازش اعتباری ندارد (فروع کافی کلینی باب منع زکات ج3 ص503) آقای تیجانی بیش از این می‌خواهد، مانعی ندارد گوش کن آقای تیجانی هدایت شده!!! مولف «من لا يحضره الفقيه» که از کتب مرجع شیعه در اصول و فروع است، می‌نویسد:

«از ابی عبدالله÷ مروی است: هر کس اندازه قیراطی از زکات را منع کند، او نه مومن است و نه مسلمان. و به همین معنی است قول خداوند: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ رَبِّ ٱرۡجِعُونِ ٩٩﴾ [المؤمنون: 99] «هرگاه موت یکی از آنان فرا رسد، می‌گوید، پروردگارا مرا برگردان تا عمل نیک انجام دهم»ـ در روایتی دیگر آمده است، «لا تقبل له صلاة»([[451]](#footnote-451)) یعنی هر کس نماز بخواند و زکات ندهد، نماز وی پذیرفته نخواهد شد. و از ابی جعفر÷ روایت است: روزی رسول الله ج در مسجد فرمود: فلانی، فلانی و فلانی بیرون بروند. پنج نفر از آنان را نام برد و بعد فرمود: از مسجد ما بیرون بروید و در آن نماز نخوانید چون شما زکات نمی‌دهید([[452]](#footnote-452)). ابوبصیر از ابی عبدالله روایت می‌کند که فرمود: «هر کس به اندازه یک قیراط از دادن زکات خود داری کند او اختیار دارد که یهودی بمیرد یا نصرانی([[453]](#footnote-453)) ـ حتی مولف «من لا يحضره» به این تهدید قناعت نکرده کشتن او را نیز مباح می‌داند از ابان بن تغلب به نقل از ابی عبدالله روایت می‌کند و می‌گوید: دو خون در اسلام مباح هستند و خدا آن‌ها را حلال قرار داده است. هیچ کس درباره آن دو قضاوت نمی‌کند تا اینکه خداوند قائم اهل بیت را مبعوث نمی‌کند ـ هرگاه خداوند قائم اهل بیت را مبعوث می‌کند، او درباره این دو خون حکم مطابق دستور الله صادر می‌کند. یکی از آن دو، زانی محصن است که او را سنگباران می‌کند، دومی مانع زکات است که او را گردن می‌زند([[454]](#footnote-454)). ـ با این همه تفاصیل و دیدگاه تمام فرق اسلامی حتی شیعه دایر بر مباح الدم بودن کسانی که زکات نمی‌پردازند، جناب تیجانی هدایت شده!!! چگونه حضرت ابوبکرس را مورد اعتراض و اتهام قرار می‌دهد و در جریان قتال با مانعین زکات او را مرتکب خلاف کتاب الله و سنت می‌داند؟! و اگر مولف «من لا يحضره الفقيه» فتوا به زدن گردن مانعین زکات صادر کند و در این راستا به قول «قائم خیالی» استناد کند، آقای تیجانی خم به ابرو نمی‌آورد؟!! آری، آقای تیجانی به مناسبت هدایت خودت باید چهار بار الله اکبر بگویی!!.

4- اما اینکه حضرت عمر بن خطابس در بدایت امر نسبت به تصمیم حضرت ابوبکر دایر بر قتال با مانعین زکات معترض بود، باید عرض شود، که نخست مساله برای سیدنا عمر بن خطاب مشتبه بود و گفت: چگونه با مردم قتال می‌کنی حال آنکه رسول الله ج فرموده است: دستور کشتن تا زمانی است که آنان به لا إله إلا الله اعتراف نکرده باشند و هرگاه به لا إله إلا الله اعتراف کنند، جان و مال خود را از هر گونه تعرض از ناحیه من در امان قرار داده‌اند مگر در صورت مجوز شرعی، و معامله باطن آنان با خداوند است ـ حضرت عمر بن خطاب از عموم و ظاهر سخنان رسول الله ج استناد کرده بود و به الفاظ آخر حدیث و هو بحقه (مگر در صورت مجوز) توجه نکرده بود. لذا حضرت ابوبکرس با استناد به اینکه هر کس تفاوتی میان نماز و زکات قایل باشد، موضع حضرت عمر بن خطاب را رد کرد و فرمود: هر کس از دادن زکات خود داری کند با وی قتال خواهد شد ـ زیرا زکات حق مال است. زکات را مانند نماز قرار داد و روشن است که قتال تارک نماز به اتفاق تمام صحابه مباح است. وقتی این مساله برای حضرت عمرس روشن شد و حقانیت موضع حضرت ابوبکرس برایش ظاهر شد، موافقت خود را درباره قتال با مانعین زکات اعلام کرد و گفت: به خدا سوگند وقتی دیدم که خداوند حضرت ابوبکرس را درباره قتال مانعین زکات شرح صدر عطا کرده بود، حقانیت دیدگاه او برای من روشن گردید([[455]](#footnote-455)).

5- اما حدیث حضرت علیس و جریان روز خیبر، عناً پاسخی که به حدیث حضرت عمرس داده شد، به آن داده می‌شود علاوه بر این، در پاسخ آن می‌توان گفت که قتال با تارک نماز از جمله مسایلی است که صحابه بر آن اتفاق داشتند. حدیث علیس در جریان خیبر عام است و احادیثی دیگر برای تخصیص آن وارد شده است و اگر خوب دقت شود، رسول اکرم ج در آن حدیث فرموده بود (إلا بحقها) و اقامه نماز و پرداخت زکات از جمله حقوقی هستند که در صورت انجام ندادن آن‌ها عصمت از بین می‌رود.

جناب تیجانی می‌گوید: این تاویل محض است برای مباح قرار دادن قتال مسلمانان، آنانی که خداوند قتل آنان را حرام قرار داده چنین می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا ضَرَبۡتُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَتَبَيَّنُواْ وَلَا تَقُولُواْ لِمَنۡ أَلۡقَىٰٓ إِلَيۡكُمُ ٱلسَّلَٰمَ لَسۡتَ مُؤۡمِنٗا تَبۡتَغُونَ عَرَضَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا فَعِندَ ٱللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٞۚ كَذَٰلِكَ كُنتُم مِّن قَبۡلُ فَمَنَّ ٱللَّهُ عَلَيۡكُمۡ فَتَبَيَّنُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٗا ٩٤﴾ [النساء: 94] «ای کسانی که خود را مومن می‌دانید، هرگاه به جهاد رفتید، بسیار مواظب باشید، به کسانی که برای شما سلام می‌گویند، کافر نگویید، شما در صدد بدست آوردن متاع زندگی دنیا هستید. نزد خداوند غنیمت‌های زیادی وجود دارد. شما قبل از مسلمان شدن نیز در چنین شرایطی بودید، خداوند بر شما منت نهاد ـ خوب دقت کنید خداوند نسبت به اعمال شما آگاه است»([[456]](#footnote-456)).

می‌گویم: آقای تیجانی در صدد است که دلایل جهل و حماقت خود را یکی بعد از دیگری بیان کند و کمتر از این، به هیچ چیز دیگر قناعت نمی‌کند، او به سبب نزول آیه یا به موضع و دیدگاه‌های مفسرین توجه ندارد، بلکه در صدد است که جهل و نادانی‌اش را که مانند سایه وی را دنبال می‌کند، به اثبات برساند.

آری، درباره شان نزول آیه‌ی مذکور امام بخاری در صحیح خود، از ابن عباس چنین نقل می‌کند: ﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَنۡ أَلۡقَىٰٓ إِلَيۡكُمُ ٱلسَّلَٰمَ لَسۡتَ مُؤۡمِنٗا﴾ [النساء: 94] شخصی با تعدادی گوسفند در صحرا زندگی می‌کرد. مسلمانان او را دیدند وآن مرد به مسلمانان «السلام علیکم» گفت. مسلمانان او را به قتل رسانده گوسفندهای او را بردند. آنگاه خداوند در این خصوص آیه مذکور را تا اینجا: ﴿تَبۡتَغُونَ عَرَضَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا﴾ [النساء: 94] نازل کرد([[457]](#footnote-457)) ـ جریان حضرت ابوبکر و عمرب کوچک‌ترین ربطی به این آیه ندارد. آنان درباره تکفیر مانع الزکات اختلاف نداشتند. اختلاف آنان درباره جواز قتال با مانعین زکات بود و ظاهر است که قتال جدا از قتل است و مانعین زکات باغی هستند و گرفتن زکات قهراً از آنان واجب است. ابوبکرس معتقد به قتال با آنان بود نه معتقد به قتل و کشتن آنان. او آنان را مانند مسیلمه کذاب و اسود عنسی کافر نمی‌دانست. حضرت ابوبکرس با کافرانی مانند مسیلمه و اسود عنسی قتال کرد و معتقد به کافر بودن آنان بود. فرزندان و زنان آنان را به اسارت گرفت و اغلب صحابه در این مهم او را یاری کردند حضرت علی بن ابی طالب یکی از اسیران زن طایفه بنی حنیفه را ام ولد خود کرد و از بطن او فرزندی بنام محمد بن الحنفیه بدنیا آمد. حضرت ابوبکر معتقد به جواز قتال با مانعین زکات بود، نه بخاطر اینکه آنان کافر بودند بلکه بخاطر اینکه آنان حقی از حقوق اسلام را ضایع کرده بودند. ما سراغ نداریم که ابوبکر کسی را که مسلمان، تسلیم حکم خدا و معتقد به حق بوده باشد، بکشد و با او قتال کند. حضرت ابوبکرس بخاطر بدست آوردن متاع و کالای دنیا با مانعین زکات قتال نکرده بود بلکه بخاطر حفظ ارکان و پایه‌های دین با آنان قتال کرده بود. آقای تیجانی چگونه از این آیه علیه اقدام حضرت ابوبکر در برابر مانعین زکات استدلال می‌کند؟!.

سپس آقای تیجانی در یاوه‌ گویی‌های خود قدم فراتر گذاشته، می‌گوید: «مانعین پرداخت زکات به ابوبکر، منکر وجوب آن نبودند بلکه در پرداخت تاخیر کردند تا جریان برای آنان روشن شود. شیعیان می‌گویند: مانعین زکات بطور ناگهانی از خلافت ابوبکر مطلع شدند و در میان آنان کسانی نیز بودند که در حجه الوداع پیامبر ج را همراهی می‌کردند و نص صریح دایر بر خلافت علی بن ابی طالب را از رسول الله ج شنیده بودند، لذا منتظر بودند تا واقعیت امر آشکار شود اما ابوبکر می‌خواست آنان را در برابر این جریان ساکت کند و من از گفته‌های شیعیان استدلال نمی‌کنم(!!) بلکه این جریان ‌را به کسانی که به این مباحث علاقه دارند، و بدان اهمیت می‌دهند می‌سپارم([[458]](#footnote-458)).

از آقای تیجانی می‌پرسم: آیا این موضوع برای تو اهمیت ندارد و تو بدان علاقه نداری؟ پس چرا روی این موضوع حرف می‌زنی و بحث می‌کنی؟! و تو چرا این بحث را در کتاب خود به عنوان دلیل ذکر کردی؟ و تو بر اساس چه مدرک و دلیلی مدعی هستی که مانعین زکات، پرداخت زکات را به تاخیر انداختند تا جریان برای آنان روشن شود و آنان ناگهانی از خلیفه شدن ابوبکر مطلع شدند و.. . تا آخرین این دروغ ـ من مطمئن هستم که تو این روایت را از کتاب (اكذب ثم اكذب حتى يصدقك الناس) (بار بار و به کرات دروغ بگو تا مردم تو را باور کنند) نقل کرده‌ای.

تیجانی ادامه می‌دهد و می‌گوید: من هرگز فراموش نمی‌کنم جریانی را که در زندگی رسول اکرم ج پیش آمد و آن جریان ثعلبه بود. ثعلبه از رسول اکرم ج خواست تا برای وی دعا کند و ثروتمند شود و با خدا عهد کرد که ثروتش را در راه او صدقه وانفاق کند. پیامبر ج برای او دعا کرد، مال و ثروت او چنان زیاد شد که شهر مدینه برای او تنگ شد. او از شهر کوچ کرد و در روستاهای دور از شهر رفت و در آنجا زندگی کرد و حتی در نماز جمعه نتوانست شرکت کند. وقتی رسول اکرم ج ماموران جمع آوری زکات را نزد او فرستاد، او با گفتن این سخن که زکات جزیه (مالیاتی که از کفار وصول می‌شود) یا شبیه به جزیه است، از دادن زکات خود داری کرد. ولی رسول الله ج نه با وی قتال کرد و نه کسی را امر کرد که با وی قتال کند و خداوند درباره ثعلبه این آیه را نازل کرد: ﴿وَمِنۡهُم مَّنۡ عَٰهَدَ ٱللَّهَ لَئِنۡ ءَاتَىٰنَا مِن فَضۡلِهِۦ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ٧٥فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُم مِّن فَضۡلِهِۦ بَخِلُواْ بِهِۦ وَتَوَلَّواْ وَّهُم مُّعۡرِضُونَ٧٦﴾ [التوبة: 75-76] «و از میان آنان کسانی هستند که با خداوند عهد کردند که اگر خداوند به لطف خویش، مال و دنیا به ما عطا کند، بطور قطع ما صدقه و زکات خواهیم داد و از نیکوکاران خواهیم شد اما وقتیکه خداوند از لطف و کرمش به آن‌ها عطا کرد، بخل ورزیدن و اعراض و روی گردانی نمودند».

ثعلبه بعد از نازل شدن این آیه، گریان نزد رسول الله ج آمد و از وی خواست تا زکات اموالش را بپذیرد. طبق آنچه که در روایت آمده است، رسول اکرمى ج از پذیرفتن زکات و اموال ثعلبه خود داری کرد. اگر ابوبکر و عمر از سنت رسول الله ج تبعیت می‌کردند، در جریان مانعین زکات چرا با این سنت رسول الله ج مخالفت کرده و خون مسلمانان معصوم را بخاطر ندادن زکات مباح دانستند. کسانی که اقدام ابوبکر را موجه می‌دانند و می‌گویند که زکات حق مال است، بعد از جریان ثعلبه کوچک‌ترین عذر و دلیلی برای آنان باقی نمی‌ماند. زیرا ثعلبه منکر زکات شد و آن‌ را جزیه‌ای تلقی می‌کرد. تیجانی می‌گوید: ممکن است ابوبکر، دوستش عمر را درباره وجوب قتل مانعین زکات بخاطر این متقاعد کرده بود تا دعوت مانعین زکات دایر بر احیا و اجرا نصوص غدیر که علی در آن خلیفه تعیین شده بود، در بلاد اسلامی گسترش پیدا نکند. روی همین اساس عمر درباره قتال با مانعین زکات اطمینان پیدا کرد. عمر همان کسی بود که متخلفین بیعت ابوبکر را که در بیت فاطمه گرد هم آمده بودند تهدید به قتل و سوزاندن در آتش کرد. تا با دوستش ابوبکر بیعت کنند([[459]](#footnote-459)).

می‌گویم:

این روایت که آقای تیجانی از آن استدلال کرده است ناقص است. تیجانی با انصاف، بخشی از روایت مذکور را بخاطر تعصب کتمان کرده است. زیر در ادامه روایت مذکور آمده است، ثعلبه بعد از به خلافت رسیدن حضرت ابوبکرس نزد او آمد و گفت تو از منزلت و جایگاه من در نظر رسول الله ج و از موضع من در قبال انصار خبر داری، آمده‌ام تا صدقه (زکات) مرا بپذیری، ابوبکرس فرمود: چون رسول الله ج زکات تورا رد کرده است من آن‌ را نمی‌پذیرم. ابوبکرس از دنیا رفت و زکات ثعلبه را نپذیرفت. وقتیکه عمر بن خطاب به خلافت رسید، ثعلبه نزد او آمد و گفت: ای امیرالمومنین صدقه مرا بپذیر ـ عمرس گفت: چون رسول الله ج و ابوبکر صدقه تورا نپذیرفته‌اند، من نیز آن‌ را نمی‌پذیرم. عمر از دنیا رفت و صدقه ثعلبه را قبول نکرد. وقتی عثمان به خلافت رسید ثعلبه نزد او آمد و گفت صدقه (زکات) مرا بپذیر، عثمان گفت: رسول الله ج، ابوبکر و عمر آن‌ را نپذیرفته‌اند، من چگونه آن‌ را بپذیرم؟ ثعلبه در دوران خلافت عثمان به هلاکت رسید([[460]](#footnote-460)).

برای من روشن نیست که آقای تیجانی چرا این قسمت از حدیث را کتمان کرده است. شاید او چنین گمان کرده است که این بخش، مشتمل بر مدح و ستایش خلفای ثلاثه است بدین خاطر آن‌ را کتمان کرده است اما من به او بشارت می‌دهم که این روایت از لحاظ متن و سند ساقط الاعتبار است. شایستگی استدلال را ندارد، از لحاظ سند، بخاطر اینکه ملاک این روایت بر علی بن یزید الهایی و عمر بن عبید، ابی عثمان بصری است، هر دو این راوی مجروح‌اند. علامه ابن حجر درباره علی بن یزید می‌گوید: «**ضعيف**»([[461]](#footnote-461)) بخاری می‌گوید: «**منكر الحديث**» ـ احادیث او پسندیده نیستند. نسایی می‌گوید: «**ليس بثقة**». ثقه نیست. ابو زرعه می‌گوید: «**ليس بقوي**». دارقطنی می‌گوید: «متروك»([[462]](#footnote-462))، عمرو بن عبید نیز ضعیف است. ابن معین درباره او می‌گوید: «لايكتب حديثه» احادیث او نوشته نشوند. نسایی می‌گوید: «متروك الحديث» احادیث او متروک هستند. ایوب و یونس می‌گویند: «يكذب»([[463]](#footnote-463)) یعنی دروغ می‌گوید. احمد بن حنبل می‌گوید: «ليس بأهل أن يحدث عنه» یعنی صلاحیت آن‌ را ندارد که احادیث از وی نقل شود. یحیی بن معین می‌گوید: «ليس بشيء» یعنی قابل اعتماد نیست. عمرو بن علی می‌گوید: «متروك الحديث صاحب بدعة» اهل بدعت و متروک الحدیث است. حاتم می‌گوید: متروک الحدیث([[464]](#footnote-464)). آری، این است جایگاه این حدیث از لحاظ روایت و سند. ضعف سند آن روشن‌تر است از اینکه تعلیق و توضیحی درباره آن نوشته شود. علاوه بر این، علمای این حدیث را تضعیف کرده‌اند. ابن حزم، بیهقی، ابن اثیر، قرطبی، ذهبی، هیثمی، ابن حجر و سیوطی و غیره ضعف آن‌ را به صراحت بیان کرده‌اند.

ما از لحاظ متن، به دلایل متعدد ضعیف است:

1-.. . داستان ثعلبه مخالف قرآن است. زیرا در قرآن و حدیث اصول شریعت چنین آمده است که توبه کننده هر چند که گناهانش زیاد باشند حتی به افق آسمان رسیده باشند، خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد و اورا مورد عفو و بخشش قرار می‌دهد ـ خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا ٱلتَّوۡبَةُ عَلَى ٱللَّهِ لِلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلسُّوٓءَ بِجَهَٰلَةٖ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٖ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَتُوبُ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمۡۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمٗا ١٧ وَلَيۡسَتِ ٱلتَّوۡبَةُ لِلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ حَتَّىٰٓ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ إِنِّي تُبۡتُ ٱلۡـَٰٔنَ وَلَا ٱلَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمۡ كُفَّارٌۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡتَدۡنَا لَهُمۡ عَذَابًا أَلِيمٗا ١٨﴾ [النساء: 17-18] «همانا خداوند توبه کسانی را که به نادانی مرتکب اعمال بد می‌شوند و به زودی توبه می‌کنند، می‌پذیرد ـ خداوند دانا و حکیم است. توبه کسانی که همواره اعمال بد انجام می‌دهند و موقع فرا رسیدن موت می‌گویند: توبه کرده‌ایم یا می‌میرند در حالی که کافر هستند، پذیرفته نمی‌شود. برای چنین کسانی عذاب درد آمیز تدارک دیده شده است». علاوه بر این، حدیث رسول الله ج نیز دال بر پذیرفتن توبه است. رسول الله ج فرمود: خداوند توبه بنده را می‌پذیرد مادام که روح او به حلقوم نرسیده باشد([[465]](#footnote-465)). این حدیث در واقع تفسیر و بیان آیه قرآن است که می‌فرماید: «و ليست التوبة. . . إذا حضر أحدهم الـموت قال إني تبت الآن» آیه تنها حالت غرغره موت، (یعنی حالتی که نفس به گلو و حلقوم رسیده است) را استثنا کرده است. و در غیر این حالت، توبه هر گناه کار نزد خداوند پذیرفته می‌شود. داستان ثعلبه حکایت از آن دارد که او توبه نصوص و خالص کرده بود. زیرا او نزد رسول الله ج آمده تا صدقه را به وی تقدیم کند و به کرات توبه‌اش را مورد تاکید قرار داد بعد نزد ابوبکر، عمر و عثمان آمد اما آنان قبول توبه او را رد کردند و به او خبر دادند که خداوند توبه‌اش را نپذیرفته است. چنین چیزی در واقع مخالف با نصوص قطعی است، نصوصی که باطل هرگز در آن‌ راه پیدا نمی‌کند، نصوصی که پذیرفتن و قبول توبه در آن مورد تاکید قرار گرفته است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يَقۡبَلُ ٱلتَّوۡبَةَ عَنۡ عِبَادِهِۦ وَيَعۡفُواْ عَنِ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ﴾ [الشوری: 25] «او است ذاتی که توبه بندگانش را می‌پذیرد و از بدی‌ها در گذر می‌کند»ـ اگر اعتراض شود که ثعلبه منافق بوده است. می‌گویم: ولو اینکه منافق باشد زیرا خداوند دروازه توبه‌را برای منافقین نیز باز کرده است، می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ فِي ٱلدَّرۡكِ ٱلۡأَسۡفَلِ مِنَ ٱلنَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمۡ نَصِيرًا ١٤٥ إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ وَأَصۡلَحُواْ وَٱعۡتَصَمُواْ بِٱللَّهِ وَأَخۡلَصُواْ دِينَهُمۡ لِلَّهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ وَسَوۡفَ يُؤۡتِ ٱللَّهُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَجۡرًا عَظِيمٗا ١٤٦ مَّا يَفۡعَلُ ٱللَّهُ بِعَذَابِكُمۡ إِن شَكَرۡتُمۡ وَءَامَنتُمۡۚ وَكَانَ ٱللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمٗا ١٤٧﴾ [النساء: 145-147]

«همانا منافقان در پایین ترین طبقه دوزخ قرار دارند و هیچ یاری دهنده‌ای را برای آنان نمی‌یابید ـ مگر آنانی که توبه کرده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند و خالصاً از خداوند اطاعت کردند. این گروه همراه مومنان خواهند بود و خداوند به مومنان پاداش بزرگ خواهد داد. عذاب دادن شما معنایی برای خداوند ندارد، اگر شما بنده‌ی شاکر مومن باشید. خداوند قدر شناس و دانا است». در جای دیگر خداوند در مقام تذکره از حال منافقین می‌فرماید: ﴿فَإِن يَتُوبُواْ يَكُ خَيۡرٗا لَّهُمۡۖ﴾ [التوبة: 74] «اگر منافقان توبه کنند، برایشان بهتر خواهد بود». این داستان، (داستان ثعلبه) بذر یاس و نا امیدی از رحمت الهی را در دل‌های نافرمانان، معصیت کاران که در اثر جهالت مرتکب خطا و عصیان شده‌اند، می‌کارد. خداوند و رسولش چنین وصفی را دوست ندارند. زیرا خود پیامبر ج فرموده است: اگر بندگان به اندازه پری زمین گناهان همراه خود بیاورند و از بارگاه خداوند امرزش طلب کنند، خداوند آنان را مورد مغفرت قرار می‌دهد. اگر آنان طلب امرزش نکنند، خداوند در عوض کسانی را می‌آورد که خطا می‌کنند و بعد امرزش می‌طلبند و امرزیده می‌شوند. رسول الله ج فرمود: خداوند می‌فرماید: (ای فرزند آدم، مادام که تو از من بخواهی و از من توقع داشته باشی، تورا در برابر تمام گناهانت مورد عفو قرار می‌دهم و هیچ گونه ممانعتی برای من وجود ندارد. ای فرزند آدم، اگر گناهانت برابر با آسمان‌ها باشند و تو از من طلب مغفرت کنی، تورا مورد مغفرت قرار می‌دهم. ای فرزند آدم، اگر به اندازه زمین از گناهانت را نزد من بیاوری و مرا در حالی ملاقات کنی که شرک نکرده باشی من به اندازه گناهان تو مغفرت و امرزش به تو می‌دهم)([[466]](#footnote-466)).

(ب) نکته دیگری که قصه ثعلبه را بی‌اعتبار کرده آن‌ را رد می‌کند و موجب استبعاد آن می‌شود و از عرض و دین ثعلبهس دفاع می‌کند، این است که تاریخ وفات حضرت ثعلبهس در واقع مشخص نیست. در تاریخ و سال وفات او اقوال مختلفی وجود دارد. ناقلان و راویان این داستان تاریخ وفات او را دوران خلافت حضرت عثمانس می‌دانند. اما این قول از لحاظ سند مردود است زیرا داستان ثعلبه با یک طریق و آن هم بسیار ضعیف وارد شده است. یک قول این است که ثعلبه در غزوه‌ی احد به شهادت رسیده است. و یک قول دیگر این است که او در غزوه خیبر شهید شده است. قول دوم مورد تایید ابن عبدالبر و ابن حجر می‌باشد. او چه در غزوه احد شهید شده باشد یا در غزوه خیبر، به هر حال او نزد بعضی از علمای در حیات مبارک رسول اللهج درگذشته است. و این معارض با داستان ثعلبه است. داستان ثعلبه درگذشت اورا در دوران خلافت عثمان می‌داند. لذا تا زمانی که احتمال در داستان وجود دارد و در عین حال که داستان ضعیف نیز است، هیچ گونه ارزش استدلالی ندارد. زیرا ضعیف بودن داستان، احتمال دوم یا سوم را تقویت می‌کند و احتمال دیگر ذکر نشده است و این دو احتمال بطور کلی تار و پود داستان ثعلبه را از هم می‌گسلد. یا اینکه در این باره توقف کنیم زیرا هیچ گونه خبر صحیحی درباره این اقوال نیامده است.

(ت) ابوبکر، عمر و عثمانش، نمی‌توانند کسی را از عبادتی که قصد انجام آن‌ را کرده باشد، منع کنند و گرنه، آنان مصداق «تصدون عن سبيل الله» قرار می‌گیرند. و حاشاهم، یعنی آنان از چنین چیزی بدور هستند. بلکه این امر مایه شگفتی است. چگونه ابوبکرس با مانعین زکات قتال کرده است و گفته است: اگر آنان طناب یا بزغاله‌ای را که در زمان رسول الله ج به عنوان زکات پرداخت کرده‌اند، منع کنند با آنان قتال خواهد شد، قتال او با مانعین زکات چه توجیهی دارد، اگر او زکات دهندگان ‌را از دادن زکات منع کند و زکات آنان را نپذیرد؟ علاوه بر این اگر این آقایان زکات ثعلبه را نمی‌پذیرفتند، آیا برای ثعلبه ممکن نبود که زکات اموالش را میان فقرا و مساکین محل سکونت خود توزیع کند؟! «شاید همین نکته راز کتمان کردن بخش باقی حدیث است که آقای تیجانی آن‌ را حذف کرده است چون این قسمت حدیث، معارض با مدعای او است».

(ث) قانون معروف اسلام این است که طبق ظاهر حال با مردم رفتار می‌کند، همانطور که رسول الله ج مطابق با احوال ظاهر منافقان با آنان رفتار کرد، در عین حال که از نفاق آنان آگاه بود. حتی رسول الله ج بر جنازه عبدالله بن ابی نماز خواند و لباس‌اش را داد تا آن‌ را به عنوان کفن بر تن عبدالله بن ابی بپوشانند، همه این رفتار بخاطر این بود که عبدالله بن ابی ظاهر خود را مسلمان معرفی کرده بود. و رسول اللهج می‌دانست که جای او در قیامت، درک اسفل آتش است. اکنون دقت کنید داستان ثعلبه چقدر از صحت بدور است؟!.

(ج) داستان ثعلبه مخالف با اسلوب پیامبرج و اسلوب صحابه، در معامله با مانعین زکات است. زیرا همانطور که قبلاً بیان گردید، زکات حق مال است و متعلق به فقرا و مساکین و سایر کسانی که شرعاً مصرف زکات هستند، می‌باشد. هرگاه ثروتمندان از دادن آن خود داری کنند، حاکم و رهبر مسئول جمع آوری آن است و قبلاً بیان کردیم که صحابه با مانعین زکات چگونه قتال کردند. و رسول اکرم ج فرمود: (هر کس به نیت اجر و ثواب زکات اموالش را بپردازد به او اجر می‌رسد و هر کس از دادن زکات خود داری کند ما (مسئولین حکومتی) مقدار زکات و بخشی دیگر از اموال او را قهراً از او می‌گیریم. این خواست پروردگار است و آل رسول از مال زکات سهمی ندارند) بنابراین درست نیست که با ثروتمندان بخیل و ضعیف الایمان طبق خواست و گرایش‌های بخیل مآبانه آنان رفتار کرد بلکه حق و صحیح این است که با آنان و تمایلات نامشروع آنان مبارزه شود و این مبارزه به نفع آنان و به صلاح نفوس آنان و به نفع مجتمع اسلامی است که با چنین ثروتمندان پول پرستی و دنیا طلب مواجه هستند([[467]](#footnote-467)). آری، این بود چند و چون و کیف و کم روایتی که آقای تیجانی از آن استدلال کرده است.

نقدی بر ديدگاه تیجانی درباره خالد بن ولید**س**

تیجانی می‌گوید: رویداد سومی که در ابتدای خلافت ابوبکر رخ داد و با عمر بن خطاب اختلاف نظر پیدا کرد و نصوص قرآنی و نبوی را تاویل کرد، رویداد خالد بن ولید است. خالد بن ولید مالک بن نویره را از راه ظلم کشته و در همان شب با همسرش زنای به عنف کرد. عمر بن خطاب به خالد بن ولید گفت: «مرد مسلمانی را به قتل رساندی و با همسرش زنا کردی، به خدا سوگند تو را سنگسار می‌کنم. اما ابوبکر به دفاع از خالد بن ولید برخاست و گفت: «دست از خالد بردار، ای عمر، او تاویل کرده و تاویلش خطا رفته است. علیه او سخنی بر زبان میاور» تیجانی می‌گوید: این جریان رسوایی دیگری است که تاریخ علیه صحابی بزرگ ثبت کرده است!! هرگاه از وی یاد می‌کنیم با احترام کامل از وی یاد می‌کنیم، بلکه او را شمشیر بران و برهنه خدا می‌دانیم!! من چه بگویم درباره صحابی که دست به چنین عملی می‌زند، مالک بن نویره صحابی بزرگ، سردار بنوتمیم و یربوع، مرد نمونه در جوان مردی، سخاوت و شجاعت را می‌کشد. مورخان درباره خالد بن ولید نوشته‌اند که او در حق مالک بن نویره و اصحابش مرتکب عذر شده است. مالک بن نویره و همراهانش بعد از اینکه تسلیم شده و سلاح بر زمین گذاشتند، خالد بن ولید آنان را دستگیر کرده، دست و پاهایشان‌ را بسته و او را به قتل رساند. لیلی دختر منهال، همسر مالک بن نویره زیباترین زن در جهان عرب نیز دستگیر می‌شود. او به قدری زیبا بوده است که می‌گویند: زیباتر از او دیده نشده است. بهر حال خالد بن ولید عاشق او می‌شود. مالک بن نویره به خالد می‌گوید: ای خالد، ما را نزد ابوبکر بفرست تا او در حق ما قضاوت کند. عبدالله بن عمر و ابو قتاده انصاری دخالت کرده اصرار می‌کنند مبنی بر اینکه خالد آنان را نزد ابوبکرس بفرستد ولی خالد قبول نمی‌کند: مالک بن نویره به همسرش لیلی نگاه می‌کند و به خالد می‌گوید: آری، تو بخاطر این زن زیبا مرا به قتل می‌رسانی. خالد دستور می‌دهد تا گردن مالک زده شود، همسرش لیلی را در تصرف خود درآورده و در همان شب با وی جماع می‌کند([[468]](#footnote-468)).

به توفیق حضرت حق می‌گویم:

1- قبل از شروع به بیان کردن و خواندن پاسخ اگر خوانندگان محترم اندکی دقت کنند که این بدخواه و دروغگو چگونه مدعی عدالت و انصاف شده است، حال آنکه عدل و انصاف فرسخ‌ها از وی بدور هستند، بزودی نهایت حقد و بد اندیشی او را در حق صحابه خواهند دید. همچنین نهایت بغض و کج فکری او در حق حضرت خالد بن ولید، در هم شکننده اثر مجوس که پوزه آنان را به خاک مالید، آشکار خواهد شد. آری، این دشمن قسم خورده اصحاب رسول اللهج فقط همان روایت دروغین را می‌بیند و آن‌ را ذکر می‌کند که کسی جز هم‌پالکی‌‌های رافضی او آن ‌را ذکر نکرده و از آن استدلال نکرده است. روایات صحیحی که در سایر کتب نقل شده است، خود را از آن‌ها بی‌اطلاع جلوه می‌دهد. وآن همان روایاتی هستند که گاهی به گمان اینکه دیدگاه او با ذکر آن‌ها تقویت و مستند می‌شود، آن‌ها را ذکر می‌کند و گاهی که نتواند از لابلای آن‌ها علیه اهل سنت چیزی در بیاورد، خود را از آن‌ها بی‌خبر و بی‌اطلاع جلوه می‌دهد. ولی این پندار او هرگز بجایی نمی‌رسد.

2- دو روایتی که مورخین آن‌ها را ذکر کرده‌اند و آقای تیجانی آن‌ها را کتمان کرده است و جریان قتل مالک بن نویره در آن‌ها آمده است از این قرار‌اند:

1- وقتی خالد به بطاح رسید، لشکری آن‌ را اعزام کرد و آنان را به رعایت قوانین اسلام توصیه کرد و امر کرد که مردم را بسوی اسلام دعوت کنند و هر کس که جواب ندهد حکم او را به محضر وی بیاورند و از هر گونه تعرض و قتل. کشتار خود داری کنند. و حضرت ابوبکر آنان را امر کرده بود، هرگاه در هر جا که منزل گرفتند، اذان بگویند. اگر مردم آنجا اذان گفتند، یا اذان‌ را اجابت کردند، دستور بود که از کشتن آنان خود داری شود و اگر اذان نگفتند، با آنان قتال شده و اموال آنان به غارت برده شوند. اگر دعوت اسلام را پذیرفتند، درباره زکات از آنان سوال شود، اگر وجوب و فرضیت زکات را اعتراف کردند، زکات از آنان پذیرفته شود و اگر وجوب زکات را منکر شدند، حکم بود که با آنان قتال شود. راوی می‌گوید: سپاه اسب سوار نزد مالک بن نویره که تنی چند از بن ثعلبه همراه او بود، آمد. این دسته‌ی نظامی درباره آنان اختلاف کرد. ابو قتاده انصاری جزو کسانی بود که به اذان، اقامه و نماز آنان گواهی داد. وقتی اختلاف شدت گرفت، خالد امر کرد تا اسیران زندانی شوند. شب فوق العاده سرد بود. خالد کسی را امر کرد تا ندا دهد (دافئو أسراكم» و دافئو (که به معنی گرم نگاه داشتن است) در لغت بنی کنانه به معنی کشتن است. مردم گمان کردند که خالد قصد کشتن آنان را کرده است، حال آنکه منظور او فقط گرم نگاه داشتن بود. سپاهان خالد، آنان را به قتل رساندند و مالک بن نویره توسط ضرار بن ازور به قتل رسید، خالد وقتی خبر قتل آنان را شنید، بلا فاصله از مقر خود بیرون آمد ولی متاسفانه همه آنان به قتل رسیده بودند. آنگاه حضرت خالد گفت: هرگاه خداوند اراده‌ی کاری را کند آن کار درست انجام خواهد گرفت([[469]](#footnote-469)).

روایت دوم چنین است: خالد مالک بن نویره را دعوت کرد و او را درباره تبعیت از سجاح (مدعی دروغین نبوت) و ندادن زکات، منع کرد و در این خصوص وی را پند و اندرز می‌داد و گفت: مگر نمی‌دانی که زکات هم مانند نماز است؟ مالک گفت: آری شنیده‌ام که پیامبر شما چنین گفته است. خالد گفت: آیا او پیامبر ما است و پیامبر شما نیست؟ ای ضراب، سر او را از تن جدا کن بلا فاصله گردن او زده شد([[470]](#footnote-470)).

3- البته روایتی که آقای تیجانی از آن استدلال کرده است و مدعی شده است که خالد بخاطر، لیلی بنت منهال، همسر مالک بن نویره، شوهرش مالک را به قتل رسانده است. بدلیل شاذ و منکر بودن آن، مورد نقد و بررسی قرار نگرفته و بدان توجه نشده است. مراجعی که در حاشیه آقای تیجانی به آن‌ها حواله داده است، عبارت‌اند از: (تاریخ ابی الفداء، تاریخ الیعقوبی، تاریخ ابن السحنه و وفیات الأعیان) با مراجعه به یکی از این منابع برای هر انسان حق جو، خیانت آقای تیجانی، در نقل این روایت آشکار و روشن خواهد شد. اگر به «**وفيات الأعيان**» نوشته ابن خلکان مراجعه کنیم، جریان کشته شدن مالک بن نویره را متضاد با آنچه که تیجانی گفته است، می‌بینیم. ابن خلکان جریان کشتن مالک بن نویره را چنین نقل می‌کند.. . وقتی خالد بن ولید، در دوران خلافت حضرت ابوبکرس به قصد قتال و جهاد با بنی ثعلبه از مدینه بیرون رفت، نزد مالک بن نویره که سردار طایفه یربوع بود، آمد ـ مالک بن نویره زکات طایفه خود را وصول کرده و در آن تصرف کرده بود. حضرت خالدس درباره زکات با او صحبت کرد. مالک گفت: من نماز را قبول دارم زکات را نمی‌پذیرم. خالد گفت: مگر نمی‌دانی که نماز و زکات با هم هستند. هر کدام از آن دو، بدون دیگری پذیرفته نمی‌شود؟ مالک گفت: آری، پیامبر شما چنین گفته است. خالد، گفت: مگر تو او را صاحب و پیامبر خود نمی‌دانی؟ به خدا سوگند (اگر چنین است) قصد کردم سرت را از تن جدا کنم. بعد نزاع لفظی میان آنان در گرفت. خالد گفت: من می‌خواهم تو را به قتل برسانم. مالک گفت: آیا به تو چنین حکم شده است؟ خالد گفت: و هذه بعد تلک؟ یعنی اراده کشتن تو بعد از این گرفته شد که تو منکر زکات شدی. به خدا سوگند، تو را خواهم کشت. عبدالله بن عمر و ابوقتاده انصاری در آنجا حاضر بودند. درباره مالک بن نویره با حضرت خالد صحبت کردند. خالد حرف‌های آن دو را رد کرد. مالک گفت: ای خالد ما را نزد ابوبکر بفرست تا او درباره ما قضاوت کند. تو کسانی را که گناهشان از گناه ما بزرگتر بوده، نزد ابوبکر فرستاده‌ای. خالد گفت: اگر از تو بگذرم، خدا از من نمی‌گذرد. ضرار بن ازور اسدی جلو رفت تا گردن او را بزند. مالک به طرف همسرش ام متمم نگاه کرد و خطاب به خالد گفت: «تو بخاطر این مرا کشتی» همسر مالک فوق العاده زیبا بود. حضرت خالد در جواب گفت: خیر، حکم قتل تو را خداوند صادر کرده است بخاطر اینکه تو از اسلام برگشته‌ای، مرتد شده‌ای. مالک گفت: من مسلمان هستم. خالد گفت: ای ضرار، سر او را از تن جدا کن، ضرار سرش را از تن جدا کرد([[471]](#footnote-471)).

خواننده محترم، این روایت را با آنچه که آقای تیجانی نقل کرده است، موازنه و مقایسه کن تا نهایت تدلیس و تلبیس که تیجانی هدایت شده!! از آن استفاده می‌کند، برای تو روشن شود. آقای تیجانی درباره ازدواج خالد با لیلی همسر مالک می‌گوید: (خالد لیلی همسر مالک را به تصرف خود در آورد و در همان شب با وی زفاف کرد) تیجانی این مطلب را به وفیات الاعیان نسبت می‌دهد. اما وقتی به خود وفیات الاعیان مراجعه شود، در آن چنین آمده است: خالد همسر مالک را در اختیار خود در آورد. بعضی‌ها می‌گفتند خالد او را از مال غنیمت خریده است و بعضی‌ها می‌گفتند: خالد بعد از گذشت سه حیض و اتمام عدت برای او پیغام نکاج فرستاده بود و او اجابت کرده بود!؟([[472]](#footnote-472)).

آیا دروغ و دجلی بزرگتر از این دیده می‌شود؟ بازارها و مراکز علمی پر از کتاب هستند. حق جویان ببینند که کذب، دجل، تدلیس به حدی آسان و ارزان شده است که کتب زیادی از اول تا آخر مملو از دروغ و دجل هستند و نویسندگان آن‌ها از اینکه این گونه کتاب‌ها را، با تقوی، هدایت و مع الصادقین عنوان می‌کنند، اندکی احساس شرم هم نمی‌کنند؟ ابن خلکان در پایان داستان قتل مالک بن نویره می‌گوید: «واقدی و وشیمه این داستانرا به گونه‌ای که نقل شد، در تصانیف خود ذکر کرده‌اند و آنان مسئول صحت و سقم آن هستند([[473]](#footnote-473)). من به مسئولیت خود آن‌ را نقل نمی‌کنم بلکه همانطور که در کتب آنان آمده است، از من نقل شده است. هر گونه جرح و طعن باید متوجه آنان باشد.

اما در تاریخ یعقوبی، این داستان با اسلوب بسیار موهن و هتک آمیزی نقل شده است. در آن آمده است: «به خالد ابن ولید نوشته شده است تا نزد مالک بن نویره، یربوعی رود، خالد بن ولید نزد مالک رفت. در بعضی روایات آمده است که خالد او را برای مناظره طلبیده بود، مالک نزد خالد بن ولید آمد تا با وی مناظره کند، همسرش به دنبال او راه افتاد. وقتی خالد نگاهش به همسر مالک افتاد، عاشق او شد و گفت: به خدا سوگند تا تو را نکشم آنچه که تو داری بدان دست نخواهم یافت. به طرف مالک نگاه کرد. گردن او را زد و همسرش را به عقد خود در آورد([[474]](#footnote-474)).

با توجه به کتمان حق و دروغ پردازی‌هایی که همواره مورد استفاده روافض بوده است. و با عنایت به تلفیق و آثار تحریفی که در این روایت مشاهده می‌شود و با التفات به معارض بودن این روایت با روایات دیگری که در این خصوص نقل شده‌اند و با دقت نظر به متعارض بودن این روایت با تاریخ و زندگی این قهرمان مسلمان، حق و حقانیت روشن می‌شود و به خاطر اینکه شگفتی و تعجب خوانندگان محترم نسبت به این روایت دروغین و مخالف با سایر روایات منتفی شود، لازم می‌دانم که هویت یعقوبی را برای آنان آشکار کنم تا آنان بدانند که یعقوبی کیست؟ یعقوبی از لحاظ تفکر و اندیشه برادر تیجانی است. او رافضی و شیعه دوازده امامی است. او در این کتاب خود (تاریخ یعقوبی) تاریخ دولت اسلامی را بر اساس دیدگاه و اندیشه شیعه مطرح می‌کند. او خلافت را در علی بن ابی طالب منحصر می‌کند و آن‌ را فقط حق او فرزندانش می‌داند، به گونه‌ای که شیعه در باب امامت بدان اعتقاد دارد. او علی بن ابی طالب را «وصی» رسول الله ج می‌داند و وقتی تاریخ خلافت ابوبکر، عمر و عثمان ‌را مطرح می‌کند، واژه خلافت را برای آنان بکار نمی‌برد و بجای آن چنین می‌گوید: «تولى الأمر فلان». فلانی حکومت را بدست گرفت ـ و بعد هر کدام از خلفاء ثلاثه را مورد جرح و طعن خود قرار می‌دهد و همچنین سایر بزرگان صحابه را متهم می‌کند. درباره ام المومنین، حضرت عایشه، خالد بن ولید، عمرو بن عاص و معاویه سخنان ناروایی را نسبت می‌دهد. رویداد سقیفه را بد عنوان کرده و مدعی شده است که در جریان سقیفه، علیه حضرت علی (که او، وی را «وصی» می‌داند) و غضب خلافت توطئه شده است. در حق حضرت علیس غلو کرده می‌گوید: آیه: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ﴾ [المائدة: 3] «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم، و اسلام را (بعنوان) دین برای شما بر گزیدم». در روز کوچ از عرفه، درباره امیرالمومنین علی بن ابی طالب نازل شده است روش و اسلوب او در متهم ساختن اصحاب رسول الله و بزرگان دین، همان روش و اسلوب هم کیشان تشیع او است و آن عبارت است از اختراع و وضع حدیث مطلقاً یا حذف و اثبات روایات صحیحه و یا بیان اخبار و احادیث در غیر محل خود به گونه‌ای که موجب تحریف معنی می‌شود([[475]](#footnote-475)). کاملا روشن است که خالد بن ولیدس، مالک بن نویره را به خاطر این به قتل رسانده است که او را مرتد و منکر وجوب زکات دانسته است، همانطور که در سایر روایات که در کتب تاریخ نقل شده‌اند، آمده است. حتی در بعضی منابع که آقای تیجانی بدان اعتقاد دارد، اگر به آثار وضع و تحریف توجه نشود، نیز برائت حضرت خالد ثابت شده، تار و پود اتهامات تیجانی از هم گسیخته می‌شود.

4- ادعای تیجانی دایر بر اینکه حضرت عمرس به خالد گفته بود: «ای دشمن خدا، مرد مسلمانی را کشته و همسرش را به تصرف خود درآوردی، به خدا سوگند تو را سنگسار می‌کنم» تیجانی این سخنان‌ را به تاریخ طبری، ابی الفدا، یعقوبی و اصابه نسبت می‌دهد. در این خصوص باید عرض شود:

این یک دروغ بسیار روشن و واضح است. در تاریخ یعقوبی و اصابه، کوچک‌ترین اثری از این روایت دیده نمی‌شود. تاریخ طبری هم ضمن روایت ضعیف و غیر قابل استدلال، این سخنان‌ را نقل کرده است. ولی آن روایت بدلیل اینکه در سندش علی بن حمید، معروف به محمد بن حمید بن حیان ‌رازی وجود دارد و او راوی ضعیفی است، رد شده است. یعقوب سدوسی درباره او می‌گوید: «كثير المناكير» ـ روایات منکر او زیاد هستند. بخاری می‌گوید: احادیث او محل اشکال هستند ـ نسایی می‌گوید: «ليس بثقة»، راوی معتبری نیست. جوزجانی می‌گوید: «ردئ الحديث وردئ الـمذهب غير ثقة». احادیث او نا کاره هستند»([[476]](#footnote-476)). ابن حجر در تقریب نیز او را ضعیف معرفی کرده است([[477]](#footnote-477)). بنا براین، روایت طبری از لحاظ سند ضعیف و غیر قابل استدلال است روایت مذکور از لحاظ متن نیز باطل است. زیرا در این روایت آمده است. «ابوبکر خالد را طلب کرد. خالد وقتی وارد مدینه شد به عنوان یک فرمانده ظفرمند در مسجد رفت. عمر بلند شد، تیرهایش را بیرون آورد و این کلمات تهدید آمیز را به او گفت (قتلت مسلماً... الخ تو مرد مسلمانی را کشته و همسرش را در تصرف خود در اوری، به خدا سوگند تو را سنگسار خواهم کرد. ) قهرمان اسلام، خالد بن ولید ساکت بود، حرف نمی‌زد. گمان می‌کرد ابوبکر نیز همین دیدگاه را دارد. سوال این است، اگر عمر بن خطاب از موضع ابوبکرس قبل از آمدن خالد نزد آنان مطلع بود. همان گونه که در روایت آمده است. «میان خالد و عمرب نزاع لفظی درگرفت. عمرس علیه حضرت خالد خشمگین شد، ابوبکر جانب خالد را گرفته به عمر گفت: «إرفع لسانك عن خالد» ـ علیه خالد حرف نزن و از خالد دفاع کرد و پاکی او را به گونه‌ای که رسول اکرم ج بیان کرده بود، بیان کرد و گفت: خالد شمشیر خداوند است علیه کافران. با این همه عمر چگونه به خود اجازت می‌داد که با خالد جنین رفتار کند و خلاف رای خلیفه علیه او اقدامی انجام دهد؟

فرضاً اگر بپذیریم که عمر به کشتن خالد اشاره کرده است، نهایت امر، این است که این یک مساله اجتهادی بوده است و اجتهاد حضرت ابوبکر این بوده است که حضرت خالد در این جریان کشته نشود و رای عمر این بوده است که خالد کشته شود، شیعه و سنی می‌پذیرند که عمر عالم‌تر از حضرت ابوبکرس نبوده است. بر ابوبکر واجب نبوده که دیدگاه خود را به خاطر مخالفت با دیدگاه حضرت عمر ترک کند. و از هیچ دلیل شرعی ثابت نشده است که دیدگاه حضرت عمر در این خصوص در برابر دیدگاه حضرت ابوبکر راجح باشد. اکنون این داستان و امثال آن چگونه موجب نقض و عیب برای حضرت ابوبکر محسوب شود و چه کسی آن‌ را عیب می‌داند بجز آنانی که از لحاظ علم و دین از همه مردم در مرتبه‌ی پایین تری قرار گرفته باشند»([[478]](#footnote-478)).

5- آقای تیجانی می‌گوید: «این یک رسوایی دیگری است که تاریخ آن‌ را برای یکی از بزرگان صحابه ثبت کرده است، صحابی که هرگاه ما نام او را ذکر می‌کنیم، با احترام و قداست کامل از وی نام می‌بریم حتی او را (به شمشیر برهنه خدا) یاد می‌کنیم؟

می‌گویم:

هر کس سخنان با انصاف دروغین را بشنود، اذعان می‌کند که او به عنوان یک منافق حرف می‌زند و این سخنان از زبان فرد منافق بیرون می‌آیند و سخنان او حکایت از این دارند که او بسیار خوشحال است، زیرا او به گمان خودش درباره یک صحابی از اصحاب رسول الله ج اشتباه و عیبی را کشف کرده است حتی او دیگران‌ را مورد عتاب قرار می‌دهد که چرا با قداست و احترام از وی (صحابه) یاد می‌کنند!! او با زبان حال خود می‌گوید: اصحاب رسول الله ج هیچ گونه قداست و احترامی ندارند و از آنان با احترام یاد نشود. او باید بداند، کسی که خالد را سیف الله المسلول (شمشیر برهنه خدا) نام گذاشته است، او سرور و سالار بشریت، محمد رسول الله ج است. در صحیح بخاری از حضرت انسس آمده است. که رسول اکرم ج خبر شهادت زید، جعفر و ابن رواحه را قبل از اینکه این خبر بوسیله‌ی مردم به پیامبر ج برسد، برای مردم اعلام کرد و فرمود: پرچم در دست زید بود، مورد اصابت تیرهای دشمن قرار گرفت بعد جعفر آن‌ را در دست گرفت، او نیز مورد اصابت قرار گرفت سپس پرچم بدست ابن رواحه افتاد او نیز به شهادت رسید (چشم‌های رسول الله ج اشکبار بودند) تا اینکه پرچم بدست شمشیری از شمشیران خدا افتاد (خالد بن ولید) خداوند فتح را نصیب آنان کرد([[479]](#footnote-479)).

اما ترمذی از ابو هریرهس روایتی را چنین نقل کرده است: ابو هریره می‌گوید: با رسول اکرم ج در جایی نشسته بودیم. مردم از آنجا می‌گذشتند. رسول اکرم ج از من پرسید: او کیست؟ در جواب عرض کردم: فلانی است. پیامبر ج فرمود: فلانی بنده خوبی است، کسی دیگر از آنجا می‌گذشت. باز رسول اکرم ج پرسید: ای اباهریره، او کیست؟ عرض کردم: فلانی است. فرمود: این بنده‌ی خوبی نیست، تا اینکه حضرت خالد بن ولید از کنار ما گذر نمود. عرض کردم: ای رسول خدا، این خالد بن ولید است. رسول الله ج فرمود: آری، او بنده‌ی الله، خالد، «سیف من سیوف الله» است([[480]](#footnote-480)). آقای تیجانی برای این احادیث چه پاسخی دارد؟ بدون تردید او این احادیث را حسب عادت خود بی‌ارزش و فاقد اعتبار می‌داند. چون با عقل و منطق جور در نمی‌آیند و با مسرت کامل آن‌ها را حدیث صد در صد باطل تلقی نموده از کنار آن‌ها رد می‌شود!!

6- تیجانی می‌گوید: مالک بن نویره از اصحاب بلند پایه است. واقعیت و تاریخ این را نمی‌پذیرد. مورخین ثابت کردند که مالک بن نویره بعد از وفات رسول اللهج مرتد شده است. او زکات نمی‌پرداخت و صدقات را میان افراد قوم خود تقسیم می‌کرد ـ وقتی او نزد خالد بن ولید آورده شد و خالد درباره زکات با وی به بحث پرداخت، او خطاب به حضرت خالد گفت: آری صاحب شما چنین می‌گفت!؟ (قد كان صاحبكم يزعم ذلك) این دیدگاه و سخن حکایت از آن دارد که او زکات را قبول نداشت و ثانیاً درباره رسول اکرم ج فرمود: «صاحبكم» و این واژه را مشرکین که منکر نبوت رسول الله ج بودند، بکار می‌بردند. تنها منکر زکات بودن او، مجوز قتل او را شرعاً فراهم می‌کرد، حال آنکه او در کنار انکار زکات منکر نبوت حضرت محمد ج نیز بود ـ این روایت را تمام مورخین از جمله اصفهانی در اغانی و ابن خلکان ذکر کرده‌اند، به جز یعقوبی رافضی که در دروغگویی شهرت دارد ـ بعد از این احادیث، چگونه می‌توان گفت که مالک از اصحاب بلند پایه بوده است؟... حتی مورخین دلیل دیگری مبنی بر اینکه مالک در حال ردت فوت کرده است، ذکر کرده‌اند و آن عبارت است از اینکه: حضرت عمر بن خطاب، متمم، برادر مالک را دید و به او گفت: مرثیه‌ای را که برای برادرت مالک گفته‌ای، چند بیت از آن‌ را برای ما بخوان. متمم قصیده‌اش را که مشتمل بر این ابیات بود، خواند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وكنا كندماني جذيمه حقبه |  | من الدهر حتى قيل لن يتصدعا |
| فلما تفرقنا كأني ومالكاً |  | لطول اجتماع لم نبت ليلة معاً |

ترجمه: ما دو برادر مانند دو همنشین جذیمه بودیم در مدت بسیار طولانی حتی گفته می‌شد که این دوتا از هم جدا نشدنی نیستند. وقتی من و مالک از هم جدا شدیم، چنین محسوس می‌شد که یک شب با هم نبوده‌ایم وقتی عمرس این را شنید، قال: هذا والله التائبين، آری، این است اصل تعزیت و تسلیت و...

و فرمود: بسیار دوست دارم که شعر خواندن و سرودن را می‌دانستم آنگاه برای برادرم، زید، مرثیه می‌گفتم، بگونه‌ای که تو برای برادرت مرثیه گفته‌ای، متمم گفت: اگر برادر من در حالتی از دنیا می‌رفت که برادر تو رفته بود، من هرگز برای او رثا نمی‌گفتم. حضرت عمرس از پاسخ متمم بسیار خوشحال شده فرمود: هیچ کس درباره برادرم مانند متمم مرا تعریف نگفته است([[481]](#footnote-481)). در فرازی دیگر قول متمم با صراحت بیشتر چنین آمده است: متمم گفت: ای امیرالمومنین، همانا برادر تو در حال ایمان از دنیا رفته است و برادر من در حال ردت و ارتداد، مرده است. عمرس فرمود: تعزیتی بهتر از تعزیت تو در موت برادرم به من گفته نشده است([[482]](#footnote-482)).

آیا دلیلی روشن‌تر از دال بر مرتد بودن مالک بن نویره وجود دارد؟!.

7- تیجانی می‌گوید: خالد بن ولید لیلی بنت منهال، همسر مالک را در همان شب ازدواج کرده و در همان شب عمل مقاربت جنسی را با وی انجام داده است. این سخن قطعاً خلاف حق و واقعیت است ابن کثیر می‌گوید: «خالد همسر مالک را انتخاب کرد (از میان اسیران جنگی) وقتی عدتش به پایان رسید با وی زفاف کرد». مورخ طبری درباره ازدواج حضرت خالد چنین می‌گوید: ... خالد با ام تمیم بنت منهال ازدواج کرد نزد او نرفت تا عدتش به پایان رسید([[483]](#footnote-483)). ـ در تاریخ کامل چنین آمده است: خالد با ام تمیم همسر مالک ازدواج کرد. آنچه که تیجانی می‌گوید دایر بر اینکه خالد در همان شب با وی مجامعت کرد، اصلاً یادی از این در «الکامل» نیامده است. بلکه حضرت خالد بعد از گذشت عدت و حلال شدن با وی زفاف کرد. اگر دخول در همان شب انجام گرفته بود، ابن اثیر حتماً آن‌ را یاد آوری می‌کرد. ابن خلکان که تیجانی از سخنانش استدلال کرده است، چنین می‌گوید: (خالد همسر مالک را تصرف کرد، بعضی‌ها گفته‌اند که خالد او را از مال غنیمت خریده است و با وی ازدواج کرده است و بعضی می‌گویند: بعد از گذشتن سه حیض که مدت عدت است، خالد برای او پیغام نکاح فرستاده است و او با این پیغام موافقت خود را اعلام کردته است و بعد ازدواج انجام گرفته است([[484]](#footnote-484)).. !؟ با توجه به این روایات صحیح و صریح، آقای تیجانی! تو از کجا می‌دانی که خالد در همان شب با وی زفاف کرده است؟! این سوالی است که از طرف من و سایر خوانندگان متوجه شما است. باید پاسخ بدهی ـ ای تیجانی هدایت شده!!! آیا جوابی داری؟! وقتی مسلم است که حضرت خالد بعد از استبراء کامل و بعد از گذشت عده با همسر مالک ازدواج کرده است، آیا این ازدواج عیب و نقصی را متوجه خالد می‌کند؟!.

آقای تیجانی به مکابره خود ادامه داده می‌گوید: «درباره این گونه صحابه که حرام خدا را مباح می‌دانند وانسان‌های معصوم و مسلمان ‌را بخاطر هوس‌های نفسانی به قتل می‌رسانند و شرمگاهی را که خداوند حرام کرده حلال می‌دانند چه بگویم؟ نکاح با همسر کسی که مرده است در اسلام قبل از گذشت عدت جایز نیست. اما خالد هواهای نفسانی‌اش را معبود خود قرار داده و بدین ترتیب به هلاکت رسیده است»([[485]](#footnote-485)).

می‌گویم:

1- لعنت و نفرین خداوند بر منافقان و بدطینتان، آنانی که پاکان ‌را مورد طعن قرار می‌دهند و دلیلی جز حقد و کینه توزی ندارند. یاران پیامبر ج را که حاملان دین و حافظان سنت و مدافعان شریعت هستند، متهم به تهمت‌های ناروا می‌کنند. یارانی که رهبری مجاهدین فی سبیل الله را بر عهده داشتند. جرح و قدح پاکان و مدافعان واقعی دین برای این منظور است تا بتوانند به آسانی دین را بدنام کرده و آثار آن‌ را از میان مسلمانان از بین ببرند و نابود کنند ولی آقای تیجانی مطمئن باشد که این جادوی او کار آمد نخواهد بود.

2- بدون تردید، اصحاب رسول الله ج هرگز محرمات خداوند را مباح نمی‌دانند و جان‌های معصوم را به خاطر هوس‌های نفسانی از بین نمی‌برند و به قتل نمی‌رسانند. این یک ادعای محض است که نیاز به دلیل و برهان دارد. در بحث قبل اقدام حضرت خالد بن ولید را توجیه کردم و نیازی به اعاده آن نمی‌بینم. اما این سخن که یاران رسول الله ج شرمگاه‌های حرام را بر خود مباح کرده‌اند، هیچ کس چنین ادعایی نمی‌کند، مگر او که قلبش متعفن و آلوده و وجدانش مرده باشد. از منابع شیعه و از کتبی که آقای تیجانی صحت آن‌ها را قبول دارد، روشن کردم که خالد از راه حلال و شرعی با همسر مالک ازدواج و زفاف کرده بود و لیلی بنت منهال برای ازدواج با حضرت خالد موافقت کرده بود ولی تیجانی تشیع خود را معبود خود قرار داده و بدین ترتیب خود را در گرداب هلاکت غرق کرده است.

آقای تیجانی در ادامه گمراهی خود می‌گوید: عدت نزد او (خالد بن ولید) چه اهمیت و ارزشی دارد؟ بعد از اینکه شوهرش را به ظلم و ستم به قتل رسانده و افراد قومش را که مسلمان بودند از پا در آورده است. عبدالله بن عمر و قتاده که از اقدام او سخت ناراضی بودند و ابو قتاده سوگند خورد که هرگز در لشکری که خالد فرمانده آن باشد شرکت نخواهد کرد، این دو درباره مسلمان بودن قوم مالک گواهی می‌دهند. آقای تیجانی این سخنان ‌را به تاریخ طبری، تاریخ یعقوبی، تاریخ ابی الفداء و الأصابه نسبت می‌دهد([[486]](#footnote-486)).

می‌گویم:

1- این روایت که آقای تیجانی آن‌ را به طبری نسبت می‌دهد، عیناً همان روایت است که او در آن مدعی شده بود که عمرس خالد را تهدید به رجم کرده است و درباره آن ثابت کردم که ضعیف است و استدلال بدان صحیح نمی‌باشد.

2- این روایت که در آن آمده است که ابو قتاده در حق خالد خشم کرده و سوگند یاد کرده است که در لشکر او هرگز شرکت نمی‌کند، در «الإصابة» اصلاً وجود ندارد اما چنین بر می‌آید که ذکر منابع زیاد ممکن است از این جهت حائز اهمیت باشد که سخن دروغ را راست جلوه دهد.

3- بر فرض صحت حدیث دایر بر خشم کردن حضرت قتاده، می‌توان گفت که این رای ابو قتاده است و اجتهاد خالد درباره مالک بن نویره خلاف رای قتاده بوده است و خالدس از اینکه ابو قتاده در غزوات او را همراهی نمی‌کند، متضرر نمی‌شود زیرا معتقد است که کار درستی را انجام داده است. اگر اقدام و خشم ابو قتاده کار درستی می‌بود، چرا ابن عمر چنین نکرد و فقط به اظهار رای خود قناعت کرد و بعد با لشکر حضرت خالد همراه شد؟! مساعدت و همکاری حضرت عبدالله بن عمرس حکایت از آن دارد که فقه و بینش او بر این بود که اقدام خالد و همراهانش دایر بر قتل مالک بن نویره از هوس نفسانی نشات نمی‌گرفت حتی اگر اشتباه بوده است ولی اشتباه، اشتباه اجتهادی است. من از آقای تیجانی (هدایت شده و با انصاف!!) می‌پرسم: چرا او موضع ابی قتاده را علیه حضرت خالد تایید کرد و حکم بطلان اقدام حضرت خالد را صادر کرده است؟! حال آنکه هر کدام از آنان طبق گمان و اجتهاد خود به تاویل مساله پرداخته بود، تیجانی چرا از ضرار بن ازور که مالک را به گمان اینکه مرتد شده است، به قتل رسانده بود، حمایت نمی‌کند؟

آقای تیجانی از کتاب «الصدیق أبوبکر» نوشته حسین هیکل که بدون توجه به صحت و سقم روایات، نوشته شده است، استناد کرده می‌گوید:

آیا می‌توانیم سوال کنیم که ابوبکر چرا خالد را قصاص نکرد و حد شرعی را در حق او اجرا نکرد؟ و اگر عمر، آنطور که حسین هیکل می‌گوید، الگوی عدل و عدالت بود، چرا به عزل خالد از فرماندهی لشکر اکتفا کرد و حد شرعی را در حق او به اجرا در نیاورد؟ تا ضرب المثل بدی برای مسلمانان در رابطه با احترام کتاب الله بیان نمی‌شد. می‌گویند: آیا آن‌ها برای کتاب خداوند احترام قایل شدند، حد شرعی را اقامه کردند؟ هرگز، این‌ها همه زد و بند سیاست است، می‌دانید که سیاست چیست؟! شگفتی می‌آفریند، حقایق را وارونه می‌کند و نصوص قرآنی را به دیوار می‌زند([[487]](#footnote-487)).

می‌گویم:

در مباحث گذشته بطور روشن و شفاف بیان کردم که خالد مالک بن نویره را بخاطر این به قتل رساند که وی مرتد می‌دانست و علل و اسباب آن‌ را که چرا خالد به مرتد بودن مالک معتقد بود، نیز بیان کردم. از دیدگاه من مرتد بودن مالک محل شک نبود. حد اکثر آنچه که در این خصوص گفته شد: این است که خالد در قتل مالک دچار اشتباه شده است. اما این خطا، خطای تاویلی بوده است. و خطای تاویلی نمی‌تواند جوازی برای قتل حضرت خالد باشد. داستان حضرت خالد، عیناً مانند داستان اسامه بن زید است. وقتی اسامه، شخصی را که کلمه «لا إله إلا الله» را به زبان آورد، به قتل رساند، رسول اکرم ج فرمود: ای اسامه، او را کشتی، بعد از اینکه کلمه «لا إله إلا الله» گفته بود؟ رسول الله ج سه بار این جمله را تکرار فرمود. مشاهده می‌کنیم که رسول الله ج اقدام اسامه مبنی بر قتل آن مرد را، رد کرد اما قصاص، دیه و کفاره، هیچ کدام را بر اسامه واجب نکرد ـ محمد بن جریر طبری و غیره از ابن عباس و قتاده روایت کرده‌اند که آیه: ﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَنۡ أَلۡقَىٰٓ إِلَيۡكُمُ ٱلسَّلَٰمَ لَسۡتَ مُؤۡمِنٗا﴾ [النساء: 94] درباره شخصی بنام مرداس از قبیله غطفان نازل شده است. رسول الله ج لشکری را به فرماندهی، غالب لیثی به طرف طایفه مرداس اعزام کرد. همراهان او فرار کردند و خود او فرار نکرد. لشکر وقت صبح بر او غارت برد و او بر لشکر سلام گفت. او بوسیله لشکر کشته شد و گوسفندانش به غنیمت برده شدند. خداوند آیه مذکور را نازل کرد و به پیامبر ج امر کرد تا اموالش بر گردانده شوند و دیه او نیز به وارثان او داده شود و مومنان را از تکرار چنین اقدامی منع کرد. خالد بن ولید نیز در جریان مشابهی افراد بنی جذیمه را به قتل رساند. رسول اکرم ج، دست‌ها را به سوی آسمان بلند کرده فرمود: «پروردگارا، از آنچه که خالد انجام داده است من از آن اظهارات برائت می‌کنم» ولی با این وجود رسول اکرم ج خالد را قصاص نکرد. زیرا اقدام حضرت خالد بر اساس تاویل و اجتهاد انجام گرفته بود. وقتی رسول اکرم ج بخاطر کشته شدن چند تن بر اساس تاویل و اجتهاد بوسیله خالد بن ولید، او را قصاص نکرد، قصاص نکردن حضرت ابوبکرس وی را بخاطر کشتن مالک بن نویره، اقدامی بسیار مناسب، شایسته و مطابق با شیوه عمل رسول الله ج بوده است([[488]](#footnote-488)).

شگفت‌آور این است که آقای تیجانی اقدام حضرت خالد درباره کشتن چند تن از بنی خذیمه را ذکر کرده و آن‌ را دلیل و مستندی علیه حضرت ابوبکرس تلقی می‌کند، در حالی که او می‌داند که رسول الله ج خالد را قصاص نکرده بود. او چرا شیوه عمل رسول الله ج را دلیلی در جهت تایید حضرت ابوبکر تلقی نمی‌کند؟! بدون تردید، هر کس از هوس‌ها پیروی کند، از پیروی کردن از حق بی‌بهره خواهد شد([[489]](#footnote-489)). جناب دکتر تیجانی اجازه می‌دهد از وی سوال شود که: چرا رسول اکرم ج از حضرت خالد قصاص نگرفت و از سمت فرماندهی او را معزول نکرد بلکه تا حیات خود او را بر پستش ابقا نمود؟ آیا این اقدام و شیوه عمل رسول الله ج به عنوان یک بدترین ضرب المثل برای مسلمانان درباره احترام قرآن تلقی می‌گردد؟! آیا رسول اکرم ج نصوص قرآنی را بر دیوار زده است؟! البته این یک دروغ واضح و رسوایی آشکار است که تیجانی برآن تاکید دارد.

آقای تیجانی در حالی که غرق در گمراهی‌های خود است، می‌گوید: «آیا ممکن است از علما سوال شود علمای که در کتب خود روایت می‌کنند که وقتی اسامه نزد رسول الله آمد تا درباره زن شریفی که مرتکب سرقت شده بود، سفارش کند، رسول الله ج بر وی خشم کرده فرمود: هلاک شوی، تو درباره ساقط شدن حدی از حدود الله سفارش می‌کنی، اگر فاطمه دختر محمد ج دزدی می‌کرد، من دست او را قطع می‌کردم. پیشینیان بخاطر این هلاک شدند که هرگاه شخص امیر و ثروتمندی از آنان سرقت می‌کرد، مجازات نمی‌شد و اگر مستضعفی سرقت می‌کرد، قانون را بر او اجرا می‌کردند، چگونه آنان (علمای) در برابر کشتن مسلمانان معصوم الدم، سکوت کرده و در همان شب که همسران آنان غرق در رنج و ماتم هستند با آنان مقاربت می‌کنند، ای کاش که به سکوت کفایت می‌کردند! ولی آنان با دروغ پردازی و خلق فضایل و محاسن، اقدام خالد را توجیه کرده وی را به شمشیر برهنه خداوند لقب می‌دهند. یکی از دوستان که به شوخی و وارونه کردن معانی شهرت داشت، مرا به تعجب واداشت من در روزگار جهالت و نادانی خودم، درباره مزایا و محاسن خالد سخن می‌گفتم و درباره او گفتم: «سيف الله الـمسلول» دوست من در جواب من گفت: «سيف الشيطان الـمشلول» آن روزگار از دوستم رنجیده و از وی کناره گیری کردم. لکن بعد از بحث و گفتگو، خداوند چشم بصیرت مرا باز کرد و مرا از منزلت و جایگاه کسانی که خلافت را متصرف شده، احکام خدا را تبدیل کردند، آن‌ها را تعطیل کردند و از حدود خدا تجاوز کرده و آن‌ها را از بین بردند، آگاه کرد([[490]](#footnote-490)).

می‌گویم:

1- بخاری حدیث مذکور را با این تعبیر و الفاظ آورده است: عایشهل می‌گوید: جریان سرقت زن مخزومیه برای قریش بسیار مهم بود. با خود می‌گفتند: چه کسی در این باره با رسول الله ج صحبت می‌کند؟ کسی غیر از اسامه جرات سخن گفتن با رسول الله ج را ندارد. اسامه مورد محبت رسول الله ج است. اسامه با رسول الله ج صحبت کرد. رسول الله ج فرمود: «آیا درباره حدود خداوند سفارش می‌کنی؟ بعد رسول الله ج بلند شد و به ایراد سخن پرداخت و فرمود: (ای مردم، گذشتگان بخاطر این گمراه شدند که اگر شخص شریفی از میان آنان دزدی می‌کرد، مواخذه‌اش نمی‌کردند ولی اگر مستضعفی دزدی می‌کرد، قانون خدا را بر وی اجرا می‌کردند. سوگند به ذات الله، اگر فاطمه دختر محمد سرقت می‌کرد، محمد ج دست او را قطع می‌کرد([[491]](#footnote-491)).

این حدیث از روشن‌ترین دلایل است علیه آقای تیجانی زیرا حدیث به وضوح گویای این مطلب است که اسامه می‌خواست درباره زنی که سرقت کرده بود، بدون تاویل و هیچ گونه شبهه‌ای سفارش کند و معلوم است که حدود با وجود شبهه ساقط می‌شوند. اگر در این سرقت شبهه وجود داشت، نیازی نبود که برای زن مخزومیه سفارش شود. این مطلب یعنی عدم وجود شبهه از قول رسول اکرم ج که فرمود: «أتشفع في حد من حدود الله»؟ نیز واضح است به خلاف اقدام حضرت خالد. زیر حضرت خالد معتقد بود که مالک بن نویره مرتد است و با این اعتقاد حضرت خالد، مالک را کشت. فوقش این است که حضرت خالد تاویل کرده و تاویلش خطا رفته است. وقتی مرتد شدن مالک با دلایل و شواهد روشن ثابت شده است، چرا آقای تیجانی این دو جریان‌ را یکسان تلقی می‌کند؟!

2-.. . خوانندگان محترم، ملاحظه کنید که آقای تیجانی هدایت شده!!! اهل سنت را به دروغ پردازی و اختراع فضایل برای فرمانده‌ی، مجاهدین، حضرت خالد بن ولید متهم می‌کند و همچنین متهم می‌کند که اهل سنت برای خالد لقب تراشیده و او را به «سيف الله الـمسلول» ملقب کرده‌اند. از روایات صحیح ثابت شده است که رسول الله ج او را به «سيف الله الـمسلول» ملقب کرده بود. چرا خالد «سيف الله الـمسلول» نباشد. مگر خالد نبود که مسلمانان‌ را قیادت می‌کرد و حماسه می‌آفرید و پیروزی‌های پی در پی به ارمغان آورد و در جهاد بزرگ‌ترین و سخت‌ترین مصیبت‌ها را متحمل می‌شد حتی در غزوه‌ی موته 9 شمشیر در دستش شکست و در نهایت یک شمشیر یمنی در دستش باقی ماند([[492]](#footnote-492)). از روایات صحیح ثابت است که گفته بود: «بارها کثرت جهاد در راه خدا مرا از خواندن قرآن منع می‌کرد» (سیر اعلام النبلاء ج1 ص(376-75) حضرت خالد در موقع موت سخنی به زبان آورد که تاریخ آن‌ را برای قهرمان امت به ثبت رسانده است «شبی که در صبح آن قرار است بر خصم زبون بتازم، به مراتب بهتر است برای من از آن شبی که عروس زیبایی برایم هدیه شود، پس جهاد را بر خود لازم کنید» (الإصابة لابن حجر ج2 ص254) ابن عبدالبر در استیعاد آورده است: وقتی لحظات موت حضرت خالد بن ولید فرا رسید، گفت: نزدیک به صد معرکه حضور پیدا کردم و در بدنم به اندازه‌ی یک وجب یافت نمی‌شود مگر اینکه ضربه‌ی شمشیر، نیزه و یا تیری در آن مشاهده می‌شود، با این وجود اینک من بر روی رخت خواب دارم مثل شتر جان می‌دهم. چشم بزدلان خواب راحت نبیند.

حتی علمای شیعه نیز به رشادت و شجاعت این فرمانده بزرگوار اعتراف دارند و نمی‌توانند توان رزمی او را انکار کنند ـ علامه‌ی آن‌ها، عباس قمی، در کتابش «الكنى والألقاب» می‌گوید: او قهرمان کشنده دشمن است تاریخ رویداد‌های بسیار مهمی را درباره او به ثبت رسانده است، عباس قمی به نقل از او در شرح حال او می‌گوید: در بسیاری از معرکه‌ها حاضر شدم. در بدن من اندازه یک وجب نیست که مورد اصابت شمشیر و تیرهای دشمن قرار نگرفته باشد، و امروز من دارم در رخت خواب جان می‌دهم. لا نامت عين الجبناء.

آقای تیجانی در دوران جهالت خود، درباره حضرت خالد بن ولید، با یکی از دوستانش می‌گوید: او (خالد) «سيف الله مسلول» است. این همان لقبی است که رسول الله ج به وی داده است. بعد دوست کمیته و پست او می‌گوید: او (خالد) «سيف الشيطان الـمشلول»!! (شمشیر بی‌جان شیطان) است.

آقای تیجانی دیدگاه خودش را رد کرده می‌گوید: بعد از گفتگو و مباحثه خداوند راه بصیرت را بر من گشود. !!؟ برادر خواننده، دقت کن و ببین که آقای تیجانی به کدام سمت هدایت شده است؟ از خداوند سلامت را طلب کن.

آقای تیجانی در ادامه سکر و مستی خود می‌گوید: مورخان نوشته‌اند که ابوبکر خالد بن ولید را بعد از آن جریان شرم آور به یمامه فرستاد. خالد بعد از پیروزی در این جنگ، با دختری ازدواج کرد به گونه‌ای که با لیلی همسر مالک بن نویره ازدواج کرده بود و هنوز خون مسلمانان و خون و پیروان مسیلمه خشک نشده بود که با این دختر ازدواج کرد(!!!) ابوبکر او را بخاطر این ازدواج نکوهش کرد، بیش از آنچه که به خاطر ازدواج با لیلی او را نکوهش کرده بود. بی‌تردید این زن نیز دارای شوهر بوده و خالد شوهر وی را کشته و همان عملی را که با لیلی، همسر مالک مرتکب شده بود با این زن انجام داده است. اگر چنین نمی‌بود، ابوبکر وی را مورد نکوهش قرار نمی‌داد، حتی مورخان عین نامه‌ای را که ابوبکر برای خالد نوشته بود، نقل کرده‌اند و ابوبکر در آن نامه چنین گفته است: (سوگند به جانم، ای پسر مادر خالد، تو آرام و راحت با دختران ازدواج می‌کنی و خون هزار و دویست شهید در کنار خانه تو هنوز خشک نشده است) وقتی خالد این نامه را قرائت کرد، گفت: این همان شیوه انسان سختگیر، یعنی عمر بن خطاب است([[493]](#footnote-493)).

می‌گویم:

1- این اثر به دلیل اینکه در سندش حمید بن حیان ‌رازی وجود دارد، ضعیف است. عقیلی او را جزو ضعفا قرار داده است و همچنین ابن حجر در تقریب این اثر را ضعیف قرار داده است. حاصل سخن اینکه این اثر ضعیف است و استناد بدان اعتباری ندارد.

2-.. . اگر بپذیریم که این روایت صحیح است، باز هم چیزی که حضرت خالد معیوب شود، در آن وجود ندارد. زیرا خالد ازدواجش را با دختر مجاعه بن مراره، به پدرش مجاعه پیشنهاد کرد و او موافقت خود را اعلام داشت و ازدواج انجام گرفت. این ازدواج به هیچ وجه خالد را معیوب نمی‌کند و نه ازدواج با بیش از یک همسر موجب عیب و نقص است. اما اینکه حضرت ابوبکرس وی را مورد نکوهش قرار داده است. باید عرض شود که حضرت خالد دلایل و دفاعیه خود را طی نامه‌ای به حضرت ابوبکرس چنین بیان داشته است: «اما بعد، سوگند به جان خودم، من ازدواج نکرده‌ام تا مسرت من کامل شود و خانه من خوشحال شود. پیغام نکاح به کسی فرستادم که اگر در مدینه این خواستگاری انجام می‌گرفت، به چنین مصیبتی مواجه نمی‌شدم، بگذار، من خواستگاری خودم را در میدان جنگ آشکار کردم. اگر تو به خاطر دین یا دنیا این را ناگوار می‌دانی، من تو را نکوهش می‌کنم. اما درباره تعزیت نیکوی من نسبت به کشته شدگان مسلمان، باید بگویم: به خدا سوگند، اگر حزن و اندوه و زنده‌ای را ابقاء می‌کرد و یا مرده‌ای را حیات دو باره می‌بخشید، هیچ زنده‌ای نمی‌مرد و تمام مردگان زنده می‌شدند، من به قدری وارد معرکه‌ها و مهالک شده‌ام که از زندگی مایوس نگشته و به مردم اذعان پیدا کردم. اما اینکه مجامعه مرا فریب داده است. خیر، من فکر می‌کنم، دیدگاه و رای من در آن روز اشتباه نبوده است. خیر، من فکر می‌کنم، دیدگاه و رای من در آن روز اشتباه نبوده است. و من عالم غیب نیستم، و شما می‌دانید که خداوند خیر و خوبی را نصیب مسلمانان کرده است آنان ‌را وارث زمین گرداند و سرانجام را به پرهیزگاران اختصاص داده([[494]](#footnote-494)). نامه‌ی حضرت خالد چنان گویا و واضح است که نیازی به تفسیر و توضیح ندارد.

3- چنین بر می‌آید که آقای تیجانی نمی‌تواند خود را از خصوصیات ذاتی و از صفاتی محبوب خود که همان کذب و دروغ پردازی است رها سازد! او با این گفته خودش «لا شك أن هذه البنت هي الأخرى ذات بعل فقتله خالد ونزا عليها كما فعل بليلى زوجة مالك**»** حق را وارونه می‌کند!! باور نمی‌کنم، آقای تیجانی که این جریان‌ را ذکر کرده و آن‌ را به منابع که در حاشیه کتابش ذکر کرده است، ارجاع داده، نمی‌داند که خالد ازدواج با این دختر را به پدرش پیشنهاد کرده است، و بعد از اعلام موافقت از جانب پدر دختر، ازدواج صورت گرفته است([[495]](#footnote-495)).

آری، چقدر جای شگفت است که آقای تیجانی مدعی است که به راه راست هدایت شده است. ولی هنگامی که بداند که گمراه شده است، حال او چگونه خواهد شد؟! خداوند، از تو عافیت می‌جوییم.

بعد از توضیحاتی که داده شد فکر می‌کنم حق برای حق جویان روشن شده است. در پایان هم خدا را سپاس می‌گویم.

باب هفتم:   
ایرادهای تیجانی بر خلیفه دوم عمر بن خطاب**س** و پاسخ آن

بر آگاهان مذهب روافض پنهان نیست که سب و شتم صحابه رسول الله ج و مطعون کردن آنان یک اصل اساسی در مذهب شیعه می‌باشد و خلیفه دوم حضرت عمر بن خطابس در این نسبت‌های ناروا و تهمت‌های بی‌مورد، بیش از دیگران مورد نظر است. عامل بسیار مهم این کینه توزی و بدبینی، این است که او کشور فارس را فتح کرد و قدرت را از دست آنان گرفت. مستشرق معروف انگلیسی، دکتر براون به صراحت لهجه می‌گوید: مهم‌ترین عامل عداوت و دشمنی اهل ایران با خلیفه راشد، حضرت عمر بن خطابس، این است که او عجم، یعنی سرزمین فارس را فتح کرد و قدرت آنان را از بین برد ولی آن‌ها این دشمنی‌ شان ‌را رنگ دینی و مذهبی دادند در حالی که این دشمنی در واقع، یک دشمنی دینی نیست([[496]](#footnote-496)). «دکتر براون» در ادامه سخنان خود می‌گوید: دشمنی مردم ایران با خلیفه راشد، عمر بن خطاب به خاطر این نیست که او حق علی و فاطمه را غصب کرده است بلکه به خاطر این است که او سرزمین ایران ‌را فتح کرده و به حکومت خاندان ساسانی خاتمه داده است. بعد اشعاری از یک شاعر فارسی زبان نقل می‌کند که شعر از این قرار است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بشکست عمر پشت دلیران عجم را |  | بر باد فنا داد رگ و ریشه‌ی جم را |
| این عربده برغصب خلافت زعلی نیست |  | با آل عمر کین قدیم است عجم را |

و در پایان به نتیجه‌ای که خود رسیده است، مارا بدان جا می‌رساند و می‌گوید: بحث در این نیست که او خلافت را از علی غصب کرده است، بلکه اصل مساله، جریان فتح ایران بدست توانمند خلیفه راشد است([[497]](#footnote-497)).

آقای تیجانی در کتاب خود، شدید‌ ترین حملات خود را متوجه خلیفه راشد، صحابی جلیل القدر، حضرت عمر بن خطاب کرده است. من به خاطر تجلیل و تقدیر از این صحابی بزرگوار که رسول اکرم ج درباره او فرموده بود: « در گذشته، در میان بنی اسرائیل، مردانی بودند که بدون اینکه نبی و رسول باشند مورد خطاب قرار گرفته‌اند، اگر در امت من چنین شخصیتی وجود داشته باشد، او عمر است»([[498]](#footnote-498)) می‌خواهم ایرادهای جناب تیجانی را ذکر نموده و یک بیک آن‌ها را پاسخ بدهم.

به توفیق حضرت حق می‌گویم:

آقای تیجانی، حمله خود را نخست بر عمر بن خطاب، تحت عنوان «نقش صحابه در صلح حدیبیه» شروع کرده بود. تیجانی عمر بن خطابس را متهم کرده بود که او از دستور رسول الله ج تبعیت نکرده و از فیصله رسول الله ج در صلح حدیبیه احساس نگرانی کرده است حتی سایر صحابه را برای تخلف از دستور رسول الله ج وا داشته است. در مباحث گذشته، به این ایراد بی‌اساس به نحوی مدلل و شفاف پاسخ گفته شد که نیازی به اعاده آن نیست، برای تجدید آگاهی به مباحث گذشته در همین کتاب مراجعه شود.

آقای تیجانی در مبحث «اصحاب و مصیبت روز پنجشنبه» حضرت عمر بن خطابس را مورد طعن قرار داده و او را متهم کرده است که پیامبر را به هذیان و یاوه گویی نسبت داده است و او خود را از رسول الله ج عالم‌تر دانسته و به وی احترام قایل نبوده است بلکه او وعده‌ی دیگری از صحابه برنامه ریزی کردند تا رسول اکرم ج را از نوشتن نامه منع کنند؟!.. . به همه این یاوه گویی‌ها در مباحث گذشته به نحوی پاسخ داده شده است که هیچ جای شبهه‌ای در پاکی و طارت باطن و ظاهر این صحابی بزرگوار برای کسی باقی نمانده است و حسن نیت و اخلاص او در حق رسول الله ج مانند روشنایی آفتاب برای همگان هویدا است و از دروغ پردازی‌های آقای تیجانی و جهالت او درباره سیرت نبوت پرده برداشته شد برای اطلاعات به مباحث همین کتاب مراجعه شود. حمد و ستایش از اول و آخر از آن خداوند است.

در مبحث (صحابه در سپاه اسامه) نیز، تیجانی حضرت عمرس را متهم کرده است که او به فرماندهی اسامه اعتراض کرده و تهمت‌های دیگری نیز به وی نسبت داده بود که به آن‌ها در جای خودش پاسخ دادم.

نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه عمرس با پیامبر ج مخالفت کرده است

تیجانی می‌گوید: «هر کس در این گونه روایات دقت کند، خواهد دید که صحابه خود را برتر از رسول الله ج می‌دانستند و معتقد بودند که پیامبر ج خطا می‌کند ولی خود آنان خطا نمی‌کنند، در نتیجه بعضی از مورخان اقدامات صحابه را صحیح قرار داده‌اند هر چند که اقدامات آنان مخالف با اقدامات رسول الله ج بوده‌اند. یا اینکه مورخین بعضی از صحابه را در علم و تقوی بالاتر از رسول الله ج دانسته‌اند. بطور مثال در جریان زندانیان و اسیر شدگان جنگ بدر گفته شده است که رسول اکرم ج خطا کرده و عمر بن خطاب درست گفته است و در این باره روایات دروغینی را نقل کرده می‌گویند: رسول الله ج چنین فرموده است: «اگر خداوند ما را به مصیبتی گرفتار می‌کرد، غیر از عمر بن خطاب کسی دیگر نجات حاصل نمی‌کرد»([[499]](#footnote-499)).

می‌گویم:

1- در روایات صحیح به سند صحیح آمده است که پروردگار عالم در بیش از یک جریان با عمر بن خطاب موافقت کرده است. بخاری در صحیح خود از حضرت انس چنین روایت می‌کند: عمرس گفت: در سه مساله زاویه نگرش و دید من مورد تایید حضرت حق قرار گرفته است. یک: از رسول الله ج خواستم اگر مقام ابراهیم را محل نماز قرار می‌دادیم، چقدر خوب بود؟ به دنبال این خواست و مشوره من، این آیه: ﴿وَٱتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ مُصَلّٗىۖ ﴾ [البقرة: 125] «مقام ابراهیم را محل نماز خود قرار دهید» ـ نازل شدـ.

دو: عرض کردم، ای رسول خدا چقدر خوب بود اگر شما به همسرانت امر می‌کردی تا حجاب کنند زیرا هر انسان خوب و خراب با آنان حرف می‌زند؟ بدنبال این مشوره، آیه حجاب نازل شد.

سه: همسران اکرم ج علیه رسول الله ج اتفاق کرده بودند، خطاب به آنان گفتم: اگر رسول الله ج شما را طلاق دهد، پروردگار همسران بهتری از شما به پیامبر خواهد داد. بدنبال آن، این آیه: ﴿عَسَىٰ رَبُّهُۥٓ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبۡدِلَهُۥٓ أَزۡوَٰجًا خَيۡرٗا مِّنكُنَّ﴾ [التحريم: 5] نازل شد([[500]](#footnote-500)). امام بخاری حدیث مذکور را با این الفاظ در جای دیگر آورده است: عمرس گفت: در سه مساله دیدگاه من موافق با خواست پروردگار بود یا پروردگار در سه مساله با من موافقت فرمود: یک: عرض کردم: ای رسول خدا، انسان‌های خوب و خراب در محضر شما می‌آیند، بهتر است شما مادران مومنان را امر کنید تا حجاب کنند. خداوند آیه حجاب را نازل کرد.

دو: حضرت عمرس می‌گوید: به من خبر رسیده بود که رسول اکرم ج در حق بعضی از ازواج مطهرات خشم کرده است، نزد آنان رفته، گفتم: اگر باز نیامدید، خداوند پیامبرش را همسرانی بهتر از شما خواهد داد. عمرس می‌گوید: نزد یکی از همسران رسول الله ج آمدم، او گفت: ای عمر، رسول الله خودش به همسران چیزی نمی‌گوید تو آنان را نصیحت می‌کنی؟ به دنبال آن، خداوند آیه: ﴿عَسَىٰ رَبُّهُۥٓ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبۡدِلَهُۥٓ أَزۡوَٰجًا خَيۡرٗا مِّنكُنَّ﴾ را نازل کرد و همین روایت در صحیح مسلم نیز با اندک تفاوتی در الفاظ آمده است. برای اطلاعات بیشتر به این منابع مراجعه شود.

1- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، سوره بقره برقم (3213).

2- صحيح مسلم مع الشرح كتاب فضائل الصحابة، باب في فضائل عمر، برقم (2399).

همچنین در حدیث طولانی دیگری به نقل از عمرس چنین آمده است: .. . ابن عباس می‌گوید: بعد از اینکه ـ در جنگ بدر ـ اسیر گرفتند، رسول الله ج به ابوبکر و عمر گفت: رای شما در مورد این اسیران چیست؟ ابوبکر گفت: ای پیامبر خدا، آن‌ها پسر عموها و خویشاوندان ما هستند، به نظر من از آن‌ها فدیه بگیرید تا باعث تقویت ما در برابر کفار شود. چه بسا خداوند آن‌ها را به اسلام هدایت نماید. رسول الله ج فرمود: ای پسر خطاب، رای تو چیست؟ گفتم: نه، ای رسول الله، سوگند به خدا، رای من مثل رای ابوبکر نیست، به نظر من اجازه دهید تا گردن‌هایشان‌ را بزنیم، به علی اجازه دهید تا گردن عقیل را بزند و به من اجازه دهید تا گردن فلانی (یکی از خویشاوندان عمر) را بزنم زیرا این‌ها بزرگان و ائمه کفر هستند. رسول الله ج به رای ابوبکر تمایل پیدا کرد و به رای من علاقه‌ای نشان نداد، فردای آن روز آمدم، دیدم رسول الله ج و ابوبکر نشسته‌اند و گریه می‌کنند. گفتم: ای رسول خدا، به من بگو شما و رفیقت چرا گریه می‌کنید؟ اگر گریه‌ام آمد، گریه می‌کنم و اگر گریه‌ام نیامد بخاطر گریه شما، تظاهر به گریه می‌کنم. رسول الله ج فرمود: پیشنهاد فدیه گرفتن از طرف دوستانت باعث گریه من شده است زیرا عذاب آن‌ها نزدیک‌تر از این درخت (اشاره به درختی نزدیک رسول الله ج) به من عرضه شد و خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُۥٓ أَسۡرَىٰ حَتَّىٰ يُثۡخِنَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ تُرِيدُونَ عَرَضَ ٱلدُّنۡيَا وَٱللَّهُ يُرِيدُ ٱلۡأٓخِرَةَۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٦٧ لَّوۡلَا كِتَٰبٞ مِّنَ ٱللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمۡ فِيمَآ أَخَذۡتُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ٦٨ فَكُلُواْ مِمَّا غَنِمۡتُمۡ حَلَٰلٗا طَيِّبٗاۚ﴾ [الأنفال: 67-69] «هیچ پیامبری را سزاوار نیست که اسیرانی داشته باشد؛ تا آنکه در زمین کشتار بسیار کند، شما (با گرفتن فدیه از اسیران) متاع دنیا را می‌خواهید، و الله (سرای) آخرت را (برای شما) می‌خواهد، و الله پیروزمند حکیم است. \* اگر حکم پیشین الهی نبود (که غنیمت و فدیه‌ی اسیر حلال است)، قطعاً در آنچه گرفتید، عذاب بزرگی به شما می‌رسید. \* پس از آنچه غنیمت گرفته‌اید، حلال پاکیزه بخورید». پس خداوند غنیمت را برای آن‌ها حلال کرد.

3- صحيح مسلم مع الشرح كتاب الجهاد و السير باب الامداد بالـملائكة غزوة بدر وإباحة الغنائم ـ رقم (1763).

خواننده محترم، همه این روایات همانطور که مشاهده می‌کنی ثابت و از لحاظ روایت و درایت صحیح هستند، اگر آقای تیجانی آن‌ها را روایات دروغین می‌گوید، باید با دلیل روشن نه با جهالت شرم‌آور و رسواکننده، و عقل فاسدش مدعایش را ثابت کند. این روایات هرگز به این معنی نیستند که بعضی صحابه از لحاظ علم و تقوی از رسول اکرم ج فایق و برتر بودند ـ رسول اکرم ج در بعضی موارد اجتهاد می‌کرد، در مسایلی که وحی درباره آن‌ها نازل نشده بود. هر آنچه که از پیامبر انجام می‌گیرد، لازم نیست که همه‌اش وحی باشد بلکه پیامبر بر اساس مصلحت در غیر مورد وحی اجتهاد نیز می‌کند ـ مثلاً رسول الله ج نماز میت رئیس منافقین، عبدالله بن ابی را خواند، حضرت عمرس به وی گفت: یا رسول خدا، تو بر او نماز می‌خوآنی و خداوند تو را از این نماز منع کرده است؟ رسول اکرم ج فرمود: خداوند به من اختیار داده فرموده است: ﴿ٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ أَوۡ لَا تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ سَبۡعِينَ مَرَّةٗ ﴾ [التوبة: 80] «ای پیامبر شما خواه برای منافقین طلب امرزش کنی یا نکنی خداوند آنان را نمی‌بخشد حتی اگر شما هفتاد بار برای آنان طلب امرزش کنی»، خداوند آنان را مورد مغفرت قرار نخواهد داد. حضرت عمرس عرض کرد: او منافق است، رسول اکرم ج بر وی نماز خواند، خداوند این آیه: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٖ مِّنۡهُم مَّاتَ أَبَدٗا وَلَا تَقُمۡ عَلَىٰ قَبۡرِهِۦٓۖ﴾ [التوبة: 84] را نازل فرمود. ترجمه آیه چنین است: «اگر از منافقان کسی بمیرد هرگز بر او نماز مخوان و بر قبر وی (برای دعا) توقف نکن»([[501]](#footnote-501)).

و این امر که رسول الله ج اجتهاد کرده است، از کتاب الله ثابت است و ثابت است که رسول اکرم ج درباره سوق هدی، در حجه الوداع فرمود: «لو استقبلت من أمري ما استدبرت ما اهديت، ولولا أن معي الهدي لأحللت» اگر از قبل می‌دانستم آنچه را که بعداً برایش پیش آمد، هدی را با خود نمی‌بردم، اگر هدی با من همراه نبود، از احرام بیرون می‌آمد. (صحیح بخاری کتاب الحج برقم (1568) ) همچنین در جریان تحریم عسل، وقتی از خانه همسرش، زینب بنت جحش نزد دو همسر دیگرش، عایشه و حفصه تشریف آورد، سوگند یاد کرد که دیگر در خانه زینب بنت جحش عسل نمی‌خورد، خداوند این آیه: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَۖ تَبۡتَغِي مَرۡضَاتَ أَزۡوَٰجِكَۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ١﴾ [التحريم: 1] را نازل کرد ـ ای پیامبرج چرا حلال خدا را بر خود حرام می‌کنی، شما در صدد ارضا همسران خود هستی، خداوند بخشنده و مهربان است، اگر همه آنچه که پیامبر ج می‌گفت و انجام می‌داد، وحی می‌بود یا از طریق وحی می‌بود، خداوند در قرآن، این امور را برای او بیان نمی‌کرد. موافقت خداوند با صحابه در یک جریان یا بیش از یک جریان، نقصی برای پیامبرج محسوب نمی‌شود، و به این معنی نیست که صحابه از رسول اکرم ج علم بیشتری دارند. هیچ کسی چنین نمی‌اندیشد به جز کسی که درباره اعمال و اقوال رسول الله ج اصلاً آگاهی نداشته باشد. از روایات مستند و معتبر ثابت است که رسول اکرم ج در مواردی که وحی نازل نشده بود به اصحابی مشوره می‌کرد. مانند جریان اسیران جنگی در غزوه بدر.

اگر این روایات باطل و دروغ هستند، چرا برادران شیعی تو (تیجانی) از آن‌ها استدلال می‌کنند. دکتر علاءالدین قزوینی در کتاب خود «الشيعة والتصحيح» علیه دکتر موسی موسوی با استناد به روایت حضرت انس استناد کرده می‌گوید: از انس بن مالک روایت شده است. و این همان روایت است که حضرت عمرس در آن می‌گوید: در سه مساله با پروردگارم موافقت شده است ـ که عمر فرمود: «به من خبر رسیده بود که بعضی از همسران رسول الله ج، رسول الله ج را اذیت کردند، نزد آنان رفته، آنان را پند و نصیحت کردم و در ضمن به آنان گفتم: از این حرکت‌ها باز بیایید و گر نه خداوند در عوض بهتر از شما به پیامبر ج خواهد داد. حتی نزد زینب آمدم، زینب گفت: ای عمر، درباره رسول الله ج چنین مساله‌ای پیش نیامده است که او همسرانش را نصیحت کند. تو آمده‌ای ما را نصیحت می‌کنی، خداوند این آیه: ﴿عَسَىٰ رَبُّهُۥٓ إِن طَلَّقَكُنَّ﴾ را نازل کرد([[502]](#footnote-502)). بعد چند روایت دیگر را از حضرت عمرس نقل کرده می‌گوید: «این‌ها مجموعه‌ای از روایات صحیحه هستند»([[503]](#footnote-503)).

آنچه که از این روافض مایه حیرت و شگفتی است این است که این آقایان هرگاه از روایاتی، علیه اهل سنت استدلال می‌کنند بر سیاست یک بام و دو هوا عمل می‌کنند. یک حدیث در عین حال که به صحت آن اعتراف دارند، در همان لحظه آن‌ را ضعیف نیز تلقی می‌کنند، اگر بدانند که فلان حدیث مشتمل بر مدح و تعریف یک صحابی است، بلا فاصله به ضعیف بودن آن حکم می‌کنند. شاید همین روش، سیاست یک بام دو هوای آقای تیجانی را توجیه می‌کند، آقای تیجانی از حدیثی که در منابع اهل سنت وارد شده، اگر بداند که در آن نقص و عیبی متوجه یکی از اصحاب رسول الله ج است، بلا فاصله به صحت آن فتوا می‌دهد و در غیر این صورت همین حدیث را ضعیف تلقی نموده، موضع اهل سنت را بخاطر همین حدیث مورد نقص و عیب قرار می‌دهد ـ هر حدیثی را که در آن مدح و ستایشی در حق صحابه مشاهده کند، آن‌ را کذب و از لحاظ عقل و شرع غیر مقبول تلقی می‌کند! طبق تجربه خودم این گونه تلون و تغییر پذیری را مرهون کارگاه تحلیل گری حدیث که تابع تحلیل گر آقای تیجانی می‌باشد می‌پندارم.

چنین بر می‌آید که آقای تیجانی بسیار مضطرب و پریشان است از گمراهی که اهل سنت آن‌ را میان مردم رواج می‌دهند! به عقیده تیجانی، اهل سنت بعضی از اعمال و اقدامات صحابه را بهتر از اعمال و اقدامات رسول الله ج می‌دانند و اینکه بعضی از اصحاب در علم و تقوی از رسول الله ج مقدم هستند. تیجانی در این ادعا از حدیثی استدلال می‌کند، هیچ معلوم نیست که او این حدیث را از کجا آورده است؟ وآن حدیث، این است که رسول اکرم ج فرمود: «لو أصابنا الله بمصيبة لو يكن ينج منها إلا ابن الخطاب» اگر خداوند آفتی را برای ما می‌آورد به جز عمر بن خطاب دیگر هیچ کسی از آن نجات پیدا نمی‌کرد!؟ چون این حدیث پیامبر ج نیست، طبیعتاً او آن‌ را به هیچ منبعی ارجاع نداده و حواله‌ای برایش ذکر نکرده است. این حدیث چون از لحاظ درایت و متن باطل است، نیازی نیست که سند آن مورد ارزیابی قرار گیرد چگونه ممکن است که خداوند پیامبر ج و اصحابش را در مصیبتی گرفتار کند که تنها عمر از آن نجات پیدا کند!؟ لا حول ولا قوة إلا بالله. بعد آقای تیجانی می‌گوید: (العياذ بالله) اهل سنت با زبان حال خود می‌گویند: اگر عمر نمی‌بود، پیامبر هلاک می‌شد (أعاذنا الله) ـ خداوند از این اعتقاد فاسد و معیوب که عیبی بالاتر از آن نیست ما را نجات دهد ـ سوگند به جان خودم او که چنین اعتقادی دارد، به اندازه‌ی فاصله‌ی مشرق و مغرب از اسلام بدور است و بر وی واجب است که به عقل خود برگردد و شیطانی که در دل او کمین کرده است آن‌ را از خود براند. خداوند می‌فرماید: (کسی که هوایش را معبود خود قرار داده و خداوند با وجود عالم بودنش او را گمراه کرده بر گوش و قلب او مهر غفلت زده است و در جلو چشم‌های او پرده‌انداخته است، به جز خدا چه کسی می‌تواند او را به راه راست هدایت کند([[504]](#footnote-504)).

می‌گویم:

فتوای آقای تیجانی درباره کسی که چنین اعتقادی دارد، (یعنی بعضی صحابه را در علم و تقوی و صحت اعمال و کردار بهتر از رسول الله ج بداند) برایتان روشن شد ـ بخاطر اینکه جناب تیجانی بهره بیشتری از هدایت برده باشد، ناچارم پرده از چهره کسانی که بعضی صحابه را بهتر از رسول الله ج می‌دانند و در علم و تقوی مرتبه‌ی والاتری از مرتبه رسول الله ج برای آنان قایل هستند، بردارم. گوش کن آقای تیجانی، کلینی که از مراجع بزرگ روافض است، در کتابش «الأصول من الكافي» که در دیدگاه شیعه همان منزلت را دارد که صحیح بخاری در دیدگاه اهل سنت دارد. می‌نویسد: علی بن ابی طالب بارها گفته است: من میان بهشت و دوزخ قسیم خداوند هستم، من فاروق اکبر هستم، من صاحب عصا و میسم هستم ـ تمام فرشتگان، جبرییل و رسولان برای من اقرار کردند، تمام آنچه را که برای محمد ج اقرار کرده‌اند. و حمل کردم آنچه را که محمد ج حمل کرده است وآن محموله پروردگار است. خصلت‌هایی به من عطا شده که قبل از من به هیچ کس عطا نشده است. علم منایا ـ (موت و مرگ) بلایا (آفتها)، انساب (نسب نامه و شجره) و خطاب فامیل میان حق و باطل به من داده شده است. از دست نمی‌دهم آنچه را که گذشته است. آنچه که پنهان است، از من پنهان نیست. همه این‌ها از جانب الله است. خداوند مرا بر علم خود تمکین کرده است([[505]](#footnote-505)).

شیعه در این حد اکتفا نکرده بلکه فرزندان و اولاد حضرت علیس را بزرگتر از پیامبران می‌دانند!؟ اما شیعه محمد فروخ الصفار در کتاب خود بنام «فضائل أهل البيت» از عبدالله بن ولید چنین روایت می‌کند: «ابی عبدالله از من پرسید: شیعه درباره عیسی، موسی و امیرالمومنین، چه می‌گوید؟ گفتم: می‌گویند که عیسی و موسی از امیرالمومنین بهتر هستند. ابی‌عبدالله گفت: آیا شیعه می‌گویند، آنچه را که رسول الله ج دانسته، امیرالمومنین می‌داند، گفتم: آری، ولی آنان هیچ کس را از پیامبران اولوالعزم، بهتر نمی‌دانند. ابو عبدالله فرمود: بوسیله قرآن با آنان (شیعه) خصومت کن. عرض کردم: بوسیله کدام آیه‌های قرآن با آنان خصومت و بحث کنم؟ ابو عبدالله÷ فرمود: خداوند، درباره حضرت موسی می‌فرماید: ﴿وَكَتَبۡنَا لَهُۥ فِي ٱلۡأَلۡوَاحِ مِن كُلِّ شَيۡءٖ﴾ [الأعراف: 145] «و علم هر چیز در الواح برای موسی نوشته نبود». درباره حضرت عیسی خداوند می‌فرماید: ﴿وَلِأُبَيِّنَ لَكُم بَعۡضَ ٱلَّذِي تَخۡتَلِفُونَ فِيهِۖ﴾ [الزخرف: 63] و خداوند درباره حضرت محمد ج فرموده است: ﴿وَجِئۡنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ شَهِيدٗا ٤١﴾([[506]](#footnote-506)) [النساء: 41]

روایت دیگری از ابی عبدالله، جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب، را چنین نقل می‌کند: (خداوند پیامبران اولو العزم را آفرید و آنان را بوسیله علم، فضیلت داد. و ما را وارث علم و فضل آنان قرار داد. و در علم آنان، ما را بر آنان فضیلت داد. و در علم رسول الله ج نیز ما را فضیلت داد ـ علم رسول الله و علم سایر پیامبران اولو العزم را به ما داد، آنچه که به آنان نداده بود»([[507]](#footnote-507)).

بعد از این دلایل، ناچارم که گرم ترین تعزیت و تسلیت را به دکتر تیجانی به خاطر راه یافتن او بسوی باطل، تقدیم دارم..

آقای تیجانی عدالت حضرت عمرس را زیر سوال برده می‌گوید: «هر چند که عمر به عدالت شهرت دارد، لیکن تاریخ حکایت از آن دارد که او در تقسیم عطاء و مستمری قصد تبعیت از سنت رسول الله ج را نداشته و پای بند آن نبوده است. زیرا رسول اکرمج مساوات و برابری را در تقسیم عطا و مستمری میان تمام مسلمانان رعایت فرموده است. تبعیضی میان آنان قایل نبوده است. ابوبکر در تمام مدت خلافتش نیز از این سنت رسول الله ج تبعیت کرده است. اما عمر بن خطاب شیوه نوینی را اختراع نموده. سابقین را در برابر غیر سابقین ترجیح داده است. مهاجرین قریش را در برابر مهاجرین غیر قریش و کلاً مهاجرین را در برابر انصار و اعراب را در برابر غیر اعراب ترجیح داده است. هم ربیعه دویست درهم در نظر گرفته است. اوس را در برابر خزرج ترجیح داده است. این تبعیض و ترجیح چه نسبتی با عدل و عدالت دارد، ای عاقلان اندکی بیندیشید؟»([[508]](#footnote-508)).

1- آری، عمرس در تقسیم عطایا و مستمری بیت المال بعضی را در برابر بعضی ترجیح می‌داد و این ترجیح به هیچ وجه قابل نکوهش نیست زیرا هیچ دلیلی بر وجوب برابری وجود ندارد. و هیچ یک از علمای معتقد به وجوب برابری نبوده و نیست و از روایات مستند ثابت است که رسول اکرم ج در برخی موارد، بعضی را در برابر بعضی ترجیح داده است. بخاری در صحیح خود از نافع از ابن عمر چنین روایت می‌کند: رسول اکرم ج روز خیبر اموال غنیمت را تقسیم کرده به مجاهدینی که سوار بودند، یعنی اسب جنگی همراه داشتند دو سهم و به مجاهدینی که پیاده نظام بودند یک سهم می‌داد. نافع در تفسیر این حدیث می‌گوید: کسی که اسب همراه داشت و به او سه سهم و به کسی که اسب همراه نداشت، یک سهم می‌داد([[509]](#footnote-509)).

2-... معتقدین به جواز تفضیل و ترجیح می‌گویند: اصل همان تسویه و برابری است ولی رسول اکرم ج گهگاهی به تفضیل و ترجیح عمل می‌کرد، این روش رسول الله ج دال بر جواز تفضیل است. این قول و دیدگاه که اصل همان تسویه است ولی تفضیل و ترجیح نیز بخاطر مصلحت جایز است، صحیح‌ترین دیدگاه تلقی شده است. واضح است که عمرس بر اساس هوس‌های نفسانی و منافع شخصی به تبعیض و ترجیح عمل نکرده است بلکه عامل اساسی در این ترجیح همان فضایل دینی بوده‌اند. مثلا سابقین اولین از مهاجرین را در برابر غیر سابقین مقدم کرده است. و بعد به همین ترتیب عمل کرده است و سهم خود و خویشاوندان ‌را از سهم دیگران کمتر کرده است. البته کسی که اساس ترجیح‌اش هوس‌های نفسانی باشد مستحق نکوهش است. لیکن کسی که هدفش خشنودی خداوند، تبعیت از رسول الله ج و تعظیم کسی که خداوند او را معظم کرده است، باشد، هیچ اشکالی متوجه او نمی‌شود. بلکه چنین اقدامی شایان مدح و ستایش است، نه نکوهش و مذمت. روی همین اصل حضرت عمرس به علی، حسن و حسین، بیش از دیگران می‌داد. همچنین به سایر خویشاوندان رسول اکرم ج بیش از دیگران می‌داد. اگر او به تسویه عمل می‌کرد، به خاندان رسول الله ج کمتر از آنچه که می‌داد، می‌رسید([[510]](#footnote-510)).

3- حضرت عمرس مستمری بگیران از بیت المال را به دسته‌های متعددی تقسیم کرده بود. دسته اول عبارت بود از مهاجرینی که در غزوه بدر شریک بودند ـ دسته دوم انصار که در غزوه بدر شرکت داشتند. دسته سوم مهاجرینی که توفیق شرکت در غزوه بدر را نداشتند، دسته چهارم انصار که این توفیق را نیافته بودند ولی در بقیه غزوات شرکت جسته بودند ـ بعد یعنی دسته پنجم، کسانی بودند که توفیق شرکت در غزوه واحد و فتح مکه را داشتند. دسته ششم آن عده از صحابه که در قادسیه و یرموک حضور داشتند. بعد برای افراد بخصوص مستمری خاصی در نظر گرفته بود، مانند حضرت حسن و حضرت حسین. حضرت عمرس میان عرب و غیر عرب تبعیضی قایل نبود، گفته آقای تیجانی دایر بر اعمال تبعیض میان اعراب و غیر اعراب صحت ندارد. به تمام اهل بدر چه عرب و غیر عرب یکسان می‌داد. حتی به فرماندهان لشکر دستور کتبی می‌داد و می‌فرمود: هر کدام از موالی را که آزاد کردید، آنان را در حکم اعراب و ازاد شدگان قرار دهید و مانند آزادگان با آنان رفتار شود. و اگر مایل هستید که آنان را یک قبیله مستقل قرار بدهید، آنگاه در بخش مزایا و مستمری و احسان با آنان مانند افراد خودتان رفتار نموده، هیچ گونه تبعیضی علیه آنان اعمال نکنید([[511]](#footnote-511)). تقسیماتی که آقای تیجانی از کتب شیعه نقل کرده است، هیچ سند معتبری برای آن‌ها ذکر نشده لذا فاقد اعتبارند.

نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر جاهل بودن عمر بن خطابس

تیجانی می‌گوید: در مورد علم عمر بن خطاب زیاد شنیده‌ام حتی گفته شده او عالم‌تر از تمام صحابه است. و او در آراء و دیدگاه‌های خودش در بسیاری موارد، مورد تایید پروردگار قرار گرفته و آیه‌هایی مطابق با دیدگاه او نازل شده است. اما تاریخ صحیح به ما نشان می‌دهد که عمر حتی بعد از نزول قرآن نیز با قرآن موافقت نداشته است. زیرا یکی از صحابه در دوران خلافت او از وی سوال کرد و گفت: ای امیرالمومنین، غسل بر من واجب شده و من فاقد آب هستم. عمر گفت: نماز را ترک کن، عمار بن یاسر ناچار شد، جریان تیمم را به وی یادآور شود ولی عمر قانع نشد و به عمار گفت: مسئولیت فتوای تو را به گردن تو می‌اندازیم: علم عمر چه مناسبتی دارد با آیه تیمم که در قرآن نازل شده است؟ علم عمر چه مناسبتی دارد با سنت رسول اللهج که چگونه تیمم را به صحابه مانند وضو یاد می‌داد([[512]](#footnote-512)).

می‌گویم:

1- حدیث مذکور در بخاری با این الفاظ نیامده است. بلکه بخاری این حدیث را از سعید بن عبدالرحمن بن ابزی چنین نقل کرده است: شخصی نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: غسل بر من واجب شده و من آب پیدا نکردم. عمار بن یاسر به عمر بن خطاب گفت: به یاد نداری که من و شما در مسافرتی با هم بودیم. شما نماز را به تاخیر انداختی و من بدنم را در خاک غلطانیده و نماز خواندم. این جریان‌ را به رسول اکرم ج رساندم. حضرت دست‌ها را بر زمین زده و بعد در آن‌ها فوت کرده و با آن‌ها چهره و دست‌ها را مسح کرد و فرمود: این قدر برایت کافی بود([[513]](#footnote-513)).

2- واضح است که حضرت عمر بن خطابس، با استناد به این آیه: ﴿وَإِن كُنتُمۡ جُنُبٗا فَٱطَّهَّرُواْۚ﴾ [المائدة: 6] (و اگر جنب بودید؛ پس خود را پاک سازید (و غسل کنید) تیمم را برای جنب جایز نمی‌دانست و او بر همین باور خود بود تا اینکه حضرت عمار حادثه‌ای را که میان او و عمر بن خطاب پیش آمده بود، یادآور شد ولی آن جریان در خاطره‌اش نمانده بود و هرچه فکر کرد، یاد آن در خاطره تجدید نشد و به همین خاطر، آنطور که در مسلم آمده است، به حضرت عمار گفت: اتق الله یا عمار. ای عمار از خدا بترس. امام نووی در شرح قول عمر: «اتق الله» می‌گوید: بترس، درباره روایت این حدیث و در آن دقت کن تا خلاف واقعه گفته نشود. شاید تو فراموش کرده‌ای یا دچار اشتباه شده‌ای، زیرا من نیز با تو بودم اما چنین چیزی به خاطرم نمی‌آید([[514]](#footnote-514)). وقتی حضرت عمار گفت: اگر تو مایل نیستی من این حدیث را دیگر بیان نمی‌کنم. حضرت عمرس فرمود: (نوليك ما توليت) یعنی مسولیت آن به عهده‌ی شما است و اگر من آن جریان‌ را یاد ندارم، لازم نیست که آن حق نباشد، لذا من به خود اجازه نمی‌دهم که تو را از بیان منع کنم. کل آنچه که در این حدیث هست، این است که حضرت عمرس به یاد آن حادثه نیفتاد و او معصوم نبود که این نسیان موجب عیب و نکوهش او باشد.

3-.. . این گفته‌ی تیجانی که (علم عمر چه نسبتی دارد با آیه نازل شده در کتاب الله و با سنت رسول الله که کیفیت تیمم را مانند وضو به آنان یاد می‌داد) بحق الانصاف، این گفته او دال بر زیادت جهل و خفت عقل او است. حضرت عمر بن خطابس به خوبی این آیه را می‌دانست و از چگونگی تیمم نیز کاملا مطلع بود، ولی شکل عمده در این بود که آیا حکم تیمم شامل کسی که غسل بر وی واجب است نیز هست یا خیر؟ خداوند در قرآن، می‌فرماید: ﴿وَإِن كُنتُمۡ جُنُبٗا فَٱطَّهَّرُواْۚ وَإِن كُنتُم مَّرۡضَىٰٓ أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوۡ جَآءَ أَحَدٞ مِّنكُم مِّنَ ٱلۡغَآئِطِ أَوۡ لَٰمَسۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَلَمۡ تَجِدُواْ مَآءٗ فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدٗا طَيِّبٗا﴾ [المائدة: 6] «و اگر مریض یا مسافر بودید، یا دستشویی رفتید، یا زنان ‌را دست زدید و آبی نیافتند با خاک پاک تیمم کنید». حضرت معتقد بود که آیه شامل جنب نیست و ملامسه مذکور در آیه را به معنی دست زدن (لمس) بوسیله دست حمل می‌کرد، نه به معنی جماع و بر اساس همین تفسیر، مس مرأه، یعنی دست زدن به زن را موجب وضو می‌دانست.

آقای تیجانی می‌گوید: عمر در برابر کتاب الله و سنت رسول الله ج جرات نموده، در دوران خلافت خود بر خلاف نصوص قرآن و سنت رسول الله فتوا می‌داده است([[515]](#footnote-515)). تیجانی در جایی دیگر می‌گوید: عمر بن خطاب اجتهاد می‌کرد و در برابر نص صریح حدیث حتی در برابر نص صریح قرآن، تاویل می‌کرد و به رای خود عمل می‌کرد، مانند اینکه گفت: «متعتان كانتا على عهد رسول الله ج وأنا أنهى عنهما وأعاقب عليهما»([[516]](#footnote-516)).

به توفیق حضرت حق می‌گویم:

1-.. . واقعیت امر این است که حضرت عمرس متعه حج را حرام قرار نداده و نهی او از متعه‌ی حج، نهی تحریم نبوده است بلکه او قصد داشت تا مردم را به آنچه که افضل است هدایت کند. این نهی، نهی اولویت بود، منظورش این بود، که تمتع در ضمن حج انجام نگیرد بهتر است، زیرا در صورت انجام عمره، در ایام حج، خانه خدا در بقیه‌ی ایام سال از معتمرین و عمره کنندگان ممکن است خالی باشد. لذا مردم را به صورت اختیاری از ضم کردن عمره با حج منع می‌کرد، نه به صورت تحریم ـ در روایات صحیحه اباحت عمره از حضرت عمرس ثابت است. حضرت ابن عباس از حضرت عمرس روایت می‌کند، فرمود: سوگند به الله، من شما را چگونه از تمتع منع می‌کنم؟ حال آنکه تمتع در قرآن آمده و رسول الله ج آن‌ را انجام داده است. یعنی (عمرة في الحج)([[517]](#footnote-517)) ضبی بن معبد می‌گوید: از حضرت عمر پرسیدم: من برای حج و عمره احرام بسته‌ام؟ فرمود: به سنت رسول الله ج راه یافته و بدان عمل کرده‌ای([[518]](#footnote-518))، و بدون تردید، عمره در غیر ایام حج از تمتع، به اتفاق جمعی از فقهاء افضل است.

2-.. . از روایات صحیح ثابت است که حضرت ابو ذر حج تمتع را مطلقاً حرام می‌دانست. در صحیح مسلم «عن إبراهيم التيمي عن أبيه عن أبي ذرس، قال: كانت الـمتعة في الحج لأصحاب محمد خاصة» یعنی حج تمتع مخصوص اصحاب رسول الله ج بود و برای بعدها جایز نیست. حضرت ابوذر نزد شیعه از صحابه مقبولین و منتخبین است اگر خطا در یک مساله مقتضی قدح و عیب است باید شامل ابوذر نیز بشود، مگر در صورتی که هدف مهم فقط و فقط عیب جویی از عمر باشد!؟

3- خوانندگان محترم باید دقت کنند، آقای تیجانی حدیثی را که اهل سنت در منابع خود آن‌ را ذکر کرده‌اند، را بدلیل اینکه او فکر می‌کند این حدیث عیبی را متوجه عمر می‌کند، صحیح می‌داند و از آن استدلال می‌کند و بوسیله آثار متعدد دیگری از خود عمر ثابت کردم آنچه را که مخالف این روایت است و بدون تردید آقای تیجانی آن آثار را بدلیل اینکه در مدح عمر هستند عقلاً و شرعاً باطل می‌داند!؟

4-.. . درباره متعه نساء باید عرض شود که حضرت عمرس از جانب خود آن‌ را حرام قرار نداده است بلکه شخص رسول الله ج حکم حرمت آن‌ را صادر کرده است. امام مسلم در صحیح خود از ربیع ابن سبره جهنی و او از پدرش روایت می‌کند که رسول اکرم ج فرمود: ای مردم من در گذشته متعه نساء را برای شما جایز می‌دانستم و خداوند اکنون آن‌ را برای همیشه حرام قرار داده است هر کس زنی را به عنوان متعه همراه خود دارد، باید او را رها کند، و آنچه که در عوض متعه داده اید، پس نگیرید([[519]](#footnote-519)). بخاری و مسلم در صحیح خود، از زهری، از حسن بن محمد بن علی و از برادر زاده‌اش عبدالله و آن دو از پدر خود، چنین روایت می‌کنند که: حضرت علیس به ابن عباس فرمود: «إن النبيج نهى عن الـمتعة وعن لحوم الحمر الأهلية، زمن خيبر»([[520]](#footnote-520)). حضرت می‌فرماید: رسول اکرم ج در زمان غزوه خیبر از متعه نساء و از گوشت خر اهلی منع کرده است([[521]](#footnote-521)).

نکاح متعه در واقع در سال فتح مکه حرام قرار داده شده است و روایت دوم که در آن گفته شده که متعه در فتح خیبر حرام شده است، با روایت فتح مکه منافاتی ندارد. صحیح این است که متعه در فتح خیبر حرام نشده بود بلکه در آن سال گوشت خر اهلی حرام شده بود. ابن عباس متعه و هم گوشت الاغ اهلی را حلال می‌دانست، حضرت علیس در این عقیده با وی مخالف بود و در استدلال علیه او گفت: «إن رسول الله حرم المتعة وحرم لحوم الحمر يوم خيبر» «همانا رسول الله ج متعه و گوشت الاغ را روز خیبر حرام کرد» حضرت علی حرمت متعه و حرمت حمر اهلی را یکجا ذکر کرده است. زیرا ابن عباس به حلت هر دو معتقد بود و حضرت علی می‌خواست او را قانع کند. و رجوع حضرت ابن عباس از فتوای خود نیز ثابت است. وقتی حدیث نهی از متعه و گوشت الاغ اهلی به وی رسید او از موضع قبلی خود رجوع کرد([[522]](#footnote-522)). روی همین اصل حضرت سفیان بن عیینه، لفظ (یوم خیبر) را تنها متعلق به گوشت حمر الاهلیه می‌دانست و با متعه آن‌ را مرتبط نمی‌کرد([[523]](#footnote-523)). ابو عوانه در صحیح خود گفته است که، معنی حدیث: «إنه نهى يوم خيبر عن لحوم الحمر»، یعنی مفهوم حدیث این است که رسول الله ج روز خیبر از گوشت الاغ اهلی منع کرده است. و درباره متعه در آن روز چیزی نفرموده است بلکه در روز فتح، حکم منع آن‌ را صادر کرده است([[524]](#footnote-524)). بعضی‌ها بر این باورند که متعه روز خیبر حرام شده و سپس مباح شده است و روز فتح برای بار دوم حرام گردیده است. در هر حال حرمت متعه و گوشت الاغ اهلی به اتفاق تمام صحابه و تابعین در روز فتح از زبان مبارک رسول اکرم ج شنیده شده است.

5-.. . یکی از علمای شیعه که خداوند به وی نور بصیرت عنایت فرموده است، به این واقعیت اعتراف دارد. این عالم شیعی به سوی حق رجوع کرده و به صراحت بیان کرده است که متعه نساء در عهد رسول اکرم ج حرام شده بود و عمر از جانب خود فتوای حرمت آن‌ را صادر نکرده است و حضرت علی بن ابی طالب نیز موضع حضرت عمر را تایید کرده است. این عالم شیعی می‌گوید: «این دیدگاه فقهی دایر بر اینکه متعه توسط خلیفه دوم، عمر بن خطاب حرام شده است، عمل امام علی متضاد و مخالف آن است. زیرا امام علی در دوران خلافت خویش حرمت متعه را ابقا نمود و به جواز آن فتوا نداد. و عمل امام در عرف شیعه و نزد فقهای ما حجت است. بویژه در زمانی که امام مختار و ازاد باشد و توان اظهار رای و بیان امر و نهی خدا را داشته باشد. همه‌ی ما می‌دانیم که امام علی از پذیرفتن خلافت خود داری کرد و قبول آن‌ را منوط به آزادی رای و اجتهاد خود، در اداره دولت و حکومت دانست. در چنین حالتی اعتراف امام به حرمت متعه حکایت از آن دارد که امام معتقد به حرمت آن از دوران رسول اکرم ج بوده است. اگر چنین نمی‌بود. امام با حرمت آن مخالفت می‌کرد. و حکم خدا را در این خصوص آشکار اعلام می‌کرد. و عمل امام برای ما شیعیان حجت است و من نمی‌دانم که فقهای ما روی چه دلیلی به این عمل امام توجه ندارند([[525]](#footnote-525)). از اینجا برای ما روشن است که اهل سنت از حضرت علی و بقیه خلفای راشدین تبعیت کرده‌اند. و شیعه اثناعشری، با حضرت علی از آنچه که از رسول الله ج نقل کرده است مخالفت کرده و از کسانی که مخالف امام علی بودند، پیروی کرده‌اند([[526]](#footnote-526)).

6- بدلیل اینکه بسیاری از مردم از تحریم متعه مطلع نبودند، حضرت عمرس می‌خواست مردم را در جریان امر قرار بدهد. لذا حرمت متعه را اعلام کرد. از ابن عمر روایت است: «وقتی عمر به خلافت رسید، برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: «رسول اکرم ج، سه باز متعه را برای ما جایز قرار داد و در آخر آن‌ را برای همیشه حرام گردانید ـ به خدا سوگند هر کس که محصن باشد و متعه کند، من او را سنگسار می‌کنم، مگر اینکه او چهار گواه بیاورد مبنی بر اینکه رسول الله ج بعد از حرمت، آن‌ را حلال کرده باشد([[527]](#footnote-527)). و به همین خاطر سعید ن مسیب می‌گفت: خداوند عمر را مورد مرحمت قرار بدهد، اگر او از متعه منع نمی‌کرد، زنا علنی انجام می‌گرفت([[528]](#footnote-528)) آقای تیجانی، اکنون برایت روشن شد که چه کسی با نصوص قرآنی و سنت نبوی مخالفت می‌کند. همانا مخالفین نصوص قرآنی و سنت نبوی شیعیان تو هستند که به سوی آنان هدایت شده‌ای، این هدایت تو را مبارک باد!

آقای تیجانی می‌گوید: آری، این است، خود عمر می‌گوید: اگر علی نمی‌بود، عمر هلاک می‌شد([[529]](#footnote-529)).

می‌گویم:

1- این جمله یک عامل خاص دارد و آن این است که حضرت عمرس می‌خواست زنی را رجم کند. حضرت علیس که از دیوانه بودن آن زن مطلع بود، به حضرت عمر گفت: این دیوانه است، حضرت عمرس از اقامه حد منصرف شد. و این جمله را فرمود. در حدیثی دیگر آمده است که آن زن حامله بود. حضرت علی حضرت عمر را از حامله بودن او مطلع کرد و او جمله مذکور را بیان کرد. ابن عبدالبر در استیعاب و حجت طبری در ریاض النضره، به این روایت اشاره کرده‌اند. ابن مطهر هر دو روایت را با همین سیاق ذکر کرده است. روایت اول را احمد در باب فضایل چنین آورده است: ابن ظبیان می‌گوید: زنی که مرتکب زنا شده بود نزد عمر بن خطاب آورده شد. حضرت عمرس دستور داد تا رجم شود. می‌خواستند او را رجم کنند، حضرت علیس مامور ان رجم و آن زن مزنیه را دید، فرمود: این زن چه کاره است و او را به کجا می‌برید؟ عرض شد: این زن زنا کرده است و عمر دستور رجم او را داده است. علی او را از دست ماموران رجم آزاد کرد و آنان را بر گرداند. ماموران نزد حضرت عمر بر گشتند، عمر پرسید: چرا بر گشته‌اید؟ آنان گفتند: علی ما را بر گردانده است. عمر گفت: این اقدام علی حتماً دلیلی دارد. عمر نزد علی قاصد فرستاد. علی تشریف آورد و مقداری خشمناک بود. عمر گفت: آنان را چرا بر گردانده‌ای؟ علی گفت: مگر از رسول خدا ج نشنیده‌ای که فرمود: سه گروه هستند که مواخذه نمی‌شوند. 1- کسانی که در حالت خواب مرتکب گناهی شوند. 2- نابالغان تا اینکه به سن بلوغ برسند. 3- دیوانگان تا اینکه به هوش بیایند؟ عمر گفت: آری. علیس فرمود: این دیوانه‌ی فلان طایفه است. ممکن است در حالت دیوانگی مرتکب این جرم شده باشد. عمر گفت: برای من روشن نیست. آنگاه از رجم او منصرف شد([[530]](#footnote-530)). این روایت را در بسیاری از منابع جستجو کردم. در هیچ کدام از آن‌ها این قول عمر (لولا علي لهلك عمر) را ندیدم.

2- خود این مقوله مؤید این مطلب است که جمله (لولا علي لهلك عمر) را حضرت عمر نگفته است. بدلیل اینکه او از دیوانه بودن زن خبر نداشت، چون گفته بود: «لا أدري» بدون تردید عمر در شرایط عدم علم به دیوانه بودن زن، عذر موجه داشت زیرا وضعیت زن برای او مشخص نبود و او اگر حد را اجرا می‌کرد، باز هم گناهی متوجه او نمی‌شد. در چنین حالتی چه نیازی بود که بگوید: (لولا علي لهلك عمر)؟ و عمر برای چه هلاک شود؟! اگر عمر تواضعاً و از راه فروتنی این را گفته است، آیا این گناهی محسوب می‌شود؟

روایت دوم که در آن آمده است که عمر می‌خواست زن حامله‌ای را رجم کند، این را بسیار تتبع کردم. ابن ابی شیبه از ابی سفیان و او از اسانید خود، چنین روایت می‌کند: زنی که شوهرش مفقود شده بود، بعد از مدتی شوهرش آمد و همسرش را حامله یافت. نزد حضرت شکایت برد: عمر دستور رجم او را صادر کرد. حضرت معاذ گفت: اگر تو برای کشتن زن مجوز شرعی داری ولی برای از بین بردن جنینی که در شکم او است، هیچ دلیلی وجود ندارد. عمر گفت: پس این زن را زندان کنید تا وضع حمل شود. زن مذکور پسری به دنیا آورد که دو دندان قسمت جلوی دهان وی سبز شده بود، وقتی شوهر، این نوزاد را دید. گفت این پسر من است، این خبر به عمرس رسید، فرمود: زنان از زاییدن فرزندی مانند معاذ عاجزند، اگر معاذ نمی‌بود، عمر به هلاکت می‌رسید([[531]](#footnote-531)). بعد ابن ابی شبیه می‌گوید: «حدثنا خالد الأحمر، عن حجاج، عن القاسم عن أبيه مثله»([[532]](#footnote-532)). در سند این روایت حجاج بن ارطاه وجود دارد و او ضعیف است، به کثرت تدلیس می‌کند، ذهبی می‌گوید: «حجاج بن ارطا قابل استدلال نیست»([[533]](#footnote-533)). این روایت ضعیف است و صلاحیت حجت بودن را ندارد. روایتی که محب طبری آن‌ را ذکر کرده و در آن آمده است: عمر می‌خواست زانیه را رجم کند که کمتر از مدت شش ماه فرزندی زاییده بود، حضرت علی به وی گفت: خداوند می‌فرماید: ﴿وَحَمۡلُهُۥ وَفِصَٰلُهُۥ ثَلَٰثُونَ شَهۡرًاۚ... ﴾ [الأحقاف: 15] ﴿وَفِصَٰلُهُۥ فِي عَامَيۡنِ﴾ [لقمان: 14] پس حمل مدتش شش ماه و فصال دو سال است. آنگاه عمر از رجم کردن آن زن منصرف شد و فرمود: «لولا علي لهلك عمر» عقیلی و ابن السمان عن ابی حزم بن ابی الأسود([[534]](#footnote-534)). ابو حزم اشتباه است. اصل ابو حرب بن الاسود است. در سند این روایت عثمان بن مطر الشیبانی وجود دارد. یحیی بن معین درباره او می‌گوید: «ضعيف لا يكتب حديثه» ضعیف است حدیث او نوشته نشود. علی بن مدینی می‌گوید: عثمان بن مطر خیلی ضعیف است. ابو زرعه می‌گوید: ضعیف الحدیث ـ ابوحاتم می‌گوید: ضعیف الحدیث، منکر الحدیث. صالح بغدادی می‌گوید: حدیث او نوشته نشود. ابو داود می‌گوید: ضعیف است. نسایی می‌گوید: ثقه نیست([[535]](#footnote-535)). بخاری می‌گوید: منکر الحدیث ـ ابن حبان می‌گوید: عثمان بن مطر حدیث موضوع یعنی ساختگی را نقل می‌کرد([[536]](#footnote-536)).

2- اگر بپذیریم که این روایات صحت دارند، هیچ گونه نقص و عیبی متوجه فضل و علم حضرت عمرس نمی‌شود. و او از انجام خطا و لغزش معصوم نیست که این جریان نقصی در علم و شخصیت او وارد کرده باشد و نه چنین است که خداوند حق را در زبان او گذاشته باشد، بلکه حکم خداوند در بیش از یک موضوع موافق با خواست او بوده است. اگر از صد هزار موضوع یکی را فراموش کند یا یکی از وی پنهان بماند و بعد به یادش بیفتد، در این چه عیبی متوجه او می‌شود؟([[537]](#footnote-537)) آنچه که دال بر علم و بینش او است، این است که او حق را پذیرفته و متمسک به رای خود نبوده است، آیا این امر باعث نکوهش و عیب است؟

آقای تیجانی می‌گوید: آری، این است عمر بن خطاب می‌گوید: «تمام مردم از عمر داناتر و فقیه ترند حتی زنان پرده نشین» از عمر درباره یک آیه سوال می‌شود، سایل را مورد خشم قرار می‌دهد و او را تا آنجا شلاق می‌زند تا خون آلود شود و می‌گوید: از بعضی چیزها سوال نکنید، اگر واقعیت امر برای شما روشن شود، ناراحت خواهید شد([[538]](#footnote-538)).

1- این روایت با این الفاظ نیامده است. بلکه چنین نقل شده است. (كل أحد أفقه من عمر) بی‌گمان این گفته او دلیلی و سببی دارد که آقای تیجانی آن‌ را پنهان کرده است تا نشان دهد که عمر بدون سبب آن‌ را گفته است. روایت کامل را سعید بن منصور در سنن خود از شعبی چنین نقل کرده است: «عمر بن خطاب برای مردم سخنرانی کرد ـ بعد از مدح و ستایش پروردگار فرمود: ای مردم مواظب باشید، مهریه دخترانتان ‌را سنگین نکنید. هر کس بیش از آنچه که رسول الله ج فرموده است، مهریه تعیین کند، ما زاد را به بیت المال بر می‌گردانم. بعد از منبر پایین آمده، زنی از قریش نزد او رفت و گفت: ای امیرالمومنین، آیا کتاب الله شایسته‌تر است که از آن تبعیت شود یا سخنان تو؟ عمر گفت: کتاب الله عزوجل، جریان چیست؟ آن زن گفت: تو الان مردم را از اینکه مهریه دختران ‌را سنگین کنند منع کردی، و خداوند در کلام خود می‌فرماید: ﴿وَءَاتَيۡتُمۡ إِحۡدَىٰهُنَّ قِنطَارٗا فَلَا تَأۡخُذُواْ مِنۡهُ شَيۡ‍ًٔاۚ﴾ [النساء: 20] «اگر به زنانتان مهریه بسیار زیاد پرداخت کرده‌اید، اندکی از آن‌ را پس نگیرید». حضرت عمرس فرمود: (كل أحد أفقه من عمر) دو یا سه مرتبه این جمله را فرمود. بعد به سوی منبر برگشت و فرمود: ای مردم من شما را از اخذ مهریه زیاد منع کرده بودم، اکنون اعلام می‌دارم. هر کس در مال خودش اختیار دارد، می‌تواند مهریه کم بدهد یا زیاد([[539]](#footnote-539)).

روایت مذکور از لحاظ روایت و درایت باطل است:

از لحاظ سند و روایت دو دلیل برای بطلان آن وجود دارد. دلیل اول منقطع بودن آن است. اما بیهقی بعد از نقل آن می‌گوید: **(هذا منقطع)** این سند منقطع است. زیرا شعبی حضرت عمرس را ندیده است. ابن ابی الرازی، در کتاب «مراسيل» می‌گوید: از پدرم و از ابا زرعه شنیده‌ام که می‌فرمودند: (شعبي عن عمر، مرسل)([[540]](#footnote-540)) است». دلیل دوم برای بطلان سند آن، وجود مجالد بن سعید است. امام بخاری درباره او می‌گوید: ابن قطان و ابن مهدی روایت، «مجالد عن الشعبي» را قبول نداشتند([[541]](#footnote-541)). امام نسایی می‌گوید: مجالد كوفي ضعيف»([[542]](#footnote-542)). جوزجانی می‌گوید: احادیث مجالد بن سعید، ضعیف معرفی شده‌اند ـ (الشجرة في أحوال الرجال وآيات النبوة للجوزجاني ص 144). ابن عدی می‌گوید: از امام احمد بن حنبل درباره مجالد بن سعید سوال کردم، فرمود: «ليس بشيء» یعنی آدم مقبولی نیست ـ حدیث منکر را به عنوان حدیث مرفوع بیان می‌کند که سایرین آن‌ را مرفوع نمی‌دانند. ابن عدی می‌گوید: اکثر روایات او محفوظ نیستند ـ ابن معین می‌گوید: احادیث او قابل حجت نیستند ـ او ضعیف و واهی الحدیث است([[543]](#footnote-543)). ابن حجر می‌گوید: راوی قوی نیست، در آخر عمر متغیر شده بود ـ (تقريب التهذيب ج 2 ص 159) از لحاظ متن و درایت، به دلایل زیر منکر شناخته شده است:

1-.. . به سند صحیح از حضرت عمرس درباره سنگین کردن مهور زنان نهی وارد شده است. ابو داود از ابی عجفاء السلمی چنین روایت می‌کند، می‌گوید: عمر بن خطاب برای ما سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم. آگاه باشید، مهریه زنان ‌را سنگین نکنید. اگر زیادی مهریه کرامتی در دنیا یا موجب تقوی در آخرت می‌بود، شایسته‌تر از من و شما برای این کار رسول الله ج بود. او برای هیچ کدام از دخترانش بیش از دوازده «أوقیه» مهریه مقرر نکرده بود([[544]](#footnote-544)). این حدیث صحیح، حکایت از منع کردن حضرت عمر از مهریه سنگین دارد و این حدیث دلیل بر بطلان روایت مذکور است.

(ب) روایت مخالف با نصوص صریحه و صحیحه‌ای است که در آن‌ها به عدم مغالات مهریه و آسانی در باب مهریه سفارش شده است. از جمله آن نصوص حدیثی است که امام ابو داود در سنن خود از حضرت عمرس چنین نقل کرده است: «خير النكاح أيسره» بهترین نکاح آن است که مهریه در آن کمتر باشد([[545]](#footnote-545)). حاکم و ابن حبان در موارد الظمآن از حضرت عایشهل چنین روایت کرده‌اند. رسول اکرم ج خطاب به من (عایشه) فرمود: «از سعادت زن است اینکه معامله ازدواجش به آسانی صورت گیرد و مهریه‌اش کم باشد». (موارد الظمآن کتاب النکاح رقم (12225) ) امام مسلم در صحیح خود از حضرت ابو هریرهس روایت می‌کند: «مردی نزد رسول اکرم ج آمد و گفت: با زنی از انصار ازدواج کردم. رسول الله ج فرمود: آیا قبل از ازدواج بسوی او نگاه کردی؟ زیرا چشم‌های انصار اندکی اشکال دارند. آن مرد گفت: آری، او را دیده‌ام ـ رسول الله ج فرمود: در برابر چقدر مهریه با وی ازدواج کردی؟ گفت: در برابر چهار اوقیه، رسول اکرم ج فرمود: چهار اوقیه؟ چنین معلوم می‌شود که شما نقره را از دامن این کوه بیرون می‌آورید، ما چیزی نداریم که برایت بدهیم، البته ممکن است تو را برای جهاد بفرستم و مال غنیمتی نصیب تو شود([[546]](#footnote-546)). علاوه بر این، روایات دیگری نیز هست که در آن‌ها به تقلیل مهریه سفارش شده است.

(ت) این آیه: ﴿وَءَاتَيۡتُمۡ إِحۡدَىٰهُنَّ قِنطَارٗا فَلَا تَأۡخُذُواْ مِنۡهُ شَيۡ‍ًٔاۚ﴾ [النساء: 20] که آن زن بدان استناد کرده و قول حضرت عمر را نقد کرده است، با توجیه و تاویل حضرت عمرس منافات ندارد. فوقش این است که شخصی که قادر به پرداخت مهریه سنگین که در آیه به قنطار از آن یاد شده است. باشد، برایش جایز است که مهریه سنگین بپردازد ولی او که عاجز و فاقد توان مالی باشد مکلف به چنین اقدامی نیست. زیرا رسول اکرم ج نکوهش کرد شخصی را که در برابر چهار اوقیه ازدواج کرده بود. بدلیل اینکه این مقدار از مهریه مناسب حال آنان نبود یا اینکه زیاد بود. این توجیهات همگی درست است بر فرض اینکه آیه مذکور دال بر جواز مغالات مهور باشد.

فرض دیگر این است که آیه بر مباح بودن کثرت مهریه دلالت ندارد ـ بلکه این تمثیل و تشبیه کثرت است به صورت مبالغه، امام قرطبی بعد از نقل دیدگاه کسانی که معتقد به جواز کثرت مهریه هستند، می‌گوید: «عده‌ای بر این عقیده هستند که آیه دال بر مباح بودن کثرت مهریه نمی‌باشد. زیرا تشبیه به قنطار بر سبیل مبالغه است، آیه به منزله این است که گفته شود: «این تعداد زیاد از مهریه را داده‌اید که کسی برای مهریه چنین مبلغ زیادی را نمی‌دهد» این آیه مانند قول رسول اکرم ج است که فرمود: (هر کس به خاطر خشنودی الله مسجدی و لو به اندازه‌ی قفس یک پرنده بسازد، خداوند خانه‌ای در بهشت برای او خواهد ساخت) و مسلم است که هیچ مسجدی به اندازه‌ی قفس پرنده ساخته نمی‌شود. این از این جهت است اما از جهتی دیگر، ابن حبان به نقل از فخر رازی می‌گوید: این آیه اصلاً دلالتی دایر بر مغالات (سنگینی) مهریه ندارد. زیرا واژه (آتیتم) دال بر جواز اعطاء قنطار ندارد. اینکه یک چیز برای چیزی دیگر شرط قرار گیرد، مستلزم این نیست که آن شرط در واقع جایز الوقوع باشد. مثلاً رسول اکرم ج فرمود: «من قتل له قتيل فأهله بين خيرتين»([[547]](#footnote-547)). اگر یکی از بستگان کسی کشته شد، وارثان وی حق انتخاب میان دو چیز دارند ـ یا قصاص کنند و یا دیه بگیرند.

از مباحث گذشته به این نتیجه می‌رسیم که آیه کریمه هیچ ارتباطی با مباح بودن سنگینی مهریه ندارد. بلکه آیه مذکور با نص و مفهوم خود، دال بر این مطلب است که شخص دارا و ثروتمند، اگر دوست دارد که به همسرش مازاد بر مقدار مهریه فرض و شرعی، چیزی بدهد می‌تواند به اندازه یک قنطار یا قناطیر به او بدهد و این تفضیل و احسان برایش جایز است. عیناً همین مطلب را شیخ الاسلام ابن تیمیه/ فرموده است: او می‌گوید: «ومن كان له يسار ووجد فأحب أن يعطي امرأته صداقاً كثيراً فلا بأس بذلك». هر کس توانمند است و ثروت دارد و می‌خواند به همسرش مهریه زیاد بدهد، اشکالی ندارد، همانطورکه در آیه آمده است: ﴿وَءَاتَيۡتُمۡ إِحۡدَىٰهُنَّ قِنطَارٗا فَلَا تَأۡخُذُواْ مِنۡهُ شَيۡ‍ًٔاۚ﴾ [النساء: 20] در پایان به این نتیجه می‌رسیم که حدیث مذکور از لحاظ متن و سند باطل است و میزان علم و بینش حضرت عمرس بیش از آن است که تیجانی و شیعه می‌پندارند.

2- این گفته تیجانی که عمر شخصی را که درباره یک آیه از وی سوال کرد، مورد ضرب شلاق قرار داد به حدی که خون از جسدش جاری شد، و گفت: ﴿لَا تَسۡ‍َٔلُواْ عَنۡ أَشۡيَآءَ إِن تُبۡدَ لَكُمۡ تَسُؤۡكُمۡ﴾ [المائدة: 101] و تیجانی این روایت را به سنن دارمی، تفسیر ابن کثیر و در منثور ارجاع داده است، در تمام این منابع درباره این حدیث تحقیق و تتبع نمودم، اصلاً نشانی از این روایت پیدا نکردم. خدا را سپاس که این منابع در هرجا وجود دارند و در دسترس اهل تحقیق هستند و مانند کتب روافض پنهان نیستند. هر کس می‌خواهد بداند، کتبی که ¾ سه چهارم آن‌ها دروغ است چگونه تالیف شده‌اند، باید تحقیق کند. تا این امر برایش روشن شود!؟؟

آقای تیجانی می‌گوید: از عمر درباره مفهوم کلاله سوال شد ولی او معنی آن‌ را ندانست. طبری در تفسیر خود از عمر نقل کرده است که گفت: اگر معنی کلاله را می‌دانستم بهتر بود برای من از اینکه قصرهای شام از آن من می‌بودند. و ابن ماجه در سنن خود از عمر بن خطاب چنین روایت می‌کند: اگر رسول اکرم ج، سه چیز را واضح و روشن بیان می‌کرد، از دنیا و ما فیها برای من بهتر می‌بود: کلاله، ربا و خلافت»([[548]](#footnote-548))

می‌گویم:

1-.. . این تدلیس و مشتبه کردن موضوع برای خوانندگان است، برای توضیح بیشتر این مطلب، آنچه را که امام مسلم در صحیح خود از معدان بن ابی طلحه روایت کرده است، نقل می‌کنم و آن چنین است: (روز جمعه عمر بن خطاب به ایراد خطبه پرداخت و در آن از رسول اکرم ج و از حضرت ابوبکرس سخن به میان آورد. بعد فرمود: من بعد از خودم چیزی مهمتر از «كلاله» را باقی نمی‌گذارم، درباره هیچ چیزی به اندازه «كلاله» از رسول اکرم ج سوال نکرده‌ام. رسول الله ج درباره هیچ چیزی بر من خشم نکرده است که درباره «كلالة» خشم کرده است حتی انگشت‌های مبارکش را بر سینه من زد و فرمود: «ألا تكفيك آية الصيف التي في آخر سورة النساء»؟ آیا آیه صیف که در آخر سوره نساء است تو را قانع نمی‌کند؟ حضرت فرمود: اگر من زنده بمانم در این باره چنان قضاوت خواهم کرد که مسلمانان و غیر مسلمانان از آن خشنود باشند([[549]](#footnote-549)).

از این حدیث به روشنی معلوم است که دلیل عدم آگاهی حضرت عمرس از معنی «كلالة» فقدان یا قصور علم نبوده است. بلکه رسول اکرم ج می‌خواست او و سایر صحابه به استنباط از نصوص توجه کنند. به همین خاطر در مورد «كلالة» تصریح نفرمود و مساله را مبهم گذاشت و به راهنمایی بسوی آیه که برای رسیدن به مفهوم «كلالة» کفایت می‌کرد اکتفا نمود ـ مثلاً فرمود: «ألا يكفيك آية الصيف.. . الخ» و آیه صیف این است: ﴿يَسۡتَفۡتُونَكَ قُلِ ٱللَّهُ يُفۡتِيكُمۡ فِي ٱلۡكَلَٰلَةِۚ﴾ [النساء: 176] امام نووی می‌فرماید: ممکن است دلیل خشم کردن رسول الله ج، این بوده باشد که چرا او (عمر بن خطاب) و دیگران، به معنی نصوص اتکال کرده و استخراج و استنباط را ترک کرده‌اند. زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ رَدُّوهُ إِلَى ٱلرَّسُولِ وَإِلَىٰٓ أُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنۡهُمۡ لَعَلِمَهُ ٱلَّذِينَ يَسۡتَنۢبِطُونَهُۥ مِنۡهُمۡۗ﴾ [النساء: 83] توجه نمودن به استنباط از اهم واجبات مطلوبه است. زیرا نصوص صریحه فقط جوابگوی بخشی کوچک ار مسایل و احکام هستند. اگر استنباط ترک شود، قضاوت در بخش بسیار عظیمی از مسایل مستحدثه باید رها شود([[550]](#footnote-550)).

حضرت عمرس مانند حضرت ابوبکرس بر این باور بود که «كلالة» به آن «ميت» می‌گویند که نه پدرش زنده باشد و نه فرزندانش. این مفهوم از کلاله مورد اتفاق جمهور علما است. حضرت علی نیز بر همین باور بود. این اتفاق به ذات خود دال بر علم و بینش عمیق حضرت عمر است، چرا چنین نباشد، مگر رسول اکرم ج نفرموده بود «إن الله وضع الحق لسان عمر يقوله به»([[551]](#footnote-551))ـ خداوند حق را بر زبان عمر نهاده و او حق را می‌گوید.

2-.. . طبری در تفسیر خود پانزده اثر پیرامون «كلالة» از حضرت عمر بن خطاب نقل کرده است. یکی از آن‌ها حدیث مسلم بود که بیان گردید اما آقای تیجانی چنان گرفتار تعصب شده است که از میان همه این آثار فقط این قول عمرس که فرمود: «لئن أعلم الكلالة أحب إلى من أن يكون لي مثل جزية قصور الروم» را می‌بیند. عبارت حدیث نیز به گونه‌ای که تیجانی نقل کرده است، نیست در حدیث «قصور الروم» آمده نه «قصور الشام». بسیار شگفت‌آور است، آقای تیجانی در نقل محض نیز تصرف می‌کند، این چه انصاف است!؟ البته این اثر بر فرض صحت آن، فوقش این است که حضرت عمرس می‌خواست معنی کلاله را از قول رسول اکرم ج بداند تا قضاوت او در این باره موافق با حق و حقانیت باشد. این نشانگر ولع و علاقه عمیق او درباره فراگرفتن حق و رسیدن به آنچه که صحیح است، می‌باشد، آیا این انگیزه، چیز بدی است که مورد نکوهش قرار گیرد؟!.

3- حدیثی را که ابن ماجه در سنن خود از عمر روایت کرده است که می‌گوید: «ثلاث لئن يكون رسول الله بينهن. . . الخ» این حدیث منقطع است. به دلیل اینکه مره بن شراحیل همدانی با حضرت عمرس ملاقات نکرده است و البانی در ضعیف سنن ابن ماجه آن‌ را ضعیف قرار داده است. لذا آن حدیث به دلیل ضعیف بودن قابل استدلال نمی‌باشد([[552]](#footnote-552)).

آقای تیجانی به هذیانش ادامه داده، می‌گوید: نخستین صحابی که این در را به تمام معنی باز کرد، خلیفه دوم است. او بود که در برابر نص قرآن، بعد از وفات رسول الله ج به رای خود عمل کرد و سهم مولفة القلوب را از مال زکات که قرآن برای آنان فرض کرده بود، حذف کرد. و گفت: «لا حاجة لنا فيكم»([[553]](#footnote-553)) «ما به شما نیازی نداریم».

می‌گویم:

1-.. . اجتهاد و عمل کردن به رای از سایر صحابه ثابت است. از جمله از ابوبکر، عمر، عثمان، علی و ابن مسعود و غیره. و رسول اکرم ج در همین خصوص فرموده بود: «وقتی حاکم بر اساس اجتهاد صحیح قضاوت کند. او دو اجر دارد و اگر اجتهادش صحیح نباشد، یک اجر به وی می‌رسد([[554]](#footnote-554)). **(صحيح مسلم مع الشرح باب الأقضية برقم 1716)** اجتهاد صحابه و حتی سایر مجتهدین هرگز در برابر نصوص نبوده و نیست و چنین تفکری نشانه و دلیل روشنی بر جهالت تیجانی است، بلکه اجتهاد آنان درباره درک و فهم نصوص قرآنی و نبوی است. یا درباره امور و مسایل مستحدثه است. زیرا که صحابی شاهد نزول قرآن است و درباره حکمت تشریع و اسباب نزول آگاهی کامل دارد و صحبت طولانی او با رسول الله ج موجب شده است که او شریعت را خوب بفهمد([[555]](#footnote-555)). علاوه بر این، بعضی از صحابه بر خلاف نصوص نیز اجتهاد کرده‌اند ولی دلیلش این بوده که نصوص به آنان نرسیده‌اند و وقتی که حق برای آنان روشن شده بلا فاصله از آن پیروی کرده‌اند.

2-.. . البته در ارتباط با شخص حضرت عمرس باید عرض شود که او به خوبی واقف و آگاه بود که رسول اکرم ج **مولفة** القلوب را به دلیل اینکه مسلمانان ضعیف بودند و به خاطر بدست آوردن دل‌های‌شان و جلوگیری از خطر احتمالی که از طرف آنان متوقع بود، سهم می‌داد. ولی در شرایطی که مسلمانان مقتدر و قوی بودند و هیچ نیرویی توآن تعرض به آنان را نداشت دلیلی وجود نداشت که مال زکات به آنان داده شود. بدون تردید این اجتهاد او بود در این مساله، و تمام صحابه با این رای او موافقت کردند و بر حذف مولفه القلوب از مصرف زکات در آن وقت اجماع منعقد گردید. بی‌تردید، این اجماع، اجتهاد در برابر نص قرآنی نبود بلکه عین مقصود و هدف نص بود. اما این بچه رافضی که نه معنی نص را می‌داند، نه مدلول آن‌ را می‌فهمد و نه از اجتهاد و شرایط آن خبر دارد، در قرن بیستم عرض اندام نموده، خود را از صحابی که در کنار رسول الله بزرگ شده و با وی عمری را سپری کرده است، نصوص قرآنی و حدیثی را تر و تازه از زبان رسول الله ج شنیده است، عالم‌تر و آگاه‌تر پنداشته، صحابی جلیل القدر رسول الله ج را متهم به اجتهاد در برابر نص می‌کند و به خود اجازه می‌دهد که از اول تا آخر کتابش آیه‌های قرآن و احادیث نبوی را طبق دجل، فریب، و تدلیس و دروغی که همواره از آن‌ها استفاده می‌کند، بی‌گمان این یک آفت بزرگی است.

3- حضرت علی بن ابی طالب نیز در جریان جنگ جمل و صفین اجتهاد کرده بود، اجتهادی که به کشتن هزارها مسلمان انجامید و او به مقصد و هدفش هم نرسید و هیچ نصی را که موجب تقویت و تایید موضعش در قتال باشد، ارائه نداد و بدان متمسک نشد، همه این قتال بر اساس رای و اجتهاد او بود و اکثریت صحابه نیز با وی موافق نبودند. اگر این اجتهاد برای صاحبش قابل عفو و اغماض است، پس اجتهاد عمر چرا چنین نباشد؟!.

آقای تیجانی می‌گوید: حادثه‌ی دیگری که حکایت از خود رایی عمر دارد، و او در آن حادثه با حضرت رسول الله ج مخالفت کرده و خلاف امر او عمل کرده است، برای عمر پیش آمده است و آن همان حادثه بشارت دادن مردم به بهشت است. رسول اکرمج ابو هریرهس را فرستاد و به او فرمود: هر کسی را دیدی که با صدق دل و اخلاص کلمه «لا إله إلا الله» را می‌گوید، خوش خبری بهشتی بودنش را برایش اعلام کن. ابو هریره بیرون رفت تا این بشارت را برای مردم اعلام کند، در راه عمر او را می‌بیند و او را از این اعلام منع می‌کند و چنان سیلی به او می‌زند که ابو هریره پشت سر بزمین می‌افتد: ابو هریره گریان نزد رسول اکرم ج بر می‌گردد و او را از ماجرا آگاه می‌کند. رسول اکرم ج بر می‌گردد و او را از ماجرا آگاه می‌کند. رسول اکرم ج از عمر می‌پرسد: چه چیز باعث شد که چنین حرکتی از تو انجام گیرد؟ عمر پرسید: یا رسول الله! شما او را برای اعلام چنین بشارتی امر کرده بودی؟ رسول اکرم فرمود: آری، عمر گفت: چنین نکن زیرا من احتمال می‌دهم که در آن صورت مردم به «لا إله إلا الله» اتکال کرده، عمل را ترک می‌کنند([[556]](#footnote-556)).

می‌گویم:

1- خواننده‌ی محترم، دقت کن جناب تیجانی این حدیث را ذکر نموده و به صحت آن اعتراف دارد ولی نه به خاطر اینکه رجال سند وی مردان عادلی هستند بلکه فقط به خاطر اینکه به زعم باطل او، این حدیث نقص و عیبی را متوجه عمر می‌کند اما...!.

2-.. . این حدیث در واقع بزرگ‌ترین سند دال بر بینش و فقه حضرت عمرس به حساب می‌آید و حکایت از آن دارد که سخن حق همواره از زبان او بیرون می‌آید. این حدیث در واقع مظهر و مصداق گفته رسول اکرم ج است که فرمود: «إن الله وضع الحق على لسان عمر يقول به»([[557]](#footnote-557)) از عبدالله بن عمرب روایت است که رسول اکرم ج فرمود: «رأیت كأني أتيت بقدح لبن فشربت منه فأعطيت فضلي عمر بن الخطاب، قالوا فما أولته يا رسول الله؟ قال: العلم».

ترجمه: عبدالله بن عمرب می‌گوید: رسول اکرم ج فرمود: در خواب، ظرفی پر از شیر به من داده شد، من از آن سیر نوشیده و باقیمانده را به عمر دادم. صحابه عرض کردند: یا رسول الله، تعبیر آن چیست؟ فرمود: علم است([[558]](#footnote-558)).

امام مسلم همین حدیث حضرت ابو هریرهس را که حدیثی است طولانی نقل کرده است و در بخشی از آن چنین آمده است: رسول اکرم ج نعلین خود را به من (ابو هریره) داد و فرمود: این دو لنگ کفش مرا بردار و هر کس را که پشت این دیوار دیدی و او به «لا إله إلا الله» با اخلاص و صدق دل اعتراف می‌کند، او را به بهشت بشارت بده. نخستین کسی که با وی ملاقات کردم، عمر بود، از من پرسید: این کفش‌ها چطور؟ عرض کردم: این کفش‌ها از آن رسول اکرم ج هستند، آن‌ها را به من داده تا از طرف او به مردم اعلام کنم: هر کس که با صدق و اخلاص کلمه‌ی «لا إله إلا الله» را بگوید، او را بشارت به بهشت بدهم. عمر چنان به سینه من زد که من پشت سر افتادم و به من گفت: برگرد، ای ابا هریره، من نزد رسول اکرم ج برگشتم و حالت گریه به من دست داد. عمر پشت سر من راه افتاد. رسول اکرم ج فرمود: «تو را چه شده ابو هریره؟ عرض کردم: من عمر را ملاقات کردم و ماموریتی که شما به من داده بودی، او را از آن آگاه ساختم. او چنان به سینه‌ی من زد که پشت سر افتادم و به من گفت: بر گرد. رسول اکرم ج خطاب به عمر فرمود: بر اساس چه انگیزه‌ای، تو چنین اقدامی‌کردی؟ عمر گفت: ای پیامبر خدا پدر و مادرم، فدای تو بشود، تو ابا هریره را با کفش‌هایت فرستادی که اعلام کند: هر کس کلمه‌ی «لا إله إلا الله» را از صدق دل و اخلاص بگوید، او اهل بهشت است؟ رسول اکرم ج فرمود: آری، عمر گفت: این گونه اعلام نشود، زیرا من احتمال می‌دهم که در آن صورت مردم به گفتن کلمه اتکال کرده، عمل را ترک می‌کنند. آنان را بگذار تا عمل کنند، رسول اکرم ج فرمود: «بگذار تا عمل کنند»([[559]](#footnote-559)).

این حدیث با صراحت لهجه اعلام می‌دارد که حضرت عمرس از بابت این نگران بود که مبادا مردم با شنیدن این مطلب بدان اتکال نموده و عمل را ترک کنند، این نگرانی خود را به رسول اکرم ج ابلاغ کرد. این رای عمرج مورد موافقت رسول اکرم ج قرار گرفت. قاضی عیاض وعده کثیری از علما می‌گویند: این اقدام حضرت عمرس رد امر پیامبرج و اعتراض بر وی نبود. زیرا منظور از فرستادن ابو هریره جز تطییب خاطر مسلمانان چیزی دیگر نبود. لذا حضرت عمرس فکر می‌کرد که کتمان این مطلب بیشتر به صلاح مردم است و خیر بیشتری را برای مردم در بر دارد تا این بشارت شتاب زده، و وقتی حضرت عمرس رسول اکرم ج را در جریان دیدگاه خود قرار داد، رسول الله ج دیدگاه وی را تصویب کرد([[560]](#footnote-560)). اما اینکه حضرت عمرس، ابو هریره را زده یا او را هول داد، بی‌گمان هدف حضرت عمرس، اذیت و ازار و انداختن وی روی زمین نبوده است بلکه منظور فقط، رد موضع و موقف او بوده است. زدن بر سینه چون در بازداشتن و جلوگیری کردن تاثیر بیشتری دارد و شخص را زودتر متوجه خطا می‌کند، لذا این اقدام از طرف حضرت عمرس انجام گرفته است([[561]](#footnote-561)).

آقای تیجانی به دروغ پردازی خود، ادامه داده می‌گوید: «موضع گیری‌های عمر حکایت از آن دارد که او به عصمت رسول الله ج معتقد نبوده و وی را مانند سایر انسان‌ها که هم مرتکب خطای می‌شوند و هم درست عمل می‌کنند، گمان کرده است. و این زاویه دید اهل سنت که رسول الله ج فقط در تبلیغ قرآن معصوم است و در بقیه موارد مانند سایر انسان‌ها دچار خطا می‌شود، زاییده همین تفکر عمر است و استدلال اهل سنت این است که عمر در جریانات متعددی رای پیامبر را تصحیح کرده است([[562]](#footnote-562)).

در پاسخ این اشکال عرض می‌شود:

1- لعن و نفرین خداوند بر جنایت‌کارانی که اندک اثری از دین و دیانت ندارند. آنانی که عقل‌های سطحی نگر و دل‌های بیمار خود را مبدا طعن بر رسول اکرم ج قرار داده و اعمال صحابهس و یاران نزدیک وی را در این خصوص به عنوان سند و مدرک ارائه می‌دهند. در آغاز کتاب متذکر شده بودم که ایرادها و طعن این دروغ پرداز و هم کیشان ‌رافضی‌اش در واقع حجابی است که در پس آن می‌تواند، بهترین انسان، یعنی حضرت رسول الله ج را مورد طعن و عیبجویی قرار بدهند و چه طعنی بزرگ‌تر از این می‌تواند باشد که نزدیک‌ترین یاران وی را متهم کنند دایر بر اینکه آنان معتقد به عصمت رسول الله ج نبوده‌اند. آیا این طعن آشکاری در حق رسول الله ج (پدر و مادرم فدایش باد) نیست؟

2- امام بخاری در صحیح خود از زهری چنین روایت می‌کند: علی بن حسین می‌گوید که حسین بن علی بن ابی طالب نقل کرده است که رسول اکرم ج در یکی از شب‌ها بدون اطلاع قبلی نزد او و فاطمه آمد و گفت: آیا شما دو نفر نماز نمی‌خوانید؟ حضرت علیس می‌گوید: در جواب عرض کردم: ای پیامبر گرامی خداوند، ما در اختیار خداوند هستیم، هرگاه او بخواهد، بیدار شویم، بیدار می‌شویم. علی می‌گوید: رسول اکرم ج با شنیدن این جواب از پیش ما تشریف برد بدون اینکه سخنی بگوید ـ او می‌رفت و به سبب تاسف دست‌ها را بر پاهای خود می‌زد و فرمود: انسان از هر موجودی دیگر جنجالی تر است([[563]](#footnote-563)).

آیا این موضع حضرت علیس در برابر خواست رسول اکرم ج و به خشم آوردن او حکایت از آن دارد که حضرت علی معتقد بر این بوده است که رسول اکرم ج فقط در تبلیغ قرآن معصوم است، و در بقیه موارد مانند سایر انسان‌ها دچار اشتباه می‌شود و به همین خاطر حضرت علی به خواست رسول الله ج توجه نفرمود؟ آقای تیجانی هدایت شده!!! چه پاسخی دارد؟!.

3- آقای تیجانی مدعی است که علمای اهل سنت رسول اکرم ج را تنها در تبلیغ قرآن معصوم می‌دانند و در بقیه امور او را معصوم نمی‌دانند. من از آقای تیجانی تنها این را می‌خواهم که حد اقل یک ماخذ و منبع را معرفی کند که اهل سنت در آن چنین گفته باشند. او این موضع اهل سنت را از کجا و از جه منبعی آورده است؟ خنده آور این است که آقای تیجانی متوجه نیست که اهل سنت خود را فقط به این خاطر مسمی به اهل سنت کرده‌اند که از سنت رسول الله تبعیت می‌کنند و خط مشی آن‌حضرت را ادامه می‌دهند.

آقای تیجانی می‌گوید: نزد بعضی از جهال مشهور است که زنان در خانه دف می‌زدند، رسول اکرم ج در خانه تشریف داشت، شیطان در کنار رسول الله ج بازی می‌کرد و به این سو و آن سو می‌دوید وقتی عمر بن خطاب وارد خانه شد شیطان فرار کرد و زنان دفها را زیر خود پنهان کردند و رسول الله ج خطاب به عمر گفت: هرگاه تو از راهی بگذری و شیطان تو را در آن ببیند، سیر خود را تغییر می‌دهد. در چنین حالتی دریغ نیست اینکه عمر خود را در دین ذی رای پنداشته و به خود اجازه دهد که در امور سیاسی حتی دینی در برابر رسول الله ج موضع گیری کند، همانطورکه در جریان بشارت دادن مومنان به بهشت موضع گیری کرده است([[564]](#footnote-564)).

1- آقای تیجانی در تمام کتب اهل سنت حتی حدیث با این الفاظ دیده نشده است. و الحمد لله کتب حدیث اهل سنت در بازارها به کثرت یافت می‌شوند، مانند کتب شیعه مدفون و محدود نیستند. هر پژوهشگر می‌تواند درباره این حدیث دروغین تحقیق کند. اگر در این کتب دیده نشد، مطمئن باشد که این حدیث را در صحیح المهتدی تالیف آقای تیجانی خواهد دید!!.

2- بی‌تردید، آقای تیجانی بعضی احادیث صحیحه را نیز مطرح می‌کند ولی گره انصاف خواهی او نمی‌پذیرد جز اینکه سنت رسول الله ج را ملعبه قرار داده، خواسته خود را با آن در آمیزد تا دروغی را به ما ارائه داده و آن‌ را به اهل سنت نسبت دهد!؟ اکنون دو روایت را که آقای تیجانی میان آن دو خلط مبحث کرده و آن‌ را روایت اهل سنت نامیده است، نقل می‌کنم ـ روایت اول که امام بخاری آن‌ را در صحیح خود نقل کرده است، چنین است:

حضرت ام المومنین عایشهل می‌فرماید: ابوبکر در خانه من آمد و دو دختر از قبیله انصار که ترانه معروف انصار را که در جنگ بعاث سروده بودند، می‌سرودند، حضرت عایشه می‌گوید: این دو دختر ترانه خوان رسمی نبودند. ابوبکرج فرمود: آیا صدای شیطان در خانه‌ی رسول اکرم ج؟ آن روز، روز عید بود. رسول اکرم ج فرمود: ای ابوبکر، هر قوم و ملت عیدی دارد و امروز عید ما مسلمانان است»([[565]](#footnote-565)) حدیث دوم را امام ترمذی در سنن خود از بریدهس چنین نقل کرده است: «رسول اکرم ج در یکی از غزوه‌ها رفته بود، موقع برگشتن دختر سیاه فامی به استقبال رسول الله ج آمد و گفت: ای پیامبر خدا من نذر کردم، اگر خداوند تورا صحیح و سالم برگرداند، در جلوی تو دف زده و ترانه بخوانم. رسول اکرم ج فرمود: اگر نذر کردی، پس بزن. (یعنی دف بزن) و اگر نذر نکردی، ضرورتی ندارد. آن دختر شروع به زدن دف کرد، در همین اثنا ابوبکرس وارد خانه شد، بعد علی وارد خانه شد و بعد عثمان وارد و در آخر عمر وارد شد. آن دختر با ورود هیچ کدام از این بزرگان دف زدن را ترک نکرد ولی به محض اینکه عمر وارد شد. دف را زیر مقعد خود انداخت و روی آن نشست. آن گاه رسول اکرم ج فرمود: ای عمر، همانا شیطان از تو می‌هراسد من نشسته بودم و این دختر مشغول دف زدن بود. ابوبکر وارد خانه شد، علی وارد خانه شد بعد عثمان وارد خانه شد ولی او دف زدن را ترک نکرد اما وقتی تو وارد شدی ای عمر، او دف را انداخت([[566]](#footnote-566)).

در این دو حدیث جرم و گناهی ذکر نشده است. و هر دوی آن، جزو احادیث صحیح هستند. دو دختر که در این دو حدیث عنوان شده‌اند از لحاظ سنی نابالغ بودند و در روز عید ترانه می‌خواندند و طبعاً این گونه ترانه‌‌ها، ساز و موسیقی نبودند که خاموش را به حرکت در آورد، پنهان‌ را آشکار کنند و غریزه‌ای جنسی را تحریک کنند. این مطلب از قول حضرت عایشهل که می‌فرماید «وليستا بمغنيتين». آن دو دختر ترانه خوان حرف‌های نبودند ـ کاملا واضح است. حضرت ابوبکرس آن دو را به خاطر این مورد نکوهش و سرزنش قرار داد و دف را به آهنگ شیطان تشبیه داد که این عمل نوعی بازی است که قلب را از ذکر خدا باز می‌دارد. اما رسول الله ج فرمود: ای ابوبکر، جلوی آنان را نگیر و علت را نیز چنین بیان فرمود: (هر قوم و ملت عیدی دارد و این، عید ما مسلمانان است).

در حدیث دوم آمده بود که دختر سیاه فامی نذر کرده بود که اگر رسول اکرم ج سالم و پیروزمندانه از جهاد بر گردد، او دف می‌زند، رسول اکرم ج به او گفت: اگر نذر کردی دف بزن و در غیر این صورت خیر. رسول اکرم ج برای ایفای وعده به وی اجازه داده بود تا دف زند. بعد ابوبکر، علی و عثمان داخل شدند و وقتی که عمرس داخل شد، دختر دف‌را انداخته و روی آن نشست. رسول اکرم ج سخنی را که برای تیجانی گران تمام شد، فرمود و آن این بود: (همانا شیطان از تو می‌هراسد ای عمر) آیا بعد از این ستایش رسول الله ج، ستایشی بهتر برای حضرت عمرس وجود دارد؟

آقای تیجانی می‌گوید: عمر وقتی زمام امور را در دست گرفت، به تک روی‌اش اضافه نمود، حلال خدا و رسول را حرام، و حرام خدا و رسول را حلال کرد. تیجانی در حاشیه این مطلب می‌گوید: مانند تنفیذ طلاق ثلاث، و تحریم متعه حج و متعه النساء([[567]](#footnote-567)).

می‌گویم:

1- پیرامون پاسخ این اشکال که عمرس متعه حج و متعه النساء را حرام کرده است. سخنان مفصل و مبسوطی در مباحث گذشته بیان گردید، نیازی به اعاده آن‌ها نیست.

2- درباره تنفیذ طلاق و ثلاث، روایت از حضرت ابن عباسس چنین است: در دوران رسول الله ج، ابوبکر و دو سال از دوران خلافت حضرت عمرس طلاق ثلاث، یک طلاق محسوب می‌شد. عمرس گفت: مردم، در معامله‌ای که بایستی در آن با صبر و حوصله رفتار می‌کردند، از خود شتاب نشان دادند، کاش ما خواست مردم را امضاء می‌کردیم، در نتیجه عمر آن‌ را تنفیذ کرد([[568]](#footnote-568)).

حدیث مذکور حکایت از آن دارد که اگر شخص همسرش را (در یک مجلس یا با یک لفظ) سه طلاق بدهد، یک طلاق واقع می‌شود. مساله همین بود تا دوران خلافت عمرس و او نیز در دو سال اول خلافت خود به همین فتوا عمل می‌کرد ولی وقتی مشاهده کرد که آنان در امر طلاق تهاون و سستی به خرج داده آن‌ را ملعبه‌ای قرار دادند، به منظور تادیب و جلوگیری از این ملعبه تشدد بیشتری را اعمال کرد و سه طلاق در یک مجلس با یک لفظ را مغلظه قرار داد. این تغییر فتوا نشانگر دانش، فقه و بینش او در مسایل اجتهادی است. اکثر صحابه که حضرت علیس نیز از جمله آنان بود، در آن زمان با وی موافقت کردند. این تحلیل حرام شریعت نبود و نیست، زیرا او حکم را منسوخ نکرد بلکه حکم را مرتبط به علتش کرد و او منظور رسول الله ج را بهتر می‌دانست و درک می‌کرد علاوه بر این، او رهبر و در برابر رعیت و مردم مسئول بود و با توجه به مسئولیت عظیمی که داشت بر وی واجب و لازم بود که مصالح مردم را رعایت نموده و در جهت حفظ مصالح آنان گام بر دارد و به دلایل متعدد ثابت شده است که او یکی از بزرگان صحابه و عالم و آگاه‌ترین آنان در امور دین بوده است و این اجتهاد او، اجتهاد صحیح و درستی می‌باشد و به فرض اینکه او در این فتوا خطا کرده است، خطای او خطای اجتهادی محسوب می‌شود و خطای اجتهادی نه اینکه گناه ندارد، بلکه واجب اجر است و نخبگان و خبرگان صحابه به فضل و کرامت او اعتراف کردند. شعبی از حضرت علی روایت کرده است: اینکه سکون و آرامش از زبان عمر سخن گوید، برای ما مستبعد نیست([[569]](#footnote-569)). ابن مسعودس می‌فرمود: «عمر از همه‌ی ما کتاب خدا را بیشتر می‌دانست و بینش دینی‌اش افزون بود و خدا را از همه‌ی ما بهتر می‌شناخت([[570]](#footnote-570)). و می‌فرمود: اگر علم عمر در یک کفه‌ی ترازو و عمل سایر اهل ارض در کفه دیگر آن گذاشته می‌شد، علم عمر بر تمام علوم می‌چربید ـ و می‌فرمود: به گمان من با رفتن عمر 9/10 (نه دهم) علم رفته است (مجمع الزواید ج9 ص72 هیثمی) و می‌گوید: «**رواه الطبراني بأسانيد ورجال، وهذا رجال الصحيح غير أسد بن موسى وهو ثقة**» مجاهد می‌گوید: هرگاه مردم درباره موضوعی اختلاف نظر پیدا کنند، ببینید، موضع عمر چیست؟ آن‌ را اختیار کنید([[571]](#footnote-571)). ابو عثمان النهدی می‌گوید: «عمر میزان بود، چنین و چنان نمی‌گفت. »([[572]](#footnote-572)).

ممکن است آقای تیجانی به این دلایل قانع نباشد ناچارم دیدگاه اهل بیت را درباره حضرت عمر از کتب خود شیعه نقل کنم. حضرت علی بن ابی طالب، وصی شیعیان در مقام تعریف از زمان حکومت حضرت عمرس می‌گوید: «لله بلاد فلان فقد قوم الأود وداوى العمد خلف الفتنة وأقام السنة، ذهب نقي الثوب قليل العيب أصاب خيرها وسبق شرها، أدى إلى الله طاعته وأنقاه بحقه، رحل وتركهم في طرق متشعبة لايهتدي فيها الضال ولا يستيقن الـمهتدي([[573]](#footnote-573)). وقال عنه أيضاً ووليهم وال فأقام واستقام حتى ضرب الدين بجزانه»([[574]](#footnote-574)).

ترجمه: خدا شهرهای فلان (عمر بن خطاب) را برکت دهد و نگاه دارد او کجی را راست کرد و بیماری را معالجه کرد. (مردم شهرهایی را به دین اسلام گرواند) و سنت را برپا داشت. تباهکاری‌ها را پشت سر انداخت (در زمان او فتنه‌ای رخ نداد) پاک جامه و کم عیب از دنیا رفت به نیکویی خلافت را دریافت و از شر آن پیش گرفت (تا بود امر خلافت منظم بود و اختلال در آن‌ راه نیافت) طاعت خدا را به جا آورد و از نافرمانی او پرهیز کرد و حقش را ادا نمود. از دنیا رفت در حالی که مردم را در راههای گوناگون انداخت به طوریکه گمراه در آن‌ها راه نمی‌یابد و راه یافته بر یقین و باور نمی‌ماند.

امام قوم (شیعه) ابراهیم الثقفی در کتاب «الغارات» می‌نویسد که حضرت علی ولایت عمر را چنین می‌ستود: «وتولى عمر الأمر وكان مرضي السيرة ميمون النقية»([[575]](#footnote-575)) (عمر زمام حکومت را در دست گرفت. او مردی نیک سیرت و مبارک خصلت بود. و وقتی که عمر درباره رفتن و جهاد کردن با رومی‌ها از علی نظر خواهی کرد، علی فرمود: «إنك متى تسير إلى هذا العدو بنفسك فتلقهم بشخصك فتنكب، لا تكن للمسلمين كانفة دون أقصى بلادهم، ليس بعدك مرجع يرجعون إليه، فابعث إليهم رجلاً مجرياً واحفز كعه أهل البلاء والنصيحة، فإن أظهرك الله فذاك ما تحب، وإن تكن الأخرى كنت رداء للناس ومثابة للمسلمين»([[576]](#footnote-576)).

ترجمه: تو خود اگر بسوی این دشمن (قیصر روم و لشکریانش) روانه شوی و در ملاقات با ایشان (زد و خورد) مغلوب گردی برای مسلمانان شهرهای دور دست و مرزنشین پناهی نمی‌ماند بعد از تو مرجعی نیست که (برای جلوگیری از فتنه و فساد) به آنجا مراجعه نمایند، پس (مصلحت در این است که تو در اینجا بمانی) و به جای خود مرد جنگ دیده و دلیری بسوی رومی‌ها بفرستی و به همراهی او روانه کن کسانی را که تاب و توان تحمل سختی جنگ داشته و پند و اندرز را بپذیرند. اگر خداوند او را غالب گردانید، این همان چیزی است که میل داری و اگر واقعه دیگری پیش آمد تو یاور و پناه مسلمانان خواهی بود. (می‌توانی تجدید قوا کرده به جنگ رومی‌ها بفرستی).

و امام دیگر شیعیان، محمد آل کاشف الغطا در کتاب (أصل الشيعة وأصولها) می‌گوید: وقتی علی بن ابی طالب اذعان کرد که دو خلیفه، ابوبکر و عمرب در نشر کلمه‌ی توحید، تجهیز سپاه اسلام و گسترانیدن فتوحات، نهایت سعی و تلاش را به خرج دادند، تبعیض نکردند و ستم روا نداشتند، بیعت کرد و برای صلح و آشتی آماده شد، و به همین خاطر علی دخترش، ام الکلثوم را به عقد عمر درآورد([[577]](#footnote-577)).

قضیه فقط به اینجا و این حد خاتمه نمی‌یابد بلکه بر اساس اعتراف اربلی، علیس یکی از فرزندان خود را به اسم «عمر» مسمی‌کرد (**كشف الغمة‌ للأربلي ج6 ص78**) این نام گذاری به خاطر محبت. احترامی بود که حضرت علیس نسبت به خلیفه دوم، عمر بن خطابس قایل بود، آیا بعد از این برای احدی جای شک می‌ماند درباره اینکه خداوند، حق را در زبان و قلب عمر قرار داده است؟!.

«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه عمر علیه خود گواهی داده است»

آقای تیجانی می‌گوید: بخاری در صحیح خود در باب مناقب عمر بن خطاب چنین نقل می‌کند: وقتی عمر مورد ضربت قرار گرفت، شدیداً احساس درد و الم می‌کرد، ابن عباس که وی را توصیه به صبر می‌کرد و خطاب به وی گفت: ای امیرالمومنین، تو در صحبت رسول الله ج بودی، نیک با وی رفتار کردی و بعد از وی جدا شدی در حالی که او از شما خرسند و راضی بود. بعد در صحبت و معیت ابوبکرس بودی و به خوبی با وی رفتار کردی و بعد از او جدا شدی در حالیکه او از شما راضی بود. بعد تو با مردم بودی و با مردم نیکو رفتار کردی و در حالی از آنان جدا می‌شوی که آنان از تو رضایت دارند. عمر گفت: معیت با رسول اکرم ج و جلب رضایت و خشنودی او، منتی بود که خداوند بر من نهاده است. صحبت با ابوبکر و جلب رضایت ایشان نیز منت و احسان الهی است که بر من شده است. البته آنچه از بی‌صبری که تو در من مشاهده می‌کنی از ناحیه تو و یاران تو است. اگر من به اندازه‌ی زمین طلا می‌داشتم همه آن‌ها را در برابر نجات از عذاب الهی فدیه می‌دادم. تیجانی می‌گوید، علاوه بر این، تاریخ این گفته‌ی او را به ثبت رسانده است: «ای کاش من یک قوچ اهلی می‌بودن، تا مدتی که می‌خواستند مرا فربه می‌کردند و بعد برای دوستان و مهمانان شان مرا ذبح می‌کردند، کباب می‌کردند، خشک می‌کردند و می‌خوردند و به صورت مدفوع خارج می‌کردند وای کاش بشر نمی‌بودم([[578]](#footnote-578)).

می‌گویم:

بی‌گمان گفته حضرت عمر در هنگام وفات دال بر شدت و ازدیاد خوف او از خداوند متعال است و این حکایت از قوت ایمان او به پروردگار دارد. به دلیل اینکه از شداد بن اوس روایت است که رسول اکرم ج فرمود: خداوند می‌فرماید: سوگند به عظمت و جلال خودم دو امن و دو خوف در بنده‌ی من یک جا جمع نمی‌شوند. اگر او در دنیا از عذاب من خود را مامون بداند، او را روز قیامت که تمام بندگانم را حشر می‌کنم، دچار خوف و وحشت خواهم کرد. اگر او در دنیا از من بترسد، روزی که بندگانم را حشر می‌کنم وی را در امان خواهم داشت([[579]](#footnote-579)). علاوه بر این حدیث مذکور (مستدل تیجانی) صحابی بودن عمرس را ثابت می‌کند و موید این مطلب است که رسول الله ج در حالی از دنیا رفته است که از عمر بن خطابس خشنود و راضی بوده است. لذا خوف عمرس از خداوند نشانی کثرت و شدت تقوای او است. علاوه براین، قاتل او از مسلمانان نبود بلکه فردی مجوس و آتش پرست بود و این خودش نوعی اعزاز و افتخار است برای او. مسلم در صحیح خود از عوف بن مالک از رسول الله ج چنین روایت می‌کند: (بهترین امامان و رهبران شما کسانی هستند که شما آنان را دوست دارید و آنان نیز با شما محبت می‌ورزند، آنان برای شما دعا می‌کنند و شما برای آنان دعا می‌کنید و بدترین امامان و رهبران شما کسانی هستند که در حق شما لعن و نفرین می‌کنند و شما آنان را نفرین می‌کنید([[580]](#footnote-580)).

عمرس فرمان روا و خلیفه عادل و با انصافی بود که مردم او را دوست می‌داشتند و از او خشنود بودند. امام بخاری از عمرو بن میمون حدیث مفصلی را نقل کرده و در بخشی از آن چنین آمده است: او به سوی خانه‌اش حمل گردید، ما همراه او رفتیم ـ قبل از آن روز مردم به چنین مصیبتی گرفتار نشده بودند. بعضی‌ها می‌گفتند. اشکالی ندارد، بعضی‌ها می‌گفتند احتمال دارد اتفاقی بیفتد، مقداری شربت آورده شد. او از آن نوشید. شربت‌ها از شکمش بیرون آمدند. مقداری شیر تقدیم او گردید. از آن نوشید، از شکمش([[581]](#footnote-581)) بیرون آمدند. آنگاه مردم اذعان کردند که او درگذشته است یعنی ماندنی نیست. ما وارد خانه شدیم. مردم آمدند و وی را ستودند. مرد جوانی آمد و گفت: خوشا به حال تو ای امیرالمومنین. بشارت خداوند به خاطر همراهی تو با رسول الله ج بر تو باد، روزگاری از اسلام سپری شده بود و بعد تو زمام امور را در دست گرفتی و با عدالت رفتار کردی. (**صحيح البخاري، كتاب فضائل الصحابة، باب قصة البيعة** 3497).

علاوه بر این، خود حضرت علیس، بعد از وفات وی، او را ستوده است. ابی ملیکه می‌گوید، از ابن عباس شنیدم که می‌فرمود: «عمرس روی تخت گذاشته شد؟، مردم او را احاطه کردند، بر او دعا و درود گفتند، قبل از اینکه جسد او حمل گردد، و من (ابن عباس) نیز در میان مردم بودم. ناگهانی شخصی دست را روی شانه من گذاشت وقتی متوجه شدم، دیدم که او علی بن ابی طالب است. در حق عمر، ترحم کرده گفت: بعد از خودت هیچ کس را بهتر از خودت، پشت سر نگذاشتی که من دوست داشته باشم با عملی مانند عمل او به ملاقات خدا بروم.

سوگند به الله من یقین داشتم که خداوند تو را با دو رفیقت همراه خواهد کرد. من به کثرت از رسول اکرم ج شنیده‌ام که می‌فرمود: «من و ابوبکر و عمر رفتیم، من و ابوبکر و عمر بیرون رفتیم، من و ابوبکر و عمر وارد شدیم»([[582]](#footnote-582)).

بقیه ایرادهایی که در این مبحث عنوان شده‌اند، جواب قانع کننده، در مبحث (گواهی ابوبکر علیه خودش) بیان گردیده است، مراجعه شود.

نقدی بر دیدگاه آقای تیجانی درباره عمر بن خطاب، تحت عنوان «گفتگو با یک عالم»

آقای تیجانی می‌گوید: صحیح بخاری را باز کردم و در آن چنین نوشته بود: عمر بن خطاب به خانه‌ی حفصه داخل شد. اسماء دختر عمیس در آنجا بود. وقتی عمر نگاهش به اسماء بنت عمیس افتاد، گفت: این کیست؟ حفصه گفت: «أسماء بنت عميس». عمر گفت: همان حبشی، همان دریایی ـ (یعنی همان اسماء که از راه دریا به حبشه هجرت کرده است) اسماء گفت: «آری»، عمر گفت: ما قبل از شما هجرت کرده‌ایم، لذا نسبت به رسول الله ج، ما از شما حق بیشتری داریم. اسماء خشم کرد و گفت: به خدا سوگند، هرگز چنین نیست. شما با پیامبرج همراه بودید. گرسنگان شما اطعام می‌شد، و جاهلان شما راهنمایی می‌شدند، و ما در سرزمین بسیار دوری زندگی می‌کردیم، سرزمینی نا مطلوب در دیار حبشه و همه این گرفتاری‌ها به خاطر الله و رسول الله بوده است و سوگند به الله، که من با یاد رسول الله می‌خوردم و می‌نوشیدم. و ما (در دیار هجرت) مورد اذیت و ازار دشمنان قرار گرفته‌ایم ـ این جریان ‌را به رسول الله ج بدون اندک کم و کاستی گزارش خواهم کرد. وقتی رسول اکرم ج در خانه تشریف آورد، اسماء گفت: ای پیامبر خدا، عمر بن خطاب چنین و چنان می‌گوید. رسول اکرم ج فرمود: تو در جواب چه گفتی؟ اسماء گفت: چنین و چنان گفتم. رسول اکرم ج فرمود: حق او نسبت به من از حق شما بیشتر نیست (یعنی عمر استحقاق بیشتری نسبت به من از شما ندارد) او و همراهانش یک بار هجرت کردند و شما صاحبان سفینه (کسانی که با کشتی به حبشه هجرت کرده‌اید) دو بار هجرت کرده‌اید. اسماء می‌گوید: ابوموسی اشعری و سایر کسانی که بوسیله کشتی به حبشه هجرت کرده بودند، همواره نزد من آمده درباره حدیث از من سوال می‌کردند. هیچ چیزی در دنیا برای آنان بیش از این حدیث مایه مسرت و خوشحالی نبود. آقای تیجانی می‌گوید: «من گفتم: وقتی رسول اکرم ج از نخستین کسانی بود که درباره ابوبکر شک داشت و برای او گواهی نداد، زیرا رسول الله ج نمی‌دانست که او در آینده چه می‌کند؟ و وقتی رسول اکرم ج به برتر بودن عمر بن خطاب در برابر اسماء بنت عمیس اعتراف نکرد بلکه اسماء را در برابر عمر برتر و افضل می‌دانست، پس من حق به جانب هستم که شکاک باشم و کسی را برتر ندانم تا اینکه تحقیق نموده و به واقعیت برسم و واضح و روشن است که این دو حدیث با تمام احادیثی که درباره فضیلت ابوبکر و عمر وارد شده‌اند، متعارض و متضاد‌اند ـ و همه آن فضایل وارده را نفی می‌کنند. زیرا این دو حدیث با واقعیت عقلانی نزدیک‌تر هستند تا فضایل دروغین([[583]](#footnote-583)).

می‌گویم:

1- به خدا سوگند، برای من روشن نیست که آقای تیجانی چگونه فکر می‌کند و چه می‌نویسد و از چه لحاظ این حدیث را سبب طعن برای عمرس می‌داند؟! نهایت امر در این حدیث، این است که رسول اکرم ج، درباره فضیلت اهل سفینه سخن گفته است. اهل سفینه کسانی بودند که نخست به حبشه و سپس به مدینه منوره هجرت کردند. رسول اکرم ج به خاطر دو هجرت که آنان انجام داده بودند، در برابر آن عده از اصحاب و یاران که یک دفعه (از مکه به مدینه) هجرت کرده بودند، تفضلی در حقشان قایل شد. تفضیل اصحاب سفینه علی الاطلاق نبود بلکه فقط از جهت هجرت بود.

2- درباره این گفته آقای تیجانی که رسول الله ج به افضل بودن عمر در برابر اسماء بنت عمیس اعتراف نفرمود بلکه اسماء را در برابر عمر برتر و افضل معرفی کرد، باید عرض شود که این گونه برداشت از حدیث حکایت از جهل مرکب تیجانی دارد. زیرا رسول الله ج در جواب اسماء فرمود: او (عمر بن خطاب) و اصحابش که یک دفعه هجرت کرده‌اند، نسبت به من استحقاق بیشتری از شما ندارند و شما صاحبان سفینه دو بار هجرت کرده‌اید. مسلماً رسول اکرم ج عمر بن خطاب را همراه با سایر اصحاب خود که یک بار هجرت کرده بودند، عنوان کرد و تنها عمر را ذکر نکرد. بنابراین کلیه کسانی از اصحاب رسول الله ج که یک بار به مدینه هجرت کرده‌اند، طبق برداشت آقای تیجانی از اسماء بنت عمیس یا اصحاب سفینه بهترند و بدون تردید این تعمیم و شمول، شامل علی بن ابی طالب که یک بار به مدینه هجرت کرده بود نیز می‌شود، اما برداشت و قرائت صحیح از این حدیث همان است که جمهور علمای مذاهب از آن دارند، یعنی اینکه این تفضیل علی الاطلاق نیست، بلکه فقط از لحاظ هجرت است.

3-.. . آقای تیجانی می‌گوید: (روشن است که این حدیث متضاد و متعارض با تمام احادیثی است که در باب فضیلت عمر بن خطاب وارد شده‌اند) آری، طبیعتاً باید چنین باشد، چرا چنین نباشد و چرا احادیث وارده در فضیلت عمر باطل نباشند، زیرا آقای تیجانی در کارخانه‌ی تحلیل حدیث خود آن‌ها را تخریج کرده است!!؟

آقای تیجانی می‌گوید: آنچه که بعضی از علمای ما ادعا می‌کنند دایر بر اینکه شیعه همان اهل فارس مجوس هستند که عمر در جنگ قادسیه غرور، مجد و عظمت آن‌ها را شکسته و پوزه‌ی آن‌ها را به خاک مالیده است و به همین خاطر شیعیان او را مبغوض و ناپسند می‌دانند، نبست و صحت ندارد، من به این جاهلان چنین پاسخ داده‌ام که شیعه بودن اهل بیت رسول الله ج اختصاصی به فارس‌ها ندارد بلکه شیعه در عراق، حجاز، سوریه، لبنان که همه اهالی این بلاد، عرب هستند، وجود دارد، همان گونه که در هندوستان، پاکستان و سایر کشورهای آفریقایی که اهالی آن‌ها نیز فارس نیستند وجود دارد. اگر شیعیان اهل بیت تنها ایرانی و فارس زبان می‌بودند، دلیل آقایان دلیلی معقول و محکم بود ولی فارس‌ها معتقد به امامت دوازده امام هستند که همگی آنان از عرب، از قریش و از بنی هاشم‌اند که خاندان رسول الله ج می‌باشند. اگر فارس‌ها متعصب می‌بودند و از اعراب نفرت می‌کردند، آنطور که بعضی‌ها می‌گویند سلمان فارسی را امام خود قرار می‌دادند. زیرا او از نژاد فارسی بود، و جایگاه و منزلت او از دیدگاه شیعه و سنی بطور یک نواخت پذیرفته شده است. از طرفی دیگر تمام اهل سنت و جماعت به امامت فارسی نژادها مانند، ابوحنیفه، نسایی، ترمذی، بخاری، مسلم، ابن ماجه، رازی، غزالی، ابن سینا، فارابی و غیرهم، اعتقاد دارند و امامت آنان ‌را پذیرفته‌اند. اگر شیعیان فارسی نژاد بخاطر اینکه، عمر بن خطاب غرور، مجد و عظمت آنان‌ را در هم کوبیده و پوزه آنان‌ را به خاک مالیده است، با وی مخالف هستند و او را نفرین می‌کنند، آنگاه مخالفت و نفرین شیعیان عرب و غیر فارس را در حق عمر بن خطاب چگونه توجیه می‌کنیم؟ لذا این دعوای محض و بلاد دلیل است و مخالف و نفرین شیعیان عرب و عجم با عمر بن خطاب به خاطر نقشی بود که او در دور نگاه داشتن امیرالمومنین، سید اوصیاء، علی بن ابی طالب از رسیدن به خلافت بازی کرده بود و به خاطر عواملی که زمینه‌ی فتنه، اضطراب وانحلال و از هم پاشیدگی این امت را فراهم نمود. و کافی است که پرده‌ها برداشته شوند و واقعیت‌ها ظاهر کرده شوند، تا هرجویای حق بدون سابقه عداوت و دشمنی با وی، او را رها کند و از وی به پرهیزد([[584]](#footnote-584)).

می‌گویم:

1- برای نخستین بار رفض توسط عبدالله بن سبا یهودی ظاهر شد. او نخستین کسی بود که بدعت امامت علی بن ابی طالب را بعد از رسول اکرم ج، بنا نهاد. تمام روافض اثناعشری به این حقیقت اعتراف دارند. و نمی‌توانند منکر آن شوند. امام و متکلم شیعیان جناب حسن بن موسی نوبختی در کتاب خود([[585]](#footnote-585)) می‌نویسد: «گروهی از یاران علی بن ابی طالب بر این باورند که عبدالله بن سبا، یهودی بود و بعد از مسلمان شدن با علی÷ موالات و پیمان دوستی برقرار نمود و در زمانی که بر دین یهود بود، بعد از وفات حضرت موسی عیناً همین مطلب را که بعد از رسول الله ج درباره حضرت علی می‌گفت، درباره یوشع بن نون گفته بود. او نخستین کسی بود که عقیده واجب بودن امامت علی بن ابی طالب بعد از رسول الله ج را تشهیر کرد و آن‌ را رواج داد و از دشمنان علی بن ابی طالب اظهار برائت نمود و مخالفین او را بر ملا کرد و به همین خاطر مخالفین شیعه می‌گویند: که اصل رفض بر گرفته از یهودیت است»([[586]](#footnote-586)).

و به دلیل اینکه عمر بن خطاب به وسیله‌ی سپاه خود غرور فارس‌ها را شکست و کشور آنان را تصرف کرد، آنان در صدد انتقام ازوی برامدند و برای حیله و دسیسه علیه اسلام اتفاق کردند و مناسب‌ترین شیوه برای آنان در این مقطع، که قدرت و شوکت خود را از دست داده بودند، این بود که به حربه‌ای متوسل شوند که نزد مسلمانان قداست داشته باشد. هیچ تز و شیوه‌ای جز شیوه عبدالله بن سبا را که اهل بیت رسول الله ج را مستمسکی برای مطعون کردن خداوند عزوجل قرار داده بود، نیافتند. در نتیجه دشمنان عمر بن خطاب به همان تز ابن سبا یهودی (تز محبت با اهل بیت رسول الله ج) متوسل شدند و آن‌ را برای پخش و گسترانیدن انحرافات خود در میان مسلمانان بهانه قرار دادند. آری، این بود مبدا نشات و ظهور رفض آنطور که خود آنان اعتراف دارند.

2- آری، این بود ادعای آقای تیجانی که تشیع تنها منحصر در فارس‌ها نیست بلکه در عرب و غیر عرب نیز وجود دارد، نمی‌تواند واقعیت امر را تغییر دهد، زیرا آنچه که پیرامون آن باید بحث و بررسی شود، ماهیت و کیان رفض و تشیع است و ثابت کردم که منشا اصلی آن، فارس‌ها هستند و این مطلب که این بیماری در عرب و غیر عرب سرایت کرده است، یک جریان سنتی است، زیرا هیچ دعوتی و حرکتی در این دنیا شروع به کار نکرده مگر اینکه گروهی از مومنان با اندیشه خاص آن، گرد آن جمع نشده باشند و این به هیچ وجه نمی‌تواند حقانیت باشد، مگر شما نمی‌دانید که ایده و جریان مارکسیسم در دوران قدرت خود بسیار از اعراب، فارس و غیره را تحت تاثیر قرار داده است، آیا این اثر پذیری از مارکسیسم می‌تواند دلیل حقانیت آن باشد؟! وقتی ایده انکار وجود خداوند میان عده‌ای از مردم اعراب رواج پیدا کرده است و گروهی بدان ایمان آورده‌اند و حتی دولت‌ها و حکومت‌هایی بر اساس همین عقیده در بلاد عربی شکل گرفته است، پس پذیرفته عقیده‌ی رفض و تحت تاثیر قرار گرفتن از آن برای بعضی اعراب و غیر اعراب به مراتب آسان‌تر است، به ویژه وقتی آنان شعار محبت اهل بیت رسول الله ج و حمایت از آنان را سر می‌دهند! حاصل سخن اینکه، این به هیچ وجه نمی‌تواند دلیلی برای تیجانی دایر بر صحت مذهب رافضی باشد.

3-.. . اینکه اعراب و غیر اعراب، علاوه بر فارس‌ها عمر بن خطاب را دوست ندارند و او را نکوهش می‌کنند، جریان عادی و طبیعی است. زیرا ساختار و زیر بناء مذهب روافض بر طعن بر ابوبکر و عمر پی ریزی شده است. هر کس که این عقیده را بپذیرد، تمام تبعات و احکام جنبی آن‌ را باید پذیرفته باشد. روی همین اساس می‌بینیم که بسیاری از فارس‌ها با حضرت عمر بن خطاب محبت دارند. چون آنان معتقد به عقیده حقه، (عقیده اهل سنت و جماعت) هستند. این نیز یک جریان طبیعی است. آری، این است توجیه عداوت بعضی اعراب و غیر فارس‌ها با حضرت عمر بن خطابس.

4-.. . آقای تیجانی می‌گوید: اهل سنت و جماعت را می‌بینیم که فارس‌ها را به عنوان امام پذیرفته‌اند. این دیدگاه او حکایت از جهل او دارد. زیرا واقعیت این است که تمام علمای عرب و غیر عرب به لحاظ عقیده از منهج و روش اهل سنت تبعیت می‌کنند. زیرا هیچ عرب یا فارسی از منهج و مسلک اهل سنت نمایندگی نمی‌کند. مسلک اهل سنت، مسلک جدید و مزخرفی نیست که اشخاص آن‌ را نمایندگی بکنند به گونه‌ای که در مسلک رفض و تشیع مروج است، بلکه مسلک اهل سنت با تکیه بر کتاب الله و سنت رسول الله ج از حقیقت و کیان اسلام نمایندگی می‌کند، و هر کس که این مسلک را بپذیرد، او اهل سنت است، خواه عرب باشد یا عجم.

5-.. . آقای تیجانی می‌گوید: «اگر فارس‌ها متعصب می‌بودند و از اعراب نفرت می‌کردند، آنطور که بعضی‌ها می‌گویند، سلمان فارسی را به عنوان امام برای خود بر می‌گزیدند. زیرا سلمان، فارسی نژاد و از اصحاب رسول الله ج بود و همه عرب و عجم، شیعه و سنی از منزلت و جایگاه او مطلع بودند و بر آن اتفاق نظر داشتند».

می‌گویم:

آقای تیجانی، اگر تو تا این حد ساده لوح هستی و ساده ‌اندیشی، باور ندارم که روافض در این مساله مثل تو ساده باشند. زیرا سلمان هر چند که از اصحاب جلیل القدر بود ولی صحابیت افتخاری است که سایر صحابه از آن بهره‌مند بودند حتی بعضی از آنان به لحاظ منزلت و صحبت از سلمان نیز بهره بیشتری داشتند و علاوه بر این، سلمان، فارسی نژاد بود، اگر شیعه دوازده امامی او را به عنوان امام می‌پذیرفتند و او را امام خود قرار می‌دادند، بازی به رسوایی می‌انجامید و شکوک و شبهات زیادی به وجود می‌آمد، زیرا زیرکی و هوشیاری مقتضی بود که شیعه دوازده امامی، اهل بیت رسول الله ج را به عنوان پناه گواهی برای خود بر گزیند. اما سلمان ‌را به خاطر فارسی نژاد بودنش جزو صحابه مرضیین قرار دادند تا بازی کامل شده و موضع مستحکم شود.

6- ... من مدعی نیستم که تمام روافض و دوازده امامی از این مطلب مطلع هستند بلکه اکثریت قریب به اتفاق عامه شیعه اصل واقعیت را نمی‌دانند و معتقد هستند که از حق تبعیت می‌کنند و صراط مستقیم را می‌پیمایند و بسیاری از آنان با آشکار شدن حق و حقیقت، از آن پیروی می‌کنند و بدان پناه می‌برند و عملا بسیاری را دیده‌ایم که به مذهب حقه‌ی اهل سنت گراییده و حتی از فعال‌ترین دعوت گران آن شده‌اند. حتی بعضی از علمای شیعه نیز بعد از روشن شدن موضع انحرافی خود، بسوی حق رجوع کرده‌اند، مانند دکتور موسی موسوی، احمد کسروی([[587]](#footnote-587)). از خداوند کریم، آفریدگار عرش عظیم خواستارم تا عموم شیعیان‌ را بسوی حق راهنمایی نموده و از انحراف‌های گمراه کنندگان آنان را رها سازد. آمین.

«نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره‌ی حضرت عمر در امر خلافت»

تیجانی می‌گوید: خلافت عثمان نوعی بازی و مسخره‌ی تاریخی بود. زیرا عمر شش نفر را نامزد کرد و آنان را ملزم ساخت تا از میان خود یکی را به عنوان خلیفه بر گزینند و گفت: اگر از میان شش نفر، چهار تن اتفاق کردند و دو نفر مخالفت کرد، آن دو باید کشته شوند و اگر شش نفر در دو گروه سه نفری تقسیم شدند، به رای گروهی عمل شود که عبدالرحمن بن عوف جزو آنان است. اگر مدتی سپری شد و شش نفر نتوانستند اتفاق کنند، همه‌ی آنان کشته شوند. داستان بسیار طولانی و شگفت‌ آور است. اما قابل توجه این است که عبدالرحمن بن عوف، علی بن ابی طالب را بر گزید و از وی تعهد گرفت تا مطابق کتاب الله، سنت رسول الله و سنت شیخین، ابوبکر و عمر، میان مردم قضاوت کند، علی بن ابی طالب این شرط را رد کرد و عثمان آن‌ را پذیرفت و خلیفه شد. علی بن ابی طالب که از قبل نسبت به نتیجه اطلاع داشت، بیعت نکرد و در این خصوص در خطبه‌ی معروف خود، به نام خطبه‌ی شقشقیه سخن گفت([[588]](#footnote-588)).

می‌گویم:

1- آقای تیجانی چقدر دروغگو است و چرا او به ماخذ و منبع این حدیث اشاره نمی‌کند؟! قطعاً این حدیث کمتر از این است که بسوی آن توجه شود، زیرا راویان آن کاذب و محتوای آن بسیار سطحی است اما درباره این نوع بشر (روافض) چگونه قضاوت کنیم؟ آنان «بدلیل کثرت جهالت و هوس پرستی، در معقول و منقول حقایق را وارونه می‌کنند، مسایلی را مطرح می‌کنند که انجام گرفته‌اند و می‌دانند که انجام گرفته‌اند اما می‌گویند که انجام نگرفته‌اند و اموری را مطرح می‌کنند که انجام نگرفته‌اند، و معلوم است که انجام نگرفته، اما می‌گویند: انجام گرفته‌اند، اموری که خیر و صلاح هستند، می‌گویند: این‌ها فتنه و فساداند و بر عکس. آنان نه از عقل بهره دارند و نه از نقل. تنها بهره شان این سخن قرآن است: ﴿وَقَالُواْ لَوۡ كُنَّا نَسۡمَعُ أَوۡ نَعۡقِلُ مَا كُنَّا فِيٓ أَصۡحَٰبِ ٱلسَّعِيرِ ١٠﴾ [الملك: 10] (اگر گوش شنوا می‌داشتیم یا از عقل برخوردار بودیم، هرگز جزو جهنمیان نبودیم).

2- ... واقعیت امر در این خصوص همان است که امام بخاری آن‌ را در صحیح خود نقل کرده است. در بخشی از یک حدیث بزرگ که عمرو بن میمون آن‌ را روایت می‌کند، چنین آمده است: .. . ای امیرالمومنین وصیت کن و جانشینی را انتخاب کن. حضرت عمر فرمود: کسی را شایسته‌تر از این افراد یا از این گروه کوچک که رسول اکرم ج از آنان خرسند بود، نمی‌دانم، آنگاه علی، عثمان، زبیر، طلحه، و سعد و عبدالرحمن بن عوف را نام برد و فرمود: عبدالله بن عمر شاهد و گواه شما است، یا میان شما حضور دارد ولی او هیچ گونه ارتباطی با خلافت ندارد. اگر امارت اسلامی به سعد رسید، او برای این کار شایسته است و در غیر این صورت هر کدام از شما مادام که خلیفه باشد، باید از وی یاری و کمک جوید. زیرا من به خاطر بی‌کفایتی یا خیانت او را معزل نکرده‌ام. و بعد فرمود: کسی که بعد از من زمام امور را در دست می‌گیرد، توصیه می‌کنم که هوای مهاجرین اولین را داشته باشد، حقوق آنان را رعایت کند و از حرمت آنان پاسداری کند و درباره انصار که موجب تقویت اسلام و کشور اسلامی بودند، نیز توصیه می‌کنم، از نیکان و نیکوکاران آنان پذیرفته شود و از خطا کاران آنان عفو و در گذر شود. درباره اهالی سایر بلاد اسلامی نیز توصیه می‌شود. زیرا آنان، اسلام را تقویت کردند و اموال را جمع آوری کردند و عامل خشم و ناراحتی دشمنان هستند، آنچه که مازاد بر نیاز آنان است. با طیب خاطر از آنان گرفته شود. درباره تمام اعراب نیز توصیه می‌شود. زیرا آنان اصل عرب و شالوده‌ی اسلام هستند. اموال فاضل آنان گرفته شود و میان فقراء آنان توزیع شود و درباره خدا و رسول الله ج نیز او را (خلیفه را) توصیه می‌کنم دایر بر اینکه عهد و پیمان خدا و رسول را ایفا کند و به خاطر خدا و رسول (با دشمنان دین). بجنگد و مردم را بیش از توان آنان مکلف نکند([[589]](#footnote-589)).

آری، حدیث مذکور به صراحت لهجه می‌گوید: عمر بن خطابس معامله را به شش نفری که رسول اکرم ج در طول حیات مبارک خودش از آنان ‌راضی و خرسند بود، موکول کرده بود. اما این سخن که او دستور قتل آنان یا بعضی از آنان را داده است، در حدیث یافته نمی‌شود. بهتر است که این سخن به افسانه‌های هزار و یک شب نسبت داده شود تا به حدیث.

3- ... فرضاً اگر بپذیریم که عمرس دستور قتل آنان را داده است، بی‌تردید این دستور او به خاطر جلوگیری از فتنه و فساد بوده است، اکنون سوال این است: آیا چنین دستوری جلوی فتنه را می‌گیرد یا آن‌ را شعله‌ور می‌کند؟! آیا قتل شش نفر از نخبگان و فرهیختگان امت به سادگی و سلامتی می‌گذرد؟! آیا مسلمانان چنین چیزی را خواهند پذیرفت؟! باز هم اگر عمرس دستور قتل آنان را صادر می‌کرد، آنطور که تیجانی مدعی است، حتماً کسی را برای احراز خلافت مامور می‌کرد، آیا چنین حکمی از ناحیه او صورت گرفته است؟! آری، بسیار روشن است که به این گونه روایت استدلال نمی‌کند و آن‌ را نمی‌نویسد و آن‌ را باور نمی‌کند، مگر کسی که از همه‌ی مردم کودن تر باشد!!.

4-.. . این گفته‌ی آقای تیجانی، که عمر گفته بود: «اگر آنان به دو گروه سه نفری تقسیم شدند به راس گروهی عمل شود که عبدالرحمن بن عوف میان آن باشد» دروغ محض و افترا در حق حضرت عمرس ـ زیرا او معامله را به این شش نفر موکول کرده بود تا آنان یکی را از میان خود انتخاب کنند و درباره عمل کردن به رای گروهی که عبدالرحمن بن عوف جزو آن باشد، اصلاً دستوری نداده بود. ولی واقعیت این است که آن شش نفر عبدالرحمن بن عوف را انتخاب کردند. در خود حدیثی که امام بخاری آن‌ را نقل کرده است، چنین آمده است. «وقتی از امر تدفین فارغ شدند، آن گروه شش نفری تجمع کرد و عبدالرحمن گفت: اختیار را به سه نفر موکول کنید. زبیرس گفت: من اختیارم را به علی سپردم. طلحه گفت: اختیارم را به عثمان سپردم. سعد گفت: اختیارم را به عبدالرحمن بن عوف سپردم. آنگاه عبدالرحمن بن عوف خطاب به علی و عثمان گفت: هر کدام از شما که از پذیرفتن خلافت دوری کند، خلافت را به او می‌سپارم. علی و عثمان سکوت اختیار کردند. عبدالرحمن گفت: شما اختیار تان ‌را به من بسپارید، خدا را گواه می‌گیرم که در انتخاب اصلح از میان شما کوتاهی نکنم؟ علی و عثمان گفتند: آری، دست یکی (علی) را گرفت و گفت، تو با رسول الله ج خویشاوندی داری و قدمت و سابقه دینی تو نیز بیشتر است، همانطور که خودت می‌دانی، اگر من تو را به امارت بر گزیدم تو خدا را گواه می‌گیری که با عدالت رفتار کنی و اگر عثمان ‌را بر گزیدم و از وی گوش می‌کنی و اطاعت می‌کنی. بعد همین سخنان‌ را در تنهایی با آن دیگری (عثمان) تکرار کرد. وقتی از هر دو نفر تعهد گرفت، گفت: ای عثمان دستت را بده، عبدالرحمن و علی با وی بیعت کردند. اهل مدینه نیز آمده با وی بیعت کردند([[590]](#footnote-590)).

آری، این مباحث حکایت از آن دارد که امیرالمومنین، عمرس از یاوه‌گویی‌هایی که تیجانی به او نسبت داده است کاملا پاک و مبرا است.

باب هشتم:   
نقدی بر اتهامات آقای تیجانی بر خلیفه‌ی سوم عثمان بن عفان**س**

عثمان بن عفان ذو النورین است. دو همسرش، رقیه و ام کلثوم دختران رسول اکرم ج بودند. او باجناق علی بن ابی طالبس بود. در جود و سخا و شهرت فراوانی داشت. سپاه عسره (سپاهی که در زمان قحط سالی اعزام گردید) مجهز کرد. چاه رومه (چاه آبی بود در مدینه) خرید و آن‌ را برای استفاده عموم مسلمانان وقف نمود. با این همه کرامت و بزرگواری که داشت اما از زبان آقای تیجانی که می‌خواهد حقایق تاریخی را به وسیله طعن بر این صحابی تحریف کند، نجات پیدا نکرد. آری، اکنون قصد دارم اتهامات وارده پیرامون خلیفه رسول الله ج و شخصیت تاریخی و اسلامی را بیان نموده با بی‌اساس ثابت کردن آن‌ها از این صحابی جلیل القدر و محبوب رسول الله ج که در زندگی بشارت بهشت به او داده شده، دفاع کنم.

با توسل به توفیق حضرت حق می‌گویم:

1- آقای تیجانی تحت عنوان (حدیث رقابت بر سر دنیا) می‌گوید: «عثمان بعد از وفات خود یکصد و پنجاه هزار درهم، تعداد زیادی دام، زمین و دیگر کالاهای منقول در ترکه باقی گذاشت. » به این اشکال پاسخ قانع کننده داده‌ام و تحت همین عنوان بی‌اساس بودن گفته‌ی او را ثابت کرده‌ام.

برای اطلاعات بیشتر به آن مباحث مراجعه شود.

2-.. . آقای تیجانی مدعی شده است که، نخستین کسی که نماز سنت رسول اکرمج را تغییر داده است، عثمان است. به این شبهه نیز پاسخ قانع کننده داده شده است به نحوی که سایل، قانع و متقاعد شود. برای اطلاع بیشتر به صحیح بخاری. جلد اول، کتاب (مواقيت الصلاة باب تضييع الصلاة عن وقتها) مراجعه شود.

3- رد دیدگاه و ادعای تیجانی دایر بر اینکه صحابه برای قتل عثمان اتفاق نظر داشتند.

آقای تیجانی می‌گوید: «اگر از کسی سوال شود که خلیفه مسلمین، سیدنا عثمان چرا و چگونه کشته شد؟ جواب می‌دهد، که کفار مصر به مدینه آمده و او را به قتل رساندند، با این ترتیب کل قضیه با دو جمله به اتمام می‌رسد، اما هرگاه فرصت تحقیق و کنکاش سیر شود و به مطالعه تاریخ موفق شوی، برایت روشن می‌شود که قاتلان عثمان در درجه‌ی اول خود صحابه بودند و ام المومنین عایشه در راس آنان قرار داشت. عایشه بود که برای کشتن عثمان و مباح بودن ریختن خون او آشکارا اعلام می‌کرد و ندا می‌داد. عایشه می‌گفت (اقتلوا نعثلا فقد كفر) پیر نادان ‌را بکشید که کافر شده است» و همچنین طلحه، زبیر و محمد بن ابی بکر کرده از صحابه معروف نیز در قتل عثمان نقش داشتند. این آقایان او را محاصره کرده بودند و از رسیدن آذوقه و آب در خانه او جلوگیری کردند. مورخان می‌گویند: خود صحابه از دفن کردن جنازه‌ی او در مقبره‌ی مسلمانان مانع شدند، لذا او در (حش کوکب) بدون غسل و کفن دفن گردید. آری، بسیار شگفت‌آور است، اینکه می‌گویند: عثمان مظلوم کشته شده است و قاتلان او مسلمانان نبوده‌اند. این جریان دیگری است مانند جریان فاطمه و ابوبکر، اگر عثمان مظلوم باشد. پس سزاوار است آن عده‌ای از صحابه که او را کشته‌اند یا در قتل او مشارکت داشته‌اند، مجرم تلقی شوند چرا که آنان خلیفه مسلمانان‌ را از راه ستم و عدوان به قتل رسانده و جنازه او را سنگ باران کرده و او را در زندگی و بعد از مرگ توهین کرده‌اند. یا اینکه این صحابه قتل عثمان ‌را بدلیل اینکه او اعمال منافی با اسلام انجام داده است، مباح دانسته‌اند همانطور که در کتب تاریخ آمده است، به جز این دو احتمال، احتمال سومی وجود ندارد مگر اینکه تاریخ تکذیب شود یا اینکه راه باطل را گرفته و بگوییم که اهالی مصر کافر بودند و آنان عثمان را به کشتن دادند(!!) و هر کدام از این دو نظر متضاد و منافی با عادل بودن صحابه می‌باشد و عدالت آنان را قطعاً و بدون استثنا نفی می‌کند. یا عثمان عادل نبوده یا قاتلانش عادل نبوده‌اند، و تمام قاتلانش از اصحاب بودند. و بدین ترتیب دعوای ما دایر بر عادل بودن صحابه باطل می‌شود و دعوای شیعیان اهل بیت دایر بر اینکه بعضی از آنان عادل و بقیه غیر عادل بودند، ثابت می‌شود([[591]](#footnote-591)).

در جواب دروغ‌های تیجانی می‌گویم:

1-.. . در دروغ بودن این گفته‌ی آقای تیجانی که قاتلان عثمان صحابه بودند، هیچ انسان عاقلی تردید ندارد. صحابه نه در قتل عثمان شریک بودند و نه راضی بودند. بلکه قضیه عکس این بود. صحابه از کشتن عثمان ممانعت کردند و از وی دفاع کردند اما حضرت عثمانس از برپا شدن فتنه هراس داشت و صحابه را از دفاع و حمایت از خود منع کرد. عثمان می‌دانست که او در حالت مظلومی‌کشته می‌شود. همانطور که رسول اکرم ج در گذشته برای او اعلام کرده بود. از عبدالله بن عمرب روایت است که رسول اکرم ج در جریان ذکر و بحث از فتنه‌ها فرموده بود «يقتل هذا مظلوماً» یعنی به سوی عثمان اشاره کرده، فرمود: «عثمان مظلوم کشته می‌شود»([[592]](#footnote-592)).

امام بخاری در صحیح خود از حضرت ابوموسی اشعری حدیث طولانی را ذکر کرده است که در بخشی از آن چنین آمده است... بعد یکی دیگر آمد و اجازه‌ی ورود خواست. رسول الله ج اندکی سکوت کرد و بعد فرمود: او را اجازه دهید و بشارت بهشتی بودنش را نیز به وی اعلام کنید، بلا فاصله حضرت عثمانس وارد شد([[593]](#footnote-593)).

من با دعا می‌توانم بگویم که بهترین صحابه از حضرت عثمانس دفاع می‌کردند و نفرت وآن زجار خود را در حق قاتلان اعلام می‌کردند آری، حضرت علیس دست‌ها را برای دعا بلند کرده و علیه قاتلان عثمان دعا کرد. عبدالرحمن بن ابی لیلی می‌گوید: حضرت علیس را دیدم در حالی که دست‌هایش را بسیار بلند کرده، می‌فرمود: پروردگارا، من از آلوده شدن به خون عثمان به درگاه تو برائت می‌جویم([[594]](#footnote-594)).

عمیره بن سعد می‌گوید: در ساحل فرات همراه علی بودم کشتی که چادرش را بر افراشته بود، از کنار ما عبور کرد، علی فرمود: خداوند چنین می‌فرماید: ﴿وَلَهُ ٱلۡجَوَارِ ٱلۡمُنشَ‍َٔاتُ فِي ٱلۡبَحۡرِ كَٱلۡأَعۡلَٰمِ ٢٤﴾ [الرحمن: 24] «و براى اوست کشتى‌هاى روان در دریا که چون کوه‌هایند»، من نه عثمان را کشته‌ام و نه برای کشتن او دیگران ‌را یاری کرده‌ام([[595]](#footnote-595)).

جابر بن عبیدالله می‌گوید: علی شخصی نزد عثمان فرستاد و فرمود: همانا من پانصد بازو دارم. اگر اجازه دهی تورا در برابر دشمنان حمایت کنم، تو سخنانی می‌گویی که مردم خون تو را حلال می‌پندارند. عثمان در جواب گفت: خداوند به تو جزای خیر عنایت کند، من دوست ندارم که به خاطر من یک قطره خون از بینی کسی بیرون بیاید.

(تاريخ دمشق ـ 203 وتحقيق مواقف الصحابة في الفتنة: محمد آمحزون ج1 ص458).

حتی فرزندان حضرت و سایر صحابه در دفاع از حضرت عثمانس شرکت داشتند. محمد بن سیرین می‌گوید: حسن، حسین، ابن عمر، ابن الزبیر و مروان در حالی که مسلح بودند وارد خانه عثمان شدند و می‌خواستند از وی دفاع کنند. حضرت عثمانس خطاب به آنان فرمود: دوست دارم به خانه‌هایتان برگشته سلاح‌ها را بر زمین بگذارید و در خانه‌هایتان بنشینید([[596]](#footnote-596)).

کنانه مولی صفیه می‌گوید: «در صحنه‌ی قتل عثمان حاضر بودم. چهار تن از جوانان قریش که در خون آغشته بودند، در جلوی چشم‌های من از خانه بیرون کرده شدند. این چهار تن کسانی بودند که از حضرت عثمان دفاع می‌کردند، و آنان عبارت بودند از: حسن بن علی، عبدالله بن الزبیر، محمد بن حاطب و مروان بن حکم([[597]](#footnote-597)).

از سلمه بن عبدالرحمن روایت است که ابا قتاده انصاری و مردی دیگر از انصار وارد خانه شدند، عثمان محصور بود. این دو نفر درباره حج از امیرالمومنین اجازه خواستند. خلیفه موافقت کرد. بعد آن دو نفر از خلیفه پرسیدند: اگر این قوم پیروز شود، شما با کدام گروه خواهی بود؟ حضرت عثمان فرمود: شما همراه اکثریت باشید. آنان دو باره سوال کردند: اگر این قوم به تو گزندی برساند و اکثریت نیز با آنان باشد، آنگاه چه؟ حضرت عثمان فرمود: اکثریت با هر گروهی که باشد، شما با آنان باشید.

ابو قتاده می‌گوید: ما از نزد او بیرون آمدیم وقتی به درب منزل رسیدیم با حسن بن علی که داشت داخل منزل می‌آمد، ملاقات کردیم. برگشته به دنبال حسن بن علی راه افتادیم تا ببینیم او برای چه منظوری آمده است. وقتی حسن وارد خانه عثمان شد، گفت: من مطیع فرمان هستم. دستور بده تا اجرا شود. حضرت عثمان در جواب فرمود: ای برادر زاده‌ی من، برگرد و در خانه‌ی خود بنشین تا ببینیم خداوند چه می‌خواهد. من نیازی به ریختن خون مردم ندارم([[598]](#footnote-598)).

ابن ابی شیبه در مصنف از عبدالله بن زبیر چنین روایت می‌کند: یوم الدار، روزی که عثمان در خانه محاصره بود، به او گفتم: بیا بیرون و با دشمنان بجنگ، تو کسانی را همراه داری که کمتر از آنان را خداوند به پیروزی رسانیده است، به خدا سوگند، کشتن آنان حلال است. عثمانس گفت: به خدا سوگند هرگز با آنان قتال نمی‌کنم. (طبقات ابن سعد ج3 ص70) ابن عمر روز محاصره‌ی عثمان دو بار لباس زرهی خود را بر تن کرد و شمشیرش را بر دوش گرفت اما حضرت عثمانس به خاطر اینکه کشته نشود او را از خانه بیرون کرد([[599]](#footnote-599)). ابن ابی شیبه از ابن سیرین روایت می‌کند: زید بن ثابت نزد عثمان آمد و گفت: گروه کمک در درب منزل در انتظار فرمان هستند. و می‌گویند: آیا تو می‌خواهی که ما انصار خدا باشیم؟ عثمان گفت: جنگ و قتال، خیر (المصنف ج8 ص682 کتاب الفتن).

خالد بن ربیع عبسی می‌گوید: از بیماری حذیفه با خبر شدیم، به اتفاق ابی مسعود انصاری و چند تن برای عیادت او به مدائن رفتیم. بعد ابی مسعود انصاری پیرامون قتل عثمان صحبت کرد و فرمود: پروردگارا، من نه حاضر بودم و نه کشتم و نه راضی بودم([[600]](#footnote-600)). جندب بن عبدالله که شرف صحابی بودن را نیز دارد، حذیفه را ملاقات کرده و درباره امیرالمومنین حضرت عثمان با وی صحبت کرد. حذیفه گفت: البته او را (عثمان) خواهند کشت. جندب گفت: او کجا خواهد بود؟ حذیفه گفت: در بهشت، حذیفه می‌گوید: پرسیدم: قاتلان او کجا خواهند بود؟ گفت: در دوزخ([[601]](#footnote-601)). ابن عثمان نهدی که راوی معتبری است از ابو موسی اشعری چنین نقل می‌کند: اگر کشتن عثمان هدایت است، امت با کشتن او شیر می‌نوشید اما قتل عثمان گمراهی بود، لذا امت با کشتن او خون دوشید (تاريخ دمشق 490 وتحقيق مواقف الصحابة ج2 ص32).

کلثوم بن عامر (تابعی و ثقه است) از ابن مسعود چنین روایت می‌کند: اگر در عوض انداختن یک تیر بسوی عثمان به اندازه کوه احد طلا به زمین می‌رسید، نمی‌پسندیدم. آن تیر چه به هدف رسیده باشد یا اشتباه رفته باشد([[602]](#footnote-602)). ابن شیبه از ریطه، کنیز اسامه بن زید روایت می‌کند: ریطه می‌گوید: اسامه مرا نزد عثمان فرستاد که به وی بگویم: اگر تو راضی باشی دیوار خانه را سوراخ کرده و تو را از آن به محل امنی منتقل می‌کنیم و پیروان تو با مخالفان می‌جنگند([[603]](#footnote-603)). بخاری از حارثه بن نعمان چنین روایت می‌کند: حارثه بن نعمان به عثمان گفت: اگر اجازه بدهی به دفاع از تو خواهیم جنگید([[604]](#footnote-604)). امام احمد در فضایل الصحابه از عبدالله بن سلام چنین نقل کرده است: «عثمان را نکشید. اگر مرتکب قتل عثمان شدید تا ابد نماز هایتان اعتباری نخواهد داشت. »([[605]](#footnote-605)) ابن عساکر در تاریخ خود نقل کرده است که سمره بن جندب گفت: «همانا اسلام در یک قلعه محکمی بود و آنان با کشتن عثمان شکافی در آن ایجاد کردند و نمی‌توانستند تا آن شکاف را اصلاح کنند و خلافت در مردم مدینه بود و آن‌ را از مردم مدینه گرفتند و باز پس گردانده نشد. (تاريخ دمشق ص212 مواقف الصحابة ج2 ص37).

نافع مولای بن عمر، از ابن عمر چنین روایت می‌کند: ابن عباس را که در موسم حج، جانشین عثمان بود، ملاقات کردم و درباره قتل عثمان با وی سخن گفتم، جریان ‌را بسیار سنگین توصیف کرده، فرمود: به خدا سوگند، عثمان از جمله کسانی بود که به عدل و انصاف امر می‌کرد، من آرزو کردم، ای کاش من در آن روز کشته می‌شدم([[606]](#footnote-606)).

بعد از بیان دیدگاه صحابه پیرامون قتل عثمانس به طور کامل روشن است که آنان نه شریک قتل بودند و نه به کشتن وی راضی بودند و همچنین حسن امانتی که جناب تیجانی از آن بهره‌مند است و می‌گوید: تاریخ را خوانده و کشف کرده است که قاتلین حضرت عثمان در درجه‌ی اول صحابه بودند، نیز برای ما روشن می‌شود. آری، لعنت و نفرین خداوند بر دروغگویان. به خاطر اینکه این مدعی دلیلی نداشته باشد، بعضی از روایات شیعه را که در آن‌ها ثابت شده است که صحابه از عثمان دفاع می‌کرده‌اند و در راس آنان علی بن ابی طالب و حسن و حسین بوده‌اند به خوانندگان گرامی تقدیم می‌دارم. مسعودی شیعه در کتابش «مروج الذهب» می‌گوید: وقتی علی مطلع شد که آنان قصد کشتن عثمان را کرده‌اند، فرزندانش، حسن و حسین را همراه با غلامان خود در حالی که همه مسلح بودند، برای یاری رساندن به عثمان، به خانه‌ی او فرستاد و دستور داد که از عثمان دفاع کنند. زبیر پسرش، عبدالله و طلحه پسرش محمد و اکثر صحابه فرزندانشان ‌را فرستادند تا از عثمان دفاع کنند([[607]](#footnote-607)). شیخ الطایفه، جعفر طوسی نیز در کتاب خود «امالی» این مطلب را پذیرفته است. عبدالله بن عباس از علی بن ابی طالب چنین روایت می‌کند: (اگر مردم بخواهند، من آماده‌ام که در مقام ابراهیم سوگند یاد کنم، که من نه عثمان را کشته و نه برای کشتن او امر کرده‌ام. همانا من مردم را از کشتن منع کرده‌ام ولی آنان از من اطاعت نکردند([[608]](#footnote-608)).

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می‌گوید: .. . در کوفه افرادی بلند شدند و مردم را برای حمایت از عثمان تشویق می‌کردند. و اهالی مدینه نیز عثمان را یاری کردند. از جمله آنان عقبه بن عمرو، عبد بن ابی اوفی و حنظله‌ی کاتب از میان صحابه بودند. از تابعین، مسروق الاسود و شریح و دیگران بودند. و در بصره، عمران بن حصین و انس بن مالک و صحابه نیز او را یاری کردند. و از تابعین در بصره، کعب بن شور و هرم بن حیان و تعدادی دیگر بودند. در مصر و شام گروهی از صحابه و تابعین به دفاع و یاری از عثمان برخاستند. عثمان روز جمعه بیرون آمد و نماز را برای مردم اقامه کرد، بالای منبر رفت و گفت: ای مردم، از خدا بترسید، از خدا بترسید! به خدا سوگند مردم مدینه می‌دانند که شما ملعون هستید و خطا و گناه را با درستی و درستکاری از بین ببرید. محمد بن مسلمه انصاری بلند شد و گفت: آری، من نیز این را می‌دانم. حکیم بن جبله او را ساکت کرد و سر جایش نشاند. زید بن ثابت برای حمایت از عثمان بلند شد، قتیره بن وهب او را ساکت کرد و سر جایش نشاند. مردم بلند شدند و مخالفین را با پرتاب سنگ از مسجد بیرون کردند. به طرف عثمان سنگ زدند. او در اثر اصابت سنگ‌ها بیهوش شده بر زمین افتاد و بعد به خانه‌اش منتقل گردید. عده‌ای از مردم مدینه از جمله سعد بن ابی وقاص، حسن بن علی، زید بن ثابت و ابو هریره با عثمان همراه بودند. عثمان به این آقایان قاصد فرستاد و گفت: من می‌خواهم که شما برگردید، آنان بر گشتند([[609]](#footnote-609)).

2-.. . آری، کسانیکه علیه عثمان قیام کردند و او را به شهادت رساندند، به دو دسته تقسیم می‌شوند. دسته‌ی اول و پیروان عبدالله بن سبا یهودی بودند. همان عبدالله بن سبا که در صدد بود تا مسلمانان ‌را به انحراف بکشد برای همین منظور به حجاز، بصره، کوفه و شام رفت و از آنجا رانده شد، سپس به مصر رفت و در آنجا ساکن شد و عقیده «رجعه» را تراشید و مدعی شد که وصی بعد از رسول الله ج علی بن ابی طالب است. عده زیادی از اهالی مصر در دام فتنه او گرفتار شدند. بعد دعوتگران خود را بسیج کرد و به کلیه کسانی که در بلاد اسلامی منحرف شده بودند، نامه فرستاد و با آنان مکاتبه داشت و توافق کردند که هدف خود را پنهان کنند و این گروه، گروه دومی بودند که علیه حضرت عثمان توافق کردند. این‌ها اعراب و اوباش عرب بودند و ریشه آنان از مرتدان دوران خلیفه اول بود. آری، این است علی بن ابی طالب که به طلحه و زبیر، زمانی که آن دو خواستار اقامه حدود برای قاتلان عثمان شدند، می‌گوید: «ای برادران از آنچه که شما می‌دانید، من بی‌خبر نیستم ولی چگونه رفتار کنم با قومی که بر ما مسلط هستند و ما بر آنان سلطه نداریم! آنان، این‌ها هستند، غلامان شما و اعراب شما به حمایت از آنان برخاسته‌اند([[610]](#footnote-610))..

مطلبی که ذکر شد مورد تایید امام شیعیان دوازده امامی، جناب آقای نوبختی است. آقای نوبختی می‌گوید: گروهی مرتد شده از اسلام برگشتند و بنوحنیفه را برای پذیرفتن نبوت مسیلمه دعوت کردند. مسیلمه در حیات رسول الله ج مدعی نبوت شده بود. ابوبکر سپاهی را به فرماندهی خالد بن ولید بن المغیره مخزومی برای جنگیدن علیه او فرستاد. خالد با مسیلمه قتال کرد و مسیلمه را به قتل رساند. عده‌ای از و پیروان مسیلمه کشته شدند وعده‌ای دیگر نزد ابوبکر آمدند و به «أهل الردة» نامگذاری شدند. اهل الرده همواره با هم متحد و منسجم بودند تا اینکه از عثمان در برابر بعضی اعمالش انتقام گرفتند و عثمان توسط آنان کشته شد([[611]](#footnote-611)).

آنچه که معروف است، این است که مصری‌ها در راس کسانی بودند که بر عثمانس شورش کردند و ریاست آن‌ها را غافقی بن حرب کعبی به عهده داشت. اما جناب تیجانی، این را نمی‌پذیرد. زیرا او بر حسب ادعای خودش تاریخ را خوانده است اما بهتر این است، بگوییم: او تاریخ را نوشته و آن‌ را تغییر داده است. همه مورخان و علمای اجماع دارند بر اینکه قاتلان عثمان مصری بودند. به تاریخ طبری([[612]](#footnote-612))، ابن الاثیر([[613]](#footnote-613))، التمهید و البیان([[614]](#footnote-614))، مروج الذهب([[615]](#footnote-615))، البداية والنهاية([[616]](#footnote-616))، طبقات ابن سعد([[617]](#footnote-617))، شرح نهج البلاغه([[618]](#footnote-618))، الاستیعاب ابن عبدالبر([[619]](#footnote-619))، التاریخ الإسلامی([[620]](#footnote-620))، و الفتوح تالیف ابن اعثم([[621]](#footnote-621))، مراجعه شود.

آری، اکنون برای من و خوانندگان این سوال مطرح است که آقای تیجانی کدام تاریخ را خوانده است؟ مطمئناً، او به حق تاریخ را خوانده است اما نه هر تاریخی، بلکه تاریخ جهال و نابخردان ‌را خوانده است!!.

آقای تیجانی می‌گوید: عایشه، ام المومنین در راس قاتلان عثمان بوده است و او درباره کشتن عثمان و مباح بودن خونش مردم را ندا می‌داد و می‌گفت: «اقتلوا نعثلاً فقد كفر» یعنی پیر نادان زا بکشید که کافر شده است. و در حاشیه، این قول را به طبری، ابن الاثیر، عقد الفرید، لسان العرب و تاج العروس نسبت می‌دهد.

می‌گویم:

(الف) روایتی که در آن، این قول از عایشهل نقل شده است، روایش نصر بن مزاحم است. عقیلی درباره او می‌گوید: «او گرایش شیعی داشت و در حدیث او اضطراب و خطا زیاد وجود دارد([[622]](#footnote-622)). ذهبی درباره او می‌گوید: رافضی و زیرک است، متروک است، ابو خیثمه می‌گوید: دروغگو بوده است. ابو حاتم می‌گوید: احادیث‌ش ضعیف‌اند. متروک است. دارقطنی می‌گوید: ضعیف است([[623]](#footnote-623)). جوزجانی می‌گوید: نصر از حق منحرف بود. صالح بن محمد می‌گوید: نصر بن مزاحم روایات منکر را از ضعفا نقل می‌کند. حافظ ابی الفتح محمد بن الحسین می‌گوید: نصر بن مزاحم در مذهب خود غلو می‌کند (تاریخ بغداد للبغدادی. ج13 ص 283).

بنابراین، روایت مذکور غیر معتبر است و قابل توجه نیست علاوه بر این، با روایات صحیح مخالف است.

(ب) از روایات صحیح و ثابت چنین بر میاید که عایشهل از جریان قتل عثمانس فوق العاده ناراحت شده و علیه قاتلان او دعای بد کردند. مسروق تابعی می‌گوید: عایشهل فرمود: شما وی را مانند پارچه‌ی صاف و پاک از هر گونه آلودگی پاک کردید بعد او را نزدیک آورده بسان کبش (قوچ) ذبح کردید. مسروق می‌گوید: خطاب به عایشه گفتم: این کار شما بود، شما برای مردم نامه نوشتی و آنان ‌را به قیام علیه او امر کردی. عایشه فرمود: سوگند به همان موجودی که مومنان بدان ایمان آورده و کافران بدان کفر می‌ورزیدند، تا این زمان که تو در مجلس من هستی یک سطر هم در این باره برای مردم ننوشته‌ام. احمد در فضایل از عایشهل نقل کرده است: عایشه می‌گفت: (یعنی در جریان قتل عثمان) «ای کاش از مادر به دنیا نمی‌آمدم. به خدا سوگند من هرگز مایل نبودم که چیزی از عثمان کم شود حتی اگر من دوست داشتم که او کشته شود، خدا مرا بکشد([[624]](#footnote-624)) ابن شیبه از طلق بن حشان روایت می‌کند که وی می‌گوید: از ام المومنین عایشهل پرسیدم: عثمان به خاطر چه کشته شد؟ فرمود: مظلوم کشته شد، لعنت و نفرین خداوند بر قاتلان او ـ (تاریخ کبیر بخاری ج4 ص358) و نگا عصر الخلاقه (397).

امام احمد در فضایل از سالم بن ابی الجعد روایت می‌کند: «در شعب با ابن حنیفه بودم. ابن حنیفه شنید که یک شخص از عثمان بدگویی می‌کند. ابن عباس در آنجا بود. ابن حنیفه خطاب به ابن عباس گفت: ای ابن عباس خبر داری که امیرالمومنین امروز در ناحیه مربد (محل نگاه داری گوسفندان با جمع کردن و خشک کردن خرماها) صدایی شنیده بود و فلان بن فلان ‌را فرستاد تا معلوم کند که جریان چیست؟ قاصد آمد و گفت: «او عایشه بود علیه قاتلان عثمان دعا می‌کرد و مردم آمین می‌گفتند. علی گفت: من نیز قاتلان عثمان را لعنت می‌کنم هر جا که باشند، در زمین هموار یا در کوه. بعد فرمود: خداوند قاتلان عثمان را چه در میدان باشند یا در کوه مورد لعن و نفرین قرار دهد. بعد ابن الحنیفه متوجه ما شد و گفت: آیا من و ابن عباس از دیدگاه شما گواهان عادلی هستیم؟ عرض شد: آری، گفت: چنین شده است([[625]](#footnote-625)) (یعنی قاتلان عثمان مورد لعن و نفرین خداوند قرار گرفته‌اند. )

(ت).. . تمام مورخان می‌دانند که عایشهل از جمله کسانی بود که به شدت خواستار قصاص و انتقام خون حضرت عثمان بود و در چنین حالتی چه توجیهی میان این موقف او و میان این گفته‌اش «اقتلوا نعثلاً فقد كفر» وجود دارد؟! با توجه به همه ابعاد و جوانب قضیه، تنها توجیه این است که (اقتلوا نعثلاً فقد كفر) کذب محض و منسوب به او است.

4-.. . تیجانی می‌گوید: «همچنین می‌بینیم دیدگاه طلحه، زبیر، محمد بن ابی بکر وعده دیگری از مشاهیر صحابه را (!!!) همه آنان او را محاصره کرده از نوشیدن آب مانع شدند تا بدین صورت او را وادار به استعفا کنند. »

می‌گویم:

(الف)... در دروغ بودن، اینکه محمد بن ابی بکر از مشاهیر صحابه است، جای شک و تردیدی وجود ندارد. زیرا محمد بن ابی بکر فقط چهار ماهه بود که رسول اکرمج از این دنیا رحلت کرد. با این ترتیب او بنابر چه دلیلی از مشاهیر صحابه می‌باشد؟!!!.

(ب).. . اینکه طلحه و زبیر عثمان را محاصره کرده و او را از نوشیدن آب مانع شدند؟! چنان دروغ واضح و آشکاری است که هیچ نیازی به پاسخ ندارد، آقای تیجانی از کجا آن‌ را آورده است، چرا او ماخذ و منبع این سخنش را ذکر نمی‌کند؟ من او را به مبارزه می‌طلبم دایر بر اینکه دو حتی یک ماخذ را برای اثبات این سخنان بی‌سر و پایش ارائه دهد، ولی او هرگز قادر به چنین امری نیست!.

(ت).. . روایات و احادیث صحیح و ثابت حکایت از آن دارند که طلحه و زبیر از قتل عثمان به شدت ناراحت شده‌اند و به دفاع از وی برخاستند. ابی حبیبه می‌گوید: «در زمانی که عثمان محاصره بود، زبیر مرا نزد او فرستاد. من در روزی که هوا بسیار گرم بود نزد او رفتم. او روی کرسی (صندلی) نشسته بود. حسن بن علی، ابو هریره، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر نزد او بودند. عرض کردم، من از جانب زبیر بن عوام آمدم. زبیر برایت سلام می‌گوید و بعد می‌گوید: «من بر طاعت خود هستم، هیچ گونه تبدیلی و نقض عهد در من پیدا نشده است. اگر تو اجازه بدهی وارد خانه شده در کنار تو خواهم بود. و اگر میخواهی در همین جا می‌مانم. زیرا بنی عمرو بن عوف با من وعده کردند که صبح زود در خانه‌ی من بیایند و بعد طبق دستور من عمل کنند. وقتی عثمان این پیغام را شنید، تکبیر گفت و فرمود: سپاس شایسته‌ی خداوند است که برادرم را از فتنه حفاظت کرده است بعد خطاب به ابی حبیبه فرمود: زبیر را سلام برسان و به او بگو: اگر وارد منزل شود، یکی از اهل آنجا می‌شود و من دوست دارم که او (زبیر) در محل اقامت خود بماند. ممکن است خداوند به وسیله‌ی تو از من دفاع کند. وقتی ابو هریره این پیغام را شنید بلا فاصله گفت: آیا آنچه را که از رسول الله ج شنیده‌ام برایتان بازگو نکنم؟ همه گفتند: بلی، گفت: خدا را گواه گرفته و می‌گویم: از رسول اکرم ج شنیدم که فرمود: بعد از من حوادث و فتنه‌ها خواهند بود. عرض کردیم: یا رسول الله، راه نجات از آن‌ها چیست؟ فرمود: «امین و جماعت او است». (اشاره‌اش به عثمان بن عفان بود. ) مردم گفتند: ما به خوبی می‌دانیم، به ما اجازه‌ی جهاد بده؟ عثمان گفت: «هر کس از من اطاعت می‌کند، دست به کشتار و جنگ نزد»([[626]](#footnote-626)).

دارقطنی در فضایل صحابه چنین روایت می‌کند: عثمان نزدیک مسجد آمد. طلحه در گوشه‌ی شرقی مسجد نشسته بود. عثمان گفت: ای طلحه، طلحه گفت: حاضرم، ای امیرالمومنین. عثمان گفت: تو را به خدا سوگند، آیا می‌دانی که رسول اکرم ج فرمود: چه کسی حاضر است قطعه زمینی را خرید کرده، آن‌ را برای توسعه مسجد، ملحق به مسجد کند؟ این قطعه را از مال خودم خرید کردم، طلحه گفت: آری. بعد عثمان گفت: ای طلحه، می‌دانی که من «جیش عسره را مجهز کردم و صد شتر را دادم؟ طلحه گفت: آری. بعد طلحه گفت: پرورد گارا، فقط همین را می‌دانم که عثمان مظلوم است([[627]](#footnote-627)).

(ج) هیچ اختلافی در این وجود ندارد که طلحه و زبیر از نخستین کسانی هستند که خواستار قصاص از قاتلان عثمان بودند و قیام آنان صرفاً به خاطر انتقام از خون عثمان بود. چگونه می‌توان آنان ‌را از تشویق کنندگان قتل عثمان و از شرکت کنندگان در محاصره کردن او به حساب آورد؟ اگر آنان شریک قتل می‌بودند، چگونه و چرا خواستار قصاص از قاتلان او شدند؟!

5-.. . تیجانی می‌گوید: «صحابه کسانی بودند که نگذاشتند تا جنازه‌ی عثمان در گورستان مسلمانان دفن شود، لذا بدون غسل و کفن در (حش كوكب) دفن گردید. در جای دیگر می‌گوید: آنچه که مورخان گفته‌اند دایر بر اینکه عثمان در حش کوکب زمینی که متعلق به یهودها است، دفن شده، نزد من به اثبات رسیده است».

می‌گویم:

(الف).. . آقای تیجانی می‌خواهد، صحابه را گروهی از چوپانان و ولگردان معرفی کند که دارند یکدیگر را می‌کشند و حتی بهترین صحابه را نمی‌گذارند که مانند سایر مسلمانان دفن شود و او ناگزیر بدون غسل و کفن دفن می‌شود!! و من چنین تهمتی را در حق صحابه از این هدایت یافته بعید نمی‌دانم زیرا دل او حتی برای یک روز هم محبت صحابه را حس نکرده است. دوست دارم به اطلاع آنان برسانم، که این تهمت‌ها که آقای تیجانی آن‌ها را به صحابه رسول الله ج می‌چسباند، با روش و منش خود آنان مناسبت کامل دارد. چرا چنین نباشد، مگر آنان (روافض) فرزندان عبدالله بن سبا یهودی نیستند؟ همان ابن سبا که نخستین بذر فتنه را کاشته بود.

(ب) این ادعای آقای تیجانی که صحابه از دفن او در گورستان مسلمانان مانع شدند لذا او در حش کوکب دفن گردید و حش کوکب جزو اراضی یهود بود، دال بر جهل و حماقت نامه او است. زیرا حش کوکب از اراضی یهود نبود. همانا حش، به معنی باغ است و کوکب نام مالک آن باغ بود و او مردی از انصار بود([[628]](#footnote-628)). و عثمان این باغ را از وی خرید و بعد از وفات در همان باغی که خریده بود دفن گردید. این با زمین یهود چه مناسبتی دارد؟

آقای تیجانی در ادامه سخنانش می‌گوید: «آنچه که مورخین گفته‌اند دایر بر اینکه عثمان در حش کوکب دفن شده است و حش کوکب از آن یهود بود و مسلمانان اجازه ندادند که عثمان در بقیع رسول الله ج دفن شود. بعدها وقتی معاویه بن ابی سفیان خلافت را در دست گرفت، آن زمین را از یهود خرید و جزو بقیع گردانید تا قبر پسر عمویش عثمان را داخل بقیع کند. زائران بقیع امروز نیز این واقعیت را می‌دانند. »([[629]](#footnote-629))

می‌گویم:

اگر از کودکی سوال شود، آیا در زمان خلفای راشدین هم یهودی در مدینه الرسولج وجود داشت؟ به راحتی تمام و اطمینان کامل جواب می‌دهد، «خیر» زیرا رسول اکرم ج یهود را از مدینه تبعید کرد و بعد عمرس آنان را از تمام جزیره العرب بیرون راند، لذا در دوران خلفا نه یهودی در مدینه وجود داشت و نه آنان در آنجا زمینی داشتند!؟

آقای تیجانی می‌گوید: «به مناسبت موضوع، داستان شیرینی که مورخان آن‌ را ذکر کرده‌اند و با مبحث ارث مناسبت دارد، برایتان ارائه می‌دهم. ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه می‌گوید: «عایشه و حفصه در دوران خلافت عثمان نزد وی آمده و خواستار میراث رسول الله ج شدند، عثمان بر مسندی تکیه داده بود، نشست و خطاب به عایشه گفت: تو و این زن که در کنار تو نشسته است اعرابی را که وضو گرفتن و طهارت را نمی‌دانند آورده‌اید و گواهی می‌دهید که رسول اکرم ج فرموده است: «ما گروه پیامبران به کسی میراث نمی‌دهیم، اگر رسول الله ج به کسی ارث نمی‌دهد، پس شما برای چه آمده‌اید و اگر پیامبر به کسی ارث می‌دهد، چرا جلوی حق فاطمه را گرفتند؟ بعد از این سخن، عایشه خشم کرد و از نزد عثمان بیرون رفت و گفت: «اقتلوا نعثلاً فقد كفر». کفتار پیر را بکشید که کافر شده است([[630]](#footnote-630)).

می‌گویم:

1-.. . طبق حواله ذکر شده در حاشیه، صفحه (223-220) جزء دهم نهج البلاغه را باز کردم. کم‌ترین نشانی از این روایت دروغین در آن ندیدم! اما این روایت را به روایات مالک عن الزهری عن عروه عن عایشه، چنین یافتم: همسران رسول الله ج عثمان را نزد ابوبکر فرستادند و سهم میراث خود را خواستار شدند. در بعضی روایات به جاری میراث لفظ ثمن یعنی یک هشتم آمده است، عایشه می‌گوید: به ازواج رسول الله ج گفتم: مگر نمی‌دانید که رسول اکرم ج فرموده است: «لا نورث ما تركناه صدقة» ما پیامبران به کسی میراث نمی‌دهیم، ترکه‌ی ما صدقه است([[631]](#footnote-631)). شیبه این روایت در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است، و همه می‌دانند که این روایات با داستانی که تیجانی ذکر کرده است متعارض‌اند.

2-.. . فقط منسوب کردن آقای تیجانی مطلب را به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، دلیل بر صحت آن نیست. زیرا ابن ابی الحدید از کارشناسان احادیث نیست، او در کتاب خود حدیث صحیح و سقیم را می‌آورد و علاوه بر این، من در باب و صفحاتی که تیجانی داستانرا بدان نسبت داده است، هیچ اثر و نشانی از این داستان نیافتم. احتمال می‌دهیم که این داستان تراشیده‌ی ذهن و فکر کج اندیش او است. و به طور کلی احادیث صحیح و سیره‌ی حضرت عایشهل، این داستانرا تکذیب می‌کند.

آقای تیجانی می‌گوید: «وقتی عثمان بعد از عمر زمام امور را در دست گرفت، اجتهاد گامی فراتر نهاد و از گذشتگان پیشی گرفت حتی اجتهاد او در حیات سیاسی و دین‌اش در سطح گسترده‌ای اثر گذاشت، انقلاب و شورش فزونی گرفت و به قیمت جان او تمام شد»([[632]](#footnote-632)).

می‌گویم:

این مطلب دروغی آشکار علیه عثمان است. شورشیان صرفاً به خاطر بیماری قلبی و فساد نیت علیه او قیام کردند و در ادعای خود حق به جانب نبودند. علاوه بر این، نقش اساسی را در این شورش‌ها عبدالله بن سبا یهودی بازی می‌کرد. او و پیروانش عامل اصلی فتنه‌ها بودند، نه عثمان. دلیلش نیز این است که تمام صحابه در این شورش جانب عثمان را گرفتند و از وی حمایت کردند و من بیان دلایلی را که حکایت از حق به جانب بودن عثمان را دارند و نشانگر این مطلب هستند که قیام کنندگان علیه او اهل فتنه و فساد بودند، فراموش نمی‌کنم.

حاکم در مستدرک و احمد در فضایل از موسی بن عقبه چنین روایت کرده‌اند: عقبه می‌گوید: پدر مادرم، ابوحبیبه می‌گوید: زمانی که عثمان در محاصره‌ی شورشیان بود، داخل منزل او شدم، از ابو هریره شنیدم که از عثمان اجازه‌ی سخن می‌خواست. عثمان به وی اجازه داد. سپس او بلند شد و بعد از حمد و ثنا گفت: «از رسول الله ج شنیده‌ام که فرمود: شما بعد از من شاهد اختلاف و فتنه‌های زیادی خواهید بود. یکی از حاضرین در جلسه گفت: ای رسول خدا، ما آنگاه چه کار کنیم؟ و تکلیف ما چه خواهد بود؟ فرمود: شما صد در صد با امین و یارانش باشید، یعنی با عثمان([[633]](#footnote-633))، در صحیح مسلم در بخشی از یک حدیث که ابو موسی اشعری آن‌ را روایت می‌کند چنین آمده است: وقتی عثمان می‌خواست وارد خانه‌ی رسول الله شود. رسول الله ج، خطاب به ابوموسی فرمود: در را برای عثمان باز کن و او را بشارت به بهشت بده البته این بشارت همراه با اختلاف و فتنه‌هایی است که در دوران او ظهور خواهند کرد. ابوموسی می‌گوید: رفتم تا در را باز کنم، دیدم آن شخص عثمان است. در را برایش باز کرده و بشارت بهشت را برایش اعلام کردم و جریان اختلاف و فتنه‌ها را که رسول اللهج پیش بینی کرده بود، نیز به او خبر دادم، عثمان گفت: «اللهم صبراً والله الـمستعان»([[634]](#footnote-634)). ابن عمر می‌گوید: رسول اکرم ج فتنه‌ها را یاد آور شده و فرمود: «عثمان در این فتنه‌ها مظلوم کشته خواهد شد»([[635]](#footnote-635)). امام احمد در فضایل از کعب بن عجره چنین روایت می‌کند: رسول اکرم ج فتنه‌ها را یاد آور شد و آن‌ها را نزدیک و عظیم معرفی کرد و بعد شخصی که در چادر خود پوشیده بود، از آنجا عبور کرد. رسول اللهج با اشاره به سوی وی فرمود: «او در آن روز جانب حق را خواهد گرفت» با شتاب به سوی او دویدم و دو بازوی او را گرفته عرض کردم: ای رسول خدا، «این»؟ رسول الله ج فرمود: آری، همین. دیدم او عثمان بن عفان بود([[636]](#footnote-636)).

آیا بعد از این، آقای تیجانی همواره گمان می‌کند که اجتهادات باطله عثمان موجب فتنه علیه او بودند؟ این همکاری و همدلی آقای تیجانی با اهل فتنه و ضد اهل سنت را به او و هم کیشانش تبریک می‌گویم!

آری، این است عثمان بن عفان که از لحاظ قدر و منزلت در اصحاب رسول الله ج، در ردیف سوم قرار دارد. رسول الله ج به بهشتی بودن او بشارت داده است. او در حیاء و ایمان و سخاوت زبان زد خاص و عام است و به عنوان الگو در این خصوص پذیرفته شده است. او با اموال شخصی خود مسجد النبی را توسعه داده و چاه رومه را برای منفعت عمومی خریداری کرد. و جیش عسره را مجهز کرد. در روایت آمده است که عثمان مبلغ یکهزار دینار را برای تجهیز جیش العسره به رسول الله ج تقدیم کرد و رسول الله ج آن‌ها را زیر و رو می‌کرد و فرمود: عثمان بعد از عمل امروز متضرر نمی‌شود([[637]](#footnote-637)).

این واقعیتی است که هیچ کس نمی‌تواند آن‌ را انکار کند حتی هدایت گران آقای تیجانی. آری، این است، ابو الفتح اربیلی از علمای امامیه در کتاب «كشف الغمة» در جریان ازدواج علی با فاطمه می‌گوید: عثمان به علی کمک کرده است... علی گفت: رسول اکرم ج جلو آمد و خطاب به علی فرمود: «ابوالحسن، اکنون بلند شو و زره خود را بفروش تا برای تو و دخترم، چیزی آماده کنم، رفتم، زرهم را به چهارصد درهم سیاه به عثمان فروختم. وقتی دراهم را از او تحویل گرفتم و او زره را از من گرفت، گفت: ای ابوالحسن، من شایسته‌ی زره و تو شایسته دراهم نیستی؟ در جواب گفتم: «چرا» گفت: زره از طرف من به تو هدیه است، زره و دراهم را برداشتم و نزد رسول اکرم ج آمدم. زره و دراهم را جلوی رسول الله ج گذاشتم و وی را در جریان امر قرار دادم. رسول الله ج برای عثمان دعای خیر کرد([[638]](#footnote-638)).

علاوه بر این، ابوالفتح اربیلی ثابت کرده است که ائمه اهل بیت با عثمان محبت داشته و او را تجلیل کرده‌اند. مولف «كشف الغمة» از زین العابدین علی بن حسن چنین روایت می‌کند: «تنی چند از مردم عراق نزد امام زین العابدین آمده درباره ابوبکر، عمر و عثمان، سخنانی گفتند. وقتی آنان سخنان خود را به اتمام رساندند. امام فرمود: آیا شما از مصداق آیه: ﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ٨﴾ [الحشر: 8] هستید؟ گفتند: «خیر». امام فرمود. پس شما، از مصداق آیه: ﴿وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ﴾ [الحشر: 9] هستید؟ در جواب گفتند: «خیر». امام فرمود: شما از این هر دو گروه تبری کردید و من گواهی می‌دهم که شما از آنان نیستید که درباره آنان چنین گفته شده است: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ [الحشر: 10] اخرجوا عني فعل الله بكم.

ترجمه: «آنان که بعد از آنان آمدند. می‌گویند پروردگارا ما را و برادران مومن ما را که قبل از ما ایمان آورده‌اند، مورد مغفرت قرار بده و در دل‌های ما کدورتی نسبت به مومنان قرار نده». بعد امام فرمود: از نزد من بیرون بروید. خداوند با شما معامله مناسب انجام خواهد داد؟!([[639]](#footnote-639)).

آیا بعد از اعتراف شیعه و سنی نسبت به فضایل عثمانس، آقای تیجانی ادعا می‌کند که خداوند او را با مطعون کردن عثمان و سایر صحابه کرام، به راه راست هدایت نموده است؟!!!.

بعد از ذکر عیوب و نقایصی که آقای تیجانی در رابطه با ابوبکر، عمر و عثمان بیان کرده است، برای من بسیار عجیب و شگفت‌آور است آنچه که او اخیراً در یکی از کتب خود، بنام «كل الحلول عند آل الرسول» آورده است. او در این کتاب تمام گفته‌های خود را که در کتب گذشته‌ی خود در صحابه آورده است، نقص کرده است و میان این دو دیدگاه خود تضاد بسیار شگفت انگیزی را مرتکب شده است. او در این کتاب می‌گوید: «یکی از دانشگاهیان مصری به عنوان اعتراض خطاب به من گفت: .. . باور و اعتقادات شیعه چگونه می‌تواند نمایانگر اسلام واقعی باشد. زیرا آنچه که میان مردم معروف و متداول است، عکس این است و این اهل سنت و جماعت هستند که همزمان به کتاب الهی و سنت رسول الله ج عمل می‌کنند و آنان فرقه ناجیه هستند و سایر فرقه‌ها در گمراهی و ضلال به سر می‌برند. من با نهایت خون سردی و آرامش به اشکال او پاسخ گفته، عرض نمودم: ای برادران، من با صدق نیت سوگند یاد می‌کنم، اگر من گروهی از اهل سنت و جماعت را ببینم که خود را پای بند مذهب و دین و آیینی می‌داند که منسوب به ابوبکر است، می‌گویم مبارک است این. و شما شایسته تبریک هستید. زیرا ابوبکر صدیق، صحابی بزرگوار و از سابقین اولین است. اگر او از نخستینیان نباشد (!) ولی ثانی اثنین در غار و رفیق هجرت رسول الله ج و نخستین خلیفه از خلفای راشدین است. من خود را به همین مقدار متقاعد کرده و خود را جزو این گروه قرار می‌دادم(!). اگر گروهی از اهل سنت و جماعت را می‌دیدم که خود را پای بند و مقلد، دین و آیینی می‌دانست که به عمر بن خطاب منسوب است. به آنان تبریک می‌گفتم. زیرا سیدنا عمر صحابی است، فاروق است که میان حق و باطل تمیز می‌دهد و او کسی است که خداوند به وسیله‌ی او اسلام را سر بلندی عنایت کرده است او از سابقین اول و دومین خلیفه راشد است. من خود را به همین فضایل متقاعد کرده و خود را جزو آن گروه قرار می‌دادم. اگر می‌دیدم، گروهی از اهل سنت و جماعت و یا از غیر آنان خود را پای بند دین و آیینی می‌داند که منسوب به عثمان بن عفان است و در اصول و فروع از وی تقلید می‌شود، به آنان تبریک می‌گفتم. زیرا عثمان ذو نورین است، او کسی است که فرشتگان از وی حیا می‌کنند. او سومین خلیفه راشد است. او جامع قرآن است. به همین فضایل خود را متقاعد نموده و از پیروان او می‌شدم. اما من حتی یک گروه را از اهل سنت و جماعت ندیدم که از دین و آیین خلفای ثلاثه و یا از سایر اصحاب پیروی کند([[640]](#footnote-640)).

من هیچ گونه تفسیر و توضیحی درباره این سخنان ارائه نمی‌دهم بلکه قضاوت را به خوانندگان آگاه و شعور بیدار آنان می‌سپارم تا خود آنان میزان اضطراب آقای تیجانی را در وارونه جلوه دادن حوادث و محو نمودن حقایق تخمین بزنند اما خداوند به کمتر از آشکار کردن نقایص و عریان کردن باطل راضی نیست.

باب نهم:   
نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره‌ی ام المؤمنین حضرت عایشه**ل**

خداوند ام المومنین حضرت عایشهل را به شرف همسری بهترین خلق خدا، حضرت ختمی مرتبت، محمد بن عبدالله ج مشرف نموده است. او با این همه کرامت و فضیلت از زخم‌های نیش قلم آقای تیجانی گستاخ و دروغگو نجات پیدا نکرده است. اینک به منظور پاسخ دادن به تیجانی و دفاع از بزرگ بانوی روی زمین (بانویی که رسول الله ج درباره او چنین فرموده است: برتری عایشه در برابر تمام زنان، مانند برتری ثرید در برابر سایر طعام و خوردنی‌ها است([[641]](#footnote-641)). و رسول خطاب به وی گفته بود: چون تو در بهشت همسر من هستی، موت برایم بسیار آسان است)([[642]](#footnote-642)). این مطاعن و تهمت‌ها را یکی بعد از دیگری تقدیم خوانندگان گرامی‌خواهم کرد.

«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه عایشه آتش فتنه را بر افروخته است»

تیجانی می‌گوید: مساله جنگ جمل را عنوان می‌کنم. جنگی که ام المومنین آتش آن‌ را بر افروخت. زیرا او بود که شخصاً قیادت و رهبری جنگ را بر عهده داشت. سوال این است زنی که خداوند بوسیله‌ی این فرمان: ﴿وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ ﴾ [الأحزاب: 33] (و در خانه بمانید و مانند جاهلیت نخستین خود نمایی نکنید) او را امر کرده است که در خانه بنشیند، چگونه و بنابر چه مجوز شرعی او از خانه بیرون می‌آید؟ او بنابر چه دلیلی جنگ با خلیفه مسلمانان، علی بن ابی طالب را مباح قرار داده است، حال آنکه علی ولی مرد و زن مسلمان بود. علمای ما به طور عادی و به راحتی جواب می‌دهند که عایشه امام علی را دوست نداشت. زیرا علی در جریان إفک، رسول الله ج را به جدا کردند و طلاق دادن عایشه مشورت داده است و این عالمان قصد دارند ما را متقاعد کنند دایر بر اینکه، حادثه إفک و مشورت دادن علی رسول الله ج را برای طلاق دادن عایشه (بر فرض صحت آن) کافی است که او از امر پروردگار تخطی کند، ستر و حجابی را که رسول الله ج برایش لازم قرار داده بود، رعایت نکند، شتری را سوار شود که رسول الله ج او را منع کرده بود و دست به اعمالی بزند که رسول الله ج او را از انجام آن بر حذر داشته بود. (یعنی سگان حواب را به صدا در نیاورد. ) و مسافات دور و دراز، مدینه به مکه و از آنجا به بصره را طی کند. کشتن انسان‌های معصوم را مباح بداند، با امیرالمومنین و یاران او بجنگد و بر حسب بیان مورخان عامل قتل هزارها مسلمان شود. همه‌ی این‌ها به خاطر اینکه او امام علی را دوست نداشت چون امام علی رسول اللهج را به طلاق دادن او مشورت داده بود»([[643]](#footnote-643)).

می‌گویم:

1-.. . اهل سنت در این زمینه و در سایر موارد به خاطر خشنودی الله پای بند عدل و انصاف هستند. موقف آنان حق و بر پایه‌های عدل استوار است و هیچ گونه تضاد و تناقض در آن وجود ندارد به گونه‌ای که در اقوال و مواضع شیعیان وجود دارد. موارد بسیار زیادی از این گونه تضاد و تناقضها را از کتاب خود آقای تیجانی در مباحث گذشته به اثبات رساندم. واقعیت این است که اهل بدر همه اهل بهشت‌اند. همچنین ام المومنین و سایر ازواج مطهرات، ابوبکر، علی، عثمان، عمر، طلحه و زبیر، همه این آقایان بعد از انبیا سادات و سرداران اهل بهشت‌اند. اهل سنت می‌گویند: برای رفتن به بهشت معصوم بودن شرط نیست حتی صاحبان گناهان صغیره و کبیره بعد از توبه نیز به بهشت می‌روند. این مساله مورد اتفاق همه‌ی مسلمانان است. با توجه به این اصل و قانون می‌گویند: گناهان و سیئاتی که به صحابه نسبت داده می‌شود، بسیاری از آن‌ها دروغ‌اند و بسیاری دیگر اجتهادی هستند ولی بسیاری از مردم دلیل اجتهاد آنان را شناختند و آنچه که در حق آنان به عنوان گناه شناخته می‌شود، بدلیل توبه یا به خاطر اعمال نیکی که موجب محو بدیها هستند و یا به خاطر مصائب و مشکلاتی که مکفر گناهان هستند، مورد عفو قرار خواهد گرفت. زیرا دلایل زیادی که به موجب آن بهشتی بودن آنان محرز است وجود دارد و لذا اعمالی که دوزخی بودن آنان را واجب کند، به دیده شک و تردید بنگریم. زیرا اگر چنین قضاوتی در حق عامه اهل ایمان که بهشتی بودن آنان معلوم نیست، صحیح نمی‌باشد، و بنابر دلایل متعددی ما نمی‌توانیم در حق عامه مومنان بگوییم که آنان اهل دوزخ‌اند، آنگاه در حق بهترین مومنان چگونه می‌توان چنین حکم کرد؟ آگاهی به جزئیات و تفاصیل احوال تک تک صحابه، در ظاهر و باطن و تمام خطاها و اجتهادات آنان، در واقع برای ما کار بسیار مشکل و دشواری است؟! لذا سخن گفتن در این خصوص به مثابه سخن گفتن در اموری است که ما علم آن‌ها را نداریم و سخن گفتن بدون علم حرام است. لذا سکوت درباره مشاجرات صحابه بهتر است از سخن گفتن پیرامون آن بدون اطلاع و آگاهی از واقعیات امور. زیرا تمام یا اکثر سخنان در این زمینه، سخنان بدون علم هستند و سخن گفتن پیرامون یک موضوع بدون علم به آن، حرام است، اگر در آن گرایش‌های شخصی و معارضه با حق نباشد و اگر سخن گفتن به خاطر گرایش‌های شخصی و معارضه با حق باشد، مسلم است که حرمت و ممنوعیت آن مضاعف می‌گردد. بنابراین هر کس در خصوص مشاجرات صحابه، بر اساس جهل و یا خلاف حق سخن گوید، او مستحق وعید است. اگر سخن گفتن به خاطر پیروی از گرایش‌های شخصی نه به خاطر خشنودی الله یا به خاطر معارضه و نابود کردن حق باشد. باز هم موجب ذم و عقاب است. هر کس از تعریف و ستایشی که در قرآن و حدیث در حق آنان آمده، از اعلام رضایتی که از جانب خداوند در حق آنان شده، از استحقاق بهشتی بودن و از بهترین افراد امت بودن آنان، آشنایی دارد، به خاطر دلایل ظنی و حدس و گمان هرگز با این گونه تقوی و مخالفت و معارضه نمی‌کند. دلایلی که بخشی از آن‌ها صحت ندارد یا صحت آن‌ها مشکوک است و بخش دیگر، آن‌هایی که کذب بودن آن‌ها روشن است و بخشی از آنهایند که تحقق و کیفیت وقوع آن‌ها مشخص نیست و بخشی دیگر دلایلی هستند که از موجه بودن صحابه و معذور بودن آنان حکایت دارند و قسمتی از آن‌ها از جمله دلایل و گناهانی هستند که توسط حسنات قابل عفو و اغماض هستند لذا، هر کس شیوه و خط مشی اهل سنت را انتخاب کند و راه آنان را سیر کند، از اهل حق، استقامت و اعتدال خواهد بود و در غیر این صورت گرفتار دروغ، نادانی و تناقض گویی خواهد شد، به گونه‌ای که این گمراهان گرفتار‌اند([[644]](#footnote-644)).

2-.. . آقای تیجانی می‌گوید: «عایشه آتش جنگ جمل را بر افروخته است»، این یک سخن و ادعای پوچ و کاملا کذب و بی‌اساس است. زیرا عایشهل هرگز برای جنگیدن و قتال از خانه و مدینه بیرون نرفت بلکه به قصد اصلاح میان مسلمانان خارج شده و بر این باور بود که این اقدام او شایسته و مصلحت است وقتی برایش روشن شد که نرفتن بهتر بوده، اظهار ندامت کرد و حسرت خورد و در روایت آمده است که چنین فرمود: «بهتر است و دوست دارم که شاخ درختی می‌بودم و این راه را اختیار نمی‌کردم»([[645]](#footnote-645)). بر فرض اینکه عایشهل با معیت طلحه و زبیرب علیه علیس قتال کرده است، می‌توان گفت که این قتال مشمول این آیه است: ﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٩ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ١٠﴾ [الحجرات: 9-10] یعنی: «اگر دو گروه از مومنان با یکدیگر جنگیدند، میان آن‌ها صلح و آشتی برقرار کنید اگر یکی بر دیگری به غاوت کرد... ».

آیه مذکور ایمان‌ را برای دو گروه اثبات می‌کند ولو اینکه آنان علیه یکدیگر قتال کرده باشند. وقتی عامه مومنان مصداق این آیه هستند، مومنان از صحابه به نحو احسن و به طریق قطع و یقین مصداق آن می‌باشند.

3-.. . آقای تیجانی می‌گوید: عایشه بنابر چه دلیلی از خانه بیرون می‌رود، حال آنکه خداوند به موجب آیه: ﴿وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ﴾ [الأحزاب: 33] او را حکم کرده است که از خانه بیرون نرود».

می‌گویم:

(الف) عایشهل برای به نمایش گذاشتن تجمل جاهلیت از خانه بیرون نرفته بود.

(ب).. . دستور استقرار در خانه با خروج از خانه به خاطر انجام ماموریت و حفظ مصلحت منافاتی ندارد. مانند خارج شدن به منظور اداء حج و عمره یا خارج شدن همراه با شوهر برای مسافرت، زیرا که آیه مذکور در دوران حیات رسول الله ج نازل شده بود و رسول الله ج بعد از نزول آن، ازواج مطهرات را با خود به مسافرت‌ها می‌برد. مثلاً در حجه الوداع حضرت عایشهل را با خود به سفر حج برد و در همان سفر او را برای انجام عمره با برادرش عبدالرحمن به تنعیم فرستاد و حجه الوداع بعد از نزول این آیه و اندکی کم‌تر از سه ماه قبل از وفات رسول الله ج صورت گرفته است و به همین خاطر همسران رسول الله ج در دوران خلافت حضرت عمرس به سفر حج می‌رفتند همان گونه که با خود رسول الله ج به حج رفتند. اگر مسافرت همسران رسول الله ج و سایر زنان به منظور تحقق مصالح جایز است، عایشهل نیز معتقد بود که این بیرون رفتن و مسافرت به منظور حفظ و رعایت مصلحت مسلمانان است([[646]](#footnote-646)).

4-.. . آقای تیجانی مدعی است که عایشه بدلیل عدم محبت با علی بن ابی طالب، قتال با وی را مباح و حلال دانسته است و دلیل عدم محبت او با علی بن ابی طالب این بوده است که علی در جریان افک، پیامبر ج را به طلاق دادن عایشه مشورت داده بود. و این تنها پاسخ علمای اهل سنت است. »

می‌گویم:

(الف).. . اگر جواب علمای اهل سنت همین است، پس چرا قول حد اقل یکی از علمای اهل سنت را ذکر نکرده‌ای؟ یا اینکه تو از مرز نهایی دروغ نیز قدم را فراتر گذاشته و هیچ جریان‌ را بدون آمیزش با باطل و بهتان بیان نمی‌کند.

(ب) آری، جریان افک که خداوند ام المومنین را از آن سوی هفت آسمان از آن تبرئه کرده است، در بخشی از آن رسول اکرم ج درباره فراق عایشه از بعضی از اصحاب، نظر خواهی کرده بود و موضع علی بن ابی طالب چنین بود: «خداوند تو را در مضیقه قرار نداده است، زن تنها عایشه نیست و از کنیز سوال کن واقعیت را برای تو می‌گوید»([[647]](#footnote-647)).

حضرت علیس با بیان این موضع به طلاق و تفریق عایشه اصلاً اشاره نکرده بود لکن او وقتی اضطراب و ناراحتی رسول الله ج را دید، بسیار مایل شد که هرچه زودتر این ناراحتی را بزداید و لذا به این مطلب اشاره کرد و به خوبی می‌دانست که در صورت فراق، جبران آن در صورت برائت یا سوال کردن از کنیز با رجوع کردن ممکن است، علی بن ابی طالب مصمم نبود که رسول الله ج او را طلاق دهد و این مطلب از سخنان علیس روشن است، به همین خاطر ابن حجر می‌گوید: «انگیزه این سخن علی، رعایت و ترجیح جانب رسول الله ج بود. زیرا پریشانی رسول الله ج برای حضرت علی ناراحت کننده بوده است و بدلیل غیرت شدید رسول الله ج، علی بر این باور بود که اگر رسول الله ج همسرش را طلاق دهد ناراحتی و غم و اندوه ناشی از جانب او، زایل می‌شود و در صورت تحقق برائت، نگرانی ناشی از فراق، با رجوع جبران می‌شود([[648]](#footnote-648)). امام نووی می‌فرماید: مناسب و شایسته در حق علی همین بود. زیرا او موضعش را به صلاح رسول الله ج می‌دانست و آن‌ را نصیحت و خیر خواهی در حق او می‌پنداشت و رفع نگرانی خاطر رسول الله ج برای او از هر چیز بیشتر حایز اهمیت بود([[649]](#footnote-649)). شیخ ابو محمد بن ابی‌حمزه می‌گوید: «علی در مشوره طلاق مصمم نبود. زیرا او بعد از اشاره به فراق گفت: «سل الجارية تصدقك» از کنیز سوال کن تا واقعیت امر را برای تو بیان کند. او در واقع معامله را به رای خود رسول الله ج موکول کرد. می‌توان گفت که با توجه به سیاق و سباق قضیه، حاصل و نتیجه مشورت حضرت علی چنین بوده است: «إن أدرت تعجيل الراحة ففارقها» (اگر مایل هستی که اضطراب و ناراحتی به سرعت برطرف شود، او را از خود جدا کن. «وإن أردت خلاف ذلك فابحث عن حقيقة الأمر» ـ اگر چنین تمایلی نداری، آنگاه درباره واقعیت تحقیق کن تا قضیه روشن شود ـ زیرا علی یقین داشت که بریره خلاف آنچه که می‌داند به پیامبر ج نمی‌گوید و او (بریره) درباره عایشه جز عفت و پاکدامنی چیزی دیگر نمی‌دانست([[650]](#footnote-650)).

5-.. . تیجانی می‌گوید: علمای اهل سنت می‌خواهند ما را متقاعد کنند که مشورت دادن علی به پیامبر درباره طلاق دادن عایشه، «بر فرض صحت آن» دلیلی است شرعی برای اینکه عایشه از امر پروردگارش تخطی کند، حجابی را که خداوند بر وی لازم کرده بود رعایت نکند، سوار شتری شود که رسول الله ج او را از سوار شدن بر آن منع کرده بود... الخ آقای تیجانی در پاورقی کتابش طبری، ابن اثیر مدائنی و غیره را که حوادث سال 36 هجری را ذکر کرده‌اند، به عنوان ماخذ و منبع قول مذکور ذکر کرده است([[651]](#footnote-651)).

در پاسخ به این سخن او می‌گویم:

أ-.. . اگر به تاریخ طبری و به ویژه به آن بخش از آن، که حوادث سال 36 هجری را بیان می‌کند، نگاه شود، کم‌ترین اشاره‌ای به این رویدادها به گونه‌ای که تیجانی می‌گوید، نشده است. اگر چه طبری روایات زیادی را پیرامون جنگ جمل در آن نقل کرده است. اتفاقاً روایتی که در خصوص جنگ جمل در آن نقل شده است، علیه دیدگاه تیجانی در آن‌ها سخن به میان آمده است. این روایات مبین این مطلب هستند که عایشهل همراه با طلحه و زبیر به قصد اصلاح وارد صحنه شده بودند. طبری نقل کرده است که علیس قعقاع بن عمرو را نزد مردم بصره فرستاد تا دلیل خروج و قیام آنان را معلوم کند... قعقاع وارد بصره شد و نخست نزد ام المومنین حضرت عایشهل رفت و سلام کرد و بعد پرسید: ای مادر، تو چرا به بصره آمده‌ای، چه عاملی موجب شده که توبه اینجا مسافرت کنی؟ عایشهل در جواب فرمود: «فرزندم، تنها عامل، «إصلاح بين الناس» است. قعقاع گفت: طلحه و زبیر را اینجا بیاور و آنان را در مجلس خود طلب کن تا تو از سخنان من و از سخنان آن دو با خبر شوی ـ عایشه بدنبال آنان قاصد فرستاد و آنان آمدند. قعقاع گفت: من از ام المومنین پرسیدم: چه عاملی باعث شده است که او به بصره بیاید؟ ام المومنین فرمود: «إصلاح بين الناس» نظر شما در این مورد چیست؟ آیا شما از ام المومنین پیروی می‌کنید یا با وی مخالفت می‌کنید؟ آن دو گفتند: نحن متبعان([[652]](#footnote-652)). یعنی از ام المومنین پیروی می‌کنیم.

مورخ طبری ثابت کرده است که مسببان و عاملان قتل هزاران مسلمان، همانا قاتلان عثمانس هستند، او می‌گوید: وقتی مردم با اطمینان در جاهای مورد نظر خود منزل گرفتند، علی، طلحه و زبیر، وارد مذاکره شدند و در مسایل اختلافی به توافق رسیدند، صلح و پایان دادن به جنگ را مناسب‌ترین راه تشخیص دادند. و آن هم هنگامی که دیدند امور پراکنده می‌شود و بعدها قابل تدارک نیست و با همین موقف علی به طرف سپاه خود رفت. طلحه و زبیر نیز به طرف سپاه خود رفتند. وقت شام، علی عبدالله بن عباس را نزد طلحه و زبیر فرستاد و آن دو، محمد بن طلحه را نزد علی فرستادند. هدف این بود که هر کدام از فریقین با افراد خود مشورت بکند. در نزدیکی غروب، در ماه جمادی الآخر طلحه و زبیر نزد سران سپاهیان خود و علی نیز نزد سران سپاهیان قاصد فرستاده و آنان را در محل استقرار خود طلبیدند. از همراهان علی تنها کسانی از فرمان علی اطاعت نکردند نیامدند که طرفداران قاتلان عثمان بودند. فریقین شب را در نهایت آرامش در حال صلح سپری کردند. آنانی که طرفدار و حامیان قتل عثمان بودند و تن به مصالحت ندادند، بدترین شب را گذراندند. و تمام شب را در مشورت و نظر خواهی سپری کردند و به روشن کردن آتش جنگ به صورت پنهانی اتفاق کردند و به خاطر اینکه دیگران از این تصمیم آنان اطلاع پیدا نکنند، سعی در پنهان کردن این توافق نمودند. صبح زود در حالت تاریکی هوا به صورت پنهانی هر کدام از آنان نزد طایفه خود رفته، آنان را مسلح کردند و فریقین جنگ و درگیر را علیه یکدیگر شوراندند و با شعله ور کردن آتش جنگ زمینه‌ی قتل هزاران مسلمان را فراهم ساختند([[653]](#footnote-653)).

در روایتی دیگر در طبری آمده است: عایشهل خطاب به کعب فرمود: ای کعب، از شتر پایین بیا و آنان را به طرف کتاب خداوند دعوت کن و یک نسخه قرآن نیز به وی داد. لشکریان علی آمدند و در مقدم آنان و پیروان عبدالله بن سبا یهودی قرار داشتند. آنان از بر قراری صلح در هراس بودند. کعب با قرآن به استقبال آنان رفت و علیس پشت سر آنان بود، آنان را به صلح و آشتی دعوت داد ولی آنان به جز اقدام به جنگ به هیچ چیزی دیگر راضی نبودند. وقتی کعب آنان را به صلح و به سوی قرآن دعوت کرد، او را مورد اصابت تیرها قرار داده، از پا در آوردند. عایشهل در حالی که در هودج بود، تیرها را به سوی وی پرتاب کردند. عایشه از داخل هودج آنان را به آرامش دعوت کرد و با صدای بلند الله الله را ورد زبان خود قرار داده بود. ولی شورشیان به کمتر از روشن کردن آتش جنگ راضی نبودند. عایشهل وقتی اطمینان پیدا کرد که شورشیان آماده‌ی مصالحت نیستند، نخستین اقدامی که انجام داد، فرمود: بر قاتلان عثمان و حامیان آنان لعنت بفرستید و شروع به دعای بد علیه آنان کرد. مردم بصره نیز زمزمه‌ی دعا را همزمان با حضرت عایشه، سر دادند. علی بن ابی طالب دعای دعا کنندگان‌ را شنید و بلا فاصله فرمود: این شور و زمزمه چیست؟ عایشه علیه قاتلان عثمان دعای می‌کند و مردم نیز همراه او در حال دعا هستند. علی جلو آمد و مشغول دعا شد و فرمود: پروردگارا، قاتلان عثمان و حامیان آنان را مورد لعن و نفرین خود قرار بده([[654]](#footnote-654)).

ابن اثیر نیز در تاریخ خود همین سخنان‌ را نقل کرده است، البته کتاب «مدائن» به نظر من نرسیده است و روایات صحیحه نیز مؤید همین مطلب هستند که عایشه، طلحه، و زبیر و علی رضی الله عنهم اجمعین قصد جنگ با یکدیگر را نداشتند و به همین خاطر ام المومنین حضرت عایشه از بیرون رفتن خود اظهار ندامت کرده، فرمود: دوست دارم که شاخ تر یک درختی می‌بودم ولی این راه را انتخاب نمی‌کردم. و می‌فرمود: ای کاش من ده تن امثال حارث بن هشام را گم و از دست می‌دادم ولی با سیاست ابن زبیر موافق نمی‌بودم([[655]](#footnote-655)). اگر قصد عایشه اصلاح نمی‌بود و به دنبال قتال می‌بود، آنگاه این ندامت و پشیمانی از کجا؟ و چرا؟

آقای تیجانی می‌گوید: این همه کدورت چرا؟ مورخین ثابت کرده‌اند که عایشه با علی موضع خصمانه‌ای داشته است. وقتی عایشه از مکه داشت بر می‌گشت، در مسیر راه از خبر کشته شدن عثمان آگاه شد و فوق العاده اظهار خوشحالی کرد. اما وقتی خبر شد که مردم با علی بیعت کرده‌اند، بسیار ناراحت شد و فرمود: «دوست داشتم که آسمان بر زمین می‌آمد ولی علی زمام امور را در دست نمی‌گرفت. و گفت: مرا بر گردانید و شروع به روشن کردن آتش فتنه و شورانیدن مردم علیه علی کرد، همان علی که عایشه نمی‌خواست نام او را بر زبان بیاورد. آیا ام المومنین نشنیده بود که رسول اکرم ج فرمود: (دوستی با علی نشانی ایمان و بغض با وی نشانی نفاق است)؟ حتی بعضی از صحابه گفته بودند: (ما منافقان ‌را نمی‌شناختیم مگر بوسیله‌ی بغض آنان با علی) آیا ام المومنین، قول رسول الله ج (هر کس که من مولای او هستم، علی نیز مولای اوست) را نشنیده بود؟ بدون تردید او از همه‌ی این‌ها خبر داشت لیکن او علی را دوست نداشت و نمی‌خواست نام او را بر زبان بیاورد حتی وقتی خبر موت علی را شنید، سجده‌ی شکر بجا آورد([[656]](#footnote-656)).

می‌گویم:

1-.. . این گفته تیجانی که عایشه از کشته شدن عثمان فوق العاده خوشحال شد، نشان بسیار واضحی بر دروغگو بودن او است. هیچ یکی از مورخان این را نگفته‌اند بلکه مورخان، ثابت کرده‌اند که عایشه فقط به خاطر انتقام از خون عثمان و به قصد قصاص قاتلان او از خانه بیرون آمده بود. من می‌پرسم: اگر عایشه از کشتن عثمان راضی بود، برای چه هدفی از خانه بیرون آمد؟ آیا او به خاطر منع کردن علی از احراز خلافت بیرون آمده بود؟! آقای تیجانی لابد می‌گوید: «آری»! و اگر از آقای تیجانی سوال شود: بنابر چه دلیلی؟ می‌گوید: بخاطر اینکه علی رسول الله ج را به طلاق دادن عایشه مشورت داده بود؟! از آقای تیجانی می‌پرسم: اگر عایشه به این دلیل علی را دوست نداشت و مخالف او بود. بیرون آمدن هزاران تن از مسلمانان و حمایت آنان از عایشه را چگونه توجیه می‌کنی؟! آیا جناب تیجانی دلیل عقلانی، دایر بر حمایت این مسلمانان از عایشهل دارد؟ یا اینکه این جمع کثیر از مسلمانان نیز علی را دوست نداشتند؟ اگر بگوید: آری، از وی می‌پرسم: آیا این کراهیت و عدم محبت دلیلی دارد؟ اگر جوابی دارد، آن‌ را ارائه دهد. و اگر جوابی ندارد، به او بشارت می‌دهم که او از گمراه ترین مردمان است!!.

2-.. . آقای تیجانی می‌گوید: «مورخین ثابت کرده‌اند که عایشه نمی‌خواست نام علی را بر زبان بیاورد». می‌پرسم: این مورخان چه کسانی هستند؟ آیا تو می‌توانی آنان را برای ما معرفی کنی تا ما نیز راستگویان‌ را از میان دروغگویان بشناسیم؟ و تو از چه ماخذ و منابعی سخن می‌گویی؟ واقعیت این است که عایشهل با طیب خاطر و انشراح صدر نام علی را بر زبان آورده است. شریح ابن هانی می‌گوید: «درباره مسح از عایشهل سوال کردم. فرمود: نزد علی برو و این سوال را از او بپرس، او از من عالم‌تر است. شریح می‌گوید: نزد علی رفتم، درباره مدت مسح خفین از او پرسیدم، گفت: رسول اکرم ج به ما امر کرد و فرمود: مقیم به مدت یک شبانه روز و مسافر به مدت سه شبانه روز مسح کند([[657]](#footnote-657)).

امام مسلم نیز این روایت را با سند صحیح از شریح بن هانی نقل کرده است، می‌گوید: نزد عایشه آمدم و درباره مسح از وی پرسیدم، فرمود: نزد علی بن ابی طالب برو. (مسلم ـ كتاب الطهارة ـ باب التوقيت في الـمسح على الخفين شماره 276).

3- آقای تیجانی در این راستا، دو حدیث درباره فضیلت علی ذکر می‌کند. (من كنت مولاه فعلي مولاه) و می‌گوید: آیا ام المومنین، عایشه این سخن رسول اللهج را نشنیده بود؟ بدون تردید، او این سخنان‌ را شنیده بود ولی او علی را دوست نداشت و نام او را بر زبان نیاورد حتی وقتی خیر موت او را شنید، سجده‌ی شکر بجا آورد!!.

می‌گویم:

(الف) در مباحث گذشته ثابت کردم که علی نزد عایشه مبغوض نبود بلکه صرفاً به منظور اجرا حکم قصاص و انتقام خون عثمان با علی اختلاف نظر داشت و به قصد قتال با علی از خانه بیرون نرفت بلکه به منظور برقرار کردن صلح و آشتی میان مردم، بیرون رفت. به همین خاطر او برای تامین خواست مردم دایر بر ایجاد صلح و آشتی دست به این اقدام زد. ابن العماد در «شذرات الذهب» می‌نویسد: وقتی علی وارد بصره شد، نزد عایشه رفت و گفت: خدا تو را بیامرزد. عایشه فرمود: تو را نیز، من جز اصلاح قصد دیگری نداشتم([[658]](#footnote-658)). ابن العربی پیرامون توضیح این سخن می‌گوید: «بیرون رفتن عایشه بسوی جنگ جمل به قصد جنگ نبود بلکه مردم نزد او رفتند و درباره ناملایمات و فتنه‌ها به او شکایت بردند و فکر می‌کردند اگر او وارد صحنه شود، فتنه‌ها اصلاح و مشکلات حل خواهند شد. و خود او نیز چنین نی اندیشید. لذا به خاطر تحقق بخشیدن به فرموده خداوند: ﴿لَّا خَيۡرَ فِي كَثِيرٖ مِّن نَّجۡوَىٰهُمۡ﴾ [النساء: 114] ﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ﴾([[659]](#footnote-659)) [الحجرات: 9] وارد صحنه شد. ابن حبان می‌گوید: عایشه به ابو موسی که از جانب علی فرماندار کوفه بود، نوشت: تو از جریان عثمان آگاه هستی و من به قصد اصلاح و ایجاد صلح و آشتی میان مردم، وارد صحنه شده‌ام، لذا مردم کوفه را امر کن تا در خانه‌ها بمانند و به امن و عافیت خشنود شوند وانتظار کنند تا صلح و آشتی که مورد پسند آنان است میان مردم برقرار شود([[660]](#footnote-660)).

آری، عایشهل به خاطر دلایلی که ارائه گردید، وارد صحنه شده بود نه بخاطر عدم محبت و بغض با علیس به گونه‌ای که آقای تیجانی وانمود می‌کند. آنچه که آقای تیجانی می‌گوید، دروغ آشکار است و هیچ گونه دلیل صحیحی بر اثبات مدعایش وجود ندارد. اینکه عایشهل در نظر علیس دارای چه منزلت و جایگاهی بود، بویژه بعد از بروز اختلاف و حوادث ناگواری که میان آن دو بزرگوار رخ داد، ابن بابویه قمی در کتاب «علل الشرائع» از جعفر بن محمد، او از پدرش †، چنین می‌گوید: «مروان بن حکم گفت: وقتی ما در بصره از دست علی÷ با شکست مواجه شدیم علی اموال مردم را به صاحبانش مسترد می‌کرد. هر کس گواه ارائه داد، مالش را به وی پس داد و هرکس نتوانست اقامه‌ی بینه کند، او را سوگند می‌داد. یکی از حاضران گفت: ای امیرالمومنین، اموال غنیمت و اسیران جنگی همه را میان ما تقسیم کن، وقتی روی این موضوع پافشاری شد، علی فرمود: چه کسی از شما آماده است که ام المومنین عایشه را به عنوان اسیر جنگی بپذیرد؟ مردم سکوت اختیار کردند([[661]](#footnote-661)). آیا دلیلی روشن‌تر و بزرگ‌تر از این دایر بر منزلت و جایگاه ام المومنین از دیدگاه علی بن ابی طالب، وجود دارد؟

(ب) تیجانی می‌گوید: .. . «عایشه وقتی خبر موت علی را شنید، سجده‌ی شکر بجا آورد. در پاورقی، این سخن را به منابع زیر نسبت می‌دهد: طبری، ابن الاثیر، فتنه الکبری و به تمام مورخان که حوادث و رویدادهای سال چهلم هجری را نقل کرده‌اند.» (ثم اهتدیت ص118) و آنگاه.. . هدایت شدم ص (194).

طبری، ابن اثیر و سایر کتب تاریخ را که حوادث سال چهلم هجری را آورده‌اند، مورد تحقیق و مطالعه قرار داده‌ام، کوچک‌ترین اثری از این دعوای تیجانی را نیافتم، خدا پدرش را بیامرزد، حقاً که در دروغگویی دومی ندارد!.

تیجانی به یاوه گویی‌اش ادامه داده، می‌گوید: «این سوال همواره در ذهن تکرار می‌شود، کدام فریق حق و کدام فریق باطل است؟ یا علی و همراهانش ستمکار بودند و یا عایشه، طلحه، زبیر و همراهانش؟ احتمال سومی وجود ندارد، فکر نمی‌کنم پژوهشگران انصاف جو جز این بیندیشد که حق با علی و همراهانش بوده است (زیرا حق با علی دور می‌زند، «الحق يدور مع علي حيث دار» یعنی علی هرجاکه برود حق با وی است) و عایشه که آتش فتنه را روشن کرده است بر باطل است. فتنه‌ای که مانند آتش در جنگل خشک و تر همه را سوزانده و آثار نامطلوبش هنوز از بین نرفته است. برای اطلاعات بیشتر و به خاطر اطمینان قلب خودم، آنچه را بخاری در کتاب الفتن، تحت عنوان (فتنه‌هایی که مانند امواج متلاطم دریا هستند) آورده است، بیان می‌کنم. امام بخاری می‌گوید: وقتی طلحه، زبیر و عایشه به بصره رفتند، علی و عمار بن یاسر و حسن بن علی را به بصره فرستاد. حسن و عمار وارد بصره شدند و بالای منبر رفتند، حسن در طبقه‌ی بالای منبر رفت و عمار در طبقه پایین بود. مردم تجمع کردند. عمار گفت: به خدا سوگند، او در دنیا و آخرت همسر پیامبر شما است اما خداوند دارد از شما امتحان می‌گیرد، تا معلوم کند که شما از خداوند اطاعت می‌کنید یا از عایشه([[662]](#footnote-662)).

می‌گویم:

(الف) خیر، آقای تیجانی، چنین نیست که تو می‌گویی بلکه احتمال سومی نیز وجود دارد. و آن اینکه، فریقین برای رسیدن به حق اجتهاد کردند و هیچ یک از فریقین ستمکار نبود. زیرا فتنه‌ی قتل عثمان، تمام امت را به دو فریق تقسیم کرده بود. یک فریق معتقد بود که قاتلان عثمان فوراً و بدون تاخیر باید قصاص شوند که در راس آنان، عایشه، طلحه و زبیر رضی الله عنهم اجمعین قرار داشتند. فریق دیگر نیز قصاص قاتلان عثمان را واجب و لازم می‌دانست ولی در عین حال معتقد بود که در این باره مقداری زمان و فرصت لازم است تا رسیدن به این هدف ممکن باشد. زیرا قاتلان وابسته به طوایف و قبایل متعددی بودند و از آنان دفاع می‌کردند و برای تشخیص صحیح عاملان و آمران ترور عثمان زمان بیشتری در کار است. حضرت علی و اصحابش از این موقف حمایت می‌کردند. و اتفاقاً عاملان و امران ترور عثمان، عاملان اصلی حادثه جمل بودند، هیچ کدام از این دو فریق دخالتی در شعله ور کردن آتش جنگ نداشت. همان گونه که در مباحث گذشته به این مطلب اشاره شده است.

(ب) اما روایت بخاری که قلب تیجانی را سکون و آرامش بخشیده است، در واقع از بزرگ‌ترین دلایل بر فضیلت عایشه است ولی چه بگوییم درباره انسان جاهل و نادانی که از روایات و دلایلی علیه اهل سنت استدلال می‌کند که در واقع علیه خود او وهم کیشانش هستند. من باب مثال در حدیث مذکور، عمار گواهی می‌دهد که ام المومنین، عایشه در دنیا و آخرت همسر رسول الله ج است! همسر بودن رسول الله ج در آخرت، معنی‌اش این است که عایشه در بهشت همسر رسول الله است و از بانوان بهشتی است؟! آیا مزیت و کرامتی برتر از این برای عایشه هست؟ آیا بدون اینکه خدا و رسول خدا از وی خشنود باشند، او استحقاق چنین منزلت و جایگاهی را دارد؟ اما درباره قول عمار باید عرض کنم که، عمار از حامیان حضرت علی بود و می‌خواست مردم را در جهت حمایت از علی بن ابی طالبس تشویق کند اما مردم بخاطر اینکه، طرف مقابل حضرت علی، ام المومنین عایشه بود، در حمایت همه جانبه از حضرت علی تردید داشتند. عمار سعی می‌کرد نشان دهد که حق با علی است. زیرا او خلیفه‌ی مسلمانان است و اطاعت از وی واجب است همان گونه که خداوند امر کرده است. البته این جریان قبل از این بود که عایشه، طلحه و زبیر خواستار قصاص از قاتلان عثمان شوند. بی‌تردید، عایشه، طلحه و زبیر بر این باور بودند که مطالبه‌ی قصاص خون عثمان از قاتلان او قبل از تسلیم شدن در برابر خلافت علی، حکم خداوند است. همانطور که خود حضرت عایشه این مطلب را با عثمان بن حنیف، زمانی که عثمان ابن حنیف درباره دلیل خروجش از وی سوال می‌کرد، در میان گذاشت و فرمود: «به خدا سوگند، شخصی مانند من هرگز پنهان کاری نمی‌کند و فرزندانش را در ابهام قرار نمی‌دهد همانا شورش از اهالی شهرها و جنگجویان قبایل است. آنان در حرم رسول خدا دست به جنگ و شرارت زدند. و در آنجا حوادث آفریدند و حادثه آفرینان و اهل بدعت را در آنجا پناه دادند و خود را در حرم رسول الله ج مستحق لعن و نفرین الهی قرار داده و بدلیل کشتن امام مسلمانان بدون هیچ مجوزی خود را گرفتار قهر و عذاب خداوند کردند. خون‌های حرام را مباح دانسته بر زمین ریختند، اموال مردم را به غارت بردند. حرمت بلد حرام و ماه حرام را رعایت نکردند. در جایی اقامت کردند که اقامت در آنجا را دوست نداشتند، به خود و دیگران ضرر رساندند، نه تقوی داشتند و نه برای مردم آنجا مفید بودند. در میان مسلمانان آمده‌ام تا آنان را از اعمال این گروه آگاه سازم و نشان بدهم که مردم بعد از ما در چه حالتی هستند و برای اصلاح این اوضاع باید چه بکنند و این آیه را قرائت کرد: ﴿لَّا خَيۡرَ فِي كَثِيرٖ مِّن نَّجۡوَىٰهُمۡ إِلَّا مَنۡ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوۡ مَعۡرُوفٍ أَوۡ إِصۡلَٰحِۢ بَيۡنَ ٱلنَّاسِۚ﴾ [النساء: 114] «در بسیاری از (در گوشی و) نجواهای‌شان خیری نیست، مگر که (با این کار) امر به صدقه دادن یا کار نیک، یا اصلاح در میان مردم کند». بزرگ و کوچک، زن و مرد، همه ما باید به امر الله و رسولش برای اصلاح بلند بشویم، این است رسالت ما که شما را به کار نیک امر کنیم، از کارهای بد منع کنیم و برای تغییر دادن بدی‌ها تشویق کنیم([[663]](#footnote-663)).

تیجانی در ادامه سخنان بی‌سر و ته خود می‌گوید: «بخاری در کتاب شروط، تحت عنوان (ما جاء في بيوت أزواج النبي) اورده است. رسول اکرم ج در حال ایراد سخن به طرف منزل عایشه اشاره کرده فرمود: ههنا الفتن، اینجا مرکز فتنه است، اینجا مرکز فتنه است، اینجا مرکز فتنه است. فتنه‌ها از آنجا هستند. از آن سمت که دو شاخ شیطان قرار دارند (یعنی از طرفی که آفتاب طلوع می‌کند)»([[664]](#footnote-664)).

می‌گویم:

1-.. . کتاب شروط بخاری را باز کردم، عنوان مذکور را در آن کتاب نیافتم، بلکه این در بابی دیگر تحت عنوان «باب الخمس» آمده است. آری، این اشتباه در بیان ماخذ و منبع حدیث، از آقای تیجانی حکایت از آن دارد که این اشکال را کسانی دیگر برای او دیکته کرده‌اند و خود او ماخذ را مطالعه نکرده است.

2-.. . آقای تیجانی، درباره اینکه عایشه مصدر فتنه‌ها بوده است، از این حدیث استدلال می‌کند؟! بطلان این استدلال او مانند آفتاب روشن است. زیرا منظور رسول اکرم ج جهت مشرق بوده است، اگر منظورش بیت یا منزل عایشه می‌بود، راوی بجای کلمه‌ی «نحو مسكن» (إلى مسكن) می‌گفت: در صحیح مسلم از ابن عمرس چنین آمده است: رسول الله ج از خانه‌ی عایشه بیرون آمد و فرمود: اساس کفر از اینجا است، از طرفی که دو شاخ شیطان طلوع می‌کنند (یعنی از طرفی که آفتاب طلوع می‌کند)([[665]](#footnote-665)) در روایتی دیگر از ابن عمر چنین نیز آمده است: «از رسول الله ج در حالی که رو به مشرق بود، شنیدم فرمود: ای مردم هوشیار باشید فتنه‌ها از این طرف (مشرق) هستند، از آن طرف که دو شاخ قرار دارند. یعنی از طرفی که آفتاب طلوع می‌کند.

(مسلم مع الشرح رقم (3905) بخاری كتاب الفتن رقم 6680).

و به خاطر اینکه شک صد در صد زایل شود، می‌خواهم روایتی دیگر از صحیح مسلم را نقل کنم: «ابن عمر می‌گوید: رسول اکرم ج در کنار درب خانه‌ی حفصه و در روایت عبیدالله بن سعید، در کنار درب خانه‌ی عایشه ایستاده، با دست خود به طرف مشرق اشاره می‌کند، ظاهر می‌شوند. این مطلب را دوتا سه بار تکرار کرد([[666]](#footnote-666)). (فکر می‌کنم حق آشکار گشته و دوستان شیطان به رسوایی کشیده شده‌اند).

توضیح از مترجم: آفتاب پرستان، موقع طلوع آفتاب آن‌ را عبادت می‌کردند و معتقد بودند که آفتاب از میان دو شاخ شیطان طلوع می‌کند. به همین خاطر مطلع خورشید به محل طلوع شاخ شیطان (حيث يطلع قرنا الشيطان) تعبیر شده است.

تیجانی می‌گوید: بخاری در صحیح خود مسایل بسیار شگفت‌آوری را پیرامون بی‌ادبی عایشه نسبت به رسول الله ج آورده است. این مسایل به حدی توام با سو ادب بوده‌اند، حتی پدر عایشه، ابوبکر او را چنان زد که خون از بدنش جاری شد و خداوند درباره گو بگوی او با رسول الله ج، او را تهدید به طلاق و بحث جایگزین کردن همسری بهتر از او برای رسول الله ج را به میان آورده است. این داستان دیگری است که شرح آن به طول می‌انجامد.

می‌گویم:

1-.. . این گفته‌ی آقای تیجانی که «عایشه در حق رسول الله ج چنان مرتکب سو ادب شده است حتی پدرش ابوبکر او را به حدی مورد ضرب قرار داده است که خون از بدنش جاری شده است». آقای تیجانی صحیح بخاری را ماخذ و منبع این خبر قرار داده است. این دروغ محض است. اگر نمی‌پذیرد، باید این روایت را در صحیح بخاری ارائه بدهد و ثابت کند و بعد حقد و کینه‌ای را که در دل دارد، بیرون بیاورد.

2-.. . اینکه عایشه با رسول الله ج گو بگو کرده حتی که خداوند او را تهدید به طلاق کرده است و صحبت از دادن همسری بهتر از او به رسول اللهج را به میان آورده است،

باید عرض کنم:

(الف) بارها عرض کردم که در واقع تمام انسان‌ها از گناهان معصوم نیستند بلکه جایز الخطا هستند و مرتکب گناهان صغیره و کبیره می‌شوند به جز پیامبران. اگر فردی مرتکب گناه شود، خواه عایشه باشد یا دیگری این یک جریان خارق العاده و شگفت‌آوری نباید محسوب شود، زیرا (بجز پیامبران) کسی معصوم نیست. لذا پسندیده و عقلانی نیست اینکه خطا و گناهی را که عایشه مرتکب شده و از آن توبه کرده است، آقای تیجانی آن‌ را از بدی‌های عایشه بشمارد، آن‌ را موجب طعن و عیب قرار بدهد، و چنان بیندیشد که عایشه مرتکب مکروهی شده است. در عین حال آقای تیجانی و هم کیشانش فراموش نکنند، وقتی علی ابن ابی طالبس می‌خواست در کنار فاطمه با دختر ابوجهل ازدواج کند، رسول الله ج ناراحت شد، خشم کرد حتی فرمود: «همانا بنی هاشم بن مغیره می‌خواستند دخترشان ‌را در عقد علی ابن ابی طالب در بیاورند، من اجازه نمی‌دهم، اجازه نمی‌دهم، اجازه نمی‌دهم، مگر اینکه علی بن ابی طالب دختر مرا طلاق دهد، آنگاه با دختر بنی هاشم بن مغیره ازدواج کند([[667]](#footnote-667)).

آری، خواننده‌ی محترم، مشاهده می‌کنی که رسول الله ج علی را به طلاق دادن فاطمه تهدید می‌کند، اگر علی درباره نکاح دختر ابی جهل تصمیمش را عملی می‌کرد. آیا پسندیده و معقول است، این تصمیم حضرت علی را موجب طعن و عیب برای او تصور نموده و آن‌ را در عداد گناهان او به حساب بیاوریم؟! آیا کسی چنین می‌اندیشد، به جز کسی که نادان تر از همه‌ی انسان‌ها باشد؟!.

(ب) تیجانی می‌گوید: «خداوند عایشه را تهدید به طلاق کرده است و خواسته است به حضرت محمد ج، همسری بهتر از عایشه بدهد». این سخنان تیجانی صحت ندارند. امام بخاری از خلیفه المسلمین، عمر بن خطاب روایت کرده است: همسران پیامبرج درباره غیرت در حق او، تجمع کرده بودند. عمر بن خطابس می‌گوید: به آنان گفتم: اگر پیامبرج شما را طلاق بدهد، ممکن است خداوند همسران بهتری از شما به پیامبرج بدهد، آنگاه آیه نازل شد. همانطور که روشن است، آیه در واقع تهدید طلاق نیست بلکه نوعی اختیار است که خداوند به پیامبرش داده است و به همین خاطر، این آیه، آیه‌ی تطهیر نام دارد. علاوه بر این، این آیه مخصوص عایشه نیست بلکه تمام همسران رسول الله ج در عموم آن داخل هستند. بر فرض اینکه آیه مخصوص عایشه است و خداوند او را تهدید به طلاق کرده است، می‌پرسم: آیا تهدید کردن رسول الله ج علی بن ابی طالب درباره طلاق دادن فاطمه، عیب و نقصی را متوجه علی بن ابی طالب می‌کند؟! اگر چنین است، هر عیب و نقصی که متوجه عایشه هست متوجه علی نیز می‌شود، اگر چنین تصور شود که علی مرتکب خطای محض شده و از خطا رجوع کرده است و در این خطا هیچ نقص و عیبی متوجه او نمی‌شود، پس عایشه نیز در جمیع جوانب قضیه مانند علی است، ای تیجانی، تو کدام موضع را اختیار می‌کنی؟!.

آقای تیجانی در ادامه‌ی یاوه‌گویی‌هایش می‌گوید: «بعد از همه‌ی این سخنان اکنون این سوال برای من مطرح است که عایشه بنابر چه دلیلی، از ناحیه‌ی اهل سنت مستحق این همه عزت، کرامت و احترام است، آیا بخاطر اینکه او همسر رسول الله ج است، همسران رسول الله ج زیادند، از میان آنان بهتر از عایشه نیز وجود دارد (برتری بعضی از آنان در برابر عایشه از خود رسول الله ج نیز ثابت است. » تیجانی در حاشیه ترمذی، الاستیعاب و اصابه را به عنوان ماخذ برای این مدعا ذکر کرده است).

... یا بخاطر اینکه او دختر ابی بکر است و یا بخاطر اینکه او بزرگ‌ترین نقش را در ممانعت از اجرا وصیت رسول الله ج دایر بر خلافت بلا فاصله علی بن ابی طالب بازی کرده است. حتی وقتی به او گفته شد که رسول الله ج علی را به عنوان وصی برگزیده است، گفت: «چه کسی چنین می‌گوید، من رسول الله ج را دیده‌ام، سر مبارک او در سینه‌ی من بود، طشت را طلب کرد و خم شد و فوت کرد من حتی متوجه مرگش هم نشدم. چگونه او برای علی وصیت کرده است([[668]](#footnote-668)).

به این بدخواه می‌گویم:

1-.. . عایشه در واقع شایسته‌ی همه‌ی این احترام، تقدیر و تجلیل حتی شایسته‌ی بیش از این است. زیرا او همسر رسول الله ج است. همان رسول که خودش پاکیزه بود و عایشه را به عنوان همسر انتخاب نمود که او نیز پاکیزه بود. خداوند می‌فرماید: «زنان ناپاک برای مردان ناپاک و زنان عفیف و پاکدامن برای مردان عفیف و پاکدامن هستند. این پاکان، از تهمت‌هایی که به آنان می‌چسبانند پاک هستند. برای آنان مغفرت و روزی نیک موجود است» (نور 62). مجاهد، عطا، سعید بن جبیر، شعبی، حسن بصری، حبیب ابن ابی ثابت و ضحاک بر این باورند که این آیه درباره ام المومنین، عایشه و اهل افک نازل شده است. ابن جریر طبری نیز این را تایید کرده است([[669]](#footnote-669)). ﴿أُوْلَٰٓئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَۖ﴾ [النور: 26] (یعنی آنان از تهمت‌های اهل افک و دشمنان خیلی دور هستند)([[670]](#footnote-670)). آقای تیجانی هرگاه قصد کند که عایشه را ناپاک ثابت کند، آیا این بزرگ‌ترین عیبی برای رسول الله ج به حساب نمی‌آید؟ چگونه بگوییم «خیر» حال آنکه خداوند می‌گوید: ﴿ٱلۡخَبِيثَٰتُ لِلۡخَبِيثِينَ﴾ [النور: 26] (زنان ناپاک برای مردان ناپاک هستند)!!؟ ما اهل سنت از عایشه تجلیل می‌کنیم زیرا او مادر معنوی و ایمانی اهل ایمان است. خداوند می‌فرماید: ﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡۗ﴾ [الأحزاب: 6] «پیامبرج در حق اهل ایمان از خود آنان نزدیک‌تر است و همسران پیامبر مادران (معنوی) مومنان هستند».

2-.. . تیجانی می‌گوید: «محبت اهل سنت با عایشه اگر به خاطر این است که عایشه همسر رسول الله است، پس رسول الله ج همسران دیگری به تصریح خود پیامبر بهتر از عایشه را نیز داشت. چرا با آنان این گونه محبت نمی‌شود»؟ آقای تیجانی (سنن) ترمذی، الاستیعاب و اصابه را مآخذ این مدعای خود معرفی می‌کند.

می‌گویم:

سنن ترمذی، ابواب فضایل، باب فضیلت ام المومنین، عایشهل را باز کردم. این حدیث را که راوی آن خود عایشه است دیدم. «مردم برای دادن هدیه به رسول اکرمج، در انتظار نوبت حضرت عایشه بودند. عایشه می‌گوید: سایر همسران رسول اللهج در خانه‌ی ام سلمه گرد هم آمدند و خطاب به ام سلمه گفتند: ای ام سلمه، مردم برای دادن هدایای خود به رسول اکرم ج، روزی را که رسول الله ج در خانه عایشه باشد، انتظار می‌کنند. و ما مانند عایشه قصد خیر را داریم، شما به رسول الله ج بگویید، تا مردم را امر کند هر جا که او باشد، هدایا را به آنجا بفرستند. ام سلمه این مطلب را به رسول الله ج یادآور شد، رسول الله توجه نکرد. بار سوم وقتی او سلمه با تاکید بیشتر یادآور شد، رسول اکرم ج فرمود: «ای ام سلمه، درباره عایشه مرا اذیت نکن. زیرا من در رخت‌خواب هیچ کسی از شما نبودم که بر من وی نازل شود، به جز رخت‌خواب عایشه([[671]](#footnote-671)). عمرو بن عاص می‌گوید: رسول الله ج در غزوه‌ی ذات سلاسل مرا ماموریت داد. وقتی از ماموریت برگشتم، پرسیدم: ای رسول خدا، چه کسی نزد تو محبوب‌تر است؟ فرمود: عایشه. عرض کردم: از مردان چه کسی نزد تو محبوب‌تر است؟ فرمود: «أبوها» پدر عایشه([[672]](#footnote-672)). از انس روایت است، از رسول اکرم ج سوال شد: «محبوب‌ترین مردم نزد شما چه کسی است»؟ فرمود عایشه. سوال شد: از مردان چه کسی؟ فرمود: پدرش. عبدالله بن زیاد الاسدی می‌گوید: از عمار بن یاسر شنیدم که فرمود: او (عایشه) در دنیا و آخرت همسر رسول اکرم ج است([[673]](#footnote-673)). از انس بن مالک روایت است که رسول اکرم ج فرمود: فضیلت عایشه در برابر سایر زنان مانند فضیلت ثرید (نان که در خورش آغشته شود) است در برابر سایر خوراکی‌ها. ترمذی برقم (3887). خود حضرت عایشهل می‌گوید: «رسول اکرم ج خطاب به من فرمود: «ای عایشه، جبراییل به تو سلام می‌گوید». من در جواب گفتم: وعليه السلام ورحمة الله([[674]](#footnote-674)). ابی موسی اشعری می‌گوید: «ما یاران رسول الله ج هرگاه در یک حدیث دچار مشکل می‌شدیم، نزد عایشه می‌رفتیم او مشکل ما را حل می‌کرد([[675]](#footnote-675)). موسی بن طلحه می‌گوید: «کسی را سخن‌ورتر از عایشه ندیده‌ام». ترمذی رقم (3883). سپس باب «فضیلت ازواج النبی ج» را باز کردم، حدیث ذیل را به روایت صفیه بنت حیی یافتم. صفیه می‌گوید: وقتی من در خانه‌ی رسول الله ج رفتم و به ازدواج او در آمدم، سخنانی از عایشه و حفصه به من رسیده بود. من این سخنان‌ را به عرض رسول الله رساندم. رسول الله ج به من فرمود: (تو از آنان نپرسیدی که چگونه از تو بهتر هستند؟ می‌گفتی: شوهر من محمد و پدر من هارون و عموی من موسی است) آنچه که به صفیه از ناحیه عایشه و حفصه رسیده بود، این بود که آنان گفته بودند: ما نزد رسول الله ج از صفیه محبوب‌تر هستیم، زیرا ما همسران رسول الله و دختر عموی او هستیم([[676]](#footnote-676)). این‌ها روایاتی هستند که درباره فضیلت عایشه و صفیه آمده‌اند.

آری، می‌گویم:

(الف) بدون تردید عایشه بنابر انبوه دلایل صحیح و صریح که در منابع صحیح مانند بخاری و مسلم وارد شده‌اند، از افضل‌ترین زنان و همسران رسول الله ج بوده است.

(ب) در حدیث صفیه چنین چیزی ذکر نشده که دال بر افضل بودن او در برابر عایشه باشد. زیرا آنچه را که رسول الله ج فرموده بود، منظورش خاطر جویی صفیه بود در برابر آنچه که عایشه و حفصه به او گفته بودند و او را رنجانیده بودند. علاوه بر این، در احادیث صریحه با بیان روشن، افضل بودن عایشه در برابر سایر ازواج از زبان خود رسول الله ج آمده است.

(ت) آنچه که در بند (ب) گفته شد در صورت صحت حدیث صفیه است. اما حدیث از لحاظ سند ضعیف است. آلبانی تحت عنوان «ضعيف سنن ترمذی رقم 816» می‌گوید: «حديث غريب لا نعرفه إلا من حديث هاشم الكوفي، وليس إسناده بذلك». «حدیث غریبی است، تنها از طریق هاشم شناخته شده است و سندش چندان قوی نیست».

درباره فضایل عایشه روایات زیادی وارد شده است. اما از تمام همسران رسول اللهج دإناتر بوده است. از زهری چنین نقل شده است: «اگر علم عایشه در کنار علم تمام همسران رسول الله ج و در کنار علم تمام زنان گذاشته شود، علم عایشه بیشتر و بهتر خواهد بود»([[677]](#footnote-677)) امام زهری در ادامه ی این بحث، حدیث عمرو بن عاص و حدیث انسب را دایر بر اینکه عایشه از تمام همسران رسول الله ج بهتر و نزد رسول اللهج از همه محبوب‌تر بوده است، آورده است. درباره «الإصابة» باید عرض شود، تمام احادیثی که در آن ذکر شده‌اند قطع نظر از صحت و سقم، حتی یک حدیث که در آن، بحثی از تفضیل صفیه بر عایشه به میان آمده باشد، دیده نشده است مگر حدیثی که گذشت([[678]](#footnote-678)).

3-.. . آقای تیجانی می‌گوید: محبت اهل سنت با عایشه به خاطر این است که عایشه در رد وصیت رسول الله ج دایر بر خلافت علی، نقش بسیار موثری را باز کرده است... الخ.

می‌گویم:

(الف) عایشه در رد وصیت رسول الله ج دایر بر خلافت علی هیچ گونه نقشی را بازی نکرده است. اگر رسول الله ج چنین وصیتی کرده بود، عایشه در برابر تمام امت قادر به انکار و رد آن نبود. کل کارنامه عایشهل در این باره این بود که او چنین فرمود: «من چنین وصیتی را نشنیده‌ام، هر چند که رسول اکرم ج در مرض وفات نزد من و در خانه‌ی من بوده است و آخرین سخنان‌ را با من در میان گذاشته است».

(ب) اگر رسول اکرم ج می‌خواست چنین وصیتی بکند، لابد در جمع مردم آن‌ را مطرح می‌کرد، تنها با ذکر آن در خانه و یا نزد همسرش اکتفا نمی‌کرد. آقای تیجانی مدعی است که دلایل درباره وصیت رسول الله ج دایر بر خلافت بلافصل علی بسیار زیاد است و بعضی از آن‌ها را در کتاب خودش ذکر کرده، مدعی شده است که این دلایل به صراحت لهجه دال بر استخلاف علی هستند، با این همه، او چگونه می‌گوید که عایشه در رد وصیت رسول الله ج دایر بر خلافت علی نقش بزرگی را ایفا کرده است؟! اگر همه‌ی این دلایل که طبق گمان او به صورت ظاهر و آشکار دال بر امامت علی هستند، ولی نزد اهل سنت حجت نیستند، لابد قول عایشه شایسته‌تر است که حق باشد.

(ت) عایشهل که بدلیل صداقتش معروف به صدیقه و دختر ابوبکر صدیق است، امکان ندارد که منکر وصیت رسول الله ج باشد، اگر واقعاً چنین وصیتی انجام گرفته است. بی‌تردید او پاکیزه در دنیا و آخرت همسر شخصیتی پاک و پاکیزه است. او بهترین، افضل‌ترین و محبوب‌ترین همسر رسول الله ج است. او مستحق و شایسته‌ی چنین منزلت و جایگاهی نشده است مگر بخاطر اینکه او بهترین زنان روی زمین است. با این منزلت و جایگاهی که ام المومنین عایشهل دارد، چگونه سخنان آقای تیجانی را که در دروغگویی، مهارت کامل دارد و احادیث صحیح و درست را کاذب جلوه می‌دهد، باور کنیم؟ او بهترین مردم را، بدترین معرفی می‌کند، گمراه‌ترین آدم را، راه یافته معرفی می‌کند، کسی که چنین حالتی را دارد، می‌شود که ما سخنان او را باور کرده و بهترین زنان روی زمین و مادر مومنان را دروغگو قرار بدهیم؟!.

آقای تیجانی می‌گوید: یکی از دلایل محبت اهل سنت با عایشه این است که او با علی و اولادش به جنگ برخاست حتی درباره دفن جنازه‌ی حسن بن علی در کنار جدش معترض شد و گفت: «در خانه‌ی من داخل نکنید کسی را که من او را دوست ندارم» و قول رسول الله ج را درباره حسن و برادرش حسی فراموش کرده بود و یا بدان توجه نکرده بود، رسول الله ج درباره حسن و حسین چنین فرموده بود: (حسن و حسین سرداران جوانان بهشت هستند) یا (دوست دارد خدا را کسی که با حسن و حسین دوست باشد و هر کس که با آن دو بغض ورزد، نزد خدا مبغوض خواهد بود) یا اینکه (هر کس که با حسن و حسین بجنگد من نیز با او می‌جنگم، هر کس با آن دو صلح کند من نیز با وی صلح خواهم کرد) علاوه بر این چند روایت، روایات دیگر در این زمینه نیز زیاد است و من نمی‌خواهم در مورد همه‌ی آن‌ها سخن به میان بیاورم. چرا چنین نباشد. حسن و حسین مگر دوتا ریحانه و گل سر سبد اهل بهشت نیستند([[679]](#footnote-679)). آقای تیجانی در جایی دیگر می‌گوید: فاطمه زهراء که وصیت کرده بود تا در شب دفن شود، در کنار قبر پدرش دفن نشد، پس چه به سر جسد پسرش حسن آمد که در کنار قبر جدش دفن نگردید؟! همین (کلمه تحقیر) ام المومنین بود زمانی که امام حسین جسد برادرش حسن را آورد تا در کنار جدش دفن کند، نگذاشت و مانع از دفن شد. حتی سوار قاطر شده از خانه بیرون آمد و با صدای بلند می‌گفت: «در خانه‌ی من دفن نکنید کسی را که من او را دوست ندارم». بنو امیه و بنو هاشم برای جنگ و قتال علیه یکدیگر صف آرایی کردند، امام حسین گفت: من جسد برادرم را دور قبر جدش رسول الله ج طواف داده در بقیع آن‌ را دفن می‌کنم، زیرا امام حسن وصیت کرده بود که به خاطر من حتی یک قطره خون هم ریخته نشود، ابن عباسس درباره عایشه اشعار بسیار خوبی را سروده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تجملت تبغلت ولو عشت تفيلت |  | لك التسع من الثمن وبالكل تـصرفت |

ترجمه: روزی سوار بر شتر شدی و اینک سوار بر استر می‌شوی، و اگر زنده بمانی بر پیل هم سوار می‌شوی. تو تنها یک نهم از یک هشتم را داری ولی در تمام میراث تصرف کردی([[680]](#footnote-680)).

می‌گویم:

1-.. . منبع و ماخذ این دروغ‌ها چیست؟ و نهایت صحت آن‌ها در چه حد و میزانی است؟ اگر آقای تیجانی عرضه‌ای دارد به ما ارائه دهد این سخنان بی‌سر و ته را از کجا آورده است؟ و گر نه هر کودن می‌تواند علیه بهترین فرزند آدم، هرچه که دلش می‌خواهد بگوید!.

2- کوچک‌ترین شک و تردید در کاذب بودن این روایت و اینکه این سخنان افترا محض علیه ام المومنین هستند، وجود ندارد حتی به ادعا می‌توان گفت: آنچه که در این باب در خصوص ام المومنین روایت می‌شود، همه‌اش دروغ هستند کم‌ترین نشانی در کتب و منابع اهل سنت از این روایت دیده نشده است بلکه عکس و ضد این روایات در آن‌ها دیده شده است. ابن اثیر درباره خبر وفات حسن بن علیب آورده است: «حضرت حسین درباره دفن برادرش، حسن از عایشه اجازه خواست، عایشهل موافقت فرمود([[681]](#footnote-681)). و در «استيعاب» آمده است: «وقتی حسن فوت کرد، حسین نزد عایشه رفت و از وی اجازه‌ی دفن برادرش را در کنار رسول الله ج خواستار شد. عایشه فرمود: «نعم وكرامة»([[682]](#footnote-682)) در بدایه آمده است: «حسین نزد عایشه قاصد فرستاد و خواستار دفن برادرش در کنار رسول الله ج شد، عایشه موافقت کرد([[683]](#footnote-683)). **(البداية لابن كثير ج8 ص46 سنه49)** خواننده محترم، یک نگاه کو تاه به حق و واقعیت بینداز و قضاوت کن. آقای تیجانی چقدر از حق منحرف شده و باز ادعای عقلانیت و انصاف را دارد؟ **لا حول ولا قوة إلا بالله.**

3- دشمنان واقعی حسن بن علی در واقع خود را دوستان و هواداران و شیعیان او جا زدند. آنان بر اساس اعتراف خود شیعیان دوازده امامی از پست‌ترین و فاسدترین مردمان هستند. ابومنصور طبرسی که از امامان شیعه است. از حسن بن علی روایت می‌کند، امام حسن می‌گوید: «به خدا سوگند معاویه را برای خود بهتر می‌دانم از آنانی که مدعی شیعه بودن و هواداری از من را دارند و در پشت پرده در صدد سر به نیست کردن من هستند. !! اموال من را به غارت بردند و تمام متاع مرا چاپیدند، به خدا سوگند، اگر از معاویه تعهد می‌گرفتم و بوسیله او جانم را حفاظت می‌کردم و درباره اهل و عیالم در امان می‌بودم(! ؟) بهتر بود از اینکه مرا بکشند و خانه و کاشانه‌ام را به یغما ببرند([[684]](#footnote-684)). آری، آقای تیجانی این‌ها دشمنان حسن بودند نه عایشه، این سخن از کتاب راهنمایان و رهبران خود تو نقل می‌شود.

4-.. . درباره ادعای آقای تیجانی دایر بر دو بیتی که ابن عباس در حق ام المومنین سروده است. باید عرض شود: علاوه بر اینکه این دو بیت نهایت خفت و رکاکت معنی را در بر دارند، متضاد و متعارض‌اند با آنچه که ابن عباس در حق ام المومنین در موقع وفات او گفته است. امام احمد در «فضایل» از ذکوان، غلام عایشه نقل کرده است: «ذکوان برای ابن عباس از عایشه اجازه‌ی ورود خواست. عایشهل در بیماری موت به سر می‌برد و برادر زاده‌اش، عبدالله بن عبدالرحمن نزد او بود. ذکوان گفت: عبدالله بن عباس که از بهترین فرزندان تو هست، خواستار ملاقات و دیدار با شما است. عایشه فرمود: از پاکی و خوبی عبدالله بن عباس برای من سخن مگو. عبدالله بن عبدالرحمن به ام المومنین گفت: «او قاری کتاب خدا و فقیه و دانشمندان دین الله است، بگذار تا وارد شود و بر تو سلام گوید» و تو را خداحافظی و تودیع کند. عایشه فرمود: «اگر تو مایل هستی که او بیاید، مانعی ندارد. ابن عباس وارد خانه شد، سلام گفت و نشست و گفت: «خوشا به حال تو ای ام المومنین، به خدا سوگند چند لحظه پیش که روح تو از جسد تو جدا شود و اذیت و ازار دنیا را پشت سر بگذاری، باقی نمانده است و تو با دوستان، محمد ج و یارانش بزودی دیدار خواهی کرد. عایشه گفت: تو همچنین. ابن عباس گفت: «تو محبوب‌ترین همسران رسول الله ج بودی و رسول الله ج دوست نمی‌داشت مگر پاکان ‌را. خداوند برائت و پاکی تو را از فراز هفت آسمان نازل کرده است. در روی زمین هیچ مسجدی وجود ندارد که آیه‌های برائت و پاکی تو صبح و شام در آن تلاوت نگردد. در شب ابواء گردنبند تو افتاد. رسول اکرم ج در منزل توقف فرمود و مردم همراه با رسول الله ج برای پیدا کردن آن به راه افتادند تا اینکه موقع صبح مردم برای وضو گرفتن آب نداشتند، (یعنی آب‌ها تمام شده بود) خداوند آیه‌ی تیمم: ﴿فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدٗا طَيِّبٗا﴾ [النساء: 43]، و [المائدة: 6] را نازل کرد. مردم به خاطر تو و به برکت تو از رخصت تیمم بهره‌مند شدند. به خدا سوگند، تو بسیار مبارک هستی، عایشه فرمود: «ای ابن عباس، این سخنان‌ را بگذار، به خدا سوگند دوست دارم، ای کاش مادر مرا نمی‌زایید»([[685]](#footnote-685)).

ابن عباس در بحث و مجادله با خوارج (آنانی که حضرت علیس با آنان قتال کرد) و استدلال علیه آنان گفت: «شما می‌گویید: علی قتال کرد ولی غنیمت نگرفت و کسی را اسیر نکرد، آیا شما مادرتان عایشه را به اسارت می‌گیرید، در حق وی حلال می‌دانید آنچه را که در حق دیگران حلال می‌دانید، حال آنکه او مادر شما است؟ اگر می‌گویید: آری، مرتکب کفر شده‌اید، !! اگر می‌گویید: «عایشه مادر ما نیست، باز هم مرتکب کفر شده‌اید، زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡۗ﴾ [الأحزاب: 6] شما (خوارج) میان دو گمراهی قرار گرفته‌اید. راه نجاتی برای خودتان پیدا کنید. این روایت صریح و صحیح کلیه روایت مجهوله‌ای را که بدون ذکر مآخذ و منبع ذکر شده‌اند، نفی می‌کند، ممکن است این گونه روایات از خزعبلات آقای تیجانی باشند.

آقای تیجانی در ادامه‌ی توهمات و خیالات خود می‌گوید: «موقف عایشه دختر ابی بکر را در برابر امام علی شناختیم، او سعی دارد با تمام وجود پدرش را حمایت کند حتی با نقل احادیث موضوعه یعنی ساختگی!؟»([[686]](#footnote-686)).

1-.. . از آقای تیجانی محدث!!! می‌پرسم، آیا تو معنی و مفهوم حدیث موضوع را می‌دانی؟ حدیث موضوع، به حدیثی گفته می‌شود که راوی آن متهم به کذب و دروغ پردازی باشد. در صورتی که راوی از رسول اکرم ج، عایشه باشد، آیا عایشه کسی است که متهم به کذب شده است؟! اگر تو معتقد به این هستی، باید موضعت را با دلیل ارائه بدهی. زیرا تمام دلایل قرآنی و روایی پیرامون سیره‌ی عایشهل حکایت از صدق و راستگویی او دارند، و امکان ندارد که عایشه در حق شوهرش دروغ گوید و احادیث دروغین را در باب فضایل پدرش به رسول الله ج نسبت دهد. با این وصف چاره‌ای نمانده به جز اینکه به دروغگو بودن آقای تیجانی قضاوت شود، و بدون تردید این قضاوت هرگز به ضرر او نمی‌انجامد. زیرا او می‌داند که بزرگ‌ترین وجه امتیاز و ویژگی که او و شیعیانش را از سایر فرق، جدا می‌سازد، خصلت دروغگویی و خیال پردازی آن‌ها است!.

2-.. . اگر عایشه احادیث موضوع را روایت می‌کند، چگونه تو از روایات عایشه استدلال می‌کنی، آیا استدلال تو از روایات عایشه با این دیدگاه تو متعارض نیست؟ آیا تو از حدیث عایشه درباره اینکه آیه تطهیر در حق علی، فاطمه و فرزندان فاطمه نازل شده است، استدلال نکردی؟([[687]](#footnote-687)) آیا تو از حدیث مطالبه فاطمه حق خود را از میراث رسول الله ج که عایشه آن‌ را روایت کرده است، استدلال نکردی؟([[688]](#footnote-688)). آیا تو از حدیث عایشه، دایر بر رد عایشه وصیت رسول اللهج را درباره خلافت علی، استدلال نکردی؟([[689]](#footnote-689)) تمام این احادیثی که تو از آن‌ها استدلال می‌کنی توسط عایشه روایت شده‌اند، باز هم تو مدعی هستی که عایشه احادیث موضوعه را روایت می‌کند؟! و شیخ و امام امامیه، ابن بابویه قمی در کتاب «الخصال» چگونه از این روایات استدلال می‌کند و صحت آن‌ها را تایید می‌کند([[690]](#footnote-690)). سبحان الله، ای خواننده‌ی محترم، ببین خداوند چگونه حق را از زبان آن‌ها بیرون می‌آورد؟!.

آقای تیجانی در خاتمه‌ی سخنان دروغین خود می‌گوید:

«هر پژوهشگر در این مساله مشاهده می‌کند که به وی وصیت برای علی از لابلای این جریانات، بر خلاف خواست و کتمان کردن عایشه به مشام می‌رسد. بخاری در صحیح خود در کتاب وصایا و مسلم نیز تحت همان عنوان روایت کرده‌اند که نزد عایشه این مساله مطرح شده است که رسول اکرم ج در حق علی وصیت کرده است.. . ببین خداوند چگونه نور و روشنی خودش را ظاهر می‌کند هر چند که ستمگران در صدد کتمان آن بر آیند.. . باز آقای تیجانی می‌گوید: وقتی عایشه ام المومنین بر زبان آوردن نام علی را تحمل نمی‌کند و شخص او را نمی‌پسندد، همانطور که ابن سعد در طبقات و بخاری در صحیح تحت عنوان (مرض النبی و وفاته) نقل کرده‌اند و وقتی عایشه با شنیدن خبر موت علی سجده شکر به جا می‌آورد، چگونه می‌توان از وی توقع داشت که او وصیت در حق علی را کتمان نکند، او کسی بود که عداوت و کینه‌اش با علی، فرزندانش و اهل بیت نزد همه مردم به درجه‌ی شهرت رسیده بود([[691]](#footnote-691)).

می‌گویم:

1-.. . به حق و انصاف به وی دروغ که آقای تیجانی زحمت آن‌ را متحمل شده است، به مشام رسیده و کتابش را مملو ساخته و ادعای هدایتش را فرا گرفته است.

2-.. . حدیثی که بخاری و مسلم آن‌ را روایت کرده‌اند و آقای تیجانی از آن، دایر بر وصیت نمودن رسول الله ج استدلال می‌کند، این است که عایشهل می‌گوید: «وقتی نزد من مطرح شد که رسول الله ج برای حضرت علی وصیت کرده است، با استدلال به اینکه رسول الله ج در بیماری موت و در آخرین روزهای زندگی‌اش نزد من بوده است، منکر این وصیت شدم. » بدون تردید عایشه در این انکار راست می‌گوید وانکارش مبنی بر صحت است. شگفت‌آور این است که آقای تیجانی این حدیث را به جای اینکه علیه خود بداند. آن‌ را به نفع خود تلقی می‌کند. به خدا سوگند، نوعیت حجت و دلیل در این حدیث برای من روشن نیست، آیا ادعای کسی که بدون دلیل بگوید: رسول الله ج برای علی وصیت کرده است، این به منزله‌ی قول صریح و مرفوع پیامبر است و به عنوان حجت پذیرفته می‌شود؟! چگونه؟ دلیل و حجت روشن‌تر از آفتاب در قول عایشهل متبلور است که می‌گوید: من از چنین وصیتی خبر ندارم.. دقت کن خداوند چگونه نور و روشنی‌اش را بر ملا می‌سازد. هر چند که ستمکاران در صدد پنهان کردن آن بر آیند؟!.

3-.. . ادعای آقای تیجانی دایر بر اینکه عایشه تحمل شنیدن نام علی را نداشت، در مباحث گذشته بدان پاسخ داده شد. در طبقات سعد چنین چیزی که عایشه تحمل شنیدن اسم علی را نداشت، آنطور که تیجانی مدعی است، اصلاً وجود ندارد. اما اینکه تیجانی حدیثی را نقل کرده و در آن اشاره شده است که رسول اکرم ج صراحتاً و با ذکر نام برای حضرت علی وصیت کرده است، باید به کتاب خود آقای تیجانی که حدیث مذکور در آن بیان گردیده است، مراجعه شود.

باب دهم:   
نقدی بر دیدگاه تیجانی در باره طلحه و زبیر

طلحه و زبیر از جمله اصحاب و یارانی هستند که رسول اکرم ج بهشتی بودن آنان را تایید کرده است([[692]](#footnote-692))، و برای تیجانی لازم است که گاهی بوسیله‌ی طعن زدن و گاهی بوسیله تحریف در سیره، آنان را معیوب معرفی کند. زیرا آن دو از جمله کسانی بودند که خواستار قصاص از قاتلان عثمان بودند و در صفحات آینده ایرادهای آقای تیجانی را نقل نموده و با نوک قلم و سر انگشتان از آنان دفاع خواهم کرد.

1-.. . آقای تیجانی تحت عنوان «حدیث رقابت بر سر دنیا» آورده است که آن دو از جمله کسانی بودند که برای بدست آوردن مال و متاع دنیا رقابت کردند و شروع به ذخیره کردن طلا و نقره نمودند. به این ایراد آقای تیجانی با ذکر دلایل قانع کننده در مباحث گذشته در همین کتاب پاسخ داده شده است. مراجعه شود.

2-.. . آقای تیجانی طلحه و زبیر را به خروج و بغاوت علیه عثمان متهم کرده و آنان را شریک شورشیان که عثمان را محاصره کرده و آب را بر روی او بسته بودند، معرفی کرده است. به همه‌ی این دروغ‌ها در باب گذشته در جریان دفاع از حضرت ام المومنین عایشهل پاسخ دندان شکن داده شده است برای یادآوری بدان جا مراجعه شود.

آقای تیجانی می‌گوید: «از همه‌ی این‌ها بگذریم، من درباره تاریخ ام المومنین صحبت نمی‌کنم بلکه می‌خواهم بگویم بسیاری از صحابه با مبادی اسلام مخالفت کرده و فرمان رسول الله ج را پشت سر گذاشته‌اند و درباره فتنه ام المومنین، یک دلیل که مورخان بر آن اجماع دارند کافی است. مورخان می‌گویند وقتی عایشه از آب «حوأب»([[693]](#footnote-693)) عبور می‌کرد، و سگ‌های آنجا به صدا درآمدند، عایشه به یاد تذکر شوهرش افتاد و منع کردن رسول الله ج وی را از اینکه او صاحب جمل شود، در خاطره‌اش تکرار شد، بلا فاصله شروع به گریه کرد و گفت: «مرا بر گردانید، مرا بر گردانید، اما طلحه و زبیر پنجاه نفر آوردند و به آنان چیزی دادند آن‌ها هم سوگند خوردند که این «ماء الحوأب» نیست. بدین گونه عایشه به سفرش ادامه داد تا به بصره رسید. مورخین می‌گویند: این نخستین شهادت دروغین بود. » او این خبر را به طبری، ابن الاثیر و مدائنی و به سایر مورخین که حوادث سال سی و شش را نوشته‌اند نسبت می‌دهد و بعد می‌گوید: «ای مسلمانان! ای خردمندان! ای روشن‌ فکران! ما را در حل این مشکل راهنمایی کنید. آیا این‌ها هستند صحابه بزرگ، و بزرگان صحابه که ما به عدالت آنان گواهی می‌دهیم و آنان را بهترین افراد بشر بعد از رسول اکرم ج می‌دانیم؟! بزرگان صحابه همین‌ها هستند که مرتکب گناهانی مانند گواهی دروغین، می‌شوند، گواهی که پیامبرج آن‌ را گناه کبیره معرفی نموده است که انسان ‌را بسوی جهنم سوق می‌دهد؟([[694]](#footnote-694)).

می‌گویم:

1-.. . حل این مشکل بسیار ساده است. اگر کتاب طبری و ابن الاثیر را مطالعه کنیم، کم‌ترین نشانی از این خبر دیده نمی‌شود، به جز این روایت: «زهری می‌گوید: وقتی طلحه و زبیرب مطلع شدند که حضرت علی بن ابی طالب در «ذی قار» منزل گرفته است، به طرف بصره بر گشتند، عایشهل صدای سگ‌ها را شنیده، پرسید: این کدام چشمه‌ی آب است؟ گفتند: ماء الحوأب، عایشه‌ی استراجاع: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ ١٥٦﴾ [البقرة: 156] گفت و فرمود: «روزی که همسران رسول اکرم ج نزد او بودند، از او شنیدم فرمود: ای کاش شما می‌دانستید که سگ‌های حواب برای چه کسی از شما به صدا در می‌آیند. آنگاه عایشه می‌خواست بر گردد، عبدالله بن زبیر آمد و به عایشه گفت: «به تو اشتباه رسانده‌اند، این محل، «ماء الحوأب» نیست. عبدالله بن زبیر همچنان اصرار کرد تا اینکه ام المومنین، عایشهل به راهش ادامه داد([[695]](#footnote-695)). به لطف و فضل الهی این دو کتاب هر جا وجود دارند و در دسترس مسلمانان هستند. خواننده‌ای که دنبال حق و جویای حقیقت است و به این دو کتاب مراجعه کند تا برایش روشن شود که آقای تیجانی هدایت یافته!! به چه درجه‌ای از جرات دروغگویی نایل شده است. در روایت طبری و ابن الاثیر بطور کلی ذکری از طلحه و زبیر به میان نیامده است بلکه بجای آنان، عبدالله بن زبیر است.

این جریان که آقای تیجانی آن‌ را به طلحه و زبیر نسبت می‌دهد، به دو دلیل باطل است:

(الف) بدون تردید، طلحه و زبیر به شهادت رسول الله ج از اهل بهشت هستند و از لحاظ اخلاقی از منزلت و جایگاه والایی برخوردارند، و بزرگتر از این هستند که در چنین جریانی شهادت دروغین بدهند!!.

(ب) روایت صحیح درباره «حواب» متعارض با این خبر هستند. قیس بن ابی حازم بجلی می‌گوید: «وقتی عایشه وارد سرزمین بنی عامر شد، سگ‌های آنجا به صدا در آمدند، عایشه گفت: این کدام چشمه آب است؟ گفتند: «حواب» عایشه فرمود: باید بر گردم. زبیر گفت: خیر، به سفر ادامه بده ممکن است با بودن شما مردم وادار به صلح و آشتی شوند. عایشهل گفت: باید برگردم. زیرا از رسول اکرم ج شنیدم، که فرمود: حال، آن یکی از شما چه خواهد شد وقتی سگ‌های «حواب» برای او به صدا در می‌آیند([[696]](#footnote-696)).

آری، با وجود این روایات صحیح، این هدایت یافته!! خجالت نمی‌کشد از اینکه بگوید: «برای فتنه انگیز بودن ام المومنین همین یک دلیل که مورد اتفاق مورخان است برای من کافی است؟! آقای تیجانی خواستار اثبات این اجماع تخیلاتی از تو نیستم؟! بلکه خواستار آن هستم که حد اقل یک منبع و ماخذ را برای ما ارائه دهی که این خبر دروغین در آن آمده باشد؟ فکر می‌کنم آقای تیجانی را برای حل این مشکل راهنمایی کرده‌ام. سپاس از آن خدای متعال است.

باب یازدهم:   
نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره معاویه بن ابی سفیان

بی تردید معاویه بن ابی سفیان در جنگ صفین، در قصاص خواهی از قاتلان عثمان از بارزترین کسانی بود که علیه علی بن ابی طالب می‌جنگید. آقای تیجانی چاره نداشت جز اینکه جام خشم و غضب خود را بر او خالی کند، وی را متهم به ستم و گمراهی کند. اینک ضمن بیان ادعاهای آقای تیجانی علیه این صحابی جلیل القدر و کاتب وحی الهی که رسول الله ج در حق او چنین فرموده بود: «پروردگارا او را هدایت‌گر، هدایت یافته و وسیله هدایت قرار بده»([[697]](#footnote-697)). به دفاع از او و به پاسخ گویی به ایرادهای آقای تیجانی می‌پردازم.

جناب تیجانی می‌گوید: «عمر بن خطاب که به مجرد دیدن یک اشتباه کوچک در برابر والیان و مسئولان حکومتی و فرمانداران به سخت‌گیری و محاسبه شهرت داشت، می‌بینیم که در حق معاویه نهایت نرمش را از خود نشان می‌دهد و وی را حتی برای یک بار نیز محاسبه نمی‌کند. ابوبکر او (معاویه) را به حکومت گمارد. عمر او را تایید کرد و در طول زندگی خود حتی یک بار به او معترض نشد و او را عتاب یا نکوهش نکرد، هر چند که شاکیان علیه او زیاد بودند و به اطلاع عمر بن خطاب رسانیده بودند که معاویه از طلا و پارچه‌ی ابریشمی که خداوند آن‌ها را برای مردان حرام گردانیده است، استفاده می‌کند. عمر همواره به شاکیان می‌گفت: «او را رها کنید زیرا او کسری و شاه عرب است» معاویه بیش از بیست سال بر مسند قدرت بود. کسی به او معترض نشد و مورد انتقاد قرار نگرفت و نه صحبت از غزل او به میان آمد. وقتی عثمان زمام امور را در دست گرفت، بر اختیارات او افزود، تسلط او را بر بیت المال و بسیج کردن سپاه و اوباش عرب به قصد شورش و بپا کردن انقلاب علیه علی، امام امت تقویت کرد. در نتیجه معاویه قدرت استیلاء، غصب و تحکم خود را بر گردن مسلمانان افزایش داد و با توسل به قوه‌ی قهریه مردم را برای بیعت با فرزندش یزید که فاسق و شراب‌خوار بود وادار کرد. این خودش یک داستان بسیار طولانی است که در این کتاب در صدد جزئیات آن نیستم([[698]](#footnote-698)).

می‌گویم:

1-.. . چنین بر می‌آید که آقای تیجانی در تمام گفته‌ها و نوشته‌های خود نمی‌تواند از برخی خصلت‌ها که همواره مورد استفاده‌ی او هستند کناره‌گیری کند. از جمله، یکی از آن‌ها «جهل» است! تیجانی می‌گوید: ابوبکر معاویه را روی کار آورد و عمر در طول زندگی خود او را مورد تایید و حمایت خود قرار داد. ! اما هر کس که اندکی آشنایی با سیرت خلفای دارد، می‌داند که ابوبکرس یزید بن ابی سفیان ‌را در شام روی کار آورد و او همواره والی منطقه شام بود و تا دوران خلافت عمر بن خطاب فرمانداری و ولایت یزید بن ابی سفیان ‌را ابقاء نمود. وقتی یزید فوت کرد، عمرس برادرش، معاویه بن ابی سفیان ‌را در منطقه‌ی شام روی کار آورد.

2-.. . این ادعای آقای تیجانی که عمرس در برابر معاویه نرمش نشان می‌داد و هرگز او را محاسبه نمی‌کرد. نیاز به دلیل دارد، دلیل او کدام است؟ و او این ادعا را از چه منبع و ماخذی اخذ کرده است؟ آیا ماخذ و منبعی وجود دارد و می‌تواند ما را بدان ‌راهنمایی کند و در غیر صورت این گفته‌ی شاعر را برایش بسیار مناسب می‌دانم.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| والدعاوي مالم تقيموا عليها |  | بينات أصحابها أدعياء |

مدعیان اگر ادعاهای خود را با دلیل ذکر نکنند، ادعاهای آنان فاقد هر گونه ارزش هستند.

اما آنچه که ثابت است عکس این است. ابن کثیر در «البداية والنهاية» آورده است که: «معاویه نزد عمر آمد و لباس سبز پوشیده بود. صحابه بسوی او نگاه کردند. وقتی عمر این صحنه را دید بلا فاصله، شروع به شلاق زدن او کرد. معاویه می‌گفت: ای امیرالمومنین، درباره من از خدا بترس. عمر به جایی که نشسته بود برگشت. حاضرین از عمرس پرسیدند: چرا او را می‌زنی ای امیرالمومنین، در میان رعیت تو چنین فرد صالحی وجود ندارد؟ عمر گفت: «به خدا سوگند من به جز خوبی ندیده‌ام، و به جز خوبی، چیزی دیگر به من نرسیده است. اگر غیر از این به من رسیده بود، شما نیز از من غیر آنچه را که مشاهده کردید، می‌دیدید. لیکن من او را (با اشاره دست بسوی او) دیدم. دوست داشتم که غرور او را اندکی پایین بیاورم»([[699]](#footnote-699)).

3-.. . تیجانی می‌گوید: «علی رغم کثرت شکایت کنندگان علیه معاویه دایر بر اینکه او از طلا و پارچه‌ی ابریشمی که خداوند آن‌ها را حرام گردانیده است، استفاده می‌کند، عمر به آنان گفت: «او را رها کنید همانا او کسری و شاه عرب است».

می‌گویم:

(الف) این گفته‌ی او، «علی رغم کثرت شکایت کنندگان».. . الخ مخالف با واقعیت و علیه جریانات تاریخی است. زیرا معاویه درست به مدت چهل سال بر اهل شام حکومت می‌کرد. مردم در طول این مدت با وی محبت می‌کردند، و حکومت او را در حدی قبول داشتند که در مطالبه‌ی قصاص عثمان او را حمایت می‌کردند و همراه با او راه می‌رفتند.

(ب) تیجانی می‌گوید: وقتی عمر اطلاع پیدا کرد که معاویه از طلا و پارچه‌ی ابریشمی استفاده می‌کند، گفت: «او را رها کنید او کسری و شاه عرب است» از آقای تیجانی می‌خواهیم محبت فرموده ما را به ماخذ و منبعی که این دروغ را از آنجا گرفته است، راهنمایی کند. شگفت‌آور این است که عمر معاویه را در برابر استفاده از یک جفت لباس سبز رنگ و مباح مورد ضرب شلاق قرار می‌دهد ولی وقتی او طلا و پارچه‌ی ابریشمی را می‌پوشد، سکوت اختیار می‌کند. !؟

(ت) روایت از عمر این است. ابن ابی الدنیا از ابی عبدالرحمن مدنی روایت می‌کند: «هرگاه عمر بن خطابس معاویه را می‌دید، می‌فرمود: «او کسری و شاه عرب است».

4-.. . تیجانی می‌گوید: معاویه بیش از بیست سال زمام امور را در دست داشت. اما احدی به او معترض نشد. نه کسی او را مورد انتقاد قرار داد و نه صحبت از عزل او به میان آمد. وقتی عثمان خلیفه شد بر قدرت و سلطه‌ی او افزود.. . الخ.

می‌گویم:

(الف) ولایت و حکومت معاویه در شام را به هیچ عنوانی نمی‌توان جز اسباب و عوامل طعن علیه عمر و عثمان تلقی نمود، زیرا خود رسول اکرم ج، ابوسفیان پدر معاویه را به عنوان والی و حاکم نجران منسوب کرد. ابوسفیان تا لحظه مرگ والی نجران بود و بسیاری از فرمانداران و والیان رسول الله ج از بنی امیه بودند. رسول اللهج عتاب بن اسید بن ابی العاص بن امیه را حاکم مکه قرار داد و خالد بن سعید بن العاص بن امیه را برای جمع کردن صدقات به مذحج و صنعاء ماموریت داد. خالد بن سعید تا زمان وفات رسول اکرم ج مامور جمع آوری صدقات بود. عمرو را در تیماء، خیبر و روستاهای عرینه، به عنوان حاکم منسوب کرد، تمام منطقه‌ی بحرین را به فرماندهی سعید به عاص در آورد. سعید بن عاص بعد از معزول شدن علاء بن حضرمی تا وفات رسول الله ج حاکم آن دیار بود و قبل از آن رسول اکرم ج او را به عنوان فرمانده دسته‌ای نظامی تعیین فرمود. از جمله این دسته‌ها، یک دسته بسوی نجد فرستاده شد([[700]](#footnote-700)).

(ب) وقتی معاویه حاکم شام شد، رفتار و منش او با مردم بسیار مطلوب و پسندیده بود. مردم او را دوست داشتند، و در کنار او بودند و او نیز با مردم محبت می‌کرد، قبیصه بن جابر می‌گوید: «هیچ کسی را مانند معاویه بردبار، شکیبا، فروتن و با سخا ندیده‌ام. » در بعضی روایات آمده است، « شخصی به معاویه بسیار بد بیراه گفت. به معاویه گفته شد: «چقدر خوب بود اگر تو او را مجازات می‌کردی» معاویه در جواب گفت: من از پروردگارم خجالت می‌کشم از اینکه دامن صبر و تحمل مرا چنان تنگ کند که نتوانم از خطاهای رعیت درگذر کنم. در بعضی روایات آمده است: شخصی از وی پرسید: ای امیر المومنین، چه چیز باعث شده که تو تا این حد بردبار و شکیبا هستی؟ گفت: من خجالت می‌کشم از اینکه گناه و خطای کسی بزرگ‌تر از حلم من باشد([[701]](#footnote-701)). بخاطر همین خصوصیات اخلاقی بود که وقتی او خواستار قصاص خون عثمان شد، مردم در کنار او بودند، به دست او بیعت کردند و چنان بر وی اعتماد داشتند که جان و اموال را به گفته‌ی او فدا می‌کردند و می‌گفتند: یا قصاص خون عثمان گرفته شود یا خداوند قبل از آن، جان‌های ما را بگیرد([[702]](#footnote-702)).

(ت) ادعای آقای تیجانی دایر بر اینکه «معاویه انقلاب اسلامی را تصاحب نمود، سپاهیان و اوباش اعراب را برای مقابله با انقلاب امام علی شورانید و بوسیله‌ی قوه قهریه و غصب بر مسند قدرت نشست و با چوب و چماق بر گرده‌ی مسلمانان حکومت کرد». این یکی از بزرگ‌ترین دروغ‌های آقای تیجانی علیه معاویه است، زیرا قصد معاویه هرگز حکومت نبود و بر ولایت و حکومت علی بن ابی طالب ایرادی نداشت بلکه معاویه خواستار این بود که علیس قاتلان عثمان را تحویل دهد و بعد او از علی اطاعت کند. ذهبی در «سیر» از یعلی بن عبید و او از پدرش چنین روایت کرده است: «ابو مسلم خولانی به اتفاق تنی چند نزد معاویه آمدند و به او گفتند: تو با علی در جنگ و نزاع هستی و با وی مبارزه می‌کنی، آیا تو مانند او هستی؟ معاویه گفت: خیر، هرگز به خدا سوگند، من می‌دانم که او از من بهتر است و او برای خلافت از من شایسته‌تر است، ولی شما نمی‌دانید که عثمان مظلوم کشته شده است و من پسر عموی او هستم و می‌خواهم انتقام خون عثمان را بگیرم، نزد علی بروید و به او بگویید که قاتلان عثمان را به من بسپارد، آنگاه من تسلیم او خواهم شد. نزد علی رفتند و پیام معاویه را رساندند اما علیس قاتلان‌ را در اختیار او نگذاشت([[703]](#footnote-703)).

معاویهس بارها در تایید مطلب فوق چنین گفته است: «ما قاتلت علياً إلا في أمر عثمان» یعنی دعوای من با علیس فقط بخاطر مطالبه‌ی خون عثمان بوده است. حضرت علیس نیز بنابر منابع روایی شیعیان، این مطلب را تایید نموده و مورد تاکید قرار داده است. شریف رضی در کتاب نهج البلاغه آورده است: «جریان ما از آنجا آغاز گردید که اهالی شام خواستار انتقام خون عثمان شدند و ما در کشتن او نقشی نداشتیم، ظاهر قضیه این است که پروردگار ما یکی و پیامبر ما یکی و دعوت همه‌ی ما دعوت به اسلام بود. در ایمان به الله و تصدیق به رسول الله، ما و آنان برابر هستیم تنها اختلاف ما درباره خون عثمان بود و دامن ما از آن پاک است([[704]](#footnote-704)). آری، این است امام علیس، تاکید دارد که اختلاف میان او و معاویه صرفاً به خاطر کشته شدن عثمان بوده است، نه بخاطر خلافت و مسلط شدن بر گرده‌ی مسلمانان. آنطور که آقای تیجانی می‌گوید.

(ج) ادعای آقای تیجانی دایر بر اینکه معاویه با توسل به قوه قهریه مسلمانان ‌را مجبور کرد تا برای فرزند فاسق و شراب خوارش آماده‌ی بیعت شوند، این نیز از دروغ‌های واضح و روشن است. زیرا معاویه مردم را برای بیعت کردن با یزید اصلاً اجبار نکرده است. البته او تصمیم داشت درباره ولایت عهدی پسرش، یزید از مردم تعهد بگیرد و این هدف تامین گردید. زیرا مردم یزید را به عنوان ولیعهد پذیرفتند و به جز حسین بن علی و عبدالله بن زبیر کسی دیگر مخالفت نکرد. معاویه درگذشت و حتی یک نفر را نیز برای بیعت مجبور نکرد. اما اینکه یزید فاسق و شراب خوار بوده است، این نیز به ظاهر دروغ است. بگذریم محمد بن علی بن ابی طالب در این خصوص پاسخ گوید چون محمد نزد یزید بوده و او را بهتر می‌داند. ابن کثیر در «بدایه» می‌گوید: «وقتی مردم مدینه از نزد یزید به مدینه برگشتند، عبدالله بن مطیع و اصحابش نزد محمد بن حنفیه رفتند و خواستار عزل یزید شدند، محمد بن حنفیه نپذیرفت، ابن مطیع گفت: یزید شراب می‌خورد، نمازش را ترک می‌کند و از حکم کتاب الله تجاوز می‌کند. محمد بن حنفیه گفت: «من نزد او و همراه او بوده‌ام، آنچه که شما می‌گویید من در او ندیده‌ام، بلکه او را پایبند نماز و قاصد کارهای نیک و معروف دیده‌ام، همواره در صدد مسایل فقهی بوده و پایبند سنت بوده است. مردم گفتند: او نزد تو تظاهر به این اعمال کرده است و بدان معتقد نبوده است. محمد بن حنفیه گفت: «نزد من چه هست که او بخاطر خوف یا رجا از آن، تظاهر به چنین اعمالی کند؟ آیا جریان شراب خوردن او را برای شما بگویم؟ اگر جریان ‌را به اطلاع شما برسانم، شما شریک او خواهید بود و اگر شما را خبر نکنم، برای شما جایز نیست که بدون علم، گواهی بدهید. مردم گفتند: هر چند که ما او را ندیده‌ایم که چنین کند ولی این مطلب نزد ما به اثبات رسیده است. محمد بن حنفیه گفت: خداوند چنین چیزی را از گواهان نمی‌پذیرد. و این آیه را تلاوت کرد: ﴿إِلَّا مَن شَهِدَ بِٱلۡحَقِّ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ٨٦﴾ [الزخرف: 86] و گفت من دیدگاه شما را تایید نمی‌کنم. مردم گفتند: تو شاید نمی‌پذیری که کسی دیگر به جز تو مسئولیت امر را بر عهده بگیرد، پس ما معامله‌ی خود را به تو می‌سپاریم. او گفت: من قتال را برای هدفی که مورد نظر شما است، نمی‌پذیرم، نه به عنوان تابع و نه به عنوان متبوع. مردم گفتند: تو در معیت پدرت قتال کردی. گفت شخصیتی مانند پدر مرا بیاورید، آنگاه می‌جنگم برای هدفی که او می‌جنگد. مردم گفتند: دو پسرت را امر کن تا همراه با ما قتال کنند. گفت: اگر آنان را امر می‌کردم، خودم وارد صحنه می‌شدم. مردم گفتند: بلند شو بجایی برویم که از آنجا مردم را برای قتال تشویق کنیم. گفت: سبحان الله!! مردم را به کاری امر کنم که خودم آن‌ را انجام نمی‌دهم و بدان رضایت ندارم. اگر چنین کنم، در حق بندگان الله، الله را خیر خواهی نکردم. مردم گفتند: پس تو را دوست نداریم. گفت: آنگاه مردم را به خدا ترسی امر می‌کنم. آنان خشنودی الله را در برابر خشنودی مردم ترجیح می‌دهند، این سخنان‌ را گفت و از مکه بیرون رفت([[705]](#footnote-705)).

نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه معاویه از کاتبان وحی نبوده و به مردم دستور داده تا علی را بد و بیراه بگویند:

آقای تیجانی می‌گوید: «پیرامون علل و عواملی که صحابه سنت رسول الله ج را تغییر دادند. کنکاش و کند و کاو زیادی نمودم و برایم روشن گردیده است که اموی‌ها که اغلب آنان اصحاب رسول الله بودند و معاویه در راس آنان قرار داشت و به عقیده‌ی اهل سنت کاتب وحی بود، مردم را بر انگیخت و آنان را اجبار می‌کرد تا بالای منبرها به علی بن ابی طالب ناسزا گویند، همان گونه که مورخان ذکر کرده‌اند و امام مسلم در صحیح خود در باب فضایل علی نیز این مطلب را آورده است. معاویه در تمام بلاد ماموران دولتی خود را امر کرده بود تا ناسزا گفتن به علی را شیوه‌ی خود قرار داده و به خطباء و ائمه مساجد دستور دهند تا در منابر علیه علی بن ابی طالب بدگویی کنند([[706]](#footnote-706)). آقای تیجانی در جایی دیگر درباره معاویه می‌گوید: اهل سنت چگونه او را مجتهد می‌دانند و او را ماجور می‌دانند، حال آنکه او مردم را برای لعن به علی و اهل بیت رسول الله ج تشویق می‌کرد([[707]](#footnote-707)). در جایی دیگر می‌گوید: معاویه را به لعن علی و اهل بیت مصطفی ج امر می‌کرد و تا شصت سال تمام روی منابر علی لعن می‌شد([[708]](#footnote-708)). تیجانی می‌گوید: «چگونه (اهل سنت) او را کاتب وحی معرفی می‌کنند، وحی در طول مدت 23 سال بر رسول الله ج نازل می‌شد، و معاویه یازده سال اول مشرک بود و زمانی که بعد از فتح مکه مسلمان شد، در هیچ روایتی نیامده است که او در مدینه زندگی کرده باشد و رسول الله ج نیز بعد از فتح مکه سکونت نداشته است. در این شرایط چگونه او کاتب وحی شد؟!([[709]](#footnote-709)).

می‌گویم:

1-.. . اینکه معاویه امر کرده است تا از فراز منبرها علیس لعن شود، دروغ محض است، هیچ گونه دلیل صحیح و ثابت بر صحت این مدعا وجود ندارد. سیره و خصلت معاویه ایجاب نمی‌کند که او چنین دستوری بدهد و آنچه که مورخان در این خصوص نقل کرده‌اند، اعتبار ندارد. زیرا بدون توجه و بدون تمییز به صحت و سقم، روایات را نقل می‌کنند. علاوه بر این، اغلب این‌گونه مورخان ازو پیروان تشیع هستند. البته بعضی مورخان در کتب خود روایات صحیح و سقیم را نقل کرده‌اند ولی آنان وقتی این گونه روایات را به راویان شان نسبت داده‌اند. عذر و دلیل آن‌ را نیز متذکر شده‌اند تا دیگران به راحتی بتوانند نسبت به رد یا قبول آن‌ها قضاوت کنند. طبری از جمله‌ی این مورخان است که در تحت سطوت و قدرت روافض زندگی کرده است و در مقدمه‌ی تاریخ خود می‌گوید: «خواننده‌ی محترم این کتاب (اشاره است به تاریخ طبری) آگاه باشد که آنچه که در این کتاب ذکر می‌شود، به راویان آن، بدون اینکه حجت عقلی برای صحت و سقم آن برایم روشن گردد، نسبت داده می‌شود. مقدار بسیار اندکی ممکن است از این قانون مستثنی باشد. زیرا کسانی که گذشتگان‌ را در نیافتند و افراد موجود را ندیده‌اند، علم صحیح درباره آنان را ندارند. تنها راه علم درباره کسانی که در دسترس نیستند چه متعلق به زمان حال باشند یا گذشته، نقل از ناقلان و اعتماد کردن به اخبار مخبران است نه بر استنباط عقلی و استخراج فکری، لذا آنچه که از گذشتگان در این کتاب ذکر می‌شود و موجب نا خرسندی خوانندگان یا عدم رضایت شنوندگان می‌گردد. بخاطر این است که دلیل صحت آن شناخته نشده است نه اینکه ما قصد نقل چنین خبری را داشته‌ایم بلکه ما آن‌ را از ناقلان و راویان نقل کرده‌ایم و به نحوی که به ما رسیده است، به دیگران ابلاغ کرده‌ایم»([[710]](#footnote-710)).

با توجه به آنچه که عرض شد، لازم است که آقای تیجانی هنگام استدلال از قول مورخین مبنی بر اینکه معاویه مردم را امر کرده تا از فراز منبرها به علی بد و ناسزا گفته شود، نخست روایت را بطور مشخص ذکر کند و بعد آنچه که می‌خواهد در شرح و تفسیر آن بیفزاید.

2-.. . تیجانی می‌گوید: «امام مسلم در صحیح خود، تحت عنوان فضایل علی، همین مطلب را ذکر کرده است. » این نیز دروغ محض است. منظور آقای تیجانی روایتی است که عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش نقل کرده است. و ام چنین است: «معاویه بن ابی سفیان سعد را دستور داد و به او گفت: چه چیز مانع شد از اینکه تو ابو تراب (علی) را ناسزا گویی؟ سعد گفت: به یاد سه چیز افتادم که رسول الله ج آن‌ها را در حق علی گفته بود. به این خاطر من هرگز او را ناسزا نمی‌گویم. اگر یکی از آن سه تا به من داده شود، بهتر است از اینکه من شتران سرخ رنگ و آبستن را داشته باشم (این گونه شتر در آن زمان از بهترین سرمایه‌های ارزنده محسوب می‌شد) روزی که رسول اکرم ج او را به عنوان جانشین در مدینه ماموریت داد و خود به جهاد تشریف برد، علی به رسول الله ج گفت: مرا همراه با کودکان و زنان گذاشته‌اید؟ رسول الله ج فرمود: آیا راضی نیستی که تو برای من مثل هارون برای موسی باشی، ولی بعد از من نبوت باقی نمی‌ماند. از پیامبرج شنیدم که در جریان فتح خیبر فرمود: پرچم را به کسی خواهم سپرد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند. سعد می‌گوید: هر کدام از ما در انتظار این بود که پرچم به او سپرده شود. پیامبرج فرمود: علی را بگویید تا بیاید، علی آمد و ناراحتی چشم داشت رسول الله در چشم‌های علی آب دهن انداخت و پرچم را به او داد. خداوند بوسیله‌ی او پیروزی نصیب مسلمانان کرد. وقتی این آیه: ﴿فَقُلۡ تَعَالَوۡاْ نَدۡعُ أَبۡنَآءَنَا وَأَبۡنَآءَكُمۡ﴾ [آل عمران: 61] نازل شد، رسول اکرم ج علی، فاطمه، حسن و حسین را طلبید و فرمود: «هؤلاء أهلي» اینان اهل بیت من هستند([[711]](#footnote-711)).

از حدیث مذکور چنین بر نمی‌آید که معاویه سعد را امر کرد تا به علی ناسزا گوید. بلکه همانطور که روشن و واضح است، معاویه درباره مانع از ناسزا گفتن به علی جویا شد و سعد دلیل عدم تعرض را بیان کرد و در هیچ جا نیامده است که معاویه دیدگاه سعد را نفی کند، بر وی خشم کند یا وی را مجازات کند، بلکه سکوت معاویه در واقع مهر تایید است بر دیدگاه سعد. اگر معاویه ستمگر می‌بود و مردم را به ناسزا گویی علی امر می‌کرد، آنطور که تیجانی مدعی است، هرگز در برابر دیدگاه سعد سکوت اختیار نمی‌کرد بلکه او را به ناسزا گفتن علی مجبور می‌کرد ولی چنین چیزی بروز نکرد. این خودش حکایت از آن دارد که معاویه چنین دستوری نداده و از چنین چیزی رضایت نداشت. امام نووی می‌گوید: «در این سخن معاویه تصریح نشده است که او به ناسزا گفتن به علی امر کرده باشد، بلکه معاویه درباره عوامل بازدارنده از ناسزا گفتن به علی جویا شد، یعنی معنی سخن معاویه این بود که تو ای سعد آیا به خاطر تقوی و خدا ترسی یا به خاطر خوف و یا دلیلی دیگر، و یا به چه دلیل از ناسزا گویی خودداری کردی؟! اگر به خاطر تورع و تجلیل از شخصیت او خودداری کردی، آنگاه تو محسن و ماجور هستی. اگر به دلیلی دیگر بوده است، پاسخی دیگر دارد. و ممکن است سعد در گروهی بوده است که آنان به علی بد گفته باشند و او نگفته است و نتوانسته است بدگویان‌ را نکوهش کند و معاویه در این باره از وی سوال کرده است. تاویلات دیگری نیز محتمل است، از قبیل اینکه تو چرا دیدگاه او را تخطئه و دیدگاه ما را تصویب نکرده‌ای و حسن رای و حسن اجتهاد ما را برای مردم اعلام نکرده‌ای و ممکن است معاویه در این دیدگاه خودش خطا کرده باشد([[712]](#footnote-712)).

3-.. . از نوادرات روزگار و از شگفتی‌ها است اینکه آقای تیجانی وهم‌پالکی‌هایش ناسزا گفتن به علی را بد می‌دانند اما بهترین صحابه مانند، ابوبکر، عمر و عثمانش را ناسزا می‌گویند. کتاب‌های آنان مملو از چنین ناسزا گویی‌ها هستند و از جمله آن‌ها کتاب خود آقای تیجانی است، لذا من ناچارم که این کلمات را در حق آنان بکار برم «این روافض مدعی ایمان هستند اما در واقع مهر ذلت و پستی بر آنان زده شده است. هر جا که باشند و از ذلت و پستی بیرون نخواهند آمد جز به یاری الله یا یاری مردم([[713]](#footnote-713)).

4- کاتب وحی بودن معاویه با دلایل مستند ثابت است. امام مسلم در صحیح خود از ابن عباس نقل می‌کند که ابوسفیان از رسول اکرم ج سه خواسته داشت و گفت: ای رسول خدا، سه چیز به من اعطا کن. رسول الله ج فرمود: «بسیار خوب» ابوسفیان گفت: یکی از آن‌ها معاویه است، می‌خواهم او در خدمت تو باشد و تو کار کتابت وحی را از وی بگیری. رسول اکرم ج فرمود: «بسیار خوب.. . »([[714]](#footnote-714)) امام احمد در مسند و مسلم از ابن عباس روایت کرده‌اند: «ابن عباس می‌گوید: پسر بچه‌ای بودم و همراه با کودکان بازی می‌کردم. ناگهان متوجه شدم که رسول اکرم ج از پشت مرا دنبال می‌کند. فکر می‌کردم او صد در صد به طرف من می‌آید، دویدم تا خود را در پشت دروازه پنهان کردم. ابن عباس می‌گوید: من رسیدن رسول الله ج را متوجه نشدم تا اینکه مرا گرفت و فرمود: برو معاویه را برای من پیدا کن. ابن عباس می‌گوید: معاویه کاتب رسول الله ج بود. ابن عباس می‌گوید: به سرعت دویدم تا معاویه را پیدا کنم. زیرا فکر می‌کردم رسول اکرم ج اکنون به وجود او نیاز دارد([[715]](#footnote-715)). از این دو حدیث ثابت می‌شود که معاویه کاتب وحی بوده است.

5- تیجانی می‌گوید: «وحی در طول مدت 23 سال بر رسول اکرم ج نازل می‌شد و معاویه در یازده سال اول این مدت مشرک بود». ؟! در مباحث گذشته نزدیک عرض کردم که ابوسفیان از رسول اکرم ج خواست تا معاویه را به عنوان کاتب بپذیرد، رسول اکرم ج موافقت فرمود و معاویه به مدت چهار سال تمام کار کتابت وحی را انجام می‌داد، آیا پذیرفتن این مطلب کار بسیار مشکلی است؟!

آقای تیجانی می‌گوید: (بعد از فتح مکه ما حدیثی را سراغ نداریم که در آن اشاره شده باشد مبنی بر اینکه معاویه در مدینه زندگی کرده است و این در حالتی است که زندگی نکردن رسول الله ج در مکه بعد از فتح برای همگان روشن است).

می‌گویم:

آیا روایت ابن عباس که در سطور بالا بیان گردید، گویای این مطلب نیست که معاویه بعد از فتح مکه، در مدینه زندگی کرده است. آیا حدیثی که امام ترمذی از ابن مجلز روایت می‌کند و در آن آمده است: (معاویه آمد، عبدالله بن زبیر و ابن صفوان وقتی او را دیدند، به احترام از جای خود بلند شدند، معاویه گفت: بنشینید، زیرا از رسول اکرم ج شنیده‌ام که فرمود: هر کس دوست داشته باشد که مردم در جلوی او بایستند و با این شیوه او را احترام کنند، باید جایش را در آتش آماده کند) به صراحت گویای این نیست که معاویه در مدینه زندگی مرده است؟ آقای تیجانی وانمود می‌کند که پیامبرج ابن عباس را امر کرده است که معاویه را از مکه ندا دهد و صدا کند؟! من بدلیل اینکه آقای تیجانی چنین روایتی را سراغ ندارد، او را نکوهش نمی‌کنم، زیرا او اگر تحقیق می‌کرد، چنین روایتی را می‌دید اما از خداوند آرزو دارم که وی را از عقده‌ی انصاف شفاء دهد!.

«نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه، معاویه بخاطر انکار از ناسزا گفتن به علی دستور قتل حجر بن عدی را صادر کرده است»

آقای تیجانی می‌گوید: بعضی از صحابه این عمل (ناسزا گفتن به علی) را بد پنداشته و از انجام آن خودداری نمودند. معاویه دستور کشتن آنان را صادر کرد، از بزرگان صحابه حجر بن عدی کندی و یارانش را به قتل رساند و بعضی را زنده دفن کرد. زیرا آنان از ناسزا گفتن و لعن و نفرین علی خودداری کرده بودند([[716]](#footnote-716)). در جایی دیگر می‌گوید: (اهل سنت) چگونه او را مجتهد می‌دانند حال آنکه او، حجر بن عدی و یارانش را به قتل رسانده و در «مرج عذراء» در صحرای شام آنان را دفن کرده است، و هیچ دلیلی برای کشتن آنان جز اینکه آنان از ناسزا گفتن به علی خودداری نمودند، نبوده است»([[717]](#footnote-717)).

می‌گویم:

1-.. . علما درباره صحابی بودن حجر بن عدی اختلاف نظر دارند. امام بخاری وعده‌ای دیگر از محدثین او را تابعی و برخی دیگر از علمای او را صحابی می‌دانند.

2- معاویه بخاطر اینکه حجر بن عدی از ناسزا گفتن به علی خودداری کرده است، او را نکشته است. این یک پندار محض است. آنچه که مورخین درباره قتل حجر بن عدی ذکر کرده‌اند، از این قرار است: «زیاد که از طرف معاویه، حاکم کوفه بود، خطبه خواند و خطبه‌اش را بسیار طولانی کرد. حجر بن عدی صدا کرد که وقت نماز فرا رسیده است اما زیاد توجه نکرد و خطبه‌اش را ادامه داد. حجر بن عدی و یارانش بسوی زیاد سنگ پرتاب کردند. زیاد طی‌نامه این جریان ‌را به معاویه بازگو کرد و عمل حجر بن عدی و یارانش را فساد فی الأرض خواند. حجر بن عدی با حاکمانی که قبل از زیاد در کوفه بودند، نیز چنین برخوردی داشته بود. معاویه دستور داد که حجر بن عدی نزد وی برده شود. وقتی حجر بن عدی به شام برده شد، معاویه دستور قتل او را صادر کرد. دلیل کشتن حجر بن عدی و تشدد معاویه در حق او، تصمیم بغاوت حجر علیه امنیت و ایجاد اختلاف میان مسلمانان بود. معاویه این اعمال را فساد فی الأرض تلقی نمود. بویژه در کوفه. شهری که بخشی از فتنه‌ها علیه عثمان از آنجا شکل گرفته بود. دلیل فتنه قتل عثمان که تمام امت را فرا گرفت و بر اثر آن جوی خون به راه افتاد، اغماض و تسامح عثمان در برابر این حرکت‌ها بود، لذا معاویه با از بین بردن حجر بن عدی، می‌خواست این گونه فتنه‌ها را مستاصل کند و آن‌ها را از ریشه بخشکاند. شگفت انگیز این است که آقای تیجانی از کشته شدن حجر بن عدی نق می‌زند ولی درباره مقتولین که توسط علی بن ابی طالب در جنگ جمل و صفین به قتل رسیده‌اند، مهر به لب زده و سکوت مرگبار را بر گزیده است. جریان جمل و صفین اسباب قتل و کشتار عده‌ای از بزرگان و اخیار صحابه و هزاران مسلمان را فراهم کرده بود. دلیل در هر دو جریان (قتل حجر بن عدی و قتل مسلمانان در جمل صفین) یکی بود. بغاوت در برابر خلیفه‌ی وقت!!.

«نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه حسن بصری معاویه را مورد طعن قرار داده است».

آقای تیجانی می‌گوید: ابو الاعلی مودودی در کتابش «خلافت و ملوکیت» به نقل از حسن بصری می‌گوید: «چهار خصلت در معاویه وجود داشت که یکی از آن‌ها برای نابودی او کافی بود:

1- مشورت نکردن در امر خلافت از بزرگان صحابه.

2- معرفی کردن یزید شراب خوار و قمار باز به عنوان جانشین بعد از خود، در حالی که دیبا می‌پوشید و با آلات لهو و لعب سر و کار داشت.

3- ادعای نسب زیاد، حال آنکه رسول اکرم ج فرموده بود: نسب از شوهر زن مزنیه ثابت می‌شود، وزانی باید رجم شود (و برای زانی سنگ است و بس).

4- کشتن حجر بن عدی و اصحابش، وای بر او از حجر، وای بر او از حجر و اصحاب حجر([[718]](#footnote-718)).

می‌گویم:

1- این روایت (روایت حسن بصری) از ابی مخنف منقول است. و ابو مخنف، همان لوط بن یحیی ازدی کوفی است.

امام ذهبی و ابن حجر درباره او می‌گویند: «اخباری لایوثق به» اخباری و غیر قابل اعتماد است([[719]](#footnote-719)). ابو حاتم و غیره، او را ترک کرده‌اند. دارقطنی گفته: «ابو مخنف ضعیف است» ابن معین گفته: «ابو مخنف ثقه نیست». و بار دیگر گفته: «لیس بشی» یعنی انسان قابل توجهی نیست. ابن عدی گفته: «شیعه است». (میزان الاعتدال ج3 ص (420-419) عقیلی او را ضعفا شمرده است. (ضعفا عقیلی ج4 ص 19-18 برقم 1572) دیدگاه شیعه درباره ابو مخنف نیز همین است. هاشم الحسنی که از علمای معاصر شیعه است در کتاب «الـموضوعات في الآثار والأخبار» درباره ابو مخنف می‌گوید: «ويكفي هذه الروایة عيباً أنها من مرویات أبي مخنف، لوط بن يحيي وقد ضعفه السنة والشيعة ولم يثقوا بمرویاته»([[720]](#footnote-720)).

(برای معیوب بودن این روایت همین قدر کافی است که ابو مخنف آن‌ را روایت کرده است. ابو مخنف همان لوط بن یحیی است. سنی و شیعه او را ضعیف تلقی نموده و به روایاتش اعتماد نکرده‌اند. با توجه به این مطلب، حدیث حسن بصری در خور استدلال نیست و از درجه‌ی اعتبار ساقط است.

2- اگر بپذیریم که حدیث مذکور از حسن بصری است و صحت آن نیز معتبر است، باز هم هیچ گونه ایرادی را متوجه معاویه نمی‌کند. زیرا این ادعا که معاویه درباره خلافت مشورت نکرده است، باطل است، صحت ندارد. زیرا اما حسن از خلافت دست بر دار شد و تمام مردم با معاویه بیعت کردند، هیچ یک از صحابه را سراغ نداریم که با معاویه بیعت نکرده باشد. اما موضوع جانشینی یزید، با بیعت کردن مردم که از میان آنان حضرت عبدالله بن عمرب نیز بود، به اتمام رسیده بود. زیرا به جز حسین بن علی و عبدالله بن زبیر کسی دیگر از بیعت با یزید سرباز نزده بود. و تخلف، تخلف کنندگان ناقض بیعت با یزید نبود و هیچ گونه ایرادی را نیز متوجه معاویه نکرد. اما اینکه یزید شارب خمر بود و پارچه‌ی ابریشمی بر تن می‌کرد، علی بن محمد الحنیفیه که مدتی با یزید زندگی کرده بود، همه‌ی این ایرادات را رد می‌کرد([[721]](#footnote-721)).

اینکه معاویه زیاد را برادر خود قرار داده و نسب او را از ابوسفیان ثابت کرده است و این عمل مخالف با حدیث رسول الله ج است که در آن به عبد بن زمعه گفته بود: «الولد للفراش وللعاهر الحجر» یعنی نسب ولد زنا، از شوهر مزنیه ثابت می‌شود و زانی به جز رجم و سنگ سهمی دیگر ندارد. یعنی رسول الله ج ولد را برای فراش داده و نسبش را ثابت کرده است، این برداشت از حدیث باطل است. زیرا رسول اکرم ج نسب را ثابت نکرده بود، چرا که عبد بن زمعه مدعی دو سبب بود. یکی أخوت، یعنی برادری و دوم ولادت فراش. اگر رسول الله ج چنین می‌فرمود: «هو أخوك الولد للفراش» او برادر تو است، و ولد از آن فراش است، این اثبات حکم و بیان علت می‌بود. حال آنکه رسول اکرم ج از ذکر نسب نیز عدول کرده است و درباره آن به صراحت لهجه چیزی نگفته است. عبارت صحیح در این باره در یک روایت «هو أخوك» و در روایتی دیگر «هولك» است، یعنی توبهتر می‌دانی. بر خلاف جریان زیاد. زیرا حارث بن کلده که زیاد در خانه و از همسر او به دنیا آمده بود، هرگز زیاد را برای فرزندی خود خواستار نشده و ادعای نسب او را نکرده بود. لذا هر کس که مدعی نسب زیاد می‌شد، نسب از وی ثابت می‌شد، مگر اینکه در برابر، مدعی دیگری ادعای نسب می‌کرد. لذا معاویه در ادعای نسب زیاد، مقصر نبود بلکه طبق مذهب امام مالک به اصل حق عمل کرده بود([[722]](#footnote-722)).

«نقدی پیرامون برداشت نادرست تیجانی درباره مشاجره میان علی و معاویه»

تیجانی می‌گوید: «هرگاه از علمای اهل سنت سوال شود: چرا معاویه با علی که مهاجرین و انصار با وی بیعت کرده بودند، به جنگ برخاست؟ جنگ ویرانگری که موجب تقسیم مسلمانان به شیعه و سنی گردید و چنان شکافی در اسلام ایجاد کرد که تا امروز پر نشده است، آنان طبق معمول و به راحتی تمام می‌گویند: علی و معاویه هر دو از بزرگان صحابه هستند و هر دو در آن اختلاف و نزاع، اجتهاد کرده‌اند. علی در اجتهاد صائب بوده، برای او در اجر وجود دارد و معاویه در اجتهاد خطا رفته است و برای او یک اجر وجود دارد. و برای ما شایسته نیست که به نفع یا به ضرر کدام فریق قضاوت کنیم. زیرا خداوند فرموده است: ﴿تِلۡكَ أُمَّةٞ قَدۡ خَلَتۡۖ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَلَكُم مَّا كَسَبۡتُمۡۖ وَلَا تُسۡ‍َٔلُونَ عَمَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٤١﴾ [البقرة: 141] «آنان گروهی بودند که از دنیا رفته‌اند و آنچه کسب کرده‌اند، برای آنان است و برای شما است آنچه که انجام می‌دهید. و شما مسئول اعمال آنان نیستید». آری، متاسفانه پاسخ‌های ما همانطور که مشاهده می‌کنید، سفسطه هستند و هیچ عقل، دین و شریعتی آن‌ها را نمی‌پذیرد. پروردگارا، از خطای آرا و لغزش خواسته‌ها به دربار تو اظهار برائت می‌کنم. پروردگارا، از وسوسه‌های شیاطین و از حضور آنان، پناه تو را می‌جویم، عقل سلیم چگونه معاویه را مجتهد می‌پنداشته و در برابر جنگ با امام مسلمانان، علی بن ابی طالب و کشته شدن مومنان معصوم، و ارتکاب جرایم و گناهان بی‌حد و حساب او را ماجور می‌داند؟ معاویه همان کسی است که طبق اظهارات مورخین، مختلفین خود را با خوراندن غذا و عسل مسموم، از پا در می‌آورد. و می‌گفت: «همانا خداوند لشکرهایی از عسل دارد» این آقایان چگونه حکم مجتهد بودن او را صادر می‌کنند. حال آنکه او امام فتنه و آشوب‌ها بوده است. در حدیث معروف که اغلب محدثین آن‌ را نقل کرده‌اند آمده است: «وای بر عمار که توسط گروهی یاغی کشته می‌شود!» بدون تردید، معاویه و اصحاب او، وی را به قتل رسانده بودند. این سوال همواره در اذهان تکرار می‌شود که کدام یک از فریقین حق و کدام بر باطل بوده است؟ آیا علی و شیعیانش ظالم و بر باطل بوده‌اند و یا معاویه و یارانش؟ رسول اکرم ج هر مساله را بطور روشن و شفاف بیان فرموده است. در هر حال و بنابر هر دو فرض، عادل بودن تمام صحابه و بدون استثناء محال و مستبعد است و با عقل و منطق سلیم درست در نمی‌آید([[723]](#footnote-723)).

می‌گویم:

1- قبلاً گفته بودم که معاویه فقط بخاطر خون و انتقام از قاتلان عثمان با علی بن ابی طالب وارد جنگ شده بود. و خود را ولی خون عثمان می‌دانست. زیرا از خویشاوندان نزدیک او بود و درباره موضع خود به روایاتی استناد می‌کرد که نشانگر این بود که عثمان مظلوم کشته می‌شود. و کسانی که علیه او بغاوت می‌کنند، منافق‌اند. در ترمذی و ابن ماجه از حضرت ام المومنین، عایشه صدیقل آمده است: «رسول اکرم ج خطاب به حضرت عثمان فرمود: «ای عثمان، اگر خداوند زمام امور را در دست تو داد و منافقین خواستند این جامه را که خداوند تو را به آن ملبوس کرده است، از تو بگیرند، آن‌ را بیرون نیاور». این مطلب را رسول الله ج سه بار تکرار فرمود([[724]](#footnote-724)) و کعب بن مره در جلوی سپاه معاویه در همین خصوص گواهی داد و گفت: «اگر حدیثی را از رسول اکرم ج نشنیده بودم، هرگز قیام نمی‌کردم. یعنی در کنار معاویه برای قصاص از قاتلان عثمان قیام نمی‌کردم. در روایتی دیگر از کعب بن مره چنین آمده است: رسول اکرم ج از فتنه‌ها و نزدیک شدن آن‌ها سخن به میان آوردند. شخصی که پارچه‌ای بر سر انداخته بود، از آنجا گذر نمود. رسول اکرم ج با اشاره بسوی او، فرمود: «او در آن زمان بر حق خواهد بود» کعب بن مره می‌گوید: «نزدیک او رفتم، دیدم او عثمان بن عفان است، باز چهره‌ی عثمان را به طرف رسول الله بر گرداندم و پرسیدم: «این شخص» فرمود: «آری»([[725]](#footnote-725)) در روایتی دیگر از عبدالله بن شقیق بن مره چنین آمده است: «فتنه‌هایی روی زمین مانند شاخ‌های گاو بروز خواهند کرد. شخصی که چادر روی خود انداخته بود، از آنجا گذر نمود. رسول اکرم ج فرمود: «او (اشاره به طرف عثمان) و یارانش در آن روزگار حق به جانب خواهند بود. » نزد او رفته و چادر را از چهره‌ی او برداشتم، چهره او را بسوی رسول الله بر گرداندم و عرض کردم: ای رسول خدا، «او» این است؟ فرمود: «او» همین است. راوی می‌گوید: او عثمان بن عفان بود([[726]](#footnote-726)).

بنابر همین روایت، معاویه و حامیانش خود را حق به جانب می‌دانستند و فکر می‌کردند که موضع شان، موضع صحیحی است، بویژه وقتی روشن بود که منافقان و حمله آوران بر عثمان در سپاه علی هستند، آنان را طرفدار باطل پنداشته و با این تاویل، قتال را علیه آنان حلال می‌دانستند.

2- علاوه بر این، حامیان معاویه گفتند: برای ما ممکن نیست که بدست کسی بیعت کنیم که در حق ما عدالت را رعایت نکند از اقامه‌ی عدل ناتوان باشد و ما اگر با علی بیعت کنیم، سپاه او بر ما ستم می‌کند همانطور که عثمان مورد ستم بود و علی از اقامه‌ی عدل در حق ما ناتوان است و برای ما درست نیست که بدست کسی بیعت کنیم که در حق ما عدالت را رعایت نکند([[727]](#footnote-727)). حامیان معاویه چنین نیز می‌اندیشیدند که قاتلان عثمان در سپاه علی هستند و آنان ستمگرانند، همانطور که در حق عثمان ستم کردند، بر ما نیز ستم خواهند کرد. لذا ما بخاطر از بین بردن حمله‌ی احتمالی آنان در آینده، از خود دفاع می‌کنیم، روی این تاویل دفاع از خود نه تنها جایز بلکه واجب است و ما آغازگر درگیری و قتال نیستیم و آنان هستند که علیه ما جنگ را آغاز کرده‌اند.

3- با توجه به آنچه که عرض شد، نصوص و روایات ثابت از رسول اکرم ج حکایت از آن دارند که ترک قتال به سود دین و دنیای هر دو فریق بود. زیرا قتال نه واجب بود و نه مستحب. علیس هر چند که با حق نزدیک‌تر بود تا معاویه، ولی باز هم اگر قتال را ترک می‌کرد، به نفع او و سایر مسلمانان می‌شد و از ریختن بسیاری خون‌های معصوم جلوگیری به عمل می‌آمد. روی همین اصل، عمران بن حصین از هر گونه معامله و فروش مهمات نظامی منع می‌کرد و می‌گفت: «لا يباع السلاح في الفتنة» در زمان جنگ به هیچ فریقی اسلحه فروخته نشود. سعد بن ابی وقاص، محمد بن مسلمه، ابن عمر، اسامه بن زید و اغلب سابقین اولین از مهاجرین و انصار که در آن زمان در قید حیات بودند، به منع فروش اسلحه در دوران جنگ فتوا می‌دادند([[728]](#footnote-728)). و دلیل کناره گیری بسیاری از بزرگان صحابه در مشاجرات فریقین همین بود. بنابر همین اصل، بسیاری از علمای اهل سنت قتال با گروه باغی را لازم نمی‌دانند. آنان می‌گویند: خداوند، در بدو امر دستور قتال با شورشیان ‌را نداده است بلکه دستور داده است، هرگاه دو گروه از مسلمانان درگیر شدند، میان آنان صلح و آشتی برقرار کنید، اگر یکی از فریقین صلح را نپذیرفت و به بغاوت ادامه داد، آنگاه، علیه گروه باغی و سرکش جنگ شود([[729]](#footnote-729)). آری، ادعای آقای تیجانی دایر بر اینکه معاویه دستور قتال با علی را صادر کرده است، کذب و دروغ محض است.

4- به فرض محال اگر بپذیریم که مخالفین حضرت علیس عاصی بودند نه مجتهد و تاویل کننده، باز هم نقصی متوجه ایمان آنان نشده و این امر منافی بهشتی بودن آنان نیست. خداوند در آیه (10-9) سوره حجرات می‌فرماید: ﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٩ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ١٠﴾ [الحجرات: 9-10] «هرگاه دو گروه از مسلمانان وارد قتال و درگیری شدند، میان آنان صلح و آشتی برقرار کنید. اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری تجاوز کرد، با گروه تجاوز گر قتال شود تا اینکه از تجاوز دست برداشته و تابع فرمان حق گردد اگر آماده‌ی اطاعت از فرمان شد آنگاه میان آن دو گروه با رعایت قسط و عدل، صلح برقرار کنید. و عدالت کنید که خداوند اهل عدل را دوست دارد. همانا مومنان با هم برادرند. میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید و از خدا بترسید تا به تقوا برسید».

در دو آیه مذکور، از دو گروه در گیر، به عنوان مومن یاد شده است هر چند که آنان مخالف یکدیگر بوده و علیه یکدیگر دست به قتال زده باشند، مسلماً اگر بغاوت یک گروه علیه گروهی دیگر بر اساس تاویل و به خاطر اینکه هر فریق خود را محق دانسته باشد، صورت گیرد، این امر هرگز مانع از اجتهاد نمی‌باشد، خواه اجتهاد درست باشد یا خطا ـ اینجا است که اهل سنت نسبت به هر فریق ترحم نموده قضاوت منصفانه را در نظر گرفته‌اند ـ همانطور که خداوند فرموده است: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ [الحشر: 10] «آنانی که بعد از گذشتگان می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا، ما و برادران مومن ما را که در ایمان از ما سبقت گرفته‌اند، مورد مغفرت قرار بده، و در دل‌های ما هیچ گونه کدورتی در حق اهل ایمان جای نده، پروردگارا، تو بخشنده و مهربان هستی».

5- احادیث صحیحه و ثابته نیز مؤید و مبین این مطلب هستند که هر دو فریق به یک هدف دعوت می‌کردند و برای احیا و احقاق آنچه که آن‌ را می‌پنداشتند، تلاش می‌کردند و هر دو فریق از هوس خواهی و تبعیت از باطل به دور بودند. امام بخاری در صحیح خود از ابو هریرهس نقل کرده است: «قال رسول الله ج: لاتقوم الساعة حتى يقتتل فئتان دعواهما واحدة»([[730]](#footnote-730)). رسول اکرم ج فرمود: تا وقتی که دو گروه که موضع شان یکی است وارد درگیری نشده‌اند، قیامت بر پا نخواهد شد. همان گونه که مشاهده می‌شود حدیث مذکور نشانگر این مطلب است که هر دو فریق دعوت گر یک هدف و تابع یک دین و آیین بوده‌اند. امام مسلم در صحیح خود از حضرت ابی سعید خدری آورده است: «قال رسول اللهج: تمرق مارقة عند فرق من المسلمين يقتلهما أولى الطائفتين بالحق»([[731]](#footnote-731)). (گروهی از خوارج بروز خواهد کرد و توسط یک فریق از مسلمانانی که با هم در گیر می‌شوند و نزدیک‌تر به حق هست کشته خواهند شد)

این حدیث حکایت از آن دارد که هر دو فریق خواهان حق بودند و برای حق می‌جنگیدند و البته حق با علی بود. زیرا او بود که با این طایفه، یعنی خوارج در نهروان قتال کرد. امام نووی در شرح این حدیث می‌گوید: «حدیث مذکور به صراحت مبین این مطلب است که هر دو فریق مومن هستند و هیچ کدام به خاطر قتال علیه دیگری از ایمان خارج نمی‌شوند([[732]](#footnote-732)).

6- درباره باغی بودن معاویه، باید عرض شود که معاویه در بغاوت یا متاول بوده است یا بدون تاویل قصداً و عمداً اقدام به چنین عملی کرده است؟ در هر حال معاویه از این گناه (بغاوت) یا هر گناهی دیگر معصوم نبوده است. اهل سنت او را پاک نمی‌دانند بلکه می‌گویند که گناه علل و اسبابی دارد و بوسیله توبه عفو خواهد شد. ابن کثیر در بدایه از مسور بن مخرمه روایت می‌کند و می‌گوید: مسور بن مخرمه نزد معاویه رفت وقتی وارد خانه‌ی او شد، سلام کرد. معاویه گفت: ای مسور تو چرا بر ائمه طعن کردی؟ مسور می‌گوید: در جواب گفتم: «از این ما را در گذر بفرما و برای هدفی که آمده‌ام مرا یاری بفرما. » معاویه گفت: در مورد هدف خودت باید با من حرف بزنی. مسور می‌گوید: تمام عیوب او را به او بازگو کردم، معاویه گفت: تو از گناهان نیز پاک نیستی، آیا تو نداری گناهانی که اگر مورد مغفرت قرار نگیری، تورا هلاک می‌کنند؟ مسور می‌گوید: گفتم: آری، من مرتکب گناهانی شده‌ام که اگر بخشوده نشوند، موجب نابودی من خواهند بود. معاویه گفت: تو بنابر چه دلیلی خود را بیش از من مستحق مغفرت می‌دانی؟ به خدا سوگند مسئولیت‌هایی که من در ارتباط با اصلاح مردم، اقامه حدود، جهاد و ایجاد صلح و آشتی میان مردم دارم به حدی زیاد هستند که به جز الله کسی دیگر آمار و ارقام آن‌ها را نمی‌داند، به مراتب از عیوب و گناهان من بیشترند، و من پیرو دین و آیینی هستم که خداوند بر اساس آن دین نیکی‌ها را می‌پذیرد و از بدی‌ها می‌گذرد و به همین خاطر اگر به من اختیار داده شود که خدا را قبول کنم یا تمام آنچه که غیر خدا هستند، من خدا را ترجیح می‌دهم. مسور می‌گوید: وقتی به گفته‌های او اندیشیدم، مجاب شدم. راوی می‌گوید: بعد از آن هرگاه مسور سخنی از معاویه به میان می‌آورد، در حق او دعای خیر می‌کرد([[733]](#footnote-733)). لذا گناهانی که بنابر تاویل از او صورت گرفته‌اند، به طریق اولی باید بخشوده شوند.

7- آنچه که درباره حضرت عمار گفته است (ويح عمار تقتله فئة باغية) وای بر عمار، که توسط گروه باغی به قتل می‌رسد. بطور روشن حکایت از آن دارد که حق با حضرت علی بوده است اما معاویه این حدیث را تاویل کرده است. امام احمد در مسند حدیثی را چنین نقل می‌کند: وقتی عمار کشته شد، عمرو بن حزم، نزد عمر بن عاص رفت و گفت: عمار بن یاسر کشته شد و رسول الله ج درباره او فرموده بود: «وای عمار، که توسط یک گروه باغی کشته می‌شود» عمر بن عاص در حالی که ناراحت بود بلند شد، استرجاع گفت و نزد معاویه رفت. معاویه پرسید: ناراحتی چرا؟ عمرو گفت: عمار کشته شده است. معاویه گفت: باشد کشته شده است، مگر چه می‌شود؟ عمرو گفت: از رسول الله شنیده‌ام که فرموده بود: گروه باغی او را خواهد کشت» معاویه گفت: تو اشتباه فهمیده‌ای، مگر ما او را کشته‌ایم؟ همانا علی و یارانش او را کشته‌اند، آنان او را در معرض نوک نیزه‌های ما قرار داده‌اند، یا در معرض لبه‌ی شمشیرها([[734]](#footnote-734)).

بعد از آن بلا فاصله مردم از خانه‌ها بیرون آمدند صدا زدند: هر کس عمار را در میدان جنگ آورده است، قاتل او می‌باشد، بدین ترتیب معاویه اعتماد سپاهیان خود را جلب کرد. آنچه که معاویه را بر این تاویل وا می‌داشت این بود که او با توجه به احادیثی که مظلومیت عثمان را ثابت می‌کند، قاتلان عثمان را بر باطل می‌پنداشت و می‌گفت قاتلان او ظالم هستند. بنابراین باغی آن گروهی است که قاتلان عثمان در آن هستند. اما حق این است که این تاویلات، تاویلات باطلی هستند و بدون تردید حق با علی است و گروه معاویه در اجتهاد خود ماجوراند زیرا آنان قصد حق را کرده بودند و بدان دست نیافتند. این علل و اسباب عمرو بن عاص را بر آن وا داشتند تا برای متوقف کردن جنگ، پیشنهاد رفع قرآن و روی دست گذاشتن آن‌ را ارائه دهد. زیرا او بخاطر همین حدیث درباره گروه معاویه دچار شک بود.

8- در صورتی که آقای تیجانی مصر بر ظالم بودن معاویه باشد، آنگاه فرقه‌ی ناصبیه او را چنین پاسخ می‌دهد: علی نیز ظالم است زیرا وی بخاطر حکومت عده زیادی از مسلمانان‌ را به خاک و خون کشیده است، و او بدون هیچ گونه نفعی جنگ را آغاز نموده و خون‌های زیادی را بر زمین ریخته است و بعد از موضع خود رجوع کرده با معاویه صلح کرده است. آقای تیجانی و طرفدارانش نمی‌توانند به این ایراد پاسخ بدهند. اگر آقای تیجانی خواسته باشد با حدیث عمار این ایراد را پاسخ بدهد، در جواب او گفته می‌شود: گروه باغی در واقع آن است که آغاز گر جنگ باشد، مسلماً علی بود که قتال را آغاز کرد. تیجانی در این صورت چه پاسخی دارد؟ من صرفاً به خاطر این دلایل خوارج و معتزله را مطرح کردم تا آقای تیجانی بداند هر دلیلی که او علیه معاویه بیاورد، از جانب فرقه‌های دیگر با همان دلایل با وی مقابله کرده و به او پاسخ خواهند داد، اما اهل سنت از هر دو فریق رضایت دارند و هیچ کدام را به فسق نسبت نمی‌دهند و علی را حق به جانب می‌دانند و به تمام ایرادهایی که متوجه علی یا معاویه شوند، پاسخ می‌دهند، زیرا موقف آنان، موقفی روشن و شفاف است، بر خلاف موقف روافض. «خدا را سپاس می‌گوییم».

9- بی‌تردید، کلیه کسانی که از مذهب شیعه آگاه هستند، می‌دانند که شیعه معاویهس را به خاطر قتالش با علیس کافر می‌داند، اما در این تردید نیست که امام حسن بن علی، که نزد شیعه از ائمه‌ی معصومین است و هرچه او انجام بدهد نزد آنان حق است، با معاویه صلح کرده و خلافت او را به رسمیت شناخته است و با وی بیعت کرده است. آیا امام معصوم با کافر صلح کرده و تسلیم حکومت او شده است؟! یا امام معصوم میان دو گروه مسلمان صلح و آشتی برقرار کرده است. آنطور که رسول اکرم ج پیش بینی کرده، فرموده بود: «ابني هذا سيد ولعل الله يصلح به بين فئتين من المسلمين»([[735]](#footnote-735)) این پسر من، سید است و خداوند به وسیله او میان دو گروه مسلمان صلح و آشتی برقرار می‌کند ـ آقای تیجانی باید پاسخ بدهد؟!

10- آقای تیجانی می‌گوید: «معاویه مرتکب جرائم زیادی شده است و نزد مورخان معروف است که او مخالفان خود را با خوراندن غذای زهر آلود به قتل می‌رساند و می‌گفت: «إن لله جنوداً من عسل» (همانا خداوند لشکری و سپاهیانی از زنبور عسل دارد)، این گفته‌ی آقای تیجانی ناشی از جهالت و دروغ است و این نکته بر هیچ عاقلی پنهان نیست من از آقای تیجانی تقاضا دارم که این مورخان ‌را برای ما معرفی کند تا هویت آنان برای ما روشن گردد، ورنه سخن بی‌اساس گفتن بسیار آسان است.

11- شگفت‌آور این است که آقای تیجانی ابوبکر را به خاطر قتالش با مانعین زکات محکوم می‌کند اما درباره قتال علی و معاویه، علی را حمایت می‌کند، حال آنکه قتال ابوبکر با مانعین زکات متفق علیه بود، تمام صحابه اقدام ابوبکر را تایید کرده‌اند ولی قتال علی با معاویه مورد اتفاق و تایید تمام صحابه نبود و به هیچ نتیجه مثبتی نیانجامید و موجب ریختن خون هزاران مسلمان گردید. شاید این قضاوت غیر عادلانه تیجانی، دستاورد ادعاهای پوچ و تو خالی او دایر بر منصف بودن و منطقی فکر کردن او باشد!.

12- می‌توانم ایراد آقای تیجانی دایر بر ظالم بودن معاویه را که همواره آن‌ را تکرار می‌کند و بر آن اصرار دارد، چنین پاسخ بدهم که بی‌گمان علی و حامیان او حق به جانب بودند ولی در عین حال معاویه نه ظالم بوده و نه دعوت گر بسوی باطل، بلکه او دعوت گر حق بوده اما موفق نشده است. لذا او در برابر اجتهادش ماجور است و در نتیجه هیچ کدام از آن دو نه ظالم است و نه فاسق، و مرتکب خطا شدن مانع از عادل بودن مذنب و منافی با عدالت او نیست در هر حالت عدالت صحابه بدون استثنا یک حقیقت پذیرفته شده است و کتاب، سنت و اجماع بر صحت آن دلالت دارد و با عقل و منطق سلیم نیز سازگاری دارد اما طبعاً با منطق و عقل بیماری که مورد استفاده‌ی آقای تیجانی هستند، سازگاری ندارد!

و در پایان اگر آقای تیجانی مجاب و متقاعد نمی‌شود، ناچارم از منابع و مآخذ روایی هدایت گران دوازده امامی خود آقای تیجانی ثابت کنم که علی و معاویه هر دو حق به جانب و در اجتهاد خود مأجور بوده‌اند. کلینی در کتاب (الروضة من الكافي) که در اصول و فروع کتاب معتبر شیعیان است، از محمد بن یحیی آورده است: ابو عبدالله می‌گوید: «اختلاف بنی عباس حتمی است. ندا حتمی است و خروج قایم حتمی است، گفتم ندا یعنی چه؟ گفت: منادی در اول صبح ندا می‌دهد. ای مردم، آگاه باشید، علی و شیعیانش پیروزند، و منادی در آخر روز ندا می‌دهد: ای مردم آگاه باشید، عثمان و شیعیانش پیروز هستند([[736]](#footnote-736)).

آری، همانطور که از روایت کلینی بر می‌آید، خود علی بن ابی طالب اعتراف دارد که عثمان و حامیانش اهل اسلام و ایمان هستند و جریان جنگ با معاویه از جمله مسایل اجتهادی است هر فریق در این جریان خود را حق به جانب می‌پنداشت. شریف رضی در کتاب «نهج البلاغة» از علیس نقل می‌کند: «آغاز جریان چنین بود که، نخست با مردم شام مواجه شدیم، خدای و پیامبر همه ما یکی است و همه ما بسوی یک هدف حرکت می‌کردیم و دعوت گر اسلام بودیم، در ایمان به الله و ایمان به رسول الله ج همه‌ی ما برابر بودیم و هدف یکی بود. تنها اختلاف ما درباره خون عثمان بود و خدا می‌داند که دامن ما از آن پاک است([[737]](#footnote-737)).

آقای تیجانی می‌گوید: «چگونه اهل سنت معاویه را صحابی می‌دانند حال آنکه او با خوراندن غذای زهر آلود، حسن بن علی، سردار جوانان بهشت را به قتل رسانده است. او اضافه می‌کند: چگونه معاویه را مجتهد می‌دانند، حال آنکه او حسب بن علی، سردار جوانان بهشت را مسموم کرده است. آیا این نیز از اجتهادات او است([[738]](#footnote-738)).

می‌گویم:

این ادعا به دلایل متعدد باطل است:

(الف) مدعای مذکور ثابت نیست و هیچ گونه دلیلی بر اثبات آن وجود ندارد، اگر آقای تیجانی روایت معتبر و مستندی در این زمینه دارد، باید ما را بدان ‌راهنمایی کند، بدون دلیل صحابی بزرگ رسول الله ج را متهم نکند.

(ب) مردم در آن مقطع از تاریخ درگیر فتنه و آشوب‌ها بودند، احساسات و گرایش‌های حزبی و گروهی بر آنان غلبه کرده بود. هر گروه، گروه آخر را متهم می‌کرد و به او نسبت‌های ناروا منسوب می‌کرد، لذا لازم است که این گونه اتهامات در چنین مقطع زمانی پذیرفته نشوند مگر اینکه از راوی ثقه، عادل و با حافظه نقل شده باشند.

(ج) نقل شده است که امام حسن را کسی دیگر مسموم کرد، بعضی می‌گویند: آن شخص همسر او بوده است. برخی دیگر بر این باورند که پدر خانم او، اشعث بن قیس دخترش (همسر امام حسن) را به چنین اقدامی وادار کرده بود. بعضی معاویه و بعضی فرزندش، یزید را در این قضیه متهم کرده‌اند، این تعارض و اضطراب روایات، این احتمال را که معاویه او را مسموم کرده است، از درجه‌ی اعتبار ساقط می‌کند. آقای تیجانی در این میان فقط دیوار معاویه را از دیوار دیگران کوتاه‌تر می‌بیند و معقولیت خود را به نمایش می‌گذارد. حال آنکه معاویه از این تهمت‌ها بسیار به دور است.

(ت) اگر امام حسن پیشنهاد صلح با معاویه را رد کرده بود، آنگاه ادعای تیجانی دایر بر مسموم کردن امام حسن عقلانی به نظر می‌رسید ولی واقعیت این است که امام حسن با معاویه مصالحت کرده و خلافت او را به رسمیت شناخته بود و با وی بیعت کرده بود. با این حساب، چرا معاویه او را مسموم کند؟ اینجا است که با ادعا می‌توان گفت که دلایل آقای تیجانی کاملا بی‌اساس و بیهوده هستند.

«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه او خلافت را به ملوکیت تبدیل نموده است»

آقای تیجانی می‌گوید: چگونه اهل سنت معاویه را پاک و مبرا می‌دانند. حال آنکه با توسل به قوه‌ی قهریه نخست برای خود و بعد برای فرزند ناخلفش یزید از مردم بیعت گرفت و نظام خلافت شورایی را به ملوکیت تبدیل نمود([[739]](#footnote-739)). «بعد از اینکه معاویه زمام امور را در دست گرفت، خلافت را به ملوکیت قیصری مبدل ساخت و بعد از آن قدرت همواره میان بنی امیه و سپس میان بنی عباس، رد و بدل می‌شد. و خلافت تنها توسط حاکم سابق یا توسط شمشیر و سر نیزه از گذشته به پیوسته منتقل می‌شد. بیعت به معنی واقعی‌اش در تاریخ اسلام از زمان خلفای نبوده است و این وضعیت حتی، تا زمان به قدرت رسیدن کمال اتاترک که خلافت را خاتمه داد و روی آن خط قرمز کشید، ادامه داشته است. فقط دوران کوتاه امام علی بن ابی طالب را می‌توان از این روند مذکور مستثنی کرد([[740]](#footnote-740)). «چگونه حکم اجتهاد او را صادر می‌کنند حال آنکه او با توسل به قوه قهریه نخست برای خود و سپس برای فرزندش، یزید بیعت گرفته و نظام خلافت شورای را به ملوکیت مبدل ساخته است»([[741]](#footnote-741)).

می‌گویم:

1- معاویه با توسل به قوه‌ی قهریه زمان خلافت را در دست نگرفته بود بلکه خلافت توسط امام حسن بن علی به او سپرده شده بود. و تحویل خلافت از جانب امام حسن به معاویه بعد از قرار داد صلحی که مورد توافق طرفین بود، صورت گرفته بود. و این صلح مظهر تحقق و مصداق پیش بینی رسول الله ج بود که فرموده بود: «ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ، وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ مِنَ المُسْلِمِينَ» (این فرزندم (امام حسن) سید است و خداوند توسط او میان دو فریق که هر دو مسلمان هستند صلح و آشتی برقرار می‌کند) امام بخاری در صحیح خود به نقل از حسن بصری می‌گوید: به خدا سوگند حسن بن علی در جنگ با معاویه با سربازانی رو برو شد که کوه بودند. عمرو بن عاص گفت: من سربازانی را می‌بینم تا فرماندهان آنان کشته نشوند، بر نمی‌گردند، معاویه گفت: ای عمرو، اگر این گروه، آن گروه و آن گروه، این گروه را بکشند، چه کسی در قلمرو من امور مردم را اداره می‌کند؟ چه کسی زنان و کودکان و یتیمان‌ را اداره می‌کند؟ معاویه دو نفر قریشی از طایفه بنی عبد شمس را به نام‌های عبدالرحمن بن سمره و عبدالله بن عامر بن کریز نزد او فرستاد و گفت: پیش او رفته، سخن بگویید، پیشنهاد کنید و از وی بخواهید. آن دو نزد وی آمدند با وی صحبت کردند. حسن بن علی گفت: ما خاندان عبدالمطلب مال بسیار بدست آوردیم و این امت در خون‌های خود شنا می‌کند. آن دو گفتند: معاویه چنین پیشنهاد می‌کند و از تو چنین می‌خواهد. امام حسن گفت: چه کسی برای من ضامن اجرای این قول و قرار می‌شود. آن دو گفتند: ما ضامن اجرای این قول و قرار هستیم. هرچه امام حسن سوال کرد آنان ضمانت آن‌ را بر عهده خود گرفتند. آنگاه امام حسن با معاویه صلح کرد. حسن بصری می‌گوید: «از ابوبکره شنیدم فرمود: رسول اکرم ج را بالای منبر دیدم و حسن بن علی در کنارش نشسته بود. رسول الله ج گاهی رو به مردم می‌کرد و گاهی رو به حسن و فرمود (این فرزند من سید است) و در آینده‌ی نزدیک خداوند میان دو طایفه در حال درگیر، که هر دوتا مسلمان هستند، توسط او صلح و آشتی برقرار می‌کند([[742]](#footnote-742)).

2- اما درباره بیعت گرفتن او از مردم در حق یزید، باید عرض شود که معاویه مایل بود موافقت توده‌ی مردم را بدست بیاورد. تصمیم گرفت از مردم برای فرزندش یزید، بیعت بگیرد. از بزرگان صحابه، سران طوایف و استانداران مناطق مختلف نظر خواهی کرد و موافقت آنان را بدست آورد. و هیئت‌های متعددی از اطراف در جهت تایید ولیعهدی یزید نزد او آمدند و تعداد زیادی از صحابه موافقت خود را اعلام داشتند حتی عبد الغنی مقدسی بیعت و خلافت یزید را به دلیل اینکه شصت تن از اصحاب رسول الله ج من جمله ابن عمر با وی بیعت کرده است، صحیح قرار داده است([[743]](#footnote-743)). در صحیح بخاری به روایت مستند آمده است که ابن عمر با یزید بیعت کرده بود و وقتی در مدینه علیه یزید شورش بر پا شد، او مردم را از بغاوت علیه یزید بر حذر داشت. نافع می‌گوید: (وقتی اهالی مدینه ‌یزید بن معاویه را معزول کردند، ابن عمر خانواده و عیال خود را جمع کرد و گفت: (از رسول اکرم ج شنیدم که فرمود: «روز قیامت برای هر غداری پرچمی نصب می‌شود، و ما در دست یزید بیعت کرده‌ایم و بیعت ما به خاطر خدا و رسول بوده است و من این را بزرگ‌ترین غدر و فریب می‌دانم که به خاطر خدا و رسول با وی بیعت کرده شود و سپس با وی قتال شود و اگر بدانم هر کس از شما او را خلع کرده است و از وی تبعیت نکرده است، میان من و او دیگر هیچ رابطه‌ای نیست([[744]](#footnote-744)).

ابن زبیر و امام حسین مخالف این توافق بودند و مخالفت آنان موجب نقض بیعت نمی‌شود. زیرا هر بیعتی لابد مخالفینی دارد، از اینجا به روشنی می‌دانیم که معاویه خواهان موافقت مردم با بیعت یزید بود. اگر معاویه قصد استبداد می‌داشت و با قوه‌ی قهریه برای یزید بیعت می‌گرفت ـ آنطور که تیجانی می‌گوید بر یک بیعت اکتفا می‌کرد و آن‌ را برای مردم واجب می‌گردانید، اما معاویه هرگز چنین نکرده است و هرگز راه و روش جبر و اکراه را برای بیعت گرفتن اختیار نکرد.

3- ممکن است دلیل بیعت گرفتن برای یزید این بوده است تا اختلاف و دو دستگی بر طرف شود و وحدت کلمه، در آن شرایط بحرانی که امت دچار تشویش شده بود، و متقاضیان خلافت زیاد بودند، بدست بیاید. لذا او چنین می‌اندیشد که معرفی کردن یزید برای جانشینی موجب اصلاح امت و ریشه کن کردن فتنه و آشوب می‌شود.

4- معاویه با معرفی یزید به عنوان خلیفه نظام و سیستم نوینی را بنا ننهاده بود. قبل از وی حضرت ابوبکرس با نامزد کردن حضرت عمر بن خطاب به عنوان خلیفه و عمر بن خطاب با منحصر کردن ولایت عهدی برای شش نفر از بزرگان صحابه، همین روند را بنا نهاده بودند. اینکه آقای تیجانی می‌گوید که استخلاف در زمان شیخین (ابوبکر و عمر) موروثی نبوده است، در پاسخ به این اشکال باید عرض شود که نخستین کسی که خلافت را موروثی کرد، علی بن ابی طالب بود که برای خلافت، فرزندش، حسن را معرفی نمود. کلینی در «اصول كافي» از سلیم بن قیس چنین آورده است: «زمانی که امیرالمومنین برای فرزندش حسن وصیت می‌کرد، من حاضر بودم و بر این وصیت خود حسین، محمد (ابن الحنفیة)، تمام فرزندان و سران و حامیان و اهل بیت را گواه گرفت. بعد کتاب و سلاح را به او سپرد»([[745]](#footnote-745)).

5- شیعه‌ی اثناعشری در واقع مخالف با نظام شوری هستند و ولایت را بطور وجوب یک امر انتصابی از جانب پیامبرج می‌دانند و می‌گویند: امام باید به نص صریح پیامبر نصب گردد و خود آقای تیجانی، با خلافت ابوبکر، عمر و عثمان مخالفت کرده و ایراد گرفته است، اکنون او چرا در جریان خلافت یزید بخاطر شورایی نبودن آن اشک تمساح می‌ریزد و به معاویه ایراد می‌گیرد؟ آیا اگر خلافت یزید شورایی می‌بود، تیجانی آن‌ را می‌پذیرفت!؟ یا اینکه در هر حال معامله برای شیعه و تیجانی یکسان بود؟! پاسخ این سوال این است که آنان هرگز نمی‌پذیرفتند حتی اگر به اتفاق و مشورت تمام مسلمانان می‌بود، پس این بر آشفتگی بیهوده و تقوای دروغین از آقای تیجانی در خصوص اصل شورا چرا؟ و شگفت انگیزتر و تعجب آورتر در این خصوص، این است که آقای تیجانی درباره وارث شدن یزید از پدرش معاویه، معترض است مبنی بر اینکه این وراثت، وراثت قیصری و پادشاهی است! آیا او نمی‌داند که عمده عقاید دوازده امامی درباره فرزندان علی بن ابی طالب، همان عقیده‌ی قیصری و ملوکیت است؟ آیا آقای تیجانی نمی‌داند که عقیده‌ی امامت در اصول شیعه، همان عقیده‌ی استخلاف الاب للابن است؟ آیا این استخلاف برای آنان و برای دیگران حرام است؟!.

در پایان می‌خواهم اشاره داشته باشم در مورد ادعای آقای تیجانی دایر بر اینکه در تاریخ اسلام، از دوران خلفای تا زمان اتاتورک که خلافت را پایان داد، خلافت و بیعت صحیحی جز بیعت امیرالمومنین علی بن ابی طالب برگزار نشده است.

این گونه ادعا تنها از کسی ممکن است که از لحاظ درک و شعور از تمام مردم کمتر و از لحاظ جهل و نادانی از تمام مردم جلوتر و از لحاظ بینش یا از لحاظ بصیرت و بصارت از همه‌ی دیگران در درجه‌ی پایین‌تری قرار گرفته باشد، از آقای تیجانی می‌پرسم: تو برای اثبات این ادعای بی‌اساس خود چه ثبوت و سندی داری؟ آقای تیجانی تو اگر برای صحت و انعقاد بیعت اجماع مردم را لازم می‌دانی، پس باید بدانی که علی بن ابی طالب در مقایسه با خلفای ثلاثه کم‌ترین اجماع را داشته است. مخالفین بیعت او چند برابر مخالفین بیعت با خلفای ثلاثه بوده‌اند. میان علی و مخالفین او جنگ و درگیری‌های بسیاری صورت گرفته است و او قبل از اینکه تمام مردم نسبت به بیعت او متحد بشوند، از دنیا رحلت کرد. آقای تیجانی تو اگر مدعی شوی که خلافت خلفای ثلاثه بوده‌اند. قهراً بوده است، این بزرگ‌ترین دروغی است و تاریخ به دروغ بودن آن گواهی می‌دهد و تو خودت اعتراف کردی که خلافت شورایی بوده و معاویه آن‌ را به ملوکیت و قیصریت تبدیل کرده است. اگر مخالفین علی مدعی شوند که او خلافت را قهراً تصرف کرده است، استدلال آنان از استدلال تو قوی‌تر به نظر می‌رسد. زیرا علی رای بدست گرفتن خلافت متوسل به قتال شده است حتی خون هزاران مسلمان برای همین منظور ریخته شد. اگر تو مدعی شوی که خلافت علی صحیح و بوسیله‌ی نص صریح رسول الله ج ثابت است، می‌گویم: این نیز دروغ است. هر دلیلی را که تو ارائه بدهی هیچ کدام از آن‌ها به صراحت خلافت علی را ثابت نمی‌کند. اگر خلافت بلا فصل علی از نص صریح ثابت شده بود، او هرگز تسلیم خلفای ثلاثه نمی‌شد و در دست آنان بیعت نمی‌کرد. علاوه بر این، نصوصی که دال بر خلافت ابوبکر هستند به لحاظ صحت قوی‌تر از نصوصی هستند که دلالت بر خلافت علی دارند. تمام استدلال‌های آقای تیجانی باطل و بی‌اساس‌اند. فکر می‌کنم به تمام ایرادهای آقای تیجانی پاسخ قانع کننده داده شده است، الحمد لله والمنة.

باب دوازدهم:   
نقدی بر مطاعن تیجانی پیرامون ابو هریره**س**

ابو هریره سردار حافظان حدیث، ثقه، در سفر و حضر همراه رسول الله ج بوده است، نام او عبدالرحمن بن صخر و گنجینه‌ی علمی بسیار زیادی را از رسول الله ج نقل کرده است. بالاخره او نیز از زخم زبان این بدخواه (تیجانی) جان سالم به در نبرده است. تیجانی ابو هریره را متهم به کذب و وضع حدیث دروغین کرده است. با بیان ایرادها و شبهات آقای تیجانی به یک یک آن‌ها إن شاء الله پاسخ داده می‌شود.

اولاً: ادعای تیجانی علیه ابو هریره دایر بر اینکه او روایات ساختگی از رسول الله ج نقل می‌کند:

تیجانی می‌گوید: «شاید نیم دیگر از دین را به ابو هریره اختصاص دادند، همان ابو هریره که مطابق با میل آنان احادیث را نقل می‌کرد. لذا آنان او را نقرب دربار قرار داده حکومت مدینه را به او سپردند و قصر عقیق را برایش ساختند در حالی که از خود چیزی نداشت. او را ناقل و راوی اسلام لقب دادند. بدین ترتیب بنی امیه به راحتی توانست از دین کامل و صد در صد نوینی که از کتاب و سنت به جز آنچه که آنان خواسته باشند، در آن نباشد، بهره‌مند گردد([[746]](#footnote-746))... او می‌گوید: «فضایل ابوبکر را ابو هریره و عمرو بن عاص روایت می‌کنند»([[747]](#footnote-747)) تیجانی در جایی دیگر می‌گوید: کتاب «ابو هریره» نوشته شرف الدین و شیخ المضیره» نوشته‌ی شیخ محمود ابو ریه را خواندم و برایم روشن شده که آن عده از اصحابی که بعد از رسول الله ج متغیر شدند یا دین را تغییر دادند، به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول کسانی بودند که با زور و سلطه احکام را تغییر دادند و دسته دوم کسانی بودند که با وضع و جعل حدیث دروغین و نسبت دادن آن‌ها به رسول الله ج دست به تحریف و تغییر احکام دین زده‌اند([[748]](#footnote-748)).

در پاسخ به دروغ‌های تیجانی می‌گویم:

1- اینکه ابو هریره مطابق با میل بنی امیه برای آنان حدیث وضع نموده است و لذا بنی امیه او را مقرب دربار خود قرار داده و حکومت مدینه را به او سپرده‌اند و ساختمان بسیار مجللی رای او ساخته‌اند که معروف به قصر عقیق است و او را راوی اسلام لقب داده‌اند، به دلایل زیر دروغ محض است:

(الف) ابو هریره در مشاجرات و درگیری‌های صحابه از هیچ گروهی حمایت نکرده است بلکه او در تمام این فتنه‌ها راه اعتزال و گوشه نشینی را بر گزیده و به سود یا زیان هیچ فریقی وارد قتال و درگیری نشده است. و درباره اعتزال و کناره گیری احادیثی را از رسول اکرم ج نقل می‌کرد. مانند این حدیث: «رسول الله ج فرمود: بعد از این و در آینده نزدیک فتنه‌هایی بروز خواهد کرد. در آن فتنه‌ها کسی که نشسته باشد بهتر خواهد بود از کسی که ایستاده است و کسی که ایستاده باشد بهتر خواهد بود از کسی که راه می‌رود. هر کس بسوی آن نگاه کند، خداوند او را با آن نزدیک خواهد کرد و هر کس راه فرار یا جای پناهی برای خود می‌بینید، باید به آن پناه ببرد([[749]](#footnote-749)). موضع بسیاری از بزرگان صحابه نیز چنین بود.

(ب) ابو هریره فاقد مال و ثروت نبود و نیز نخستین بار نبود که او به حکومت رسیده باشد، اما چه بگوییم درباره شخص جاهل و نادانی مانند تیجانی که تاریخ را ملعبه خود قرار داده است؟! حضرت عمرس در زمان خلافت مبارکه خود او را حاکم بحرین قرار داده بود و ثروت زیادی داشت. محمد بن سیرین می‌گوید: «عمر بن خطاب ابو هریره را به عنوان والی و حاکم بحرین منسوب کرد. زمانی که ابو هریره از بحرین به مدینه آمد، حدود ده هزار درهم ثروت داشت. عمر بن خطاب به او گفت: تو برای خودت مال جمع کردی، ای دشمن خدا و کتاب خدا؟ ابو هریره گفت: من دشمن خدا و کتاب خدا نیستم بلکه دشمن کسی هستم که با این دو دشمنی داشته باشد. عمر فرمود: این ثروت را از کجا آورده‌ای؟ ابو هریره گفت: اسبی داشتم که زاد و ولد کرده است، هدایایی که همواره به من هدیه شده‌اند و دیگر محصولات کشاورزی که عاید من شده است. این منابع مالی او مورد تحقیق قرار گرفتند، تمام گفته‌های او درست از آب درآمدند، بعد از آن عمر بن خطاب او را برای بار دوم دعوت کرد تا او را حاکم بلدی از بلاد اسلام بگرداند اما او نپذیرفت. عمر گفت: تو پست و مسئولیت را نمی‌پسندی و کسانی که بهتر از تو بودند متقاضی آن شدند و آن یوسف÷ است. گفت: یوسف پیامبر، پدرش پیامبر و جدش نیز پیامبر بود و من ابو هریره فرزند امیمه هستم. و از سه و دو2 می‌ترسم، حضرت عمر فرمود: چرا 3و2 گفتی به جای آن چرا پنج نگفتی؟ ابو هریره گفت: می‌ترسم از اینکه، بدون علم سخن بگویم، بدون صبر و شکیبایی قضاوت کنم، مورد ضرب قرار بگیرم، دارایی او به غارت برده شود و آبرویم در خطر بیفتد([[750]](#footnote-750)).

(ت) دلیل حاکم کردن ابو هریره بر مدینه از جانب دستگاه خلافت اموی‌ها، این بود که ابو هریره از جمله بزرگان صحابه بود که در آن زمان در مدینه ‌یا در جاهای دیگر در قید حیات بودند. و علی الخصوص برای همگان روشن بود که ابو هریره در روزگار خلافت علی و معاویه برای اقامه‌ی نماز امامت می‌کرد، حتی اگر غیر اموی‌ها روی کار می‌آمدند، آنان نیز صد در صد ابو هریره را به عنوان حاکم بر مدینه منسوب می‌کردند، ابو هریره در واقع کاندیدای اصلح حکومت بر مدینه بود، چرا چنین نباشد. او که از بنی امیه بهتر بود (یعنی عمر بن خطاب) او را برای این پست درست و مناسب تشخیص داده بود.

(ث) این دزد فراری در تلاش است تا ابو هریره را مظهر حرص و لذات دنیا معرفی کند و او را از جمله حاکمان سازش کار که برای رسیدن به منافع غریزی خود دروغ می‌گویند، قلمداد کند، خداوند او را نابود کند! آیا او این تهمت‌ها را به ابو هریره نسبت می‌دهد؟! همان ابو هریره که از رسول اکرم ج این حدیث را روایت می‌کند: «سه گروه یا سه شخص هستند که خداوند روز قیامت بسوی آنان نگاه شفقت ننموده و آنان را تزکیه نمی‌کند و برای آنان عذاب دردناک در نظر گرفته است، یکی از آن سه تن: کسی است که صرفاً به منظور بدست آوردن مال و ثروت با امام بیعت می‌کند. اگر مال و ثروت به او داده شود، خشنود می‌شود، و اگر نه، می‌رنجد([[751]](#footnote-751)).. . چگونه ابو هریره دست تکدی پیش دیگران دراز می‌کند، حال آنکه او از رسول الله ج چنین روایت می‌کند: «لأن يحتطب أحدكم حزمة على ظهره خير له من أن يسأل أحداً فيعطه أو يمنعه». اگر هیزم بر پشت خود حمل کرده و در بازارها بفروشید، بهتر است از اینکه دست تکدی پیش دیگران دراز کنید، چه بدهند یا منع کنند. (بخاری کتاب البیوع باب کسب الرجل بعمله و یده رقم 1964) بی‌گمان اگر کسی چنین باشد، آیا در برابر اعمال زشت و ننگین حکام سکوت اختیار می‌کند؟ آیا ابو هریره چنین بود؟ امام مسلم در صحیح خود از ابوزرعه چنین نقل می‌کند: «همراه با ابو هریره وارد منزل مروان شدم، ابو هریره چند تا تصویر و عکس در آنجا دید، بلا فاصله گفت: از رسول الله ج شنیدم که فرمود: خداوند چنین می‌گوید: چه کسی ستمکارتر است از او که در صدد باشد، که مثل آفریده من بیافریند، اگر می‌توانید مورچه، دانه گندم یا یک دانه جو را خلق کنید([[752]](#footnote-752)). حاکم در مستدرک از ابو مریم، غلام ابو هریره آورده است: «ابو هریره از کنار مروان که مشغول ساختن یک دستگاه منزل در وسط مدینه بود، عبور کرد. ابو هریره می‌گوید: آنجا نشستم و کارگران مشغول کار بودند، به آنان گفتم: «ساختمانتان‌ را محکم کنید، آرزوهای‌تان‌ را دور نگاه دارید و لحظات مرگ شما نزدیک است، مروان گفت: مثل اینکه ابو هریره برای کارگران حدیث بیان می‌کند، ای ابو هریره، تو برای کارگران چه می‌گویی؟ گفت: من چنین گفتم: ای مردم قریش، ساختمانتان‌ را محکم کنید، آرزوهای‌تان‌ را دور کنید، لحظات مرگ شما نزدیک است، ای قریش، به یاد بیاورید، دیروز چطور بودید، و امروز چطور شدید، برای غلامان فارس و رومی خود خدمت می‌کنید، نان گندم و گوشت فربه را بخورید، با هم نجنگید، و مانند اسب و بر زین بر یکدیگر حمله نکنید، امروز خود را کوچک بدانید، فردا جزو بزرگان خواهید بود. به خدا سوگند، هر کس از شما اگر خود را یک درجه بالا ببرد، خداوند روز قیامت او را پایین می‌آورد([[753]](#footnote-753)). خواننده محترم حق را که روش است ببین و به دروغ‌های رسوا کننده و شرم آور و به خواهشات لکه دار کننده توجه نکن.

2- تیجانی مدعی است که ابو هریره مطابق با میل مردم روایت می‌کند و در فضایل ابوبکر احادیث موضوعه و دروغین را روایت کرده است و برای مستند جلوه دادن این ادعای چرت و پرت خود به کتاب «أبو هريرة» نوشته شرف الدین و «شیخ المضیره» نوشته محمود ابوریه متوسل شده است. در راستای نابود کردن استدلال‌ها و سخنان پوچ و چرند او، می‌گویم:

(الف) تمام صحابه بر فضل، ثقه و حفظ ابو هریره اتفاق نظر دارند. او بیش از دیگران در علم حدیث حافظ بود. ابن عمرس می‌گوید: به ابو هریره گفتم: تو بیش از ما همراه رسول الله ج بودی و احادیث بیشتری را حفظ داری([[754]](#footnote-754)). از ابن عمر سوال شد: آیا ایرادی نسبت به روایات منقوله از ابو هریره داری؟ ابن عمر گفت: خیر، ایرادی ندارم لکن ابوهریره جرات دارد و ما می‌ترسیم([[755]](#footnote-755)). اشعث بن سلیم از پدرش روایت می‌کند: «وارد مدینه شدم دیدم ابو ایوب از ابو هریره حدیث روایت می‌کرد و می‌گفت: از ابو هریره از رسول اکرم ج. به او گفتم: مگر تو از اصحاب رسول الله نیستی؟ ابو ایوب گفت: ابو هریره شنیده است و من از او نقل می‌کنم و این برای من پسندیده‌تر است از اینکه مستقیماً از رسول الله ج نقل کرده باشم([[756]](#footnote-756)). معاویه بن ابی عیاش انصاری می‌گوید: «در مجلس ابن زبیر بودم، محمد بن ایاس بن بکیر آمد و درباره طلاق ثلاثه قبل از دخول سوال کرد. ابن زبیر او را نزد ابو هریره و ابن عباس فرستاد این هر دو بزرگوار در خانه ام المومنین بودند. سایل رفت و حکم «طلاق ثلاثه قبل از دخول» را از آن دو جویا شد. ابن عباس رو به ابو هریره کرد و گفت: ای ابو هریره، با مشکلی مواجه شدی آن‌ را پاسخ بده، ابو هریره گفت: یک طلاق غیر مدخول بها را بائن می‌کند و سه طلاق او را حرام می‌کند، ابن عباس نیز چنین فتوا داد([[757]](#footnote-757)). آیا کسی را که ابن عباس (حامی حضرت علی) او را ثقه می‌داند و با احترام با وی رفتار می‌کند و به وی می‌گوید: تو فتوا را جواب بنده، می‌توان به دروغگو بودن متهم کرد؟!.

(ب) دلیل کثرت روایت او از رسول اکرم ج این است که او در حضر و سفر همراه رسول الله بوده است، او مشغول کار خاصی و یا زن و فرزند نبوده است که از حفظ کردن احادیث باز بماند. زیرا او نه شغلی داشت و نه ازدواج کرده بود. لذا بسیار مایل بود که همواره در صحبت رسول الله ج باشد، چه در سفر، چه در حضر، جهاد، حج و غیره. ابو انس مالک بن ابی عامر می‌گوید: «شخصی نزد طلحه بن عبیدالله آمد و گفت: ای ابا محمد، نو می‌دانی که این مرد یمنی (ابو هریره) بیش از شما احادیث رسول الله ج را از بر دارد؟ ما از وی سخنان و مطالبی را می‌شنویم که از شما نشنیده‌ایم، آیا او از رسول الله ج می‌گوید آنچه را که رسول الله ج نگفته است؟ طلحه گفت: در این تردیدی ندارم که او شنیده است آنچه را که ما از رسول الله نشنیده‌ایم و در این باره برای تو سخن خواهم گفت: «ما مسئولیت چندین خانواده را بر عهده داشتیم، دامدار بودیم و کار می‌کردیم.، تنها در لحظه‌های‌ صبح یا شام از محضر رسول الله ج استفاده می‌کردیم. ابو هریره فقیر و تهیدست بود و همواره به عنوان مهمان رسول الله ج، همراه یا نزدیک با وی بود، و با وی زندگی می‌کرد، لذا ما هیچ گونه تردید نداریم در اینکه او شنیده باشد از رسول الله ج آنچه را که ما نشنیده‌ایم. هیچ صاحب ایمانی را نمی‌بینی که آنچه را که رسول الله ج نگفته باشد، به وی نسبت بدهد([[758]](#footnote-758)).

(ت) علاوه بر کثرت مرافقت و صحبت با رسول الله ج، او از تیز هوشی و حافظه فوق العاده نیرومند برخوردار بود. این تیز هوشی و حافظه قوی نیز ثمره تعلیم رسول اکرم ج بود. امام بخاری از زهری نقل می‌کند: «زهری می‌گوید: سعید بن مسیب و ابو سلمه بن عبدالرحمن به من خبر دادند که ابو هریره می‌گوید: شما با خود می‌گویید: ابو هریره به کثرت از رسول الله ج روایت می‌کند، مهاجرین و انصار چرا مانند او از رسول الله روایت نمی‌کنند؟ همانا برادران مهاجرین در بازار مشغول داد و ستد بودند و من در عوض دو وعده نان خشک همواره در صحبت رسول الله بودم، زمانی که آنان غایب بودند، من حاضر بودم، آنچه را که آنان فراموش کردند، من از بر کردم و برادران انصار من مشغول دام و کشاورزی خود بودند و من مستمندی از مستمندان صفه بودم، از بر می‌کردم و جمع می‌کردم زمانی که آنان فراموش می‌کردند و رسول الله ج در حدیثی فرموده بود: هر کس چادرش را پهن کند تا آن وقت که من سخنانم خاتمه بدهم، همه آنچه را که گفته‌ام. از بر می‌کند ـ پس من چادری را که همراه داشتم پهن کردم تا آن وقت که رسول الله ج به سخنانش خاتمه داد، بعد آن‌ را جمع کرده روی سینه خود قرار دادم. حتی یک حرف هم از سخنان رسول الله ج را که ایراد کرده بود فراموش نکردم([[759]](#footnote-759)).

(ث) لازم می‌دانم دیدگاه یکی از ائمه اثنا عشری و نهایت اعتماد او را درباره ابو هریره نقل کنم. و آن امام، امام زین العابدین علی بن حسینس است. شیخ ابوالحسن اربلی از ائمه بزرگ شیعه در کتاب «كشف الغمة» از سعید بن مرجانه نقل می‌کند: «روزی نزد علی بن حسین بودم، از او پرسیدم: آیا تو از ابو هریرهس شنیده‌ای که می‌گوید: «رسول اکرم ج فرموده است: هر کس غلام یا کنیز مومنی را آزاد کند، خداوند در برابر هر عضو بنده آزاد شده، عضوی از اعضاءی آزاد کننده را از آتش دوزخ نجات می‌دهد حتی در برابر دست، دست در برابر پا، پا و در برابر فرج، فرج آزاد کننده را از آتش دوزخ آزاد می‌سازد. امام زین العایدن فرمود: تو این حدیث را از ابو هریره نشنیده‌ای؟ سعید بن مرجانه گفت: «شنیده‌ام» امام زین العایدن بلا فاصله خطاب به یکی از بهترین غلامانش را که حتی در برابر هزار دینار آماده نبود او را بفروشد، گفت: «أنت حر لوجه الله» تو صرفاً بخاطر خشنودی الله آزاد هستی([[760]](#footnote-760)). خواننده محترم شما نهایت راستگویی و امانت داری ابو هریره را از دیدگاه امام علی بن حسین، زین العابدین مشهده کردی و مطلع شدی که امام بزرگوار به محض شنیدن روایت ابو هریرهس بدون هیچ گونه تردید و اجرای و تنفیذ آن مبادرت ورزید! لذا شگفت‌آور و بعید نیست اگر یکی از علمای بزرگ امامیه در فن رجال او را توثیق نموده و جزو ممدوحین و ستوده شدگان قرار بدهد. لذا می‌بینیم که ابن داود الحلی می‌گوید: «عبدالله، ابو هریره از یاران معروف رسول الله ج است([[761]](#footnote-761)). علامه ابن بابویه قمی نیز در کتاب خود «الخصال» در چندین مورد به ثقه بودن ابو هریره گواهی می‌دهد. و محقق کتاب مذکور، علی اکبر غفاری که اکثر رجال این کتاب را مورد ارزیابی قرار داده و درباره آنان تعلیقاتی را افزون است ولی در مورد ابو هریره معترض نشده است. علاوه بر این، کسی که بیشترین احادیث را از ابو هریره روایت می‌کند، سعید بن مسیب، شوهر دختر و از معروف‌ترین شاگردان خود ابو هریرهس است. سعید بن مسیب راوی حدیثی است که در آن آمده است، رسول اکرم ج به ابو هریره تعلیم داد که احادیث را از بر کند. کشی درباره سعید بن مسیب می‌گوید: امیرالمومنین علی÷، سعید بن مسیب را تربیت و پرورش داده است([[762]](#footnote-762)). روایت شده که ابوجعفر، امام محمد باقر گفته است: «از زین العابدین، علی بن حسین شنیده‌ام که فرمود: «سعید بن مسیب در علم آثار از همه عالم‌تر و از تمام مردم عصر خویش فهمیده‌تر است([[763]](#footnote-763)).

از تیجانی هدایت یافته!! می‌پرسم: آیا علیس که مربی سعید بن مسیب است. «از موضع او، درباره ابو هریره چیزی نشنیده است در حالی که علی ولی امر، قیم و پرورش دهنده او (سعید) است؟» علی بن ابی طالب که قیم، سرپرست و مربی، سعید بن مسیب است، چگونه به او اجازه می‌دهد تا با دختر اکذاب الناس ـ دروغگوترین مردم ازدواج کند؟» و امام زین العابدین چرا و چگونه علم سعید بن مسیب را که از شاگردان مخصوص و از وارثان اکذاب الناس (ابو هریره است، تایید می‌کند؟! ای مدعی هدایت دروغین، اگر پاسخی داری بفرما؟!.

3- آقای تیجانی می‌گوید: «تمام فضایل ابوبکر، از عمرو بن العاص، ابو هریره، عروه و عکرمه روایت شده‌اند، تاریخ ماهیت همه این آن‌ را چنین معرفی می‌کند که آنان مخالفان امام علی بوده‌اند و یا بوسیله اسلحه و یا بوسیله خوراندن غذای مسموم و یا بوسیله نقل روایت دروغین درباره فضایل دشمنان او، با وی جنگیده‌اند»([[764]](#footnote-764)).

می‌گویم:

(الف) در ارتباط با عمرو بن عاص و قتال او با علی تردید وجود ندارد، اما او زمانی تصمیم به قتال گرفت که علی و سپاه او جنگ را آغاز کرده بودند و شرکت جستن عمرو بن عاص در جنگ به خاطر دشمنی با علی هرگز نبوده بلکه او به خاطر این وارد صحنه قتال شده بود که از حق دفاع کند و باطل را نابود سازد. در مباحث متعلق به معاویه، علل و اسبابی را که معاویه و عمرو بن العاص و حامیان آنان را به جنگ واداشت، بیان داشتم، نیازی به اعاده آن‌ها نیست اینکه عمرو بن عاص برای دشمنان علی فضایل دروغین بیان می‌کرد، صحت دارد زیرا او یکی از راویان حدیث (عمار تقتله الفئة الباغية)! می‌باشد! حتی این را نیز از رسول الله ج بیان کرده است که فرمود: «إن قاتله وسالبه في النار» «همانا قاتل و کسی که اموال شخصی او را به غارت می‌برد، اهل دوزخ است» وقتی عمرو بن عاص به عنوان قاتل عمار مورد تهمت قرار گرفت، «به او (عمرو بن عاص) گفته شد: او که با عمار می‌جنگد تو هستی؟ عمر گفت، پیامبرج فرموده که قاتل و کسی که سلاح و مال ابوهریره را به غارت می‌برد، جهنمی است»([[765]](#footnote-765)).

(حدیث «تقتله الفئة الباغية» در ذم اعداء علی است نه در مدح آنان، پس معلوم است که ادعای تیجانی کذب محض است). مترجم.

آری، خواننده محترم، ببین، این است فریبکاری و این است فضیلت دروغین برای دشمنان علی؟!! ولی واقعیت چنین است که تنها اتهام نابخشودنی عمرو بن عاص این است که او از رسول اکرم ج سوال کرد: چه کسی نزد تو از دیگران محبوب‌تر است؟ رسول الله ج فرمود: «عایشه». بعد سوال کرد: از میان مردان چه کسی؟ رسول الله ج فرمود: پدرش. بعد سوال کرد: در درجه‌ی سوم چه کسی؟ فرمود: عمر بن خطاب و چند تن دیگر از مردان ‌را نام برد([[766]](#footnote-766)). از دیدگاه تیجانی تنها همین یک حدیث برای مذمت عمرو بن عاص کافی است.

(ب) اما ابو هریره، همه می‌دانند که او جریان فتنه میان علی و معاویه، کاملا بی‌طرف بود و از هیچ فریقی حمایت نمی‌کرد، لذا از این جهت، هیچ گونه ایرادی متوجه او نمی‌شود. اما از لحاظ اینکه ابو هریره برای فضایل دشمنان علی احادیثی را از طرف خود وضع کرده است، آری، این از جمله دروغ‌های آقای تیجانی است، زیرا اگر دقت کنیم می‌بینیم که ابو هریره برای فضایل علی و فرزندانش احادیث زیادی نقل کرده است و ما اهل سنت این احادیث را خود ساخته نمی‌دانیم. بدلیل اینکه نه ابو هریره را اهل این کار می‌دانیم و نه علی و فرزندانش را فاقد چنین کرامتی می‌دانیم. احادیث وارده پیرامون فضیلت علی و اولادش بشرح زیر می‌باشد:

1- ابو هریرهس روایت می‌کند که رسول اکرم ج در جریان جنگ خیبر فرمود: «پرچم را به کسی می‌سپارم که خدا و رسولش را دوست دارد و خداوند بوسیله او مسلمانان‌ را پیروز می‌کند... رسول الله ج علی بن ابی طالب را خواست و پرچم را به او داد([[767]](#footnote-767)).

2- از ابو هریره مروی است که رسول اکرم ج فرمود: «هر کس آن دو (حسن و حسین) را دوست دارد، با من دوست است و هر کس آنان را مبغوض دارد، او به من بغض ورزیده است([[768]](#footnote-768)).

3- از ابو هریره مروی است که رسول اکرم ج فرمود: پروردگارا، من حسن و حسین را دوست دارم، تو نیز آنان را دوست بدار([[769]](#footnote-769)).

آقای تیجانی، هدایت را تبریک می‌گوییم!!!.

(ت) اما درباره عروه، نخست باید عرض شود، برایم روشن نیست که منظور آقای تیجانی کدام عروه است، ولی به احتمال قوی ممکن است منظورش عروه بن زبیر باشد. زیرا شخصی به نام عروه معروف‌تر از وی شناخته نشده است و دلیل قوی‌تر اینکه عروه بن زبیر از عایشه و عمر احادیثی را درباره فضایل ابوبکر روایت کرده است. عروه در زمان بروز فتنه میان علی و معاویه، ده سال بیش نداشت و بدلیل کم سنی در این جنگ و اختلاف شرکت نکرده بود. اینجا است که احمد بن عبدالله العجلی می‌گوید: «عروه بن زبیر مردی قابل اعتماد و از تابعین است، مرد نیکی است، در فتنه‌ها اصلاً دخالتی نداشته است([[770]](#footnote-770)).

(ث) اما عکرمه، قطعاً منظور آقای تیجانی عکرمه پسر ابوجهل است. زیرا کسی دیگر با این اسم در آن دیار و در آن زمان وجود نداشت. عکرمه بن ابی جهل در سال 13 هجری، شهید شده است. البته در چه غزوه‌ای شهید شده است؟ در این باره اختلاف وجود دارد. بعضی می‌گویند در غزوه یرموک و برخی دیگر می‌گویند در اجنادین، کشته شده است. این هر دو غزوه در یک سال به وقوع پیوسته‌اند. با این حساب عکرمه چند سال قبل از بروز فتنه در گذشته بود. اصلاً برای من روشن نیست. که آقای تیجانی چرا او را وارد صحنه کرده است. چنین بر می‌آید که آقای تیجانی از اطلاعات بسیار خوبی درباره تاریخ و رجال تاریخ بهره‌مند است!.

(ج) این گفته تیجانی: «لکن خداوند می‌فرماید (آنان مکر و حیله می‌کنند، من نیز حیله آنان را خنثی می‌کنم، پس ای‌پیامبر، کافران‌ را مهلت بده... الخ)».

می‌گویم:

خداوند بزرگتر از جنایت‌کاران است، جنایت‌کارانی که هیچ گونه رنگ دینی ندارند و آیه‌های وارده درباره کافران‌ را بر بهترین خلق خدا تطبیق می‌دهند و (العياذ بالله) آنان را متهم به کفر می‌کنند و غافل‌اند از اینکه این آیه‌ها با وضع و احوال خود آنان بیشتر سنخیت دارند تا دیگران. اما منشا الهی این است که آنان را در انظار مردم برهنه کند و حقد و کینه توزی که در حق اصحاب رسول الله ج در دل‌ها پنهان کرده‌اند، آن‌ را بیرون بیاورد و بر ملا سازد، به آقای تیجانی و برادران‌ رافضی او می‌گویم: ﴿وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ ٢٢٧﴾ [الشعراء: 227] خداوند در آینده نزدیک ظاهر خواهد کرد که ستمکاران به چه سرنوشتی گرفتار خواهند شد.

شگفت‌آور اینکه آقای تیجانی در چندین مورد در کتابش ابو هریره را مورد تهاجم قرار داده و او را به نقل روایات دروغین و خود ساخته متهم کرده است و در عین حال از احادیث او نیز استدلال کرده است! حدیث حوض که تیجانی بوسیله آن اصحاب رسول الله ج را مطعون کرده است، راوی آن ابو هریره است. آقای تیجانی از حدیث «يوم خيبر» (پرچم روز خیبر) به افضلیت علی استدلال می‌کند، راوی آن ابو هریره است. از حدیث «الرجل الذي بال في الـمسجد» «آن شخص که در مسجد ادرار نمود» استدلال می‌کند ولی راوی آن ابو هریره است! بعد از همه این استدلال‌ها از احادیث ابو هریره، آقای تیجانی مدعی است که ابو هریره درباره فضیلت دشمنان علی احادیث موضوعه و خود ساخته نقل می‌کند؟!.

باب سیزدهم:   
مباحث متفرقه

«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر وجود نص برای وجوب پیروی از علیس»

آقای تیجانی در مورد وجوب تبعیت از علیس از بعضی روایات استناد کرده و مدعی است که این روایات مورد اتفاق شیعه و سنی هستند. او می‌گوید: از جمله احادیثی که مرا وادار به تبعیت از علی می‌کنند، حدیث «أنا مدينة العلم وعلي بابها» است. این حدیث را اهل سنت در صحاح خود نقل کرده‌اند و صحت آن نیز مورد تایید قرار گرفته است. و نزد شیعه این‌گونه روایات به مراتب بیشتر‌اند. ولی من حسب معمول فقط به روایاتی استناد می‌کنم که مورد توافق طرفین هستند([[771]](#footnote-771)).

می‌گویم:

حدیث «أنا مدينة العلم وعلي بابها» از لحاظ متن و سند باطل است.

اما از ناحیه سند: ابن جوزی آن‌ را در کتاب خود «الـموضوعات» ذکر کرده و بعد از ارزیابی کلیه طرق، آن‌ را باطل قرار داده است([[772]](#footnote-772)). ابن طاهر مقدسی در کتاب خود (تذكرة الـموضوعات) آن‌ را در ردیف احادیث موضوعه آورده و گفته است: «در سند آن ابوالصلت هروی است که نام او عبدالسلام است، و همچنین عثمان بن خالد و اسماعیل بن محمد بن یوسف در سند آن وجود دارند و همه آنان غیر ثقه و کاذب‌اند([[773]](#footnote-773)). سیوطی آن‌ را در «اللآلئ الـمصنوعة» و شوکانی در کتاب (الفوائد ص 349-348) عقیلی می‌گوید: «هیچ حدیثی با این گونه متن صحت ندارد. (الضعفاء عقیلی ج3 ص 150) شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «این حدیث ضعیف بلکه نزد کارشناسان و آگاهان امور روایت کرده‌اند ولی دروغ است. ترمذی آن‌ را با اینکه الفاظ (أنا دار الحكمة وعلي بابها) آورده است و بعد از نقل آن گفته است: «هذا حديث غريب منكر»([[774]](#footnote-774)) ابن کثیر در بدایه آن‌ را ذکر کرده و گفته است: این حدیث بوسیله ابو الصلت هروی عن ابی معاویه روایت شده است و احمد بن سلمه از معاویه آن‌ را سرقت کرده است. احمد بن سلمه و کسانی که با او هستند، همه ضعیف‌اند. احمد بن محمد بن قاسم بن محرز از ابن معین روایت می‌کند که ابن معین به او خبر داده که ابو معاویه نخست این حدیث را روایت کرده و بعد از روایت کردن آن خودداری کرده است. ابن عساکر با اسناد مبهم آن‌ را از جعفر صادق عن أبیه عن جده عن جابر بن عبدالله به عنوان حدیث مرفوع ذکر کرده است. جابر از طریقی دیگر از بن عدی آورده و گفته است، ابن عدی آن‌ را موضوع قرار داده است. ابوالفتح آودی می‌گوید: در این خصوص هیچ حدیثی صحت ندارد. محقق «الفضائل» امام احمد آن‌ را باطل قرار داده است([[775]](#footnote-775)). البانی می‌گوید: «این حدیث موضوع است»([[776]](#footnote-776)) دارقطنی می‌گوید: «این حدیث مضطرب و غیر ثابت است»([[777]](#footnote-777)) (العلل الواردة في أحاديث النبوية ج3 سوال رقم 2 من رقم (386) ص (247).

از ناحیه متن نیز حدیث مورد بحث، باطل است. زیرا دروغ ماهیت خود را خودش معرفی می‌کند، به این دلیل که اگر پیامبرج شهر علم باشد و آن شهر جز یک در، دری دیگر نداشته باشد، و راه رسیدن علم به دیگران همان یک دروازه معرفی شود، معامله اسلام محدود و مسدود می‌شود. همه مسلمانان اتفاق دارند که معلم و راوی علم از پیامبرج نباید یک نفر باشد، بلکه لازم است که مبلغان به حد تواتر رسیده باشند، یعنی به تعدادی که روایت مرویه از آنان برای شنوندگان و غائبان مفید باشد. زیرا خبر واحد مفید علم نیست مگر در صورتی که همراه با قرائن خارجی باشد. قرائن خارجی گاهی منتفی و گاهی صعب الوصول هستند. روی این حساب رسیدن به علم نه از راه قرائن مقدور است و نه از سنن متواتره. اگر گفته شود: «خبر وارد از معصوم مفید علم است» می‌گویم: لازم است که قبل از خبر دادن و روایت کردن خبر واحد، نخست باید عصمتش ثابت شود. و عصمتش به مجرد خبر دادنش، قبل از اینکه معصومیتش ثابت شود، ثابت نمی‌شود و با این ترتیب که صحت خبرش موقوف به عصمت و عصمتش موقوف به خبر دادنش باشد، دور لازم می‌آید و آنچه که مستلزم دور است باطل است. عصمت امام علی که دروازه علم است از اجماع نیز ثابت نمی‌شود، زیرا در این باب اجماع منتفی است و نزد امامیه اجماع بدلیل این حجت است که در میان آنان امام معصوم وجود دارد. حاصل کلام چنین بر می‌آید که عصمت او به محض ادعایش باید ثابت شود، معلوم است اگر عصمت او حق است باید از راه‌های آخر، نه از ادعا و خبر دادنش، ثابت شود. اگر شهر علم جز یک در، دری دیگر نداشته باشد، نه عصمت آن ثابت می‌شود و نه سایر امور دین. چنین استنباط می‌شود که این حدیث را کسی که زندیق و جاهل بوده به گمان اینکه مدح است تراشیده است. اگر خوب دقت شود، ارائه چنین حدیثی، شیوه زندیقان است تا به بهانه اینکه علم و دین اسلام را تنها یک نفر تبلیغ کرده است، آن‌ را بی‌اعتبار و کم ارزش جلوه دهند. علاوه بر این، بودن تنها یک باب برای شهر علم، خلاف مشاهده و تعامل است. زیرا اکثر بلاد اسلامی، علم و اسلام را از رسول الله ج توسط سایر مبلغان و توسط غیر «علی» دریافته‌اند، اهالی مدینه و مکه روشن است که آنان علم و احکام و معارف را از غیر علی یاد گرفته‌اند. همچنین اهالی شام و بصره، زیرا علمای این بلاد روایات بسیار کمی را از علی روایت کرده‌اند. اغلب علم او در کوفه بوده است ولی با این وجود، اهالی کوفه قرآن و سنت را قبل از خلافت عثمان یاد گرفته‌اند (فضلاً عن علي).

فقهای مدینه دین را در دوران خلافت عمر بن الخطاب یاد گرفته‌اند. دوران تعلیم معاذ در سرزمین یمن و مدت اقامت او در آنجا از دوران اقامت علی به مراتب بیشتر است. شریح و سایر بزرگان تابعی علم فقه را از معاذ بن جبل آموخته‌اند. اهل یمن بیشتر از معاذ بن جبل روایت می‌کنند تا از علی، علی زمانی وارد کوفه شد که شریح مسئولیت قضا را بر عهده داشت و از قبل مشغول انجام وظیفه شود. او و عبیده السلمانی قبل از اینکه علی وارد کوفه شود در مدائن پخش شده بود([[778]](#footnote-778)).

سپس آقای تیجانی با استناد از حدیث (يا علي أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي) می‌گوید: حدیث مذکور حکایت از آن دارد که وزارت، وصایت و خلافت مختص امیرالمومنین است. همانطور که هارون وزیر، وصی و خلیفه موسی در زمان غیبت او بود زمانی که موسی بنابر وعده‌ای که با پروردگار کرده بود به کوه طور رفته بود همچنین حدیث حکایت از آن دارد که جایگاه امام علی مانند جایگاه هارون است. لذا نسخه‌ای از همان اصل است، جز در بعد نبوت که در حدیث استثنا شده است نیز حدیث مذکور بدان اشاره دارد که امام علی از تمام صحابه افضل است سوای رسول الله ج کسی دیگر از وی برتر نیست([[779]](#footnote-779)).

می‌گویم:

حدیث مذکور صحیح است. بخاری و مسلم آن‌ را از سعد بن ابی وقاص روایت کرده‌اند. سعد می‌گوید: در جریان غزوه تبوک رسول اکرم ج علی را در مدینه به عنوان جانشین تعیین فرمود. علی گفت: ای رسول خدا، مرا در میان زنان و کودکان می‌گذاری؟ رسول الله ج فرمود: تو دوست نداری برای من به منزله‌ی هارون برای موسی باشی؟ البته بعد از من نبوت نیست و کسی بعد از من پیامبر نخواهد شد([[780]](#footnote-780)). اما این حدیث نمی‌تواند مدعای تیجانی دایر بر اینکه وزارت، وصایت و خلافت مختص امیرالمومنین است را ثابت کند. زیرا که:

(الف) فرموده رسول الله ج دلیل و علت خاصی داشت و آن، این بود که رسول اللهج علی را در جریان غزوه تبوک به عنوان جانشین در مدینه تعیین فرموده بود. غزوه تبوک، غزوه‌ای بود که به احدی اجازه ماندن در مدینه داده نشد. بعد از اینکه مقرر شد که علی در مدینه بماند، منافقین شروع به شایعه پراکنی کرده، گفتند: علی به دلیل اینکه رسول الله ج از وی ناراضی بوده است، او را امر کرده تا در مدینه بماند. نسایی در خصایص علی از سعد بن ابی وقاص چنین آورده است: «زمانی که رسول اللهج عازم غزوه تبوک بود، علی را حکم کرد تا در مدینه به عنوان جانشین بماند، (منافقین) در این خصوص گفتند: رسول الله ج از علی ناراحت شده دیگر راضی نیست او را با خود ببرد، علی پشت سر رسول اکرم ج به راه افتاد تا در مسیر راه خود را به او رساند و گفت: ای، رسول خدا! مرا همراه با کودکان و زنان رها کرده‌ای و منافقان شروع به زمزمه کرده، می‌گویند: پیامبر از همراهی علی خسته شده است؟ آنگاه رسول اکرم ج فرمود: ای علی، من تو را در میان زن و فرزندان و اهل بیتم جانشین کرده‌ام، تو مگر راضی نیستی کاری که برای من به منزله‌ی هارون برای موسی انجام داده است باشی، البته بعد از من کسی پیامبر نمی‌شود([[781]](#footnote-781)).

بدلیل شایعه‌ای که به راه افتاده بود، علی به دنبال رسول الله ج راه افتاد و جریان ‌را برای رسول الله ج بازگو کرد. رسول الله ج می‌خواست از علی دلجویی کند و برایش توضیح داد که استخلاف و ماندن او در مدینه موجب نقص و عیب برای او نمی‌شود، زیرا موسی هارون را برای حفظ و نگهداری بنی اسرائیل خلیفه خود قرار داده است. لذا این استخلاف به هیچ وجه نقص و عیبی محسوب نمی‌شود. علی نیز پس از این توضیح، اظهار رضایت کرده، گفت: (رضیت رضیت) خرسند شدم. ابن مسیب از امام احمد نیز چنین روایت کرده است. خلاصه سخن اینکه فرموده رسول الله ج صرفاً بخاطر دلجویی علی بوده است و بس.

(ب) آنچه که در سیره رسول الله ج ثابت است، این است که رسول الله ج هرگاه که به مسافرت یا غزوه تشریف می‌برد، یکی را به عنوان جانشین در مدینه می‌گمارد اما برای هیچ یک نگفته بود که تو برای من مانند هارون برای موسی هستی، دلیلش نیز این بود که هیچ یک از آنان چنین فکر نمی‌کرد که استخلاف نوعی نقص و عیب است، لذا نیازی برای گفتن چنین کلماتی نبود. این فرموده رسول الله برای علی مبین اختصاص وزارت، وصایت و خلافت برای او هرگز نبود، و هر کس غیر این را مدعی شود، دلیلش را باید ارائه دهد. در حدیث کلماتی که دال بر تخصیص و اینکه غیر از علی، دیگران برای رسول الله ج مانند هارون برای موسی نیستند، وجود ندارد. حدیث مذکور به مثابه آن قول پیامبر است که خطاب به شخصی که شارب خمر را لعنت می‌کرد، فرمود: «لا تلعنوه فوالله ما علمت إلا أنه يحب الله ورسوله» او را لعن و نفرین نکنید، زیرا آنچه که من از وی می‌دانم، این است که او الله و رسولش را دوست دارد. هیچ فرد عاقل و خردمندی نمی‌گوید که این حدیث محبت دیگران ‌را از خدا و رسول نفی می‌کند. لکن رسول الله ج بدلیل خاصی در حق او چنین گفته بود و آن این بود که شخص ناسزاگو را از لعن و نفرین کردن منع کند. همانطور که دلیل قول رسول اللهج برای حضرت علی این بود که علی خشنود شود و از اینکه امر شده که در مدینه بماند، این را نقصی برای خود گمان نکند.

(ت) دلیل اختصاص دادن علی به این سخن که تو برای من مانند هارون برای موسی هستی، این بود که علی گمان می‌کرد که ماندن او در مدینه موجب نقص و اهانت است، یعنی اگر علی معترض نمی‌شد، رسول الله ج او را مختص نمی‌کرد. این بزرگ‌ترین دلیل است بر اینکه حدیث دال بر امامت و استحقاق خلافت علی بعد از رسول الله ج نیست. البته به جز کسی که نادانی‌اش از همه بیشتر و عقلش از همه کمتر باشد، چنین نمی‌پندارد.

(ث) آقای تیجانی می‌گوید: «حدیث مورد بحث حکایت از آن دارد که وزارت، وصایت و خلافت مختص امیرالمومنین است به گونه‌ای که در غیاب موسی مختص هارون÷ بود.

می‌گویم:

از حدیث هیچ گونه اختصاصی استنباط نمی‌شود. زیرا رسول الله ج غیر علی را نیز در مدینه جانشین خود تعیین کرده است. لذا به محض استخلاف لازم نیست که مستخلف خلیفه شود، علاوه بر این، استخلاف علی بر مدینه، آخرین استخلاف نبود بلکه در زمان حجه الوداع پیامبر ج غیر علی را در مدینه خلیفه خود قرار داده بود. اگر استخلاف در حالت گذار دلیل بر خلیفه بودن برای همیشه باشد، پس دیگران از علی باید حق تقدم داشته باشند. اختصاص در واقع آن است که مختص به یک فرد باشد، مانند اختصاص ابوبکر برای سرپرستی حجاج و برای امامت در نماز، قطعاً روشن است که این اختصاص بخاطر خویشاوندی یا به منظور دلجویی نبود، آنطور که با علی صورت گرفت بلکه اختصاص ابوبکر صرفاً به منظور شایستگی و استحقاق بود.

(ج) فرضاً اگر بپذیریم که وصایت و خلافت بصورت اختصاص از آن علی بود، این اختصاص منحصر به دوران حیات رسول الله ج بوده است و مستمر بعد از وفات نبوده است. زیرا «هارون÷ فقط در دوران حیات موسی، خلیفه موسی بوده است نه بعد از وفات» زیرا او (هارون) به اتفاق همه قبل از موسی در گذشته است([[782]](#footnote-782)) آیا خود تیجانی نه گفته بود (که جایگاه امام علی مانند جایگاه هارون است و آن نقل مطابق اصل است) وضعیت واقعی خلافت هارون همین بوده است، یعنی خلافت او محدود به زمان حیات موسی بوده است. و وضعیت علی مطابق با اصل است، یعنی خلافت او نیز محدود به زمان حیات رسول الله ج بوده است و بس. آقای تیجانی اینک از سخنان خودت، به تو پاسخ دادم.

در پرتو مباحث گذشته برای کلیه کسانی که جو یای حق و حقیقت هستند، کاملا روشن است که حدیث مذکور اصلاً اشاره به خلافت علی ندارد، چه در دوران حیات رسول الله ج و چه بعد از وفات وی.

اما حدیث سوم که آقای تیجانی بدان استدلال می‌کند. و آن همان حدیث غدیر است که در آن چنین آمده است: «من كنت مولاه فهذا علي مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه، وانصر من نصره واخذل من خذله، وأدر الحق معه حيث دار».

تیجانی بعد از نقل حدیث، می‌گوید: این حدیث به تنهایی کافی است برای ابطال و رد ادعاهایی که ابوبکر و عمر و عثمان را ترجیح می‌دهند بر آن کس که پیامبرج او را ولی مومنین پس از خود، نصب و تعیین نموده است. و هیچ اعتباری ندارد سخن آنان که «ولایت» را به معنی دوستی و «ولی» را به معنی دوست گرفته‌اند زیرا این معنی از معنای اصلی که هدف پیامبرج بوده، به دور است. رسول خدا ج هنگامی که در آن گرمای شدید، به عنوان سخنرانی و خطبه ایستاد و در جمع مردم با صدای بلند فرمود: «آیا شهادت نمی‌دهید که من از مومنین به خودشان اولی تر و شایسته‌ترم؟ «پاسخ دادند: آری، ای رسول خدا! آنگاه فرمود: «پس هرکه من مولای اویم علی مولای اوست.. . » و این نص واضح و آشکاری است در جانشین قرار دادن علی بر امتش. و بر انسان پاک سیرت و خردمند و دادگر روا نیست جز پذیرش این معنی و رد توجیه‌ها و تاویل‌های زور گویان که برای حفظ آبروی اصحاب، معنای «ولی» را در این روایت به معنای محب آورده‌اند، چرا که حفظ کرامت پیامبرج بالاتر است از حفظ آبروی اصحاب، و اگر آن معنی را بیاورند در حقیقت پیامبر را به مسخره گرفته‌اند که در آن گرمای سوزان توآن فرسا، مردم را جمع کند و به آن‌ها بگوید که علی دوستدار و تایید کننده مومنین است... این مفسران که نصوص خدشه ناپذیر را برای حفظ آبروی بزرگانشان تاویل می‌کنند، چه تفسیری دارند برای مجلس جشن و تهنیتی که حضرت رسول الله ج بعد از پایان سخنرانی برقرار کردند و نخست از همسرانشان خواستند که به علی برای این منصب، تبریک و تهنیت بگویند، سپس ابوبکر و عمر آمدند و به او گفتند: «آفرین، آفرین بر تو ای فرزند ابوطالب، تو امروز مولای هر مومن و مومنه‌ای شدی» و تاریخ گواه است که تاویل کنندگان، دروغگویند، پس وای بر آن‌ها از آنچه با دست‌هایشان می‌نگارند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ فَرِيقٗا مِّنۡهُمۡ لَيَكۡتُمُونَ ٱلۡحَقَّ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ١٤٦﴾ [البقرة: 146] «و گروهی از آن‌ها حق را کتمان می‌کنند در حالی که حق را می‌دانند»([[783]](#footnote-783)).

باید عرض شود که:

(الف) حدیث بجای خود صحیح است ولی هیچ گونه دلالتی برای خلیفه بودن علی بعد از وفات رسول الله ج ندارد. و در مباحث متعلق به ابوبکرج در این خصوص سخنان زیادی گفته شده است، بدلیل اهمیت مطلب به مباحث مذکور مراجعه شود.

(ب) درباره الفاظ زائد که در حدیث، مدرج شده‌اند یعنی این کلمات (وانصر من نصره واخذل من خذله) این کلمات داخل پرانتز، جدا از اصل حدیث هستند و این زیادت ضعیف تلقی شده است. زیرا مدار این زیادت، شریک بن عبدالله است و او به بدی حافظه و سو ضبط معروف است([[784]](#footnote-784)). و این کلمات که (أدر معه الحق حيث دار) در هیچ روایتی این الفاظ وجود ندارد.

(ت) تیجانی می‌گوید: «کسانی که حدیث را یعنی «مولی» به معنی محب و نصیر (دوست و معاون) تاویل کرده‌اند، تاویل شان بدلیل منحرف بودن از معنی اصلی که هدف رسول الله ج بوده است، اعتباری ندارد. از آقای تیجانی با انصاف! می‌پرسم، تو از کجا و چگونه فهمیدی که رسول الله ج منظورش این معنی اصلی بوده است؟! آیا تو برای معلوم کردن معنی اصلی با شیخ طایفه (احمد تیجانی) رابطه برقرار کردی و او بلا فاصله برای درک مقصد اصلی رسول الله به دیدار با وی مبادرت کرد و هدف اصلی پیامبرج را معلوم کرد و به تو خبر داد؟؟

(ث) استدلال آقای تیجانی دایر بر اینکه رسول الله ج در گرمای طاقت فرسا بلند شده به ایراد خطبه پرداخت تا نص وارده درباره خلافت علی را متذکر شود.

می‌گویم:

ایستادن رسول اکرم ج در گرمای طاقت فرسا دلیل بر خلیفه بودن علیس نیست. این گونه احتمالات بعید، نمی‌توانند مستمسکی باشند. البته اگر روند جریان چنین می‌بود که پیامبرج مردم را جمع می‌کرد و آنان را برای رفتن به غدیر امر می‌کرد و بعد حدیث را برای آنان متذکر می‌شد، ممکن است، طرح دلیل به این شیوه برای عقل قابل قبول می‌بود. لکن رسول الله ج بعد از اینکه از مکه، منی و عرفات، یعنی از حج برگشته بود و در راه مدینه در محلی یا چشمه آبی بنام غدیر حدیث «موالات» را متذکر شد ـ اگر منظور رسول الله ج از «موالات»، امامت علی می‌بود در میدان عرفات، در تجمع حجه الوداع که مهم‌ترین مطالب را در آنجا بیان کرده بود، حدیث «موالات» علی را متذکر می‌شد. زیرا تمام مطالب مهم و ضروری بایستی در آنجا مطرح می‌شدند، و رسول الله ج بعد از مطرح نمودن مطالب مهم: «ألا هل بلغت اللهم فاشهد»، پروردگارا، تو گواه باش که من رسالت خودم را انجام داده‌ام. و موضوع امامت از آن جهت که، «بلاغاً للناس» نبود، آن‌ را متذکر نشد. دلایل و شواهد بسیار شفاف و روشنی وجود دارد، دایر بر اینکه منظور از تاکید و سفارش رسول اکرم ج درباره علی، ایجاد محبت با علی و جلب حمایت مردم برای او بوده است. چنان‌چه احمد در فضایل از ابن بریده و او از پدرش چنین نقل کرده است: «رسول الله ج ما را به سرپرستی علیس به یمن اعزام کرد وقتی از انجام ماموریت برگشتیم، از ما پرسید:

«صحت و رقابت علی را چگونه یافتید؟» بریده می‌گوید: من از دست علی شاکی شده بودم یا دیگران شکایت کرده بودند. من سر را بلند کردم (و از اهل مکه بودم) دیدم چهره رسول الله ج سرخ و متغیر است و بعد فرمود: «هر کس که من دوست او هستم، علی نیز دوست اوست»([[785]](#footnote-785)) ابن عباس از بریده نیز چنین روایت کرده است: «همراه با علیس به یمن رفتم، نابرابری‌هایی از وی مشاهده کردم. در برگشت نزد رسول الله ج رفته از علی انتقاد کردم. رسول اکرم ج در حالی که چهره‌اش متغیر شده بود، فرمود: «ای بریده من برای مومنان، از خود آنان نزدیک‌تر نیستم؟ عرض کردم: آری. فرمود: هرکه من مولای (دوست) او هستم، علی نیز مولای او است (الفضائل لاحمد برقم (989) نسائی، خصائص رقم (79). محققان هر دو کتاب می‌گویند: حدیث صحیح است.

از این روایات بطور شفاف و روشن بر می‌آید که هدف رسول الله ج ایجاد محبت و جلب حمایت برای علی بوده است و بس.

(ج) آقای تیجانی می‌گوید: (آنانی که نصوص را بخاطر حراست و پاسداری از کرامت بزرگان و سادات خود تاویل می‌کنند، مراسم تهنیت و تبریکی را که رسول اکرمج برگزار کرده بود و همسران رسول الله ج و ابوبکر و عمر در آن شرکت جسته و خطاب به علی گفتند: آفرین، آفرین بر تو ای فرزند ابی طالب، تو مولای هر مرد و زن مسلمان شدی، چگونه توجیه می‌کنند؟!)

می‌گویم: هلاک و نابود شود این تیجانی احمق، نصوص حدیثی را چگونه بازیچه دست خود قرار داده است. در مبحث (أسباب الاستبصار) که حدیث مذکور را در آنجا آورده است این مطلب را که همسران رسول الله ج جزو تبریک گویان بوده‌اند، اصلاً متذکر نشده است([[786]](#footnote-786)). و در اینجا به منظور تحریف بیشتر و دقت در دروغگویی آنان را جزو تبریک گویان قرار داده است علاوه بر این، تبریک و تهنیت ابوبکرج در حدیث صحیح نیامده است. تنها علی بن زید بن جدعان این زیادت ـ تهنیت ـ را آورده است و او راوی ضعیفی است. بعد آقای تیجانی بی‌شرمانه می‌گوید: (واقعیت و تاریخ گواهی می‌دهند که متاولین دروغگو هستند. وای برای آنان در برابر آنچه که نوشته و در برابر آنچه که می‌نویسند؟!) پروردگارا! اجابت کن.

آقای تیجانی، در این راستا حدیث چهارم را ذکر کرده می‌گوید: حديث (علي مني وأنا من علي ولا يؤدي عني إلا أنا أو علي) این حدیث دیگری است و به صراحت می‌گوید که تنها علی کسی است که رسول اکرم ج او را شایسته دانسته تا از طرف وی به نمایندگی از وی، مطالب دینی را بگوید و ابلاغ دارد و در جریان برائت از مشرکین در موسم حج وقتی که بجای ابوبکر، او ماموریت یافت تا برائت را اعلام کند و ابوبکر به گریه افتاد و گفت: ای پیامبر خدا، درباره من حکمی نازل شده است؟ پیامبر فرمود: خداوند مرا امر کرده که غیر از خود یا علی کسی دیگر حق ابلاغ مطالب را ندارد. تیجانی می‌گوید: این حدیث، مؤید حدیثی دیگر است که در آن رسول اکرم ج به مناسبتی به علی گفته بود: (ای علی تو برای امت من بیان کنی آنچه را که آنان درباره بعد از من آن اختلاف دارند)([[787]](#footnote-787)).

می‌گویم:

حدیث مذکور ثابت است و صحت دارد اما آقای تیجانی آن‌ را به غیر محملش حمل می‌کند و قرائتی نادرست از آن دارد. زیرا:

(الف) این سخن رسول الله ج که «علی از من است و من از علی» مختص علی نیست. بلکه رسول اکرم ج برای غیر علی نیز چنین گفته است. بخاری و مسلم از ابوموسیس نقل کرده‌اند که: «رسول اکرم ج فرمود: وقتی اشعریون در جریان یک غزوه توشه شان تمام شود یا در مدینه دچار کمبود طعام شوند، آنچه که دارند آن‌ را در پارچه‌ای جمع می‌کنند و بعد در یک ظرف بزرگ آن‌ را علی السویه بین خود تقسیم می‌کنند، پس آنان از من هستند و من از آنان هستم([[788]](#footnote-788)). در مناسبتی دیگر برای جلیبیبس نیز چنین فرموده است: ابی‌برزه می‌گوید: رسول الله ج که به جهاد رفته بود. وقتی از جهاد برگشت، از اصحاب پرسید: آیا شما کسی از یارانتان ‌را گم کرده‌اید؟ آنان گفتند: آری، چند نفر را نام بردند این مطلب سه بار تکرار شد ـ بعد رسول الله ج فرمود: آیا کسی دیگر گم نشده است؟ گفتند: خیر. رسول الله ج فرمود: من جلیبیب را گم کرده‌ام، او را پیدا کنید ـ در میان کشته شدگان پیدا شد. و معلوم شد که او هفت تن را کشته و بعد خودش نیز کشته شده است. رسول اکرم ج نزد او آمد و در کنار جسدش ایستاد و گفت: «جلیبیب بعد از اینکه هفت تن از کفار را کشته، کشته شده است، او از من است و من از او هستم، او از من است و من از او هستم([[789]](#footnote-789)).

بنابر این (علي مني وأنا من علي) خاص و ویژه علی نیست بلکه دیگران نیز در این گونه گفته‌ها با علی شریک‌اند.

(ب) این سخن رسول الله ج (غیر از من و علی کسی دیگر حق ندارد که از جانب من مطلبی را به دیگران برساند. ) بخاطر این بود که در میان اعراب در آن روزگار، عرف و رسم بر این بود، هرگاه قرار دادی پیرامون جنگ، صلح یا نقض صلح و غیره، بنا بود، اعلام شود، بایستی توسط رئیس و سردار طایفه یا توسط یکی از خویشاوندان نزدیکش اعلام می‌شد و در غیر این صورت مورد قبول واقع نمی‌شد([[790]](#footnote-790)).

(ت) فرستادن علیس بعد از حضرت ابوبکرس در واقع به این معنی است که رسول الله ج علی را به عنوان یک مامور تحت قیادت ابوبکر فرستاد تا اعلام برائت کند. زیرا ابوبکر قیادت حجاج را بر عهده داشت. لذا اعزام علی به عنوان مامور برای اعلام برائت دلیل بر استحقاق خلافت او نیست بلکه قضیه بر عکس است یعنی ابوبکر مستوجب تقدم در خلافت است، چون او امیر بود.

(ث) این روایت (أنت يا علي تبين لأمتي ما اختلفوا فيه بعدي) ای علی، تو بعد از من آنچه را که در مسایل اختلافی حق است برای امت من بیان می‌کنی ـ بدلیل وجود ضرار بن الصرد، موضع و ساختگی است. «بخاری درباره او می‌گوید: متروک است. یحیی ابن معین می‌گوید: در کوفه دوتا دروغگو وجود دارد، ضرار بن الصرد و ابو نعیم الجعفی. نسایی می‌گوید: صرد قابل اعتبار نیست. ابو حاتم می‌گوید: راستگو است ولی روایتش قابل استدلال نیست. دارقطنی می‌گوید: ضعیف است([[791]](#footnote-791)). این حدیث به طریقی دیگر از علی بن عباس روایت شده است. ابن جوزی در الموضوعات آن‌ را نقل کرده و درباره آن گفته است «این حدیث صحت ندارد. یحیی بن معین گفته: علی بن عابس قابل اعتبار نیست([[792]](#footnote-792)). ابن حجر می‌گوید: علی بن عابس ضعیف است (تقریب التهذیب ج1 (ص697) جوزانی، نسایی والازدی می‌گویند: «ضعیف است». ابن حبان می‌گوید: «علی بن عابس، خطا فاحش در حد شرک را دارد» (المیزان ج3 ص (135-134) حاصل سخن اینکه مذکور باطل و غیر قابل استدلال است و از بیان مذکور برای هر خردمند و صاحب عقل سلیم روشن است که حدیث مورد بحث کم‌ترین دلیلی بر خلافت علی بشمار نمی‌رود.

در پایان آقای تیجانی، به حدیث «الدار يوم الإنذار» استدلال نموده می‌گوید: رسول اکرم ج با اشاره بسوی علی فرمود: همانا او (علی) برادر، وصی و بعد از من جانشین من است، حرف او را گوش کنید و از فرامین او پیروی کنید». تیجانی می‌گوید: این حدیث صحت دارد، مورخان در آغاز بعثت آن‌ را نقل کرده و از معجزات رسول الله ج تلقی نموده‌اند. اما سیاست است که حقایق و واقعیت‌ها را منحرف و وارونه جلوه می‌دهد([[793]](#footnote-793)).

می‌گویم:

حدیث به لحاظ متن و سند باطل است.

بطلان به لحاظ سند به دلیل آن است که در سلسله رجال آن، عبدالغفار بن القاسم و عبدالله بن عبدالقدوس وجود دارند.

عبدالغفار بن قاسم متروک است و احادیثش قابل اعتبار نیستند. ذهبی درباره او می‌گوید: «ابو مریم انصاری رافضی و قابل اعتبار نیست، علی بن مدینی می‌گوید: «واضح حدیث و از سران شیعه است» یحیی بن عباس می‌گوید: «قابل اعتبار نیست» بخاری می‌گوید: «از دیدگاه محدثین ضعیف است». احمد بن حنبل می‌گوید: (هرگاه ابو عبیده از ابی مریم برای ما حدیث بیان می‌کرد، مردم تکان خورده زمزمه با پا می‌کردند و می‌گفتند: «حدیث او را قبول نداریم»([[794]](#footnote-794)) ابن حبان درباره او می‌گوید: «شراب می‌نوشید و بی‌حال می‌شد و از عثمان بن عفانس بدگویی می‌کرد» و علاوه بر این، جریانات و اخبار را وارونه نقل می‌کرد و استدلال به روایات او جایز نیست. احمد بن حنبل و یحیی بن معین روایت از وی را ترک کرده‌اند([[795]](#footnote-795)). نسایی می‌گوید: «متروک الحدیث است»([[796]](#footnote-796)) ابن کثیر درباره او می‌گوید: متروک الحدیث، دروغگو و شیعه است. علی بن مدینی او را وضع حدیث می‌داند. سایر ائمه حدیث او را ضعیف معرفی کرده‌اند([[797]](#footnote-797)). در باره عبدالله بن عبدالقدوس ذهبی می‌گوید: «اهل کوفه و رافضی است و در ری زندگی کرده است. از اعمش و غیره روایت کرده است، ابن عدی می‌گوید: اغلب روایاتش درباره فضایل اهل بیت هستند. یحیی می‌گوید: رافضی، خبیث و غیر قابل اعتبار است، نسایی و غیره می‌گوید: «ثقه نیست»، دارقطنی می‌گوید: «ضعیف است». ابو معمر می‌گوید: عبدالله بن عبدالقدوس آدم ناپاکی است([[798]](#footnote-798)). احمد بن علی می‌گوید: درباره او از زنیج، شیخ رازی سوال کردم، گفت: «من او را رها کردم و چیزی از وی نقل نمی‌کنم و او مورد رضایت نیست([[799]](#footnote-799)).

حدیث مورد بحث از لحاظ متن به دلایل زیر باطل است:

(الف) روایتی را که آقای تیجانی نقل کرده است، ناقص و ناتمام است. روایت کامل چنین است: علی می‌گوید: وقتی آیه: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾ [الشعراء: 214] نازل شد، رسول اکرم ج مرا طلب کرد و فرمود: «ای علی، خداوند مرا امر کرده که خویشاوندان نزدیک خود را انذار کنم، من ناراحت شدم و فکر می‌کردم، هرگاه چنین کنم، ممکن است عمل ناپسندیده‌ای از آنان مشاهده شود، لذا سکوت اختیار کردم، بالاخره جبراییل نزد من آمد و گفت: ای محمد، اگر به دستور پروردگارت عمل نکنی، معذب خواهی شد، پس شما مقداری غذا، شامل‌یم ران گوسفند و یک کاسه شیر برای ما درست کن و اولاد عبدالمطلب را دعوت کن تا من برای آنان سخن گفته و ماموریت خود را انجام بدهم. علی می‌گوید: «چنین کردم و اولاد عبدالمطلب را که تعدادشان در آن ایام چهل تن بود، برای رسول الله ج گرد هم آوردم، در میان آنان، عموهای رسول الله ج یعنی، ابوطالب، حمزه، عباس و ابولهب نیز بودند. وقتی فرزندان عبدالمطلب نزد رسول الله ج گرد هم آمدند، مرا امر کرد تا طعام را برای آنان بیاورم ـ طعام را حاضر کردم وقتی طعام روی سفره گذاشته شد، رسول اکرم ج، تکه‌ای از گوشت برداشت و با دندانها آن‌ را نصف کرد و سپس آن‌ را در گوشه کاسه گذاشت، و فرمود: با ذکر نام الله بخورید. همه آنان تا سیر خوردند. و هر چند که به ظاهر آن غذا برای بیش از یک نفر کفایت نمی‌کرد. بعد رسول اکرم ج فرمود: «ای علی حاضران‌ را بنوشان» کاسه شیر را تقدیم کردم، همه آنان تا سیر نوشیدند، هر چند که مقدار شیر به ظاهر برای بیش از یک نفر کفایت نمی‌کرد. وقتی رسول اکرم ج قصد کرد تا سخن گوید: ابولهب در سخن گفتن از وی پیشی گرفت و گفت: این شخص شما را جادو کرده است. مردم همه متفرق شدند و رسول الله ج موفق به ایراد سخن نشد. روز بعد رسول اکرم ج به من (علی) گفت: همانا این مرد (ابو لهب) در سخن گفتن از من سبقت گرفت و تو شنیدی آنچه که گفت و مردم قبل از اینکه به سخنان من گوش کنند، متفرق شدند، مانند دیروز دو باره برای ما غذا درست کن و زمینه تجمع آنان را فراهم کن ـ علی می‌گوید: «همین کار کردم، همه تا سیر خوردند و نوشیدند. بعد رسول اکرم ج به ایراد سخن پرداخت و فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب، به خدا سوگند، من هیچ جوانی را در سرزمین عرب سراغ ندارم که بهتر از آنچه که من برای شما آورده‌ام، برای قوم خودش آورده باشد، من خیر و سعادت دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام، خداوند مرا امر کرده تا شما را بسوی او دعوت کنم، چه کسی از شما آمادگی دارد تا مرا در این راستا یاری کرده، برادر، وصی و جانشین من در میان شما باشد. علی می‌گوید: من حاضرم تا وزیر و معاون تو باشم. رسول الله ج گردن مرا گرفته و بعد فرمود: «هما این، برادر، وصی و جانشین من در میان شما است، از وی حرف شنوی داشته و به گفته‌های او عمل کنید ـ مردم بلند شدند، شروع به خنده کرده و خطاب به ابوطالب گفتند: «آری، محمد تو را حکم کرده که حرف فرزندت را شنیده و از وی اطاعت کنی». در طریقی دیگر آمده است: هیچ کس از حاضرین به رسول الله ج جواب نداد، علی بلند شد و گفت: من حاضرم ای پیامبر خدا ـ رسول اللهج فرمود «بنشین» ـ رسول الله ج برای بار دوم و سوم همان مطالبه را تکرار کرد. کسی جواب مثبت نداد ـ علی بلند شد و گفت: «من حاضرم، ای رسول خدا ـ رسول الله ج فرمود: «بنشین تو برادر من هستی([[800]](#footnote-800))... الخ.

من تیجانی را به خاطر پنهان کردن این بخش از حدیث که آثار دروغ و وضاع بودن او را آشکار سازد به دلایل زیر معذور می‌دانم:

(الف) در حدیث مذکور آمده است که (تعداد بنی عبدالمطلب در آن ایام به چهل تن می‌رسید). تاریخ گواهی می‌دهد که تعداد آنان به بیست تن نرسیده بود، چه رسد تا به چهل! «زیرا جز چهار تن: عباس، ابوطالب، حارث و ابولهب کسی دیگر از بنی عبدالمطلب باقی نمانده بود. و تمام فرزندان عبدالمطلب از این چهار نفر هستند که همانا بنو هاشم می‌باشند، و از عموهای رسول الله ج فقط چهار تن زمان نبوت را دریافته‌اند. و آنان عبارت بودند از: عباس، حمزه، ابوطالب، و ابولهب ـ اما عموهای و پسر عموها از این قرار بودند: ابوطالب چهار تا پسر به نام‌های علی، عقیل، طالب و جعفر داشت. عباس تمام فرزندانش صغیر و نابالغ بودند و در مکه حتی پسر بالغ نداشت. اگر بپذیریم که بالغ بودند، باز هم سه تا بیش نبودند عبدالله، عبیدالله و فضل نام داشتند و قثم، بعد از این سه به دنیا آمده بود و بزرگ‌ترین آنان فضل بود و عباس کنیه‌اش را از فضل گرفته بود. حارث و ابولهب فرزندانشان بسیار اندک بودند. حارث فقط دو پسر، به نام ابوسفیان و ربیعه داشت و هر دوتا در آخر مسلمان شدند. همچنین فرزندان ابو لهب بعد از فتح مکه مسلمان شده‌اند ـ او سه فرزند پسر داشت و دوتا از آنان یعنی عتبه و مغیث مسلمان شده‌اند([[801]](#footnote-801)).

(ب) این روایت با روایتی دیگر که تمام علمای حدیث بر صحت و ثبوت آن اتفاق دارند، متعارض است. بخاری و مسلم در صحاح خود از ابن عباس روایت کرده‌اندک «وقتی آیه: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾ [الشعراء: 214] نازل شد. رسول اکرم ج بالای کوه صفا رفته، ندا می‌داد، ای بنی فهر، ای بنی عدی و ای قبایل قریش. مردم تجمع کردند ـ حتی کسانی که از بیرون آمدن معذور بودند، کسی را برای کسب اطلاعات فرستادند، تا معلوم کنند که جریان چیست؟ ابولهب و سایر قریش جمع شدند. رسول الله ج فرمود: «آیا اگر من خبر بدهم که لشکری از دره بر شما حمله آور است، این سخن مرا می‌پذیرید؟ همه جواب دادند: بلی، ای رسول خدا، ما همواره از شما صداقت و راستگویی را تجربه کرده‌ایم ـ آنگاه رسول الله ج فرمود: «پس بدانید، من شما را به عذاب بسیار دردناکی اخطار می‌دهم. ابولهب گفت: «هلاک شوی، به همین خاطر ما را اینجا جمع کرده‌ای ـ آنگاه این آیه: ﴿تَبَّتۡ يَدَآ أَبِي لَهَبٖ وَتَبَّ ١ مَآ أَغۡنَىٰ عَنۡهُ مَالُهُۥ وَمَا كَسَبَ ٢ سَيَصۡلَىٰ نَارٗا ذَاتَ لَهَبٖ ٣ وَٱمۡرَأَتُهُۥ حَمَّالَةَ ٱلۡحَطَبِ ٤ فِي جِيدِهَا حَبۡلٞ مِّن مَّسَدِۢ ٥﴾ [المسد: 1-5] نازل شد([[802]](#footnote-802)).

(ت) روافض دوازده امامی اغلب اوقات برای خلافت بلا فصل علی مدعی نص صریح هستند حتی می‌گویند که نصوص در این باره بسیار زیاده‌اند و همه این نصوص حکایت از آن دارند که علی وصی و تنها مستحق خلافت است. ولی این حدیث پایه‌های مدعای باطل آنان را می‌لرزاند. در حدیث آمده است: «رسول اکرم ج قومش را برای یاری کردن دعوت کرد و فرمود: «هر کس مرا یاری کند، او برادر، وصی و جانشین من است. این اخوت، وصیت و جانشینی، در حدیث اختصاص به علی اصلاً ندارد. زیرا رسول الله ج فرمود: «هر کس» مرا یاری کند... الخ. حتی سه بار از علی اعراض کرد. وقتی معاون و مساعدی غیر از علی پیدا نشد، آنگاه برای علی، آن سخنان‌ را گفت. این حدیث با این ترتیب به صراحت تمام حکایت از آن دارد که علی در بدو استحقاق خلافت را نداشت و رسول الله ج بعد از عقب نشینی افراد قومش ناچار شد که امر خلافت را به علی بسپارد، آیا این، با مدعای شیعیان دایر بر اینکه خلافت علی از آسمان‌ها منصوص است، مطابقت دارد و با آن جور درمی‌آید؟!.

(ث) رسول اکرم ج این منصب (وزارت، وصایت و خلافت) را از آن او قرار داد که وی را در پیشبرد اسلام و نطق به شهادتین یاری کند. اکنون این سوال مطرح است که آیا فقط اسلام آوردن یک فرد و نطقش به شهادتین او را مستحق وزارت، وصایت و خلافت می‌گرداند؟! اگر چنین است، پس کلیه کسانی که اسلام آورده‌اند و رسول اللهج را در معامله اسلام یاری و نصرت کرده‌اند. مستحق خلافت او هستند، آنگاه علی از میان سایر کسانی که اسلام آوردند و رسول الله ج را یاری کردند، چه امتیازی دارد تا وصی و خلیفه رسول الله ج شود؟ اگر بپذیریم که دو یا بیش از دو تن از اقوام رسول الله ج جواب مثبت داده باشند، آیا رسول الله ج در وقت واحد بیش از سه خلیفه داشته است؟؟! یا اینکه برای برگزیدن یکی از آن سه تن انتخاباتی صورت گرفته است!!؟ آیا کسی که این گونه پرت و پلا گویی‌ها را به رسول الله ج نسبت می‌دهد، کودن‌ترین فرزندان آدم نیست.

(ج) این روایت نشانگر این است که رسول اکرم ج بعد از عقب نشینی و پاسخ منفی قومش درباره علی فرمود: «علی برادر، وصی و خلیفه من در میان شما است» نفرمود که علی برادر، وصی و خلیفه من، «بعد از من است»، آنطور که تیجانی می‌گوید. همچنین فرمود: از او حرف شنوایی داشته باشید و از او تبعیت کنید، حاضرین در حالی که می‌خندیدند، خطاب به ابوطالب می‌گفتند: «آری، به تو امر شده که از فرزندت بشنو و از وی طاعت کن»!؟ اکنون جای بسی شگفتی است و سوال بر انگیز است، رسول اکرم ج برای کسانی که او را یاری نکردند و حتی برای مقابله و محاربه با وی برخاستند، چگونه درباره علی می‌گوید: این خلیفه من در میان شما است و از وی اطاعت کنید و شنوایی داشته باشید؟! پروردگارا، خود آنان از خود رسول اللهج و نبی مرسل اطاعت نکردند، آیا از کودک نابالغ اطاعت خواهند کرد؟! اگر بپذیریم که گفته آقای تیجانی ـ (او برادر و خلیفه من (بعد از من) نه (در میان شما) ) صحت دارد، سوال این است که آیا خود آنان در آن لحظات از رسول الله ج اطاعت کردند، تا بعد از وی از خلیفه‌اش اطاعت کنند؟! گویی خطاب رسول الله ج در جمع مسلمانان بوده است نه در جمع سران کفار! پروردگارا، تو پاک و منزه هستی، مشرکان از درک و فهم بیشتری برخوردارند تا روافض، به همین خاطر بود که آنان در حالی که تمسخر می‌کردند، و خنده تمسخر آمیز می‌زدند، بیرون می‌رفتند. و به ابوطالب می‌گفتند: محمد تو را حکم کرده که حرف فرزندت را بشنوی و از وی اطاعت کنی!!! آیا بعد از همه این دلایل، کسی که به عقل و خردش احترام قایل است، به صحت این حدیث می‌تواند اعتماد کند؟

آقای تیجانی به یاوه‌گویی‌هایش ادامه داده، می‌گوید: «این مایه شگفتی نیست. زیرا آنچه که در آن زمان تاریک به وقوع پیوست، در این عصر روشن و امروز تکرار می‌شود. آری، این است جناب محمد حسین هیکل، حدیث مذکور را در چاپ اول کتاب خود (زندگی محمد) در صفحه یکصد و چهار 104، که در سال 1354 هجری به طبع رسیده است کاملا آورده است لکن در چاپ دوم و سوم و چاپ‌های بعدی، این قسمت از حدیث را که رسول الله ج می‌فرماید: (هذا وصي وخليفتي من بعدي) حذف نموده است. همچنین در صفحه 121 جلد نوزدهم تفسیر طبری نیز کلمات (وصي وخليفتي) را حذف کرده آن‌ را به (إن هذا أخي) تغییر داده‌اند!! غافل از اینکه طبری حدیث را بصورت کامل در صفحه 319 در جلد دوم تاریخ طبری نقل کرده است. ببین چگونه دست به تحریف می‌زنند و امور را وارونه می‌کنند. (می‌خواهند با زبان‌ها و سخن‌های خود روشنی خدا را خاموش کنند و خداوند نورش را به اتمام می‌رساند (!!) در اثنای بحثی که در صدد آن بر آمده بودم، قصد داشتم از واقعیت امر مطلع شوم، دنبال چاپ اول، کتاب (زندگی محمد ج) می‌گشتم و به لطف الهی بعد از تحمل زحمت و مشقت فراوان بدان دست یافتم. و عمده و حایز اهمیت برای من این جنبه قضیه بود که از تحریف آگاهی پیدا کردم و این آگاهی به یقین و اذعان من دایر بر اینکه، بدخواهان همواره در سعی و تلاش‌اند تا واقعیات و حقایق ثابته را دگرگون جلوه دهند، افزود: وارونه جلوه دادن واقعیات بخاطر این است که منحرفین و متحرفین به یقین می‌دانند که این حقایق مستندترین مستمسک برای دشمنانشان هستند([[803]](#footnote-803)).

می‌گویم:

به خدا سوگند، من از درک این مطلب عاجزم که آقای تیجانی چگونه جهالت گسترده خود را به نمایش می‌گذارد. مگر کتاب (زندگی محمد ج) به مثابه صحیح بخاری و صحیح مسلم است که اهل سنت در صدد تحریف روایات آن بر آمده باشند؟ کتاب (حیات محمد ج) در واقع بیش از کتاب اسطوره‌ای و داستانی نیست و نزد اهل سنت ارزش آنچنانی ندارد. کتاب مذکور مانند سایر کتاب‌هایی است، که در بازار کتب دیده می‌شود و پر از عیب و اشکال است. حدیث مورد بحث صدها سال قبل از پیدا شدن مولف (حیات محمد ج) از جانب علمای حدیث مورد جرح و تعدیل قرار گرفته است. اصلاً نیازی نیست که در این کتاب مخصوص آن‌ را تحریف کنند. آقای تیجانی اهل سنت را مانند روافض، اهل تحریف می‌داند. روافض نه تنها حدیث بلکه نصوص قرآن‌ را نیز تحریف کرده‌اند. آقای تیجانی اگر صدها کتاب دیگر مانند کتاب (حیات محمد ج) را بیاورد و ثابت کند که این حدیث در کتب مذکور آمده است، این هرگز به این معنی نیست که این حدیث صحت دارد و ضعف آن بر طرف شده است. لذا روشن است که در کتاب (حیات محمد ج) هیچ‌گونه تحریفی وجود ندارد هر چند که برخی تغییرات در آن دیده می‌شود و آن‌ها نیز از ناحیه خود مولف هستند. علاوه بر این، ادعای تحریف خالی از هر گونه دلیل است.

اما درباره طبرانی باید عرض شود که: آری، او این روایت را همان گونه که تیجانی می‌گوید، آورده است و کسی آن‌ را تحریف نکرده است. هر چند که آقای تیجانی در صدد است تا تیز هوشی خود را ثابت کند، متاسفانه، همواره نتیجه به اثبات جهل او می‌انجامد؟ یک سوال را برای تیجانی مطرح می‌کنم که از پاسخ آن، نهایت تیز هوشی که تیجانی از آن بهره‌مند است، روشن می‌شود، سوال این است: وقتی توبه کشفیات بس بزرگی رسیدی مبنی بر اینکه طبرانی حدیث را آورده و تحریف کنندگان آن‌ را تحریف کرده‌اند و تو آن ‌را در جایی دیگر بصورت تمام و کامل دیده‌ای، آیا گمان می‌کنی کسی که در صدد تحریف یک کتاب است، فقط یک بخش از آن‌ را می‌خواند و بخش دیگر را نمی‌خواند و تحریف را بصورت کامل و روشن انجام می‌دهد تا کسانی مثل تو بیایند و نقص و عیب را بر ملا سازند؟ لابد تو در جواب می‌گویی: «آری»، خداوند می‌خواهد ماهیت آنان را برای همگان روشن سازد، لذا آنان را از رسیدن و مطالعه کردن بخش دیگر در غفلت می‌گذارد، زیرا خداوند به کمتر از اتمام و اکمال نور و روشنی خود، راضی نیست، هر چند که این امر برای کفار پسندیده نباشد! اکنون این سوال را از تو می‌پرسم: تو چه می‌دانی ممکن است خود طبری حدیث را با همین الفاظ آورده است؟ و تو دلیلی برای تحریف نداری، تو چگونه می‌دانی که تحریف کنندگان از مطالعه بخش دیگر که حدیث کامل در آنجا آمده است، در غفلت بوده‌اند؟ آیا روایتی که مورد بحث ما است و تو بدان استدلال کردی و بخش کوچکی از آن‌ را ذکر کردی و بخش عمده آن‌ را رها کردی، نوعی تحریف محسوب می‌شود؟! پاسخ آقای تیجانی در برابر این سوال‌ها، زیرکی و تیز هوشی او را از کودن بودنش مشخص می‌سازد!!.

«نقدی بر ادعای آقای تیجانی دایر بر وجود نصوص دال بر وجوب پیروی از اهل بیت»

آقای تیجانی به وجوب اتباع اهل بیت در تمام امور، علیه اهل سنت، استدلال نموده و برخی احادیث را در این راستا ذکر می‌کند و بر این باور است که به موجب این روایات، تبعیت از اهل بیت واجب است.

او نخست در این خصوص حدیث ثقلین را می‌آورد: «رسول اکرم ج فرمود: (ای مردم! من میان شما گذاشته‌ام آنچه را که اگر بدان تمسک جویید هرگز به بیراه نخواهید رفت یکی کتاب الله و دومی عترت و اهل بیت من) در جایی دیگر رسول اللهج فرموده است: (ممکن است در آینده‌ی نزدیک، قاصد پروردگار (عزراییل) نزد من بیاید و من جواب مثبت به او بدهم، من دو چیز بسیار مهم و با ارزش را میان شما می‌گذارم، اولین آن‌ها کتاب خداوند است. حاوی هدایت و روشنی است. دومی، اهل بیت من هستند، درباره اهل بیتم شما را توصیه می‌کنم، درباره اهل بیتم، شما را توصیه می‌کنم) وقتی این حدیث را که در صحاح اهل سنت و جماعت وارد شده است، به دقت مورد بررسی قرار بدهم، می‌بینیم که تنها شیعیان هستند که از ثقلین([[804]](#footnote-804)) پیروی می‌کنند و اهل سنت و جماعت تنها از قول عمر که گفته بود: (حسبنا كتاب الله) پیروی می‌کنند. کاش آنان بدون تاویل، از کتاب خدا پیروی می‌کردند. وقتی خود عمر معنی کلاله را نمی‌فهمید، آیه تیمم و بسیاری دیگر از احکام را نمی‌دانست، چه رسد به کسانی که بعد از وی آمدند و بدون اجتهاد از وی تقلید کردند؟ یا در نصوص قرآنی اجتهاد به رای خود کردند، طبیعی است آنان بوسیله حدیث «تركت فيكم كتاب الله وسنتي» بر من ایراد خواهند گرفت. این حدیث اگر صحت آن تایید شود، در معنی و مفهوم خود، صحیح است. زیرا عترت در حدیث ثقلین که قبلاً بیان گردید، به معنی رجوع به اهل بیت است تا نخست سنت رسول الله ج را به مردم تعلیم دهند یا احادیث صحیحه را برای مردم نقل کنند. زیرا آنان از دروغ گفتن پاک‌اند و خداوند بوسیله آیه تطهیر آنان را معصوم قرار داده است. و ثانیاً به معنی اینکه معانی و اهداف سنت را به مردم بیاموزاند. زیرا تنها کتاب خداوند برای هدایت کفار نمی‌کند. چه بسیارند گروههایی که از کتاب الله استدلال می‌کنند ولی در عین حال در نهایت گمراهی به سر می‌برند. همانطور که از خود رسول اکرم ج آمده است که فرمود: «كم من قارئ للقرآن والقرآن يلعنه» بسیارند کسانی که قرآن ‌را می‌خوانند و قرآن آنان را لعنت می‌کند. کتاب الله ساکت است و در اغلب آیه‌ها چندین احتمال وجود دارد. کتاب الله حاوی محکم و متشابه است. برای درک معانی صحیح آن، مراجعت به «راسخين في العلم» طبق تعبیر قرآن و به «أهل بيت» طبق تفسیر نبوی ضروری است. لذا شیعه در هر معامله به اهل بیت رسول الله ج مراجعت می‌کنند، فقط در موردی که نص نباشد، اجتهاد می‌کنند. و ما (آقای تیجانی خود را اهل سنت می‌داند!) در هر چیز به صحابه مراجعت می‌کنیم. چه در تفسیر قرآن یا در اثبات و تفسیر سنت. و ما از احوال صحابه و آنچه که آنان انجام داده‌اند، و آنچه که آنان استنباط کرده‌اند و از اجتهادات آنان در برابر نصوص، آگاه شده‌ایم و این اجتهادها در برابر نصوص از صدها مورد نیز بیشتر‌اند، لذا تمایل بسوی آنان بعد از آنچه که از آنان صورت گرفته است، ممکن نیست. وقتی ما از علمای خود می‌پرسیم: شما به کدام سنت عمل می‌کنید؟ لابد آنان می‌گویند: به سنت رسول الله ج. ولی واقعیت تاریخی با این هماهنگی ندارد. زیرا آنان روایت می‌کنند که خود رسول الله ج فرموده است: «عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين من بعدي عضوا عليها بالنواجذ» ـ به سنت من و سنت خلفای راشدین بعد از من عمل کنید و با چنگ و دندان آن‌ را محکم بگیرید ـ لذا سنتی که آنان در اغلب اوقات از آن تبعیت می‌کنند، همان سنت خلفای راشدین است، حتی سنت رسول الله ج که آنان بر آن اعتقاد دارند، همان است که از خلفا و صحابه روایت شده است. و در عین حال ما در کتب صحاح خود داریم که رسول الله ج از نوشتن حدیث از آن جهت منع کرد تا با قرآن مخلوط نشود. همچنین ابوبکر و عمر نیز در دوران خلافت خویش از نوشتن حدیث جلوگیری کردند، با این ترتیب، در این مستمسک ما: (تركت فيكم سنتي) حجتی و قوتی دیگر باقی نمانده است([[805]](#footnote-805)).

می‌گویم:

1- اهل بیت در حدیث ثقلین دو معنی و دو مصداق دارد و معنی سومی اصلاً متصور نیست ـ معنی اول اهل بیت، این است که مصداق آن، اهل علم و اهل صلاح و آنانی از اهل بیت که متمسک به کتاب و سنت هستند، می‌باشند. حدیث «يا أيها الناس إني قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا كتاب الله وعترتي أهل بيتي» به همین معنی اشاره دارد.

معنی دوم، محبت اهل بیت، احترام و اکرام و محافظت آنان است. حدیث «يوشك أن يأتي رسول ربي فأجيب وأني تارك فيكم الثقلين أولهما كتاب الله فيه الهدى والنور وأهل بيت أذكركم الله في أهل بيتي، أذركم الله في أهل بيتي» به معنی دوم اشاره دارد. تنها رجوع به اهل بیت که علی و اولاد او باشند به دلایل زیر از این حدیث مستفاد نمی‌شود.

(الف) همانا منظور از اهل بیت: همسران و سایر خویشاوندان هستند و این مطلب را در مباحث مربوط به اختلاف میان فاطمه و ابوبکر به اثبات رسانده‌ام و اعتراف شیعیان دوازده امامی را در این راستا از مصادر و منابع خود آنان به نحوی که جای هیچ گونه ابهامی باقی نمانده باشد. نقل کرده‌ام. علاوه بر این، حدیثی که امام مسلم آن‌ را نقل کرده است و آقای تیجانی در پاورقی کتاب خود بدان اشاره نموده است، مبین این حقیقت است که اهل بیت مورد نظر در آن، سوای حضرت علی و اولادش هستند.

زید بن ارقم می‌گوید: «... روزی رسول اکرم ج در محلی به نام «خم» واقع میان مکه و مدینه به ایراد خطبه پرداخت بعد از حمد و ثناء فرمود (ای مردم! همانا من انسانی هستم، ممکن است عزراییل که قاصد پروردگار است نزد من بیایید و من او را اجابت کنم، من دو چیز بسیار با ارزش را میان شما می‌گذارم: نخستین، کتاب است حاوی نور و برنامه هدایت است، کتاب خدا را محکم بگیرید و بدان چنگ زنید. درباره کتاب الله مردم را تشویق می‌کرد و ترغیب می‌داد. بعد فرمود: دومی اهل بیت من است. درباره اهل بیت خودم شما را توصیه می‌کنم، توصیه می‌کنم و توصیه می‌کنم. حصین گفت: ای زید! اهل بیت رسول الله ج کیا هستند؟ آیا همسران و ازواج مطهرات او، اهل بیت او نیستند؟ زید گفت: همسران رسول الله ج، اهل بیت او هستند و لکن اهل بیت رسول الله ج کسانی هستند که صدقه برای آنان روا نیست. حصین گفت: آنان چه کسانی هستند؟ زید گفت: اولاد علی، اولاد عقیل، اولاد جعفر و اولاد عباس، حصین گفت: صدقه برای همه آنان حرام است. زید گفت: آری([[806]](#footnote-806)). این روایت معنی دوم «اهل بیت» یعنی همانا محافظت، اکرام و احترام از آنان را تایید می‌کند.

(ب) معلوم شد که «اهل بیت» شامل تمام اقارب و خویشاوندان است حتی آنانی که کافر بودند و مسلمان نشده‌اند. و از طرفی به ما امر شده که به اهل بیت تمسک جوییم. آیا حکم تمسک شامل تمام اهل بیت است حتی شامل کسانی که مخالف با کتاب الله و سنت رسول الله ج باشند؟ قطعاً چنین نیست و این باطل است. لذا صد در صد ما مامور تمسک و تبعیت از کسانی از اهل بیت هستیم که متمسک به کتاب الله و سنت باشند و آنان علما و صالحان امت هستند. و این توجیه معنی اول «اهل بیت» یعنی اهل العلم من اهل بیت النبی ج را تایید می‌کند.

(ت) آیا تمسک تنها به آن عده از اهل بیت واجب است که صالح هستند؟ طبیعتاً چنین نباید باشد. زیرا اختصاص دادن سنت به یکی از اهل بیت، مانند علی، غیر عقلانی است. زیرا ممکن نیست که علم قرآن و سنت تنها نزد یکی از آنان باشد بلکه سایر صحابه که در صحبت رسول الله ج بودند و نزول وحی را مشاهده کردند و با تاویل و تفسیر آشنا هستند با او شریکند. زیرا همه آنان از آن‌حضرت ج یاد گرفته‌اند.

(ث) حدیث عتره از لحاظ معنی متعارض با این احادیث است. فرمود: «سنت من و سنت خلفای راشدین مهدیین را محکم بگیرید و با چنگ و دندان آن‌ را نگاه دارید»([[807]](#footnote-807)). «من نمی‌دانم تا چه مدت میان شما هستم، پس به آنانی که بعد از من هستند، یعنی به ابوبکر و عمر اقتدا کنید». در این دو حدیث تمسک به سنت خلفای راشدین بویژه به سنت ابوبکر و عمر مورد تاکید و تشویق قرار گرفته است لذا چنین بر می‌آید که حدیث عترت مطلق نیست.

(ج) معنی تمسک به عترت و خلفای در حدیث چیست؟ ملا علی قاری پیرامون شرح حدیث عترت می‌گوید: منظور از عترت: کسانی از اهل بیت هستند که عالم باشند، نسبت به سیرت رسول الله ج آگاه باشند، با روش‌های رسول الله آشنا باشند و حکم و حکمت او را از نزدیک دیده باشند. ابن ملک می‌گوید: معنی تمسک به عترت، محبت با آنان و تبعیت از سیره و روش آنان است. جمال الدین در توضیح تبعیت از سیره عترت می‌گوید: در صورتی که سیره عترت مخالف با دین نباشد([[808]](#footnote-808)). بعضی علما می‌گویند: منظور از عترت، اهل بیت و خویشاوندان نزدیک هستند. بخاطر اینکه عترت معانی زیادی دارد، رسول اکرم ج بوسیله «اهل بیت» آن‌ را تبیین فرمود تا دیگران بدانند که منظور رسول الله ج از کلمه «عترت» فرزندان، همسران و خویشاوندان نزدیک او هستند([[809]](#footnote-809)). مانند قول خداوند درباره همسران رسول الله ج در آیه تطهیر: ﴿وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلۡحِكۡمَةِۚ﴾ [الأحزاب: 34] حکمه به معنی سنت است و منظور از سنت در حدیث «عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين» بنابر قول ملا علی قاری، همان سنت رسول الله ج است. زیرا خلفا ملتزم به سنت رسول الله ج بودند. لذا نسبت دادن سنت بسوی خلفا به خاطر این است مه آنان بر سنت رسول اللهج عمل می‌کردند یا سنت رسول الله ج را از جریان و حوادث استنباط نموده و بعد بدان عمل می‌کردند([[810]](#footnote-810)) ابن رجب می‌گوید: حديث «عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين» در واقع نوعی پیشبینی و پیشگویی است راجع به آنچه که بعد از وی میان امت پدید می‌آید، از کثرت اختلاف در اصول و فروع دین، و در اقوال و اعمال و اعتقادات. اظهارات ابن رجب در واقع مطابق است با آنچه که در خصوص اختلاف و افتراق امت از رسول الله نقل شده است. در روایت آمده است که رسول اکرم ج فرمود: امت من به هفتاد و اندی، فرقه و گروه تقسیم می‌شود، همه این‌ها در آتش‌اند بجز یک فرقه و آن همان فرقه است که متمسک به سنت رسول الله و سنت اصحاب رسول الله ج باشد. و در این حدیث مورد بحث، امر شده که هنگام اختلاف و دو دستگی بعد از وی به سنت رسول الله و سنت خلفای راشدین تمسک شود. و سنت به معنی راه و طریقه‌ای است که پیشینیان آن‌ را پیموده باشند. لذا این تمسک که در حدیث مورد بحث بدان اشاره شده است، شامل تمام اعتقادات، اعمال و اقوالی است که خود رسول الله ج و خلفای راشدین بر آن عمل می‌کرده‌اند. و این اعمال، معتقدات و اقوال عنصر مهم و عمده سنت کامل به حساب می‌آیند([[811]](#footnote-811)). و سلف صالح مجموع این اعمال، اقوال و اعتقادات را سنت می‌دانست واژه سنت را به چیزی دیگر اطلاق نمی‌کرد. از اینجا بخوبی روشن است که حکم تمسک به سنت خلفا و اصحاب در واقع دستور تمسک به آن علمی است که آنان درباره سنت رسول الله ج طریقه‌ای.

(ب) وقتی به قرآن مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که قرآن بر مراجعه به سنت تاکید دارد. مثلاً در آیه 164 آل عمران می‌گوید: ﴿لَقَدۡ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ بَعَثَ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ١٦٤﴾ [آل عمران: 164] «همانا خداوند بر مومنان منت نهاد آن هنگامی که پیامبری از میان خودشان بر انگیخت تا آیاتش را برای آن‌ها تلاوت کند، آن‌ها را تزکیه کند و به آن‌ها کتاب و حکمت بیاموزد، اگر چه آن‌ها قبل از این، در گمراهی واضح و آشکاری بودند». امام شافعی/ می‌فرماید: خداوند کتاب را ذکر کرده و منظور از آن قرآن است. و از عالمان قرآن و افراد ثقه شنیده‌ام که منظور از حکمت، سنت رسول الله ج است([[812]](#footnote-812)). و در آیه 7 سوره حشر چنین آمده است: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ﴾ [الحشر: 7] «آنچه پیامبر به شما دستور داد، آن‌ را بگیرید و از آنچه شما را نهی کرد باز آیید». آقای محمد جواد مغنیه از علمای بزرگ معاصر شیعه در تفسیر این آیه می‌گوید: خداوند می‌فرماید: به قرآن عمل کنید. اگر حکم صریحی از قرآن ‌را درباره مساله مورد نظرتان پیدا نکردید، آنگاه به سنت نبوی مراجعت کنید([[813]](#footnote-813)). با توجه به آنچه که در کتاب الله درباره عمل کردن به سنت تاکید شده است و با عنایت به آنچه که تاکید احادیث گذشته بر تمسک به عترت و خلفای راشدین، بخاطر این بوده که آنان علم سنت را داشته‌اند و بیش از هر گروهی دیگر آگاه به سنت رسول الله ج بوده‌اند، قطعاً می‌دانیم که منظور از رسول اکرم ج از این حدیث «تركت فيكم شيئين، لن تضلوا بعدها»، کتاب الله و سنت رسول الله ج بوده است. همانطور که در ادامه حدیث آمده است: «كتاب الله وسنتي، ولن يتفرقا حتى يردا على الحوض» یعنی کتاب الله و سنت رسول الله ج از هم جداشدنی نیستند و تا قیامت از هم جدا نمی‌شوند([[814]](#footnote-814)).

عترت و سنت متعارض و متناقض یکدیگر نیستند بلکه به تمام معنی موافق و هماهنگ با یکدیگر هستند. خود آقایان شیعه به این حقیقت اعتراف دارند و می‌گویند: تبعیت از عترت در مواردی که موافق با سنت باشد واجب است و چنین نیست، هرچه را که آنان (عترت) گفته‌اند حق است و سایر صحابه خلاف حق را می‌گویند. آقای کلینی در کتاب «أصول كافي» (اصول کافی نزد شیعه همان منزلت و جایگاه را دارد که بخاری نزد اهل سنت دارد) به روایت ایوب بن حر می‌گویند: از ابا عبدالله÷ شنیدم، فرمود: «هر چیز باید به کتاب و سنت بر گردانده شود و هر حدیثی که موافق کتاب خداوند نباشد، مزخرف است([[815]](#footnote-815)) از ابی عبدالله روایت است، می‌فرماید: رسول اکرم ج در منی در حال ایراد خطبه فرمود: ای مردم، آنچه از من به شما رسید اگر موافق قرآن باشد، آن‌ را گفته من بدانید و اگر موافق قرآن نباشد، بدانید که من آن‌ را نگفته‌ام([[816]](#footnote-816)). ابوعمیر از بعضی از اصحاب خود چنین نقل می‌کند: ابو عبدالله÷ می‌فرمود: «هر کس با کتاب الله و سنت رسول الله ج مخالفت کند او کافر است»([[817]](#footnote-817)) ابان بن تغلب از ابی جعفرس روایت می‌کند: از ابی جعفر درباره یک مساله سوال شد و او آن‌ را جواب داد. سایل گفت: «فقها چنین نمی‌گویند». ابو جعفر گفت: خاک بر سر تو، تو هرگز فقیهی را دیده‌ای؟ همانا فقیه کسی است که از دنیا دوری کند و بسوی آخرت مایل باشد و به سنت رسول الله ج تمسک جوید([[818]](#footnote-818)).

یکی از علمای بزرگ شیعه در فن اسمای رجال در کتابش «رجال الكشي» به نقل از ابی عبدالله می‌گوید: «از خدا بترسید و آنچه که مخالف قول پروردگار و سنت پیامبرج ما باشد آن‌ را نپذیرد. و ما هرگاه صحبت کنیم و حرف بزنیم، می‌گوییم: خدای عزوجل یا رسول الله ج چنین گفته است (رجال الکشی (ص195) یونس می‌گوید: وقتی نوشته‌های شاگردان ابو الحسن، رضا به او تقدیم شدند، بسیاری از احادیث را رد کرده و گفت: این‌ها سخنان ابی عبدالله نیستند ـ و گفت: «ابو الخطاب بر ابو عبدالله دروغ گفته است. خداوند ابو الخطاب و اصحاب ابو الخطاب را لعنت کند، این احادیث را با سخنان خود می‌آمیزند و تا امروز چنین می‌کنند (!!) در کتب اصحاب و شاگردان چنین آمده است: آنچه که خلاف قرآن باشد و به ما نسبت داده شود، آن‌ را نپذیرید. زیرا ما هر وقت سخن بگوییم. موافق قرآن و موافق سنت سخن می‌گوییم. یا از خدا و یا از رسول او سخن می‌گوییم. و نمی‌گوییم: فلانی گفته، فلانی گفته. زیرا در این صورت سخن ما متعارض می‌شود([[819]](#footnote-819)).

(با توجه به فرموده‌های ابی عبدالله و سخنان اصحابش، تمام آنچه که روافض آن‌ را به ابو عبدالله و پدرش نسبت می‌دهند، مانند وجود قرآن و مصحفی دیگر برای فاطمه بجز قرآنی که در دست مسلمانان است، مرتد شدن تمام صحابه بجز سه یا 7 تن، ادعای منصوص بودن امامت ائمه از جانب الله و رسول الله، و هر آنچه که از زبان او نقل شده و مستلزم کفر یا غلو است، همه‌اش دروغ و باطل‌اند و بهترین دلیل بر این ادعا این است که خود ابوعبدالله فرموده است: «مغیره کفر و زندقه را در هم می‌آمیزد و آن ‌را به پدرش نسبت می‌دهد و به شاگردان امر می‌کند تا آن کفر و زندقه را در میان شیعیان پخش کنند و رواج دهند. لذا هر آنچه از غلو و زندقه در کتب اصحاب ابو عبدالله وجود دارد. همه آن‌ها را مغیره بن سعید در کتب آنان آمیخته است)([[820]](#footnote-820)).

آیا بعد از این شکی و تردیدی وجود دارد، دایر بر اینکه و پیروان واقعی رسول اکرمج همان اهل سنت‌اند؟ زیرا آنان‌اند که با تبعیت از کتاب الله و سنت رسول اللهج، در واقع از رسول مکرم اسلام ج تبعیت می‌کنند.

2- (آقای تیجانی می‌گوید: «معنی عترت در حدیث ثقلین، بنابر قول خود رسول اکرم ج، مراجعت به اهل بیت من است. تا اهل بیت نخست شما را درباره سنت من آگاه کنند یا اینکه احادیث صحیحه را به شما منتقل کنند. زیرا آنان از دروغ پاک و به حکم آیه تطهیر معصوم اند).

می‌گویم:

(الف) همانطور که در مباحث گذشته ثابت کردیم که (اهل بیت» همه خویشاوندان و نزدیکان ‌را در بر می‌گیرد. آیا همه نزدیکان و خویشاوندان رسول الله ج از دروغ گفتن پاک و منزه هستند؟! همسران رسول الله ج نیز مشمول آیه تطهیر هستند، آیا همسران رسول الله از جمله معصومین هستند؟!.

(ب) آقای تیجانی و هم کیشان دوازده امامی او بر این باورند که اهل بیت، دوازده امام‌اند. یعنی از اولاد علی بن ابی طالب تا امام جعفر صادق. شیعیان دوازده امامی، بعد از امام جعفر صادق، امام موسی کاظم را امام هفتم می‌دانند. و فرقه اسماعیلی در مورد امامت موسی کاظم با فرقه دوازده امامی اختلاف نظر دارند. آنان بجای موسی کاظم، اسماعیل بن جعفر را امام خود می‌دانند. فرقه دیگری موسوی به «کیسانیه» که فرزندان امام علی از بطن فاطمه را رها کرده و به امامت محمد بن الحنفیه بن علی عقیده دارند. گروه دیگری بعد از «کیسانیه» به نام «راوندیه» بر این باور است که «اهل بیت» حضرت عباس و فرزندان او هستند([[821]](#footnote-821)). و علاوه از این فرقه‌ها، فرقه‌های دیگری نیز وجود دارد، همه این‌ها مدعی انتساب به اهل بیت هستند. و هر فرقه‌ها خود را محق و پیرو خط مشی اهل بیت دانسته و فرقه دیگر را کافر یا گمراه تلقی می‌کند و هر فرقه که مدعی امامت است، خود را عامل و پیرو سنت صحیحه می‌داند. پس در این میان، جایگاه کتاب الله و سنت رسول الله چیست؟ لذا ادعای آقای تیجانی و هم کیشانش دایر بر اینکه آنان اهل حق هستند زیرا که از اهل بیت تبعیت می‌کند، یک ادعای پوچ و تو خالی است و یک ادعای سر در گم است. هر فرقه و گروهی که قصد از بین بردن دین را دارد، چاره ندارد جز اینکه متمسک به اهل بیت شود و این تمسک برایش کافی است و او را از جمله حامیان دین واقعی بیمه می‌کند و چنین شخص یا گروهی در برابر اعمال خود، خود را پاسخگو نمی‌داند. همانطور که شیوه و منش این فرقه ضاله است. اهل بیت را سپری برای خود قرار داده است تا به مقاصد شومش برسد و اهل بیت در واقع از آنان بیزارند.

و تنها راه نجات، همانا پیروی از کتاب الله و سنت رسول الله ج است مشروط بر اینکه در جستجوی سنت از عارفان و آگاهان امور سنت که همان عالمان از اصحاب و اهل بیت رسول الله ج هستند، استفاده شود ـ این است در واقع معنی و مفهوم صحیح اعتصام به کتاب الله و سنت رسول الله ج.

3- آقای تیجانی مدعی است که شیعه در تمام امور به ائمه دوازده‌گانه اهل بیت مراجعت می‌کنند و اهل سنت کسانی هستند که در تمام امور به اصحاب رجوع می‌کنند. چه در تفسیر قرآن یا در اثبات سنت.

از جوینده حق می‌پرسم آیا از میان دو روش، کدام یک بهتر و اقرب الی الحق است؟ در تفسیر قرآن و سنت مراجعه به اصحاب و یارانی که با رسول اکرم ج زندگی کرده‌اند، از نزدیک شاهد نزول قرآن بوده‌اند، علم تاویل و تفسیر را مشافهه از رسول الله ج آموخته‌اند و در تشخیص سنت از دیگران واردتر بوده و مهارت بیشتری داشته‌اند، بهتر است یا اینکه به کسانی مانند: علی بن حسین بن علی و امام جعفر صادق که شیعیان امامیه در فروع مذهب از آنان پیروی می‌کنند، مراجعه شود. آیا کسی که زندگی‌اش را با رسول الله ج گذرانده است و از نزدیک شاهد اعمال و رفتار رسول الله ج بوده است، برابر است با کسی که حتی یک صحابی را نیز ندیده است؟! آیا امام دهم، علی بن محمد الهادی در تفسیر قرآن و فهم سنت از ابوبکر و عمرب داناتر است؟؟؟! آیا اجتهاد امام هفتم، امام موسی کاظم، اولی‌تر و بهتر است از اجتهاد عبدالله بن عباس، همان ابن عباس که رسول اکرم ج برای تفقه و بینش دینی او ادعای کرده است؟! اکنون این سوال برای من مطرح است: اگر دوازده امام در فهم کتاب و سنت از صحابه عالمتر هستند و در باب اجتهاد از صحابه مقدم هستند. پس صحابه در طول مدت زندگی با رسول الله ج و صحبت با وی چه می‌کرده‌اند؟ چنین بر می‌آید که آنان بجز خرابکاری و تخریب، از رسول الله ج چیز دیگری را نیامو خته‌اند، لذا قرآن‌ را طبق آرای خود تفسیر کردند و احادیث موضوعه را وضع کرده علیه رسول الله ج دروغ پردازی کردند و همه این دروغ‌ها را به پیامبرج نسبت داده‌اند و در برابر نصوص صریح قرآن و سنت اجتهاد کردند!! شما را به خدا سوگند، چه نقص، عیب و طعنی بدتر از این را می‌توان به رسول الله ج نسبت داد؟! حال آنکه رسول اکرم ج آنان را به عنوان اصحاب و یارانش پسندیده بود و از صحبت و مجالست آنان اظهار خشنودی کرده بود حتی فرموده بود: «الرجل على دين خليله فلينظر أحدكم من يخالل» هر کس از دین و دیانت دوست و همراهش پیروی می‌کند. مواظب باشید در اختیار دوست و خلیل دقت لازم را رعایت کنید([[822]](#footnote-822)).

آقای تیجانی خواهد گفت: «رسول اکرم ج ناچار از شر صحابه مجبور بود که آنان را با خود همراه کند و در محفل و مجلس خود آنان را راه دهد. می‌گویم: آری، آیا بنابر همین دلیل رسول الله ج آنان را به عنوان سپاه و لشکر خود بر گزیده بود و بوسیله آنان با کفار می‌جنگید، آنان را رهبر و فرمانده فتوحات قرار داد، و آنان را به عنوان معلم دین و عقیده در کشورهایی که بوسیله صحابه فتح می‌شدند، اعزام کرد، و بنابر فرمان خداوند: ﴿وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِۖ﴾ [آل عمران: 159] مجبور شد تا آنان را شریک مشورت کند!؟ و از بیعت آنان تا سر حد جان، رضایت خود را اعلام دارد، که در نتیجه خداوند نیز رضایت خود را از آنان اعلام فرمود. و رسول اکرم ج عثمان را به عنوان نماینده خود برای گفتگو به مکه فرستاد... الخ آیا همه این اقدامات و همه ارزش‌هایی که رسول الله ج برای صحابه قایل بود، بخاطر ترس و دفع شر آنان بود؟؟! خواننده محترم، مشاهده کردی که آقای تیجانی و شیعیانش چگونه دین عظیم و رسول امین را از لحاظ دین و عقیده مطعون می‌کنند!.

می‌گویم:

از بقیه سفسطه‌های تیجانی اعراض نموده و بدان توجه نمی‌کنم. زیرا آنچه که گفته شده به لطف حضرت حق کافی است.

بعد آقای تیجانی از حدیث سفینه استدلال کرده می‌گوید: «رسول اکرم ج فرمود: مثال اهل بیت من در میان شما، مانند کشتی نوح است در قوم او. هر کس از قوم نوح که سوار کشتی نوح شد نجات حاصل کرد و هر کس که از سوار شدن باز ماند غرق شد. و فرمود: مثال اهل بیت من در میان شما، مانند دروازه «حطه» است در بنی اسراییل، هر کس از آن داخل شد، مورد مغفرت قرار گرفت([[823]](#footnote-823)).

می‌گویم:

در سند این حدیث مجموعه‌ای از ضعفا و متروکین وجود دارد. حسن بن ابی جعفر متروک و علی بن زید ضعیف است. در سلسله سندی که طبرانی آن‌ را نقل کرده است، عبدالله بن داهر وجود دارد. و او متروک الحدیث است([[824]](#footnote-824)). علامه البانی درباره این حدیث می‌گوید: «إسناده واه» یعنی سندش سست و بی‌بنیاد است (مشكاة الـمصابيح للتبريزي شماره حدیث 6183) و محقق «فضائل الصحابة» قول البانی را تایید کرده است. زیرا در سند آن مفضل بن صالح النحاس الاسدی وجود دارد و محققین او را ضعیف قرار داده‌اند. ذهبی درباره او می‌گوید: **«مفضل واه»** یعنی مفضل سست و بی‌پایه است([[825]](#footnote-825)). آقای تیجانی حدیث دوم (مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح... الخ) را به مجمع الزوائد آقای هیثمی نسبت می‌دهد. ولی وقتی به کتاب «مجمع الزوائد» مراجعه شود و می‌بینم در آن چنین آمده است: «از ابوذرس روایت است که رسول اکرم ج فرمود: مثال اهل بیت من، مانند سفینه نوح است. هر کس سوار آن شد، نجات پیدا کرد و هر کس باز ماند، غرق شد (ومن قاتلنا آخر الزمان كمن قاتل الدجال). در ادامه حدیث آمده است که در اسناد بزار، حسن بن ابی جعفر الجعفری و در اسناد طبرانی بن داهر وجود دارد و هر دو متروک الحدیث هستند. از عبدالله بن زبیرب روایت است که رسول اکرم ج فرمود: «مثال اهل بیت من مانند کشتی نوح است. هر کس سوار آن شد سالم ماند و جان سالم به در برد و هر کس آن‌ را ترک کرد غرق شد. بزار آن‌ را روایت کرده و در سند آن ابن لهیعه وجود دارد و او «لين است» یعنی ضعیف است و در صحت و سقم حدیث دقت لازم را رعایت نمی‌کند. و ابوسعید خدری می‌گوید: از رسول اکرم ج شنیدم که فرمود: مثال اهل بیت من مانند کشتی نوح است هر کس سوار آن شد نجات پیدا کرد و هر کس ترک کرد، غرق شد. و مثال اهل بیت من مانند باب «**حطة**» در بنی اسراییل است هر کس در آن داخل شود مغفرت می‌شود». حدیث را طبرانی در «المعجم الصغير والـمعجم الأوسط» روایت کرده است. «وفيه جماعة لم أعرفهم»!؟([[826]](#footnote-826)) یعنی در سلسله سند این حدیث گروهی هستند که برای من شناخته شده نیستند. از همه این مباحث چنین پیدا است که حدیث «سفینه» یا حدیث «باب حطة» باطل و غیر قابل استدلال است.

همچنین آقای تیجانی از حدیث سومی، یعنی حدیث «من سره أن يحيى حياتي» استدلال کرده می‌گوید: «رسول اکرم ج فرمود: «هر کس دوست دارد که زندگی او مانند زندگی من و موت او مانند موت من باشد، و در باغ‌های همیشگی که پروردگار من نهال آن‌ را غرس کرده است، زندگی کند، بعد از من با علی دوستی کند و به اهل بیت من اقتدا کند. زیرا آنان اولاد من هستند و از سرشت من آفریده شده‌اند و همان علم و درکی که من دارم به آنان داده شده است، وای بر حال کسانی از میان امت من که منکر فضیلت آنان شوند، آنان صله رحمی و پیوند مرا در حق اولاد من قطع می‌کنند. خداوند شفاعت مرا نصیب آنان نکند. **(ثم اهتديت ص 161)** و آنگاه هدایت شدم ص (271-270).

می‌گویم:

این حدیث، موضوع است. سندش مبهم و راویان آن بجز ابن ابی رواد مجهول‌اند. تمام راویان پایین تر از ابن ابی رواد مجهول‌اند و دیده نشده که حتی یکی از علمای رجال از آنان یادی کرده باشد. البته نظر من این است که احمد بن محمد بن یزید بن سلیم، همان ابن مسلم انصاری طرابلسی، معروف به ابن ابی الحناجر است. ابن ابی حاتم در مورد او می‌گوید: «ما از وی حدیث نوشته‌ایم و او راستگو است» و در تاریخ ابن عساکر، شرح حال او ذکر شده است و بقیه راویان آن شناخته شده نیستند. که یکی از آن‌ها این حدیث ظاهر البطلان ‌را وضع نموده است، فضیلت علیس روشن‌تر و مشهورتر از این است که به چنین حدیث موضوعی بر آن استدلال شود که شیعیان بدان تشبث می‌کنند و اوراق کتب خود را با صدها حدیث مثل آن، سیاه می‌کنند و بوسیله آن درباره اثبات حقیقت و واقعیتی به بحث و مجادله می‌پردازند که احدی امروزه منکر آن نیست و آن حقیقت و واقعیت عبارت است از فضیلت و کرامت علیس([[827]](#footnote-827)).

جای بسی شگفتی و تعجب است که آقای تیجانی در حاشیه و پاورقی کتاب خود به ماخذ، این حدیث اشاره کرده و در این راستا، «حلیه» ابی نعیم و «تاریخ ابن عساکر» را ذکر کرده است ولی به این نکته که این دو مورخ حدیث مذکور را ضعیف قرار داده‌اند، اصلاً اشاره نکرده است شاید به این خاطر که امانت دروغین و انصاف کذایی خود را موجه و مدلل جلوه دهد. ابو نعیم درباره این حدیث گفته است «غریب»([[828]](#footnote-828)) این واژه اشاره به ضعیف بودن آن دارد. ابن عساکر آن‌ را در تاریخ خود آورده و درباره آن گفته: «هذا حديث منكر وفيه غير واحد من الـمجهولين» این حدیث منکر (غیر شناخته شده) است و در سند آن چند تن از روایاتی که شناخته شده نیستند، وجود دارد»([[829]](#footnote-829))؟!

آقای تیجانی در ادامه اثبات جهالت خود که همواره از آن استفاده می‌کند، می‌گوید: «مناسب است اشاره داشته باشم مبنی بر اینکه در اثنا بحث و تحقیق که بر عهده گرفته بودم، نخست درباره صحت این حدیث با شک و تردید مواجه شدم و حدیث برایم بسیار سنگینی می‌کرد. زیرا حاکی از تهدید نسبت به کسانی بود که با علی و اهل بیت سر مخالفت دارند، بویژه وقتی فکر می‌کردم که این حدیث قابل تاویل هم نیست، ناراحتی‌ام فزونی گرفت و نزدیک بود با دیدگاه ابن حجر عسقلانی که در اصابه بعد از ذکر حدیث مذکور، آن‌ را ارائه داده است موافقت کنم. ابن حجر در اصابه درباره این حدیث می‌گوید: **(**قلت: في إسناده يحيى بن يعلى الـمحاربي وهو واه**)**(!!) ـ یعنی در سند آن یحیی بن یعلی محاربی وجود دارد و او ضعیف است ـ (آقای تیجانی می‌گوید): ابن حجر با این قضاوت خود بعضی از اشکالات و شبهات را که ذهن مرا مشوش کرده بودند، زائل نمود. زیرا من نیز فکر می‌کردم و تصورم این بود که یحیی بن یعلی محاربی واضح این حدیث و فرد غیر معتبری است. اما خداوند متعال می‌خواست مرا به تمام معنی از حقیقت حال آگاه کند. روزی کتاب «مناقشات عقائدية في مقالات إبراهيم الجبهان» را مطالعه می‌کردم. کتاب مذکور مرا از حقیقت امر آگاه کرد. زیرا در کتاب مذکور آمده بود که یحیی بن یعلی محاربی فردی ثقه و معتبر است و شیخین، بخاری و مسلم از وی نقل کرده‌اند. حتی به این کفایت نکردم و شخصاً در صدد تحقیق بر آمدم ـ دیدم بخاری در صفحه 31 جلد سوم، تحت عنوان غزوه حدیبیه چند حدیث را از وی نقل کرده است، همانطور که امام مسلم در صفحه 119 جلد پنجم تحت عنوان «**حدود**» از وی نقل کرده است. اما ذهبی با وجود سختگیری که در باب صحت و سقم روایات و جرح و تعدیل راویان دارد، یحیی بن یعلی محاربی را ثقه قرار داده است، بقیه ائمه جرح و تعدیل نیز ثقه بودن او را تایید کرده‌اند و شیخین (بخاری و مسلم) نیز از وی حدیث نقل کرده‌اند با این همه، این دسیسه‌ی تزویر و وارونه جلوه دادن حقایق و مطعون کردن فردی که ثقه است و اهل صحاح از وی نقل کرده‌اند، چرا؟! پاسخ این سوال برای من مبهم است([[830]](#footnote-830)).

می‌گویم:

آقای تیجانی بسیار تمایل دارد که نهایت سادگی و سطحیت فکری او برای خوانندگان محترم آشکار شود. حدیثی که او آن ‌را آورده است و آن عبارت است از: «من سره أن يحيي حياتي.. . الخ) در سند آن ‌راوی بنام یحیی بن یعلی محاربی اصلاً وجود ندارد. آقای تیجانی میان حدیثی که ما در صدد آن هستیم و حدیثی دیگر خلط مبحث نموده و آن‌ را عوض گرفته است. و حدیث دیگر از این قرار است. «من أحب أن يحيي حياتي يموت موتي ويسكن جنة الخلد التي وعدني ربي ﻷ غرس قضبانها بيديه فليتول علي بن أبي طالب فإن لن يخرجكم من هدي ولا يدخلكم في ضلالة» در سند این حدیث یحیی بن یعلی الاسلمی وجود دارد. ولی قوت تشخیص و تحقیق گسترده‌ای که آقای تیجانی در صدد آن بر آمده است، او را در حالتی قرار داده است که میان دو حدیث فرق و امتیازی قایل نیست. یک حدیث را روایت می‌کند و حدیث دیگری را تحقیق می‌کند!!؟ چنین بر می‌آید که آقای تیجانی از هدایت گر خود، آقای عبد الحسین موسوی پیروی کرده است. او در کتاب خود به نام «الـمراجعات» پیرامون بحث از حدیث مذکور، سخنان ابن حجر را درباره یعلی محاربی آورده و بعد گفته است: «چنین چیزی از عسقلانی بسیار شگفت ‌آور است زیرا که یحیی بن یعلی محاربی به اتفاق همه محدثین قابل اعتماد است»([[831]](#footnote-831)) آقای تیجانی در نقل سخنان موسوی عجولانه عمل کرده است ولی متاسفانه درک نکرده است و نفهمیده است که او در صدد تحقیق حدیثی دیگر است. اما درباره سخنان ابن حجر که فرموده است: **«**في إسناده يحيى بن يعلى المحاربي وهو واه**»** یعنی در سند آن یحیی بن یعلی محاربی وجود دارد و او راوی ضعیفی است. باید عرض شود که ابن حجر بدون قصد و عمد به خطا رفته است. عوض اینکه بگوید: «يحيى بن يعلى الأسلمي» گفته است: «يحيى بن يعلى الـمحاربي» و دلیل اینکه ابن حجر اشتباه رفته است، این است که خود او در شرح حال محاربی، او را تایید کرده است. چنان‌چه درباره او می‌گوید: «يحيى بن يعلى بن الـمحاربي الكوفي ثقة»یعنی: یحیی بن یعلی بن حارث محاربی ثقه و قابل اعتماد است و درباره الاسلمی می‌گوید: «يحيى بن يعلى الأسلمي الكوفي شيعي ضعيف» یعنی یحیی بن یعلی اسلمی کوفی، اهل تشیع و ضعیف است([[832]](#footnote-832)) لذا ابن حجر بجای اینکه بگوید: **«اسلمي ضعيف است»** گفته است: «محاربي ضعيف است»**.** به هر حال در مجموع این است عیب کار، اما آنچه که در واقع شگفت‌آور است، این است که آقای تیجانی از یک حدیث استدلال می‌کند و به تحقیق حدیث دیگری می‌پردازد!!! ای تاریخ، این گونه حماقت را بدست فراموشی نسپار.

«نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه بخاری سلام و درود را مختص علی می‌داند»

آقای تیجانی می‌گوید: «روزی با دوستم صحبت می‌کردم و او را سوگند دادم که صراحتا به سوال من پاسخ دهد. گفتگوی زیر میان من و دوستم صورت گرفت. تیجانی: شما علیس و کرم الله وجهه را مانند پیامبران می‌دانید. زیرا هر کس از شما نام او را بر زبان بیاورد، به او درود و سلام می‌فرستد.

دوست: آری، هر گاه ما نام امیرالمومنین یا نام یکی از ائمه که از فرزندان او باشد، را بر زبان می‌آوریم، بر او درود و سلام می‌فرستیم ـ اما معنی این هرگز این نیست که ما آنان را پیامبر می‌دانیم. خیر، البته آنان ذریت و عترت رسول الله ج هستند و خداوند در کتاب خود به ما امر کرده تا بر آنان درود بفرستیم ـ لذا برای ما جایز است که در حق آنان «عليهم الصلاة والسلام» بگوییم.

تیجانی: خیر، دوست محترم ما درود و سلام را جز برای رسول الله و پیامبرانی که قبل از وی گذشته‌اند، جایز نمی‌دانیم. مسلماً علی و فرزندان او جزو پیامبران نیستند.

دوست: نظر تو درباره بخاری چیست، آیا او را شیعه می‌دانی؟

تیجانی: بخاری امام بزرگواری است از ائمه اهل سنت و کتاب او از دیدگاه اهل سنت صحیح‌ترین کتب بعد کتاب الله است. تیجانی می‌گوید: بعد از این جواب دوست من به کتابخانه خود رفت و در حالی که کتاب بخاری در دستش بود، دنبال آن صفحه می‌گشت که مورد نظر او بود و بعد کتاب را به من داد تا من آن‌ را بخوانم. حدیث مورد نظر او را پیدا کردم ولی فکر می‌کردم نگاه من اشتباه می‌کند و این کتاب ممکن است صحیح بخاری نباشد ـ پریشان بودم. نگاهی مجدد به صفحه و به جلد کتاب انداختم ـ وقتی دوست من متوجه شد که من با شک و تردید می‌نگرم، کتاب را از من گرفت و صفحه دیگری را برایم بیرون آورد. و در آن چنین بود: «**حدثنا علي بن الحسين عليهما السلام»** جوابی نداشتم جز اینکه بگویم: «سبحان الله» دوست من جواب مرا قانع کننده تلقی کرد و از نزد من بیرون رفت. من در حالی که می‌اندیشیدم و بسیار فکر می‌کردم ـ نگاه مکرر به کتاب و چاپخانه آن می‌انداختم و درباره چاپ و چاپخانه با دقت نگاه می‌کردم. دیدم در پشت آن نوشته بود: «من طبع ونشر شركة الحلبي وأولاده بمصر». بعد آقای تیجانی می‌گوید: پروردگارا، چرا بی‌جهت با دوستم مجادله و لج بازی کنم. مگر دلیل و حجت محکم و قانع کننده از صحیح‌ترین کتاب نزد ما اهل سنت، ارائه نداده است، بخاری مطمئناً شیعه نیست بلکه او از ائمه و محدثین اهل سنت است([[833]](#footnote-833)).

می‌گویم:

1- اهل سنت درباره درود و سلام برای غیر رسول الله ج اختلاف نظر دارند. امام مالک، امام شافعی و مجد بن تیمیه درود را برای غیر رسول الله ج ممنوع می‌دانند و به روایت ابن عباس از رسول اکرم ج استدلال می‌کنند، ابن عباس می‌گوید: رسول اکرم ج فرمود: درود برای غیر رسول الله ج صحیح نیست بلکه برای غیر رسول الله ج، یعنی برای سایر مسلمانان استغفار کرده شود. امام احمد بن حنبل و اغلب و پیروان او([[834]](#footnote-834)) به جواز درود برای غیر رسول اللهج فتوا داده‌اند و از روایتی از حضرت علیس استدلال می‌کنند. در آن روایت آمده است که حضرت علیس خطاب به حضرت عمرس فرمود: «صلى الله عليك». (مجموعه فتاوی، ج22 ص (474-472) امام نووی که از علمای شافعی است، بر این باور است که دیدگاه جمهور و اکثریت صحت دارد، یعنی اینکه درود برای غیر رسول الله ج مکروه تنزیهی و شعار اهل بدعت است و اصل بر جواز است([[835]](#footnote-835)). و به تبعیت از انبیا درود برای غیر انبیا به اتفاق تمام مذاهب جایز است، مانند اینکه کسی بگوید: «اللهم صل على محمد وعلى آل محمد وأصحابه وأزواجه وذريته وأبتاعه». و احادیث صحیح در این زمینه نیز وجود دارد و در تشهد به ما امر شده است تا چنین بگوییم و همواره علمای در خارج از نماز نیز چنین گفته‌اند([[836]](#footnote-836)). بدین ترتیب می‌توان گفت. که به دور از در نظر گرفتن شعار بخصوص، «فلان عليه السلام» گفتن مانعی ندارد البته اگر به عنوان شعار ویژه گفته شود به نحوی که روافض می‌گویند، «علي عليه السلام» اشکال شرعی دارد، زیرا شعار روافض قرار گرفته است و به این معنی که اگر نویسنده‌ای، «علي÷» بنویسد، خواننده او را شیعه تلقی می‌کند.

2- اینکه امام بخاری، علی و فرزندانش را به درود اختصاص داده است، ثبوت ندارد. استدلال آقای تیجانی از روایت بخاری چاپ حلبی از درجه اعتبار ساقط است. زیرا کتاب بخاری قبل از آقای حلبی و انتشاراتش بوده است. و چه دلیلی وجود دارد دایر بر اینکه دست‌های مرموزی این کلمات را در بعضی از نسخه‌های بخاری نیفزوده‌اند؟ و این مطلب از نسخه‌های متعددی کتاب بخوبی روشن است. چون در بعضی نسخه‌ها «علی÷» و در برخی «علیس» آمده است. و آنچه این مسئله را تاکید می‌کند، این نکته است که شارح بخاری، علامه ابن حجر/ اختلاف اهل سنت را در این مورد متذکر شده است و می‌گوید: «عده‌ای با استناد به این حدیث که در آن «وعلى آل محمد» آمده است، درود بر غیر رسول الله را جایز دانسته‌اند. ولی اکثریت و جمهور اهل سنت که بر عدم جواز فتوا داده‌اند، می‌گویند: بر «آل محمد ج» تبعاً درود گفته شده است، نه اصاله، و مورد اختلاف دومی است نه اولی. زیرا درود شعار مخصوص برای رسول اکرم ج قرار گرفته است، لذا دیگری را نمی‌توان با وی شریک کرد. لذا ابوبکر÷ گفتن درست نیست هر چند که از لحاظ مفهوم و معنی اشکالی ندارد، البته ج و علی صدیقه و خلیفته گفتن مانعی ندارد و همچنین (محمد ﻷ) گفتن ممنوع است ولو اینکه از لحاظ معنی صحیح است. زیرا که این ستایش به عنوان شعار ویژه خداوند است و دیگران در آن شریک نیستند. آنانی که به استناد کلمات قرآن: ﴿وَصَلِّ عَلَيۡهِمۡۖ﴾ [التوبة: 103] یا به استناد الفاظ حدیث، مانند: «اللهم صل على آل أبي أوفى» یا قول همسر حضرت جابر، «صل علي وعلی زوجي، فقال اللهم صل عليهما» مستقلاً و اصاله درود را برای غیر رسول الله ج جایز می‌دانند، استدلالشان صحت ندارد. زیرا همه این‌ها از جانب خود رسول الله ج گفته شده‌اند و صاحب حق می‌تواند، حق خود را به هر کس که مایل باشد بدهد و دیگران بدون اجازه او، اختیار دخل و تصرف را ندارند و چنین اجازه‌ای از رسول الله ج به ثبوت نرسیده است. یکی از دلایل منع این است که درود برای غیر رسول الله ج به عنوان شعار در میان اهل بدعت و پیروان هواهای نفسانی رواج پیدا کرده است. آنان به کسانی که مورد تجلیل آنان هستند مانند اهل بیت و غیره درود می‌فرستند. اما درباره اینکه این منع، حرام است، مکروه است یا خلاف اولی است، امام نووی در اذکار، بعد از ذکر هر سه صورت، صورت دوم را صحیح قرار داده است.

اسماعیل بن اسحاق در کتاب احکام القرآن به سند صحیح از عمر بن عبد العزیز چنین روایت کرده است: عمر بن عبد العزیز نوشت اما بعد: عده‌ای از مردم در برابر عمل آخرت، عمل دنیا را طالب شدند، عده‌ای از مردم مرتکب بدعت شده بر خلفا و امراء درود می‌فرستند همانطور که برای رسول الله ج می‌فرستند، هرگاه این نامه من بدست تو رسید، به آنان امر کن که درود را فقط برای پیامبران گویند و در حق سایر مسلمانان دعای خیر کنند و روش‌های دیگر را کنار بگذارند. سپس با سند صحیح از ابن عباسب نقل کرده است: «درود برای غیر پیامبران صحیح نیست البته در حق سایر مسلمانان مرد و زن دعای مغفرت شود. » حضرت ابوذرس می‌گوید: در سال دوم هجری به مردم امر شد تا به رسول الله ج درود بگویند. بعضی‌ها گفته‌اند: در شب معراج مردم ماموریت یافتند تا به رسول الله ج درود بفرستند»([[837]](#footnote-837)). همانطور که مشاهده می‌شود ابن حجر به امام بخاری مطلقاً استناد نکرده است، این بجای خود دلیل محکمی است مبنی بر اینکه بخاری درود را برای علی و فرزندانش ذکر نکرده است بلکه متاخرین آن‌ را اضافه کرده‌اند.

«نقدی بر دیدگاه شیعه دایر بر اینکه ائمه اربعه علم را از جعفر صادق آموخته‌اند»

آقای تیجانی در حالی که با تعدادی نوجوان مباحثه می‌کند، می‌گوید: «یکی از آنان از من سوال کرد: مردم تونس پیرو چه مذهبی هستند؟ گفتم: پیرو مذهب مالکی هستند. و متوجه شدم که بعضی از آنان می‌خندند، ولی من به این توجه نکردم و بدان اهمیت ندادم. یکی از آنان گفت: تو مذهب جعفری را نمی‌دانی؟ گفتم: خیر، این اسم جدید چیست؟ ما غیر از مذاهب چهارگانه، مذهب دیگری را سراغ نداریم، و آنچه که به جز مذاهب چهارگانه است، با اسلام ارتباطی ندارد. او در حالی که تبسم می‌کرد گفت: «عذر می‌خواهم، مذهب جعفری عین اسلام است، تو مگر نمی‌دانی که امام ابوحنیفه چنین می‌گوید: «لولا السنتان لهلك النعمان) ـ اگر آن دو سال در خدمت امام جعفر نمی‌بودم، نعمان هلاک می‌شد ـ من ساکت شدم و نتوانستم جوابی بدهم زیرا او مذهب جدیدی را برایم نام برد که هنوز من در مورد آن نشنیده بودم. البته من خوشحال بودم و خدا را سپاس می‌گفتم که امام آنان، یعنی امام جعفر صادق استاد امام مالک نبوده است و گفتم: من مالکی هستم نه حنفی. او گفت: «مذاهب اربعه از یکدیگر استفاده کرده‌اند. مثلاً احمد بن حنبل از امام شافعی و او از امام مالک و امام مالک از امام ابوحنیفه و ابو حنیفه از امام جعفر صادق علم آموخته است. بدین ترتیب همه آنان (أئمه أربعة) شاگردان امام جعفر صادق هستند. امام جعفر نخستین کسی است که در مسجد جد بزرگوارش، حضرت رسول الله ج دانشگاه اسلامی را افتتاح کرده است و بیش از چهار هزار محدث و فقیه از وی سند فراغت گرفته‌اند([[838]](#footnote-838)).

می‌گویم:

این سخن که امام ابوحنیفه شاگرد جعفر صادق بوده و از وی علم آموخته است، دروغ است. هر کس که با زندگی امام ابوحنیفه آشنایی دارد، در دروغ بودن تردیدی ندارد. او تنها از سه عالم بلند پایه دوران خود علم را فرا گرفته است. بر جسته‌ترین آنان، اسماعیل بن حماد، ابوسلیمان کوفی است. اسماعیل بن حماد از اساتید مخصوص امام ابوحنیفه بوده است، علاوه بر او، از ابراهیم بن محمد المنتشر، ابراهیم بن زید نخعی، ایوب سختیانی، حارث همدانی، ربیعه مدنی و سالم بن عبدالله بن عمر بن الخطاب نیز استفاده کرده است و همچنین سعید بن مسروق بن سفیان ثوری، سلیمان الهلالی و عاصم بن کلیب نیز از شیوخ امام ابوحنیفه به حساب می‌آیند([[839]](#footnote-839)).

2- و به فرض اینکه امام ابو حنیفه نزد امام جعفر صادق درس خوانده است، معنی این فقط این است که او یکی از جمله کسانی است که از امام جعفر استفاده کرده است و این هرگز به این معنی نیست که امام ابوحنیفه جعفری شده است. من فرضاً این احتمال را متذکر شدم ورنه آنچه که به ثبوت رسیده است، این است که امام ابوحنیفه در دوران پدر جعفر صادق، یعنی (محمد باقر) بر مسند افتاء مستقر بود و فتوا می‌داد. این سخن آقای تیجانی که مذاهب اربعه از مذاهب جعفری تبعیت می‌کنند، فاقد اعتبار و کان لم یکن است. امام احمد از امام شافعی درس نخوانده است بلکه با وی مجالست و هم نشینی داشته است. امام شافعی موطا را از امام مالک خوانده است و در آن فقط 9 نه حدیث از امام جعفر نقل شده است! هیچ کس امام مالک را از شاگردان امام ابوحنیفه نشمرده است بلکه او را از اقران امام ابوحنیفه معرفی کرده‌اند.

3- خود شیعیان در معتبرترین کتاب خود روایاتی را نقل کرده‌اند که حکایت از آن دارند که امام ابو حنیفه حتی به مدت یک روز شاگرد امام محمد باقر نبوده است، چه رسد به امام جعفر صادق، بلکه امام ابو حنیفه در کتب معتبر شیعه بجای شاگرد جعفر صادق، از دشمنان ائمه معرفی شده است. آقای کلینی، امام بزرگ شیعه در کتابش «أصول كافي» که نزد شیعیان به مثابه بخاری نزد اهل سنت است، از سدیر چنین نقل می‌کند: سدیر می‌گوید: «امام جعفر در حالی که دست مرا گرفته بود، و رویش بسوی کعبه بود، گفت: ای سدیر، مردم مامور شدند تا به این سنگ‌ها طواف کنند بعد نزد ما می‌آیند و ولایت خود را به ما متذکر می‌شوند و آن عبارت است، از گفته الله: ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٞ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا ثُمَّ ٱهۡتَدَىٰ ٨٢﴾ [طه: 82] و بعد به سوی سینه خود اشاره کرد: بسوی ولایت ما، بعد گفت: ای سدیر، می‌خواهم دوتا مانع بزرگ که مانع از دین خدا هستند، برای تو معرفی کنم بعد بسوی امام ابوحنیفه و سفیان ثوری که در مسجد حلقه زده بودند نگاه کرد و گفت: آنان بدون کتابی روشن و بدون هدایت از جانب خدا، مردم را از دین خدا باز می‌دارند. همانا آنان آدم‌های ناروایی هستند. اگر آنان در خانه‌هایشان بنشینند و مردم بگردند کسی را نمی‌یابند که آنان را از دین خدا و از رسول الله ج آگاه کند تا اینکه نزد ما بیایند، و ما آنان را از خدای تبارک و تعالی و از رسول او آگاه کنیم([[840]](#footnote-840)).

(ما امام ابی جعفر را برتر از این می‌دانیم که چنین بگوید. قطعاً این سخن از دسیسه‌های مغیره بن سعید است)

4- آری، این سخن که بیش از چهار هزار محدث و فقیه نزد امام جعفر صادق درس خوانده‌اند، بسیار معقول به نظر می‌رسد، چرا معقول نباشد، حال آنکه دوازده امامی‌ها روایت می‌کنند: گروهی از شیعیان اطراف، از امام ابو جعفر اجازه ورود خواستند، به آنان اجازه داده شد. در همان یک جلسه سی هزار سوال از وی پرسیده شد. و ابوجعفر که در آن روزگار ده ساله بود به همه آن‌ها پاسخ داد!!!؟([[841]](#footnote-841)) علم ائمه اربعه در برابر علم این‌ها چه ارزشی دارد؟!

«نقدی بر دیدگاه شیعه دایر بر اینکه نزد گروهی از شیعه رسالت از آن علی بوده است. نه محمد و مبنی بر اینکه گروهی از آنان مدعی الوهیت علی است»

آقای تیجانی درباره اتهاماتی که اهل سنت آن‌ها را در حق شیعه تکرار می‌کند، برای آقای خویی توضیح می‌دهد و می‌گوید: گفتم: شیعه از دیدگاه ما، از یهود و نصاری نیز بدتر و با اسلام فاصله بیشتری دارد. زیرا یهودی‌ها خدا را می‌پرستند و به رسالت موسی÷، ایمان دارند، حال آنکه درباره شیعیان شنیده می‌شود که آنان علی را عبادت می‌کنند و او را تسبیح و تقدیس می‌کنند و گروهی از آنان، هر چند که عبادت را از آن خدا می‌دانند ولی علی را به مثابه رسول الله ج قرار می‌دهند آقای تیجانی می‌گوید: جریان جبراییل را برای آقای خویی شرح دادم که او چگونه در امانت خیانت کرده است، یعنی رسالت را بجای اینکه به علی بسپارد، آن‌ را به محمد ج سپرده است. آقای خویی سر را اندکی پایین انداخت، بعد نگاهی به سوی من انداخت و گفت: ما به «لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله صلى الله عليه وعلی آله الطيبين والطاهرين» گواهی می‌دهیم. و علی را فقط بنده‌ای از بندگان خدا می‌دانیم و به سایر آقایانی که در جلسه بودند، نگاه کرد و در حالی که بسوی من اشاره می‌کرد، گفت: این آدمان ساده‌اندیش و ساده لوح را ببینید، شایعه پراکنی‌ها و تبلیغات دروغین چقدر آنان را در مغالطه انداخته است، و این شگفت‌آور نیست، من از دیگران تهمت سنگین‌تر از این هم شنیده‌ام. فلا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم»([[842]](#footnote-842)).

می‌گویم:

آری، در میان فرقه‌های شیعه، فرقه‌ای وجود دارد که علی را خدا می‌داند. این یک واقعیت مسلمه است بجز فرد جاهل یا دروغگو، کسی دیگر نمی‌تواند منکر آن باشد. این فرقه به فرقه «سبائیه» یعنی پیروان عبدالله بن سبا یهودی شهرت دارد. این فرقه به خدا بودن علی اعتقاد دارد. گروهی از پیروان این فرقه نزد علی بن ابی طالب آمد و گفت: «تو همان هستی؟ علی بن ابی طالب گفت: من هو؟ او کیست؟ آنان گفتند: تو الله هستی. این سخن برای علی بن ابی طالب فوق العاده رنج آور بود. دستور داد تا همه‌ی آنان در آتش سوزانده شوند([[843]](#footnote-843)). شیعیان دوازده امامی نیز نمی‌توانند منکر این بشوند. آقای کشی که نزد شیعیان فرد بسیار قابل اعتماد و ثقه می‌باشد، از ابی جعفر÷ روایت می‌کند، می‌گوید: عبدالله بن سبا مدعی نبوت بود و امیرالمومنین علی بن ابی طالب را خدا می‌دانست. این عقیده او به امیرالمومنین منتقل شد، او را طلبید و از وی سوال کرد، ابن سبا اعتراف کرد و گفت: آری، تو همان هستی و به من القاء شده که تو خدا و من پیامبر هستم. امیرالمومنین به او گفت: وای بر تو، بی‌گمان شیطان تو را مسخره کرده است، برگرد و از این سخنان کفر آمیز توبه کن، او از اینکه توبه کند، انکار کرد، امیرالمومنین سه روز او را حبس کرد و از وی خواست تا توبه کند ولی او توبه نکرد، آنگاه دستور داد تا در آتش انداخته شود و فرمود: شیطان نزد او آمد و او را القاء می‌کرد و بدین ترتیب او را در دام فریب خود گرفتار کرد([[844]](#footnote-844)). و فرقه‌ای دیگر از شیعیان بر این باور است که جبرییل در امانت خیانت کرده است. قرار بر این بوده است که او رسالت را به علی بسپارد، راه را گم کرده، نزد محمد ج رفت و رسالت را به او سپرد. این فرقه «غرابيه»نام دارد([[845]](#footnote-845)).

2- آقای نوبختی، امام، فرقه امامیه در کتابش «فرق الشيعة» راجع به گروه زیادی که مدعی الوهیت علی و اهل بیت بودند، سخن به میان آورده است و حتی بعضی از آن‌ها را نامبرده است، مانند، الكيسانية، العباسية، الحارثية والخزمدينية ـ اینها غلو در اعتقادات و قول داشتند و می‌گفتند: ائمه الله، انبیا، رسل و ملائکه هستند، این اعتقادات از فرقه اخیر، یعنی «خرمدينية» شروع شده است ـ و همین فرقه آغاز گر عقیده «تناسخ در ارواح بوده است([[846]](#footnote-846)). همچنین آقای نوبختی در ادامه سخنانش از فرقه «المنصورية» صحبت به میان آورده، می‌گوید: بانی این فرقه شخصی به نام ابو منصور کوفی از طایفه عبدالقیس بوده است. او در کوفه صاحب منزلی بوده و در بیابان یعنی در روستاها تربیت شده است. فرد جاهل و بی‌سوادی بوده است. مدعی شده بود که امام ابی جعفر، محمد بن علی بعد از وفات خود، امامت را به وی سپرده است و او را وصی خود قرار داده است ـ بعد مدعی شده که علی بن ابی طالب و فرزندانش، حسن، حسین، علی بن حسین و محمد بن علی پیامبر بوده‌اند و من نیز پیامبر هستم. و نبوت تا شش تن دیگر در فرزندان من ادامه پیدا می‌کند و آخرین آنان، قائم خواهد بود([[847]](#footnote-847)). نوبختی در ادامه سخنانش می‌گوید: گروهی از شیعیان جعفر بن محمد را خدا می‌دانند([[848]](#footnote-848)). آقای نوبختی درباره این فرقه نیز چنین می‌گوید: محمد صلی الله علیه و آله وسلم روزی درباره علی بن ابی طالب چنین گفته بود: او عبد و رسول است. ابوطالب رسالت را به وی داده است. و نور و روشنی که الله است نخست در عبدالمطلب بوده است بعد در ابی طالب، بعد در محمد ج و بعد در علی بن ابی طالب منتقل شده است. بنابراین همه آنان خدا هستند!؟!([[849]](#footnote-849)).

آقای نوبختی بعد سخن از فرقه‌ای دیگر بنام «الرواندیة» به میان آورده و عقیده آنان را چنین بیان می‌کند: آنان بر این باورند که امام همه چیز را می‌داند و او خدا هست، «تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً». از میان فرقه‌هایی که معتقد به امامت علی بن محمد بودند، گروهی در حیات او از این فرقه جدا شده و مدعی شدند که محمد بن نصیر نمیری پیامبر است و امام حسن عسکری÷ او را به پیامبری برگزیده است. «محمد بن نصير نميري» به تناسخ ارواح عقیده داشت و درباره امام ابی الحسن عسکری غلو می‌کرد و او را رب می‌دانست و به جواز نکاح با محارم و هم جنس بازی مردان فتوا می‌داد(!!). و این را نوعی فروتنی و خاکساری می‌دانست(!!!) و می‌گفت: لواطت و نکاح با محارم از جمله شهوات طیبات یعنی لذات پاکیزه است و خداوند هیچ کدام از آنان را حرام نکرده است([[850]](#footnote-850)). آری، این‌ها هستند کتب شیعه به حق سخن می‌گویند و اعتراف دارند که از میان فرقه‌های شیعه، هستند کسانی که به الوهیت علی اعتقاد دارند. و گروهی دیگر او را مانند رسول الله ج پیامبر می‌دانند حتی به این هم اکتفا نشده، بلکه آنان می‌گویند: نبوت یا الوهیت در فرزندان علی نیز سرایت کرده است.

3- جناب آقای خویی مدعی است که علی از دیدگاه ما، بنده‌ای از بندگان خداوند است، بندگان خداوند است، آیا او در این ادعا صادق است؟ اکنون برخی از معتقدات روافض را درباره علی و فرزندانش تقدیم نموده و از خوانندگان محترم می‌خواهم قضاوت کنند که آیا علی از دیدگاه شیعه دوازده امامی بنده‌ای از بندگان خدا است یا اینکه او موجودی است برتر از حضرت محمد و سایر انبیا علیهم الصلاة والسلام؟!.

امام شیعیان دوازده امامی، آقای کلینی در کتاب خود «أصول كافي» در این باره روایات زیادی را آورده است بلکه عناوین و ابواب مستقلی را پیرامون منزلت و جایگاه علی و فرزندانش ذکر کرده است و حدیث رسول الله ج را عیناً مانند حدیث علی و فرزندانش قرار داده است. هشام بن سالم و حماد بن عثمان می‌گویند: از ابا عبدالله شنیدم که فرمود: سخنان من، مانند سخنان پدر من و سخنان پدر من مانند سخنان جد من و سخنان جد من مانند سخنان حسین و سخنان حسین مانند سخنان حسن و سخنان حسن، عین سخنان امیرالمومنین و سخنان امیرالمومنین عین سخنان رسول الله ج و سخنان رسول الله ج عین سخنان خداوند عزوجل هستند([[851]](#footnote-851)). !! سپس باب مستقلی را تحت عنوان اینکه «فرشتگان در منزل ائمه داخل می‌شوند، روی فرش‌های آنان قدم می‌گذارند و آنان را از اخبار آگاه می‌سازند» آورده است([[852]](#footnote-852)). بعد روایاتی را در این خصوص ذکر می‌کند. از جمله آن‌ها یکی از این قرار است: «حمزه ثمالی می‌گوید: «نزد علی بن حسین علیهما السلام رفتم. اندک زمانی در بیرون خانه ماندم و بعد وارد اطاق شدم. او چیزهایی از روی زمین بر می‌داشت. دستش را از پشت پرده بیرون می‌آورد و کسانی که داخل اطاق بودند. دست او را می‌گرفتند. عرض کردم: فدای تو شوم، این‌ها چه چیزهایی هستند که تو آن‌ها را بر می‌داری؟ فرمود: آن‌ها پرهای اضافی فرشتگان هستند که ما آن‌ها را جمع می‌کنیم و به فرزندانمان می‌دهیم.

عرض کردم: فدای تو بشوم، فرشتگان نزد شما می‌آیند؟ فرمود: ای ابا حمزه، آنان با فریاد و غوغا ازدحام می‌کنند»([[853]](#footnote-853)).

از علی بن حسین مروی است که فرمود: «هیچ فرشته‌ای برای هیچ ماموریتی فرستاده نمی‌شود مگر اینکه، مامورت خود را به امام عرض می‌کند. همانا رفت و آمد فرشتگان از طرف الله تعالی بسوی صاحب الامر، یعنی امام است([[854]](#footnote-854)).

عالم معتمد، شیخ و استاد قمی‌ها، یعنی ابو جعفر بن فروغ صفار در کتابش «بصائر الدرجات» تحت عنوان «أنهم يخاطبون ويسمعون الصوت ویأتيهم صور أعظم من جبرائيل وميكائيل» می‌گوید: «از ابا عبدالله شنیده‌ام، فرمود: «همانا بعضی از ما بوسیله چشم‌ها می‌بیند، و در قلب بعضی از ماها چنین و چنان القاء می‌شود و بعضی از ما می‌شنود به گونه‌ای که زنجیر به طشت بخورد. ابوبصیر می‌گوید: سوال کردم: آنچه را که با چشم‌ها می‌بینید چه هستند؟ فرمود: موجوداتی و آفریده‌هایی هستند که از جبرییل و میکاییل بزرگ‌ترند([[855]](#footnote-855)). از عبدالله÷ مروی است که فرمود: در دل‌های بعضی از ما القا می‌شود، و بعضی از ما با گوش‌های خود می‌شنوند برخی از ما با پایین گرفتن سر و تفکر نمودن مطلع می‌شوند، و بهترین آنانی هستند که می‌شنوند([[856]](#footnote-856)). آری، محمد ج چگونه برابری می‌کند با کسانی که بر آنان وحی می‌شود و تمام جهات خیر به اطلاع آنان رسانده می‌شوند و بهتر از جبراییل برای آنان وحی را می‌آورد؟؟!.

بعد از آقای کلینی ابواب متعددی را پیرامون جایگاه ائمه نزد شیعه عنوان کرده، می‌گوید:

باب: «ائمه وارث تمام علوم پیامبران و اوصیای گذشته هستند»([[857]](#footnote-857)).

باب: «تمام کتب نازل شده از جانب الله نزد ائمه هستند و ائمه به زبان و لغت تمام کتب گذشته آشنا هستند»([[858]](#footnote-858)).

باب: «آنچه که نزد ائمه از آیه‌های پیامبران وجود دارد»([[859]](#footnote-859)).

باب: «تمام علومی که به فرشتگان و پیامبران داده شده است، ائمه آن‌ها را می‌دانند».

باب: «هرگاه ائمه خواسته باشند بدانند، می‌دانند»

باب: «ائمه می‌دانند که در چه تاریخی می‌میرند و تا خود آنان موت را اختیار نکنند، نمی‌میرند»!؟؟

باب: «خدا هیچ علمی را به پیامبرش نیاموخته، مگر اینکه او را امر کرده است تا آن‌ را به امیرالمومنین بیاموزد، و امیرالمومنین در علم با محمد ج شریک است».

باب: «اگر از ائمه چیزی پنهان می‌شد، هر انسان‌ را درباره منافع و مضرات آگاه می‌کردند».

(برای شرح و تفاصیل عناوین مذکور به جلد یک «أصول كافي» صفحه‌های 207-205-203-202-201-199 مراجعه شود)

عالم معتمد شیعه، ابوجعفر محمد بن فروح الصفار در کتاب «بصائر الدرجات» عناوین زیر را افزوده است:

باب: «ائمه، حجة الله، باب الله، و والیان امر الله، وجه الله، جنب الله، عین الله و خزنه علم خدا هستند» آقای صفار از هاشم بن ابی عمار روایت می‌کند و می‌گوید: «از امیرالمومنین شنیدم که فرمود: من دست خدا، چشم خدا، پهلوی خدا و دروازه خدا هستم!!؟!) آری، چرا نمی‌گویید او خود خدا است تا قضیه یکسره تمام شود. ؟؟؟!.

باب: «علم ائمه درباره آنچه که در زمین، آسمان‌ها، بهشت، دوزخ، گذشته و آینده تا قیامت».

باب: «نزد ائمه صحیفه وجود دارد که نام تمام اهل دوزخ و اهل بهشت در آن درج شده‌اند»؟!.

(برای شرح و جزئیات عناوین مذکور به کتاب «بصائر الدرجات» صفحه‌های 189-131-75) مراجعه شود).

آری، بعد از همه این روایات، باز هم جناب آقای خویی می‌گوید: «علی بن ابی طالب، بنده‌ای از بندگان الله است»(!!؟) چه کسانی هستند ساده لوحانی که شایعه‌های دروغین آنان را در مغالطه انداخته‌اند؟ اهل سنت‌اند یا توده مردم شیعه؟ ای خویی و تیجانی، جواب بدهید!

«نقدی بر ادعای تیجانی و خویی دایر بر اینکه قرآن آنان عیناً همان قرآنی است که نزد اهل سنت است»

بعد آقای خویی در ادامه سخنانش خطاب به تیجانی می‌گوید:

آیا تو قرآن ‌را خوانده‌ای؟ عرض کردم: هنوز به سن ده سالگی قدم نگذاشته بودم که نصف آن‌ را حفظ کردم. گفت: آیا می‌دانی که تمام فرقه‌های اسلام با وجود اختلاف مذاهب، درباره قرآن اتفاق نظر دارند؟ لذا عیناً قرآنی که نزد ما است، همان قرآنی است که نزد شما اهل سنت است. گفتم: آری، این را می‌دانم. بعد گفت: آیا این آیات را نخوانده‌ای می‌فرماید: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُۚ﴾ [آل عمران: 144] «و محمد نیست جز رسولی که قبل از او پیامبرانی دیگر آمده‌اند» و: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ﴾ [الفتح: 29] «محمد پدر هیچ کدام از شما نیست ولی رسول خدا و خاتم پیامبران است» عرض کردم: آری، این آیه‌ها را می‌دانم. گفت: پس علی کجا است؟ وقتی قرآن ما می‌گوید: که محمد رسول الله است، پس این تهمت چرا و از کجا است؟([[860]](#footnote-860)).

می‌گویم:

این گفته آقای خویی که قرآن ما قطعاً همان قرآن است که نزد اهل سنت می‌باشد، دروغ محض است و معتبرترین کتاب شیعه دوازده امامی، این مطلب را نفی می‌کند. آنان مدعی هستند که این قرآن توسط صحابه تحریف شده است، و قرآنی که بر رسول الله ج نازل شده است، نزد علی و فرزندانش می‌باشد و «مصحف فاطمه» نام دارد. علی بن ابراهیم قمی در کتاب معتبر خود «تفسیر قمی». می‌نویسد: «قرآن ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، عام و خاص، تقدیم و تاخیر، منقطع و معطوف، حرفی بجای حرفی دیگر وجود دارد و در آن خلاف آنچه که از سوی الله نازل شده است نیز به چشم می‌خورد»([[861]](#footnote-861)).

بعد آقای قمی، آنچه که در قرآن خلاف حق است برایش مثال می‌آورد و می‌گوید: «مثال خلاف ما انزل الله این است: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِۗ﴾ [آل عمران: 110] یعنی «شما بهترین امت هستید...» ابو عبدالله از خواننده این آیه پرسید: «خير أمة» یعنی: بهترین امت امیرالمومنین، حسن و حسین را به قتل می‌رساند؟ از وی سوال شد: پس این آیه چگونه نازل شده است؟ ای فرزند رسول الله؟ گفت: چنین نازل شده است: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ﴾ یعنی، شما بهترین إمامانی بودید که برای مردم آفریده شده‌اید» مگر نمی‌دانید که خداوند در پایان آیه آنان را چنین ﴿تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِۗ﴾ ستوده است. و نظیر این آیه، آیه است که برای ابی عبدالله قرائت شده است، یعنی: ﴿وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبۡ لَنَا مِنۡ أَزۡوَٰجِنَا وَذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعۡيُنٖ وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا ٧٤﴾ [الفرقان: 74] ابوعبدالله گفت: کار بسیار عظیمی را از خداوند خواستند یعنی اینکه آنان را امام متقین قرار دهد. سوال شد: ای فرزند رسول الله، پس این آیه چگونه نازل شده است؟ فرمود: چنین نازل شده است: «وَاجْعَلْ لَنَا مِنَ الْـمُتَّقِيْنَ إِمَاماً» و نظیر دیگر آن، این آیه است: ﴿لَهُۥ مُعَقِّبَٰتٞ مِّنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦ يَحۡفَظُونَهُۥ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِۗ﴾ [الرعد: 11] ابو عبدالله گفت: چگونه از امر خدا حفاظت می‌شود؟ و چگونه معقب از طرف جلو می‌باشد؟(!!!) از وی سوال شد: ای فرزند رسول الله ج! پس اصل آیه چگونه است؟ فرمود: چنین است: «لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ خَلْفِهِ وَرَقِيْبٌ مِنْ بَيْنَ يَدَيْهِ يَحْفَظُونَهُ بِأَمْرِ اللهِ» و غیره، چنین آیه زیادند([[862]](#footnote-862)).

بعد از آن، این وارث یهود و نصاری به سخنانش ادامه داده پیرامون تحریف آیه‌های قرآن، چند آیه را به عنوان مثال بیان می‌کند: «لَكِنِ اللَّـهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ ـ في علي ـ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ» و «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ ـ في علي ـ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ـ یعنی آنچه که (درباره علی) بر تو نازل شده است، آن‌ را ابلاغ کن، اگر ابلاغ نکردی، انجام وظیفه نشده است. و «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا ـ آل محمد حقهم ـ لَمْ يَكُنِ اللَّـهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ» همانا کسانی که کافر شدند و ستم کردند ـ (در حق آل محمد) خداوند هرگز آنان را مورد مغفرت قرار نمی‌دهد ـ و آیه «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا ـ آل محمد حقهم ـ أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» یعنی آنانی که ستم کرده‌اند (بر آل محمد ج) می‌دانند که در آینده نزدیک به چه سرنوشتی گرفتار خواهند شد ـ و آیة «ولو ترى الذين ظلموا آل محمد حقهم في غمرات الموت»ـ([[863]](#footnote-863)). (ای کاش در سختی‌های مرگ می‌دیدی آنانی را که بر اولاد محمد ج ستم کرده‌اند) و مانند این آیه‌های تحریف شده، نزد روافض زیادند و در جای مناسب خود به آن‌ها پرداخته خواهد شد([[864]](#footnote-864)). شگفت‌آور اینکه آقای خویی به صداقت و حقانیت علی بن ابراهیم قمی ایمان دارد و درباره او می‌گوید: «تمام شیوخی که علی بن ابراهیم قمی از آنان روایت کرده است، ثقه بودن و حقانیت آنان مورد تایید ما است ـ از ابتدا سند تا به معصومین»([[865]](#footnote-865))؟! جای بسی شگفت است که یکی از نویسندگان شیعه اثنا عشری در کتاب خود، بنام «تحفة العوام مقبول جديد» دعایی را بنام دعای دو2 بت قریش (یعنی ابوبکر و عمر) آورده است و در آن چنین آمده است.. . العن صنمي قريش وجبتيهما وطاغوتيهما... اللذين خالفا أمرك.. . وحرفا كتابك (!) اللهم العنهما بكل آية حرفوها([[866]](#footnote-866)) و در پایان این نویسنده گفته است، آنچه که در کتاب من نوشته شده است مطابق با فتوای شش تن از علمای بزرگ است و آقای خویی یکی از آن‌ها است(!!!؟) (غلاف الكتاب).

ترجمه‌ی دعای: پروردگارا دو بت قریش (ابوبکر و عمر) و دو طاغوت و متمرد قریش را که از دستور تو مخالفت کردند، و کتاب تو را تحریف کردند، مورد لعن و نفرین خود قرار بده. پروردگارا، در برابر هر آیه‌های تحریف کردند، آنان را لعن و نفرین کن.

آری، این است وارث دوم در خصلت تحریف، جناب محمد عیاشی که نزد شیعیان در فن تفسیر بسیار ثقه و معتبر است، در تفسیر خود از ابو عبدالله چنین روایت می‌کند: «اگر قرآن مطابق با نزول خود، یعنی طوری که نازل شده بود، خوانده می‌شد قطعاً نام ما (ائمه) را به صراحت در آن مشاهده می‌کردی»([[867]](#footnote-867)) در روایتی دیگر از امام جعفر نقل شده است که فرمود: «اگر در قرآن کمی و کاستی نمی‌شد، حق ما بر هیچ خردمندی پوشیده نمی‌بود و اگر قائم می‌آمد و سخن می‌گفت، قرآن سخنان او را تایید می‌کرد([[868]](#footnote-868)).

آری، این است وارث سوم در خصلت تحریف قرآن، جناب آقای فیض کاشانی ـ او نیز از علمای بزرگ شیعه است در تفسیر (ملوث) الصافی؟!! می‌گوید: «با توجه به تمام اخبار و روایاتی که از اهل بیت منقول هستند، چنین بر می‌آید، قرآنی که در میان مسلمانان است، آن قرآن کاملی که بر محمد ج نازل شده بود، نیست. بلکه قسمتی از این قرآن غیر آنچه نازل شده است می‌باشد، و بخشی از آن متغیر و محرف است و بسیاری از قرآن اصلی نازل شده بر محمد ج حذف شده است، مثلاً نام حضرت علیس که در بسیاری از آیه‌ها بوده، حذف شده است و لفظ آل محمد و اسماء منافقین و علاوه بر این‌ها چیزهایی از جمله محذوفات هستند و همچنین قرآن فعلی از لحاظ ترتیب مورد رضایت خدا و رسول او نیست([[869]](#footnote-869)).

سلطان محمد الجنابذی، امام بزرگ شیعیان در فصل سیزدهم تفسیر خود «بيان السعادة في مقامات العبادة» یک باب مستقلی را تحت عنوان «في وقوع الزيادة والنقيصة والتقديم والتأخیر والتغيير في القرآن الذي بين أظهرنا الذي أمرنا بتلاوته وامتثال أوامره ونواهيه وإقامة أحكامه وحدوده» عنوان کرده است. (مقدمه‌ی «بيان السعادة» جنابذی ص (19».

ترجمه: باب در بیان وقوع زیادت و نقصان، تقدیم و تاخیر، و تغییر در قرآنی که در دست ما است و ما امر شده‌ایم تا آن‌ را تلاوت کنیم و به امر و نهی‌اش، عمل کنیم و احکام و حدودش را پیاده کنیم.

اما آقای کلینی به تحریف قرآن اعتراف دارد، حتی او وجود مصحف غیر از قرآنی را که در اختیار مسلمانان است به ثبوت رسانده است کلینی از ابو عبدالله روایت بسیار طولانی را نقل می‌کند که در بخشی از آن چنین آمده است: «فرمود: همانا مصحف فاطمه نزد ما است و مردم چه می‌دانند که مصحف فاطمه چیست؟ عرض کردم مصحف فاطمه چیست؟ فرمود: مصحفی است که در آن، سه برابر مانند قرآن شما در آن هست اما آن قرآن حتی یک حرف از قرآن شما را ندارد([[870]](#footnote-870)) ـ و آنچه تاکید می‌کند که مصحف فاطمه سه برابر قرآن ماست از ابو عبدالله÷ مروی است: «ابو عبدالله فرمود: قرآنی که جبراییل برای محمد ج آورده است مشتمل بر هفده هزار آیه می‌باشد»([[871]](#footnote-871))!؟ اما این سوال که این مصحف کجا است و چه کسی آن‌ را آورده است؟ جناب صفار در کتاب «بصائر الدرجات» تحت عنوان «باب أن الأئمة عندهم جميع القرآن الذي أنزل على رسول الله» از جابر، او از ابو جعفر نقل کرده، پاسخ می‌دهد: «از ابی جعفر مروی است: هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که این قرآن، قرآن کامل است که ظاهر و باطن قرآن است. مگر اوصیای([[872]](#footnote-872)). جابر می‌گوید: «از ابو جعفر شنیدم که فرمود: «هیچ کس از مردم نمی‌گوید که این قرآن همان قرآنی است که بر محمد ج نازل شده است، مگر اینکه دروغ می‌گوید، و غیر از علی بن ابی طالب و ائمه دیگر هیچ کسی قرآن‌ را جمع و ازبر نکرده است([[873]](#footnote-873)).

آقای طبرسی با صراحت لهجه و بدون توریه درباره تحریف قرآن سخن می‌گوید و روی محرف بودن قرآن تاکید دارد. در کتاب خودش «الاحتجاج» از ابوذر (!!) روایت می‌کند: «بعد از وفات رسول الله ج علی قرآن‌ را جمع کرده و نزد انصار و مهاجرین رفت و آن ‌را تقدیم آنان کرد. زیرا رسول اکرم ج برای این امر او را وصیت کرده بود. وقتی ابوبکر قرآن‌ را باز کرد. در اولین صفحه که باز شد، تمام نقص و عیوب قوم آشکار گردید، عمر بلا فاصله از جای خود پرید و گفت: ای علی، برگردان این را، ما نیازی به آن نداریم، علی برگشت ـ بعد زید بن ثابت را که قاری قرآن بود، احضار کردند. عمر گفت: علی قرآن ‌را آورده و در آن تمام نقص و عیب انصار و مهاجرین (!!!) آشکار بوده است. نظر ما این است که قرآن ‌را طوری جمع و جور کنیم که بخش‌هایی که موجب شرمندگی انصار و مهاجرین است حذف شود. زید در پاسخ گفت: اگر من قرآن ‌را مطابق میل و خواست شما پایان برسانم و علی قرآنی را که جمع آوری کرده است، ظاهر کند، تمام عمل شما نافرجام خواهد شد؟ عمر گفت: «پس راه کار چیست؟ زید گفت: «شما راه کارها را از من بهتر می‌دانید. عمر گفت: راه کار و چاره‌ای نیست به جز اینکه او (علی) را بکشیم و از شر او نجات حاصل کنیم (!!!) بعد عمر در صدد برآمد تا بوسیله خالد بن ولید علی را به قتل برساند ولی موفق نشد. وقتی عمر خلیفه شد، از علی خواست تا قرآن ‌را به او بسپارد و تحریفش کنند. عمر گفت: ای ابوالحسن، چقدر زیبا است، اگر همان قرآن ‌را که به ابوبکر تقدیم کردی، به ما بدهی تا بر آن اجماع شود، علی گفت: اصلاً چنین چیزی امکان ندارد. من در واقع بخاطر اتمام حجت آن‌ را نزد ابوبکر آورده بودم، تا شما روز قیامت نگویید که ما از چنین چیزی بی‌خبر بوده‌ایم، یا بگویید که تو نزد ما چنین چیزی را نیاورده‌ای، همانا قرآنی که در اختیار من است، جز پاکان و اوصیای از فرزندان من کسی نمی‌تواند به آن دست زند. عمر پرسید: آیا برای اظهار آن تاریخ مشخصی تعیین شده است؟ علی گفت: آری، زمانی که امام قائم از فرزندان من بیاید، آن‌ را اعلام می‌کند و مردم را برای پذیرفتن و عمل کردن به آن وادار می‌کند و بوسیله او سنت به اجرا در می‌آید، درود خدا بر او باد([[874]](#footnote-874)).

بعد روایت طولانی را مبنی بر اینکه قرآن‌ها دوتا هستند (!!) نه یکی، نقل شد... وقتی علی متوجه غدر و کم مهری آنان شد، گوشه نشینی در خانه را در پیش گرفت و بسوی قرآن روی آورد تا آن‌ را تدوین و تالیف کند. و ما دام که تمام قرآن‌ را مدون و مرتب نکرد از خانه بیرون نیامد سرانجام مطابق با ترتیب نزول و توضیح ناسخ و منسوخ آن‌ را مدون کرد. ابوبکر نزد او قاصد فرستاد و گفت: بیا بیعت کن. در جواب گفت: من مشغول جمع آوری قرآن هستم و سوگند یاد کردم تا قرآن‌ را جمع و تدوین نکنم جز برای نماز، دیگر برای هیچ کاری از خانه بیرون نروم. سرانجام قرآن ‌را روی یک پارچه نوشت و کار تدوین قرآن ‌را به اتمام رساند. بعد بسوی مردم که در مسجد رسول الله ج همراه با ابوبکر تجمع کرده بودند، رفت و فرمود: ای مردم، من همواره از زمان درگذشت رسول الله ج مشغول کار غسل و تکفین او بوده‌ام و بعد از آن به جمع آوری قرآن پرداختم تا اینکه کل قرآن ‌را در این پارچه نوشته‌ام. هیچ آیه را خداوند برای پیامبرش نازل نفرموده مگر اینکه در این پارچه نوشته شده است. هیچ آیه در این پارچه نوشته نشده که رسول الله ج آن‌ را به من یاد نداده باشد و یا اینکه رسول اللهج تلاوت آن‌ را از من نشنیده باشد، و تفسیر و تاویل آن‌ را برای من نگفته باشد. مردم گفتند: ما نیازی به این نداریم، مانند آن نزد ما وجود دارد([[875]](#footnote-875)).

آری، با توجه به این روایت، نزد علی قرآنی غیر از قرآن ما وجود دارد، طبرسی در این تصریح تنها نیست بلکه آقای کلینی و صفار او را تایید می‌کنند. این آقایان از سالم بن سلیمه چنین روایت می‌کنند: «شخصی برای ابو عبدالله آیه از قرآن ‌را تلاوت کرد و من داشتم گوش می‌کردم ولی این چند آیه بگونه‌ای که دیگران تلاوت می‌کردند، نبودند، ابو عبدالله گفت: آه، آه آنطور که دیگران می‌خوانند، نخوان و از این گونه خواندن خودداری کن تا اینکه قائم آل محمد بیاید، آنگاه قرآن ‌را طبق فرمان و راهنمایی او بخوان، سپس ابو عبدالله مصحفی را که علی بن ابی طالب نوشته بود، بیرون آورد و گفت، وقتی علی از جمع آوری و نوشتن آن فارغ شد، آن‌ را برای مردم نشان داد و فرمود: «این کتاب خدا است، عیناً همانطور که بر محمد نازل شده است، من آن‌ را میان این دو لوحه جمع کرده‌ام. مردم در جواب گفتند: ما مصحفی داریم که تمام قرآن در آن نوشته شده است، ما نیازی به این نداریم. علی فرمود: آگاه باشید، شما بعد از امروز، هرگز این را نخواهید دید، من بر خود لازم دانستم که بعد از جمع آوری آن‌ را برای شما نشان بدهم تا شما آن‌ را تلاوت کنید([[876]](#footnote-876)). یکی از شیعیان دوازده امامی معاصر ضمن تایید این واقعیت از ابو بصیر روایت بسیار طولانی را نقل می‌کند که در بخشی از آن چنین آمده است: «... بعد وحی الهی بر پیامبرج چنین نازل شد: ﴿سَأَلَ سَآئِلُۢ بِعَذَابٖ وَاقِعٖ ١ لِّلۡكَٰفِرِينَ﴾ بولایه علی ﴿لَيۡسَ لَهُۥ دَافِعٞ ٢ مِّنَ ٱللَّهِ ذِي ٱلۡمَعَارِجِ ٣﴾ [المعارج: 1-3] راوی می‌گوید: عرض کردم: فدای تو شوم، ما این آیه را چنین که تو می‌گویی، نمی‌دانیم، فرمود: جبراییل آن‌ را به همین صورت بر محمد ج نازل کرده است. و به خدا سوگند در مصحف فاطمه نیز به گونه‌ای که خواندم (واقع للكافرين، بولاية علي) ثبت شده است([[877]](#footnote-877)).

حاصل روایات گذشته این است که امت مسلمان در طول 15 قرن به قرآن محرف عمل کرده است!!؟ جداً این نوه‌های ابن سبا روی یهود و نصاری را سفید کردند!!... آری، قرآن اصلی نزد علی است و فرزندانش از آباء و اجداد آن‌ را به ارث بردند تا اینکه بدست قائم آل محمد ج که بیش از پنج سال سن نداشت، رسید (!!) وای بر آفت زدگان دردمند. من از خردمندان می‌پرسم: آیا محمد ج قرآنی که امت آن‌ را بخواند، آورده است، قرآنی که حجت و دلیلی برای دشمنان باشد، و شریعتی که در تمام ادوار قابل انطباق باشد و مداوایی برای بیماری‌های دل‌ها و حاوی اصول اعتقاد و فروع احکام باشد، آورده است؟ یا اینکه قرآنی آورده است که ویژه علی و فرزندانش بوده است، آنان گاهی بوسیله آن مردم را تهدید می‌کنند و گاهی دیگر برای آن سودا بازی می‌کنند و در طول قرون گذشته آن‌ را پنهان کرده‌اند؟! من از آقای تیجانی تقاضا دارم که این سوال عقلانی را پاسخ دهد تا روشن شود که او به سوی چه چیزی هدایت شده است!

آقای خویی می‌گوید: «اما خیانت جبراییل (حاشاه) بدتر از اولی است. زیرا موقع بعثت و نزول جبراییل محمد ج چهل سال سن داشت و علی یک کودک شش تا هفت ساله بود، چگونه جبراییل دچار خطا شده، میان محمد چهل ساله و علی خردسال تشخیص نداده است»([[878]](#footnote-878)).

می‌گویم:

این نتیجه عقلانی که آقای خویی ذکر کرده است، علامه بن حزم صدها سال قبل از متولد شدن آقای خویی آن‌ را بیان کرده است، و متحمل به نظر می‌رسد که آقای خویی آن‌ را از ابن حزم اخذ کرده باشد. در هر حال پاسخ آقای خویی منافاتی با وجود فرقه‌ای از شیعه که معتقد به عقیده تحریف قرآن و خیانت جبراییل باشد، ندارد، بویژه زمانی که برای روشن است که وجه مشترک میان فرقه‌های مختلف روافض، این است که آنان با معقول و عقلانیت مخالف، از منقول بی‌خبر هستند و دست به اعمالی می‌زنند که عقل‌ها خیره می‌شوند!.

آقای خویی می‌گوید: «شیعه با اهل سنت فقط در مسایل فقهی با هم اختلاف نظر دارند، به گونه‌ای که اهل سنت با هم اختلاف دارند. مثلاً امام مالک با امام ابو حنیفه و امام ابو حنیفه با امام شافعی... با هم اختلاف دارند([[879]](#footnote-879)).

می‌گویم:

به عقیده من کتاب آقای تیجانی مخالف با گفته پوچ و چرند اوست. آیا امام مالک درباره تفضیل علی بر سایر صحابه با امام ابو حنیفه اختلاف دارد؟ یا امام احمد درباره شایستگی و استحقاق ابوبکر برای خلاف، با امام شافعی اختلاف دارد؟ آیا امام شافعی درباره تقسیم صحابه با ابو حنیفه اختلاف دارد، به نحوی که شافعی تمام صحابه را عائل می‌داند و ابو حنیفه عده زیادی از صحابه را منافق می‌داند؟! آیا ائمه اهل سنت درباره اخذ سنت از صحابه رسول الله ج یا از امامان شیعیان اثنی عشر، اختلاف دارند؟! خوانندگان محترم، این تناقض و تضاد شگفت‌آور را مشاهده بفرمایید. اگر تضاد و تناقض سخن می‌گفت، از این تضاد، شگفت زده می‌شد!؟

نقدی بر دیدگاه شیعه مبنی بر اضافه کردن «علی ولی الله» در الفاظ اذان:

آقای تیجانی می‌گوید: «از سید صدر درباره امام علی یعنی درباره اینکه «علي ولي الله» را چرا در اذان اضافه می‌کنند؟ پرسیدم. گفت: «امیرالمومنین علی÷ بنده‌ای از بندگان الله است. از همان بندگان است که خداوند آنان را برگزیده است تا بعد از پیامبر خدا، اهداف رسالت را پیش ببرند و این بندگان، اوصیای پیامبران هستند. هر پیامبر وصیی دارد و وصی حضرت محمد ج، علی بن ابی طالب است و ما او را از تمام صحابه بهتر و برتر می‌دانیم زیرا که خدا و رسول او، او را برتر و بهتر از دیگران دانسته‌اند و ما برای اثبات، دلایل عقلی و نقلی از قرآن و سنت داریم و این دلایل بخاطر متواتر بودن آن‌ها، شک و تردیدی در صحت آن‌ها وجود ندارد. تواتر و صحت آن‌ها نزد فریقین، شیعه و اهل سنت ثابت است. و علمای ما در این باره کتب زیادی تالیف نموده‌اند. و وقتی که حاکمان دستگاه خلافت اموی تصمیم گرفتند تا این واقعیت را از بین ببرند و با علی و فرزندانش محاربه کنند و آنان را بکشند و دشمنی آنان با خاندان رسول الله به حدی رسید که علی و فرزندانش مورد سب و شتم قرار گرفتند و از منبرهای جمعه علیه آنان سخن گفته می‌شد و مردم را برای این کار اجبار می‌کردند. لذا شیعیان و پیروان او جمله «أشهد أن علياً ولي الله» را اضافه نموده، اشتباه مخالفان‌ را بر ملا ساختند و می‌گفتند: «علي ولي الله» است و مسلمانان هرگز ولی الله را بد و ناسزا نمی‌گویند. و این تهدیدی بود برای حکومت جبار و اعلام این مطلب بود، که عزت و قدرت واقعی، از آن الله، رسول الله و مومنان است. و می‌خواستند این حرکت را یک معیار تاریخی قرار بدهند تا نسل‌های آینده بدانند که حق با علی بوده و دشمنان او بر باطل بودند. فقهای ما شهادت به ولایت علی را در اذان و اقامه بر سبیل استحباب رواج داده‌اند، ولی نه به قصد اینکه این شهادت جز اذان و اقامه است و اگر موذن و مقیم آن‌ را جزو اذان بداند، اذان و اقامه‌اش باطل می‌گردد! مستحباب در معاملات و عبادات، بسیار و بی‌شمارند و انجام آن‌ها موجب ثواب است و ترک آن‌ها گناهی ندارد([[880]](#footnote-880)).

می‌گویم:

1- ادعای استحباب شهادت ولایت برای علیس در اذان و اقامه، باطل است. زیرا استحباب در شریعت، به عملی یا اعمالی گفته می‌شود که شرعاً مطلوب باشد ولی ترک آن موجب ملامت نباشد([[881]](#footnote-881)). یعنی هر آنچه که خواست شریعت برای انجام آن به صیغه جزم نباشد. (الحكم التكليفي في الشريعة الإسلامية محمد بيانوني (ص 162) ).

این تعریف از استحباب مورد قبول اثنا عشریه نیز هست. آقای جلال الدین حلبی در کتاب خود (مبادئ الوصول إلى علم الأصول) ضمن تقسیم احکام تکلیفی می‌گوید: «فإن كان فعله راجحاً في الشرع: فهو الـمستحب والـمندوب والنفل والتطوع والسنة»([[882]](#footnote-882))، با توجه به این تعریف، برای امر مستحب و مندوب ضروری است که شارع آن‌ را مستحب قرار داده باشد، و شرعاً چه دلیلی برای استحباب تخصیص ولایت علی در اذان و اقامه وجود دارد؟ پاسخ این قطعاً منفی است. لذا این شهادت از لحاظ شرع مستحدث، بدعت و عمل کردن به آن ناروا است و اما گفته آقای سید صدر مبنی بر اینکه اگر موذن و اقامه کننده معتقد به جزییت آن در اذان و اقامه باشند، اذان و اقامه باطل می‌گردد، در واقع گفته بسیار شگفت‌آوری است و با سخنان دیگر مراجع تضاد دارد، امام آیه الله العظمی سید محمد شیرازی، از مراجع بزرگ امامیه در کتاب خود (المسائل الإسلامية) می‌گوید: «ظاهر قضیه چنین است که «أشهد أن علياً ولي الله» جز اذان و اقامه است(!!) و در مجموع این سخن در روایات ذکر شده است([[883]](#footnote-883)). چطور اذان و اقامه باطل می‌گردند، حال آنکه ظاهر قضیه این است که شهادت به ولایت علی جز اذان و اقامه است؟ و سوال دومی نیز مطرح می‌شود و آن اینکه شهادت به ولایت علی بر مبنای چه دلیلی جز اذان می‌باشد؟!.

2- بخاطر اینکه بطلان این شهادت مستحب یا واجب را برای جویای حق به ثبوت برسانم و روشن کنم که پیروان واقعی کتاب و سنت، اهل سنت و جماعت هستند، می‌خواهم رای و دیدگاه، امام محدثین نزد شیعه، یعنی دیدگاه ابن بابویه قمی را در این مساله به نظر خوانندگان محترم برسانم.

ابن بابویه قمی در کتاب خود «من لا يحضره الفقيه» می‌گوید: «ابوبکر حضرمی و کلیب اسدی می‌گوید: ابی عبدالله که اذان ‌را برای ما نقل می‌کرد، فرمود: الله أكبر، الله أكبر، الله أكبر، الله أكبر، أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن محمداً رسول الله، أشهد أن محمداً رسول الله، حي على الصلاة، حي على الصلاة، حي على الفلاح، حي على الفلاح، حي على خير العمل، حي على خير العمل، الله أكبر، الله أكبر، لا إله إلا الله»، و اقامه نیز چنین است و مانعی ندارد که در اذان فجر بعد از «حي على خير العمل»، «الصلاة خير من النوم» (دو بار) بخاطر تقیه اضافه کرده شود([[884]](#footnote-884)).

مولف من لا یحضره الفقیه می‌گوید: أذان صحیح همین است که در سطور بالا نقل گردید، نه در آن اضافه می‌شود و نه کاسته می‌شود. مفوضه که لعن و نفرین خداوند بر آنان شود، به وضع اخبار پرداخته و در اذان این الفاظ (محمد و آل محمد خیر البریه (دو بار) و در بعضی روایات، «أشهد أن علياً ولي الله» (دو بار) را اضافه کرده‌اند. (‍! ؟!‍)

و بعضی از آنان بجای «أشهد أن علياً ولي الله» أشهد أن علياً أميرالـمؤمنین (دو بار) را اضافه کرده‌اند. و در این جای شک و تردید نیست که علی به حق ولی الله و امیرالمومنین است، و محمد و آل محمد خیر البریه هستند ولی در اصل اذان چنین چیزی نیست و این مطلب را یادآور شدم تا آنانی که متهم به تفویض و تدلیس هستند در جمع ما باید شناخته شوند (!! ؟)([[885]](#footnote-885)) چه حق درخشانی و چه باطل دست و پا شکسته‌ای روشن و واضح تر از این می‌تواند باشد؟ این‌ها همه دلایل هدایت تیجانی هستند.

نقدی بر دیدگاه رافضه پیرامون زدن بر سر و صورت در ذکر مصیبت حسینس:

آقای تیجانی می‌گوید: در جریان بحث از سیدنا حسینس، از وی پرسیدم: شیعیان چرا گریه و چنان بر سر و صورت می‌زنند که خون جاری می‌شود و چنین چیزی در اسلام حرام است. رسول اکرم ج فرموده است: «ليس منا من لطم الخدود وشق الجيوب ودعا بدعوى الجاهلية». کسی که (وقت مصیبت) بر سر و صورت بزند و گریبان ‌را پاره کند و به شیوه دوران جاهلیت ماتم کند از ما مسلمانان نیست. آقای سید صدر گفت: «بدون تردید حدیث صحیح است ولی درباره ماتم ابی عبدالله صدق پیدا نمی‌کند. کسی که بخاطر انتقام از خون حسین ندا در می‌دهد و به درب آقای حسین می‌رود، دعوت او، دعوت جاهلی نیست. علاوه بر این، شیعیان بشر هستند، جاهل و عالم در آن وجود دارد، همه آنان محکوم عواطف و احساسات هستند. وقتی آنان در جریان ذکر مصیبت و شهادت حسین محکوم عواطف و احساسات می‌شوند و به یاد قتل، هتک حرمت و به اسارت گرفتن خاندان رسول الله ج می‌افتند، در برابر این اعمال اجر خواهند برد. زیرا همه این مصیبت‌ها در راه خدا هستند و خدا بندگانش را به میزان مشکلات اجر می‌دهد. من حدود یک هفته است که صحبت‌ها و سخنرانی‌های رسمی دولت مصر را در رابطه با در گذشت جمال عبدالناصر خوانده و شنیده‌ام. در این سخنان رسمی‌آمده است که بیش از هشت([[886]](#footnote-886)) مورد اقدامات خودکشی در اثر شنیدن خبر درگذشت جمال عبدالناصر، صورت گرفته است. بعضی‌ها از بالای ساختمان‌ها خود را به پایین انداخته‌اند و برخی دیگر خود را زیر قطار برده‌اند... و غیره و تعداد مجروحان و مصدومان به مراتب، بیش از این بوده است. این‌ها نمونه‌هایی از عواطف و احساساتی هستند که طغیان می‌کنند. وقتی عده‌ای از مردم که بدون تردید مسلمان هستند، در اثر موت طبیعی آقای جمال عبدالناصر، دست به اقدامات انتحاری می‌زنند، آیا با توجه به آنچه که عرض شد، ما حق آن‌ را نداریم که اهل سنت را محکوم به خطا و اشتباه بکنیم([[887]](#footnote-887))؟

می‌گویم:

1- این ادعا که حدیث مذکور، در حق کسی که در صدد انتقام خون حسین است، تحقق و صدق پیدا نمی‌کند چون ندا دادن برای این منظور دعوای جاهلی نیست، دلیل بی‌پایه است. هر کس که در پی از دست دادن یکی از خویشاوندان و نزدیکانش، خود را بزند و جامه را پاره کند، می‌تواند چنین ادعایی بکند و گروه خودش را از معنی حدیث استثنا کند. آیا در حدیث استثنایی وجود دارد. اندکی اگر دقت کنیم، نوحه خواندن، زدن بر سر و صورت و جاری کردن خون به خاطر کسی که اهل بهشت باشد چه سودی دارد؟! و حال آنکه بیش از ده قرن از شهادت او گذشته است، اکنون آنان می‌خواهند برای او انتقام بگیرند؟ چرا شیعیان در حق پدرش علی بن ابی طالب چنین نکردند؟ او نیز شهید شده بود و او به اتفاق از حسین بهتر است!؟

2- این ادعا که برگزار کنندگان این سوگ و ماتم، ماجور هستند، زیرا تمام این هیاهو و سر و صدا و ذکر آفات آنان برای الله و در راه او هستند. اکنون این سوال مطرح است که چه دلیلی وجود دارد مبنی بر اینکه همه این ذکر مصیبت‌ها در راه الله هستند؟ فرضاً اگر بپذیریم که نیت آنان خالص و برای خداوند است، آیا تنها نیت برای مقبول بودن اعمال کفایت می‌کند ولو اینکه اعمال منافی با امر اللهأ باشد؟! بی‌گمان هر عملی که موافق با امر اللهأ نباشد، باطل است.

3- آنچه که بعضی انسان‌های جاهل و کودن مرتکب آن شده‌اند، مانند خودکشی در برابر مرگ طاغوتی مانند جمال عبدالناصر، به عنوان دلیل و مستند برای صحت اعمال سوگ و عزاداری تو ام با ضرب و نوحه ذکر می‌شود!!!؟ و می‌گوید: «وقتی مردم بخاطر مرگ جمال عبدالناصر که با مرگ طبیعی خود مرده است، خود را می‌کشند، آیا ما اگر اهل سنت را محکوم به خطا و اشتباه بکنیم، حق به جانب هستیم!!؟ و اهل سنت حق ندارند که برادران اهل تشیع خود را بخاطر گریه کردن بر سید الشهداء محکوم کنند!؟

سبحان الله! این است دلیلی که از ناحیه یکی از بزرگان علمای شیعه عنوان می‌گردد، که زن فرزند مرده و داغدار را هم می‌خنداند. خواننده محترم ببین این آقایان احکام شرعی را به چه شیوه‌ای استنباط می‌کنند؟! استنباط از کتاب الله و سنت رسول الله ج شیوه تمام عالمان و مجتهدان است. اما استنباط حلال و حرام و احکام شرعی برای یک عمل از رفتار توده مردم(! ؟!) واقعاً فوق العاده شگفت‌آور است، و من از صاحبان عقل و خرد می‌پرسم: آیا اگر کسی بلند شود و بخاطر مرگ یک طاغوت فرعون صفت خودکشی کند، این دلیلی علیه اهل سنت به حساب می‌آید؟! آیا اهل سنت به جواز چنین گناه بزرگی فتوا می‌دهند؟! عمل و شیوه کسانی که مجرم و عاصی هستند، چگونه حکایت از منهج و عقیده اهل سنت دارد، اگر عده‌ای از مردم عمل یا اعمال بدی را مرتکب شوند، آیا این موجب نقص و عیبی در عقیده اهل سنت محسوب می‌گردد؟!.

کتب و مراجع اهل سنت خودکشی بخاطر یک انسان ولی صفت را حرام می‌دانند، آنگاه چگونه خودکشی بخاطر یک طاغوت که خون هزاران معصوم را بر زمین ریخته و عرض و آبرو و حیثیت صدها هزار مسلمان را از بین برده است، نشانگر، عقیده و مذهب آنان به حساب می‌آید؟ بحث و مناقشه ما درباره عقیده و مذهب، بر گرفته از کتاب الله و سنت رسول الله ج است نه درباره اعمال فردی مردم. این مستمسک اگر ـ دلالتی داشته، لابد دال بر این مطلب است که مسلک و عقیده رافضی اثنا عشری بر گرفته از افعال مردم است و وقتی آنان خواسته باشند درباره عملی قضاوت کنند، افعال و رفتار فردی مردم را ملاک قضاوت می‌دانند نه کتاب الله و سنت رسول الله ج را! و برای استدلال بیشتر ببین درباره دلیل بعدی چه می‌گوید.

آقای تیجانی می‌گوید: گفتم: چرا شیعیان قبور بزرگان ‌را با طلا و نقره مزین می‌کنند چنین چیزی در اسلام حرام است([[888]](#footnote-888)).

سید صدر در جواب گفت: مزین کردن قبور منحصر به شیعیان نیست و نه حرام است. آری، مساجد برادران اهل سنت ما چه در عراق، مصر، ترکیه و سایر بلاد اسلامی مزین به طلا و نقره هستند حتی مسجد رسول الله ج در مدینه منوره و بیت الله در مکه مکرمه که هر سال با پارچه مزین شده با طلا و نقره پوشانده می‌شود و میلیون‌ها ریال برای این کار هزینه می‌شود. لذا این منحصر به شیعیان نیست([[889]](#footnote-889))؟

خواننده محترم، دقت کردی که حکم شرعی از کجا گرفته شده است؟ از رفتار و شیوه عمل عامه مردم؟ حاصل استدلال مذکور این است. هرگاه مردم با حکم خدا مخالفت کنند و آنچه را که خداوند برای مردم حرام قرار داده است مرتکب شوند. تنها این عمل، آن‌ را حرام را مباح قرار می‌دهد و برای اباحت آن کفایت می‌کند! زیرا آنچه را که مردم خوب بدانند، آن نزد خداوند نیز خوب است، هر چند که مخالف با امر خداوند باشد؟!.

به به، این چه ضابطه و قانون زیبایی است؟! کدام فقه و اجتهاد به چنین پرت و پلا گویی اجازه می‌دهد ـ خداوند بر فقه و اهل فقه خیر و برکت عنایت بفرماید! آقای صدر نمی‌داند که تزیین مساجد از جمله نشانی‌های قیامت است. از حضرت انس مروی است که رسول اکرم ج فرمود: «لا تقوم الساعة حتى يتباهى الناس في المساجد» قیامت بر پا نخواهد شد تا زمانی که مردم برای تزیین مساجد مباهات نکنند([[890]](#footnote-890)).

و نص صریح در این باره وارد شده است. از ابن عباسب مروی است: رسول اکرم ج فرمود: «ما أمرت بتشييد الـمساجد، قال ابن عباس: لتزخرفنها كما زخرف اليهود والنصارى».

ترجمه: رسول اکرم ج فرمود: من برای تشیید مساجد امر نشده‌ام، ابن عباس می‌گوید: تشیید به معنی تزیین است، همان گونه که یهود و نصاری معابد را تزیین می‌کردند([[891]](#footnote-891)).

خواننده محترم دقت بفرما، احکام خداوند، چگونه بوسیله آراء مردم تغییر داده می‌شوند.

«نقدی بر ادعای شیعه دایر بر اینکه توسل به قبور شرک نیست»

آقای تیجانی می‌گوید: عرض کردم که علمای سعودی دست مالیدن بر قبور و صدا کردن صالحان و تبرک جستن به آنان را شرک می‌دانند، نظر شما در این باره چیست؟ جناب سید باقر صدر گفت: اگر دست مالیدن بر قبور و صدا کردن صاحب قبر قصد این باشد که آنان مالک نفع و ضرر هستند، بی‌تردید این شرک است، لکن مسلمانان، موحد هستند و خوب می‌دانند که تنها خداوند مالک نفع و ضرر است و صدا کردن اولیا و ائمه (علیهم السلام) بخاطر این است که آنان وسیله هستند برای نزدیک شدن به خداوند، و این هرگز شرک نیست. مسلمانان سنی و شیعه از زمان رسول الله ج تا به حال بر این مطلب اتفاق نظر دارند، بجز وهابی‌ها یعنی همان علمای سعودی که توبه سوی آنان اشاره کردی و آنان با اجماع مسلمانان مخالفت می‌کنند و در پرتو مخالفت با اجماع مسلمین می‌خواهند مذهب نوین خود را در قرن حاضر رونق دهند، و آنان در پرتو این عقیده، مسلمانان‌ را با فتنه رو برو ساخته، فتوای کفر علیه آنان صادر کرده‌اند و ریختن خون آنان را مباح قرار داده‌اند ـ آنان حجاج سالخورده را صرفاً بخاطر گفتن «السلام عليك يا رسول الله» مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند و کسی را نمی‌گذارند که به ضریح مبارک رسول الله دست بزند و علمای ما در این باره با آنان بحث‌ها و مناظره‌ها داشته‌اند (؟ ؟) ولی آنان اصرار ورزیده و از پذیرفتن حق منکر شده‌اند»([[892]](#footnote-892))!؟

به این موحد!!! چنین پاسخ می‌دهم:

این گفته آقای صدر که صدا کردن صالحان و نیکان که در گذشته‌اند، شرک نیست بدلیل اینکه متوسل به آنان، معتقد به این نیست که آنان مالک نفع و ضرر هستند. بلکه صدا کردن آنان بخاطر این است که آنان وسیله‌ای باشند برای رسیدن به خداوند، و چنین چیزی شرک گفته نمی‌شود. این، عیناً همان دلیلی است که مشرکان گذشته می‌گفتند و خداوند، این دلیل آنان را چنین نقل کرده است: ﴿أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلۡخَالِصُۚ وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ إِنَّ ٱللَّهَ يَحۡكُمُ بَيۡنَهُمۡ فِي مَا هُمۡ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي مَنۡ هُوَ كَٰذِبٞ كَفَّارٞ ٣﴾ [الزمر: 3] «آگاه باشید، دین و عبادت خالص از آن خداوند است و کسانی که اولیا و دوستانی بجز خداوند بر می‌گزینند ـ و می‌گویند: ـ ما آن‌ها را پرستش نمی‌کنیم مگر بخاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک گردانند. خداوند روز قیامت درباره آنچه که اختلاف دارند، داوری خواهد کرد، خداوند دروغگوی کفر پیشه را هدایت نمی‌کند». چه تفاوتی وجود دارد میان اینکه، اهل قبور وسیله باشند و میان اینکه، آنان عامل نزدیک کننده باشند؟! و برای مزید استدلال، دیدگاه آقای فضل طبرسی را که در کتاب «مجمع البیان» که از جمله کتب مرجع و معتبر شیعه است تقدیم خوانندگان محترم خواهم کرد ـ آقای طبرسی در تفسیر آیه: ﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ [الزمر: 3] می‌گوید: «أي: ليشفعوا لنا إلى الله»([[893]](#footnote-893)). «یعنی تا نزد خداوند برای ما شفاعت کنند».

شگفت‌آور اینکه آقای محمد جواد مغنیه بخشی از سخنان محمد بن عبدالوهاب را از کتاب **«كشف الشبهات»** نقل می‌کند و می‌گوید: «او **(محمد بن عبدالوهاب)** در صفحه 110 می‌گوید: «اگر آنان (شیعه) بگویند: ما شرک نمی‌کنیم، بلکه گواهی می‌دهیم که آفریدگار، رازق، مالک نفع و ضرر تنها ذات یگانه حضرت حق است و محمد فرستاده خداوند است، او مالک نفع و ضرر خودش هم نیست. البته من توسط صالحین و نیکوکاران نزد الله و بوسیله آنان از خداوند یاری می‌جویم، در جواب باید بگویید: آنانی که رسول الله ج با آنان قتال کرد و علیه آنان جنگید، به همه آنچه که شما ذکر کردید، اعتراف داشتند و می‌پذیرفتند که معبودین باطله آنان (بت‌ها) اختیار تدبر امور را ندارند بلکه آنان معتقد بودند که بت‌ها و معبودان باطل روز قیامت آنان شفاعت خواهند کرد، آقای محمد جواد مغنیه بعد از نقل این سخنان چنین می‌گوید: آیا کسی که از محمد ج انتظار شفاعت را دارد، مانند کسی است که از بت‌ها طالب شفاعت است؟... . .. آری این است تحقیق و موشکافی و این است ایمان واقعی و عمیق؟!»([[894]](#footnote-894)) من مایل نیستم که به این کج اندیشی و کج فهمی که میان طلب از رسول الله ج در حال حیاتش و بعد از وفاتش، تفاوتی قابل نیست، پاسخ یا توضیحاتی بدهم، البته می‌خواهم آنچه را که خود او در تفسیر آیه مذکور گفته است، نقل کنم. او می‌گوید: ﴿وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ﴾ و قالوا: ﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ «تا نزد خداوند برای آنان شفاعت کنند!؟»([[895]](#footnote-895)) آیا تضاد و تناقضی روشن‌تر از این یافته می‌شود؟ نابود شوند کسانی که دین خدای عزوجل را چنین تحریف نموده و آن ‌را به باد تمسخر و استهزا می‌گیرند. این عمل عیناً مانند آن است که خداوند از مشرکان نقل کرده، می‌فرماید: ﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡ وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِۚ قُلۡ أَتُنَبِّ‍ُٔونَ ٱللَّهَ بِمَا لَا يَعۡلَمُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ١٨﴾ [يونس: 18] «و بجز خداوند، کسانی را عبادت می‌کنند که به آن‌ها نفع و ضرری نمی‌رساند و می‌گویند: این‌ها شفاعت کنندگان ما نزد خداوند هستند. بگو: آیا خداوند را از چیزهایی با خبر می‌سازید که خداوند در آسمان‌ها و زمین از وجود آن‌ها خبر ندارند؟ خداوند پاک و بالاتر است از آنچه مشرکان با وی شریک قرار می‌دهند».

با بودن این آیه، کسی نمی‌تواند بگوید: «من معتقد به این نیستم که این قبور قادر به دفع ضرر یا جلب نفع هستند بلکه من طالب شفاعت از آن‌ها هستم» زیرا خداوند به نقل از مشرکان می‌فرماید: ﴿وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِۚ﴾ می‌گوید: خداوند از شرح حال این کفار خبر می‌دهد. آنان (کفار) می‌گفتند: ما این بت‌ها را عبادت می‌کنیم تا آن‌ها نزد خدا در حق ما سفارش کنند([[896]](#footnote-896)). آری، بعد از آگاه شدن و کسب اطلاع پیرامون این مطالب، لازم بنظر می‌رسد. که به پند و اندرزی که رسول اکرم ج به حضرت ابن عباس فرمود، عمل شود. رسول اکرم ج خطاب به ابن عباس فرمود: هرگاه سوال می‌کنی، از خدا سوال کن، هرگاه کمک و یاری می‌طلبی، از خدا بطلب([[897]](#footnote-897)). نه از ائمه، آنطور که آقای صدر مدعی است.

بعد آقای صدر می‌گوید: «تمام مسلمانان، بجز فرقه وهابی بر شرک نبودن آن اتفاق نظر دارند». خداوند پدرش را بیامرزد چقدر دروغگو است! مسلمانان اجماع دارند، این سخن صحیحی است ولی بر عکس آنچه که گفته شد. زیرا قاطبه اهل علم اتفاق نظر دارند بر این که: «هر کس میان خود و میان الله واسطه‌ای را در نظر بگیرد و بر اتکال کند، او را صدا کند و از او بخواهد، به اتفاق همه، او کافر است. زیرا این تصور و عقیده مانند تصور و عقیده بت پرستان است. آنانی که می‌گفتند: ﴿وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِۚ﴾ این بت‌ها و صاحبان قبور، نزد خداوند برای ما شفاعت خواهند کرد.

در پایان به کلیه کسانی که اولیاء را برای رسیدن به الله وسیله و واسطه قرار می‌دهند، می‌گویم، بندگان کج اندیش خداوند، این گفته خدا را به دقت مورد مطالعه و تحقیق قرار بدهید که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِۖ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لِي وَلۡيُؤۡمِنُواْ بِي لَعَلَّهُمۡ يَرۡشُدُونَ ١٨٦﴾ [البقرة: 186]

«و چون بندگانم از تو درباره من پرسند، ـ بگو: ـ من نزدیکم و دعای دعا کننده را هنگامی که مرا به فریاد خواند، اجابت می‌کنم. پس آنان هم دعوت مرا اجابت کنند و به من ایمان بیاورند تا هدایت شوند».

معنی حدیث «ستفترق أمَّتي إلى ثلاث وسبعين فرقة»

آقای تیجانی می‌گوید: حدیثی را که رسول اکرم ج در آن فرموده است: «بنی اسراییل به هفتاد و یک فرقه تقسیم شد، نصاری به هفتاد و دو فرقه تقسیم شد و امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهد شد، همه آن‌ها، بجز یک فرقه در دوزخ خواهند بود» خواندم.

شگفت‌آور اینکه هر فرقه، تنها خودش را فرقه ناجیه می‌داند، حال آنکه در ادامه همین حدیث آمده است که سوال شد: ای رسول خدا! آن فرقه ناجیه کدام است؟ فرمود: «آن است که به روش من و اصحاب من عمل کند». آیا فرقه‌ای وجود دارد که متمسک به کتاب الله و سنت رسول الله ج نباشد؟ آیا فرقه اسلامی هست که غیر این را مدعی شود؟ اگر از امام مالک، ابوحنیفه، شافعی و احمد بن حنبل سوال شد، آیا از میان آنان کسی پیدا می‌شود که متمسک به قرآن و سنت صحیحه نباشد؟ آری، این مذاهب چهارگانه اهل سنت هستند و اگر فرقه شیعه که من قبلاً معتقد به انحراف و فساد آن بودم، در کنار این مذاهب قرار داده شود، آن نیز مدعی تمسک به کتاب الله و سنت صحیحه بر گرفته از اهل بیت پاک و مطهر است، و طبق ضرب المثل معروف «أهل البيت أدرى بما فيه» (صاحب خانه بهتر می‌داند که در خانه چیست) آیا ممکن است که تمام این فرقه‌ها حق باشند، همانطور که خودشان مدعی هستند؟ امکان ندارد، زیرا آنچه که از حدیث مستفاد است، عکس این است، مگر اینکه حدیث را موضوع و دروغ تلقی کنم، این نیز ممکن نیست. زیرا حدیث نزد شیعه و سنی به درجه تواتر رسیده است، یا اینکه بگوییم: حدیث مصداق و مدلولی ندارد؟ و از رسول اکرم ج به دور و بسیار بعید است اینکه سخنی بگوید که مصداق و مدلولی نداشته باشد. زیرا رسول خدا «ما ينطق عن الهوى» تمام سخنان او حاوی حکمت‌ها و اندرزها هستند. با توجه به این، چاره‌ای ندارم بجز اینکه اعتراف کنم که از میان هفتاد و سه فرقه، تنها یک فرقه حق و بقیه بر باطل‌اند([[898]](#footnote-898)).

می‌گویم:

1- اختلاف ائمه اربعه، اختلاف در اصول دین نیست، همه آنان در اصول دین اتفاق نظر دارند. اختلاف میان آنان در فروع دین است و آن نیز علل و اسبابی دارد. مثلاً تفاوت درک و فهم در ارتباط با نصوص حدیث و قرآن و فاصله زمانی میان آنان. مثلاً ابو حنیفه در سال 150 هجری در گذشته است امام مالک در سال 179، شافعی در سال 204 و امام احمد در سال 241 فوت کرده‌اند. هر کدام بر اساس متن و نصوصی که از قرآن و حدیث به او می‌رسید، فتوا می‌داد. بنابر همین اصل، فتواهای امام ابوحنیفه به او می‌رسید، فتوا می‌داد. بنابر همین اصل، فتواهای امام ابوحنیفه، بیش از فتاوای دیگران هستند چون امام ابوحنیفه، زمانش با زمان صحابه نزدیک تر بوده و به متون و روایات کمتری دسترسی داشته است. اما امام احمد اغلب بوسیله احادیث فتوا می‌داد. زیرا زمان او متاخر بود و اغلب احادیث در زمان او تدوین شده و او به احادیث دسترسی بیشتری داشت. اینجا است که میان ائمه اختلاف فتوا وجود داشت هر کدام روی حدیثی که به او رسیده بود تاکید ورزید و پیروانش را به تبعیت از آن دعوت می‌کرد. اختلافی که در حدیث مورد بحث بدان اشاره شده است، اختلاف در اصول است نه در فروع.

2- یگانه فرقه متمسک به قرآن و سنت، فرقه اهل سنت و جماعت است. زیرا در حدیث پیرامون معرفی آن فرقه آمده است، (ما أنا عليه وأصحابي) و بجز اهل سنت و جماعت هیچ گروهی یافت نمی‌شود که به تمام معنی متمسک به روش‌ها و منشهای رسول الله و یارانش باشد. به همین خاطر روافض طبعاً درهای آتش را برای اهل سنت باز می‌کنند. آقای تیجانی در کتاب خود، همه‌اش صحابه را مطعون قرار داده و بر اهل سنت تاخته است. صرفاً بخاطر محبتی که اهل سنت با صحابه دارند. با توجه به این وضعیت طبعاً روافض، بیش از سایر فرق، از فرقه ناجیه (رستگار) فاصله دارند!؟

«نقدی بر تحریف حدیث رسول الله از جانب آقای تیجانی»

تیجانی می‌گوید: اجازه بفرمایید تا داستان اعرابی (مرد دهاتی) را که در مسجد رسول الله ج و در محضر پیامبر و یارانش با کمال بی‌شرمی ادرار کرد، برایتان تعریف کنم. وقتی تنی چند از یاران بلند شده بر وی شمشیر کشیدند تا او را به قتل برسانند، رسول الله ج آنان را منع کرد و فرمود: بگذارید او را موجب ناراحتی ادرار او نشوید و روی ادرار او آب بپاشید. زیرا شما مامور هستید تا با مردم سختگیری نکنید، امور را برای مردم آسان بگیرید: اسباب نفرت و دوری مردم را فراهم نسازید. صحابه چاره نداشتند جز اینکه از وی تبعیت کنند. رسول الله ج مرد اعرابی را خواست، او را کنار خود نشاند و به او خوش آمد گفت، با نرمی و ملاطفت با وی برخورد کرد و به وی فهماند که مساجد، خانه خداوند هستند، نباید آلوده شوند. مرد اعرابی به آغوش اسلام در آمد و بعد از آن، مرتب و پاکیزه همواره به مسجد می‌آمد ـ آری، خداوند درست فرموده است، وقتی در قرآن خطاب به رسول الله می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلۡقَلۡبِ لَٱنفَضُّواْ مِنۡ حَوۡلِكَۖ﴾ [آل عمران: 159] «اگر تو خشن و سنگ دل می‌بودی، حتماً از اطراف تو پراکنده می‌شدند»([[899]](#footnote-899)).

می‌گویم:

داستان اعرابی قطعاً با این الفاظ نیامده است بلکه با تعبیری شبیه آن نقل گردیده است. بخاری از ابو هریره آن‌ را چنین نقل کرده است: یک مرد بادیه نشین بلند شد و در مسجد ادرار کرد. مردم او را بد و بیراه گفتند. رسول اکرم ج فرمود: او را بگذارید و یک دلو آب بر محلی که ادرار کرده، بپاشید. همانا خداوند شما را مامور کرده تا بر مردم آسان بگیرید و سختگیر نباشید([[900]](#footnote-900)). اما آقای تیجانی در صدد بر آمده است تا زخم‌های روحی و روانی خود را که در اثر حسد نسبت به صحابه در او بوجود آمده است تخفیف دهد، لذا دست به تحریف روایت زده، چنین گفته است: « (تنی چند از صحابه شمشیرها را از غلاف کشیده می‌خواستند او را به قتل برسانند) »!؟ تمام روایات خلاف این دروغ سخن می‌گویند. این جمله به تعبیرهای متعددی آمده است. مانند (قام عليه بعض الناس) بعضی از حاضرین علیه او قیام کردند. (صاح به الناس) مردم در برابر این عمل او سر و صدا به راه انداختند ـ (فأسرع الناس إليه) مردم به طرف او شتافتند ـ (فتناوله الناس) مردم او را گرفتند. (فقال أصحاب رسول الله مه، مه) یاران رسول الله فرمودند: بگذارید، بگذارید. این همه روایات مورد پسند آقای تیجانی واقع نشدند و او دست به تحریف حدیث زد تا ثابت کند که صحابه خشن و تندخو هستند، و قصدی به جز قتل و کشتار نداشتند. ولا حول ولا قوة إلا بالله.

آقای تیجانی در ادامه هذیان و یاوه گویی خود، می‌گوید: «رسول اکرم ج با مرد بادیه نشین به ملاطفت و نرمی برخورد کرد و او مسلمان شد و بعد مرتب و با لباس و بدن پاکیزه به مسجد می‌آمد». به به، مگر آن مرد بادیه نشین کافر بود که آقای تیجانی می‌گوید: او در اثر ملاطفت رسول الله مسلمان شد؟! در سنن ابو داود از ابی هریرهس در این باره آمده است: مردی بادیه نشین وارد مسجد شد، رسول اکرم ج نشسته بود. آن مرد دو رکعت نماز خواند و بعد چنین دعا کرد. پروردگارا، بر من و محمد رحم کن و بجز ما بر احدی رحم نکن. پیامبرج فرمود: چیز وسیع و گشاده‌ای را محدود و تنگ کردی. دیری نگذشت که آن مرد در گوشه مسجد ادرار کرد. مردم به طرف او شتافتند. رسول الله ج جلوی آنان را گرفت و فرمود: خداوند شما را امر کرده تا بر مردم آسان بگیرید و سختگیری نکنید. بعد فرمود: یک دلو آب بر آن بپاشید([[901]](#footnote-901)). و در روایت احمد با این الفاظ آمده است. «فقام إليه رسول الله ج فقال: إنها بني هذا البيت لذكر الله والصلاة وإنه لا يبال فيه» رسول اکرم ج به طرف او رفت و فرمود: همانا این خانه برای یاد خدا و نماز ساخته شده است. از آلودگی باید دور نگاه داشته شود. بعد یک دلو آب خواست و آن ‌را روی محل پاشید. راوی می‌گوید: آن مرد صحرایی بعد از اینکه متوجه شد، گفت: رسول اکرم ج بلند شده نزد من آمد. پدر و مادرم فدای او شود. و به من بد و بیراه نگفت، مرا عتاب نکرد و مرا نزد([[902]](#footnote-902)).

آقای تیجانی چگونه می‌گوید: او مسلمان شد؟!؟

از کجا می‌داند که آن مرد صحرایی بعد از آن با تن و لباس پاکیزه وارد مسجد می‌شد؟! بار خدایا، او را دکتر می‌گویند!!!.

«نقدی بر دیدگاه آقای تیجانی درباره عبدالله بن عمرب»

آقای تیجانی می‌گوید: «... یا از عبدالله بن عمر، او نیز از جمله کسانی بود که از امام علی فاصله می‌گرفت و بعد از اینکه مردم با امام علی بیعت کردند، او با امام علی بیعت نکرد و درباره اینکه، بهترین مردم بعد از رسول الله ج ابوبکر، عمر و عثمان هستند، و بعد از آن کسی بر کسی برتری ندارد و همه با هم برابرند، حدیث بیان می‌کرد. معنی این حدیث، این است که عبدالله بن عمر، امام علی را با توده مردم و مردم کوچه و بازار برابر می‌دانست، مانند یک فرد عادی که هیچ گونه فضل و فضیلتی نداشته باشد، او را به حساب می‌آورد. عبدالله چقدر بیگانه و نا آشنا است، درباره واقعیاتی که علمای بزرگ امت و ائمه درباره فضیلت امام علی بیان کرده‌اند. روایاتی که پیرامون فضیلت علی وارد شده‌اند، چنان مستند و معتبرند که این گونه روایات درباره هیچ یک از صحابه نیامده است. آیا عبدالله بن عمر حتی یک روایت درباره فضیلت امام علی نشنیده است؟ آری، به خدا سوگند او درباره فضیلت امام علی زیاد شنیده است، و زیاد دانسته، اما سیاست و ما أدراك ما السياسة، سیاست حقایق را وارونه می‌کند و شگفتی می‌آفریند([[903]](#footnote-903)).

می‌گویم:

1- آقای تیجانی بر صحابی رسول الله ج، عبدالله بن عمر خرده گیری می‌کند صرفاً بخاطر اینکه او این حدیث را روایت کرده است و گمان می‌کند که این حدیث طعن بر امام علی است و او متوجه اعمال خود نیست. در حالی که او احادیث را تحریف می‌کند و برخی دیگر را صرفا بخاطر اینکه این احادیث مشتمل بر مدح صحابه هستند، تجلیل می‌کند. او بی‌گمان هدف خود را پاک و مقدس می‌داند اما می‌پندارد که ابن عمرب قصد خرده گیری و عیبجویی امام علی را داشته است و پیرامون فضیلت ابوبکر، عمر و عثمان دست به وضع احادیث زده است. آفرین بر این گمراهی!.

2- قصد ابن عمر هرگز مطعون کردن امام علی یا اینکه او را بدون فضیلت جلوه دهد نبوده است. در حدیث مذکور، خوبی و بهتری مقید به امور مربوط به خلافت است. همان گونه که ابن عساکر از عبدالله بن یسار و او از سالم و او از ابن عمر نقل کرده است: «إنكم لتعلمون إنا كنا نقول على عهد رسول الله ج، أبي بكر، عمر وعثمان، يعني في الخلافة». یعنی، شما بخوبی آگاه هستید که ما در زمان رسول الله ج می‌گفتیم: ابوبکر، عمر و عثمان یعنی در خلافت. همچنین در اصل حدیث که از طریق عبدالله عن نافع عن ابن عمر نقل شده است نیز چنین آمده است «كنا نقول في عهد رسول الله ج، من يكون أولى الناس بهذا الأمر؟ چه کسی شایسته‌تر برای خلافت است، در این باره در زمان حیات مبارک رسول اکرم ج بحث و تبادل نظر داشتیم و می‌گفتیم، نخست ابوبکر و سپس عمر([[904]](#footnote-904)).

اگر عبدالله بن عمر فضیلتی برای امام علی قایل نبود، چگونه از رسول اکرم ج روایت می‌کرد که حسن و حسین سردار جوانان اهل بهشت هستند، و حضرت علی که پدر حسن و حسین است. از فرزندان خود افضل و بهتر است([[905]](#footnote-905)) علاوه بر این امام بخاری از حضرت سعد بن عبیده نقل کرده است که: «شخصی نزد ابن عمر آمد و درباره عثمان از او پرسید. ابن عمر از خوبی‌های عثمان برای او بیان کرد، بعد ابن عمر پرسید: ممکن است تو از شنیدن تعریف او ناراحت شدی؟ آن شخص گفت: آری، ابن عمر گفت: خدا تو را ذلیل کند. بعد درباره علی سوال کرد. ابن عمر خوبی‌های علی را بیان کرد. بعد گفت: او آن است. خانه او وسط خانه‌های رسول الله ج ساخته شده است. بعد ابن عمر گفت: ممکن است تو از شنیدن تعریف علی ناراحت شده‌ای؟ گفت: آری، ابن عمر گفت: خدا تو را ذلیل کند. برو و هرچه می‌خواهی در حقم انجام بده([[906]](#footnote-906)). در روایت نقل شده از عطاء آمده است «آن مرد گفت: من او را نمی‌پسندم، ابن عمر گفت: خداوند تو را نپسندد([[907]](#footnote-907)) آیا این همه روایات دال بر این هستند که ابن عمر فضیلتی برای امام علی قایل نبود؟ واقعیت این است که آقای تیجانی فقط با یک چشم نگاه می‌کند و بجز معایب و نقایص چیزی دیگر را نمی‌بیند. و معنی قول ابن عمر: «إن بيته أوسط بيوت النبي ج، أي: أحسنها بناءً»([[908]](#footnote-908)).

3- البته دلایل برای فضیلت، جایگاه و تقوای ابن عمرب زیاد است. عباس قمی، محدث امامیه در کتاب خود «الكنى والألقاب» پیرامون معرفی شخصیت ابن عمرب چنین آورده است: «عبدالله بن عمر صحابی نامداری است: ابن عبدالبر در استیعاب درباره او گفته است. از اهل تقوی و علم و فضل است و به شدت از آثار و روش‌های رسول اکرم ج پیروی می‌کرد. در فتوا دادن بسیار محتاط بود. با حزم و احتیاط سخن می‌گفت. رسول اکرم ج خطاب به همسرش حفصه، خواهر عبدالله فرمود: «برادرت عبدالله مرد بسیار شایسته و خوبی است، اگر نماز شب را می‌خواند. بعد از آن ابن عمر هرگز سحرخیزی را ترک نکرد([[909]](#footnote-909)).

و (عالم دیگری از علمای بزرگ شیعه) امام ابن بابویه قمی، در کتاب خودش «الخصال»([[910]](#footnote-910)) به روایات ابن عمر استدلال می‌کند و آن‌ها را می‌پذیرد. و همچنین آقای محقق آن کتاب روایات وی را می‌پذیرد. آری، این است ابن عمر از دیدگاه امامیه اثناعشریه!؟ (اما تیجانی رافضی، کاسه‌ی داغتر از‌اش از ابن عمرب عیب‌جویی می‌کند!).

«نقدی بر دیدگاه تیجانی پیرامون جایگزین کردن صحابه سپاسگزار به جای صحابه منقلبین»

آقای تیجانی می‌گوید: «صحابه شاکرین، آنانی که عهد و پیمان رسول الله ج را نقض نکردند، مانند عمار بن یاسر، سلمان فارسی، ابی ذر، مقداد بن اسود خزیمه بن ثابت و ابی بن کعب و غیره، جای صحابه متقلب و مرتد مانند، معاویه، عمرو بن عاص، مغیره، ابو هریره، عکرمه، کعب الاحبار و غیره را گرفتند. خدا را در برابر این بینش و آگاهی سپاس می‌گویم([[911]](#footnote-911))؟؟

می‌گویم:

گناه معاویه چیست که در ردیف مرتدان قرار گیرد؟ معاویه مگر همان کسی نیست که امام معصوم، حسن بن علی با وی مصالحت کرد و خلافت را به وی سپرد؟ عمرو بن عاص چه گناهی را مرتکب شده است؟ اگر او بخاطر حمایت از معاویه مطرود است، باید بدانیم او کسی بود که از طرف امام حسن و امام حسین کاندیدی خلافت تعیین شده بود، اگر او بخاطر حمایت از معاویه بزه کار است، چرا امام حسن و امام حسین او را برای خلافت کاندید کرده بودند؟ در واقع مجرم بودن مغیره بن شعبه، عکرمه و کعب الاحبار برای من روشن نیست. تیجانی از این سه تن خلافت یا تخلفی را نقل نکرده است. البته آنچه که ظاهر و آشکار است، این است که آقای تیجانی دری از انقلاب و ارتداد را باز کرده، از هر کس که دل خوشی نداشته باشد، او را داخل آن قرار می‌دهد و دلیل ارتداد این صحابه را بیان نمی‌کند، زیرا می‌ترسد که ماهیت ناهنجارش نسبت به بهترین مردم روی زمین آشکار شود. اما ابو هریره، تنها جرمش این است که فضیلت ابوبکر و عمر را بیان می‌کند ـ این جرم به تنهایی برای مرتد بودن او کافی است.

«نقدی بر دیدگاه تیجانی پیرامون واژه «اهل سنت و جماعت»

آقای تیجانی می‌گوید: چه کسی اصطلاح یا واژه «اهل سنت و جماعت» را رواج داده است؟! در تاریخ پیرامون این مطلب مطالعات و پژوهش زیادی انجام داده‌ام. آنچه که بدان دست یافته‌ام این است که سالی که معاویه در آن خلافت را بدست گرفت، به اتفاق «عام الجماعة» یعنی سال جماعت نامیده شد. دلیلش نیز این بود که امت بعد از به قتل رسیدن عثمان به دو گروه تقسیم شد، حامیان امام علی و پیروان معاویه ـ وقتی امام علی به شهادت رسید و معاویه بعد از صلح با امام حسن خلافت را به تمام معنی در دست گرفت و امیرالمومنین شد، آن سال به «سال جماعت» موسوم گردید. بدین ترتیب واژه «اهل سنت و جماعت» با مسمی‌شدن به این اسم، دال بر تبعیت و پیروی کردن از روش و منش معاویه و اتفاق بر آن است، «اهل سنت و جماعت» هرگز به معنی پیروان سنت رسول الله ج نمی‌باشد([[912]](#footnote-912)).

می‌گویم:

سنت در لغت، به معنی روش و سیره است و جماعت در لغت، به ضد تفرقه معرفی شده است. این تعریف لغوی واژه «اهل سنت و جماعت» است. تعریف اصطلاحی «سنت»، عبارت است از پیروی کردن از روش و منش پیامبرج و یاران او، در عمل([[913]](#footnote-913))، رفتار، گفتار و اعتقاد. علامه ابن حزم اهل سنت را چنین تعریف می‌کند: «اهل سنت همان اهل حق‌اند و غیر آنان، اهل بدعت نام دارند ـ اهل سنت اصحاب رسول الله ج و پیروان آنان از تابعین هستند ـ و بعد اصحاب حدیث و پیروان آنان از فقهای از زمان گذشته تا عصر حاضر، و کلیه کسانی از توده مردم در شرق و غرب گیتی که از روش صحابه، تابعین، محدثین و فقهای تاسی کنند، «اهل سنت و جماعت» گفته می‌شوند([[914]](#footnote-914)).

بدین ترتیب، اهل سنت، به کسانی گفته می‌شود که از سنت رسول الله ج تبعیت کنند و معنی اصطلاحی «جماعت» یعنی گروهی که تابع و پیرو حق هستند. و منظور آن، گروه صحابه می‌باشد ـ همانطور که رسول اکرم ج در پاسخ کسی که درباره گروه رستگار سوال کرد، فرمود: «ما أنا عليه وأصحابي» در روایتی دیگر این مطلب به صراحت، چنین آمده است: «هي الجماعة» بنابراین، ابوشامه می‌گوید: هر جا حکم به لزوم تبعیت از جماعت آمده است، منظور از آن لزوم تبعیت از حق است، هر چند که تبعیت کنندگان از حق کمتر و دنبال روان باطل بیشتر باشند. زیرا حق همان است که نخستین جماعت، یعنی پیامبر و صحابه بر آن عمل می‌کردند، کثرت اهل باطل بعد از آنان ملاک نیست([[915]](#footnote-915)) لذا جماعت، به معنی پیروی کردن از پیامبر و یاران او می‌باشد و هر کس که از سیره و روش پیامبر و یاران او پیروی کند، بر حق عمل کرده است و حق است ولو اینکه یک نفر باشد. ابن مسعودس در این باره چنین فرموده است: .. . إن الجماعة ما وافق الحق، وإن كنت وحدك، جماعت یعنی کسانی که با حق موافق باشند ولو اینکه یک نفر باشد([[916]](#footnote-916))، بنابراین، سنت به معنی پیروی کردن از کتاب الله و سنت است. و جماعت، عبارت است از آنچه که صحابی بر آن اتفاق و اجماع کرده باشند. هر کس از کتاب، سنت و اجماع صحابه سخن بگوید و آن‌ها را ملاک و معیار حق بداند، از اهل سنت و جماعت می‌باشد، این است تعریفی که اهل سنت از واژه و اصطلاح، «اهل سنت و جماعت» دارند. لذا ادعا آقای تیجانی مبنی بر اینکه منظور از سنت متبعه، همان سنت معاویه، به معنی ناسزا گفتن به حضرت علیس است، دال بر دروغ رسوا کننده و جهالت او است و حکایت از کینه توزی یا بی‌علمی او دارد.

«نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه رسول الله ج درباره دوازده امام و اسامی آنان تصریح فرموده است»

آقای تیجانی می‌گوید: شما چگونه و بنابر چه دلیلی، از امامانی تقلید می‌کنید که دستگاه حکومت اموی یا عباسی بخاطر اغراض سیاسی آنان را منسوب کرده است و امامانی را که رسول اکرم ج درباره تعداد و نام آنان به صراحت سخن گفته است، رها می‌کنید ـ چگونه از کسانی تقیلد می‌کنید که پیامبرج را به معنی واقعی کلمه شناخته‌اند و کسی را که باب علم است و برای رسول الله ج به منزله هارون برای حضرت موسی است، ترک می‌کنید ـ بعد او در حاشیه، «بخاری» و «ينابيع الـمودة» را به عنوان ماخذ و منبع ذکر می‌کند([[917]](#footnote-917)).

می‌گویم:

1- منظور آقای تیجانی از تعیین عدد ائمه اشاره به روایتی است که امام بخاری آن‌ را ذکر کرده است. در صحیح بخاری حضرت جابر بن سمره می‌گوید: از رسول اکرم ج شنیدم که فرمود: «يكون اثنا عشرة أميراً» دوازده امیر خواهد بود. بعد راوی می‌گوید: «قال كلمة لم أسمعها» یعنی رسول اکرم ج بعد از آن جمله اول، کلمه‌ای را ذکر کرد که جابر می‌گوید من آن‌ را خوب متوجه نشدم ـ بعد پدر جابر یعنی سمره گفت. آن کلمه که تو ای جابر متوجه نشده‌ای، این بود، «كلهم من قريش» یعنی تمام دوازده امام از قریش خواهند بود([[918]](#footnote-918)). شگفت‌آور این است که آقای تیجانی از حدیثی استدلال می‌کند که در واقع آن حدیث بزرگ‌ترین و مستندترین دلیل علیه خود او است «ولكنه لا يشعر»!؟ زیرا منظور او از دوازده امیر، از فرزندان حضرت علی است و آنچه که روشن و متفق علیه است، این است که هیچ کدام از فرزندان حضرت علی به امامت و امارت نرسیده است، بجز خود حضرت علی. حتی حضرت امام حسن نیز امارت را برای حضرت معاویه رها کرد و به نفع او دست بردار شد و بقیه دوازده نفر قبل از اینکه به امارت برسند، فوت کردند یا شهید شدند! آقای تیجانی بر مبنای چه دلیلی حدیث را برای خود دلیل و مستمسک قرار می‌دهد؟ در واقع این حدیث دلیل اهل سنت است. زیرا امراء که نخستین آنان خلفای اربعه هستند، از قریش بودند. بعد نیز کسانی دیگر عملا به امارت و خلافت رسیدند و آنان نیز از قریش بودند. مانند معاویه، حد اکثر آنچه که از حدیث مذکور استفاده می‌شود، این است که دوازده نفر از قریش به امارت خواهند رسید، همانطور که رسول الله ج فرموده است لیکن محال و بسیار بعید است که منظور از آنان همان دوازده امامی ‌باشند که شیعه از آنان استدلال می‌کند، زیرا همگی آنان قبل از مستولی شدن بر منصب امارت فوت کردند. بجز امام قائم، محمد بن حسن عسکری که طبق عقیده اهل تشیع در سن پنج سالگی داخل سرداب شده و در یک وقت و زمان مشخصی ظهور خواهد کرد. علاوه بر این، اگر عدد و آمار امراء را به دوازده منحصر و محدود کنیم، این خودش مساله‌ای است که با اعتقاد شیعه موافقت و همسانی ندارد. زیرا آنان مدعی هستند که نخستین امام، از میان دوازده امام، علی بن ابی طالب است و به این ترتیب، تعداد ائمه به سیزده می‌رسد، نه به دوازده!؟ در صورتی که شیعه روی دوازده امام تاکید دارد، طبرسی در کتاب خود **(أعلام الورى بأعلام الهدى**» که نزد امامیه، کتاب بسیار معتبر و مستندی است، از ابی جعفر و او از جابر بن عبدالله الانصاری نقل می‌کند ـ جابر می‌گوید: «نزد فاطمه زهراء رسیدم، تخته‌ای که نام اوصیاء از فرزندان وی در آن نوشته شده بود، در جلوی او گذاشته بود. جابر می‌گوید: آن نام‌ها را شمردم دوازده بودند و آخرین آنان، امام قائم بود. از میان آنان سه نفر محمد نام داشت و چهار نفر علی مسمی بودند([[919]](#footnote-919)) و از زراره مروی است، می‌گوید: از ابو جعفر÷، شنیدم فرمود: «از اولاد حضرت محمد دوازده نفر محدث خواهند بود، همه آنان از فرزندان رسول الله ج و از فرزندان علی بن ابی طالب هستند پس رسول الله ج و حضرت علی هر دو پدر هستند ـ با توجه به آنچه که ذکر شد، توصیه من به آقایان شیعه، این است که بجای دوازده امامی (اثنا عشري) خود را به سیزده امامی (ثلاثة عشري) مسمی‌کنند؟؟!! و در غیر این صورت مسلک آنان مخالف با اعتقاد آنان خواهد بود!؟

2- این گفته آقای تیجانی که رسول اکرم ج درباره نام‌های ائمه تصریح نموده و بطور معین آن‌ها را ذکر کرده است، دروغی آشکار است و از هیچ دلیلی صحیح و روشن چنین چیزی ثابت نیست. شگفت‌آور اینکه آقای خویی، مرجع بزرگ شیعه در صفحه 125 کتاب خود «مسایل و درود» منکر این است. خویی در جواب یکی از سوال کنندگان می‌گوید: «روایات متواتره که از طریق خاص و عام به ما منتقل شده‌اند، تعداد ائمه را دوازده ذکر کرده‌اند ولی در مورد نام آنان ذکری و سخنی به میان نیامده است به گونه‌ای که بعد از رحلت امام سابق، شک و تردیدی درباره امام لاحق (بعدی) باقی نمانده باشد.. خواننده‌ی محترم مشاهده می‌کنی که چقدر تضاد و تناقض در معتقدات شیعه وجود دارد! علاوه بر این، آقایان شیعه در تعیین اسماء ائمه اختلاف دارند. عده‌ای ائمه را از فرزندان حسین می‌دانند تا امام جعفر. بعد به سه فرقه تقسیم می‌شوند. یک فرقه امامت را به موسی بن جعفر اختصاص می‌دهد و خود را امامیه می‌گوید. فرقه دوم امامت را از آن اسماعیل بن جعفر می‌داند و خود را اسماعیلیه می‌گوید. و فرقه‌ای امامت را از آن محمد بن الحنیفیه می‌داند... برای کسب اطلاع بیشتر به «فرق الشيعة» نوشته نوبختی مراجعه شود تا نهایت سرگردانی و سردرگمی آنان در این خصوص برایتان آشکار شود. باید گفت که ادعای آقای تیجانی دایر بر اینکه رسول اکرم ج اسامی ائمه را به صراحت بیان کرده است، سخنی بسیار بی‌ارزش و بدون دلیل است.

«نقدی بر ادعای آقای تیجانی دایر بر اینکه صحابه قاتل علی هستند»

جناب تیجانی می‌گوید: «اگر پیروان و یاران موسی÷ علیه هارون÷ توطئه کردند و نزدیک بود او را به قتل برسانند، بعضی از اصحاب محمد ج نیز هارون محمد را کشتند و فرزندان و حامیان او را تعقیب کردند. برای دستگیر کردن آنان زیر هر سنگ و داخل هر پلاسی رفتند و نام آنان را از لیست خارج کردند و مردم را از اختیار کردن نام «علي» برای فرزندان خود منع کردند؟!([[920]](#footnote-920))

می‌گویم:

آیا می‌توان یک کتاب را پیدا کرد در آن، اصحاب رسول الله ج قاتل، حضرت علیس معرفی شده باشند؟! آری، دقت بفرمایید، جهالت چگونه جاهلان ‌را وا می‌دارد که با واقعیات تاریخی مخالفت کنند؟! حقیقت مسلمه نزد شیعه و سنی این است که حضرت علیس توسط خوارج به شهادت رسیده است و قاتل وی عبدالرحمن بن ملجم است. آیا از دیدگاه آقای تیجانی خوارج جز صحابه هستند!؟ درباره این گفته تیجانی که صحابه از اختیار کردن اسم «علي» مردم را منع می‌کردند، چنان دروغ واضح و آشکاری است که نیاز به دفاع ندارد و برای من مقدر نیست که تفسیر یا تبصره‌ای پیرامون آن بنگارم بجز اینکه من از این هدایتی که نصیب آقای تیجانی شده است پناه می‌جویم!!.

«آقای تیجانی حدیث رسول الله ج را تحریف می‌کند»

تیجانی می‌گوید: «بعضی از یاران رسول الله ج در نقل کردن حدیث، ثقه و قابل اعتماد نبودند. بسیاری احادیث را که مطابق میل آنان نبودند، باطل تلقی نموده‌اند و علی الخصوص احادیثی را که مورد وصیت رسول الله ج بودند و موقع بیماری و وفات رسول الله گفته شدند ـ بطور مثال می‌توان حدیث زیر را ذکر نمود. در بخاری و مسلم آمده است، که رسول اکرم ج موقع رحلت سه مطلب را توصیه کرد: یکی اینکه مشرکین را از جزیره عرب بیرون کنید ـ دوم اینکه وفد اسامه را امضا کنید، یعنی آن‌ را بفرستید... بعد راوی می‌گوید: مطلب سوم را فراموش کرده‌ام. آیا این معقول است و عقل آن‌ را می‌پذیرد، صحابه که حاضر در جلسه بودند و هر سه وصیت را در بیماری موت رسول الله ج از وی شنیده‌اند، دوتا را یاد کرده و سومی را فراموش کنند حال آنکه آنان به قدری تیز هوش و دارای یادداشت قوی بودند که قصیده و اشعار بسیار طولانی را بعد از یک بار شنیدن از بر می‌کردند؟ هرگز باور کردنی و پذیرفتنی نیست. البته سیاست آنان را واداشت تا آن بخش از وصیت را فراموش کنند و سخنی از آن گفته نشود، این نیز یکی دیگر از اباطیل صحابه است. چون این بخش از وصیت بی‌گمان در مورد جانشینی علی بن ابی طالب بوده است، راوی آن‌ را عمداً ذکر نکرده است([[921]](#footnote-921)).

جواب:

1- این حدیث، بخشی از آن حدیث است که آقای تیجانی آن‌ را به «مصیبت روز پنج شنبه» یاد می‌کند. ذکر این جز از حدیث در اینجا و عدم ذکر آن در بحث مذکور، آشکارا حدیث از این دارد که آقای تیجانی چقدر دارد با احادیث بازی می‌کند. دلیل مطرح نکردن این بخش از حدیث در مباحث سابق (رزية يوم الخميس) این است که این بخش از حدیث، مبین این مطلب است که رسول اکرم ج صحابه را از نزد خود بیرون نرانده و آنان را طرد نکرده است. و مهم‌تر از همه، اینکه رسول اکرم ج این توصیه‌ها را بعد از اینکه از نوشتن مکتوب منصرف شده بود، به صحابهش کرد، این خودش دلیل روشن و بسیار واضحی است مبنی بر اینکه آنچه را که رسول اکرم ج می‌خواست بنویسد، مطلب ضروری و مهمی نبود بلکه همانطور که حضرت عمرس می‌اندیشید یک امر اختیاری بود.

2- گوینده این جمله و کلمات (سومی را فراموش کرده‌ام) سعید بن جبیر، تابعی است. در روایتی دیگر چنین آمده است (وسكت عن الثالثة أو قالها فأنسيتها) از ذکر توصیه سومی خاموشی اختیار کرد یا اینکه او آن‌ را گفته و من آن ‌را فراموش کرده‌ام. بنابراین فراموش کننده سعید بن جبیر است و او تابعی است نه صحابی. لذا این گفته آقای تیجانی (آیا عقلانی است که صحابه حاضر در جلسه وصایای رسول الله را شنیده و سومی را فراموش کنند؟) دال بر جهالت و بی‌علمی او است. زیرا که صحابه حدیث را فراموش نکردند بلکه کسی که از صحابه روایت می‌کند، او فراموش کرده است. لذا آقای تیجانی مسئولیت فراموش کردن یک راوی را که بخشی از یک حدیث را فراموش کرده است، چگونه به گردن صحابی می‌اندازد ـ باز هم فرضاً اگر بپذیریم که صحابه بخشی از حدیث حتی تمام یک حدیث را فراموش کرده است، شگفت‌آور نیست، زیرا صحابه مانند سایر انسان‌ها هستند بعضی امور را فراموش می‌کنند و بعضی را بخاطر می‌سپارند آنان از چنین چیزی معصوم نیستند ـ ولی همانطور که در مباحث گذشته خاطر نشان کردم، عصمتی که آقای تیجانی آن‌ را برای علی و فرزندانش قایل است، او را بر این گمان واداشته است که هر گونه خطا، فراموشی حتی سبقت کسانی که از صحابه صورت گیرد، آن‌ را یک عیب و گناه در حق آنان تلقی کند. **فنسأل الله النقمة لعقدة العصمة لدى الرافضة!.**

«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه اختلاف میان ائمه اربعه دال بر مخالفت آنان با قرآن و سنت است»

آقای تیجانی می‌گوید: بدلیل اینکه در مذاهب اربعه اختلاف زیادی وجود دارد، لذا آن مذاهب بر گرفته از سخنان خدا و رسول او نیستند. زیرا رسول الله با قرآن مخالف نیست و سخنی خلاف خلاف قرآن نمی‌گوید([[922]](#footnote-922)).

جواب:

قصد دفاع از ائمه اربعه یا قصد بیان موجبات اختلاف فقهی آنان را ندارم. می‌خواهم توضیحاتی درباره گفته آقای تیجانی دایر بر اینکه اختلاف میان ائمه اربعه نشانگر این است که آن مذاهب بر گرفته از سخنان خدا و رسول الله ج نیستند؟ بدهم. آقای تیجانی اگر اختلاف میان مذاهب دال بر این است که آن مذاهب غیر الهی و باطل هستند، ناچارم سخنان ابی جعفر طوسی، شیخ طایفه اثنی عشریه را برای هدایت نقل کنم. جناب طوسی می‌گوید: اختلاف میان مذاهب اثنا عشری، بیش از اختلاف میان مذاهب اربعه اهل سنت است. او در کتاب خود (عدة الأصول) چنین می‌گوید: در کتاب «استبصار وتهذيب الأحكام» بیش از هزار حدیث مختلف و مختص به فقه از ائمه علیهم السلام، نقل کرده‌ام. و در اکثر آن‌ها، اختلاف طایفه (شیعه) را درباره عمل کردن به آن‌ها یادآور شده‌ام. و این اختلاف بر احدی پنهان نیست. حتی اگر اختلاف طایفه (اثنا عشري) را درباره احکام به دقت مورد مطالعه قرار بدهی، آن‌ را بیش از اختلافی که میان ابوحنیفه، شافعی و مالک وجود دارد، می‌بینی!!؟([[923]](#footnote-923)).

بنابراین آقای تیجانی را بخاطر هدایت شدن بوسی مذهبی که بر حسب فکر و اندیشه کج او بدلیل وجود اختلافات فقهی، مذهب غیر الهی و آسمانی است، تبریک می‌گویم.

نقدی بر سخنان تیجانی پیرامون مبحث (راهنمایی حق)

تیجانی داستان بسیار طولانی را تحت عنوان «راهنمایی حق» ذکر کرده است که خلاصه آن تقدیم خوانندگان محترم خواهد شد: یک زن و یک مرد با هم ازدواج می‌کنند. بعد از ازدواج خانواده زن و شوهر مطلع می‌شوند که زنی در او آن شیر خوارگی این همسر و شوهر، آن‌ها را شیر داده است. و هر کدام سه دفعه و پستان زن شیر دهنده را در دهان گرفته و مکیده است. این مساله به عنوان یک مشکل بزرگ در خانواده همسر و شوهر و حتی میان تمام مردم محله مطرح می‌شود. و آنان در صدد راه حل این معضل خانوادگی بر می‌آیند. و نزد فقها و مراجع دینی می‌روند. اکثر آنان به حرمت ازدواج فتوا می‌دهند. بالاخره آنان به (علامه) تیجانی مراجعه می‌کنند، او این معضل بزرگ را بوسیله فتوایی از فتاوای علی بن ابی طالب حل می‌کند و می‌گوید که امام علی بن ابی طالب بعد از مکیدن پانزده بار به حرمت ازدواج یا ثبوت حرمت شیر خوارگی فتوا داده است؟! بعد آقای تیجانی موضوع را در دادگاه مطرح می‌کند و با ارائه دلایل از کتب شیعه و سنت به غائله خاتمه داده و پیروزمندانه از محکمه قضا بیرون می‌آید([[924]](#footnote-924)).

می‌گویم:

1- فقهای اهل سنت درباره تعداد مکیدن اختلاف نظر دارند. یک گروه پنج بار مکیدن را موجب حرمت رضایت می‌داند. امام شافعی، یک روایت از امام احمد و فتوای عایشه، عبدالله بن زبیر، اسحاق، ابن مسعود، عطا و طاوس، مؤید خمس رضعات (پنج بار مکیدن) هستند گروه دوم مطلق شیر را موجب حرمت می‌داند، خواه قلیل باشد یا کثیر و هیچ تفاوتی میان قلیل و کثیر قائل نیست. و علی بن ابی طالب، ابی عباس، ابن مسیب، حسن، مکحول، زهری، قتاده، حماد، مالک، اوزاعی، ثوری و لیث مؤید این دیدگاه هستند و مطلق مکیدن شیر را موجب حرمت می‌دانند. گروه سومی معتقد به این است که سه بار مکیدن موجب حرمت است. و آنان عبارت‌اند از: ابوثور، ابوعبید، داود و غیره([[925]](#footnote-925)) قول صحیح ان شاءالله، این است که کمتر از پنج بار مکیدن، حرمت رضاعت را ثابت نمی‌کند. همانطور که در احادیث صحیح آمده است. حضرت ام المومنین، عایشهل می‌فرماید: «در قرآن ده بار مکیدن شیر موجب حرمت رضاعت بود ولی بعداً منسوخ شد و ده بار مکیدن به پنج باز مکیدن تقلیل یافته است. رسول الله ج رحلت کرد و این (خمس رضعات) (پنج بار مکیدن) تلاوت می‌شد([[926]](#footnote-926)).

2- این ادعای تیجانی که امام مالک حسب امیال و خواسته طبقه حکام فتوا می‌داد([[927]](#footnote-927))، دروغ محض است. او حتی یک دلیل برای اثبات مدعای خود ارائه نداده است. او از کجا چنین سخنی را می‌گوید؟ اگر کسی از حکام از امام مالک تقلید کرده است، این عیبی محسوب نمی‌شود. زیرا امام کسی را امر به تقلید از خود نکرده است و از امام مالک به روایت صحیح ثابت است: «همانا من بشری هستم و مانند سایر اولاد آدم جایز الخطا هستم، نسبت به فتاوا و آراء من دقت شود، هر آنچه که موافق با کتاب الله و سنت باشد، بدان عمل کنید و آنچه که با کتاب الله و سنت موافقت نداشته باشد، آن‌ را ترک کنید»([[928]](#footnote-928)).

3- این گفته آقای تیجانی که علی بن ابی طالب (خمس عشر رضعات) پانزده بار مکیدن را موجب حرمت می‌داند([[929]](#footnote-929))، افرا و دروغ محض است. زیرا فتوای حضرت علی در این خصوص، همانطور که از روایات صحیح ثابت است. این است که قلیل و کثیر رضاع، موجب حرمت است، یعنی مطلق مکیدن شیر را قطع نظر از تعداد، موجب حرمت رضاع می‌داند. (قول بخمس عشر رضعات) یعنی پانزده بار مکیدن از هیچ یک از علما ثابت نیست. اما شیعه دوازده امامی، در این باره دچار سردرگمی بسیار شگفتی هستند.

آقای طوسی در کتاب (تهذيب الأحكام) که در اصول و فروع از کتب مرجع شیعه محسوب می‌شود، روایات مختلف و متناقضی را آورده است. در یک روایت چنین آورده است. «عبید بن زراره می‌گوید: از ابی عبدالله÷ سوال کردم: ما اهل بیت، تعدادمان زیاد است. در مواقع خوشی یا غم همه ما گرد هم می‌آییم، زن و مرد با هم تجمع می‌کنند. بسا اوقات زنان از اینکه سرشان لخت شود، بدلیل وجود مردان با شرم و حیا مواجه می‌شوند و گاهی مردان نیز خجالت می‌کشند از اینکه به طرف زنان نگاه کنند، حرمت رضاعت چگونه و با چند بار مکیدن ثابت می‌شود؟ فرمود: همان مقدار که گوشت و خون را تولید کند، عرض کردم: چه مقدار خون و گوشت را تولید می‌کند؟ فرمود: «می‌گفتند: که ده بار مکیدن مولد خون و گوشت می‌شود» عرض کردم: با ده بار مکیدن حرمت رضاعت ثابت می‌شود؟ فرمود: «این فتوا را بگذار» و بعد فرمود: «هر چه که از نسب حرام است از رضاعت نیز حرام می‌گردد»([[930]](#footnote-930)) در روایتی دیگر از ابی عبدالله آمده است: «از شیر خوردن حرمت ثابت نمی‌شود مگر از خوردن همان مقدار که موجب تقویت استخوان و تولید گوشت باشد. اما یک بار، دو بار و سه ـ حتی ده بار ـ مکیدن به صورت متفرق و جداگانه، اشکالی ندارد([[931]](#footnote-931)).

بعد آقای طوسی روایت می‌کند که ده بار مکیدن بلکه پانزده بار مکیدن، موجب حرمت نمی‌گردد. از ابی عبدالله مروی است، می‌گوید: شنیدم ده بار شیر خوردن حرمت را ثابت نمی‌کند. عمر بن یزید می‌گوید: از ابی عبدالله شنیدم فرمود: «پانزده بار شیر خوردن موجب حرمت نمی‌گردد»([[932]](#footnote-932)).

سپس آقای طوسی می‌خواهد میان این روایات متعارضه راه توفیق و تطبیقی را پیدا کند و در این راستا می‌گوید: این همه روایات و آنچه که مشابه این‌ها است، در صورتی موجب حرمت رضاعت نمی‌گردد که متفرقه باشند اما اگر پشت سر هم و پی در پی و بدون وقفه باشند، حرمت را ثابت می‌کنند. روایت هارون بن مسلم از ابی عبدالله که قبلاً بیان گردید مشتمل بر این توجیه و تطبیق است و آن اینکه وقتی که ابی عبدالله از ده بار شیر خوردن (عشر رضعات) سخن به میان آورد، فرمود: «لا بأس به إذا كن متفرقات» یعنی ده بار بصورت وقفه و جداگانه، موجب حرمت رضاعت نمی‌گردد. این سخن دال بر این است که اگر شیر خوردن‌ها متوالی و بدون وقفه باشند، حرمت را ثابت می‌کنند([[933]](#footnote-933)) آری، شیخ الطائفه تاکید دارد که ده بار مکیدن متوالی و بدون وقفه موجب حرمت رضاعت است و آقای تیجانی تاکید دارد که پانزده بار شیر خوردن پی در پی و تا سیر خوردن موجب حرمت می‌گردد، خواننده محترم ببین چقدر تعارض و تناقص وجود دارد!؟

4- این سخن آقای تیجانی که می‌گوید: بخاری را باز کردم و در آن روایتی از عایشه دیدم و در آن آمده بود که رسول اکرم ج پنج بار مکیدن یا بیش از پنج بار را موجب حرمت گردانیده است([[934]](#footnote-934))، این سخن آقای تیجانی دروغ است. زیرا بخاری چنین حدیثی را نقل نکرده است. بلکه امام مسلم حدیثی شبیه این حدیث را نقل کرده است و حدیث در پاراگراف گذشته بیان گردید.

5 - تیجانی در این قضیه برای اثبات صحت ازدواج زن و مرد کتاب‌های اهل سنت مانند صحیح مسلم ابن رشد و فتاوی شیخ شلتوت و کتاب‌هایی راکه قضات به آن‌ها استناد می‌کنند به عنوان گواه و دلیل ذکر کرده است. من نمی‏دانم که این جریان چه حجت و دلیلی برای آن‌هاست.

6 - به سختی می‏توانم باور کنم که از میان همه این علما و قضات، حتی یک نفر هم نمی‏دانسته است که دلایل صحیح ثابت می‌کند که کمتر از پنج وعده شیر خوردن طفل از زنی غیراز مادرش موجب تحریم ازدواج نمی‌شود. به هر حال ممکن است همه آن‌ها در این امر دچار نوعی جهل شده باشند. دلیل آن واضح است و آن دور شدن آن‌ها از روش اهل سنت و جماعت است که پیروی از قرآن و سنت را واجب می‏داند و نه تقلید مذموم که روش استدلال تیجانی برای اثبات ادعاهایش است که در هنگام استناد به سنت رسول خدا **ج** در پیش گرفته است. پس در چنین حالتی چه ایرادی به اهل سنت وارد است؟!.

شاید خواننده گرامی‌خواه شیعه باشد یا سنی با خواندن کتاب‏ حاضر به نوعی احساس تندروی و خشن بودن عبارات آن نماید. این بدان علت است که تیجانی در کتاب‌هایش در مقابل اصحاب رسول خدا **ج** پا را از حدود خود فراتر نهاده و با دروغ‌های بزرگ و زشت، اعمالی را که از آن‌ها سر نزده است و سخنانی را که نگفته‏اند، به آن‌ها نسبت می‏دهد. بنابراین از خوانندگان گرامی می‏خواهم که عذر مرا در این باره بپذیرند.

مآخذ و منابع

کتب اهل سنت:

1- أباطيل يجب أن تمحى من التاريخ، تأليف: الدكتور إبراهيم على الشعوط، الـمكتب الإسلامي، چاپ 1408 هـ 1988.

2- أبو هريرة وأقلام الحاقدين، بقلم: عبدالرحمن الزرعي، دار الأقم، الكويت، چاپ 1405 هـ 1984م.

3- إتحاف ذوي النجابة بما في القرآن والسنة من فضائل الصحابة، تأليف محمد العربي بن التباني الـمغربي، چاپ 1405 هـ 1985م.

4- الإتقان في علوم القرآن، تأليف جلال الدين السيوطي، تعليق: الأستاذ محمد بن شريف السكر، مكتبة المعارف، الرياض، چاپ 1407هـ ـ 1987م.

5- أثر الإمامة في الفقه الجعفري وأصوله، تأليف: الدكتور علي السالوس، چاپ 1402هـ ـ1982م.

6- الإجابة لإيراد ما استدركته عائشة على الصحابة، تأليف: إمام بدر الدين الزركشي، تحقيق: سعيد الأفغاني، الـمكتب الإسلامي، چاپ 1405هـ ـ 1985م.

7- الأحاديث الـموضوعة، تأليف: شيخ الإسلام ابن تيمية، تحقيق: محمود أرناؤوط، مكتبة دار العروبة للنشر والتوزيع، الكويت، چاپ 1408هـ ـ 1988م.

8- أبوحنيفة النعمان إمام أئمة الفقهاء، تأليف: وهبي سليمان الغاوجي، دار القلم، دمشق، چاپ 1407هـ ـ 1987م.

9- أحكام الجنائز وبدعتها، تأليف: محمد ناصر الدين الألباني، مكتبة الـمعارف، رياض، چاپ 1412هـ ـ1992م.

10- الأحكام السلطانية والولايات الدينية، تأليف: أبي الحسن علي بن محمد البغدادي الماوردي، دار الكتب العلمية، بيروت.

11- الإختلاف في اللفظ والرد الجهمية والـمشبهة، تأليف: إمام عبدالله بن مسلم بن قتيبة الدينوري، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ 1405هـ ـ 1985م.

12- أخطاء يجب أن تصحح في التاريخ ـ استخلاف أبي بكر الصديق، تأليف: الدكتور جمال عبدالهادي، الدكتورة وفاء محمد رفعت جمعه، دار الوفاء للطباعة والنشر، مصر، چاپ 1409هـ ـ 1989م.

13- أراء الـمستشرقين حول القرآن الكريم وتفسيره، تأليف: د. عمر بن إبراهيم رضوان، دار الطيبة، رياض، چاپ 1413هـ ـ 1992م.

14- إرشاد الغبي إلى مذهب أهل البيت في صحب النبي، تأليف: الإمام محمد بن علي الشوكاني، تحقيق: مشهور سلمان، دار الـمنار للنشر، رياض، چاپ 1413هـ ـ 1992م.

15- أسباب ورود الحديث، تأليف: جلال الدين السيوطي، تحقيق: يحيي إسماعيل أحمد، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ 1404هـ ـ 1984م.

16- أسباب النزول، تأليف: علي بن أحمد الواحدي، تخريج: عصام حميدان، دار الإصلاح، دمام، چاپ 1411هـ ـ 1991م.

17- أسباب النزول، تأليف: جلال الدين السيوطي، بعناية: بديع اللحام، دار الهجرة، بيروت، چاپ 1410هـ ـ 1990م.

18- الإستيعاب في معرفة الأصحاب، تأليف: أبي عمر يوسف بن عبدالله بن عبدالبر، تحقيق: علي محمد بجاوي، دار الجيل، بيروت، چاپ 1412هـ ـ 1992م.

19- الأسرار المرفوعة في الأخبار الـموضوعة، تأليف: ملا علي القاري، تحقيق: محمد بن لطفي الصباغ، المكتب الإسلامي، بيروت، چاپ 1405هـ ـ 1985م.

20- الإسماعيلية تاريخ وعقائد، تأليف: إحسان إلهي ظهير، إدارة ترجمان السنة، لاهور باكستان، چاپ 1406هـ ـ 1986م.

21- الإصابة في تمييز الصحابة، تأليف: ابن حجر العسقلاني، تحقيق: علي محمد بجاوي، دار الجيل، بيروت، چاپ 1412هـ ـ1992م.

22- أصل الإعتقاد، تأليف: د. عمر سليمان الأشقر، مكتبة الفلاح، دار النفائس الكويت، چاپ 1410هـ ـ 1990م.

23- أصول الدين عند الأئمة الأربعة واحدة، تأليف: د. ناصر بن عبدالله القفاري، دار الوطن چاپ 1414هـ.

24- أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثني عشرية عرض ونقض، تأليف: د. ناصر بن عبدالله قفاري، چاپ 1414هـ ـ 1993م.

25- أضواء البيان في إيضاح القرآن بالقرآن، تأليف: محمد أمين بن محمد المختار الشنقيطي، مكتبة ابن تيمية ـ القاهرة، چاپ 1413هـ ـ 1992م.

26- الأضواء السنية على مذاهب رافضي الاحتجاج بالسنة النبوية، تأليف: د. عمر سليمان الأشقر، دار النفائس ـ عمان، الأردن، چاپ 1412هـ ـ 1992م.

27- أعلام الموقعين عن رب العالمين، تأليف: ابن قيم الجوزية، ترتيب: محمد عبدالسلام إبراهيم، دار الكتب العليمة، بيروت، چاپ 1411هـ ـ 1991م.

28- أفعال الرسول ج ودلالتها على الأحكام الشرعية، تأليف: محمد سليمان الأشقر، مؤسسة الرسالة، بيروت چاپ 1408هـ ـ 1988م.

29- أقباس من مناقب أبي هريرة، تأليف: عبدالمنعم صالح العزى، دار المنطلق، دبي ـ الإمارات العربية الـمتحدة، چاپ 1412هـ ـ 1991م.

30- أمالي المحاملي، روایة ابن يحيي البيِّع، تحقيق: د. إبراهيم القيسي، المكتبة الإسلامية ـ عمان. دار ابن القيم، دمام، چاپ 1412هـ ـ 1991م.

31- الإمام الجوزجاني ومنهجه في الجرح والتعديل، مع تحقيق كتابيه الشجرة في أحوال الرجال وإمارات النبوة، تحقيق: د. عبدالعليم البستوي، حديث أكادمي ـ فيصل أباد، باكستان. دار الطحاوي ـ الرياض، چاپ 1411هـ ـ 1990م.

32- الإمامة من أبكار الأفكار في أصول الدين، تأليف: سيف الدين الآمدي، تحقيق: محمد الزبيدي، دار الكتاب العربي، چاپ 1412هـ ـ 1992م.

33- كتاب الإمامة والرد على الرافضة، تأليف: أبي نعيم الأصفهاني، تحقيق: د. علي بن محمد الفقيهي، مكتبة العلوم والحكم ـ الـمدينة الـمنورة، چاپ 1407هـ ـ 1987م.

34- الأنوار الرحمانية لهداية الفرقة التيجانية، تأليف: عبدالرحمن بن يوسف الأفريقي، تعليق: إسماعيل الأنصاري، دار البحوث العلمية والإفتاء والدعوة والإرشاد ـ رياض، چاپ 1404هـ.

35- أنيس الفقهاء في تعريفات الألفاظ الـمتداولة بين الفقهاء تأليف: الشيخ قاسم القونوي، تحقيق: د. أحمد بن عبدالرزاق الكبيسي، دار الوفاء للنشر والتوزيع، جدة، چاپ 1406هـ ـ 1986م.

36- أوجز الخطاب في بيان موقف الشيعة من الأصحاب، تأليف: أبي محمد الحسيني، چاپ 1413هـ ـ 1993م.

37- آية التطهير بين أمهات الـمؤمنین وأهل الكساء، تأليف: د. علي أحمد السالوس، مكتبة ابن تيمية- الالكويت، چاپ 1397هـ ـ 1977م.

38- بحوث في أصول التفسير، تأليف: د. محمد بن لطفي الصباغ، المكتب الإسلامي ـ بيروت، چاپ 1408هـ ـ 1988م.

39- بدائع التفسير الجامع لتفسير ابن قيم الجوزية، جمع و تخريج: يسري السيد محمد، دار ابن الجوزي، چاپ 1414هـ ـ 1993م.

40- بدائع الفوائد، تأليف: الإمام ابن قيم الجوزية ـ تحقيق وتخريج: معروف مصطفى زريق، محمد وهبي سليمان، علي عبد الحميد بلطة جي، دار الخاني ـ الرياض. دار الخير ـ بيروت، دمشق، چاپ 1414هـ ـ 1994م.

41- البداية والنهاية، تأليف: حافظ ابن كثير، تحقيق: د. أحمد أبو ملحم، د. علي العطوي، فؤاد سيد، مهدي ناصر الدين، علي عبد الساير، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ 1405هـ ـ 1985م.

42- بذل الـمجهود في إثبات مشابهة الرافضة لليهود، تأليف: عبد الله جميلي، مكتبة الغرباء الأثرية ـ الـمدينة الـمنورة ـ چاپ 1414هـ ـ 1994.

43- البرهان في أصول الفقه، تأليف إمام الحرمين أبو المعالي الجويني، تحقيق: عبد العظيم محمود الديب، دار الوفاء ـ المنصورة، مصر، چاپ1412هـ ـ 1992م.

44- البينات في الرد على أباطيل الـمراجعات، تأليف: محمود الزعبي، چاپ 1406هـ ـ 1986م.

45- بين الشيعة وأهل السنة، تأليف: إحسان إلهي ظهير، إدارة ترجمان السنة، لاهور باكستان، چاپ 1406هـ ـ 1986م.

46- بين الشيعة والسنة دراسة مقارنة في التفسير وأصوله، تأليف: د. علي السالوس، دار الاعتصام، القاهرة.

47- التأدب مع الرسول ج في ضوء الكتاب والسنة، تأليف: حسن نور حسن، دار الـمجتمع ـ جدة، چاپ 1412هـ ـ 1991م.

48- تاريخ ابن خلدون، تأليف: عبدالرحمن بن خلدون، دار الفكر ـ بيروت، چاپ 1401هـ ـ 1981م.

49- التاريخ الإسلامي، جزء الخلفاء الراشدون، تأليف: محمود شاكر، الـمكتب الإسلامي، چاپ 1405هـ ـ 1985م.

50- تاريخ الطبري (تاريخ الأمم والـملوك) تأليف: محمد بن جرير الطبري، دار الكتب العلمية ـ بيروت، چاپ 1408هـ ـ 1988م.

51- تحريف النصوص من مآخذ أهل الأهواء في الاستدلال، تأليف: بكر أبو زيد، دار العاصمة ـ رياض، چاپ 1412هـ.

52- تحفة الأحوذي بشرح جامع الترمذي، تأليف: الإمام محمد عبد الرحمن الـمباركفوري، دار الكتب العلمية ـ بيروت، چاپ 1410هـ ـ 1990م.

53- تحقيق مواقف الصحابة في الفتنة، تأليف: د. محمد آمحزون، دار طيبة، دار العاصمةـ رياض، چاپ 1415هـ ـ 1994م.

54- تذكرة الحفاظ، تأليف: الإمام الذهبي، دار الفكر العربي.

55- تصحيح الأخطا والأوهام الواقعة في فهم أحاديث النبي عليه الصلاة والسلام، تأليف: رائد بن صبري بن أبي علفة، رمادي للنشر ـ الدمام، چاپ 1414هـ ـ 1994.

56- التصوف المشاء والمصادر، تأليف: إحسان إلهي ظهير، إدارة ترجمان السنة، لاهور ـ باكستان، چاپ 1406هـ ـ 1986م.

57- تعريف بمذهب الشيعة الإمامية، تأليف: محمد أحمد التركماني، دار عمار للنشر والتوزيع ـ عمان، چاپ 1406هـ ـ 1986م.

58- تفسير البغوي (معالم التنزيل) تأليف: الإمام حسين بن مسعود البغوي، تحقيق: محمد النمر، عثمان جمعة، سليمان الرحش، دار طيبة ـ الرياض، چاپ 1414هـ ـ 1993م.

59- تفسير التحرير والتنوير، تأليف: الإمام محمد طاهر بن عاشور، الدار التونسية للنشر.

60- تفسير الحسن البصري، جمع وتوثيق ودراسة: د. محمد عبد الرحيم، دار الحديث ـ القاهرة.

61- تفسير القرآن العظيم، تأليف الإمام حافظ ابن كثير، دار الـمعرفة ـ بيروت، چاپ 1407هـ ـ 1987م.

62- تفسير القرآن، تأليف: الإمام عبد الرزاق بن همام الصنعاني، تحقيق: د، مصطفى مسلم محمد، مكتبة الرشد ـ الرياض، چاپ 1410هـ ـ 1989م.

63- تفسير الطبري (جامع البيان في تأویل القرآن) دار الكتب العلمية ـ بيروت، چاپ 1412هـ ـ 1992م.

64- التفسير والمفسرون، تأليف: د. محمد حسين الذهبي، مكتبة وهبة ـ القاهرة، چاپ 1409 هـ ـ 1989م.

65- تفسير النسائي، تحقيق: سيد الجليمي، صبري الشافعي، مكتبة السنة ـ القاهرة، چاپ 1410هـ ـ 1990م.

66- تقريب التهذيب، تأليف: أحمد بن حجر العسقلاني، دار الكتب العلمية، ـ بيروت، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، چاپ 1413هـ ـ 1993م.

67- التقريب لعلوم ابن القيم، تأليف: بكر أبو زيد، دار الرایة ـ الرياض، چاپ 1411هـ.

68- التمهيد والبيان في مقتل الشهيد عثمان، تأليف: محمد بن يحيي المالقي، تحقيق: د. محمود يوسف زايد، دار الثقافة ـ الدوحة، چاپ 1405هـ ـ 1985م.

69- التمهيد والبيان لـمـا في الموطأ من المعاني والأسانيد، تأليف: الإمام ابن عبد البر الأندلسي، تحقيق: سعيد أحمد أعراب، چاپ 1412هـ ـ 1992م.

70- تنزيه الشريعة المرفوعة عن الأخبار الشنيعة الموضوعة، تأليف: علي بن محمد الكناني، تحقيق: عبد الوهاب عبد اللطيف، عبد الله محمد الصديق، دار الكتب العلمية ـ بيروت، چاپ 1401هـ ـ 1981م.

71- تنو ير الحوالك شرح موطأ مالك، تأليف: الإمام جلال الدين السيوطي، الـمكتبة الثقافية ـ بيروت، چاپ 1408هـ ـ 1988م.

72- تهذيب الأسماء واللغات، تأليف: الإمام محي الدين بن شرف النووي، دار الكتب العلمية ـ بيروت.

73- تهذيب تاريخ الخلفاء، تأليف: الإمام السيوطي، هذبه: الشيخ نايف العباس، دار الألباب ـ بيروت ـ دمشق، چاپ 1990م.

74- تهذيب الكمال في أسماء الرجال، تأليف: الحافظ جمال الدين يوسف الـمزي، تحقيق: د. بشار عواد معروف، مؤسسة الرسالة ـ بيروت، چاپ 1413 هـ ـ 1993م.

75- التيجانية، تأليف: علي بن محمد الدخيل، دار طيبة، الرياض.

76- تيسير الكريم الرحمان في تفسير كلام الـمنان، تأليف: عبد الرحمن السعدي، تقديم: محمد النجار، دار المدني ـ جدة، چاپ 1408هـ ـ 1988م.

77- ثعلبة بن حاطب المفترى عليه، تأليف: عداب محمود الحمش، دار عالم الكتب ـ الرياض، چاپ 1405هـ ـ 1985م.

78- الثورة الإيرانية في ميزان الإسلام، تأليف: محمد منظور النعماني، ترجمه: د. سمير عبدالحميد إبراهيم، دار الصحوة للنشر.

79- جامع المسانيد، تأليف: محمد فؤاد عبد الباقي، دار الحديث ـ القاهرة، چاپ 1412هـ ـ 1991م.

80- الجامع المفهرس لأطراف الأحاديث النبوية والآثار السلفية بتخريج محدث العصر الشيخ محمد ناصر الدين الألباني في كتبه المطبوعة، تأليف: سليم هلالي، دار ابن الجوزي ـ الدمام، چاپ 1409هـ ـ 1989م.

81- جولة تاريخيه في عصر الخلفاء الراشدين، تأليف: د. محمد السيد الوكيل، دار المجتمع ـ جدة، چاپ 1408هـ ـ 1987م.

82- الحاوي للفتاوي، تأليف: الإمام جلال الدين السيوطي، دار الكتب العلمية ـ بيروت، چاپ 1402هـ ـ 1982م.

83- الحسن البصري وحديثه المرسل، تأليف: د. عمر عبد العزيز الجغبير، دار البشيرـ عمان، چاپ 1412هـ ـ 1992م.

84- حقيقة الشيعة، تأليف: عبد الله الموصلي، دار الحرمين للطباعة ـ القاهرة، چاپ 1412هـ ـ 1992م.

85- حياة الصحابة، تأليف: الشيخ محمد الكاندهلوي، تحقيق: نايف العباس، محمد علي دولة، دار القلم ـ دمشق، چاپ 1410هـ ـ 1989م.

86- خالد بن الوليد، تأليف: صادق إبراهيم العرجون، الدار السعودية للنشر والتوزيع ـ جدة، چاپ 1407هـ ـ 1987م.

87- خصائص أميرالمومنین علي بن ابي طالب، تأليف: الإمام عبدالرحمن شعيب النسائي، تحقيق: أبو إسحاق الجويني الأثري، دار الكتاب العربي ـ بيروت، چاپ 1407هـ ـ 1987م.

88- الخطوط العريضة، تأليف: محب الدين الخطيب، تعليق: محمد مال الله، چاپ 1409هـ.

89- الخلافة والملك، تأليف: أبي الأعلى الـمودودي، تعريب: أحمد إدريس، دار القلم ـ الكويت، چاپ 1398هـ ـ 1978م.

90- دراسة عن الفرق في تاريخ المسلمين (الخوارج والشيعة) تأليف: د. أحمد محمد جلي، مركز الـملك فيصل للبحوث والدراسات الإسلامية ـ الرياض، چاپ 1406هـ ـ 1986م.

91- الدرر في اختصار المغازي والسير، تأليف: ابن عبد البر، تخريج: مصطفى ديب البغا، مؤسسة علوم القرآن ـ دمشق، چاپ 1404هـ ـ 1984م.

92- الدر المنثور في التفسير بالـمآثور، تأليف: جلال الدين السيوطي، دار الكتب العلمية ـ بيروت، چاپ 1411هـ ـ 1990م.

93- دلائل النبوة، تأليف: الإمام إسماعيل الأصفهاني، مساعد بن سليمان الحميد، دار العاصمة ـ الرياض، چاپ 1412هـ.

94- الدين الخالص، تأليف: محمد صديق البخاري، مكتبة دار التراث ـ القاهرة.

95- رجال الشيعة في الميزان، تأليف: عبدالرحمن الزرعي، دار الأرقم ـ الكويت، چاپ 1403هـ ـ 1983م.

96- الرحيق المختوم، تأليف: صفي الرحمن المباركفوري، دار السلام ـ الرياض. دار الوفاءـ مصر، چاپ 1411هـ ـ 1991م.

97- رسالة في الرد على الرافضة، تأليف: أبو حامد محمد المقدسي، تحقيق: عبد الوهاب عبد الرحمن، الدار السلفية ـ الهند، چاپ 1403هـ ـ 1983م.

98- رسالة في الرد على الرافضة، محمد بن عبد الوهاب، تحقيق: ناصر بن سعد الرشيد، دار طيبة ـ الرياض.

99- الرياض النضرة في مناقب العشرة، تأليف: الإمام أحمد المشهور بمحب الطبري، دار الكتب العلمية ـ بيروت، چاپ 1405هـ ـ 1985م.

100- زاد المعاد في هدي خير العباد، تأليف: ابن قيم الجوزية، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، عبد القادر الأرنؤوط، مؤسسة الرسالة. مكتبة الـمنار الإسلامية ـ الكويت، چاپ 1405هـ ـ 1985م.

101- زيد بن ثابت كاتب الوحي وجامع القرآن، تأليف: صفوان عدنان داوودي، دار القلم ـ دمشق، چاپ 1411هـ ـ 1990م.

102- سلسلة الأحاديث الصحيحة، تأليف: محمد ناصر الدني الألباني، المكتب الإسلامي ـ بيروت، مكتبة المعارف ـ الرياض.

103- سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة، تأليف: محمد ناصر الدين الألباني، المكتب الإسلامي ـ بيروت، چاپ 1405هـ ـ 1985م.

104- كتاب السنة، تأليف: الإمام عبد الله بن الإمام أحمد بن حنبل، تحقيق: د. محمد بن سعيد القحطاني، الرمادي للنشر ـ الدمام، الـمؤتمن للتوزيع ـ الرياض، چاپ 1414هـ ـ 1994م.

105- سنن أبي داود، تعليق: عزت دعاس، عادل السيد، دار الحديث ـ بيروت، چاپ 1394هـ ـ 1974م.

106- سنن ابن ماجه، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، دار إحياء التراث العربي، چاپ 1395هـ ـ 1975م.

107- سنن الدار قطني، تحقيق: عبد الله هاشم يماني الـمدني، و بذيله التعليق المغني على الدار القطني، تأليف: محمد شمس الحق آبادي، دار المعرفة ـ بيروت، چاپ 386هـ ـ 1966م.

108- سنن الدارمي، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا، دار القلم ـ دمشق، چاپ 1412هـ ـ 1991م.

109- سير أعلام النبلاء، تأليف: الإمام شمس الدين محمد الذهبي، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، مؤسسة الرسالة ـ بيروت، چاپ 1412هـ ـ 1992م.

110- السيرة الحلبية، تأليف: الإمام علي بن برهان الدين الحلبي، دار إحياء التراث العربي ـ بيروت.

111- السيرة النبوية الصحيحة، تأليف: د. أكرم ضياء العمري، مكتبة العلوم والحكم ـ المدينة المنورة، چاپ 1412هـ ـ 1992م.

112- السيرة النبوية، تأليف: ابن هشام، تحقيق: عمر عبد السلام التدمري، دار الكتاب العربي ـ بيروت، چاپ 1408هـ ـ 1987م.

113- شرح الزرقاني على موطأ الإمام مالك، تأليف: محمد بن عبد الباقي الزرقاني، دار الكتب العلمية ـ بيروت، چاپ 1411هـ ـ 1990م.

114- شرح العلامة الزرقاني على الـمواهب اللدنية، دار الـمعرفة ـ بيروت، چاپ 1414هـ 1993م.

115- الشريعة، تأليف: الإمام محمد بن حسين الآجري، تحقيق: محمد حامد الفقي، دار السلام ـ الرياض، چاپ 1413هـ ـ 1992م.

116- الشهاب الثاقب في الذب عن الصحابي الجليل ثعلبة بن حاطب، تأليف: سليم الهلالي، دار عمار ـ عمان، چاپ 1405هـ.

117- الشيخان: أبو بكر الصديق وعمر بن الخطاب وولدهما بروایة البلاذري في أنساب الأشراف، تحقيق: د. إحسان صدقي العمد، مؤسسة الشراع العربي ـ الكويت، چاپ 1989م.

118- الشيعة الإمامية الإثني عشرية في ميزان الإسلام، تأليف: ربيع بن محمد سعودي، مكتبة ابن تيميه ـ القاهرة. مكتبة العلم ـ جدة، چاپ 1414هـ.

119- الشيعة وأهل البيت، تأليف: إحسان إلهي ظهير، إدارة ترجمان السنة ـ لاهور، باكستان.

120- الشيعة والتشيع فرق وتاريخ، تأليف: إحسان إلهي ظهير، إدارة ترجمان السنة ـ لاهور، چاپ 1404هـ ـ 1984م.

121- الشيعة والسنة، تأليف: إحسان إلهي ظهير، إدارة ترجمان السنة ـ لاهور، باكستان.

122- الشيعة وصكوك الغفران، تأليف: محمد مال الله، مكتبة ابن تيميه، چاپ 1411هـ.

123- الشيعة والقرآن، تأليف إحسان إلهي ظهير، إدارة ترجمان السنة ـ لاهور، باكستان، چاپ 1403هـ ـ 1983م.

124- الشيعة والمتعة، تأليف: محمد مال الله، تقديم: نظام الدين الأعظمي، مكتبة ابن تيميه، چاپ 1409هـ.

125- صحابة رسول الله ج في الكتاب والسنة، تأليف: عيادة أيوب الكبيسي، دار القلم ـ دمشق. المنار ـ بيروت، چاپ 1407هـ ـ 1986م.

126- الصحابة ومكانتهم في الإسلام، تأليف: نور عالم الأميني، دار الصحوة للنشر ـ القاهرة، چاپ 1409 هـ ـ 1989م.

127- الصحابي وموقف العلماء من الاحتجاج بقوله، تأليف: د. عبدالرحمن الدرويش، مكتبة الرشد ـ الرياض، چاپ 1413هـ ـ 1992م.

128- صفة النفاق وذم المنافقين، تأليف: الحافظ جعفر بن محمد الفريابي، تحقيق وشرح: أبي عبد الرحمن الأثري، دار الصحابة للتراث ـ طنطا، مصر، چاپ 1408هـ ـ 1988م.

129- الصواعق المحرقة في الرد على أهل البدع والزندقة، ويليه كتاب تطهير الجنان واللسان عن الخطورة والتفوه بثلب سيدنا معاويه بن أبي سفيان، كلاهما تأليف: أحمد بن حجر الهيثمي، دار الكتب العلمية ـ بيروت، چاپ 1403هـ ـ 1983م.

130- صورتان متضادتان عند أهل السنة والشيعة الإمامية، تأليف: علي حسن الندوي، دار البشير ـ جدة، چاپ 1410هـ ـ 1990م.

131- صحيح أشراط الساعة، تأليف: مصطفى أبو النصر الشلبي، مكتبة السوادي للتوزيع ـ جدة، چاپ 1413هـ ـ 1992م.

132- صحيح البخاري، ضبط وفهرسه: د. مصطفى ديب البغا، دار ابن كثير ـ دمشق. بيروت، اليمامة للطبع والنشر ـ دمشق، بيروت، چاپ 1410هـ ـ 1990م.

133- صحيح الجامع الصغير وزيادته، تأليف: محمد ناصر الدين الألباني، المكتب الإسلامي ـ بيروت، چاپ 1408هـ ـ 1988م.

134- صحيح سنن ابن ماجه، تأليف: محمد ناصر الدين الألباني، مكتب التربية العربي لدول الخليج، الرياض، چاپ 1408هـ ـ 1988م.

135- صحيح سنن أبي داود، تأليف: محمد ناصر الدين الألباني، مكتب التربية العربي لدول الخليج ـ الرياض، چاپ 1409هـ ـ 1989م.

136- صحيح سنن الترمذي، تأليف: محمد ناصر الدين الألباني، مكتب التربية لدول الخليج، الرياض، چاپ 1408هـ ـ 1988م.

137- صحيح سنن النسائي، تأليف: محمد ناصر الدين الألباني، مكتب التربية لدول الخليج ـ الرياض، چاپ 1409هـ ـ 1988م.

138- صحيح السيرة النبوية، تأليف: إبراهيم العلي، دار النفائس للنشر والتوزيع ـ العبدلي ـ أردن، چاپ 1415هـ ـ 1995م.

139- صحيح السيرة النبوية الـمسمـاة «السيرة الذهبية» تأليف: محمد بن رزق الطرهوني، دار ابن تيمية ـ القاهرة، چاپ 1410هـ.

140- صحيح مسلم بشرح الإمام النووي، مؤسسة قرطبة، چاپ 1412هـ ـ 1991م.

141- الصحيح الـمسند من أحاديث الفتن والملاحم وأشراط الساعة، تأليف: مصطفى العدوي، دار الهجرة ـ الرياض، چاپ 1412هـ ـ 1991م.

142- الصحيح المسند من فضائل الصحابة، تأليف: مصطفى العدوي، مكتبة الكوثر ـ الرياض، دار الهجرة ـ صفاء ـ يمن، چاپ 1410هـ ـ 1990م.

143- الضعفاء الصغير ـ تأليف: الإمام محمد بن إسماعيل البخاري ـ ويليه الضعفاء والمتروكين تأليف: الإمام أحمد بن شعيب النسائي، تحقيق: محمود إبراهيم زايد، دار المعرفة ـ بيروت، چاپ 1406هـ ـ 1986م.

144- ضعيف الجامع الصغير وزيادته ـ تأليف: محمد ناصر الدين الألباني، المكتب الإسلامي ـ بيروت، چاپ 1410هـ ـ 1990م.

145- ضعيف سنن ابن ماجه ـ تأليف: محمد ناصر الدين الألباني ـ الـمكتب الإسلامي بيروت، چاپ 1408هـ ـ 1988م.

146- ضعيف سنن أبي داود، تأليف: محمد ناصر الألباني، الـمكتب الإسلامي، بيروت، چاپ 1412هـ ـ 1991م.

147- ضعيف النسائي، تأليف: محمد ناصر الألباني، المكتب الإسلامي ـ بيروت، چاپ 1411هـ ـ 1990م.

148- طه حسين في ميزان العلماء والأدباء، تأليف: محمود مهدي الإستانبولي، المكتب الإسلامي ـ بيروت، چاپ 1403هـ ـ 1983م.

149- الطبقات الكبرى، تأليف: ابن سعد، دار صادر ـ بيروت.

150- طريق الهجرتين وباب السعادتين، تأليف: ابن قيم الجوزية، تخريج عمر بن محمود أبو عمر، دار ابن القيم ـ الدمام، چاپ 1409هـ ـ 1988م.

151- عبدالله بن سبأ وأثره في أحداث الفتنة في صدر الإسلام، تأليف: سليمان بن حمد العودة، دار طيبة، الرياض، چاپ 1412هـ.

152- عصر الخلافة الراشدة، تأليف: د. أكرم ضياء العمري، مكتبة العلوم والحكم ـ المدينة المنورة، چاپ 1414هـ ـ 1994م.

153- عقائد الثلاث والسبعين فرقة، تأليف: أبي محمد اليمني، تحقيق: محمد بن عبد الله الغامدي، مكتبة العلوم والحكم، چاپ 1414هـ.

154- العقائد السلفية بأدلتها النقلية والعقلية، تأليف: أحمد بن حجر البنعلي، چاپ 1415هـ ـ 1994م.

155- العقد الفريد، تأليف: أحمد بن محمد بن عبد ربه، دار الكتب العلمية، بيروت، تحقيق: مفيد محمد قميحة، چاپ 1407هـ ـ 1987م.

156- عقيدة الإمامية عند الشيعة الأثني عشرية، تأليف: د. علي السالوس، دار الاعتصام ـ القاهرة، چاپ 1407هـ ـ 1987م.

157- عقيدة أهل السنة والجماعة في الصحابة الكرام، تأليف: د. ناصر بن علي الشيخ، مكتبة الرشد ـ الرياض، چاپ 1413هـ ـ 1993م.

158- العلل المتناهية في الأحاديث الواهية، تأليف: عبد الرحمن بن الجوزي، تقديم: خليل الميس، دار الكتب العلمية ـ بيروت: چاپ 1403هـ ـ 1983م.

159- العلل ومعرفة الرجال، تأليف: الإمام أحمد بن حنبل، تحقيق: وصي الله عباس، المكتب الإسلامي ـ بيروت، دار الخاني ـ الرياض، چاپ 1408هـ ـ 1988م.

160- العلل الواردة في الأحاديث النبوية، تأليف: الإمام علي بن عمر الدار قطني، تحقيق: د. محفوظ الرحمن زين الله السلفي، دار طيبة ـ الرياض، چاپ 1405هـ ـ 1985م.

161- عمدة التفسير عن الحافظ ابن كثير، تحقيق: أحمد شاكر، مكتبة التراث الإسلامي.

162- العواصم من القواصم في تحقيق مواقف الصحابة بعد وفاة النبي ج، تأليف: الإمام أبوبكر بن عربي المالكي، تحقيق: محب الدين الخطيب، تخريج: محمود مهدي الإستانبولي، تعليق: مركز السنة للبحث العلمي، مكتبة السنة ـ القاهرة، چاپ 1412هـ.

163- عون الباري لحل أدلة البخاري، تأليف: صديق حسن القنوجي، دار الرشيد ـ حلب.

164- عون المعبود شرح سنن أبي داود، تأليف: محمد شمس الحق آبادي، مع شرح الحافظ ابن قيم الجوزية، دار الكتب العلمية ـ بيروت، چاپ 1410هـ ـ 1990م.

165- عيون الأثر في فنون الـمغازي والشمـائل والسير، تأليف: الحافظ محمد بن محمد بن سيد الناس، تحقيق: د. محمد العيد الخضراوي، محي الدين مستو، مكتبة دار التراث ـ الـمدينة الـمنورة. دار ابن كثير ـ دمشق، چاپ 1413هـ ـ 1992م.

166- الفتاوى العراقية، تأليف: شيخ الإسلام ابن تيمية، تحقيق: عبد الله عبد الصمد المفتي، مطبعة الجاحظ ـ بغداد.

167- فتح الباري بشرح صحيح البخاري، تأليف: الإمام أحمد بن حجر العسقلاني، تحقيق: محب الدين الخطيب، المكتبة السلفية ـ القاهرة، چاپ 1408هـ.

168- فتح القدير الجامع بين فني الروایة والدرایة من علم التفسير، تأليف: محمد بن علي الشوكاني، علق عليه: سعيد محمد اللحام، دار الفكر ـ بيروت، چاپ 1412هـ ـ 1992م.

169- الفتنة ووقعة الجمل بروایة سيف بن عمر الضبي الأسدي، جمع: أحمد راتب العرموش، دار النفائس ـ بيروت، چاپ 1406هـ ـ 1986م.

170- الفتوح، تأليف: أحمد بن أعثم الكوفي، تحقيق: د. سهيل زكار، دار الفكر ـ بيروت، چاپ 1412هـ ـ 1992م.

171- الفرق بين الفرق، تأليف: الإمام عبد القاهر البغدادي، تعليق: الشيخ إبراهيم رمضان، دار المعرفة ـ بيروت، چاپ 1415هـ ـ 1994م.

172- الفصل في الملل والأهواء والنحل، تأليف: علي بن أحمد الـمعروف بابن حزم، تحقيق: د. محمد إبراهيم نصر، د. عبد الرحمن عميره، شركة مكتبات عكاظ، چاپ 1402هـ ـ 1982م.

173- فضائل أبي بكر الصديق، تأليف: عبد الرحمن عبد الخالق، چاپ 1409هـ ـ 1988م.

174- فضائح الباطنية، تأليف: أبو حامد الغزالي، تحقيق: عبد الرحمن البدوي، مؤسسة دار الكتب الثقافية ـ الكويت.

175- فضائل الصحابة، تأليف: الإمام أحمد بن حنبل، تحقيق: وصي الله محمد عباس، مؤسسة الرسالة ـ بيروت، چاپ 1403هـ ـ 1983م.

176- فقه السيرة، تأليف: محمد الغزالي، تحقيق: الشيخ محمد ناصر الدين الألباني، دار القلم ـ دمشق، چاپ 1409هـ ـ 1989م.

177- الفكر الصوفي في ضوء الكتاب والسنة، تأليف: عبد الرحمن عبد الخالق، دار الفيحاء ـ دمشق، مكتبة السلام الرياض، چاپ 1414هـ ـ 1994م.

178- فنون الأفنان في عيون علوم القرآن، تأليف: عبد الرحمن بن الجوزي، تحقيق: حسن ضياء الدين عتر، دار البشائر الإسلامية ـ بيروت، چاپ 1408هـ ـ 1987م.

179- الفوائد، تأليف: الحافظ تمام بن محمد الرازي، تحقيق: حمدي عبد الـمجيد السلفي، مكتبة الرشد ـ الرياض، چاپ 1412هـ ـ 1992م.

180- الفوائد البدعية في فضائل الصحابة وذم الشيعة، جمع: أحمد فريد، دار الضياء ـ الرياض، چاپ 1409هـ ـ 1989م.

181- في ظلال القرآن، تأليف: سيد قطب، دار الشروق ـ بيروت، القاهرة، چاپ 1405هـ ـ 1985م.

182- القاموس المحيط، تأليف: محمد بن يعقوب الفيروز آبادي، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ 1407هـ ـ 1987م.

183- القبس في شرح موطأ مالك بن أنس، تأليف: أبي بكر بن العربي، تحقيق: د. محمد عبد الله ولد كريم، دار الغرب الإسلامي ـ بيروت، چاپ 1992.

184- القصيمية دراسة نقدية لنصوص السيرة النبوية، تأليف: محمد الصویاني، چاپ 1409هـ ـ 189م.

185- القول المعتبر في تحقيق روایة (كل أحد أفقه من عمر)، تأليف: نزار محمد عرعور، دار الرایة ـ الرياض، چاپ 1409 هـ ـ 1989م.

186- الكامل في التاريخ، تأليف: علي بن أبي بكر معروف به ابن اثيرـ تحقيق عبد الله قاضي، دار الكتب العلمية ـ بيروت، چاپ 1407هـ ـ 1987م.

187- كتاب الأمالي، تأليف: أبي عبد الله محمد اليزيدي، عالم الكتب ـ بيروت، چاپ 1404 هـ ـ 1984م.

188- كتاب الإمامة والسياسة في ميزان التحقيق العلمي، تأليف: د. عبد الله عسيلان، مكتبة الدار ـ المدينة المنورة، چاپ 1405 هـ.

189- كتاب التاريخ وأسماء المحدثين وكناهم، تأليف: الإمام محمد بن أحمد المقدمي، تحقيق: إبراهيم صالح، مكتبة دار العروبة ـ الكويت. دار ابن العماد ـ بيروت، چاپ 1412هـ ـ 1992م.

190- كتاب الزهد، تأليف: الإمام عبد الله بن مبارك، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي، دار الكتب العلمية ـ بيروت.

191- كتاب الضعفاء الكبير، تأليف: الحافظ محمد بن عمرو العقيلي، تحقيق: د. عبدالمعطي أمين قلعجي، دار الكتب العلمية ـ بيروت.

192- كتاب المجروحين من المحدثين والضعفاء والمتروكين، تأليف: الحافظ محمد بن حبان البستي، تحقيق: محمود إبراهيم زايد، دار المعرفة ـ بيروت، چاپ 1412هـ ـ 1992م.

193- الكتاب الـمستفاد من مبهمات المتن والإسناد، تأليف: الحافظ أبو زرعة أحمد عبد الرحيم العراقي، تحقيق: د. عبد الرحمن عبد الحميد عبد البر، دار الوفاء ـ المنصورة. دار الأندلس الخضراء ـ جدة، چاپ 1414هـ ـ 1994م.

194- كتاب المسائل والأجوبة في الحديث والتفسير، تأليف: الإمام عبد الله بن مسلم بن قتيبه، تحقيق: مروان عطية، محسن خرابة، ابن كثير ـ دمشق، چاپ 1410هـ ـ 1990م.

195- الكشف الحثيث عمن رمي بوضع الحديث، تأليف: برهان الدين الحلبي، تحقيق: صبحي السامرائي، عالم الكتب ـ بيروت، چاپ 1407هـ ـ 1987م.

196- كشف الخفاء ومزيل الإلباس عما اشتهر من الأحاديث على ألسنة الناس، تأليف: إسماعيل بن محمد العجلوني، دار الكتب العلمية ـ بيروت.

197- كشف الشبهات، تأليف: محمد بن عبد الوهاب، تحقيق: حسين بن عمر المروزي، دار الوطن ـ الرياض، چاپ 1413هـ.

198- كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، تأليف: علاء الدين علي الهندي البرهان فوري، ضبط: بكري حياتي، مؤسسة الرسالة ـ بيروت، چاپ 1405 هـ ـ 1985م.

199- لسان العرب، تأليف: جمال الدين ابن منظور المصري، دار صادر ـ بيروت.

200- اللؤلؤ المرصوع فيما لا أصل له أو بأصله موضوع، تأليف: محمد بن خليل القاوجي الطرابلسي، تحقيق: فواز أحمد زمرلي، دار البشائر الإسلامية ـ بيروت، چاپ 1415 هـ ـ 1994م.

201- لماذا يزيفون التاريخ ويعبثون بالحقائق، تأليف: إسماعيل الگيلاني، المكتب الإسلامي، بيروت، چاپ 1407هـ ـ 1987م.

202- لـمعة الاعتقاد الهادي إلى سبيل الرشاد، تأليف: موفق الدين بن قدامه الـمقدسي، شرح: محمد صالح العثيمين، تحقيق: أشرف عبد الـمقصود، مكتبة الإمام البخاري ـ الإسماعيلية، چاپ 1412 هـ ـ 1992م.

203- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، تأليف: الحافظ نور الدين علي الهيثمي، دار الكتاب العربي، بيروت، چاپ 1420هـ ـ 1982م.

204- مجموع فتاوي شيخ الإسلام أحمد ابن تيمية، جمع: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم وابنه محمد، دار عالم الكتب ـ بيروت، چاپ 1412هـ ـ 1991م.

205- المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز، تأليف: قاضي عبد الحق بن غالب بن عطيه، تحقيق: المجلس العلمي بتارودانت، مكتبة ابن تيمية، چاپ 1413هـ ـ 1992م.

206- مختار الصحاح، تأليف: الإمام محمد بن أبي بكر الرازي، مكتبة لبنان ـ بيروت، چاپ 1986م.

207- مختصر الأباطيل و الموضوعات، تأليف: الحافظ محمد بن أحمد الذهبي، چاپ 1413هـ ـ 1993م.

208- مختصر التحفة الإثني عشرية، تأليف: شاه عبد العزيز الدهلوي، اختصار: محمود شكري الآلوسي، مكتبة إيشق ـ استانبول ـ تركية، چاپ 1399 هـ ـ 1979م.

209- مختصر زاد المعاد، اختصره: الإمام محمد بن عبد الوهاب، دار السلام، الرياض، تحقيق: عبد الله بن عبد الرحمن الجبرين، محمد بن عبد الله السمهري.

210- مختصر سيرة الرسول ج، تأليف: الشيخ عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب، مكتبة دار الفيحاء ـ دمشق، مكتبة دار السلام، الرياض، چاپ 1414هـ ـ 1994م.

211- مختصر سيرة الرسول ج، تأليف: الإمام محمد بن عبد الوهاب، تحقيق: عبد الرحمن البراك، عبد العزيز الراجحي، محمد البراك ـ الرياض.

212- مختصر المحاسن المجتمعة في فضائل الخلفاء الأربعة، تأليف: عبد الرحمن بن عبد السلام الصفوري، تحقيق: محمد خير المقداد، راجعه: محمود الأرنؤوط، دار ابن كثير ـ دمشق، چاپ 1406هـ ـ 1986م.

213- مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح، تأليف: ملا علي القاري ومعه أجوبة الحافظ ابن حجر على رسالة القزويني، تقديم: خليل الألميس، تخريج: صديق محمد العطار، دار الفكر ـ بيروت، چاپ 1412هـ ـ 1992م.

214- مسألة التقريب بين أهل السنة والشيعة، تأليف: ناصر بن عبد الله الغفاري، دار الطيبة، الرياض، چاپ 1412هـ.

215- المسائل والرسائل المروية عن الإمام أحمد بن حنبل في العقيدة، جمع وتحقيق: عبدالإله بن سليمان الأحمدي، دار الطيبة ـ الرياض، چاپ 1412هـ.

216- مسائل من فقه الكتاب والسنة، تأليف: د. عمر سليمان الأشقر، دار النفائس ـ عمان الأردن، چاپ 1412هـ ـ 1994م.

217- مسند أبي بكر الصديق، تأليف: أحمد بن علي المروزي، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، المكتب الإسلامي، بيروت، چاپ 1406هـ ـ 1986م.

218- مسند أبي يعلى الموصلي، تأليف: الإمام أحمد بن علي التميمي، تحقيق: حسين سليم الأسد، دار الثقافة العربية ـ دمشق، بيروت ـ چاپ 1412هـ ـ 1992م.

219- مسند الإمام عبدالله بن المبارك، تحقيق: صبحي السامرائي، مكتبة المعارف ـ الرياض، چاپ 1407هـ ـ 1987م.

220- مسند سعد بن أبي وقاص، تأليف: الإمام أبي بكر البزاري، تحقيق: أبو إسحاق الجويني الأثري، مكتبة ابن تيمية، القاهرة، چاپ 1413هـ ـ 1990م.

221- مسند الشاميين من مسند الإمام أحمد بن حنبل، تخريج: د. علي محمد الجماز، دار الثقافة، الدوحة ـ قطر، چاپ 1410هـ ـ 1990م.

222- مسند الفاروق عمر بن الخطاب، تأليف: إسماعيل بن عمر بن كثير، تخريج: د. عبد المعطي القلعجي، دار الوفاء ـ المنصورة، چاپ 1412هـ ـ 1992م.

223- مسند فاطمة الزهراء وما ورد في فضلها، تأليف: الإمام جلال الدين السيوطي، تحقيق: فواز أحمد زمرلي، دار ابن حزم ـ بيروت، چاپ 1414هـ ـ 1994م.

224- مسند الإمام أحمد بن حنبل، ويليه القول الـمسدد في الذب عن مسند الإمام أحمد، تأليف: ابن حجر العسقلاني تحقيق: عبد الله محمد الدرويش، دار الفكر بيروت، چاپ 1411هـ ـ 1991م.

225- مشكاة المصابيح، تأليف: محمد بن عبد الله التبريزي، تحقيق: محمد ناصر الدين الألباني، الـمكتب الإسلامي، بيروت، چاپ 1405هـ ـ 1985م.

226- الـمعالم الأثيرة في السنة والسيرة، تأليف: محمد حسن شراب، دار القلم ـ دمشق، الدار الشامية، بيروت، چاپ 1411هـ ـ 1991م.

227- معاوية بن أبي سفيان الصحابي الكبير وملك مجاهد، تأليف: منير محمد الغضبان، دار القلم، دمشق، چاپ 1410هـ ـ 1989م.

228- المعجم الكبير، تأليف: الحافظ سليمان بن أحمد الطبراني، تحقيق: حمدي عبد المجيد السلفي، چاپ 1404هـ ـ 1984م.

229- الـمغني، تأليف: المناهي اللفظية، تأليف: بكر أبو زيد، دار ابن الجوزي ـ الدمام، چاپ 1410هـ ـ 1989م.

230- المغني، تأليف: موفق الدين بن قدامة المقدسي، تحقيق: عبد الله بن عبد المحسن التركي، د. عبد الفتاح الحلو، دار الهجرة للطباعة والنشر والتوزيع ـ القاهرة، چاپ 1410هـ ـ 1990م.

231- مفتاح الجنة في الاعتصام بالسنة، تأليف: جلال الدين السيوطي، تخريج بدر بن عبدالله البدر، مؤسسة الريان ـ بيروت. دار النفائس ـ الكويت، چاپ 1414هـ ـ 1993.

232- المقاصد الحسنة في بيان كثير من الأحاديث المشتهرة على الألسنة، تأليف: محمد السخاوي، تحقيق: محمد عثمان الخشت، دار الكتاب العربي ـ بيروت، چاپ 1405هـ ـ 1985م.

233- مقدمة في أصول التفسير، تأليف: شيخ الإسلام ابن تيمية، تحقيق: فواز أحمد زمرلي، دار ابن حزم ـ بيروت، چاپ 1414هـ ـ 1994م.

234- المنافقون وشعب النفاق، تأليف: حسن عبد الغني، دار البحوث العلمية ـ الكويت، چاپ 1401هـ ـ 1981م.

235- مناقب أميرالمؤمنین عمر بن الخطاب، تأليف: عبد الرحمن بن الجوزي، تحقيق: د. زينب إبراهيم القاروط، دار الكتب العلمية ـ بيروت، چاپ 1407هـ ـ 1987م.

236- مناهل العرفان في علوم القرآن، تأليف: محمد عبد العظيم الزرقاني، تخريج: أحمد شمس الدين، دار الكتب ـ بيروت، چاپ 1409هـ ـ 1988م.

237- المنتظم في تاريخ الـملوك والأمم، تأليف: عبد الرحمن بن الجوزي، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، مصطفى عبد القادر عطا، دار الكتب العلمية ـ بيروت، چاپ 1412هـ.

238- المنتقى من منهاج الإعتدال، اختصار: محمد بن عثمان الذهبي، تحقيق: محب الدين الخطيب، المكتبة السلفية ـ القاهرة.

239- منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية، تأليف: شيخ الإسلام ابن تيمية، تحقيق: د. محمد رشاد سالم، مؤسسة القرطبة، چاپ 1406هـ ـ 1986م.

240- منهج الاستدلال على مسائل الاعتقاد عند أهل السنة والجماعة، تأليف: عثمان بن علي حسن، مكتبة الرشد ـ الرياض، چاپ 1412هـ ـ 1992م.

241- منهج كتابة التاريخ الإسلامي، تأليف: محمد بن صامل السلمي، دار طيبة ـ الرياض، چاپ 1406هـ ـ 1986م.

242- منهج النقد عند المحدثين نشأته وتاريخه، تأليف: د. محمد مصطفى الأعظمي، ويليه كتاب التمييز، تأليف: الإمام مسلم بن حجاج النيشابوري، مكتبة الكوثر ـ السعودية، چاپ 1410هـ ـ 1990م.

243- موارد الظمآن إلى زوائد ابن حبان، تأليف: الحافظ نور الدين علي الهيثمي، تحقيق: حسين الأسد الداراني، عبده علي كوشک، دار الثقافة العربية ـ دمشق، چاپ 1412هـ ـ 1992م.

244- المواهب اللدنية بالمنح المحمدية، تأليف: الإمام أحمد القسطلاني، تحقيق: صالح الشامي، المكتب الإسلامي، بيروت، چاپ 1412هـ ـ 1991م.

245- موسوعة فقه عمر بن الخطاب، تأليف: د. محمد بن رواس القلعه جي، مكتبة الفلاح، الكويت، چاپ 1401هـ ـ 1981م.

246- الـموضوعات، تأليف: عبد الرحمن الجوزي، تحقيق: عبدالرحمن محمد عثمان، الـمكتبة السلفية ـ المدينة المنورة، چاپ 1486هـ 1966م.

247- الموطأ، تأليف: الإمام مالك بن أنس، و بذيله إسعاف المبطأ برجال الموطأ، تأليف: جلال الدين السيوطي، دار الريان للتراث ـ القاهرة، چاپ 1408هـ ـ 1988م.

248- ميزان الاعتدال في نقد الرجال، تأليف: محمد بن أحمد الذهبي، تحقيق: علي محمد البجاوي، دار الفكر ـ بيروت.

249- النافلة في الأحاديث الضعيفة والباطلة، تأليف: أبو إسحاق الجويني الأثري، دار الصحابة للتراث ـ طنطا، چاپ 1408هـ ـ 1988م.

250- نزعة التشيع وأثرها في الكتاب التاريخية، تأليف: سليمان بن حمد العودة، دار المسلم ـ الرياض، چاپ 1415هـ.

251- النكت على كتاب ابن الصلاح، تأليف: الحافظ ابن حجر العسقلاني، دار الرایة ـ الرياض، چاپ 1408هـ 1988م.

252- النكت والعيون (تفسير الماوردي) تأليف: علي بن محمد الماوردي، تعليق: سيد بن عبد القصود بن عبد الرحيم، دار الكتب العليمه ـ بيروت. مؤسسة الكتب الثقافية ـ بيروت، چاپ 1412هـ ـ 1992م.

253- النهاية في غريب الحديث والأثر، تأليف: الإمام مبارك بن محمد بن الأثير، تحقيق: طاهر الزاوي، محمود الطناحي، الـمكتبة العلمية ـ بيروت.

254- النهي عن سب الأصحاب وما فيه من الإثم والعقاب، تأليف: الإمام محمد بن عبدالواحد المقدسي، تحقيق: محي الدين نجيب، مراجعة: عبد القادر الأرنؤوط، مكتبة دار العروبة ـ الكويت. دار ابن العماد ـ بيروت، چاپ 1413هـ ـ 1992م.

255- نور اليقين في سيرة سيد المرسلين، تأليف: محمد الخضري، تحقيق: عبد اللطيف فاعوري، عواد فاعوري، دار الفكر ـ عمان، الأردن، چاپ 1986م.

256- هذا الحبيب محمد يا محب، تأليف: أبي بكر الجزائري، مكتبة السوادي للتوزيع ـ جدة، چاپ 1412هـ ـ 1992م.

257- وجاء دور الـمجوس، تأليف: د. محمد عبد الله الغريب، دار الجيل للطباعة ـ مصر.

258- الوجيز في أصول الفقه، تأليف: د. عبد الكريم زيدان، مكتبة القدس ـ بغداد. مؤسسة الرسالة ـ بيروت، چاپ 1405هـ ـ 1985م.

259- الوشیعة في نقد عقائد الشيعة، تأليف: موسى جار الله، مكتبة الكليات الأزهرية ـ القاهرة.

260- وفيات الأعيان وأنباء الزمان، تأليف: ابن خلكان، دار صادر ـ بيروت.

261- ولاية الله والطريق إليها دراسة وتحقيق لكتاب قطر الولي على حديث الولي للإمام الشوكاني، تأليف: إبراهيم إبرهيم هلال، تقديم: ابن الخطيب، دار الكتب الحديثة ـ مصر.

262- يزيد بن معاوية الخليفة الـمفترى عليه، تأليف: هزاع بن عيد الشمري، دار أمية ـ الرياض، چاپ 1413هـ.

کتب شیعه:

1- اتقو الله، تأليف: د. محمد التيجاني السماوي، دار المجتبى ـ بيروت. چاپ 1414هـ ـ 1993م.

2- الاحتجاج، تأليف: أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي، تعليقات: محمد باقر الموسوي، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، مؤسسة أهل البيت ـ بيروت، چاپ 1401هـ ـ 1981م.

3- أصل الشيعة وأصولها، تأليف: الإمام محمد حسين آل كاشف الغطاء، تحقيق: محمد جعفر شمس الدين، دار الأضواء ـ بيروت، چاپ 1413هـ ـ 1993م.

4- الأصول من الكافي، تأليف: محمد بن يعقوب الكليني الرازي، صححه: الشيخ نجم الدين الآملي، تقديم: علي أكبر الغفاري، المكتبة الإسلامية ـ طهران.

5- إعلام الورى بأعلام الهدى، تأليف: فضل بن حسن الطبرسي، صححه: علي أكبر الغفاري، دار المعرفة للطباعة والنشر ـ بيروت.

6- الإقتصاد فيما يتعلق بالإعتقاد، تأليف: الشيخ محمد بن حسن الطوسي، دار الأضواء ـ بيروت، چاپ 1506هـ ـ 1986م.

7- أهل البيت في الكتاب والسنة، تأليف: السيد أمير محمد كاظم القزويني (ناشر نوشته نشده است).

8- بيان السعادة في مقامات العبادة، تأليف: الحاج سلطان الجنابذي، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات ـ بيروت، چاپ 1408هـ ـ 1988م.

9- تاريخ اليعقوبي، تأليف: أحمد بن أبي يعقوب المعروف بـ (اليعقوبي)، دار صادر ـ بيروت.

10- تحفة العوام مقبول جديد، تأليف: مقبول أحمد، چاپ لاهور ـ باكستان.

11- تذكرة الخواص، تأليف: سبط ابن الجوزي، مؤسسة أهل البيت ـ چاپ بيروت ـ 1401هـ ـ 1981م.

12- تعارض الأدلة الشرعية، تقرير لأبحاث د. السيد محمد باقر الصدر، محمود الهاشمي، دار الكتاب اللبناني ـ بيروت، دار الكتاب المصري ـ القاهرة، چاپ 1980م.

13- تفسير الحسن العسكري، طبع الحجري، چاپ 1305هـ.

14- تفسير الصافي، تأليف: فيض الكاشاني، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات ـ بيروت.

15- تفسير العياشي، تأليف: محمد بن مسعود بن عياش السلمي، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات ـ بيروت، صححه: السيد هاشم الهولي المحلاني، چاپ 1411هـ ـ 1991م.

16- تفسير القمي، تأليف: علي بن إبراهيم القمي، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات ـ بيروت چاپ 1412هـ ـ 1991م.

17- التفسير المبين، تأليف: محمد جواد مغنية، بدون ذكر الناشر.

18- التوحيد، تأليف: الشيخ محمد بن علي بن حسين بن بابويه القمي، صححه: السيد هاشم الحسيني الطهراني، دار المعرفة ـ يروت.

19- تهذيب الأحكام في شرح الـمقنعة للشيخ المفيد، تأليف: محمد بن حسن الطوسي، صححه: محمد جعفر شمس الدين، دار التعارف للمطبوعات ـ بيروت ـ چاپ 1412هـ 1992م.

20- جنة المأوى، تأليف: محمد حسين آل كاشف الغطاء، دار الأضواء ـ بيروت ـ چاپ 1408هـ ـ 1988م.

21- حق اليقين في معرفة أصول الدين، تأليف: السيد عبد الله شبر، دار الأضواء بيروت ـ چاپ 1404هـ 1983م.

22- الحكومة الإسلامية، تأليف: الإمام روح الله الخميني، بدون ذكر الناشر.

23- خمسون ومائة صحابي مختلق، تأليف: مرتضى العسكري، دار الزهراء ـ بيروت، چاپ 1405هـ ـ 1985م.

24- رجال الكشي، تأليف: محمد بن عمر بن عبد العزيز الكشي، تقديم: أحمد الحسيني ـ منشورات مؤسسة الأعلمي ـ كربلاء، العراق.

25- سعد السعود، تأليف: علي بن موسى بن طاووس، چاپ الرضي ـ قم.

26- الشافي في الإمامة، تأليف: علي بن حسين الـموسوي، تحقيق: السيد عبد الزهراء الخطيب، راجعه: السيد فاضل الميلاني، مؤسسة الصادق ـ طهران ـ چاپ 1407هـ 1986م.

27- شرح نهج البلاغة، تأليف: ابن أبي الحديد، دار الفكر ـ بيروت.

28- شمائل علي÷ في القرآن والسنة، تأليف: طالب السنجري، مجمع البحوث الإسلامية ـ بيروت ـ چاپ 1414هـ 1994م.

29- الشيعة والتشيع، تأليف: أحمد الكسروي، تحقيق د. ناصر القفاري والشيخ سلمان بن فهد العودة.

30- الشيعة والتصحيح، تأليف: د. موسى الموسوي، چاپ 1408هـ ـ 1978م.

31- الشيعة في عقائدهم وأحكامهم، تأليف: السيد أمير محمد الكاظمي القزويني بدون ذكر الناشر.

32- الشيعة هم الميزان، تأليف: محمد جواد المغنية، دار الجواد، دار التيار الجديدـ بيروت چاپ 1409هـ ـ 1989م.

33- الشيعة هم أهل السنة، تأليف: د. محمد التيجاني السماوي، مؤسسة الفجرـ لندن.

34- عقائد الإمامية، تأليف: الشيخ محمد رضا المظفر، بدون الناشر.

35- عقائد الإمامية الإثني عشرية، تأليف: السيد إبراهيم الموسوي الزنجاني، منشورات مؤسسة الأعلمي للمطبوعات ـ بيروت، چاپ 1413هـ ـ 1992م.

36- عدة الأصول، تأليف: محمد بن حسن الطوسي، تحقيق: محمد مهدي النجف، السيد الشهداء، نشر مؤسسة آل البيت، چاپ 1983م.

37- علل الشرائع، تأليف: الشيخ الصدوق محمد بن علي بن حسين بن بابويه القمي، تقديم: السيد محمد صادق بحر العلوم، منشورات المكتبة الحيدرية ـ النجف، دار إحياء التراث العربي ـ چاپ 1385هـ ـ 1966م.

38- عيون أخبار الرضا، تأليف: محمد بن علي بن حسين بابويه القمي، تقديم: السيد محمد مهدي السيد حسن، منشورات الأعلمي ـ طهران.

39- الغارات، تأليف: إبراهيم بن محمد الثقفي الكوفي، تحقيق: السيد جلال الدين.

40- فاسألوا أهل الذكر، تأليف: د. محمد التيجاني السماوي، مؤسسة الفجر ـ لندن ـ چاپ 1412هـ ـ 1191م.

41- فروع الكافي، تأليف: أبي جعفر محمد بن يعقوب الكليني، تحقيق: الشيخ محمد جواد الفقيه، فهرسه وتصحيح: د. يوسف البقاعي، دار الأضواء ـ بيروت، چاپ 1413هـ ـ 1992م.

42- فرق الشيعة، تأليف: الشيخ حسن بن موسى النوبختي ـ دار الأضواء، بيروت ـ چاپ 1404هـ ـ 1984م.

43- الفصول الهمة في تأليف الأمة، تأليف: الإمام عبد الحسين الـموسوي، دار الزهراء ـ بيروت ـ چاپ 1397هـ ـ 1977م.

44- فضائل أهل البيت الـمسمى بـ بصائر الدرجات، تأليف: محمد بن حسن بن فروخ الصفار، تقديم: الحاج ميرزا محسن، مؤسسة النعمان ـ بيروت، چاپ 1412هـ ـ 1992م.

45- كشف الأسرار، تأليف: روح الله الخميني، تقديم: د. محمد أحمد الخطيب، دار عمار ـ عمان ـ الأردن، ترجمه: د. محمد البنداري، چاپ 1408هـ ـ 1987م.

46- كشف الغمة في معرفة الأئمة، تأليف: علي بن عيسى بن أبي الفتح الأربلي، دار الأضواء ـ بيروت، چاپ 1405هـ ـ 1985م.

47- الكنى والألقاب، تأليف: الشيخ عباس القمي، مطبعة العرفان ـ صيدا ـ بيروت، چاپ 1358هـ، چاپ مكتبة الصدر ـ طهران.

48- لماذا اخترت مذهب الشيعة، تأليف: الشيخ محمد مرعي أمين الأنطاكي، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات ـ بيروت.

49- مبادئ الوصول إلى علم الأصول، تأليف: جمال الدين الحلي، تحقيق: عبد الحسين محمد البقال، دار الأضواء ـ بيروت ـ چاپ 1406هـ ـ 1986م.

50- مجمع البيان في تفسير القرآن، تأليف: الشيخ فضل بن حسن الطبرسي، منشورات دار مكتبة الحياة ـ بيروت.

51- المراجعات، تأليف: الإمام السيد عبد الحسين الموسوي، مؤسسة الوفاء ـ تقديم: السيد حسن الشيرازي.

52- مروج الذهب ومعادن الجوهر، تأليف: علي بن حسين المسعودي، دققها: يوسف أسعد داغ، دار الأندلس.

53- المسائل الإسلامية، تأليف: الإمام السيد محمد الحسيني الشيرازي، چاپ 1402هـ.

54- مسائل وردود طبقاً لفتاوي السيد أبوالقاسم الموسوي الخوئي، جمع وترتيب: محمد جواد الشهابي، مؤسسة العروة الوثقى، چاپ 1412هـ ـ 1991م.

55- معجم رجال الحديث، تأليف: أبو القاسم الخوئي، مدينة العلم ـ بيروت ـ چاپ 1403هـ.

56- معالم المدرستين، تأليف: السيد مرتضى العسكري، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات ـ بيروت ـ چاپ 1406هـ ـ 1986م.

57- مع الدكتور موسى الـموسوي في كتابه «الشيعة والتصحيح»، تأليف: د. علاء الدين السيد أمير القزويني، مكتبة الألفين ـ الكويت ـ چاپ 1414هـ ـ 1993م.

58- مع الصادقين، تأليف: محمد السماوي، مؤسسة الفجر ـ لندن ـ چاپ 1412هـ ـ 1991م.

59- من لا يحضره الفقه، تأليف: محمد بن علي بن بابويه القمي، تحقيق: الشيخ محمد جواد الفقيه، فهرسه د. يوسف البقاعي، دار الأضواء ـ بيروت ـ چاپ 1413هـ ـ 1992م.

60- نقض كتاب الصواعق الـمحرقة لابن حجر، تأليف: السيد أمير محمد الكاظمي القزويني، بدون الناشر.

61- نهج البلاغة، جمع شريف الرضي، شرح: الإمام محمد عبده، مكتبة الألفين ـ الكويت ـ چاپ 1410هـ ـ 1990م.

62- هذه هي الوهابية، تأليف: محمد جواد الـمغنية، دار الجواد ـ بيروت ـ چاپ 1403هـ ـ 1983م.

63- وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، تأليف: الإمام محمد بن حسن العاملي، تحقيق: الشيخ عبد الرحيم الشيرازي، دار إحياء التراث العربي ـ بيروت ـ چاپ 1403هـ ـ 1983م.

1. - تاریخ طبری حوادث سال 35 هجری. [↑](#footnote-ref-1)
2. - به فتح الباری ـ کتاب استتابة المرتد والمرتدة)) و ((الفصل)) ابن حزم و ((ملل و نحل)) شهرستانی مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-2)
3. - نگاه کنید به مجموع الفتاوى ابن تیمیة ( 35/184-185). [↑](#footnote-ref-3)
4. - مأخذ سابق (28/490). [↑](#footnote-ref-4)
5. - برای تفصیل این مطالب می‌توانیید به تاریخ طبری و بدایه و نهایه مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-5)
6. - به بدایه و نهایه ابن کثیر ـ حوادث سال 656 هجری مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-6)
7. - آنگاه هدایت شدم ص (13). [↑](#footnote-ref-7)
8. - ثم اهتدیت ص (78-79) و آنگاه هدایت شدم ص (125-126). [↑](#footnote-ref-8)
9. - همان کتاب ص (79) و آنگاه هدایت شدم ص (126). [↑](#footnote-ref-9)
10. - تضادگویی جناب تیجانی را در مباحث آینده جایی که او از اهل بیت دفاع می‌کند خواهید دید که می‌گوید: اهل سنت هیچ گونه احترامی برای اهل بیت قائل نیستند. [↑](#footnote-ref-10)
11. - همان کتاب ص (79) متاسفانه این عبارت را در کتاب فارسی نیافتم. [↑](#footnote-ref-11)
12. - القاموس المحیط للفیروز آبادی ص (134). [↑](#footnote-ref-12)
13. - مختار الصحاح لمحمد الرازی ص (150). [↑](#footnote-ref-13)
14. - النهایة فی غریب الحدیث والأثر نوشته ابن اثیر جلد 5 ص (98) و لسان العرب ج 10 ص (359). [↑](#footnote-ref-14)
15. - ثم اهتدیت ص (78) و آنگاه هدایت شدم ص (125). [↑](#footnote-ref-15)
16. - حق الیقین فی معرفة أصول الدین، عبدالله شبر ج 1 ص (370-371) رجال کشی ص (17). [↑](#footnote-ref-16)
17. - همان کتاب. [↑](#footnote-ref-17)
18. - امام عبدالحسین موسوی در صفحه 331 کتاب خود، مراجعات می‌گوید: بهترین کتب مرجع و مادر در اصول و فروع دین نزد امامیه چهار تا هستند الکافی، التهذیب، الاستبصار، ومن لایحضره الفقیه ـ این سخن به حد تواتر رسیده است و اصول کافی اولین، معتبرترین و بهترین آن‌ها است. [↑](#footnote-ref-18)
19. - الأصول من الکافی للکلینی ج 2 ص (191) کتاب الإیمان و الکفر (باب) قله عدد المومنین، رجال الکشی ص (13)، تفسیر الصافی ج 1 ص (359) [↑](#footnote-ref-19)
20. - الروضة من الکافی ج 8 ص (346). [↑](#footnote-ref-20)
21. - ثم اهتدیت ص (90) و آنگاه هدایت شدم ص (146). [↑](#footnote-ref-21)
22. - صحیح بخاری ج 4 ص (1604) اینکه منافقان در میان صحابه و در زمان آنان بودند، بخشی از حدیث بزرگ و طولانی است که متعلق به جریان کعب بن مالک، می‌باشد. [↑](#footnote-ref-22)
23. - آیا منافقین گفتن صحابه بدترین سب و بدگویی در حق آنان نیست؟! [↑](#footnote-ref-23)
24. - صحیح بخاری ج 3 ص 1343 کتاب فضائل الصحابة از أبی سعید خدری. صحیح مسلم ج 4 ص 1967. [↑](#footnote-ref-24)
25. - طبرانی در کبیر ج 12 رقم (12709) حلیة الأولیاء لأبی نعیم ج 7 ص 103. [↑](#footnote-ref-25)
26. - ابن ماجه برقم (2343) ج 3 کتاب الأحکام والحاکم. [↑](#footnote-ref-26)
27. - صحیح بخاری جلد 4 کتاب التفسیر برقم (4617). [↑](#footnote-ref-27)
28. - مجمع البیان فی تفسیر القرآن للطبرسی ص 85. [↑](#footnote-ref-28)
29. - این حدیث بارزترین دلیلی است بر این مطلب که گناهی که صحابی مرتکب آن می‌شود، عیبی در حق او محسوب نمی‌گردد. [↑](#footnote-ref-29)
30. - تفسیر حسن العسکری ص 11 عند تفسیر سورة البقرة. [↑](#footnote-ref-30)
31. - الغارات ثقفی ج 1 ص 177. [↑](#footnote-ref-31)
32. - البته عقل نزد اهل سنت مصدر شرعی نیست بلکه حجیت آن نزد معتزله و روافض معتبر است. [↑](#footnote-ref-32)
33. - ثم اهتدیت (ص 80) و آنگاه هدایت شدم ص (127). [↑](#footnote-ref-33)
34. - ثم اهتدیت (ص82-80) و آنگاه هدایت شدم ص (131-128). [↑](#footnote-ref-34)
35. - صحیح بخاری ـ ج ـ 2 کتاب الشروط رقم (2581). [↑](#footnote-ref-35)
36. - صحیح مسلم مع الشرح. ج ـ 12 ـ ص 190 ـ 191 کتاب الجهاد والسیر. [↑](#footnote-ref-36)
37. - ثم اهتدیت ص (82) و آنگاه هدایت شدم ص (132). [↑](#footnote-ref-37)
38. - اشاره است به قول حضرت عمرس ((فعملت لذلك أعمالاً)). [↑](#footnote-ref-38)
39. - ﴿إِنَّا فَتَحۡنَا لَكَ فَتۡحٗا مُّبِينٗا١﴾ [الفتح: 1]. [↑](#footnote-ref-39)
40. - مسلم مع الشرح ـ ج ـ 12 ص 194 ـ کتاب الجهاد و السیر. [↑](#footnote-ref-40)
41. - مسند احمد ـ ج5 رقم ـ 15242 ـ آلبانی این حدیث را صحیح قرار داده است. [↑](#footnote-ref-41)
42. - الفتح ج ـ 5 ص 408. [↑](#footnote-ref-42)
43. - الفتح ـ ج ـ 5 (ص 410-409). [↑](#footnote-ref-43)
44. - همان مرجع سابق. [↑](#footnote-ref-44)
45. - ثم اهتدیت ص (83) و آنگاه هدایت شدم ص (133-132). [↑](#footnote-ref-45)
46. - ثم اهتدیت ص (84) و آنگاه هدایت شدم ص (135-133). [↑](#footnote-ref-46)
47. 2. صحیح البخاری کتاب المغازی ج 4 رقم (4168). [↑](#footnote-ref-47)
48. - مسلم مع الشرح ج 11 ص (131) کتاب الوصیة. [↑](#footnote-ref-48)
49. - فتح الباری ج 7 ص (741). [↑](#footnote-ref-49)
50. - صحیح البخاری ج 5 کتاب الدعوات. [↑](#footnote-ref-50)
51. - طبرانی فی الکبیر ج 6 برقم (6157-5157). [↑](#footnote-ref-51)
52. - صحیح البخاری ج 1 کتاب التهجد شماره (1075) فتح الباری (1127). [↑](#footnote-ref-52)
53. - الفتح ج 7 ص (740) کتاب المغازی. [↑](#footnote-ref-53)
54. - مسلم مع الشرح ج 11 ص 132 کتاب الوصیة. [↑](#footnote-ref-54)
55. - وتبیانا لکل شیء. [↑](#footnote-ref-55)
56. - الفتح ج 1 کتاب العلم ص (352). [↑](#footnote-ref-56)
57. - الفتح ج 7 ص (740) کتاب المغازی. [↑](#footnote-ref-57)
58. - مسلم مع الشرح ج 11 ص (132) کتاب الوصیة. [↑](#footnote-ref-58)
59. - بخاری کتاب فضائل الصحابة برقم (3486) ج 3 و مسلم مع الشرح ج 15 برقم (2398). [↑](#footnote-ref-59)
60. - مسلم مع الشرح ج 15 کتاب فضائل الصحابة برقم (3478). [↑](#footnote-ref-60)
61. - البخاری، کتاب فضائل الصحابة برقم (3478). [↑](#footnote-ref-61)
62. - شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید ج 4 ص (519). [↑](#footnote-ref-62)
63. - ثم اهتدیت ص (85) و آنگاه هدایت شدم ص (137-136). [↑](#footnote-ref-63)
64. - ثم اهتدیت ص (86-85). و آنگاه هدایت شدم ص (138-137). [↑](#footnote-ref-64)
65. - دلیل بطلان این روایت در مباحث آینده خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-65)
66. - المراجعه 48 ص (181-169). [↑](#footnote-ref-66)
67. - صحیح بخاری ج 64 کتاب الأحکام برقم (6720) و مسلم مع الشرح ج 12 برقم (1821). [↑](#footnote-ref-67)
68. - صحیح بخاری ج 6 کتاب الأحکام برقم (6721). [↑](#footnote-ref-68)
69. - نهج البلاغة ص (305). [↑](#footnote-ref-69)
70. - صحیح بخاری ج 6 کتاب الأحکام برقم (6791). [↑](#footnote-ref-70)
71. - مسلم مع الشرح ج 15 برقم (2387). [↑](#footnote-ref-71)
72. - صحیح البخاری ج 3 کتاب فضائل الصحابة برقم (3459) و مسلم مع الشرح ج 15 کتاب فضائل الصحابة برقم (2386). [↑](#footnote-ref-72)
73. - صحیح بخاری ج 3 کتاب فضائل الصحابة برقم (3464). [↑](#footnote-ref-73)
74. - ابو داود برقم (4635) کتاب السنة ج 5، ترمذی برقم (2403) ابواب الرؤیا. [↑](#footnote-ref-74)
75. - صحیح بخاری ج 1 کتاب الجماعة والإمامة برقم (646). [↑](#footnote-ref-75)
76. - صحیح البخاری برقم (648). [↑](#footnote-ref-76)
77. - ثم اهتدیت ص (88-87) و آنگاه هدایت شدم ص (141-140). [↑](#footnote-ref-77)
78. - الکامل فی التاریخ لابن الأثیر دارالکتب العلمیة (1407). [↑](#footnote-ref-78)
79. - السیرة الحلبیة لعلی بن برهان الدین الحلبی. [↑](#footnote-ref-79)
80. - تاریخ الطبری ج ـ 2 (225-224) چاپ دارالکتب العلمیة. [↑](#footnote-ref-80)
81. - ثم اهتدیت ص (88) و آنگاه هدایت شدم ص (142-141). [↑](#footnote-ref-81)
82. - میزان الاعتدال للذهبی ج 2 رقم (3437) ص (255). [↑](#footnote-ref-82)
83. - الطبری ج 2 ص 646 سنه 11. [↑](#footnote-ref-83)
84. - ثم اهتدیت ص (90) و آنگاه هدایت شدم ص (146-145). [↑](#footnote-ref-84)
85. - ثم اهتدیت ص (98) و آنگاه هدایت شدم ص (162-161). [↑](#footnote-ref-85)
86. - أسباب النزول للواحدی ص (25) تفسیر قرطبی ج 2 ص (143). [↑](#footnote-ref-86)
87. - مجمع البیان طبرسی ج 2 ص (315). [↑](#footnote-ref-87)
88. - تفسیر طبرسی ج 3 ص (455). [↑](#footnote-ref-88)
89. - بدایع التفسیر لابن قیم ج 1 ص 581. [↑](#footnote-ref-89)
90. - فتح القدیر للشوکانی. [↑](#footnote-ref-90)
91. - المحرر الوجیز ج 3 ص (249-248). [↑](#footnote-ref-91)
92. - به صفحه (279) کتاب مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-92)
93. - ثم اهتدیت ص (101) و آنگاه هدایت شدم ص (166). [↑](#footnote-ref-93)
94. - مجمع البیان ج 3 ص (372). [↑](#footnote-ref-94)
95. - فتح القدیر ج 2 ص (524). [↑](#footnote-ref-95)
96. - الاتقان فی علوم القرآن (سیوطی) ج1 ص (93-92). [↑](#footnote-ref-96)
97. - طبرسی ج6 ص (373) بغوی ج4 ص48. محرر الوجیز ج8 ص (184). [↑](#footnote-ref-97)
98. - سنن ترمذی کتاب المناقب برقم (3675) و صحیح ترمذی برقم (2902). [↑](#footnote-ref-98)
99. - تفسیر البغوی ج4 ص49. [↑](#footnote-ref-99)
100. - سنن ترمذی ج5 کتاب فضائل الصحابة برقم (3701) و صحیح ترمذی شماره (2920). [↑](#footnote-ref-100)
101. - تفسیری سعدی ج2 ص (393). [↑](#footnote-ref-101)
102. - تفسیر بغوی ج4 ص (105). [↑](#footnote-ref-102)
103. - احکام القرآن ج3 ص (160). [↑](#footnote-ref-103)
104. - مجمع البیان ج3 ص620. [↑](#footnote-ref-104)
105. - تفسیر الصافی للفیض الکاشانی ج12 ص (343-342). [↑](#footnote-ref-105)
106. - ثم اهتدیت ص (152) و آنگاه هدایت شدم ص (153-152). [↑](#footnote-ref-106)
107. - ثم اهتدیت ص (152) و آنگاه هدایت شدم ص (166). [↑](#footnote-ref-107)
108. - ثم اهتدیت ص (101) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (166). [↑](#footnote-ref-108)
109. - تفسیر الغوی ج7 ص (291) و قرطبی ج8 ص (170) و طبری ج11 ص (328). [↑](#footnote-ref-109)
110. - تفسیر ابن کثیر ج4 ص 169 و بغوی ج7 ص (291) فتح القدیر ج5 ص 61. [↑](#footnote-ref-110)
111. - مجمع البیان ج6 ص (48). [↑](#footnote-ref-111)
112. - تفسیر القمی ج2 ص (284). [↑](#footnote-ref-112)
113. - ثم اهتدیت ص (102-101) و ((آنگاه. . . هدایت شدم)) ص 167. [↑](#footnote-ref-113)
114. - تفسیر طبری ج4 ص (622) قرطبی ج6 ص (143-142) بغوی ج 3 ص 29 فتح القدیر ج 23 ص (77). [↑](#footnote-ref-114)
115. - مجمع البیان ج2 ص (123-122). [↑](#footnote-ref-115)
116. - سنن ترمذی ج5 کتاب المناقب رقم (3790) و صحیح ترمذی (2981). [↑](#footnote-ref-116)
117. - الجامع لأحکام القرآن قرطبی ج6 ص (143) با تصرف اندک. [↑](#footnote-ref-117)
118. - نهج البلاغة (ص 91-88) چاپ مکتبه الألفین. [↑](#footnote-ref-118)
119. - نهج البلاغة (96-94). [↑](#footnote-ref-119)
120. - نهج البلاغه ص (105-104). [↑](#footnote-ref-120)
121. - نهج البلاغه (144-143). [↑](#footnote-ref-121)
122. - نهج البلاغه ص 224. [↑](#footnote-ref-122)
123. - الاحتجاج طبرسی ج 2 ص 390. [↑](#footnote-ref-123)
124. - الاحتجاج طبرسی ج 2 ص 300. [↑](#footnote-ref-124)
125. - رجال الکشی ص 179. [↑](#footnote-ref-125)
126. - الروضة من الکافی ج 8 ص (191). [↑](#footnote-ref-126)
127. - اینان بندگان مخلص الله بودند که آقای تیجانی و قمی آنان را مرتد می‌گویند. [↑](#footnote-ref-127)
128. - نهج البلاغه ص (130-129). [↑](#footnote-ref-128)
129. - ثم اهتدیت ص (102) آنگاه. . . هدایت شدم ص 168-167. [↑](#footnote-ref-129)
130. - جامع القرطبی ج 4 ص 107، بغوی ج 2 ص 86. [↑](#footnote-ref-130)
131. - قرطبی ج 4 ص (107-106) طبری ج 3 ص (387-386)، بغوی ج 2 ص 87. [↑](#footnote-ref-131)
132. - تفسیر بغوی ج 2 ص 88. [↑](#footnote-ref-132)
133. - القرطبی ج 4 ص (108). [↑](#footnote-ref-133)
134. - مجمع البیان ج 2 ص (162-160). [↑](#footnote-ref-134)
135. - تفسیر صافی ج 1 ص 341. [↑](#footnote-ref-135)
136. - تفسیر القمی ج 1 ص 117 چاپ موسسه الأعلمی بیروت. [↑](#footnote-ref-136)
137. - نهج البلاغة ص (224). [↑](#footnote-ref-137)
138. - رجال الکشی ص (200-199). [↑](#footnote-ref-138)
139. - میزان الاعتدال للذهبی ج 2 ص 93 رقم (2965). [↑](#footnote-ref-139)
140. - ثم اهتدیت ص (102) آنگاه. . . هدایت شدم ص 168.. . [↑](#footnote-ref-140)
141. - الغارات للثقفی. ج 2 ص (307-305). [↑](#footnote-ref-141)
142. - یعنی عمر بن خطاب. [↑](#footnote-ref-142)
143. - نهج البلاغه ص (509). [↑](#footnote-ref-143)
144. - أصل الشیعة وأصولها، ص (132-124) چاپ دار الأضواء بیروت. [↑](#footnote-ref-144)
145. - فرق الشیعة للنوبختی ص 22 چاپ دار الأضواء. [↑](#footnote-ref-145)
146. - کتاب الخصال للقمی ص (640) چاپ طهران. [↑](#footnote-ref-146)
147. - ثم اهتدیت ص (103-102) آنگاه. . . هدایت شدم ص 169-168. [↑](#footnote-ref-147)
148. - صحیح مسلم مع الشرح ج 18 کتاب التفسیر برقم (30-27). [↑](#footnote-ref-148)
149. - الاتقان للسیوطی ج 2 ص (93-92). [↑](#footnote-ref-149)
150. - تفسیر الحسن العسکری ص (157) در تفسیر آیه: ﴿وَقَالُواْ قُلُوبُنَا غُلۡفُۢ﴾ [البقرة: 88]. [↑](#footnote-ref-150)
151. - ثم اهتدیت ص (104) آنگاه. . . هدایت شدم ص (171-170). [↑](#footnote-ref-151)
152. - فتح الباری ج 11 ص 392. [↑](#footnote-ref-152)
153. - فتح الباری ج 11 ص 392. [↑](#footnote-ref-153)
154. - مسلم مع الشرح ج 3 ص 172 با اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-154)
155. - مسلم مع الشرح ج 3 ص 174. [↑](#footnote-ref-155)
156. - الاعتصام ج 1 ص 168. [↑](#footnote-ref-156)
157. - مجمع البیان ج 2 ص 162. [↑](#footnote-ref-157)
158. - و پاک بودن از بدعت‌ها. [↑](#footnote-ref-158)
159. - خواننده گرامی شما ملاحظه می‌کنید که روایاتی را که بنده از کتاب‌های شیعه اثناعشری نقل می‌کنم چقدر با یکدیگر متضاد و متناقض هستند، شاید هیچ روایتی از امامی از ائمه معصومین یافت نشود مگر اینکه روایاتی متناقض با آن وارد شده است و این خود دلیلی است مبنی بر اینکه در مذهب روافض چه تناقضی وجود دارد شاید تعجب نکنید اگر بدانید که حتی خودشان به این نکته اعتراف کرده‌اند چنان‌چه شیخ طائفه روافض، محمد طوسی در مقدمه کتابش (تهذیب الأحکام) ـ یکی از کتب اربعه مذهب امامیه است ـ ص 45 می‌گوید: **((**ذاكرني بعض الأصدقاء أيده الله ممن أوجب حقه علينا بأحاديث أيدهم الله و رحم الله السلف منهم و ما وقع من الأختلاف والتباين و المنافاة والتضاد حتى لا يكاد يتفق خبر إلا و بإزائه ما يضاده، ولا يعلم حديث إلا وفي مقابله ما ينافيه حتى جعل مخالفونا**. . . )).** (بعضی از دوستان که خداوند حقشان را بر ما واجب کرده است ـ خداوند آن‌ها و سلف آن‌ها را رحمت کند ـ احادیثی را متذکر شدند و اختلاف و تباین، منافات و تضاد میان آن‌ها را یادآوری کردند تا جایی که در برابر هر خبر، متضاد آن وجود دارد و ما هیچ = حدیثی سراغ نداریم مگر اینکه در مقابل آن حدیثی وجود دارد که با آن منافات دارد بطوری که مخالفین ما این مطلب را بزرگ‌ترین طعن و عیب در مذهب ما و دلیلی برای ابطال اعتقادات ما دانسته‌اند، آن‌ها می‌گویند: همچنان سلف و خلف شما اختلاف مخالفانتان را در فروع عیب دانسته و به همین خاطر آن‌ها را مورد هجوم قرار می‌دهند ـ هدف آن‌ها اهل سنت است که در فروع با یکدیگر اختلاف دارند. و این عیبی به شمار نمی‌رود. علاوه بر اینکه این سخن آن‌ها اعتراف به حقانیت اصول اهل سنت است ـ و می‌گویند: جایز نیست که خداوند این گونه مورد پرستش قرار گیرد و این گونه به احکام عمل شود در حالی که اختلاف شما از مخالفان شما بیشتر و واضح تر است (! ! !). حالا باید گفت: وجود چنین اختلافی توام با اعتقاد به بطلان آن، خود دلیلی بر فساد اصل است (! ! ؟) )) ـ تردیدی وجود ندارد که آن‌ها نمی‌توانیند این تناقض را حل کنند زیرا حل تعدیل این تناقضات به معنی نابودی مذهب آن‌ها است ـ خواننده گرامی شما ملاحظه می‌کنید که آن‌ها چگونه دیگران را متهم به چیزی می‌کنند که =خودشان عیناً به آن گرفتارند چنان‌چه همین تیجانی هدایت شده! این کار را انجام داد. یکی دیگر از شیوخ آن‌ها بنام دلدار کهنویفی در ص (51) کتابش (اساس الأصول) می‌گوید: (احادیث منقول از ائمه با همدیگر اختلاف زیادی دارد تا جایی که هیچ حدیث و خبری یافت نمی‌شود مگر اینکه در مقابلش خبر و حدیثی منافی و متضاد با آن وجود دارد تا جایی که این مسئله باعث رجوع بعضی از کم خردان!!! از اعتقادات حقه !!! شده است. . . )).

     آنچه خواندید چهره واقعی مذهب اثناعشری است اما در مذهب اهل حق (اهل سنت و جماعت) هیچ گونه تناقضی وجود ندارد آن‌ها چنین نیستند که در جایی بگویند صحابه بهترین مردم هستند و در جایی دیگر بگویند صحابه کافر هستند یا اینکه بگویند روزه گرفتن روز عاشورا از بزرگترین گناهان است و در جایی دیگر بگویند اجر و ثواب است (به کتاب وسائل الشیعة تالیف حر عاملی ج 7 کتاب الصوم ص 339-337 مراجعه کنید) همچنین اهل سنت چنین نیستند که بگویند قرآن تحریف شده و بار دیگر بگویند تحریف نشده است و یا اینکه قرآنی جدید کشف نمایند یا اینکه بگویند متعه عبادت است و جایی دیگر بگویند فقط افراد فاجر !!! متعه می‌کنند (به کتاب وسائل الشیعة ج 14 کتاب النکاح ص 456 مراجعه کنید). [↑](#footnote-ref-159)
160. - صحیفه سجادیه امام زین العابدین ص 28-27 ایران قم موسسه انصاریان. [↑](#footnote-ref-160)
161. - اصول کافی نوشته کلینی. ج 1 ص 52 کتاب فضل العلم. [↑](#footnote-ref-161)
162. - تفسیر حسن عسکری ص 11 سورة الفاتحة. [↑](#footnote-ref-162)
163. - تفسیر حسن عسکری آیه 88 سوره بقره. [↑](#footnote-ref-163)
164. - کتاب الخصال قمی ص (640-639) باب 12. [↑](#footnote-ref-164)
165. - فتح الباری ج 11 ص 393. [↑](#footnote-ref-165)
166. - مسلم مع الشرح برقم (2304) ج15 بخاری کتاب الرقاق رقم (6211). [↑](#footnote-ref-166)
167. - صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة رقم (3451) روایت عبدالله بن مسعود. [↑](#footnote-ref-167)
168. - صحیح مسلم حدیث شماره (2531)، و شرح امام نووی. [↑](#footnote-ref-168)
169. - سنن ترمذی کتاب مناقب باب عبدالرحمن بن عوف رقم (3747) صحیح ترمذی رقم (2946). [↑](#footnote-ref-169)
170. - مسند احمد ج5 ص (213) رقم (15262) و سلسله صحیحه ج 5 رقم (2160). [↑](#footnote-ref-170)
171. - بخاری کتاب فضائل الصحابة ـ قصه بیعت و اتفاق بر حضرت عثمان رقم (3497). [↑](#footnote-ref-171)
172. - الفرق بین الفرق ـ (319-318). [↑](#footnote-ref-172)
173. - فتح الباری ج 11 ص (393). [↑](#footnote-ref-173)
174. - سنن الترمذی (3679) و صحیح ترمذی (2905). [↑](#footnote-ref-174)
175. - سنن ترمذی کتاب الفضائل رقم 3688 و صحیح ترمذی رقم (3911) و شبیه آن در بخاری برقم (3476). [↑](#footnote-ref-175)
176. - الدین الخالص ج 3 ص 382. [↑](#footnote-ref-176)
177. - صحیح بخاری مع الفتح جلد 11 ص 483. [↑](#footnote-ref-177)
178. - مختار الصحاح ص (109). [↑](#footnote-ref-178)
179. - ثم اهتدیت ص 105 و ((آنگاه. . . هدایت شدم)) ص (172-171). [↑](#footnote-ref-179)
180. - سنن ترمذی کتاب الفضائل ـ باب فضایل عثمان بن عفان برقم (3701) ـ صحیح ترمذی رقم (2920). [↑](#footnote-ref-180)
181. - صحیح بخاری کتاب الوصایا برقم (2626). [↑](#footnote-ref-181)
182. - سنن ترمذی (3747) و صحیح ترمذی (2946). [↑](#footnote-ref-182)
183. - سنن ترمذی کتاب مناقب ـ باب طلحة بن عبدالله (3738) و صحیح ترمذی (2939). [↑](#footnote-ref-183)
184. - سیر أعلام النبلاء نوشته امام ذهبی ج1 ص 32. [↑](#footnote-ref-184)
185. - مصدر سابق. [↑](#footnote-ref-185)
186. - صحیح بخاری ج3 کتاب فضائل الصحابة. [↑](#footnote-ref-186)
187. - حدیث بیان گردید. [↑](#footnote-ref-187)
188. - سنن ترمذی کتاب الفضائل (3749) صحیح ترمذی (2983). [↑](#footnote-ref-188)
189. - همان مصدر سابق. [↑](#footnote-ref-189)
190. - سنن ترمذی کتاب فضایل القرآن. باب کتاب النبی ج و صحیح ترمذی رقم (3982). [↑](#footnote-ref-190)
191. - صحیح بخاری کتاب فضایل القرآن. باب کاتب النبی ج (4704). [↑](#footnote-ref-191)
192. - منهاج السنة ج 4 ص 85. [↑](#footnote-ref-192)
193. - منهاج السنة ج 4 ص 84. [↑](#footnote-ref-193)
194. - الکنى والألقاب (عباس قمی) ج 3 ص 185 چاپ مکتبه الصدر. [↑](#footnote-ref-194)
195. - مروج الذهب، مسعودی ج 2 ص (332) چاپ دار الاندلس ـ بیروت. [↑](#footnote-ref-195)
196. - ثم اهتدیت ص (106) آنگاه. . . هدایت شدم ص (173-172). [↑](#footnote-ref-196)
197. - سیر أعلام النبلاء ج3 ص (476). [↑](#footnote-ref-197)
198. - صحیح البخاری ج 1 کتاب العیدین برقم (930). [↑](#footnote-ref-198)
199. - اعلام الموقعین عن رب العالمین، ابن قیم جوزیه ج 2 ص 200. [↑](#footnote-ref-199)
200. - مصدر سابق ج 2 ص (303). [↑](#footnote-ref-200)
201. - فتح الباری ج 2 ص (522). [↑](#footnote-ref-201)
202. - منهاج السنة ج 4 ص 183. [↑](#footnote-ref-202)
203. - ثم اهتدیت ص (109) آنگاه. . . هدایت شدم ص (178). [↑](#footnote-ref-203)
204. - صحیح البخاری ج1 کتاب مواقیت الصلاة، باب تضییع الصلاة عن وقتها برقم (506). [↑](#footnote-ref-204)
205. - بخاری ج 1 برقم (507). [↑](#footnote-ref-205)
206. - فتح الباری ج 2 ص (18-17). [↑](#footnote-ref-206)
207. - فتح الباری ج 2 ص (18-17). [↑](#footnote-ref-207)
208. - فتح الباری ج 2 ص 18. [↑](#footnote-ref-208)
209. - فتح الباری. [↑](#footnote-ref-209)
210. - فتح الباری همان صفحه. [↑](#footnote-ref-210)
211. - المغنی لابن قدامة ج3 ص (124) تحقیق: عبدالله الترکی وعبدالفتاح الحلو. [↑](#footnote-ref-211)
212. - صحیح مسلم به شرح النووی ج 5 کتاب صلاة المسافرین برقم (686). [↑](#footnote-ref-212)
213. - فتح الباری ج 2 ص (658). [↑](#footnote-ref-213)
214. - صحیح بخاری ج 1 کتاب تقصیر الصلاة برقم (1034). [↑](#footnote-ref-214)
215. - سنن أبی داود کتاب المناسک باب الصلاة بمنی برقم (1960) وصحیح أبو داود (1726). [↑](#footnote-ref-215)
216. - فتح الباری ج 2 ص (658-657). [↑](#footnote-ref-216)
217. - فتح الباری ج 2 ص (664). [↑](#footnote-ref-217)
218. - سنن ابی داود باب الصلاة بمنى (1964) و صحیح ابوداود (1727) و نگا: فتح الباری ج 2 ص (665). [↑](#footnote-ref-218)
219. - فتح الباری ج 2 ص 665. [↑](#footnote-ref-219)
220. - ثم اهتدیت ص (111) آنگاه. . . هدایت شدم ص (180-179). [↑](#footnote-ref-220)
221. - صحیح بخاری کتاب فرض الخمس برقم (2978). [↑](#footnote-ref-221)
222. - صحیح البخاری کتاب فضائل الصحابة رقم (3572) به روایت براء بن عازب. [↑](#footnote-ref-222)
223. - فتح الباری ج 7 ص 516. [↑](#footnote-ref-223)
224. - سنن ترمذی کتاب مناقب رقم (3655) وصحیح ترمذی (2889) و اصل آن در بخاری با شماره (3456). [↑](#footnote-ref-224)
225. - منهاج السنة ج 6 ص 319. [↑](#footnote-ref-225)
226. - ثم اهتدیت ص (113-111) و نگا: . . . هدایت شدم ص (182-181). [↑](#footnote-ref-226)
227. - سنن ترمذی (3747) ومشکاه کتاب المناقب باب مناقب العشرة (6118) وصحیح ترمذی (2946). [↑](#footnote-ref-227)
228. - منهاج السنة ج 5 ص 484. [↑](#footnote-ref-228)
229. - منهاج السنة ص 484. [↑](#footnote-ref-229)
230. - منهاج السنة ج 5 ص 483. [↑](#footnote-ref-230)
231. - سنن ترمذی کتاب الزهد (2312) ابن ماجه کتاب الزهد باب الحزن والبکاء (4190) وصحیح ترمذی (3378). [↑](#footnote-ref-231)
232. - سنن ترمذی ج 4 ص 556 کتاب الزهد. [↑](#footnote-ref-232)
233. - بحار الانوار ج 43 ص 89 چاپ موسسه وفا بیروت. [↑](#footnote-ref-233)
234. - کنز العمال ص (525) موسسه الرسالة. [↑](#footnote-ref-234)
235. - ثم اهتدیت ص (112) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (183-182). [↑](#footnote-ref-235)
236. - تفسیر القرآن العظیم ـ ابن کثیر ج 2 ص 438. [↑](#footnote-ref-236)
237. - تفسیر الطبری ج11 ص (106). [↑](#footnote-ref-237)
238. - تفسیر الطبری ج 11 ص (106). [↑](#footnote-ref-238)
239. - ثم اهتدیت ص (113-112) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (184-183). [↑](#footnote-ref-239)
240. - الحلیه ج 6 ص 98 والزهد ص 157 وسلسله احادیث صحیحه ج 2 شماره (742). [↑](#footnote-ref-240)
241. - کتاب الخصال للقمی باب الاثنین (ج1 ص79). [↑](#footnote-ref-241)
242. - منهاج السنة النبویة (ج6 ص 16). [↑](#footnote-ref-242)
243. - ثم اهتدیت ص (114-113) و ((آنگاه. . . هدایت شدم)) ص (186-184). [↑](#footnote-ref-243)
244. - العواصم من القواصم ص (261). [↑](#footnote-ref-244)
245. - العوصم من القواصم ص (261). [↑](#footnote-ref-245)
246. - قاموس محیط نوشته فیروز آبادی ص (830، 829) و مختار الصحاح ص (105). [↑](#footnote-ref-246)
247. - مقدمه فتح الباری ص (483). [↑](#footnote-ref-247)
248. - منهاج السنة لابن تیمیه ج1 ص (35-34). [↑](#footnote-ref-248)
249. - ناسخ التواریخ ج3 ص (590) تحت اقوال زین العابدین. [↑](#footnote-ref-249)
250. - فرق الشیعه للنوبختی ص 22. [↑](#footnote-ref-250)
251. - مختار الصحاح للرازی ص 148 و نگاه ((قاموس المحیط)) ص (949). [↑](#footnote-ref-251)
252. - منهاج السنة ج1 ص14-13.، ((تثبیت دلایل النبوه)) قاضی عبدالجبار همدانی ج1 ص549 تحقیق دکتور عثمان طه چاپ دار العربیه، بیروت. [↑](#footnote-ref-252)
253. - ثم اهتدیت ص (114) و ((آنگاه. . . هدایت شدم)) ص(186). [↑](#footnote-ref-253)
254. - رجوع کنید به صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب مناقب علی، وصحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی، وسنن ترمذی کتاب المناقب، باب مناقب علی، وسنن ابن ماجه ج1 ص (42) المقدمه باب فضائل اصحاب رسول الله ج. [↑](#footnote-ref-254)
255. - ثم اهتدیت ص (116-114) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (190-187). [↑](#footnote-ref-255)
256. - صحیح بخاری کتاب النکاح. باب ذب الرجل عن ابنته فی الغیرة والانصاف (4932). [↑](#footnote-ref-256)
257. - صحیح البخاری ـ کتاب المغازی ـ باب غزوه خیبر (3997). [↑](#footnote-ref-257)
258. - مسلم کتاب الجهاد والسیر (1759). [↑](#footnote-ref-258)
259. - صحیح بخاری، کتاب الوصایا رقم (2624) وصحیح مسلم کتاب الجهاد والسیر (1760). [↑](#footnote-ref-259)
260. - ابی داود ـ کتاب العلم باب فضل العلم (3641) وصحیح ابو داود (3096). [↑](#footnote-ref-260)
261. - اصول کافی کلینی ج1 ص 27-26 کتاب فضل العلم. [↑](#footnote-ref-261)
262. - توضیح این آیه‌ها بزودی در همین صفحات خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-262)
263. - کشف الأسرار روح الله خمینی ص (133-131). [↑](#footnote-ref-263)
264. - الحکومه الإسلامیه للإمام الخمینی ص (93 ). [↑](#footnote-ref-264)
265. - الغارات لإبراهیم الثقفی ج1 ص229 ـ فصل و لایه محمد بن ابی بکر مصر. [↑](#footnote-ref-265)
266. - یعنی کسی از ما میراث نمی‌برد ترکه ما صدقه است. [↑](#footnote-ref-266)
267. - صحیح مسلم کتاب الجهاد و السیر (1758) و صحیح البخاری الفرائض (6349). [↑](#footnote-ref-267)
268. - سنن ترمذی کتاب السیر برقم (1608) و صحیح ترمذی (1310). [↑](#footnote-ref-268)
269. - صحیح مسلم کتاب الجهاد والسیر برقم (1758) و صحیح بخاری کتاب فرض الخمس برقم (2926). [↑](#footnote-ref-269)
270. - صحیح بخاری کتاب فضائل الصحابة (3509). [↑](#footnote-ref-270)
271. - منهاج السنة ج4 ص 243. [↑](#footnote-ref-271)
272. - منهاج السنة ج4 ص244. [↑](#footnote-ref-272)
273. - منهاج السنة ج4 ص (246-244). [↑](#footnote-ref-273)
274. - بخاری کتاب فضائل الصحابة ـ باب فضائل علی برقم (3502). [↑](#footnote-ref-274)
275. - منهاج السنة ج4 ص (247-246). [↑](#footnote-ref-275)
276. - منهاج السنة ج4 ص (248-247). [↑](#footnote-ref-276)
277. - فتح الباری ج4 ص (233) (با تصرف اندک). [↑](#footnote-ref-277)
278. - مسلم مع الشرح ج12 ص (111). [↑](#footnote-ref-278)
279. - الفتح ج6 ص 333. [↑](#footnote-ref-279)
280. - مسند فاطمه زهرا تالیف جلال الدین سیوطی تحقیق فواز احمد زمرلی ص (69). [↑](#footnote-ref-280)
281. - ثم اهتدیت ص (115-114) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (187). [↑](#footnote-ref-281)
282. - مسند ابی بکر الصدیق لابی بکر المروزی برقم (38) ص (74). [↑](#footnote-ref-282)
283. - ثم اهتدیت ص (115) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (189). [↑](#footnote-ref-283)
284. - منهاج ج4 ص (264-193). [↑](#footnote-ref-284)
285. - سنن ترمذی کتاب المناقب برقم (3661) وابن ماجه المقدمة برقم (94) و صحیح ابن ماجه (77). [↑](#footnote-ref-285)
286. - ثم اهتدیت ص (116-115) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (190-189). [↑](#footnote-ref-286)
287. - صحیح بخاری کتاب فضائل الصحابة ج3 برقم (3656). [↑](#footnote-ref-287)
288. - صحیح البخاری، کتاب فضائل الصحابة برقم (3478). [↑](#footnote-ref-288)
289. - صحیح البخاری، کتاب فضائل الصحابة باب مناقب عثمان. [↑](#footnote-ref-289)
290. - صحیح البخاری کتاب فضائل الصحابة برقم (3472). [↑](#footnote-ref-290)
291. - صحیح بخاری کتاب الأنبیا باب یزفون ـ النسلا فی المشی برقم (3190). [↑](#footnote-ref-291)
292. - صحیح البخاری کتاب الانبیا برقم (3189). [↑](#footnote-ref-292)
293. - صحیح بخاری ((کتاب التفسیر)) باب سورة الأحزاب (4515). [↑](#footnote-ref-293)
294. - القاموس المحیط ـ باب لأم فصل همزه ص (1245). [↑](#footnote-ref-294)
295. - لسان العرب لأبن منظور المصری حرف (اللام) ص (290). [↑](#footnote-ref-295)
296. - تفسیر القمی ج2 ص (117-116) سوره القصص. [↑](#footnote-ref-296)
297. - مجمع البیان ج5 ص (168) سوره‌ نمل. [↑](#footnote-ref-297)
298. - مجمع البیان ج4 ص(89) سوره طه. [↑](#footnote-ref-298)
299. - ترمذی، کتاب تفسیر القرآن، باب تفسیر سوره توبه (3099) و صحیح ترمذی (2475). [↑](#footnote-ref-299)
300. - منهاج ج7 ص (74). [↑](#footnote-ref-300)
301. - صحیح مسلم مع الشرح کتاب فضائل الصحابة برقم (2424). [↑](#footnote-ref-301)
302. - تفسیر ابن کثیر ج4 ص 556. [↑](#footnote-ref-302)
303. - صحیح مسلم مع الشرح کتاب فضائل الصحابة ـ باب فضائل علی برقم (2408). [↑](#footnote-ref-303)
304. - مع الصادقین للتیجانی ص (143) و همراه با راستگویان ص (227-226). [↑](#footnote-ref-304)
305. - آنگاه. . . هدایت شدم ص (190). [↑](#footnote-ref-305)
306. - کتاب السنة، احمد بن حنبل رقم (1292) محقق کتاب می‌گوید: سندش صحیح است. [↑](#footnote-ref-306)
307. - نهج البلاغة ج3 ص (368). [↑](#footnote-ref-307)
308. - آنگاه. . . هدایت شدم ص (190). [↑](#footnote-ref-308)
309. - صحیح البخاری، کتاب فضائل الصحابة برقم (3449). [↑](#footnote-ref-309)
310. - صحیح البخاری، کتاب فضائل الصحابة برقم (3470). [↑](#footnote-ref-310)
311. - أبوداود، کتاب الأدب، والترمذی، کتاب الزهد. [↑](#footnote-ref-311)
312. - الآیات البینات ج1 ص(7-6). و کتاب (صورتان متضادتان) تالیف ابوالحسن ندوی ص (55). [↑](#footnote-ref-312)
313. - کتاب ((الإمامه والسياسه في ميزان التحقيق العلمي)) دکتور عبدالله عسیلان ص (23). [↑](#footnote-ref-313)
314. - همان کتاب ص (23). [↑](#footnote-ref-314)
315. - الإمامة والسیاسة فی میزان التحقیق العلمی (ص24). [↑](#footnote-ref-315)
316. - کتاب الإمامة والسیاسة فی میزان التحقیق العلمی دکتور عبدالله عسیلان (ص23-22). [↑](#footnote-ref-316)
317. - همان مرجع. [↑](#footnote-ref-317)
318. - همان مرجع. [↑](#footnote-ref-318)
319. - همان مرجع. [↑](#footnote-ref-319)
320. - همان مرجع. [↑](#footnote-ref-320)
321. - همان مرجع. [↑](#footnote-ref-321)
322. - همان مرجع. [↑](#footnote-ref-322)
323. - الاختلاف فی اللفظ لابن قتیبة ص 410. [↑](#footnote-ref-323)
324. - ثم اهتدیت ص (138) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (228-227). [↑](#footnote-ref-324)
325. - آنگاه. . . هدایت شدم ص (224). [↑](#footnote-ref-325)
326. - شرح نهج البلاغة ج4 ص 86. [↑](#footnote-ref-326)
327. - شرح نهج البلاغة ج4 ص (88). [↑](#footnote-ref-327)
328. - شرح نهج البلاغة ج4 ص88. [↑](#footnote-ref-328)
329. - ثم اهتدیت ص (129-128) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (211). [↑](#footnote-ref-329)
330. - بدون تردید این جمله باطل است ولی من بدان جهت استدلال کرده‌ام تا نهایت تناقض‌گویی آقای تیجانی را آشکار کنم. [↑](#footnote-ref-330)
331. - شرح الزرقانی على موطأ الإمام مالک ج3 ص (50-49). [↑](#footnote-ref-331)
332. - التمهید لما فی الموطأ من المعانی والأسانید لابن عبدالبر ج21 ص (228). [↑](#footnote-ref-332)
333. - همان منبع ج21 ص (230). [↑](#footnote-ref-333)
334. - ثم اهتدیت ص (129). آنگاه. . . هدایت شدم ص (212). [↑](#footnote-ref-334)
335. - سنن ترمذی کتاب المناقب برقم (3679) والطبرانی فی الکبیر ج1 برقم (10-7) و صحیح ترمذی (2905). [↑](#footnote-ref-335)
336. - صحیح بخاری کتاب فضائل الصحابة برقم (3471) ج3. [↑](#footnote-ref-336)
337. - سنن ترمذی کتاب المناقب برقم (3665). [↑](#footnote-ref-337)
338. - فتح الباری ج7 ص12. [↑](#footnote-ref-338)
339. - منهاج السنة ج8 ص (381). [↑](#footnote-ref-339)
340. - ثم اهتدیت ص (130-129). آنگاه. . . هدایت شدم ص (213). [↑](#footnote-ref-340)
341. - بزودی درباره صحت این حدیث صحبت خواهیم کرد. [↑](#footnote-ref-341)
342. - کشف الغمة ج2 ص (391) تحت عنوان فضائل الإمام زین العابدین. [↑](#footnote-ref-342)
343. - دانش جدیدی که آقای تیجانی درباره رد و قبول حدیث آن را ایجاد کرده است. [↑](#footnote-ref-343)
344. - المقاصد الحسنة للسخاوی برقم (908) ص (555). [↑](#footnote-ref-344)
345. - صحیح البخاری کتاب الجنائز برقم (1293). [↑](#footnote-ref-345)
346. - منهاج السنة ج 8 ص (286). [↑](#footnote-ref-346)
347. - سعد السعود لأبی القاسم علی بن موسی معروف به ابن طاووس، ص (216) مکتبة الرضی، چاپ قم. [↑](#footnote-ref-347)
348. - تاریخ اسلامی، محمود شاکر ج3 ص (21) و مختصر المحاسن المجتمعة عبدالرحمن صفوری ص (38). [↑](#footnote-ref-348)
349. - صحیح مسلم مع الشرح: محمود شاکر ج3 ص31. [↑](#footnote-ref-349)
350. - اصول کافی ج2 ص (333). [↑](#footnote-ref-350)
351. - ثم اهتدیت ص 80. [↑](#footnote-ref-351)
352. - منهاج السنة ج8 ص (284). [↑](#footnote-ref-352)
353. - صحیح البخاری کتاب فضائل الصحابة برقم (3421). [↑](#footnote-ref-353)
354. - صحیح البخاری کتاب فضائل الصحابة برقم(3442). [↑](#footnote-ref-354)
355. - همان مرجع برقم (3468). [↑](#footnote-ref-355)
356. - مسلم مع الشرح باب فضائل برقم (1028). [↑](#footnote-ref-356)
357. - المنهاج ج8 ص79. [↑](#footnote-ref-357)
358. - مسند ابی یعلی ج1 برقم (340) مسند علی بن ابی طالب و محقق آن فرموده است: سند آن صحیح است. [↑](#footnote-ref-358)
359. - کشف الغمة ـ اربلی ج2 ص360. [↑](#footnote-ref-359)
360. - ثم اهتدیت ص (136-135). آنگاه. . . هدایت شدم ص (224-223). [↑](#footnote-ref-360)
361. - به صفحه 111 تا 114 مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-361)
362. - منهاج السنة ج1 ص (500). [↑](#footnote-ref-362)
363. - مختار الصحاح ص (307-306). [↑](#footnote-ref-363)
364. - القاموس المحیط ص (1723). [↑](#footnote-ref-364)
365. - بخاری، کتاب المناقب باب ذکر اسلم و غفار و مزینه رقم (3321). [↑](#footnote-ref-365)
366. - ولایت به معنی ضد عداوت. [↑](#footnote-ref-366)
367. - منهاج ج7 ص (325-322). [↑](#footnote-ref-367)
368. - تذکرة الخواص ص (40-35). [↑](#footnote-ref-368)
369. - ثم اهتدیت ص (135). آنگاه.. . هدایت شدم ص (224). [↑](#footnote-ref-369)
370. - الحاوی للفتاوی ج1 ص (79) چاپ دار الکتب العلمیة. [↑](#footnote-ref-370)
371. - تقریب التهذیب ج1 رقم (4750) و تهذیب الکمال فی أسماء الرجال ج21 شماره (4070) ص (434) و به سلسله احادیث صحیحه ج4 ص (344) مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-371)
372. - ثم اهتدیت ص (134). آنگاه.. . هدایت شدم ص (225-224). [↑](#footnote-ref-372)
373. - آنگاه.. . هدایت شدم ص (224) حاشیه شماره‌ (2). [↑](#footnote-ref-373)
374. - طبری ج2 ص 236 سنه 11 هجری. [↑](#footnote-ref-374)
375. - طبری ج2 ص 236. [↑](#footnote-ref-375)
376. - البته طبری این مطلب را اضافه کرده است: «... آیا علی با ابوبکر تا شش ماه بیعت نکرد؟ گفت: نه، و هیچ یک از بنی هاشم بیعت نکردند تا اینکه حضرت علیس بیعت کرد». باید گفت: این روایت را بیهقی ضعیف قرار داده است زیرا زهری سند آن را ذکر نکرده است و روایتی که با سند از ابوسعید نقل شده است صحیح‌تر است و بعضی میان روایات چنین جمع نموده‌اند که بیعت بعد از شش ماه، تاکیدی بر بیعت اول بود تا اینکه آنچه در جریان مسئله میراث اتفاق افتاده بود، برطرف گردد بنابراین کسانی که گفته‌اند در آن روزها بیعت نکرد، دلیلش این بود که همیشه در جلسات حضور نداشت و عدم حضور وی برای کسانی که حقیقت را نمی‌دانستند به این نکته دامن می‌زد که شاید وی از این خلافت راضی نیست، به همین خاطر حضرت علیس بعد از درگذشت حضرت فاطمه زهرال برای از بین بردن این شبهه، بیعتش را آشکار نمود ((فتح الباری ج7 ص (566) )) و جمع بین این دو روایت، به طریقی دیگر نیز ممکن است، و آن اینکه حضرت علیس دو بار بیعت کرد یک بار در همان ابتدا بیعت کرد و بیعت دوم بعد از شش ماه در جلوی عامه مردم بیعت کرد و جالب اینجا است که روایت صحیحی که عبدالله بن احمد بن حنبل در کتاب ((السنة)) نقل کرده است این مطلب را تایید می‌کند، در آن روایت چنین آمده است: ((ابونضره می‌گوید: هنگامی که مردم نزد حضرت ابوبکرس اجتماع نمودند، حضرت ابوبکرس فرمود: چرا من علی را در این جمع نمی‌بینم؟ راوی می‌گوید: تعدادی از انصار رفتند و حضرت علی را آوردند، ابوبکر به وی گفت: گفتم پسر عمو و داماد پیامبر ج؟ حضرت علیس گفت: اشکالی ندارد ای خلیفه رسول الله، دستت را دراز کن. حضرت ابوبکر دستش را دراز کرد و این گونه حضرت علی با وی بیعت کرد. سپس حضرت ابوبکر گفت: چرا زبیر را در این جمع نمی‌بینم؟ راوی می‌گوید: تعدادی از انصار رفتند و وی را آوردند. ابوبکر گفت: گفتم پسر عمه و حواری رسول خدا چرا حاضر نیست؟ زبیر گفت: ای خلیفه رسول الله، اشکالی ندارد.. . دستت را دراز کن. ابوبکر دستش را دراز کرد و زبیر با وی بیعت کرد. (کتاب السنة ج2 شماره 1292). محقق کتاب می‌گوید: سند آن صحیح است. [↑](#footnote-ref-376)
377. - درمیان این روایات، روایات ضعیف و باطل دیده می‌شود اما من بدلیل اینکه خوانندگان محترم نهایت دروغ‌های تیجانی را بدانند، آن‌ها را ذکر می‌کنم. [↑](#footnote-ref-377)
378. - روایات سابقه در کتاب الاستیعاب فی معرفة الأصحاب لابن عبدالبر ج3 (977-970). [↑](#footnote-ref-378)
379. - مسلم مع الشرح ج12 ص (113-112). [↑](#footnote-ref-379)
380. - الفتح ج7 ص 565 کتاب المغازی. [↑](#footnote-ref-380)
381. - المنهاج ج 8 ص (336). [↑](#footnote-ref-381)
382. - نهج البلاغه ج2 ص (386). [↑](#footnote-ref-382)
383. - المنهاج ج8 ص (339-338). [↑](#footnote-ref-383)
384. - ثم اهتدیت ص (136) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (225). [↑](#footnote-ref-384)
385. - فرق الشیعة نوبختی ـ ص (4) چاپ دار الأضواء. [↑](#footnote-ref-385)
386. - الغارات للثقفی ص (306-305) باب رساله علی إلى أصحابه. [↑](#footnote-ref-386)
387. - المنهاج ج2 ص 16. [↑](#footnote-ref-387)
388. - ثم اهتدیت ص (137-136) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (225). [↑](#footnote-ref-388)
389. - یعنی بدون آمادگی قبلی. [↑](#footnote-ref-389)
390. - صحیح بخاری کتاب المحاربین شماره (6442). [↑](#footnote-ref-390)
391. - الفتح جلد 12 ص (155). [↑](#footnote-ref-391)
392. - منبع مذکور. [↑](#footnote-ref-392)
393. - ثم اهتدیت ص (137) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (226-225). [↑](#footnote-ref-393)
394. - مانند قول او. . . دعونی والتمسوا غیری. (مرا بگذارید و به سراغ دیگری بروید) نهج البلاغه ج 1 ص (216). [↑](#footnote-ref-394)
395. - ترجمه بر گرفته از نهج البلاغه فیض الاسلام ص(841). [↑](#footnote-ref-395)
396. - ثم اهتدیت ص (137)، آنگاه. . . هدایت شدم ص (226). [↑](#footnote-ref-396)
397. - ثم اهتدیت ص (141-140)، آنگاه. . . هدایت شدم ص (232-231). [↑](#footnote-ref-397)
398. - مراجعه شود به نصوصی که درباره تعظیم حضرت ابوبکرش در کتب روافض و از زبان ائمه دوازده گانه آن‌ها گفته شده است. [↑](#footnote-ref-398)
399. - ثم اهتدیت ص (141)، آنگاه. . . هدایت شدم ص (232). [↑](#footnote-ref-399)
400. - متواتر به حدیثی می‌گویند که راویان آن به حدی زیاد باشند که توافق آنان بر کذب عادتا محال باشد. [↑](#footnote-ref-400)
401. - ثم اهتدیت ص (141) آنگاه. . . هدایت شدم ص (232). [↑](#footnote-ref-401)
402. - فتح الباری ج7 ص (89). [↑](#footnote-ref-402)
403. - هامش کتاب الصواعق المحرقة ص (168). [↑](#footnote-ref-403)
404. - شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید ج3 ص17 چاپ دار الفکر. [↑](#footnote-ref-404)
405. - رجال الکشی ص (195). [↑](#footnote-ref-405)
406. - السنة للإمام عبدالله بن احمد بن حنبل رقم (1347) ج 2 ص (574). [↑](#footnote-ref-406)
407. - السنة للإمام عبدالله بن احمد بن حنبل رقم (1349) ج 2 ص (574). [↑](#footnote-ref-407)
408. - مسائل ابن هانی ج2 ص (169). [↑](#footnote-ref-408)
409. - ثم اهتدیت ص (143-142) و آنگاه هدایت شدم ص (235). [↑](#footnote-ref-409)
410. - الفتاوى العراقیة لابن تیمیة ص (157). [↑](#footnote-ref-410)
411. - ثم اهتدیت ص (143). آنگاه. . . هدایت شدم ص (235). [↑](#footnote-ref-411)
412. - ثم اهتدیت ص (143). آنگاه. . . هدایت شدم ص (236). [↑](#footnote-ref-412)
413. - الفتح ج8 ص (171). [↑](#footnote-ref-413)
414. - صحیح بخاری کتاب التفسیر رقم ج4 (4378). [↑](#footnote-ref-414)
415. - الفتح ج8 ص (169). [↑](#footnote-ref-415)
416. - ثم اهتدیت ص (143). و آنگاه. . . هدایت شدم ص (236). [↑](#footnote-ref-416)
417. - صحیح مسلم مع الشرح، کتاب فضائل الصحابة برقم (2405). [↑](#footnote-ref-417)
418. - صحیح بخاری ـ کتاب الحدود باب ما یکره من لعن شارب الخمر. . . شماره (6398). [↑](#footnote-ref-418)
419. - ثم اهتدیت ص (143). آنگاه. . . هدایت شدم ص (236). [↑](#footnote-ref-419)
420. - الفتح ج8 ص (456). [↑](#footnote-ref-420)
421. - ثم اهتدیت ص (143). و آنگاه.. . هدایت شدم ص (237). [↑](#footnote-ref-421)
422. - منهاج ج 5 (496-495). [↑](#footnote-ref-422)
423. - ثم اهتدیت ص (143). و آنگاه. . . هدایت شدم ص (237). [↑](#footnote-ref-423)
424. - فتح الباری ج7 ص 39-38 کتاب فضائل الصحابة. [↑](#footnote-ref-424)
425. - فتح الباری ج12 ص 162 کتاب الحدود. [↑](#footnote-ref-425)
426. - ثم اهتدیت ص (143). و آنگاه. . . هدایت شدم ص (237). [↑](#footnote-ref-426)
427. - ثم اهتدیت ص (144). و آنگاه. . . هدایت شدم ص (238-237). [↑](#footnote-ref-427)
428. - در بخشی از حدیثی که ابن عباس از علی بن ابی طالب روایت کرده است چنین آمده است: من بسیار می‌شنیدم که رسول الله ج می‌فرمود: من و ابوبکر و عمر وارد شدیم، من و ابوبکر و عمر خارج شدیم، من و ابوبکر و عمر آمدیم و غیره ـ و در حدیث حضرت عایشه چنین آمده است: از روزی که من بخاطر دارم پدر و مادرم مسلمان‌اند و هیچ روزی نبود که رسول الله ج صبح و شب نزد ما نیاید. )) (بخاری: 3692). [↑](#footnote-ref-428)
429. - میزان الاعتدال للذهبی ج1 ص (421) رقم (1552). [↑](#footnote-ref-429)
430. - منهاج ج7 ص (361) سلسله احادیث موضوعه آلبانی ج1 ص (355). [↑](#footnote-ref-430)
431. - ثم اهتدیت ص (146-145) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (240). [↑](#footnote-ref-431)
432. - سنن ابی داود. باب تفریع أبواب الوتر برقم (1521) صحیح أبی داود رقم (1346). [↑](#footnote-ref-432)
433. - صحیح مسلم مع الشرح کتاب المساجد ومواضع الصلاة برقم (681) [↑](#footnote-ref-433)
434. - منهاج ج7 ص (503). [↑](#footnote-ref-434)
435. - صحیح البخاری کتاب الصلاة ـ باب الخوخة والممر في المسجد (454). [↑](#footnote-ref-435)
436. - الفصل فی الملل والنحل ابن حزم ج4 ص (215-212). [↑](#footnote-ref-436)
437. - بیهقی در شعب ایمان ـ باب فی تعظیم القرآن ـ ص (424) مستدرک حاکم ج2 ص (514) حدیث مطابق شرط شیخین است. [↑](#footnote-ref-437)
438. - ثم اهتدیت ص (153). آنگاه. . . هدایت شدم ص (255-254). [↑](#footnote-ref-438)
439. - المنهاج ج8 ص (199). [↑](#footnote-ref-439)
440. - منهاج السنة ج8 ص (201-200). [↑](#footnote-ref-440)
441. - منهاج السنة ج 4 ص (224). [↑](#footnote-ref-441)
442. - تفسیر المبین ـ محمد جواد مغنیه ـ ص (496) سوره نمل. [↑](#footnote-ref-442)
443. - التفسیر المبین ـ محمد جواد مغنیه ـ ص (396). [↑](#footnote-ref-443)
444. - (الحکومة الإسلامیة) تالیف خمینی ص (93). [↑](#footnote-ref-444)
445. - ثم اهتدیت (154-153). و آنگاه. . . هدایت شدم ص (256-255). [↑](#footnote-ref-445)
446. - تفسیر طبری ج6 ص (328). [↑](#footnote-ref-446)
447. - تفسیر ابن کثیر ج 2 (ص 349). [↑](#footnote-ref-447)
448. - تفسیر طبری ج 6 ص 349. [↑](#footnote-ref-448)
449. - صحیح بخاری کتاب الإیمان، باب: ﴿فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ﴾ [التوبة: 11] مسلم مع الشرح کتاب الإیمان برقم 22. [↑](#footnote-ref-449)
450. - وسائل الشیعة، تحصیل مسائل الشریعة ج6 ص 11-5 کتاب الزکاة. [↑](#footnote-ref-450)
451. - من لا یحضره الفقیه ـ ابن بابویه قمی ج2 ص 13-12. [↑](#footnote-ref-451)
452. - من لا یحضره الفقیه ج2 ص 13. [↑](#footnote-ref-452)
453. - فروع کافی ج3 ص (502). [↑](#footnote-ref-453)
454. - من لا یحضره الفقیه ج2 ص12. و فروع کافی ج3 ص500. [↑](#footnote-ref-454)
455. - صحیح بخاری کتاب الاعتصام بالکتاب والسنة شماره (6854). [↑](#footnote-ref-455)
456. - ثم اهتدیت ص (154). و آنگاه. . . هدایت شدم ص (257-256). [↑](#footnote-ref-456)
457. - صحیح بخاری، کتاب التفسیر، شماره (4315). [↑](#footnote-ref-457)
458. - ثم اهتدیت ص (154). و آنگاه. . . هدایت شدم ص (257). [↑](#footnote-ref-458)
459. - ثم اهتدیت (ص155-154). و آنگاه. . . هدایت شدم ص (259-257). [↑](#footnote-ref-459)
460. - المعجم الکبیر طبرانی ج8 شماره (7873) ص (218). [↑](#footnote-ref-460)
461. - تقریب التهذیب ابن حجر ج1 رقم (4883). [↑](#footnote-ref-461)
462. - میزان الاعتدال للذهبی رقم (5966) ج3 ص (273). [↑](#footnote-ref-462)
463. - میزان الاعتدال ص 273 برقم (6404) ج3 [↑](#footnote-ref-463)
464. - تهذیب الکمال (4406) ج22 ص (123) [↑](#footnote-ref-464)
465. - ترمذی کتاب الدعوات رقم (3537). و صحیح ترمذی شماره (2804). [↑](#footnote-ref-465)
466. - سنن ترمذی کتاب الدعوات برقم (3540) و صحیح ترمذی شماره (2805). [↑](#footnote-ref-466)
467. - ثعلبة بن حاطب المفترى علیه لعداب الحمش ص 83-78. [↑](#footnote-ref-467)
468. - ثم اهتدیت ص (156-155). و آنگاه. . . هدایت شدم ص (260-259). [↑](#footnote-ref-468)
469. - تاریخ طبری ج2 ص 372 سنه 11 تاریخ ابن الأثیر ج2 ص 217 البدایة والنهایة ج 6 ص 326 تاریخ ابن خلدون ج 2 سنه 11. [↑](#footnote-ref-469)
470. - طبری ج3 ص 274-273 تاریخ ابن الأثیر ج2 (218-217) البدایة والنهایة ج 6 (327-326). [↑](#footnote-ref-470)
471. - وفیات الأعیان وأبناء الزمان لابن خلکان ص 14 ج 6 چاپ بیروت. [↑](#footnote-ref-471)
472. - همان منبع و همان صفحات. [↑](#footnote-ref-472)
473. - همان منبع ص 15. [↑](#footnote-ref-473)
474. - تاریخ یعقوبی ج2 ص (131). [↑](#footnote-ref-474)
475. - منهج کتاب التاریخ الإسلامی ـ محمد بن صامل السلمی ص (431-430). [↑](#footnote-ref-475)
476. - تهذیب ج 35 ص 102 رقم (167). [↑](#footnote-ref-476)
477. - تقریب التهذیب ج2 ص 49 رقم (5852). [↑](#footnote-ref-477)
478. - منهاج ج5 ص 519. [↑](#footnote-ref-478)
479. - صحیح بخاری کتاب فضائل الصحابة رقم (3547) ج3. [↑](#footnote-ref-479)
480. - سنن ترمذی رقم (4117) باب مناقب خالد بن ولید. [↑](#footnote-ref-480)
481. - جولة تاریخیة فی عصر الخلفاء الراشدین ص42 محمد سید الوکیل فتوح البدان بلاذری ص(108) الکامل ج2 ص(218). [↑](#footnote-ref-481)
482. - کتاب الأمالی لأبی عبدالله الیزیدی (ص26-25) چاپ عالم الکتب. [↑](#footnote-ref-482)
483. - تاریخ طبری ج2 ص (273) وقایع سنه 11. [↑](#footnote-ref-483)
484. - ص 277 تاریخ ابن خلکان. [↑](#footnote-ref-484)
485. - ثم اهتدیت ص (165). و آنگاه. . . هدایت شدم ص (260). [↑](#footnote-ref-485)
486. - ثم اهتدیت ص (156). و آنگاه. . . هدایت شدم ص (261-260). [↑](#footnote-ref-486)
487. - ثم اهتدیت ص (157). و آنگاه. . . هدایت شدم ص (261). [↑](#footnote-ref-487)
488. - المنهاج ج 5 ص 518. [↑](#footnote-ref-488)
489. - المنهاج ج5 ص 519. [↑](#footnote-ref-489)
490. - ثم اهتدیت ص (157) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (263). [↑](#footnote-ref-490)
491. - صحیح بخاری ج4 کتاب الحدود رقم (6406). [↑](#footnote-ref-491)
492. - صحیح بخاری کتاب المغازی ـ غزوة مؤته ـ ج 4 رقم (4018-4017). [↑](#footnote-ref-492)
493. - آنگاه. . . هدایت شدم ص (266-265). [↑](#footnote-ref-493)
494. - خالد بن ولید تالیف صادق عرجون ص (201). [↑](#footnote-ref-494)
495. - طبری ج2 ص 284 سنه 11. [↑](#footnote-ref-495)
496. - تاریخ ادبیات ایران. تالیف براون ج1 ص 217. [↑](#footnote-ref-496)
497. - تاریخ ادبیات ایران ج1 ص 215 الشیعة والسنة احسان الهی ظهیر ص (57-56). [↑](#footnote-ref-497)
498. - صحیح بخاری، کتاب فضایل صحابه، شماره (6843). [↑](#footnote-ref-498)
499. - ثم اهتدیت ص 92 و آنگاه. . . هدایت شدم ص (149). [↑](#footnote-ref-499)
500. - صحیح البخاری کتاب أبواب القبلة رقم (393). [↑](#footnote-ref-500)
501. - صحیح بخاری کتاب التفسیر سوره التوبة برقم (4393). [↑](#footnote-ref-501)
502. - مع الدکتور موسی موسوی در کتاب الشیعة والتصحیح لعلاءالدین قزوینی ص (151). [↑](#footnote-ref-502)
503. - همان مصدر ص (152). [↑](#footnote-ref-503)
504. - ثم اهتدیت ص (93-92) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (150-149). [↑](#footnote-ref-504)
505. - الأصول من الکافی ج1 ص152 کتاب الحجة باب أن الأئمة هم أرکان الأرض. [↑](#footnote-ref-505)
506. - فضائل أهل البیت مسمى به بصائر الدرجات محمد صفار ص (222-221). [↑](#footnote-ref-506)
507. - همان منبع صفحه 224. [↑](#footnote-ref-507)
508. - ثم اهتدیت (95-94) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (153). [↑](#footnote-ref-508)
509. - صحیح بخاری کتاب المغازی ـ باب غزوه خیبر برقم (3988). [↑](#footnote-ref-509)
510. - منهاج السنة ج6 ص 104-103. [↑](#footnote-ref-510)
511. - موسوعة فقه عمر بن الخطاب ـ دکتر محمد رواس قلعه جی ص (541). [↑](#footnote-ref-511)
512. - ثم اهتدیت ص (95) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (154). [↑](#footnote-ref-512)
513. - صحیح بخاری کتاب التیمم برقم (331). [↑](#footnote-ref-513)
514. - الفتح ج 1 ص (545-544). [↑](#footnote-ref-514)
515. - ثم اهتدیت ص (96) و آنگاه هدایت شدم ص (156). [↑](#footnote-ref-515)
516. - ثم اهتدیت ص (110-109) و آنگاه هدایت شدم ص (178). [↑](#footnote-ref-516)
517. - سنن النسائی مع شرح الحافظ السیوطی وحاشیة السندی کتاب الحج باب القرآن (رقم 2719). [↑](#footnote-ref-517)
518. - سنن النسائی مع الشرح کتاب الحج باب تمتع برقم (2739). [↑](#footnote-ref-518)
519. - صحیح مسلم مع الشرح کتاب النکاح باب نکاح المتعة رقم (1406) [↑](#footnote-ref-519)
520. - بخاری کتاب نکاح رقم (4825). [↑](#footnote-ref-520)
521. - مسلم مع الشرح کتاب النکاح رقم (1407). [↑](#footnote-ref-521)
522. - المنهاج ج4 ص (190). [↑](#footnote-ref-522)
523. - الفتح ج5 ص 73. [↑](#footnote-ref-523)
524. - الفتح ص 74. [↑](#footnote-ref-524)
525. - الشیعة والتصحیح للموسوی ص (109). [↑](#footnote-ref-525)
526. - منهاج السنة ج4 ص (191-190). [↑](#footnote-ref-526)
527. - سنن ابن ماجه کتاب النکاح باب نهی عن نکاح المتعة رقم (1963). [↑](#footnote-ref-527)
528. - مصنف ابن شبیة کتاب النکاح ج3 ص (390). [↑](#footnote-ref-528)
529. - ثم اهتدیت ص (146) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (154). [↑](#footnote-ref-529)
530. - فضائل الصحابة لأحمد برقم (1209) ص (707) ج4. [↑](#footnote-ref-530)
531. - المنصف لابن أبی شبیة ج4 کتاب الحدود ص (558). [↑](#footnote-ref-531)
532. - همان منبع. [↑](#footnote-ref-532)
533. - تهذیب الکمال ج 5 ص (432) میزان الاعتدال ج 1 ص 458. [↑](#footnote-ref-533)
534. - ریاض النضرة ج2 ص (161). [↑](#footnote-ref-534)
535. - تهذیب الکمال ج19 ص 494. [↑](#footnote-ref-535)
536. - میزان الاعتدال ج3 ص 530. [↑](#footnote-ref-536)
537. - منهاج السنة ج6 ص 42. [↑](#footnote-ref-537)
538. - ثم اهتدیت ص (95) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (451)، (241). [↑](#footnote-ref-538)
539. - سنن سعید بن منصور ج1 باب ما جاء فی الصداق برقم (579-549-595). [↑](#footnote-ref-539)
540. - القول المعتبر فی تحقیق روایه کل أحد أفقه من عمر ص 20 [↑](#footnote-ref-540)
541. - الضعفاء الصغیر للبخاری (ص 114). [↑](#footnote-ref-541)
542. - الضعفاء والمتروکین للنسائی ص (336). [↑](#footnote-ref-542)
543. - تهذیب الکمال للمزی ج 27 ص (222) رقم (5780). [↑](#footnote-ref-543)
544. - سنن ابی داود باب الصداق برقم (2106). [↑](#footnote-ref-544)
545. - سنن ابی داود کتاب النکاح رقم (2117) وصحیح ابو داود (1859). [↑](#footnote-ref-545)
546. - مسلم مع الشرح کتاب النکاح باب ندب النظر إلى وجه المرأة وکفیها برقم (1424). [↑](#footnote-ref-546)
547. - القول المعترض ص (36-34). [↑](#footnote-ref-547)
548. - ثم اهتدیت ص (140) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (242-241). [↑](#footnote-ref-548)
549. - صحیح مسلم کتاب الفرائض باب فی میراث الکلالة برقم (1617). [↑](#footnote-ref-549)
550. - همان منبع ص82 ج11 [↑](#footnote-ref-550)
551. - سنن ابی داود ـ کتاب الخراج والإمارات والفیء باب فی تدوین العطاء رقم (2942) وصحیح سنن أبی داود (2566). [↑](#footnote-ref-551)
552. - ضعیف سنن ابن ماجه کتاب الفرائض باب الکلالة برقم (597) ص219. [↑](#footnote-ref-552)
553. - ثم اهتدیت ص (165) و آنگاه.. . هدایت شدم ص (280). [↑](#footnote-ref-553)
554. - صحیح بخاری باب الاعتصام بالکتاب والسنة برقم 6919. [↑](#footnote-ref-554)
555. - الوجیز فی أصول الفقه ـ دکتور عبدالکریم زیدان ص (261). [↑](#footnote-ref-555)
556. - ثم اهتدیت ص (166-165) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (281-280). [↑](#footnote-ref-556)
557. - این حدیث با ترجمه‌اش در مباحث گذشته آمده است. [↑](#footnote-ref-557)
558. - منبع این حدیث در مباحث گذشته بیان گردیده است. [↑](#footnote-ref-558)
559. - صحیح مسلم مع الشرح کتاب الایمان شماره (31). [↑](#footnote-ref-559)
560. - صحیح مسلم مع الشرح ص 326-325. [↑](#footnote-ref-560)
561. - صحیح مسلم مع الشرح ص (325). [↑](#footnote-ref-561)
562. - ثم اهتدیت ص (166) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (281). [↑](#footnote-ref-562)
563. - صحیح بخاری أبواب التهجد برقم (1075). [↑](#footnote-ref-563)
564. - ثم اهتدیت ص (166) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (282-281). [↑](#footnote-ref-564)
565. - صحیح بخاری کتاب العید ـ باب سنة العیدین لأهل الإسلام رقم (909). [↑](#footnote-ref-565)
566. - سنن ترمذی ـ باب مناقب عمر بن خطاب رقم (3690). [↑](#footnote-ref-566)
567. - ثم اهتدیت ص (167) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (282). [↑](#footnote-ref-567)
568. - صحیح مسلم به شرح نووی کتاب الطلاق رقم (1472). [↑](#footnote-ref-568)
569. - الفضائل لأحمد ج1 ص 349. [↑](#footnote-ref-569)
570. - مجمع الزوائد للهیثمی ج9 ص(82 و72). [↑](#footnote-ref-570)
571. - الفضائل لأحمد ج1 ص364. [↑](#footnote-ref-571)
572. - الفضائل لأحمد ج 1 ص 359. [↑](#footnote-ref-572)
573. - نهج البلاغة ج2 ص509. مکتبة الأفین. [↑](#footnote-ref-573)
574. - نهج البلاغة ج4 ص794. [↑](#footnote-ref-574)
575. - الغارات للثقفی ج1 ص(307) (رسالة علی إلى أصحابه). [↑](#footnote-ref-575)
576. - الغارات للثقفی ج1 ص(307) (رسالة علی إلى أصحابه). [↑](#footnote-ref-576)
577. - فروع کافی کتاب النکاح باب تزویج أم کلثوم ج5 ص(346). [↑](#footnote-ref-577)
578. - ثم اهتدیت ص (111) و آنگاه. . . هدایت شدم (181-180). [↑](#footnote-ref-578)
579. - حلیة الأولیاء لأبی نعیم ج6 ص(98) و الزهد لابن المبارک ص(157) نگاه سلسله صحیحه ج2 شماره (742). [↑](#footnote-ref-579)
580. - صحیح مسلم کتاب الإمارات ـ باب خیار الأمة وشرارهم شماره (1855). [↑](#footnote-ref-580)
581. - از همان جایی که ضرب خورده بود و پاره شده بود. [↑](#footnote-ref-581)
582. - صحیح البخاری ـ کتاب فضائل الصحابة ـ باب مناقب عمر برقم (3482). [↑](#footnote-ref-582)
583. - ثم اهتدیت ص (129) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (213-211). [↑](#footnote-ref-583)
584. - ثم اهتدیت ص (133-132) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (217-216). [↑](#footnote-ref-584)
585. - فرق الشیعة. [↑](#footnote-ref-585)
586. - فرق الشیعة ص(22). [↑](#footnote-ref-586)
587. - به کتاب تشیع و شیعه مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-587)
588. - ثم اهتدیت ص (145-144) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (239-238). [↑](#footnote-ref-588)
589. - صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة برقم (3497). [↑](#footnote-ref-589)
590. - بخاری کتاب فضائل الصحابة (3497). [↑](#footnote-ref-590)
591. - ثم اهتدیت ص (117-116) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (192-190). [↑](#footnote-ref-591)
592. - سنن ترمذی کتاب المناقب برقم (3708) و نگا صحیح ترمذی (2924). [↑](#footnote-ref-592)
593. - صحیح بخاری کتاب فضائل الصحابة ـ باب مناقب عثمان بن عفان (3492). [↑](#footnote-ref-593)
594. - فضائل الصحابة ج1 ص(452) و سند آن حسن است. [↑](#footnote-ref-594)
595. - فضائل الصحابة ج1 ص458 محقق سند این را حسن گفته است. [↑](#footnote-ref-595)
596. - تاریخ خلیفة الخیاط ص (173) تحقیق مواقف الصحابة ج1 ص (468). [↑](#footnote-ref-596)
597. - عصر الخلافة الراشدة لأکرم ضیاء العمری ص (390). [↑](#footnote-ref-597)
598. - الفضائل لأحمد ج1 رقم 753 ص (465-464) محقق کتاب می‌گوید: سندش صحیح است. [↑](#footnote-ref-598)
599. - طبقات ابن سعد، مولف عصر خلافت ص(391) اسنادش را صحیح قرار داده است. [↑](#footnote-ref-599)
600. - منبع گذشته ج8 ص683. [↑](#footnote-ref-600)
601. - تاریخ دمشق ص(388) تحقیق مواقف الصحابة ج2 ص280. [↑](#footnote-ref-601)
602. - مجمع الزوائد للهیثمی ج9 ص93. [↑](#footnote-ref-602)
603. - تاریخ مدینه ج1 ص76 مواقف الصحابة ج2 ص32. [↑](#footnote-ref-603)
604. - تاریخ الصغیر بخاری ج1 ص76. [↑](#footnote-ref-604)
605. - الفضائل احمد ج1 ص474. [↑](#footnote-ref-605)
606. - عصر الخلافة الراشدة ص397. [↑](#footnote-ref-606)
607. - مروج الذهب للمسعودی ج2 ص (345-344). [↑](#footnote-ref-607)
608. - أمالی شیخ الطوسی ص 275 موسسه الوفاء. [↑](#footnote-ref-608)
609. - شرح نهج البلاغة ابن أبی الحدید ج1 ص126 تحت عنوان فی خروج أهل مصر والکوفة والبصرة على عثمان. [↑](#footnote-ref-609)
610. - تاریخ الطبری ج2 ص702 سنه 35. [↑](#footnote-ref-610)
611. - فرق الشیعة للنوبختی ص(4). [↑](#footnote-ref-611)
612. - تاریخ طبری ج3 ص (36). [↑](#footnote-ref-612)
613. - حوادث سال (35) ج3 ص (46). [↑](#footnote-ref-613)
614. - ص (118-109). [↑](#footnote-ref-614)
615. - مروج الذهب تالیف مسعودی شیعه مذهب ج (2) خلافت عثمان بن عفان ص (343). [↑](#footnote-ref-615)
616. - حوادث سال (36) هـ ج 7 ص (177). [↑](#footnote-ref-616)
617. - ج3 ص (64). [↑](#footnote-ref-617)
618. - شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید تحت عنوان ((في خروج أهل مصر والكوفة والبصرة علي عثمان)) تا ((منع عثمان الماء وكيفية قتله)) ج1 ص(167-162). دار الفکر بیروت. [↑](#footnote-ref-618)
619. - الاستیعاب ـ ذکر عثمان بن عفان ج3 ص (1053-1037). [↑](#footnote-ref-619)
620. - التاریخ الإسلامی تالیف محمود شاکر ج3 باب سوم عثمان بن عفان [↑](#footnote-ref-620)
621. - الفتوح ج1 ص (44) تحت عنوان (ذکر وصول المصرین إلى المدینة). [↑](#footnote-ref-621)
622. - الضعفاء للعقیلی ج4 ص 300 رقم (1899). [↑](#footnote-ref-622)
623. - المیزان للذهبی ج4 ص 253 رقم (9046). [↑](#footnote-ref-623)
624. - فضائل الصحابة لاحمد ج1 ص(462) محقق کتاب می‌گوید: سند آن صحیح است. [↑](#footnote-ref-624)
625. - المصنف لابن أبی شیبة ج8 کتاب الجمل ص712. [↑](#footnote-ref-625)
626. - الفضائل لأحمد ج1 ص(512-511) محقق کتاب می‌گوید: سندش صحیح است. [↑](#footnote-ref-626)
627. - تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة ج2 ص24. [↑](#footnote-ref-627)
628. - تهذیب الأسماء واللغات تالیف نووی ج1 ص(323) و ((المعالم الأثیر في السنة والسیرة)) تالیف حسن محمد شراب ص (101) [↑](#footnote-ref-628)
629. - ثم اهتدیت ص (139) و آنگاه. . . هدایت شدم ص(229). [↑](#footnote-ref-629)
630. - ثم اهتدیت ص(140) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (231). [↑](#footnote-ref-630)
631. - شرح نهج البلاغه ج4 ص82 تحت (في الأخبار الوارده في فدك و ما صنع فيها.. . ) قابل یادآوری است که چاپی که تیجانی به آن اشاره کرده است غیر از آن چاپی از نهج البلاغه است که بنده حواله داده‌ام اما من به همان نهج البلاغه چاپ مورد نظر تیجانی هم مراجعه کردم و همان جزو و صفحه را نگاه کردم اما هیچ اثری از این روایت ندیدم. [↑](#footnote-ref-631)
632. - ثم اهتدیت ص (168) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (283). [↑](#footnote-ref-632)
633. - فضائل الصحابة لاحمد ج1 ص(451) محقق کتاب می‌گوید: سندش صحیح است [↑](#footnote-ref-633)
634. - صحیح مسلم (2403) و ترمذی (3710) و نگا: صحیح بخاری (3492). [↑](#footnote-ref-634)
635. - سنن الترمذی (3708) و نگا: صحیح ترمذی (2924). [↑](#footnote-ref-635)
636. - فضائل الصحابة تالیف امام احمد ج1 ص(450) و محقق کتاب می‌گوید: سندش صحیح است. [↑](#footnote-ref-636)
637. - سنن ترمذی کتاب المناقب برقم (3701) و نگا: صحیح ترمذی (2920). [↑](#footnote-ref-637)
638. - کشف الغمة للاربلی ج1 ص(369-368) تحت عنوان (فی تزویجه فاطمة علیها السلام). [↑](#footnote-ref-638)
639. - کشف الغمة للاربلی ج2 ص291 تحت عنوان ((فضائل زین العابدین)). [↑](#footnote-ref-639)
640. - کل الحلول عند آل الرسول ص(22-21). [↑](#footnote-ref-640)
641. - ثرید به نانی گفته می‌شود که در آبگوشت حل شده باشد. [↑](#footnote-ref-641)
642. - زواید الزهد ج2 ص(207) تالیف حسین مروزی و امام احمد در مسند ج9 شماره (25130) ص(467) و به سلسله صحیحه ج6 شماره (2867) مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-642)
643. - ثم اهتدیت ص(117) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (193-192). [↑](#footnote-ref-643)
644. - منهاج السنة ج4 ص(313-309) با اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-644)
645. - مصنف ابن أبی شیبه ج8 کتاب الجمل فی سیر عایشة ص(718). [↑](#footnote-ref-645)
646. - المنهاج ج4 ص(318-317). [↑](#footnote-ref-646)
647. - بخشی از حدیثی که امام بخاری آن را در تفسیر سوره‌ی نور روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-647)
648. - فتح الباری ج8 ص(324) کتاب التفسیر. [↑](#footnote-ref-648)
649. - مسلم کتاب التوبة ص(163-162). [↑](#footnote-ref-649)
650. - الفتح ج8 ص(324). [↑](#footnote-ref-650)
651. - ثم اهتدیت ص(117) و آنگاه. . . هدایت شدم ص(193-192). [↑](#footnote-ref-651)
652. - تاریخ طبری ج3 ص29 سنه 36. ابن الأثیر ج3 ص 123-122 سنه 36هـ. [↑](#footnote-ref-652)
653. - الطبری ج3 سنه 36 ص 39. [↑](#footnote-ref-653)
654. - طبری ج3 سنه 36 هـ ص (43). [↑](#footnote-ref-654)
655. - مصنف ابن أبی شیبة ج8 کتاب الجمل ص (716). [↑](#footnote-ref-655)
656. - ثم اهتدیت ص (118-117) و آنگاه.. . هدایت شدم ص (194-193). [↑](#footnote-ref-656)
657. - فضائل الصحابة لأحمد ج2 رقم (1199) ص (702). [↑](#footnote-ref-657)
658. - شذرات الذهب ج1 ص42 و تحقیق مواقف الصحابة ج2 ص(115). [↑](#footnote-ref-658)
659. - أحکام القرآن لابن العربی ج3 ص (1536) و تحقیق مواقف الصحابة ج2 ص (116). [↑](#footnote-ref-659)
660. - کتاب الثقات لابن حبان ج2 ص(382) و تحقیق مواقف الصحابة ج2 ص(115). [↑](#footnote-ref-660)
661. - علل الشرائع لابن بابویه قمی ج2 ص (329-328). [↑](#footnote-ref-661)
662. - ثم اهتدیت ص (120-119) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (195-194). [↑](#footnote-ref-662)
663. - تاریخ طبری ج3 ص (14) سنه 36 هـ [↑](#footnote-ref-663)
664. - ثم اهتدیت ص (119) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (196-195). [↑](#footnote-ref-664)
665. - مسلم مع الشرح (2905) کتاب الفتن، باب الفتنة من المشرق. [↑](#footnote-ref-665)
666. - همان ماخذ گذشته. [↑](#footnote-ref-666)
667. - بخاری کتاب النکاح باب ذب الرجل عن ابنته في الغیرة شماره‌ی (4932). [↑](#footnote-ref-667)
668. - ثم اهتدیت ص (120-119) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (196). [↑](#footnote-ref-668)
669. - تفسیر ابن کثیر ج3 سوره نور ص(288). [↑](#footnote-ref-669)
670. - تفسیر ابن کثیر ج3 ص (289). [↑](#footnote-ref-670)
671. - سنن ترمذی جلد 5 کتاب المناقب باب فضل شماره (3879). [↑](#footnote-ref-671)
672. - سنن ترمذی (3886) بخاری (3462). [↑](#footnote-ref-672)
673. - سنن ترمذی برقم (3889). [↑](#footnote-ref-673)
674. - ترمذی برقم (3882). [↑](#footnote-ref-674)
675. - ترمذی رقم (3883) و صحیح ترمذی (3044). [↑](#footnote-ref-675)
676. - ترمذی رقم (3892). [↑](#footnote-ref-676)
677. - الاستیعاب ج4 حرف العین ص (1883). [↑](#footnote-ref-677)
678. - به الإصابة ج7 ص (742-739) مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-678)
679. - ثم اهتدیت ص (120) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (197-196). [↑](#footnote-ref-679)
680. - ثم اهتدیت ص (140-139) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (230-229). [↑](#footnote-ref-680)
681. - الکامل لابن الأثیر ج3 ص315 سنه49. [↑](#footnote-ref-681)
682. - الاستیعاب ج1 حرف ح الحسن بن علی (ص 392). [↑](#footnote-ref-682)
683. - آن کسی که نگذاشت حضرت حسن در کنار رسول اکرم ج دفن گردد، مروان بن حکم بود چنان‌چه در ((الکامل)) ابن اثیر و ((البدایة والنهایة)) ابن کثیر در حوادث سال 49 هـ آمده است. ((مترجم)). [↑](#footnote-ref-683)
684. - الاحتجاج للطبرسی ج2 (ص290). [↑](#footnote-ref-684)
685. - فضائل الصحابة لأحمد. ج2 رقم 1639. و سند آن صحیح است. [↑](#footnote-ref-685)
686. - ثم اهتدیت (ص141) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (233). [↑](#footnote-ref-686)
687. - ثم اهتدیت ص (115) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (190-189). [↑](#footnote-ref-687)
688. - ثم اهتدیت ص (114) و آنگاه هدایت شدم ص (187). [↑](#footnote-ref-688)
689. - ثم اهتدیت ص (164) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (274). [↑](#footnote-ref-689)
690. - ((الخصال)) للقمی ص (71-70-69). [↑](#footnote-ref-690)
691. - ثم اهتدیت ص (164) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (275-274). [↑](#footnote-ref-691)
692. - ترمذی کتاب المناقب برقم (3747). [↑](#footnote-ref-692)
693. - نام جایی است. [↑](#footnote-ref-693)
694. - ثم اهتدیت ص (118) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (194). [↑](#footnote-ref-694)
695. - الطبری ج3 ص18 سنه 36 و ابن الأثیر ج2 ص104 سال 36. [↑](#footnote-ref-695)
696. - روایت حاکم در مستدرک ج3 ص 120 وابو یعلی در مسندش رقم (4868) ص (282) و محقق این کتاب می‌گوید: سندش صحیح است و در موارد الظمآن رقم (1831) آمده است و ابن کثیر در ((البدایة والنهایة)) ج6 ص (217) می‌گوید: این حدیث دارای شرایط بخاری و مسلم است اما آن‌ها روایت نکرده‌اند و البانی در سلسله احادیث صحیحه شماره (474) ص (768) می‌گوید: ((سند این حدیث بسیار صحیح است راویان آن، افرادی ثقه و مورد اعتماد و از راویان کتب شش گانه (بخاری و مسلم و سنن اربعه) هستند. [↑](#footnote-ref-696)
697. - سنن ترمذی، کتاب المناقب باب مناقب معاویه (3842) و نگا: صحیح ترمذی (3018). [↑](#footnote-ref-697)
698. - ثم اهتدیت (ص94-93) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (152-151). [↑](#footnote-ref-698)
699. - البدایة والنهایة ج8 ص (128). [↑](#footnote-ref-699)
700. - منهاج السنة ج4 ص (460). [↑](#footnote-ref-700)
701. - البدایة والنهایة ج8 ص 138. [↑](#footnote-ref-701)
702. - ماخذ سایق ج8 ص 131. [↑](#footnote-ref-702)
703. - سیر أعلام النبلاء ج 3 ص (140) محقق می‌گوید: راویان، افرادی ثقه هستند. [↑](#footnote-ref-703)
704. - نهج البلاغة ج3 ص (648). [↑](#footnote-ref-704)
705. - البدایة والنهایة ج8 ص236. [↑](#footnote-ref-705)
706. - ثم اهتدیت ص (107-106) و آنگاه هدایت شدم ص (174-173). [↑](#footnote-ref-706)
707. - ثم اهتدیت ص (121) و آنگاه هدایت شدم ص (199). [↑](#footnote-ref-707)
708. - ثم اهتدیت ص (169) و آنگاه هدایت شدم ص (287). [↑](#footnote-ref-708)
709. - ثم اهتدیت ص (170) و آنگاه هدایت شدم ص (287). [↑](#footnote-ref-709)
710. - مقدمه تاریخ طبری ص (13). [↑](#footnote-ref-710)
711. - صحیح مسلم با شرح ـ کتاب الصحابة ـ باب فضائل علی رقم (2404). [↑](#footnote-ref-711)
712. - صحیح مسلم با شرح ص (252-250). [↑](#footnote-ref-712)
713. - منهاج السنة ج4 ص 4980. [↑](#footnote-ref-713)
714. - مسلم مع الشرح کتاب فضائل الصحابة باب فضائل أبی سفیان ج14 رقم (2501). [↑](#footnote-ref-714)
715. - مسند احمد ج1 مسند ابن عباس رقم (2651) ومسلم با شرح کتاب البر والصلة رقم (2404). [↑](#footnote-ref-715)
716. - ثم اهتدیت ص (107) و آنگاه هدایت شدم ص (174-173). [↑](#footnote-ref-716)
717. - ثم اهتدیت ص (121) و آنگاه هدایت شدم ص (199). [↑](#footnote-ref-717)
718. - ثم اهتدیت ص (107) و آنگاه هدایت شدم ص (174). قابل یادآوری است که علامه!!! سید محمد جواد مهری مترجم کتاب تیجانی، جمله ((للعاهر الحجر)) را چنین ترجمه کرده است: ((و زنا زاده را سنگ می‌باید (یعنی زنازاده هیچ حقی در فرزندی و نسب ندارد). [↑](#footnote-ref-718)
719. - میزان الاعتدال ذهبی ج3 ص (419). و لسان المیزان ابن حجر ج4 ص (493). [↑](#footnote-ref-719)
720. - کتاب الموضوعات ص (215) ط (دار التعارف بیروت). [↑](#footnote-ref-720)
721. - مقدمة تاریخ طبری ص13. [↑](#footnote-ref-721)
722. - العواصم من القواصم ص (253-252) با تصرف. [↑](#footnote-ref-722)
723. - ثم اهتدیت ص (121-120) و آنگاه هدایت شدم ص (200-199). [↑](#footnote-ref-723)
724. - سنن ابن ماجه، المقدمة، باب فضائل أصحاب الرسول، رقم (112) و نگا. صحیح ابن ماجه (90). [↑](#footnote-ref-724)
725. - ترمذی از ابی اشعث صنعانی. کتاب الفضائل رقم (3702) و نگا: صحیح ترمذی (2922). [↑](#footnote-ref-725)
726. - فضائل الصحابة إمام أحمد ج1 ص (450-449) شماره (720) و محقق کتاب می‌گوید: سندش صحیح است. [↑](#footnote-ref-726)
727. - منهاج السنة ج 4 ص (384). [↑](#footnote-ref-727)
728. - منهاج السنة ج4 ص (393-391). [↑](#footnote-ref-728)
729. - المنهاج ج4 ص (391). [↑](#footnote-ref-729)
730. - بخاری کتاب مناقب، علامات النبوة فی الإسلام (3413). [↑](#footnote-ref-730)
731. - مسلم کتاب الزکات باب ذکر الخوارج وصفاتهم (50). [↑](#footnote-ref-731)
732. - مسلم با شرح ج7 رقم (235). [↑](#footnote-ref-732)
733. - البدایة ج8 ص (139-137). [↑](#footnote-ref-733)
734. - مسند الشامیین ج2 مسند عمرو بن عاص رقم (957) و محقق کتاب می‌گوید: راویان ثقه هستند. [↑](#footnote-ref-734)
735. - بخاری کتاب الفتن برقم (6629). [↑](#footnote-ref-735)
736. - روضة الکافی ج8 ص (177). [↑](#footnote-ref-736)
737. - نهج البلاغة ج3 ص (648). [↑](#footnote-ref-737)
738. - ثم اهتدیت ص (169-121) و آنگاه هدایت شدم ص (286-199). [↑](#footnote-ref-738)
739. - ثم اهتدیت ص (121) و آنگاه هدایت شدم ص (199). [↑](#footnote-ref-739)
740. - ثم اهتدیت ص (145) و آنگاه هدایت شدم ص (239). [↑](#footnote-ref-740)
741. - ثم اهتدیت ص (169) و آنگاه هدایت شدم ص (287-286). [↑](#footnote-ref-741)
742. - صحیح بخاری کتاب الصلح ج2 رقم (2557). [↑](#footnote-ref-742)
743. - قید الشرید من أخبار یزید لابن خلدون (ص70). [↑](#footnote-ref-743)
744. - صحیح بخاری کتاب الفتن ج6 رقم (6694). [↑](#footnote-ref-744)
745. - أصول الکافی ج1 ص 236 باب الاشارة والنص علی الحسن بن علی علیه السلام. [↑](#footnote-ref-745)
746. - ثم اهتدیت ص (120) و آنگاه هدایت شدم ص (197). [↑](#footnote-ref-746)
747. - ثم اهتدیت ص (142) و آنگاه هدایت شدم ص (234). [↑](#footnote-ref-747)
748. - ثم اهتدیت ص (131) و آنگاه هدایت شدم ص (215). [↑](#footnote-ref-748)
749. - صحیح بخاری کتاب الفتن. برقم (6671-6670). [↑](#footnote-ref-749)
750. - سیر أعلام النبلاء ذهبی ج2 ص (612) محقق، رجال آن را ثقه معرفی کرده است. [↑](#footnote-ref-750)
751. - صحیح بخاری ـ کتاب المساقات باب منع ابن سبیل من الماء برقم (2230) ج2. [↑](#footnote-ref-751)
752. - مسلم مع الشرح کتاب اللباس والزینة رقم (2111). [↑](#footnote-ref-752)
753. - مستدرک حاکم ج4 ص (463) و به ((أقباس من مناقب أبی هریرة)) تالیف عبدالمنعم صالح العلی ص (119) مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-753)
754. - سنن ترمذی ج3 مناقب أبی هریره برقم (3836). [↑](#footnote-ref-754)
755. - سیر أعلام النبلاء ج2 ص (608). [↑](#footnote-ref-755)
756. - سیر أعلام النبلاء ج2 ص (606). [↑](#footnote-ref-756)
757. - سیر أعلام النبلاء ج2 ص (607) و محقق کتاب، سند آن را صحیح قرار داده است. [↑](#footnote-ref-757)
758. - سیر أعلام النبلاء ج2 ص (606-605) و محقق می‌گوید: راویان آن ثقه هستند. [↑](#footnote-ref-758)
759. - صحیح بخاری کتاب البیوع رقم (1942). [↑](#footnote-ref-759)
760. - کشف الغمة فضائل امام زین العابدین ج2 ص 290. [↑](#footnote-ref-760)
761. - رجال ابن داود الحلی ص116 منشورات الرضی ط 1973. [↑](#footnote-ref-761)
762. - رجال کشی ص (107) رقم (54). [↑](#footnote-ref-762)
763. - رجال کشی ص (110). [↑](#footnote-ref-763)
764. - ثم اهتدیت ص (142) و آنگاه هدایت شدم ص (234). [↑](#footnote-ref-764)
765. - مسند احمد ج3 برقم (17791). [↑](#footnote-ref-765)
766. - بخاری کتاب فضائل الصحابة (3462). [↑](#footnote-ref-766)
767. - مسلم کتاب فضائل الصحابة (2405). [↑](#footnote-ref-767)
768. - فضایل صحابه امام احمد (1359) و محقق می‌گوید: سندش صحیح است. [↑](#footnote-ref-768)
769. - فضایل صحابه امام احمد (1371) و محقق می‌گوید: سندش صحیح است. [↑](#footnote-ref-769)
770. - سیر أعلام النبلاء ج4 ص (433). [↑](#footnote-ref-770)
771. - ثم اهتدیت ص (145) و آنگاه هدایت شدم ص (239). [↑](#footnote-ref-771)
772. - موضوعات ابن جوزی ج1 ص (354-349). [↑](#footnote-ref-772)
773. - التذکرة (ص 47). [↑](#footnote-ref-773)
774. - سنن ترمذی کتاب المناقب رقم (3723). [↑](#footnote-ref-774)
775. - الفضائل لأحمد ج2 ص (635-634) رقم 1081. [↑](#footnote-ref-775)
776. - ضعیف الجامع الصغیر للألبانی رقم (1322). [↑](#footnote-ref-776)
777. - العلل الواردة فی الأحادیث النبویة ج3 سوال رقم (386) ص (247). [↑](#footnote-ref-777)
778. - منهاج ج 7 ص (517-515). [↑](#footnote-ref-778)
779. - ثم اهتدیت ص (147-142) و آنگاه هدایت شدم ص (242). [↑](#footnote-ref-779)
780. - مسلم کتاب الفضائل رقم (2404) بخاری کتاب الفضائل رقم (3504). [↑](#footnote-ref-780)
781. - خصائص أمیرالمؤمنین للنسائی رقم 43 محقق، سند آن را صحیح قرار داده است. [↑](#footnote-ref-781)
782. - الفتح ج 7 ص (93) و شرح مسلم ج 15 ص 249. [↑](#footnote-ref-782)
783. - ثم اهتدیت ص (147) و آنگاه هدایت شدم ص (244-242). [↑](#footnote-ref-783)
784. - به سلسله صحیحه ج4 ص (338) مراجعه کنید. و جوزجانی در ((الشجرة وأحوال الرجال)) ص (150) می‌گوید: شریک بن عبدالله، فردی بد حافظه، مضطرب الحدیث و مائل است. [↑](#footnote-ref-784)
785. - خصائص امیرالمؤمنین برقم (77) و احمد در فضایل رقم (947) محقق هر دو کتاب صحت حدیث را تایید کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-785)
786. - به ص (224-223) آنگاه هدایت شدم مراجعه کنید. و به همین کتاب موضوع ((نص بر خلافت)) مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-786)
787. - ثم اهتدیت ص (148-147) و آنگاه هدایت شدم ص (244). [↑](#footnote-ref-787)
788. - صحیح بخاری کتاب الشراکة برقم (2454) مسلم مع الشرح فضائل الصحابة (برقم 2499). [↑](#footnote-ref-788)
789. - مسلم مع الشرح کتاب فضائل الصحابة ـ فضائل جلیبیبش (2472). [↑](#footnote-ref-789)
790. - تحفه الأحوذی شرح ترمذی مبارکپوری ج 10 ص (152). [↑](#footnote-ref-790)
791. - میزان الاعتدال ذهبی ج 2 ص (328-327) رقم (3451). [↑](#footnote-ref-791)
792. - الموضوعات ـ ابن جوزی ص (377-376) ج1. [↑](#footnote-ref-792)
793. - ثم اهتدیت ص (149-148) و آنگاه هدایت شدم ص (246-245). [↑](#footnote-ref-793)
794. - میزان الاعتدال ذهبی ج2 ص (640). [↑](#footnote-ref-794)
795. - المجروحین، ابن حبان ص (143) ج2 ص (640). [↑](#footnote-ref-795)
796. - کتاب الضعفاء و المتروکین نسایی ص (210). [↑](#footnote-ref-796)
797. - تفسیر ابن کثیر ج3 ص (364). [↑](#footnote-ref-797)
798. - میزان الاعتدال ج2 ص (457). [↑](#footnote-ref-798)
799. - الضعفاء للعقیلی ج2 ص (279). [↑](#footnote-ref-799)
800. - لماذا اخترت مذهب الشیعة ـ محمد مرعی اطاکی ص (143-137) و المراجعات، المراجعه (20) ص (123). [↑](#footnote-ref-800)
801. - المنهاج ج7 ص (305-304) با اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-801)
802. - صحیح بخاری، کتاب التفسیر باب ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾ [الشعراء: 214] رقم (4492). [↑](#footnote-ref-802)
803. - ثم اهتدیت ص (149) و آنگاه هدایت شدم ص (246). [↑](#footnote-ref-803)
804. - کتاب الله و عترت طاهره رسول الله. [↑](#footnote-ref-804)
805. - ثم اهتدیت ص (152-151) و آنگاه هدایت شدم ص (254-251). [↑](#footnote-ref-805)
806. - مسلم مع الشرح کتاب فضائل الصحابة برقم (2408). [↑](#footnote-ref-806)
807. - سنن ترمذی کتاب العلم برقم (2676) و ترمذی کتاب مناقب رقم (3663) و نگا: صحیح ترمذی شماره (2896-2157). [↑](#footnote-ref-807)
808. - مرقات شرح مشکوة ج1 صفحه (531). [↑](#footnote-ref-808)
809. - مرقات المفاتیح ج10 ص (530) و تحفة الأحوذی ج1 (ص196). [↑](#footnote-ref-809)
810. - تحفة الأحوذی ج7 ص (367). [↑](#footnote-ref-810)
811. - جامع العلوم و الحکم ابن رجب (ص120). [↑](#footnote-ref-811)
812. - مفتاح الجنة فی الاعتصام بالسنة، جلال الدین السیوطی ص18. [↑](#footnote-ref-812)
813. - التفسیر المبین (ص731). [↑](#footnote-ref-813)
814. - مستدرک حاکم جلد 1 کتاب العلم (ص93) آلبانی سند آن را صحیح قرار داده است نگا صحیح الجامع (2937). [↑](#footnote-ref-814)
815. - اصول کافی ـ ج1 کتاب فضل العلم باب الأخذ بالسنة (ص55) [↑](#footnote-ref-815)
816. - اصول کافی ج1 کتاب فضل العلم (ص56). [↑](#footnote-ref-816)
817. - همان ماخذ. [↑](#footnote-ref-817)
818. - اصول کافی ج1 کتاب فضائل العلم ـ باب أخذ بالسنة (ص56). [↑](#footnote-ref-818)
819. - رجال الکشی (196-195) مغیرة بن سعد. [↑](#footnote-ref-819)
820. - رجال الکشی ص (196). [↑](#footnote-ref-820)
821. - فرق الشیعه نوبختی ص (68-33-23) و الفرق بین الفرق بغدادی (ص60) کتاب عقاید الثلاث و سبعین لابن محمد یمنی ج2. [↑](#footnote-ref-821)
822. - سنن ابی داود (4833) و ترمذی (2378) و به صحیح ابو داود (4046) مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-822)
823. - ثم اهتدیت ص (160) و آنگاه هدایت شدم ص (268-267). [↑](#footnote-ref-823)
824. - معجم طبرانی الکبیر، احادیث شماره (2637-2636-12388-2638). [↑](#footnote-ref-824)
825. - فضائل الصحابة ج2 شماره (1402). [↑](#footnote-ref-825)
826. - مجمع الزوائد و منبع الفوائد للهیثمی ج9 ص168. [↑](#footnote-ref-826)
827. - سلسلة الأحادیث الموضوعة ج2 ص 298. [↑](#footnote-ref-827)
828. - حلیة الأولیاء، أبی نعیم ج1 ص (120). [↑](#footnote-ref-828)
829. - تاریخ دمشق ج12 ص 120. [↑](#footnote-ref-829)
830. - ثم اهتدیت ص (162) و آنگاه هدایت شدم ص (272-271). [↑](#footnote-ref-830)
831. - المراجعات موسوی (ص27). [↑](#footnote-ref-831)
832. - تقریب التهذیب لابن حجر ج2 ص (319). [↑](#footnote-ref-832)
833. - ثم اهتدیت ص (44-42) و آنگاه هدایت شدم ص (67-66). [↑](#footnote-ref-833)
834. - مانند قاضی، ابن عقیل، شیخ عبدالقادر.. . غیره. [↑](#footnote-ref-834)
835. - الأذکار، الإمام النووی (ص176). [↑](#footnote-ref-835)
836. - مجموع الفتاوى (ص177) و مسائل فقه الکتاب والسنة، عمر الأشقر ص (63-62). [↑](#footnote-ref-836)
837. - الفتح ج8 ص (395-394). [↑](#footnote-ref-837)
838. - ثم اهتدیت ص (48) و آنگاه هدایت شدم ص (74-73). [↑](#footnote-ref-838)
839. - ابوحنیفه النعمان، إمام الأئمة الفقهاء نوشته وهبی غاوجی ص (60-57). [↑](#footnote-ref-839)
840. - اصول الکافی ج1 کتاب الحجة ص (323). [↑](#footnote-ref-840)
841. - اصول کافی ج1 کتاب الحجة باب مولد أبی جعفر ص (415). [↑](#footnote-ref-841)
842. - ثم اهتدیت ص (50-49) و آنگاه هدایت شدم ص (76-77). [↑](#footnote-ref-842)
843. - الفصل فی الملل والأهواء والنحل لابن حزم ج5 ص (47-46) والفرق بین الفرق ابن طاهر ص (313). [↑](#footnote-ref-843)
844. - رجال الکشی ص (99) شرح حال عبدالله بن سبا. [↑](#footnote-ref-844)
845. - المنیة والأمل ابن مرتضی ص (30) الفرق بین الفرق ص (245) الفصل ابن حزم ج5 ص (42). [↑](#footnote-ref-845)
846. - فرق الشیعة نوبختی ص 36. [↑](#footnote-ref-846)
847. - فرق الشیعة نوبختی ص (38). [↑](#footnote-ref-847)
848. - همان منبع ص (44). [↑](#footnote-ref-848)
849. - همان مأخذ ص (45). [↑](#footnote-ref-849)
850. - فرق الشیعة ص (93). [↑](#footnote-ref-850)
851. - اصول کافی کلینی ج1 ص 42 کتاب فضل العلم. [↑](#footnote-ref-851)
852. - اصول کافی ص (323) ج1 کتاب الحجة. [↑](#footnote-ref-852)
853. - اصول کافی ج1 ص (324). [↑](#footnote-ref-853)
854. - اصول کافی ج1 ص(324). [↑](#footnote-ref-854)
855. - بصائر الدرجات ص (325). [↑](#footnote-ref-855)
856. - بصائر الدرجات ص (325). [↑](#footnote-ref-856)
857. - اصول کافی کتاب الحجة ج1 ص 174. [↑](#footnote-ref-857)
858. - اصول کافی کتاب الحجة ج1 ص (177). [↑](#footnote-ref-858)
859. - اصول کافی ج1 ص (180). [↑](#footnote-ref-859)
860. - ثم اهتدیت ص (50) و آنگاه هدایت شدم ص (78-77). [↑](#footnote-ref-860)
861. - تفسیر قمی ج1 مقدمة الکتاب (ص17). [↑](#footnote-ref-861)
862. - تفسیر قمی ج1 ص 23-22. [↑](#footnote-ref-862)
863. - آیه قرآنی اینطور است: ﴿وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلظَّٰلِمُونَ فِي غَمَرَٰتِ ٱلۡمَوۡتِ﴾ [الأنعام: 93]. [↑](#footnote-ref-863)
864. - تفسیر قمی ج1 ص 23. [↑](#footnote-ref-864)
865. - معجم رجال الحدیث ابن قاسم خویی ج1 ص 63. [↑](#footnote-ref-865)
866. - تحفة العوام مقبول جدید ـ منظور حسین ص (422). [↑](#footnote-ref-866)
867. - مقدمه تفسیر عیاشی ص (25). [↑](#footnote-ref-867)
868. - مقدمه تفسیر عیاشی ص (25). [↑](#footnote-ref-868)
869. - تفسیر الصافی ج1 ص44. [↑](#footnote-ref-869)
870. - اصول کافی ج1 کتاب الحجة ص (186). [↑](#footnote-ref-870)
871. - اصول کافی ج2 ص 463 کتاب فضائل القرآن، باب النوادر. [↑](#footnote-ref-871)
872. - بصائر الدرجات ص (191). [↑](#footnote-ref-872)
873. - بصائر الدرجات. [↑](#footnote-ref-873)
874. - احتجاج طبرسی ج1 ص (156-155). [↑](#footnote-ref-874)
875. - احتجاج طبرسی ج1 ص (82). [↑](#footnote-ref-875)
876. - الأصول من الکافی ج2 ص (463-462) کتاب فضائل القرآن، بصائر الدرجات ص (192-191). [↑](#footnote-ref-876)
877. - شمائل علی فی القرآن والسنة طالب سنجری ص (23). [↑](#footnote-ref-877)
878. - ثم اهتدیت ص (50) و آنگاه هدایت شدم ص (78). [↑](#footnote-ref-878)
879. - ثم اهتدیت ص (51) و آنگاه هدایت شدم ص (79). [↑](#footnote-ref-879)
880. - ثم اهتدیت ص (57-56) و آنگاه هدایت شدم ص (89-88). [↑](#footnote-ref-880)
881. - البرهان فی أصول الفقه، إمام الحرمین الجوینی ج1 ص (214). [↑](#footnote-ref-881)
882. - مبادی الوصول حلی ص (84). [↑](#footnote-ref-882)
883. - مسائل اسلامی شیرازی ص (218) شماره مساله (928). [↑](#footnote-ref-883)
884. - دقت کن تقیه نزد آنان چه معنایی دارد؟ [↑](#footnote-ref-884)
885. - من لا یحضره الفقیه ابن بابویه قمی ج1 ص (290) باب فی الأذان والإقامة وثواب المؤذنین چاپ دار الأضواء بیروت و به ج1 ص (188) چاپ طهران مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-885)
886. - در ترجمه فارسی کتاب تیجانی هشتاد مورد آمده است. ولی در عربی آن ((ثمانی حالات)) یعنی هشت مورد آمده است. [↑](#footnote-ref-886)
887. - ثم اهتدیت ص (58) و آنگاه هدایت شدم ص (91-90). [↑](#footnote-ref-887)
888. - ثم اهتدیت ص (58) و آنگاه هدایت شدم ص (92). [↑](#footnote-ref-888)
889. - سنن أبی داود ـ کتاب الصلاة باب فی بناء المساجد رقم (449) صحیح أبی داود رقم (432). [↑](#footnote-ref-889)
890. - سنن ابی داود ـ کتاب الصلاة باب فی بناء المساجد رقم (449) صحیح أبی داود رقم (432). [↑](#footnote-ref-890)
891. - سنن ابی داود ـ رقم (448) و نگا: صحیح ابو داود رقم (431). [↑](#footnote-ref-891)
892. - ثم اهتدیت ص (59) و آنگاه هدایت شدم ص (93-92). [↑](#footnote-ref-892)
893. - مجمع البيان ج5 ص (1379). [↑](#footnote-ref-893)
894. - هذه هی الوهابیة لحمد جواد مغنیه (79-78). [↑](#footnote-ref-894)
895. - التفسیر المبین لحمد جواد ص (606). [↑](#footnote-ref-895)
896. - مجمع البیان للطبرسی ج3 سوره یونس ص 27. [↑](#footnote-ref-896)
897. - بخشی از یک حدیث که ترمذی آن را در کتاب صفة القیامة برقم (2516) آورده است. صحیح ترمذی رقم (2043). [↑](#footnote-ref-897)
898. - ثم اهتدیت ص (64) و آنگاه هدایت شدم ص (101-99). [↑](#footnote-ref-898)
899. - ثم اهتدیت ص (72) و آنگاه هدایت شدم ص (213). [↑](#footnote-ref-899)
900. - صحیح بخاری کتاب الوضوء باب صب الماء على البول فی المسجد برقم (217). [↑](#footnote-ref-900)
901. - سنن ابی داود ج1 کتاب الطهارات باب الأرض بصیبها البول برقم (380) و نگا صحیح ابو داود (366). [↑](#footnote-ref-901)
902. - المسند ج3 برقم (10538) ص (572) مسند ابوهریره. [↑](#footnote-ref-902)
903. - ثم اهتدیت ص (142-141) و آنگاه هدایت شدم ص (234-233). [↑](#footnote-ref-903)
904. - فتح الباری ج7 ص (21). [↑](#footnote-ref-904)
905. - سنن ابن ماجه باب فضائل أصحاب الرسول ج شماره (118) و صحیح ابن ماجه (969 آلبانی. [↑](#footnote-ref-905)
906. - صحیح بخاری کتاب الفضائل ـ باب فضایل علی شماره (3501). [↑](#footnote-ref-906)
907. - الفتح جلد 7 ص (91) به خصایص علی مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-907)
908. - مآخذ سابق (ج7 ص91). [↑](#footnote-ref-908)
909. - الکنی و الألقاب ج1 ص (364) چاپ مکتبة الصدر تهران. [↑](#footnote-ref-909)
910. - الخصال ص (191-184-163-72-67-31-29). [↑](#footnote-ref-910)
911. - ثم اهتدیت ص (133) و آنگاه هدایت شدم ص (219). [↑](#footnote-ref-911)
912. - ثم اهتدیت ص (171-170) و آنگاه هدایت شدم ص (289-288). [↑](#footnote-ref-912)
913. - منهج الاستدلال على مسائل الاعتقاد عند أهل السنة، عثمان بن علی ج1 ص (28). [↑](#footnote-ref-913)
914. - الفصل فی الملل و النحل لابن حزم ج2 ص 271. [↑](#footnote-ref-914)
915. - الباعث على إنکار البدع و الحوادث لأبی شامة (ص 91). [↑](#footnote-ref-915)
916. - ماخذ سابق. [↑](#footnote-ref-916)
917. - ثم اهتدیت ص (170) و آنگاه هدایت شدم ص (288). [↑](#footnote-ref-917)
918. - صحیح بخاری کتاب الأحکام، باب الاستخلاف برقم (6796) مسلم مع الشرح، کتاب الإمارة ـ الناس تبع لقریش (1821). [↑](#footnote-ref-918)
919. - اعلام الورى، تالیف ابوالفضل الطبرسی ص (366) فصل دوم. [↑](#footnote-ref-919)
920. - ثم اهتدیت ص (108-107) و آنگاه هدایت شدم ص (175). [↑](#footnote-ref-920)
921. - ثم اهتدیت ص (164-163) و آنگاه هدایت شدم ص (274-273). [↑](#footnote-ref-921)
922. - ثم اهتدیت ص (127) و آنگاه هدایت شدم ص (209-208). [↑](#footnote-ref-922)
923. - عدة الأصول للطوسی ج1 ص (357-356) چاپ سید الشهداء ـ نشر موسسه آل بیت نجف. [↑](#footnote-ref-923)
924. - ثم اهتدیت ص (184-176) و آنگاه هدایت شدم ص (311-299). [↑](#footnote-ref-924)
925. - مغنی، ابن قدامه ج11 ص (312-310) و مسلم مع الشرح ج 10 ص (46-44) و بدایة المجتهد ابن رشد ج3 ص (66-64). [↑](#footnote-ref-925)
926. - مسلم مع الشرح کتاب الرضاع باب التحریم بخمس رضعات (1452).

     \* بعد از وفات رسول الله ج تلاوت می‌شد به این معنی است که بعضی از مردم تلاوت می‌کردند چون از نسخ آن خبر نداشتند هنگامی که خبر نسخ به آن‌ها رسید، رجوع کردند و اجماع نمودند که تلاوت نمی‌شود ((شرح مسلم)) با اندکی تصرف ((مترجم)). [↑](#footnote-ref-926)
927. - ثم اهتدیت ص (178) و آنگاه هدایت شدم ص (304-303). [↑](#footnote-ref-927)
928. - معنى قول الإمام ص (150) من ضمن مجموعة الرسایل المنیریة ج2. [↑](#footnote-ref-928)
929. - ثم اهتدیت ص (179) و آنگاه هدایت شدم ص (304). [↑](#footnote-ref-929)
930. - تهذیب الأحکام للطوسی ج7 ص (281) باب ما یحرم من النکاح من الرضاع وما لا یحرم منه. [↑](#footnote-ref-930)
931. - تهذیب الأحکام ج8 ص (281). [↑](#footnote-ref-931)
932. - تهذیب الأحکام ج8 ص (282). [↑](#footnote-ref-932)
933. - همان ماخذ. [↑](#footnote-ref-933)
934. - ثم اهتدیت ص (128) و آنگاه هدایت شدم ص (309). [↑](#footnote-ref-934)